

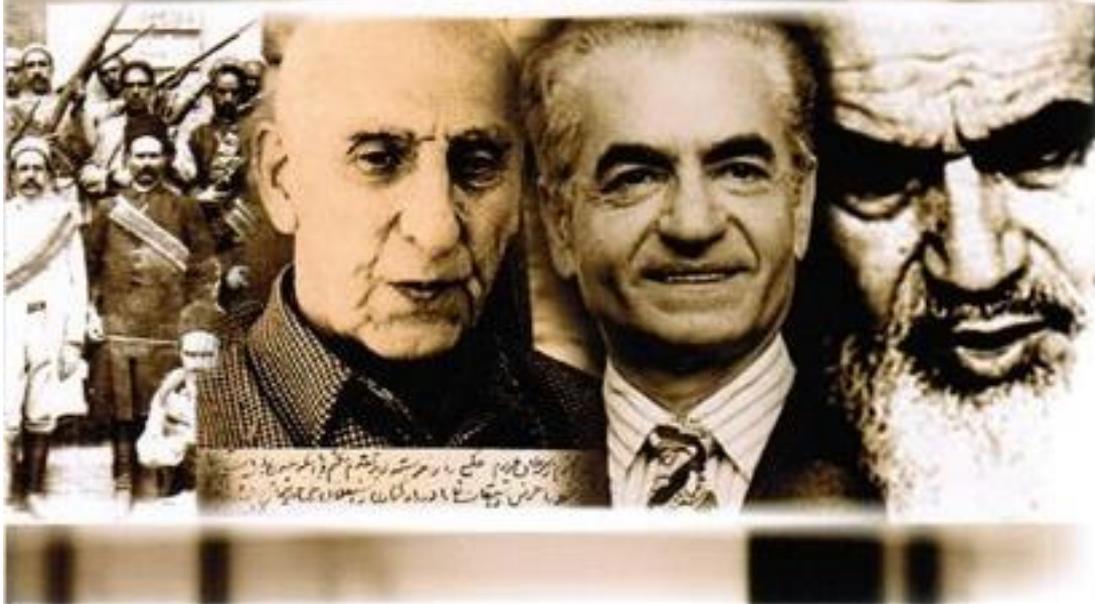
علی میر فطروس

دکتر محمد مصدق

آسیب شناسی یک شکست

چاپ پنجم

(با ویرایش جدید و اضافات)



تکثیر یا چاپ این کتاب، منوط به اجازه نویسنده است.

آسیب شناسی یک شکست

علل شکستِ استقرارِ آزادی و جامعهٔ مدنی
در پرتوِ کارنامهٔ سیاسی دکتر محمد مصدّق
(از انقلابِ مشروطه به انقلابِ مشروعه)

علی میرفطروس

چاپ پنجم

ویرایش تازه، با افزوده ها و اضافات



□ دکتر محمد مصدق؛ آسیب شناسی یک شکست

□ علی میرفطروس

□ چاپ نخست، ۱۳۸۷/۲۰۰۸

□ چاپ پنجم، ۱۳۹۷/۲۰۱۸

□ نشر فرهنگ، کانادا

<http://www.farhangpublishing.com>

farhangpublisher@videotron.ca

به زنده بیدار

به خاطره ایران یارِ بزرگوار؛ منوچهر فرهنگی

آنچه می خوانید

پیشگفتار چاپ پنجم

پیشگفتار چاپ سوم

دیباچه

ملاحظات دربارۀ جنبش مشروطیت

غوغای نفت

ترور مقدس

ملی شدن صنعت نفت

که عشق آسان نمود اوّل، ولی افتاد مشکل ها

برخی خصلت ها و خصوصیت های دکتر مصدق

مصدق و پوپولیسیم

سفر دکتر مصدق به نیویورک و واشنگتن: گفتگو با مقامات دولت آمریکا

پیشنهاد بانک جهانی

مصدق در دادگاه لاهه

انتخابات شوم

قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱

اقتدار حکومت؟ یا حکومت اقتدار؟

صداها و سوادهای پنهان

نهم اسفند ۱۳۳۱، آغازی برای پایان حکومت مصدق

آخرین پیشنهاد آمریکا و انگلیس

نگاهی به اوضاع در آستانه ۲۸ مرداد ۳۲

«وحشت سرخ»: سلطه کمونیسم (حزب توده) بر ایران

سازمان نظامی حزب توده

مذاکرات و مقدمات سرنگونی دولت مصدق

طرح کودتا

طرح کودتا؟ یا طرح کودتاکانه؟

مخالفت شاه با کودتا

کج‌تابی‌ها و کج‌راهی‌ها

از «اردیبهشت دوزخی» تا «مرداد پُرفریاد»!

انحلال مجلس

رفراندوم «دموکراتیک»

تغییر طرح کودتا؟

فرمان عزل مصدق و نقش سازمان نظامی حزب توده

فرمان عزل مصدق: ایرادها و انتقادات

«کودتا»ی شب ۲۵ مرداد، افسانه؟ یا واقعیت؟

دکتر حسین فاطمی، آشوبگر سیاسی؟

به سوی سرنوشت

افسانه شعبان جعفری

۲۸ مرداد ۳۲؛ گزاره‌ها و گزارش‌ها

سرتیپ محمد دفتری: خدمت یا خیانت؟

نقش و نقشه مصدق در روز ۲۸ مرداد

سرلشکر زاهدی و دکتر مصدق

«مرا ببوس! برای آخرین بار!»

شکست دکتر مصدق: ضعف‌ها و زمینه‌ها

مقایسه‌ها و مقابله‌ها:

- ۱- مصدق و رضاشاه
- ۲- مصدق و محمدعلی فروغی
- ۳- مصدق و قوام‌السلطنه
- ۴- مصدق و دکتر مظفربقائی
- ۵- خلیل ملکی، اندیشمند تنها

تأملاتی درباره‌ء انقلاب اسلامی ایران

کتابشناسی و منابع

پیشگفتار چاپ پنجم

پژوهش‌های تاریخی در گذر روزگاران تکامل می‌یابند و مانند هر پدیده اجتماعی، دستخوش تحوّل می‌شوند. در روند این تحوّل و تکمیل است که گفته‌اند: «هر تاریخی، تاریخ معاصر است». بر این اساس، برخی کسانی که تا دیروز «قهرمانان ملی» و «اسطوره شراقت و شهامت» قلمداد می‌شدند، امروز به صفت دیگری نامیده می‌شوند.^۱

این موضوع - چنانکه گفته‌ایم - نشان می‌دهد که بخاطر عدم تدوین آگاهی‌های تاریخی یا فقدان تمرکز تجربه‌های سیاسی، در جامعه ما هنوز مرز بین «قهرمان» و «ضدقهرمان» و «قدّیس» و «ابلیس» بسیار لغزان و سیال است و لذا ضروری است که با احتیاط و اعتدال، از «نتیجه‌گیری‌های قطعی» در باره این رویداد و یا آن شخصیت مهم سیاسی پرهیز شود. رعایت این احتیاط و اعتدال در بررسی دوران پُر آشوب نهضت ملی شدن صنعت نفت و حکومت ۲۷ ماهه دکتر مصدّق اهمیّت بیشتری دارد چرا که افسافه‌زدائی از تاریخ این دوران و پرهیز از افسون‌شدگی، ضمن ایجاد تفاهم ملی، زمینه‌ای برای داشتن یک تاریخ ملی جهت حصول به جامعه مدنی و رهائی از زندان اسطوره‌ها است.

حوزه مطالعات نگارنده - اساساً - تاریخ و فرهنگ و عرفان ایران است و پرداختن به زندگی و کارنامه سیاسی دکتر مصدّق، ناشی از یک «کنجکاوی» و حاصل این پرسش بود که «چرا پس از گذشت چند دهه، شخصیت سیاسی مصدّق و خصوصاً رویداد ۲۸ مرداد تا این حدّ در حافظه تاریخی و سیاسی ما تداوم یافته است و - اساساً - دستاورد مبارزات ۵۰ ساله دکتر مصدّق در حوزه توسعه و تجدّد ملی در ایران معاصر چه بود؟ و... لذا، این کتاب کوچک تلاشی تازه برای پاسخ دادن به پرسش یا پرسش‌های کهنه و دیرینه است.

به نظر نگارنده، محدودیّت‌ها و موانعی که باعث ناکامی‌های جنبش مشروطیّت شدند، در جنبش ملی شدن صنعت نفت و دوران کوتاه حکومت مصدّق نیز تداوم داشتند؛ هم از این روست که در آن دوران، جامعه بود، اما جامعه مدنی نبود، پارلمان بود، ولی فرهنگ و سلوک پارلمانی نازل بود و لذا، خیابان به جای پارلمان نقش اساسی داشت. اینکه جامعه ایران از انقلاب مشروطه (۱۹۰۶) به انقلاب مشروطه (۱۳۵۷) سقوط کرده شاید بازتاب چنان شرایط و محدودیت هائی بوده است.

با چنین چشم‌اندازی، وظیفه پژوهشگرکنجکاو در آمیختن با باورهای رایج سیاسی - تاریخی نیست بلکه وظیفه وی در آویختن با آنها است هرچند که این در آویختن، کاری دشوار و - گاه - حتی خطر خیز باشد. بنابراین، هدف اصلی، نه مالکیت حقیقت بلکه جستجوی مستمر آن است. نتیجه منطقی چنین اعتقادی

^۱ - نمونه‌ای از این تغییر صفت و ارزیابی، سرنوشت خسرو روزبه است که با انتشار اسناد و مدارک مستند، ثابت شد که وی قاتل روزنامه‌نگار معروف، محمد مسعود و کسان دیگر بوده است؛ حقیقتی که باعث شد تا احمد شاملو، نام خسرو روزبه را از پیشانی شعر معروف «خطابه تدفین» حذف کند. نگاه کنید به: احمد شاملو، مجموعه اشعار، انتشارات بامداد، آلمان، ۱۹۸۹، ص ۱۱۵۶. برای اعترافات خسرو روزبه و دیگران درسره نیست کردن مخالفان نگاه کنید به: زیبایی، علی، کمونیسم در ایران، نشر کیهان، ۱۳۴۳، تهران، صص ۴۲۷-۵۵۵

- به تعبیر پوپر- این است که بسیاری از «حقایق ثابت، مُسَلَّم و بدیهی» - خصوصاً حقایق تاریخی- قابل ابطال‌اند. درواقع، **اوراق کردن (Deconstruction)** و ویران نمودن «باورهای بدیهی و مُسَلَّم»، از شاخصه‌های اصلی پژوهشگر کنجکاواست.

باین دیدگاه، طبیعی بود که انتشار کتاب حاضر باعث نقد و نظرهای فراوان گردد. صرف نظر از هیاهوهای غرض‌آلود و جعل آمیز فرد غیرامینی که ضمن نادیده گرفتن اصلاحیه یا غلطنامه کتاب، از پرداختن به **موضوع اصلی** (نقش و نقشه دکتر مصدق در روز ۲۸ مرداد) پرهیز کرده^۲ در فاصله نخستین چاپ این کتاب (۲۰۰۸) تاکنون، پاره‌ای از نظرات و مفروضات اصلی کتاب حاضر مورد موافقت یا تأیید برخی پژوهشگران قرار گرفته است، از جمله: داریوش بایندر^۳، عباس میلانی^۴، ری تکیه^۵ و هوشنگ نهاوندی - ایو بوماتی^۶. همچنین باید از کتاب احمد بنی جمالی^۷ و مقالات موسی غنی‌نژاد^۸، مرتضی مردیها^۹، سیروس مرادی^{۱۰}، محمد قائد^{۱۱}، حسن زحمتکش^{۱۲}، مجید محمدی^{۱۳} فریدون مجلسی^{۱۴}، محمودکاشانی - صادق زیبا کلام^{۱۵} و بهمن زبردست^{۱۶} یاد کرد. این نمونه‌های روشنگر ضمن اینکه نشانه نوعی **پیروزی نظری** می‌تواند باشد، درعین حال، نشان دهنده این است که بررسی دوران دکتر مصدق - و خصوصاً رویداد ۲۸ مرداد ۳۲- اینک وارد مرحله تازه‌ای شده و از اسارت ملاحظات سیاسی یا تعلقات

^۲ - برای پاسخی دقیق به این «نقد» نگاه کنید به مقالات حسن اعتمادی:

<http://mirfetros.com/fa/?p=5001>

<http://mirfetros.com/fa/?p=5051>

<http://mirfetros.com/fa/?p=5941>

<http://mirfetros.com/fa/?p=6699>

^۳ - *Iran and the CIA : The Fall of Mosaddeq Revisited*

Darioush Bayandor, New York, Palgrave Macmillan, 2010

^۴ - *The Shah, Abbas Milani, Palgrave Macmillan, 2012*

ترجمه فارسی: نگاهی به شاه، نشر پرشین سیرکل، تورنتو، کانادا، ۲۰۱۳/۱۳۹۲

^۵ - *The Myth of an American Coup (What really happened in Iran in 1953)*, Ray Takeyh, Jun 17, 2013, http://www.weeklystandard.com/articles/myth-american-coup_733935.html#

^۶ - *Mohammad Réza Pahlavi : le dernier Shah / 1919-1980*, Houchang Nahavandi et Yves Bomati, Perrin Editions, 2013

^۷ - بنی جمال، احمد: آشوب، نشر نی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۸۷.

^۸ - <http://www.mehrnameh.ir/article/1640>

<http://www.tarikhirani.ir/fa/news/73/bodyView/631>

^۹ - <http://iranology.net/post-229.aspx>

<http://iranology.net/post-230.aspx>

^{۱۰} - <http://iranology.net/post-214.aspx>

^{۱۱} - <http://iranology.net/post-232.aspx>

^{۱۲} - زحمتکش، حسین: قرارداد کنسرسیوم نفت ۱۳۳۳، انتشارات رودگون، تهران، ۱۳۹۲

^{۱۳} - مجید محمدی: کودتا یا افسانه «کودتا»،

www.mirfetros.com/fa/?p=10488

^{۱۴} - <http://tarikhirani.ir/fa/files/33/bodyView/303>

^{۱۵} - <https://www.khabaronline.ir/detail/567829/Politics/parties>

^{۱۶} - بهمن زبردست: «کودتای آمریکائی؟ یا رستاخیز ملی؟»، هفته‌نامه صدا، شماره ۴۸، ۳۱ مرداد ۱۳۹۴، صص ۸۹-

ایدئولوژیک دوران جنگ سرد آزاد گردیده است.^{۱۷}

اگر تجدّد (مدرنیته) را به معنای رشد ذهنیت نقّاد و پرسشگر بدانیم، آنگاه شک کردن و به پرسش گرفتن باورهای رایج درباره برخی رویدادها و شخصت‌های تاریخ معاصر، می‌تواند نشانه خرد نقّاد و رشد تجدّدگرایی و نمونه امیدبخشی از ضرورت بازنویسی تاریخ معاصر ایران بشمار آید. استقبال خوانندگان عالیمقدار از چاپ‌های متعدّد کتاب حاضر، مؤید این نظر است.

زندگی و شخصیت سیاسی دکتر محمد مصدّق، قصه پر راز و رمزی است که زوایای تاریک و ابهام‌آمیز آن - پس از گذشت ۶۵ سال، هنوز موضوع مطالعات و پژوهش‌های متعدّدی است و لذا، این کتاب کوچک، فقط می‌تواند «کوزه» ای از «بحر» بشمار آید.

نگارنده با قبول وجود طرح TP-AJAX معتقد است که در فاصله ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۳۲ سه طرح یا اقدام موازی در سقوط دولت مصدّق فعال بودند و برتری یکی از این سه طرح موازی در روز ۲۸ مرداد، هم موجب ناباوری و شگفتی عوامل سازمان سیا در تهران، هم باعث حیرت و حیرانی هواداران دکتر مصدّق شد و هم موجب تعجب سلطنت‌طلبان و هواداران حزب توده گردیده بود بطوریکه به گزارش‌های هندرسون^{۱۸} (سفیر آمریکا در تهران)، ویلبر^{۱۹} (یکی از طراحان اصلی کودتا) و کابل^{۲۰} (قائم مقام سازمان سیا):

«یک جنبش نیرومند و غیرمنتظره مردمی و نظامی، منجر به تسخیر واقعی شهر تهران توسط نیروهای هوادار شاه شده... نه تنها اعضاء دولت مصدّق، بلکه شاهی‌ها و توده‌ای‌ها هم از این موفقیت آسان و سریع که تا حدود زیادی خودجوش صورت گرفته، در شگفت‌اند...».

بنابراین: هدف نخست کتاب حاضر اثبات این فرضیه و روشن ساختن نقش هر يك از این سه طرح یا اقدام موازی در سقوط قطعی دولت مصدّق است.

پژوهشگران ارجمندی کوشیده‌اند تا انجام «کودتا» در روز ۲۸ مرداد ۳۲ را اثبات نمایند^{۲۱}، لذا، هدف دوم این

^{۱۷} - برای آگاهی از نظرات تازه و امیدبخش در این باره، نگاه کنید به: <http://news.gooya.com/2017/07/28.php>

و مقایسه کنید با مقاله کاملاً متفاوتی در همین باره: <http://news.gooya.com/2017/07/post-5439.php>

^{۱۸}-Henderson, Loy

^{۱۹}-Wilber

^{۲۰}-Cabell

^{۲۱} - برای نمونه‌ای از این کوشش‌ها نگاه کنید به مجموعه مقالات مندرج در کتاب زیر:

Mohammad Mosaddeq and the 1953 Coup in Iran, Edited by Mark Masiorowski and Malcolm Byrne, New York, 2004

متن فارسی: «مصدّق و کودتا»، ترجمه علی مرشدی‌زاده، نشر قصیده، تهران، ۱۳۸۴

Ervand Abrahamian, The Coup: 1953, The CIA, and the Roots of Modern U.S.-Iranian Relations, New Press, 2015

کتاب، به چالش کشیدن مفهوم «کودتا» در روز ۲۸ مرداد ۳۲ و سقوط آسان دولت مصدق می‌باشد.

هدف سوم، این است تا نشان دهیم که بخاطر محدودیت‌های تاریخی و ضعف ساختارهای سیاسی و مدنی جامعه ایران، هیچیک از رهبران سیاسی آن زمان، نمی‌توانست عامل استقرار آزادی و دموکراسی در ایران باشد.

و سرانجام، هدف چهارم این است تا نشان دهیم که در سال‌های ۱۳۲۴-۱۳۳۲ توان نظامی - تشکیلاتی حزب توده، به عنوان بزرگ‌ترین حزب کمونیست خاور میانه، برای تغییر ساختار قدرت سیاسی در ایران، خطری جدی و نیرومند بوده است. به نظر نگارنده، بدون توجه به نفوذ حیرت‌انگیز سازمان افسران حزب توده در میان نیروهای نظامی و انتظامی ایران و نقش آفرینی‌های این حزب در آشفتگی‌های سیاسی - اجتماعی زمان مصدق، درک مسائل سیاسی آن دوران بسیار دشوار خواهد بود. با آگاهی از این شرایط حساس و با وجود مخالفت نزدیک‌ترین یاران مصدق، وی با انفعال و عقب‌نشینی حیرت‌انگیز در ۲۸ مرداد ۳۲، باعث بروز رویداد مهم و سرنوشت‌ساز گردید که ما آنرا در بخش «نقش و نقشه دکتر مصدق در روز ۲۸ مرداد» نشان داده‌ایم.

در چاپ پنجم، اسناد، منابع و موضوعات تازه‌ای به کتاب افزوده شده‌اند، از جمله: نگاهی تازه به قتل اسرارآمیز سرتیپ افشارطوس، رئیس شهربانی دولت مصدق. با توجه به قتل‌های زنجیره‌ای این دوران توسط «کمیته ترور سازمان نظامی حزب توده» (به رهبری خسرو روزبه و نورالدین کیانوری)، نگارنده این فرضیه را مطرح کرده که نقش این «کمیته ترور» در قتل افشارطوس به منظور فتنه‌انگیزی و تشدید اختلاف بین مصدق و شاه و سپس، برای بدنام کردن و متهم نمودن یکی از دشمنان سرسخت حزب توده (یعنی دکتر مظفر بقائی) چه بود؟ از این گذشته، از اردیبهشت تا مردادماه ۱۳۳۲، حوادث مهمی در عرصه سیاسی ایران روی داد که سرشت و سرنوشت سیاسی دکتر مصدق را در ۲۸ مرداد ۳۲ رقم زد. ما این مسائل و رویدادها را در بخش «از اردیبهشت دوزخی» تا «مردادماه خاموش» بررسی کرده‌ایم.

مقایسه و مقابله فلسفه سیاسی دکتر مصدق با آراء و اندیشه‌های رضا شاه، محمد علی فروغی، قوام‌السلطنه، دکتر مظفر بقائی و خلیل ملکی چشم‌انداز جالبی از عقاید این پنج شخصیت ممتاز تاریخ معاصر ایران به دست می‌دهد. مفهوم «مقابله» - جدا از معنای مقایسه و تطبیق - ناظر به تقابل این عقاید است که - گاه - در کسوت اتهامات بی‌پایه این و آن خود را نشان داده است. در چاپ پنجم کتاب، ما این عقاید را در بخش

برای نقدی بر کتاب آبراهامیان نگاه کنید به مقاله سه‌گانه نگارنده در لینک‌های زیر:

<http://mirfetros.com/fa/?p=20471>

<http://mirfetros.com/fa/?p=20604>

<http://mirfetros.com/fa/?p=20837>

«مقایسه‌ها و مقابله‌ها» مورد بررسی قرار داده ایم.

بررسی زندگی، شخصیت و عقاید سیاسی دکتر محمد مصدق، «فصلی ناتمام» در مطالعات تاریخ معاصر ایران است، امید است که این کتاب کوچک، برگی از این «فصل ناتمام» بشمار آید و در روشن ساختن برخی زوایای تاریک این دوران مهم و پرابهام مفید و مؤثر باشد، باین یادآوری که حقیقت - خصوصاً حقیقت تاریخی - تراوش فکر و اندیشه یک فرد نیست بلکه این امر، محصول تلاش همه کسانی است که با بردباری و شجاعت در شبانه‌های تیره، نقبی به سوی نور (حقیقت) می‌زنند، از این نظر، تحقیق به معنای جستجو کردن حقیقت است. لذا، کتاب حاضر تنها می‌تواند بخشی از حقیقت باشد، به این امید که «بر این نامه بر سال‌ها بگذرد» و پژوهندگان آینده، کاستی‌ها و کمبودهای آن را جبران سازند.

تکمیل و تدارک بخش‌های تازه کتاب به یمن توصیه دوست فرزانه‌ام، زنده‌یاد مرتضی ثاقب‌فر صورت گرفته است؛ مترجم و پژوهشگر فروتن و فرهیخته‌ای که در سپهر فرهنگ ایران، ستاره ثاقب بود. از دوستان دانشورم دکتر مینا راد، دکتر جلال متینی، رامین فرهنگی، دکتر هرمز حکمت، دکتر تورج تابان، دکتر بهروز بهبودی، دکتر محمدحسن سالمی، دکتر بهرام شاهی، تورج جوادی، حسن اعتمادی، مازیار قویدل، حسین اقوامی، سیفی شرقی، هایداه رزقی، مسعود لقمان، محمد مهدی مرادی، مهین آزادفر، شهرزاد ارشدی، شهریار طاهری و مزدک کاسپین بخاطر یاری‌های شان سپاسگزاری می‌کنم. اگر همت و حمایت همسر مهربانم (مینا) نمی‌بود، تألیف و تنظیم این کتاب بسی دشوارتر می‌نمود. سپاس فراوان بر او باد!

علی میرفطروس

بازنویسی:

فروردین ماه ۱۳۹۷ / مارس ۲۰۱۸، پاریس

پیشگفتار چاپ سوم

ز گفتار، ویران نگردد جهان
بگو آنچ رایت بُود در نهان
(فردوسی)

۲۸ مرداد ۳۲ و سقوط آسان و حیرت انگیز دولت دکتر مصدق، مسئله پیچیده و رازآمیزی است که پس از حدود ۶۰ سال و با وجود کتاب‌ها و تحقیقات متعدد، هنوز در هاله‌ای از ابهام‌ها و افسانه‌سازی‌ها قرار دارد. سلطه گرایش‌های سیاسی - ایدئولوژیک در تفسیر این رویداد مهم، فهم و درک جریان‌ات منجر به ۲۸ مرداد را دشوار می‌سازد. مواضع سیال بعضی بازیگران اصلی این رویداد و تناقض در برخی گفتارها و رفتارهای شان - که مصدق، گاه، آن را ناشی از «نداشتن حافظه صحیح» می‌داند^{۲۲} - نیز درک نیات و انگیزه‌های اصلی آنان را دشوارتر می‌کند، دو نمونه مهم و مسئله ساز اینگونه «مواضع سیال»، تناقض در گفتار و رفتار دکتر مصدق درباره دریافت فرمان عزل خوددادن «رسید» و سپس پنهان کردن و انکار آن در موارد مختلف است. از این گذشته، در حالیکه چندماه پس از سقوط دولت مصدق کشف شبکه سازمان نظامی حزب توده و امکانات حیرت‌انگیز آن، نه تنها بسیاری از اعضای حزب توده را دچار شگفتی و حیرت ساخت^{۲۳} بلکه بقول سپهرذبیح (سردبیر سابق باختر/مروز): حتی «رهبران بسیار دیرباور جبهه ملی را نیز دچار وحشت و حیرت کرده بود»^{۲۴}، لذا، سخن مصدق (بعنوان وزیردفاع) مبنی بر اینکه «حزب توده‌ای وجود نداشت»^{۲۵} یا «حزب توده حتی یک تفنگ نداشت»^{۲۶}، بسیار شگفت‌انگیز می‌نماید. چنین مواردی امر تحقیق را با دشواری‌های فراوان روبرو می‌سازند^{۲۷}. از سوی دیگر، حس «مظلومیت»، «قربانی بودن» و «قهرمان شدن» نیز در شرایط متفاوت، دکتر مصدق را مجذوب خویش ساخته بود. بنابراین، پژوهشگر کنجکاو، در میان اسناد و عملکردهای این شخصیت برجسته، باید خطوط نانوشته یا ناگفته را نیز استنباط و استخراج کند.

رویداد ۲۸ مرداد و سقوط آسان دولت مصدق ضمن اینکه ناشی از کشاکش‌های جنگ سرد بود، محصول

^{۲۲} - مصدق در محکمه نظامی، ج ۲، ص ۴۴۵ و نیز صفحات ۴۱۰، ۴۸۰، ۵۷۲-۵۷۵ و ...

^{۲۳} - امیرخسروی، بابک، نظر از درون به نقش حزب توده ایران، ص ۷۰۹

^{۲۴} - نگاه کنیده: ذبیح، سپهر، ایران در دوران مصدق، ص ۲۰۷

^{۲۵} - مصدق، خاطرات و تألمات، صص ۲۸۸

^{۲۶} - مصدق، ص ۳۷۹؛ مصدق در محکمه نظامی، ج ۲، صص ۵۷۴ و ۵۷۵

^{۲۷} - درباره امکانات و قدرت حیرت انگیز سازمان نظامی حزب توده نگاه کنیده بخش‌های «سازمان نظامی حزب توده» و «مراپبوس...».

ضعف ساختار سیاسی و توسعه نیافتگی جامعه مدنی در ایران بود؛ جامعه‌ای که در آن از انتقاد تا انتقام و از مخالفت تا دشمنی راهی نبود.^{۲۸} اینچنین بود که شخصیت‌هایی که در ملی شدن صنعت نفت، نقش اساسی داشتند (مانند کاشانی، مظفرقائمی، حسین مکی، خلیل ملکی و دیگران) در هجوم اتهامات و افتراهای احزاب سیاسی و سازمان‌های مخالف، از «متن» به «حاشیه تاریخ» رانده شده‌اند.^{۲۹}

رهبران سیاسی چنین جامعه‌ای با پوپولیسمی فریبا، در کسوت سخنگویان «توده عوام» جلوه‌گر می‌شوند و شعارها و عملکردهای شان - عموماً - محصول شور و عاطفه و احساسات و تقدس‌گرایی توده‌ها است. تجربه‌های تلخ چند دهه اخیر نشان داد که تقدس‌گرایی در تاریخ و مقدس کردن شخصیت‌های سیاسی و پرهیز از نقد آنان تا چه اندازه برای جامعه فاجعه‌بار است، پس، شگفت نیست اگر آنچه که در انقلاب مشروطیت و جنبش ملی شدن صنعت نفت روی داد، در انقلاب اسلامی نیز تکرار شده باشد.

بسیاری از تحقیقات موجود درباره علل و عوامل شکست جامعه ایران برای استقرار آزادی، دموکراسی و جامعه مدنی، با سهل‌انگاری‌های نظری و اراده‌گرایی‌های تاریخی همراه‌اند، گویی که رهبران جنبش مشروطیت یا رضاشاه و دکتر مصدق می‌توانستند به استقرار آزادی و دموکراسی در ایران نائل آیند در حالیکه به نظر می‌رسد که در چنان جامعه‌ای، حتی متسکیو^{۳۰} - با روح‌القوانین‌اش - نیز اگر حاکم می‌بود، نمی‌توانست آزادی و دموکراسی را در جامعه ایران تحقق بخشد. در کتاب حاضر، نگارنده با تمرکز بر رویدادهای منجر به سقوط آسان دولت مصدق، کوشیده است تا به برخی علل و عوامل این ناکامی برای استقرار آزادی و جامعه مدنی اشاراتی داشته باشد.

طرح ملی شدن صنعت نفت، فاقد برنامه‌ریزی‌های دقیق اقتصادی و فنی و آینده‌نگری سیاسی بود. از این گذشته، بسیاری از عوامل اجرائی آن فاقد حس مسئولیت کافی بودند بطوری که حاملین پاسخ دفاعی دولت ایران، پس از رسیدن به هلند و در آخرین لحظات مهلت قانونی دادگاه لاهه، تازه متوجه شده بودند که پاسخ دولت ایران را فراموش کرده و در تهران «جا» گذاشته‌اند!^{۳۱}

برخی، سقوط آسان دولت مصدق را «ناشی از خیانت حزب توده و عدم همکاری این حزب در روز ۲۸ مرداد» می‌دانند.^{۳۲} این اعتقاد ضمن اینکه نوعی فرا فکنی برای توجیه شکست دکتر مصدق است و با اسناد تاریخی نیز مغایرت دارد، در عین حال بیان‌گر قدرت و توان حزب توده در ۲۸ مرداد می‌باشد، قدرت و توانی که مصدق با

^{۲۸} - نگاه کنید به بحث نگارنده درباره «آسیب‌شناسی اندیشه و کنش سیاسی در ایران معاصر»، در گفتگو با مسعود لقمان: ایران در گذر روزگاران، نشر شورآفرین، تهران، ۱۳۹۳، صص ۱۷۱-۲۳۵

^{۲۹} - وجه مشترک این شخصیت‌ها در جنبش ملی شدن صنعت نفت عبارت بود از: مبارزه بی‌امان با دولت استعماری انگلستان و پیکار آشتی‌ناپذیر آنان با حضور و نفوذ حزب توده. لذا، در این «آزمین» به حاشیه رانده شدن، باید به تبلیغات دیرپا و گسترده حزب توده توجه شایان کرد.

^{۳۰} - Montesquieu

^{۳۱} - نگاه کنید به بخش: «مصدق در دادگاه لاهه». همچنین نگاه کنید به مقاله نگارنده با نام «افسانه‌ها در محاکم تاریخ

<http://mirfetros.com/fa/?p=2185>

فرو می‌ریزند!»، روزنامه کیهان، چاپ لندن:

^{۳۲} - برای نمونه، نگاه کنید به: پوریا، ارسلان، کارنامه مصدق و حزب توده، نشر مزدک، فلورانس، بی تا.

آگاهی، ایران دوستی و درایت سیاسی، آن را در ۲۸ مرداد ۳۲ عقیم گذاشته بود. به عبارت دیگر: در روز ۲۸ مرداد، مصدق در برابر یک موقعیت تراژیک قرار گرفته بود: انتخاب آگاهانه در برابر دو سرنوشت که می‌بایست انجام می‌گرفت و مصدق بهای آن را می‌پرداخت. هم از این روست که شکست او در ۲۸ مرداد می‌تواند نوعی پیروزی نیز بشمار آید.

ارزیابی‌های جدید در باره قدرت وامکانات حیرت‌انگیز سازمان نظامی حزب توده، نگرانی‌های دولت آمریکا در تدوین طرح کودتای TP-AJAX برای «پاکسازی ایران از حزب کمونیست توده» را پذیرفتنی می‌سازند، همچنانکه نگرانی‌ها و دغدغه‌های رهبرانی مانند دکتر مظفر بقائی و خلیل ملکی از خطر استیلای حزب توده را مورد تأیید قرار می‌دهند.

از این گذشته، نگاهی تازه به رویدادهای شب ۲۵ مرداد ۳۲ و چگونگی بازداشت چند ساعته دکتر فاطمی، مهندس زیرک‌زاده و مهندس حق‌شناس و نیز قطع تلفن و برق مرکز بازار تهران (باوجود برقراری تماس تلفنی مصدق با رئیس ستاد ارتش) و سپس دستگیری سرهنگ نصیری به هنگام ابلاغ فرمان عزل مصدق، ما را با پرسش‌های تازه‌ای روبرو می‌سازند.^{۳۳} با توجه به مخالفت سرلشکر زاهدی با هرگونه «اقدامات شبیه کودتا» در شب ۲۵ مرداد (به هنگام ابلاغ فرمان عزل مصدق) و با توجه به اینکه هر ۸ تن عاملان و راویان وقایع آن شب، از افسران سازمان نظامی حزب توده بودند، آیا نقش حزب توده در این ماجرا چه بود؟ در همین راستا، روایت سرهنگ حسینقلی سررشته (معاون فرمانداری نظامی تهران و از افسران هوادار مصدق) نیز بسیار تأمل‌برانگیز است و این پرسش را ایجاد می‌کند که: پس از دستگیری ارنست پرون^{۳۴} «از عوامل دست اول کودتا» و «جاسوس انگلستان در دربار»^{۳۵} در صبح ۲۵ مرداد ۳۲ توسط سرهنگ اشرفی (فرماندار نظامی تهران) و با توجه به سوابق ارنست پرون و کشف وسایل جاسوسی در اقامتگاه وی، چرا مصدق - قبل از ۲۸ مرداد - پرون را آزاد و در عوض، فرماندار نظامی خویش (سرهنگ اشرفی) را بازداشت کرد؟^{۳۶} و نیز چرا سرتیپ محمد دفتری (خواهرزاده دکتر مصدق که معروف به همکاری با «کودتاچیان» بود^{۳۷}) با وجود مخالفت شدید سرتیپ ریاحی رئیس ستاد ارتش مصدق و دیگران، به دستور و اصرار مصدق، ضمن حفظ ریاست نیروهای مسلح گمرک، به ریاست فرمانداری نظامی تهران و ریاست شهربانی کل کشور منصوب گردید؟ آیا این اقدامات، نشانه «نقش و نقشه دیگر مصدق در روز ۲۸ مرداد» بود؟

بنابراین: هرگونه تحقیقی در باره ۲۸ مرداد ۳۲ ضمن پاسخ به سئوالات فوق، بطور مشخص باید به این

^{۳۳} - سخن مهندس زیرک‌زاده در باره بازداشت دکتر فاطمی و... بسیار تأمل‌برانگیز است، گوئی که «کودتاچیان» بازداشت‌شدگان را به «پیک‌نیک» می‌برده‌اند. نگاه کنید به: زیرک‌زاده، پرسش‌های بی‌پاسخ، ص ۱۳۸.

^{۳۴} - Ernst Perron

^{۳۵} - نجاتی، غلامرضا، جنبش ملی شدن صنعت نفت، صص ۳۴۴، ۳۶۲-۳۶۳، ۳۷۳، ۴۶۹، ۶۰۴

^{۳۶} - سررشته، حسینقلی، خاطرات من، صص ۱۱۰-۱۱۱ و ۱۱۸-۱۲۱، مقایسه کنید با: نجاتی، صص ۴۱۳، ۶۰۱ و

۶۰۳

^{۳۷} - نجاتی، صص ۶۰۴-۶۰۵ و...؛ سررشته، ص ۱۲۰؛ زیرک‌زاده، ص ۱۴۱

سؤال کلیدی پاسخ دهد که: چرا در روز ۲۸ مرداد، مصدق، میدان را خالی کرد و با وجود در دست داشتن همه نیروهای نظامی و انتظامی، از همه هوادارانش خواست تا در روز ۲۸ مرداد در خانه‌های خویش بمانند و از هرگونه تظاهراتی خودداری کنند؟

بر این اساس، با توجه به مخالفت‌های پایدار محمد رضاشاه جوان با کودتا و تأکید او بر «برکناری مصدق از طریق پارلمان» و سپس، انجام رفراندوم بی سابقه توسط دکتر مصدق برای انحلال مجلس شورای ملی و اعلام نتایج آن از طریق رادیو و مطبوعات (۱۲ و ۱۹ مرداد ۱۳۳۲) و در نتیجه: صدور فرمان عزل مصدق توسط شاه، تأمل در پازل‌های پراکنده رویداد ۲۵ مرداد و نقش آفرینی سازمان نظامی حزب توده بهنگام ارائه فرمان عزل مصدق توسط سرهنگ نصیری و یا رمزگشایی از «نقش و نقشه دکتر مصدق در روز ۲۸ مرداد» و خصوصاً **شاهکار سیاسی مصدق در تعلل** یا «مهلت خواهی» در برابر پیشنهاد رهبران حزب توده برای مقابله مسلحانه با «کودتاچیان» و در نتیجه، عقیم گذاشتن نیروهای رزمنده این حزب توسط مصدق در روز ۲۸ مرداد و همچنین، آگاهی‌هایی درباره پایگاه اجتماعی حزب توده و قدرت حیرت‌انگیز نظامی آن حزب در فصل «مرا بیوس!» و... موارد دیگری هستند که چاپ جدید کتاب حاضر را از چاپ‌های دیگر متمایز می‌سازد.

دکتر مصدق، به عنوان میراث‌خوار فکری برخی روشنفکران جنبش مشروطیت، با ادغام یا التقاط اندیشه‌های عرفی (سکولار) با باورهای اسلامی، به مبارزات خویش خصلتی «ملی - مذهبی» می‌داد و می‌کوشید تا با نوعی دادخواهی مذهبی، ضمن کسب حقانیت سیاسی، مبارزات خویش را از مشروعیت مذهبی نیز برخوردار سازد، عقایدی که بعدها بر اندیشه‌های روشنفکرانی مانند جلال آل‌احمد و علی شریعتی تأثیر داشته و باعث پیدایش جریان «ملی - مذهبی» در عرصه سیاست ایران شده است.

آسیب‌شناسی شکست دکتر مصدق - در واقع - آسیب‌شناسی ضعف‌ها و ظرفیت‌های ما نیز می‌باشد. شناخت و پذیرفتن این ضعف‌ها زمینه‌ای برای ساختن آینده‌ای روشن می‌باشد. بنابراین، اندیشیدن به پرسش‌های طرح شده در این کتاب، فضیلت روشنفکران و رهبران سیاسی ما خواهد بود.

علی میرفطروس

پاریس، ژوئن ۲۰۱۱

دیباچه

«زندگی، کوتاه است، ولی حقیقت، دورتر می‌رود
و بیشتر عمر می‌کند، بگذار تا حقیقت را بگوییم»
(؟)

در ایران، با وجود سنت دیرپای تاریخ‌نویسی (مانند تاریخ طبری، تاریخ بیهقی، اخبار الطوال و غیره) به علت حملات قبایل مختلف و گسست‌های متعدد تاریخی، تاریخ و تاریخ‌نویسی نیز رو به زوال گذاشت. استیلای دیرپای حکومت‌های قبیله‌ای، نوعی اخلاق و **عصبیت** ایلی-قبیله‌ای را در جامعه ما نهادینه کرد.^{۳۸} در رفت و آمدها و کشاکش‌های حکومت‌های ایلی، جامعه ایران از یک **عصبیت** به یک **عصبیت** دیگر پرتاب گردید. تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران - عموماً - بازتاب این **عصبیت‌ها** و **عصبانیت‌هاست**. این گذشته ایلی - قبیله‌ای، روان اجتماعی ما را شکل داده و در عرصه سیاست، عامل مهمی در چگونگی رفتارهای ما بشمار می‌رود.^{۳۹}

جنبش عدالتخواهانه و تجدیدطلبانه ایرانیان با انقلاب مشروطیت (۱۹۰۶) خود را تثبیت کرد، اما این انقلاب، بخاطر محدودیت‌های تاریخی و ضعف نیروهای اجتماعی، نتوانست به برخی از خواست‌ها و آرمان‌های خویش دست یازد، بنابراین در یک مصالحه سیاسی بین مشروطه خواهان و مشروعه طلبان، برخی از خواست‌های جنبش مشروطیت، تحقق نیافت.

همسایگی ایران با روسیه و انگلیس (از طریق هندوستان) کشور ما را همواره عرصه کشاکش‌های سیاسی و کشمکش‌های اقتصادی این دو ابرقدرت ساخته بود و شخصیت‌های سیاسی جامعه با توجه به منافع و مصالح خویش - گاه طرفدار روسیه و زمانی هوادار انگلیس بودند. دولتمردان معدود و

^{۳۸} - مفهوم «عصبیت» را از بحث جالب ابن‌خلدون درباره پیدایش و زوال دولت‌ها گرفته‌ام. بنظر ابن‌خلدون: **عصبیت**، ویژگی ذاتی جوامع قبیله‌ای است که با وحشی‌گری و روحیه خودکامگی همراه است. نگاه کنید به: ابن‌خلدون، مقدمه، صص ۲۴۸، ۲۵۳، ۲۹۴-۲۹۵، ۳۲۷ و...

^{۳۹} - برای گزارشی از هجوم‌های ایلات و عشایر مختلف و استقرار حکومت‌های قبیله‌ای در ایران و تأثیرات روحی و اخلاقی آن، نگاه کنید به: میرفطروس، علی، ملاحظاتی در تاریخ ایران، چاپ چهارم، کانادا، ۲۰۰۱، صص ۱۳-۵۶. همچنین نگاه کنید به بحث نگارنده در همین باره: میرفطروس، علی، برخی منظره‌ها و مناظره‌های فکری در ایران امروز، چاپ دوم، نشر فرهنگ، کانادا، ۲۰۰۴، صص ۶۶-۸۹.

مستقلی نیز که می خواستند، تنها بر **مصالح ملی** تکیه کنند، چه بسا که در ترس و هراس های رایج سیاسی، مجبور به صبوری یا سکوت می شدند.

انقلاب روسیه (۱۹۱۷) و استقرار حکومت کمونیستی در آن کشور و نیز جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸) تحولات جدیدی در منطقه پدید آورد و نیروهای نوینی را در عرصه سیاست ایران پدیدار ساخت. رضا شاه در رقابت دو ابرقدرت روسیه کمونیست و امپراتوری انگلیس با یکدیگر، توانسته بود حضور و حاکمیت سیاسی خود را بر آنان تحمیل کند^{۴۰}، اما او با وجود لغو «قرارداد داری» (آذرماه ۱۳۱۱) و الغای بسیاری از امتیازات مالی، سیاسی و حقوقی دولت انگلیس در ایران، بخاطر تهدیدات نظامی انگلیس و تنگناهای مالی، در آخرین لحظات نتوانست مسئله نفت را پیروزمندانه به پیش برد و لذا، در قرارداد جدید (۱۹۱۳) نیز سلطه شرکت نفت انگلیس - به عنوان تجسم عینی استعمار انگلیس در ایران - ادامه یافت. رضا شاه در میان دو سنگ آسیاب قدرت های روس و انگلیس، همانند برخی روشنفکران و رهبران سیاسی آن عصر، در رابطه با قدرت نوپای آلمان، راهی برای عزت و استقلال ایران جستجو می کرد، اما جنگ جهانی دوم، حمله نیروهای متفقین و اشغال ایران (سوم شهریور ۱۳۲۰) و سپس، سقوط رضا شاه و تبعید وی، میهن ما را دستخوش بی ثباتی های سیاسی - اجتماعی تازه ای ساخت و اگر درایت و کاردانی دولتمرد برجسته ای مانند محمد علی فروغی (ذکاءالملک) نمی بود، چه بسا که نظام سیاسی و خصوصاً تمامیت ارضی ایران دچار صدمات جبران ناپذیری می گردید.

آغاز سلطنت محمد رضا شاه ۲۱ ساله در شهریور ۱۳۲۰، با آشوب های سیاسی و آشفتگی های اجتماعی متعددی همراه بود، از جمله: تشکیل حزب توده ایران (مهر ۱۳۲۰)، تقاضای امتیاز نفت شمال از طرف دولت شوروی (۱۳۲۳)، تأسیس سازمان نظامی حزب توده (۱۳۲۳)، غائله آذربایجان و ماجرای پیشه‌وری (۱۳۲۴)، قیام افسران خراسان (۲۵ مرداد ۱۳۲۴)، تشکیل گروه فدائیان اسلام به رهبری نواب صفوی (۱۳۲۴)، ترور احمد کسروی (۲۰ اسفند ۱۳۲۴)، ترور محمد مسعود، سردبیر مرد امروز (۱۳۲۶)، سوء قصد به شاه در دانشگاه تهران (۱۵ بهمن ۱۳۲۷)، ترور هژیر، نخست وزیر و وزیر دربار (۱۳۲۸)، ترور احمد دهقان، صاحب امتیاز مجله تهران مصور (۱۳۲۹)، فرار حیرت انگیز رهبران حزب توده از زندان (۲۵ آذر ۱۳۲۹)، ترور رزم آرا، نخست وزیر (۱۶ اسفند ۱۳۲۹)، ترور دکتر عبدالحمید زنگنه، استاد حقوق دانشگاه تهران و وزیر فرهنگ دولت رزم آرا (۲۸ اسفند ۱۳۲۹)، سوء قصد به جان حسین فاطمی سردبیر باختر/امروز

^{۴۰} - برای تحقیقی درخشان و مستند به اسناد وزارت امور خارجه انگلیس نگاه کنید به: صباحی، هوشنگ، سیاست انگلیس و پادشاهی رضاشاه، خصوصاً صص ۷، ۲۲۳-۲۴۷؛ برای نقد و معرفی این کتاب نگاه کنید به مقاله نگارنده: «حکومت رضاشاه و دست انگلیسی ها!»: یادنامه منوچهر فرهنگی، به کوشش فرهنگ مهر، صص ۵۱-۶۰. در باره چگونگی قدرت گیری رضاشاه همچنین نگاه کنید به تحقیق درخشان سیروس غنی: ایران؛ برآمدن رضا خان، خصوصاً صفحات ۱۶۷-۱۸۳ و ۱۹۸، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۸۲-۲۸۳، ۲۸۹-۲۹۴، ۳۰۵ و...

در باره «عدم مداخله واقعی انگلیس» در روی کار آمدن رضاشاه، جان فوران، فهرست بلندی از نظرات محققان خارجی را ارائه داده است. نگاه کنید به: مقاومت شکننده، ص ۳۱۸، همچنین نگاه کنید به گفتگوی محمد علی همایون کاتوزیان در: <http://homakatouzian.com/?p=725>

و سخنگوی دولت مصدق (۲۵ بهمن ۱۳۳۰)، قتل سرتیپ افشارطوس رئیس شهربانی دولت مصدق (۱۱ اردیبهشت ۱۳۳۲)، حمله به خانه آیت الله کاشانی (۱۰ مرداد ۳۲)، سوء قصد به جان حسین علا، نخست وزیر (۲۵ آبان ۱۳۳۴) و حوادث دیگر... دکتر محمد علی موحد - بدرستی - این دوره را «عصر ترور و آشوب» نامیده است.^{۴۱}

چنان شرایط آشفته و نابسامانی - به تدریج - محمدرضاشاه مشروطه خواه را از حوزه سلطنت به حوزه حکومت کشاند و این امر - خصوصاً در زمان دولت دکتر مصدق - قانون اساسی مشروطیت را با تفسیرها و چالش‌های تازه روبرو ساخت.

با پیروزی انقلاب کمونیستی در روسیه (اکتبر ۱۹۱۷) و نفوذ حزب توده در ایران، نوعی «تاریخ حزبی» یا «تاریخ ایدئولوژیک» به عنصر عصبیت در فرهنگ سیاسی ما جان تازه‌ای بخشید آنچنانکه نسل‌هائی، قربانی این «تاریخ ایدئولوژیک» شده‌اند. به عبارت دیگر: بخش مهمی از تاریخ معاصر ایران در سیطره و سیادت تبلیغات و تفسیرهای حزب توده، مانند آئینه شکسته‌ای است که تصاویر کج و معوجی از سیاستمداران ایران بدست می‌دهد. با چنین خصوصیتی است که ما به تاریخ و شخصیت‌های تاریخی مان نگاه می‌کنیم: «شخصیت‌های دلپذیر» ما آنچنان پاک و بی‌بدیل و بی‌عیب‌اند که تن به «امامان معصوم» می‌زنند (مانند میرزا تقی خان امیرکبیر، محمد مصدق، حسین فاطمی و...)، «شخصیت‌های نادلپذیر» ما - امّا - آنچنان سیاه و ناپاک و نابکارند که فاقد هرگونه خصلت انسانی یا عملکرد مثبت اجتماعی می‌باشند (مانند رضاشاه، محمدرضا شاه، قوام السلطنه، مظفر بقائی، تقی‌زاده، رزم آرا، و...) ما میراث‌خوار یک تاریخ عصبی و عصبانی هستیم و چه بسا حال و آینده را فدای این عصبیت ویران‌ساز کرده‌ایم.

یکی از ضعف‌های اساسی فرهنگ سیاسی ما، عدم دقت در کاربرد واژگان سیاسی است. از این رو، احزاب و سازمان‌های سیاسی ما به جعل تعریف یا شناسنامه برای رویدادها و شخصیت‌های پرداخته‌اند که با تعریف دقیق این مفاهیم در فرهنگ سیاسی غرب پیوندی ندارد، چرا که این واژگان و مفاهیم، برخاسته از تکامل اجتماعی و ساختار سیاسی خاصی هستند که در فرهنگ سیاسی ما، منشاء و معنائی نداشته و ندارند، مانند «انقلاب بورژوا-دموکراتیک» برای انقلاب مشروطیت و واژگانی چون: لیبرال (Libéral)، لیبرال-دموکرات (Libéral-Démocrate) و «فرزند عصر روشنگری» برای توضیح جهان بینی و فلسفه سیاسی مصدق. اینگونه تعاریف نادرست، باعث آشفته‌گی‌های بسیاری برای فهم و درک تاریخ معاصر ایران شده است، هم از این روست که ما هنوز نتوانسته‌ایم درباره رویدادها و شخصیت‌های مهم تاریخ معاصر ایران به تفاهمی نسبی نائل آئیم. سلطه رسوبات حزبی - ایدئولوژیک نیز بر این عدم تفاهم نسبی یا توافق ملی دامن زده است.

نکته مهم دیگر در بررسی عملکرد شخصیت‌های سیاسی این دوران ضرورت تفکیک بین مصالح ملی و

^{۴۱} - موحد، خواب آشفته نفت، ج ۱، ص ۱۰۹.

منافع شخصی است. برخلاف داورهای سهل‌انگارانه و غالباً مُغرضانه رایج، مواضع سیاسی و مخالفت‌های بعدی شخصیت‌هایی مانند آیت‌الله کاشانی، حسین مکی، دکتر مظفر بقائی، حائری‌زاده و... با مصدق را - نمی‌توان تنها با «**منافع شخصی**» توضیح داد زیرا که بیشتر این شخصیت‌ها پس از ۲۸ مرداد ۳۲ دچار مضایق مالی و رنج و شکنج‌های فراوان گردیدند. از این گذشته، مصدق - خود - تا آخرین دقیق، در انتظار کمک‌های مالی دولت آمریکا بود و تا آستانه ۲۸ مرداد ۳۲ با هندرسون (سفیر آمریکا) روابط دوستانه داشت. بنابراین می‌توان گفت که با توجه به شکست مذاکرات نفت، بیماری، ضعف و پیری مصدق و خصوصاً با قدرت‌نمایی روزافزون حزب کمونیست توده و مامشات مصدق با این حزب غیرقانونی و در نتیجه، ترس دولت آمریکا از وحشت سرخ و سلطه کمونیست‌های وابسته به شوروی بر ایران، پس از یک روند دو ساله، دولت آمریکا در تغییر جهتی اساسی، کمک‌های خویش را به جای ارائه به دولت مصدق، صرف کمک به مخالفان وی نمود. به عبارت دیگر: با توجه به اهمیت آمریکا بعنوان «فرشته آزادی» و «بهترین دوست ایران» در دیده و دیدگاه مصدق، حسین فاطمی، بقائی، مکی و دیگران، می‌توان گفت که اختلافات بعدی دکتر مظفر بقائی، حسین مکی، حائری‌زاده و دیگران با مصدق، از جمله، اختلاف در تلقی آنان از **منافع ملی**، شیوه برخورد با حزب توده و اختلاف برای تحقق «ممکنات» در مذاکرات مربوط به نفت بود.

طرح «ملی شدن صنعت نفت» - بی تردید - طرح آرمان‌های عدالتخواهانه و ضد استعماری مردم ایران در مقابله با شرکت نفت انگلیس بود، کارزاری که بقول صاحب نظری: «امکان پیروزی در آن، ناچیز بود»^{۴۲}. در واقع، مصدق قدم به عرصه آرمان‌ها و آرزوهای گذاشته بود که تحقق آن‌ها، بسیار بعید و درازمدت بود چرا که نه مصدق، نه رهبران و هواداران جبهه ملی، و نه، خصوصاً، ساختار ایلی - عشیره ای جامعه ایران، هیچیک، دارای ظرفیت‌های لازم برای تحقق آن آرمان‌ها و آرزوها نبود، هم از این روست که می‌بینیم، مصدق اصلاح طلب و مشروطه‌خواه در کشاکش‌ها و کشمکش‌های عملی، گاه به سوی **اصلاح** و زمانی بسوی **انقلاب** کشیده می‌شود.

زندگی و کارنامه سیاسی دکتر محمد مصدق، بیش از هر دولتمرد یا سیاستمدار دیگری، موجب بحث‌ها و مجادلات پایان‌ناپذیر است. به جرأت می‌توان گفت که بسیاری از نوشته‌های موجود درباره زندگی و کارنامه سیاسی مصدق از هدف اصلی **تحقیق - یعنی حقیقت‌جوئی و حقیقت‌گوئی** - دور مانده و به مقالاتی در مدح و منقبت وی تنزل یافته‌اند. خوشبختانه در سال‌های اخیر کتاب‌ها و مقالات ارزشمندی از سوی محققان ایرانی درباره دوران حکومت مصدق منتشر شده‌اند^{۴۳}، لذا نگارنده خود را مدیون کوشش‌های همه کسانی می‌داند که با تحقیقات ارزشمند خویش روشنگر این دوره پرابهام بوده‌اند.

^{۴۲} - عظیمی، فخرالدین، تجربه مصدق در چشم‌انداز آینده ایران، صص ۳۰ و ۳۱.

^{۴۳} - مانند کتاب‌ها و مقالات مصطفی فاتح، منوچهر فرمانفرمایان، فواد روحانی، مصطفی علم، فخرالدین عظیمی، محمد علی همایون کاتوزیان، پرواند آبراهامیان، فرهاد دیبا، سپهرذبیح، بابک امیرخسروی، جلال متینی، علی رهنما و خصوصاً تحقیق ارجمند محمد علی موحد.

عرصه تحقیقات تاریخی، عرصه نسبیّت‌ها و احتمالات است و لذا نگارنده کوشیده تا بجای **پیشداوری** و طرح نظرات قطعی و حتمی، با طرح سئوالاتی، خواننده را به **داوری** و تأمل فراخواند. همچنین، نگارنده بدنبال یک بررسی جامع و گسترده از ماجرای ملی شدن صنعت نفت و شخصیت‌های سیاسی این دوران نیست، کمبودها و کاستی‌های احتمالی کتاب، هم از این روست^{۴۴}. این کتاب، تنها نگاهی است گذرا بر برخی از جنبه‌های رویداد مهمی که کمتر مورد توجه پژوهندگان بوده است. به عبارت دیگر، این کتاب کوچک بدنبال حقیقت‌های تحریف شده و ارزیابی تازه از واقعیت‌هایی است که در غبار تعصبات سیاسی یا تعلقات ایدئولوژیک پنهان مانده‌اند، بنابراین، کتاب حاضر - از جمله - بدنبال پاسخ به پرسش‌های زیر است:

- با توجه به اینکه: «در تیره‌ترین روزهای رابطه شاه و مصدق، شاه با روی کار آوردن زاهدی از راه **کودتای نظامی مخالفت می نمود**»^{۴۵}، آیا می توان رویدادهای منجر به سقوط آسان دولت مصدق را یک «کودتا» نامید؟

- نقش سازمان نظامی حزب توده در بازداشت غیرمنتظره سرهنگ نصیری توسط یکی از اعضای این سازمان بهنگام ابلاغ فرمان عزل مصدق و در نتیجه، آشفته کردن فضای سیاسی و تبلیغ و تلقی فرمان عزل مصدق بعنوان «کودتای شب ۲۵ مرداد ۳۲» چه بود؟

- آیا اساساً در ۲۸ مرداد ۳۲، طرحی برای «کودتا» علیه دولت مصدق وجود داشت؟

- اگر آری! پس چرا دکتر مصدق در مقام وزیر دفاع و مسئول نیروهای نظامی و انتظامی و با وجود اصرار دکتر حسین فاطمی و دیگر یارانش، در برابر «کودتا»، مقاومتی نکرد؟

- باتوجه به اینکه مصدق در تمام دوران زمامداری اش، توده‌های مردم را پایگاه و ستون فقرات حکومتش می دانست و در موارد حساس، توده‌های مردم به خیابان‌ها فراخوانده بود، چرا وی در روز ۲۸ مرداد از تقاضای کمک مردمی توسط رادیو خودداری نموده بود؟ انفعال حیرت‌انگیز مصدق در روز ۲۸ مرداد را چگونه می توان توضیح داد؟

- در طول دوران حکومت مصدق، کمک‌های مالی آمریکا به ایران افزایش یافته بود آنچنانکه می توان گفت که اگر کمک‌های مالی آمریکا نمی بود، دولت مصدق - چه بسا - زودتر سقوط می کرد. نیاز دولت دکتر مصدق به این کمک‌های مالی، چنان بود که حتی یک روز قبل از ۲۸ مرداد ۳۲، مصدق در ملاقات با سفیر آمریکا، هندرسون، خواستار یک وام ۱۰ میلیون دلاری دیگر از آمریکا شده بود. از این گذشته، اعتماد و اطمینان مصدق به دولت آمریکا آنچنان بود که مصدق پیشنهاد کرد تا ترومن^{۴۶} رئیس جمهوری آمریکا، در اختلافات ایران با شرکت نفت انگلیس، حکمیت کند^{۴۷}. بنابراین: چه شد که در

^{۴۴} - بنابراین: خوانندگان علاقمند به آگاهی‌های گسترده در باره ملی شدن صنعت نفت، می‌باید به کتاب‌های اختصاصی این موضوع و به کتابشناسی پایان کتاب حاضر مراجعه فرمایند.
^{۴۵} - موحد، ج ۲، ص ۹۵۵، مقایسه کنید با نظر عظیمی در:

Mohammad Mosaddeq and the 1953 Coup in Iran, edited by Mark J. Gasiorowski and Malcolm Byrne, Syracuse University press, 2004, p.33.

ترجمه فارسی، مصدق و کودتا، ص ۵۳؛ عظیمی، تجربه مصدق...، ص ۲۲

^{۴۶} - Truman, Harry

^{۴۷} - Memorandum of conversation, by colonel Vernon Walters, New York, octobre 9, 1951, N. 888-2553/10-951.

یک روند دو ساله، «نزدیک‌ترین و بهترین دوست ایران» (به قول مصدق)، در برابر سیاست‌های وی قرار گرفت؟

- آیا دکتر مصدق در یک فرصت‌سوزی زیانبار از تحقق ممکنات بازمانده بود و مانند عموم رهبران پوپولیست، با آشوب‌زائی یا آشوب‌زیستی، می‌خواست این فرصت‌سوزی زیانبار را پنهان کند تا چونان یک «قربانی مظلوم» جلوه نماید؟

- بر اساس مدارک موجود، در تحولاتی که به سقوط آسان دولت مصدق انجامید، منابع یا منافع نفتی ایران دارای اهمیت دست دوم بود. در نزد دولتمردان آمریکا، حضور روزافزون و توانمند حزب توده و خصوصاً نفوذ حیرت‌انگیز سازمان نظامی این حزب در لایه‌های نظامی ایران، مسئله اساسی بشمار می‌رفت. بدین ترتیب با توجه به مماشات یا «بازی» مصدق با این حزب غیرقانونی - به عنوان «کارت»ی در مذاکره با آمریکا و انگلیس -، با توجه به پیروزی کمونیست‌ها در چین (۱۹۴۹)، جنگ کره (۱۹۵۰) و گسترش نفوذ شوروی و با توجه به همسایگی آن کشور با ایران، آیا دولت آمریکا و برخی از رهبران سیاسی ایران، خصوصاً شاه و دکتر مظفر بقائی، در شخصیت مصدق یک دکتر بنش^{۴۸} دیگری می‌دیدند که ایران را به دامن کمونیست‌ها می‌انداخت؟^{۴۹}

- نامه‌ها و پیام‌های غیردوستانه آیزنهاور و مسئولان وزارت امور خارجه آمریکا و خصوصاً دیدار خصوصی هندرسون با مصدق در شامگاه ۲۷ مرداد چه تأثیری بر اراده و تصمیمات مصدق در روز ۲۸ مرداد داشت؟
- علت ممنوعیت تظاهرات ضدسلطنتی توسط مصدق، یا دلیل پاکسازی خیابان‌ها از هواداران حزب توده از شامگاه ۲۷ مرداد و یا علت درخواست مصدق از هوادارانش برای ترک شهر یا ماندن در خانه‌هایشان و عدم انجام هرگونه تظاهرات ضدسلطنتی در روز ۲۸ مرداد چه بود؟ در حالیکه بقول عموم شاهدان و محققان، یک فراخوان رادیویی مصدق کافی بود تا مردم و خصوصاً نیروهای رزمنده حزب توده و بویژه سازمان نظامی این حزب را به خیابان‌ها بکشاند و باعث شکست «کودتایان» گردد.
- و سرانجام: با توجه به ساختار اجتماعی و محدودیت‌های تاریخی جامعه، «اگر ۲۸ مرداد نبود»، آیا مصدق قادر به استقرار آزادی، دموکراسی و جامعه مدنی در ایران بود؟
این‌ها پرسش‌هایی هستند که پس از ۶۰ سال و با «فرونشستن غبار یادها»، اینک می‌توان به آنها اندیشید.

^{۴۸} Beneš, Edvard رئیس جمهور محبوب چکسلواکی که بخاطر مماشات با کمونیست‌ها، در سال ۱۹۴۸ با کودتای خونین کمونیست‌ها سرنگون شد. دوست و همکار بنش (مازاریک) با وجود مخالفت‌ها و مقاومت‌های اولیه در برابر کمونیست‌ها، به توصیه بنش، سرانجام همکاری با آنان را پذیرفت، با این وجود، در ۱۴ سپتامبر ۱۹۳۷ مازاریک توسط کمونیست‌های چک از پنجره طبقه پنجم عمارتی به پائین پرتاب شد. دکتر بنش نیز پس از مدتی «خودکشی» کرد. بدین ترتیب، کشور چک اسلواکی جزو بلوک کمونیستی گردید.
^{۴۹} - برای نظر شاه نگاه کنیده سخن وی به «برتون بری»، سفیر آمریکا در عراق:

Berty to the Department of State, August 17, 1953, telegram 788.00/8-1753

برای نظر دکتر بقائی، نگاه کنیده: چه کسی منحرف شد؟، ص ۲۹۸؛ خواندنیها، ۲۶ اسفند ۱۳۳۱. حسین مکی نیز با توجه به مماشات دکتر مصدق با حزب توده و قدرت روزافزون این حزب در عرصه سیاسی ایران، سرنوشت سیاسی ایران در زمان مصدق را همانند سرنوشت رژیم سلطنتی افغانستان می‌دانست که طی آن، کودتای محمد داودخان (نخست‌وزیر افغانستان، پسر عمو و شوهر خواهر محمد ظاهرشاه) و انقراض رژیم سلطنتی، باعث استقرار رژیم کمونیستی وابسته به شوروی در افغانستان گردید. مکی، حسین، کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ص ۴۶۹

تحلیل‌های سُنّتی دربارهٔ ۲۸ مرداد و سقوط آسان دولت دکتر مصدّق، عموماً، با بزرگ نمائی و تأکید اغراق‌آمیز دربارهٔ نقش آمریکا و انگلیس، از درک ضعف‌ها و تضادهای درونی جبههٔ ملی و اشتباهات اساسی دکتر مصدّق غافل‌اند، در حالیکه در بررسی رویداد مهمّی که «آسان‌ترین و ارزان‌ترین کودتای جهان» نامیده شده، بجای تأکید اغراق‌آمیز بر «توطئهٔ انگلیس و آمریکا»، نخست به ضعف‌های درونی جبههٔ ملی، به ترس و بیم مردم از رفتن شاه (در ۲۵ مرداد) و امکان آشوب‌ها و آشفته‌گی‌های بیشتر و در نتیجه، به واکنش روانی مردم در روز ۲۸ مرداد ۳۲ و نیز به عزم و انفعال آگاهانهٔ شخص دکتر مصدّق در روز ۲۸ مرداد باید توجهٔ اساسی کرد. در واقع، رویدادهای منجر به ۲۸ مرداد ۳۲، مجموعهٔ وقایع کوچک و بزرگی بودند که در یک دوران دو ساله، بسان جویبارهایی به هم پیوستند و سپس چونان سیلابی، دولت مصدّق را فرو بردند. بقول خلیل ملکی:

- «اگر ما پس از پیروزی [در ملی شدن صنعت نفت] شکست خوردیم، تقصیر از خود ما بود...»^{۵۰}.

چند نکته دربارهٔ منابع و مأخذ:

پس از گذشت ۶۰ سال از سقوط دولت مصدّق، هنوز بسیاری از اسناد و مدارک آن دوران، از دسترس پژوهشگران خارج است. هرچند که برخی اسناد سازمان اطلاعات (MI6) و وزارت امور خارجهٔ انگلیس اخیراً منتشر شده^{۵۱}، امّا، اسناد مربوط به ۲۸ مرداد ۳۲ و چگونگی سقوط دولت مصدّق، هنوز غیرقابل دسترسی است و بقول مالکوم برن^{۵۲} (مدیرمسئول انتشار اسناد سازمان سیا): «بریتانیایی‌ها دربارهٔ ۲۸ مرداد ۳۲ «سکوت محض» کرده‌اند.»^{۵۳}

اسناد سَرّی وزارت امور خارجهٔ آمریکا هرچند که علل اجتماعی و روانی واکنش بخشی از مردم تهران در روز ۲۸ مرداد ۳۲ و سقوط آسان و حیرت‌انگیز دولت مصدّق را نشان می‌دهند امّا، آغشته به ملاحظات سیاسی و محدودیت‌های امنیتی و اطلاعاتی هستند^{۵۴}. این اسناد برخی ادعاهای کرمیت روزولت (فرماندهٔ عملیات طرح کودتا) در کتاب *ضدکودتا*^{۵۵} را مورد تردید قرار می‌دهند.

کتاب روزولت ۲۴ سال پس از رویداد ۲۸ مرداد ۳۲ و درست در آستانهٔ انقلاب اسلامی سال ۵۷ منتشر شد. پیری، خودستائی و خصوصاً ملاحظات سیاسی و معاملات مالی روزولت^{۵۶}، روایت وی را سرشار از

^{۵۰} - ملکی، «تحلیل مختصری از گذشته برای ترسیم آینده»، منتشر شده در: *نبرد زندگی*، شماره ۲۶، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۳۵، ص ۲۸

^{۵۱} - آرشیو وزارت امور خارجهٔ انگلستان، پرونده (۱۹۴۱-۱۹۵۳) FO 371 و پرونده (۱۹۴۶-۱۹۵۳) FO 248
52-Malcolm Byrne

53-<http://www.manoto1.com/videos/asnadsia/vid3901>

^{۵۴} - U.S. National Archives, Vol 10 (1951-1954); Foreign Relations of the United States, volume X, 1951-1954, Editor in Chief John P. Glennon, Washington, 1989

^{۵۵} - Roosevelt, Kermit, *Countercoup, The struggle for the control of Iran*, New York, McGraw-Hill, 1979

^{۵۶} - دکتر امیراصلان افشار، آخرین رئیس تشریفات دربار شاه و سفیر ایران در آمریکا که با مقامات آمریکائی - خصوصاً نیکسون - رابطهٔ نزدیک داشته، در گفتگو با نگارنده (۲۵ ژانویه، ۲۰۱۴، نیس) یادآور شده: روزولت قبل از انتشار «ضدکودتا»

داستان‌پردازی و خودستایی ساخته و خصوصاً ادعای وی - که تظاهرات مردم تهران در روز ۲۸ مرداد را به حساب عوامل خود واریز کرده^{۵۷} - اینک حتی برای دوستان صدیق مصدق نیز ارزش و اعتباری ندارد.^{۵۸} از این گذشته، نام کتاب کریمت روزولت بیانگر این است که عملیات وی ضد کودتائی بوده در مقابله با «کودتای مصدق» علیه محمدرضاشاه؛ مسئله ای که در همان زمان برخی از مخالفان برجسته مصدق (مانند دکتر مظفر بقائی) نیز به آن اشاره کرده بودند.^{۵۹}

گزارش دونالد ویلبر^{۶۰} (همکار نزدیک کریمت روزولت و یکی از مسئولان اصلی طرح کودتا) آگاهی‌های مفیدی دربارهٔ حوادث ۲۸ مرداد ۳۲ بدست می‌دهد. ویلبر با ابراز تردید از کم و کیف نقش مأموران سازمان سیا در حوادث ۲۸ مرداد تأکید می‌کند:

- «تا چه اندازه، فعالیت‌های انجام شده، نتیجهٔ تلاش‌های ویژهٔ عوامل (سازمان سیا) بود؟ موضوعی است که هرگز دانسته نخواهد شد...»^{۶۱}.

تعارض اسناد وزارت امور خارجهٔ آمریکا و گزارش ویلبر با آنچه که کریمت روزولت مدعی آنست، نشان از شیوهٔ رایجی دارد که در بسیاری موارد، افراد - بمنظور بزرگنمایی عملکرد خود و بالا بردن سطح عملیات خویش در راه انجام مسئولیت‌ها و مأموریت‌های محوله - بدان مبادرت می‌کنند تا بدین ترتیب موفقیت حاصله را یکسره، نتیجهٔ درایت، ابتکار و خلاقیت خویش وانمود کنند. گاه، این شیوهٔ بزرگنمایی، آنچنان پیش می‌رود که با مستندات قطعی، تعارض یافته و به افسانه یا به «عملیات محیرالعقول» پهلو می‌زند. آیزنهاور که قبلاً از گزارش‌های فوری هندرسون و کابل (معاون رئیس سازمان سیا) مبنی بر «خودجوش بودن تظاهرات مردم تهران در ۲۸ مرداد» آگاه بود، پس از شنیدن گزارش روزولت، ضمن تجلیل از «هوشمندی ودلیری روزولت!» و اهدای «نشان امنیت آمریکا» به وی، در سخنی طنزآمیز، چنین گفت:

- «گزارش او بیشتر به داستان شباهت داشت، تا به یک واقعیت تاریخی!»^{۶۲}
شاید بخاطر سخن طنزآمیز آیزنهاور بود که روزولت، هیچگاه نتوانست «نشان امنیت آمریکا» را بر

نسخه‌ای از آن را برای شاه فرستاده بود تا با توجه به رونق اقتصادی ایران، نان و نوای بیشتری را نصیب خود کند، اما شاه پس از خواندن خاطرات وی به «مستر روزولت» گفت: این خاطرات را به دیگران بفروش! ما الآن در اوج استقلال و شکوفائی اقتصادی هستیم و دیگر به «چشم آبی‌ها» باج نمی‌دهیم».

57 - Roosevelt, p. 186

۵۸ - نگاه کنید به: مؤحد، ج ۲، ص ۸۲۷؛ امیرخسروی، صص ۴۸۱-۴۸۶، ۴۹۲، ۵۳۵ و ۷۲۵؛ عظیمی، ص ۲۰. سرهنگ غلامرضا نجاتی - افسر نیروی هوایی وفادار به دکتر مصدق و شاهد و ناظر رویداد ۲۸ مرداد - نیز کتاب روزولت را یک نوشتهٔ تبلیغاتی به توصیهٔ گردانندگان سیاست خارجی آمریکا می‌داند که هدف آن، دفاع از خدمات سازمان «سیا» پس از شکست آمریکا در حمله به کوبا (خلیج خوک‌ها) بوده است. نجاتی، صص ۳۱۷-۳۲۱.

۵۹ - نگاه کنید به روزنامهٔ شاهد، ۲۵ مرداد ۱۳۳۲

60 - Wilber, Overthrow of Premier Mossadeq of Iran (November 1952-August 1953). Central Intelligence Agency, March 1954

61 - Wilber, Party 8, pp. 66-67

62 - Eisenhower's Diary, 8 October 1953, quoted in Stephen E. Ambrose. Eisenhower, vol. 2, p. 129; Brands, H.W: Inside the Cold War: Loy Henderson and the Rise of the American Empire, 1918-1961, New York, 1991, p. 243

سینه خود نصب کند^{۶۳} و آیزنهاور نیز، در خاطرات خود، نه به عملیات «ت.ب.آژاکس» اشاره‌ای کرده و نه از کرمیت روزولت نامی برده است.^{۶۴}

اردشیر زاهدی نیز که در طول وقایع منجر به ۲۸ مرداد ۳۲ از بازیگران اصلی بوده، در این باره می‌نویسد: - «ریچارد هلمز (R. Helms) که مدت‌ها ریاست سیا را بر عهده داشت - در مصاحبه تلویزیونی با B.B.C. اظهار داشت که سیا تصمیم گرفت «پیروزی» خود در ایران را تکذیب نکند زیرا تبلیغات خوبی بود. سیا در ۱۹۶۱ متحمل ناکامی در عملیات خلیج خوک ها علیه کوبا شده بود و می‌خواست به نوعی «پیروزی» خود را نشان دهد تا بتواند بودجه‌اش را - که موجودیتش به آن بستگی داشت - توجیه کند. این سازمان به نقش ناچیزی که در ایران ایفاء کرده بود، برای این مقصود، توسل جست. سیا با این اقدام، تاریخ را جعل کرد. افکار عمومی آمریکا را منحرف ساخت و زمینه دشمنی بین مردم ایران و آمریکا را - که دوستان نزدیک و برای دو نسل، متحد هم بودند - فراهم آورد...»^{۶۵}

۵- در اواخر دهه ۱۹۸۰ جیمز وولسی^{۶۶} - رئیس وقت سازمان سیا - خبر داده بود که: سیا، اسناد مربوط به کودتا در گواتمالا و کوبا و نیز اسناد مربوط به رویداد ۲۸ مرداد ۳۲ را منتشر می‌کند و سپس، جان دویچ^{۶۷} - رئیس اسبق سازمان سیا- برای انتشار هرچه سریع‌تر این اسناد، بودجه بررسی، تنظیم، طبقه‌بندی و انتشار این اسناد را از یک میلیارد دلار به دو میلیارد دلار افزایش داد. او، بسیاری از استادان و کارشناسان تاریخ را نیز به کمک طلبید، اما پس از گذشت سه سال، در سال ۱۹۹۲ «رابرت گیتس»^{۶۸} - رئیس وقت سازمان سیا - ناگهان مدعی شد:

«تمام اسناد مربوط به رویداد ۲۸ مرداد ۳۲، در اوائل دهه ۱۹۶۰ از بین رفته‌اند و تقریباً هیچ سندی برای انتشار وجود ندارد...»^{۶۹}

با توجه به اینکه در سال‌های اخیر، اسناد بسیاری از کودتاهای معروف و خونین (از جمله کودتای گواتمالا، شیلی، اندونزی، آرژانتین و...) منتشر شده‌اند، پرسش اینست که چرا سازمان C.I.A پرونده‌های مربوط به رویداد ۲۸ مرداد ۳۲ را نابود ساخته است؟^{۷۰} چرا سازمان C.I.A اولین، مهم‌ترین و «شاهکار» تجربه کودتائی خود را از بین برده است؟ آیا این اسناد و مدارک چنان خالی و بی‌محتوا بوده که می‌توانست افسانه «پیروزی C.I.A» را بر باد دهد؟ آیا مسئولان سازمان C.I.A با آتش زدن و نابود کردن این اسناد خواسته‌اند

⁶³- Nutter, John Jacob: The CIA 's Black Ops, New York, 2000, p238

⁶⁴- Eisenhower, Dwight. The White House Years: Waging Peace, (1956-1961), New York, 1965

⁶⁵- زاهدی، خاطرات، ص ۲۶۹؛ رازهای ناگفته، ص ۱۶۵. اخیراً «جک او کانال» (مأمور عالی رتبه سازمان سیا در خاورمیانه) در خاطرات خود، ضمن اشاره به ناکامی‌های سازمان سیا، ادعاها و افسانه سازی‌های روزولت را رد کرده است. نگاه کنید به:

O'Connell, Jack: King's Counsel: A Memoir of War, Espionage, and Diplomacy in the Middle East, New York, 2011

⁶⁶- James Woolsey

⁶⁷- John Duich

⁶⁸- Robert Gates

⁶⁹- Herald Tribune, May 28, 1997, p. 10

⁷⁰- New York Times, May 29, 1997, p 19

تا هم این پرونده «پُر از خالی» یا «از تهی سرشار» را از نظر جهانیان پنهان کنند؛ و هم - بعنوان فرمانده و برنده عملیات - در برابر رقیب خود، سازمان اطلاعاتی انگلیس (MI6)، قدرت نمایی یا امتیازات بیشتری کسب نمایند؟^{۷۱}

کتاب‌های رایج، بطور شگفت‌انگیزی تحت تأثیر افسانه‌بافی‌های کریمیت روزولت قرار دارند آنچنانکه استفان کینزر^{۷۲} در کتاب *همه مردان شاه*، بطور حیرت‌انگیزی، حتی ریشه حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، پیدایش گروه‌های تروریستی طالبان، القاعده (بن لادن) و... را ناشی از دخالت آمریکا برای سرنگون کردن دولت مصدق دانسته است!^{۷۳}

بر اساس اسناد اخیراً منتشر شده، محققانی مانند مارک گازیوروسکی^{۷۴}، مالکوم برن^{۷۵}، استفن دوریل^{۷۶}، فخرالدین عظیمی، پرواند آبراهامیان، محمدعلی (همایون) کاتوزیان، جلال متینی، علی رهنما و محمدعلی موحد به ضعف‌های جنبش ملی شدن صنعت نفت، اشتباهات مصدق و به «نقش کلیدی ایرانیان که به صورتی روزافزون در مقابل دکتر مصدق صف آرایی کردند» اشاره کرده و نیز مخالفت‌ها و تردیدهای شاه در دست زدن به کودتا و تأکید وی بر «برکناری مصدق از طریق مجلس» را یادآور شده‌اند^{۷۷}. اما وجه مشترک این تحقیقات، اطلاق کلمه **کودتا** بر رویداد ۲۸ مرداد ۳۲ و سقوط آسان دولت مصدق است.

روشن است که از **طرح کودتا تا انجام عملی کودتا**، تفاوت، بسیار است. بر این اساس، کتاب حاضر ضمن پذیرفتن وجود طرح کودتا علیه دولت مصدق، به دنبال پاسخ به سئوالات دیگری است.

سقوط آسان دولت مصدق، در کشاکش‌های جنگ سرد روی داد و لذا تحلیل‌های موجود درباره علل و عوامل این سقوط - بیشتر - متأثر از شرایط سیاسی - ایدئولوژیک آن دوران‌اند. در این تحلیل‌ها به علل داخلی و ضعف‌های درونی جنبشی که مصدق نماد و رهبر آن بود، توجه چندانی نشده است.

در فقدان اسناد وزارت امور خارجه انگلیس و سازمان‌های جاسوسی آن کشور و سکوت محض آنها درباره ۲۸ مرداد ۳۲، اسناد سری وزارت امور خارجه آمریکا و خصوصاً گزارش‌های سفارت آمریکا در تهران درباره رویدادهای ۲۵-۲۸ مرداد ۳۲ و چگونگی سقوط دولت دکتر مصدق، دارای اولویت و اهمیت

^{۷۱} - بنابراین، سخن آبراهامیان (کودتا، صص ۲۸ و ۱۹۹) کاملاً درست است آنجا که دسترسی به بایگانی سازمان سیا و سازمان اطلاعاتی انگلیس (MI6) درباره ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را «سخت تر از عبور شتر از سوراخ سوزن» می‌داند [و لذا] تا روزی که این دو نهاد امنیتی، آرشیو کامل اسناد خود را در این زمینه منتشر نکنند، او و سایر تاریخ‌نگاران گزینه دیگری جز رضایت دادن به منابع پراکنده و مختلف ندارند.

^{۷۲} - Stephen Kinzer

^{۷۳} - All the Shah's Men : An American Coup and the Roots of Middle East Terror, Hoboken, N.J. John Wiley & Sons. 2003.

^{۷۴} - Mark Gasiorowski

^{۷۵} - Malcolm Byrne

^{۷۶} - Stephen Dorril

^{۷۷} - نگاه کنید به:

Mohammad Mosaddeq and the 1953 Coup..., pp. XVII, 88, 101, 310 ترجمه فارسی، مصدق و کودتا، صص ۱۶، ۱۱۰-۱۱۵، ۲۹۳، ۲۹۷ و...؛ عظیمی، حاکمیت ملی و دشمنان آن، صص ۲۶-۲۷ و ۲۲۶-۲۲۷

بسیاراند. لذا، نگارنده توجه خود را به گزارش‌ها و اسناد وزارت امور خارجه آمریکا معطوف ساخته که مسئولین آن بقول مصدق «مانند یک برادر صمیمی» برای حل اختلافات نفتی بین دولت‌های ایران و انگلیس تلاش کرده بودند.^{۷۸}

گزارش دونالد ویلبر نیز بخاطر آگاهی‌های دست اول از روند شکل‌گیری طرح کودتا و خصوصاً مخالفت پایدار شاه با کودتا و نیز بخاطر اطلاعات جالب درباره حوادث روز ۲۸ مرداد، مورد استفاده و استناد اساسی نگارنده بوده است.

از این گذشته، در تاریخ‌نویسی نوین، به روحیات، خصوصیات روانی و سود و سودهای آشکار یا پنهان شخصیت‌های سیاسی نیز توجه شایانی می‌شود. این امر درباره سیاستمداران دوره پرخروش نهضت ملی شدن صنعت نفت و خصوصاً در مواضع متغیر یا تصمیم‌های سیال رهبران سیاسی این عصر، قابل تأمل بیشتری است. به عبارت دیگر: در شرایط حساس و سرنوشت‌ساز، رهبران بزرگ نیز دچار ترس و تردید می‌شوند: تقاضای دکتر مصدق از هوادارانش برای ماندن در خانه‌های‌شان و عدم هرگونه تظاهرات ضدسلطنتی در روز ۲۸ مرداد، یا تصمیم ناگهانی مصدق در دستگیری فرماندار نظامی تهران (سرهنگ اشرفی) و تعویض رئیس شهربانی کل کشور (سرتیپ مدبر) و انتصاب سرتیپ محمد دفتری بجای وی و همزمان، واگذار کردن مقام فرمانداری نظامی تهران به سرتیپ دفتری در روز ۲۸ مرداد ۳۲ به چه معنا می‌توانست باشد؟

- با توجه به پیوندهای فامیلی بین مصدق و سرتیپ دفتری و وابستگی آشکار سرتیپ دفتری به شاه و دربار، آیا مصدق در روز ۲۸ مرداد با واگذار کردن مسئولیت سه نیروی نظامی یا بازوی انتظامی خود به سرتیپ دفتری می‌خواست تا با «عقب نشینی» و ایجاد نوعی «حفاظ فامیلی و امنیتی»، از کشت و کشتار و وقوع یک جنگ داخلی جلوگیری کند؟

- اینکه در آخرین لحظات، مصدق معتقد شده بود: «از پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاه درخواست شود تا هرچه زودتر به ایران مراجعت فرمایند... چون که تغییر رژیم، موجب ترقی ملت نمی‌شود»^{۷۹} ... همه و همه آیا نشانه این بود که با توجه به حضور توانمند حزب توده و هشدار یاران صدیق مصدق، او ادامه نبرد را دیگر به سود خود و به صلاح ایران نمی‌دانست؟ و بهمین جهت - با وجود اصرار و پافشاری کسانی مانند دکتر فاطمی - تقاضای کمک مردمی از طریق رادیو و ایجاد یک «جنگ داخلی» را بی‌فایده و نادرست می‌دید؟ ...

این‌ها مسائل انسانی، شخصیتی و روانشناختی هستند که در آن لحظات حساس و سرنوشت‌ساز، می‌توانستند بر عزم و اراده مصدق تأثیری قاطع داشته باشند.

^{۷۸} - سخنان وزیر امور خارجه سابق آمریکا، خانم مادلین آلبرایت، در باره رویداد ۲۸ مرداد ۳۲ و سوء استفاده از این سخنان نشان می‌دهد که رویدادهای تاریخی می‌توانند برای مصالح یا مصالحه‌های سیاسی روزمره، فواید عملی داشته باشند! این سخنان در عین حال - می‌تواند ناشی از رقابت‌های سیاسی بین حزب دموکرات و حزب جمهوریخواه باشد که طی آن، مخالفان دموکرات با تکرار «مداخله جمهوریخواهان در سقوط مصدق» کوشش می‌کنند تا سیاست‌های جمهوریخواهان را در عرصه خارجی مورد انتقاد قرار دهند! برای سخنان آلبرایت نگاه کنید به: <http://www.mideastinfo.com/documents/iranspeech.htm>

برای آگاهی از سوء استفاده و برداشت نادرست از این سخنان، نگاه کنید به:

<http://www.fararu.com/vdcd.xOn2ytOxna26y.html>

^{۷۹} - مصدق، صص ۲۷۲-۲۷۳.

بنابراین: بنظر ما، عامل **تک علتی** (دست خارجی) در آسیب شناسی شکست دکتر مصدق، بسیار گمراه کننده است بلکه در این باره، ضمن توجه به ضعف ساختار اجتماعی و توسعه نیافتگی سیاسی جامعه، به ماهیت متناقض، متنافر و شکننده بنیانگذاران جبهه ملی و نیز به عقب نشینی، درایت سیاسی و «نقش و نقشه دکتر مصدق در روز ۲۸ مرداد» باید توجه اساسی کرد.

کتاب حاضر می‌کوشد تا بر این عقب نشینی و درایت سیاسی مصدق در روز ۲۸ مرداد، تأملی داشته باشد با این امید که باعث ارزیابی تازه‌ای نسبت به این رویداد مهم و درعین حال مبهم تاریخ معاصر ایران گردد.

گیلبرت رایل^{۸۰} (فیلسوف انگلیسی) بدرستی می‌گوید: «تاریخ هنگامی آغاز می‌شود که غبار یادها فرونشسته باشد». نگارنده، نه دوران دکتر مصدق را دیده و نه شاهد وقایع منجر به ۲۸ مرداد ۳۲ بوده است، و با این فاصله از رویدادها، سال‌ها پیش درباره مصدق و دوران کوتاه حکومت وی به نکاتی اشاره کرده است^{۸۱} و اینک، در پرتو اسناد نو، ارزیابی نوینی از دوران حکومت مصدق و جریانات منجر به ۲۸ مرداد ۳۲ ارائه می‌دهد. اگر بپذیریم که هر نسلی بر اساس اسناد و دیدگاه‌های تازه، نگاه تازه‌ای به تاریخ و شخصیت‌های تاریخی میهن خویش می‌افکند، کوشش تازه ما برای شناخت بهتر دوران دکتر مصدق، شاید خالی از فایده نباشد.

به نظر نگارنده، دکتر مصدق، پل انتقال یا ارتباط تجربیات تاریخی ملت ما از انقلاب مشروطیت به انقلاب اسلامی است، هم از این روست که پرداختن به عقاید و عملکردهای سیاسی مصدق می‌تواند به ما برای درک علل تاریخی یا عوامل سیاسی انقلاب اسلامی نیز کمک و یاری نماید.

مصدق، به عنوان یکی از نمایندگان جنبش مشروطه خواهی، میراث خوار کمبودها، ضعف‌ها و محدودیت‌های تاریخی جنبش مشروطیت نیز بود، بنابراین: آسیب شناسی شکست مصدق، آسیب شناسی شکست رهبران سیاسی و روشنفکران مابرای استقرار آزادی و جامعه مدنی در ایران است. به عبارت دیگر، کارنامه سیاسی مصدق، کارنامه ضعف‌ها، ظرفیت‌ها، عصبیت‌ها و اشتباهات همه ما نیز می‌باشد، چرا که دکتر مصدق نیز بازتاب و بالیده جامعه‌ای بود که در آن، از قدیس تا ابلیس از رهبری تا رهبری، از سرباز فداکار وطن تا سرباز خطاکار وطن راهی نبود، هم از این روست که چهره‌هائی مانند محمد علی فروغی، قوام السلطنه، حسین علا، تقی زاده، ساعد مراغه‌ای، مظفر بقائی، خلیل ملکی، حسین مکی و دیگران در ضمیر مشکوک مان جایی ندارند^{۸۲}.

مفهوم «آسیب شناسی»^{۸۳} - اساساً - نگاه مُشفقانه و مهربانانه بر ضعف‌ها، نارسائی‌ها و اشتباهات است، از این

⁸⁰ - Ryle, Gilbert.

^{۸۱} - مجموعه این «اشارات» در کتاب‌های زیر منتشر شده‌اند: میرفطروس، علی، گفتگوها، آلمان، ۱۹۹۸؛ هفت گفتار، آلمان، ۲۰۰۱؛ برخی منظره‌ها و مناظره‌های فکری در ایران، کانادا، ۲۰۰۴.

^{۸۲} - نگاه کنید به بحث نگارنده در گفتگو با مسعود لقمان، «آسیب شناسی اندیشه و کنش سیاسی در ایران معاصر»، ایران در گذر روزگاران، صص ۱۷۱-۲۳۵.

⁸³ - Pathology.

رو، نویسنده ضمن احترام عمیق به شخصیت‌های ممتاز تاریخ معاصر ایران، در تحلیل خود، از مدح و ثنای رایج سیاسی پرهیز کرده است. به نظر نگارنده، بیشتر رهبران و شخصیت‌های ممتاز تاریخ معاصر ایران در بلندپروازی‌های مغرورانه خویش، ایران را سربلند و آزاد و آباد می‌خواستند، هر چند که سرانجام، هر یک - چونان عقابی بلند پرواز - در فضای تنگ محدودیت‌ها، ضعف‌ها و اشتباهات، پَر سوختند و پَر پَر زدند.

در بیشتر تحقیقات موجود درباره سقوط آسان دولت مصدق، نام واقعی عملیات سازمان سیا - به عمد یا غیر عمد - بطور ناقص، AJAX ذکر شده و هدف اساسی این طرح را مخدوش ساخته‌اند، در حالیکه نام واقعی و کامل این طرح، چنانکه در اسناد سازمان سیا آمده TP-AJAX می‌باشد. پیشوند TP اشاره اختصاری به حزب توده (Tudeh Party) و AJAX نیز نام رایج یک ماده پاک کننده خانگی بود که هنوز نیز رایج است. بدین ترتیب: با توجه به فضای جنگ سرد و قدرت نمایی‌های حزب توده، هدف اساسی طرح سازمان سیا (TP-AJAX) «پاکسازی ایران از حزب کمونیست توده» بود!

دوره ۲۷ ماهه حکومت مصدق و خصوصاً رویداد ۲۸ مرداد ۳۲ چنان سایه سنگینی بر حافظه تاریخی روشنفکران و رهبران سیاسی ایران افکند که سرانجام در فضائی از عصبیت‌ها و افسانه‌سازی‌های سیاسی، منجر به «انقلاب اسلامی» گردید و لذا، درک زمینه نظری این «انقلاب» در پرتو فلسفه سیاسی دکتر مصدق می‌تواند جالب و جذاب باشد.

پس از گذشت حدود ۶۰ سال، ۲۸ مرداد ۳۲ را (به هر نامی که بنامیم) بعنوان یک گذشته، باید به تاریخ تبدیل کرد و آن را موضوع مطالعات و تحقیقات منصفانه قرار داد. از یاد نبریم که اسپانیائی‌ها و - خصوصاً - شیلیائی‌ها تاریخ معاصرشان بسیار بسیار خونبارتر و ناشادتر از تاریخ معاصر ما است، اما آنان - با بلند نظری، آگاهی و چشم‌پوشی (نه فراموشی) و با نگاه به آینده - کوشیدند تا ضمن نقد اشتباهات خویش بر گذشته عصبی و ناشاد خویش فائق آیند و تاریخ‌شان را عامل همبستگی، آشتی و تفاهم ملی سازند.^{۸۴}

داشتن شجاعت اخلاقی در نگاه فروتنانه به گذشته و دستیابی به تفاهم ملی - یا تاریخ ملی - می‌تواند سقفی برای ایجاد جامعه مدنی بشمار آید، چرا که جامعه مدنی، تبلور یک جامعه ملی است و جامعه ملی نیز تبلور داشتن تفاهم ملی پیرامون برخی ارزش‌ها (از جمله بر روی رویدادها و شخصیت‌های مهم تاریخی) است.

آیندگان به تکرار دوباره اشتباهات ما نخواهند پرداخت به این شرط که امروز، ما - اکنونیان - گذشته و حال را از چنگ تفسیرهای انحصاری یا ایدئولوژیک آزاد کنیم. برای داشتن فردائی روشن و مشترک، امروز، باید

^{۸۴} - نگاه کنید به نظرات «ارنستو اوتونه» و «سرجیو مونیوز»، دو چهره برجسته سازمان جوانان حزب کمونیست شیلی در زمان «آلده» در کتاب زیر:

Ernesto Ottone et Sergio Muñoz, *Après la révolution: Rêver en gardant les pieds sur terre*, Paris, 2008.

تاریخی ملی و مشترک داشته باشیم.^{۸۵}

جوهر این کتاب، همدلی با دولتمرد یا دولتمردان برجسته‌ای است که با همهٔ ضعف‌ها و ظرفیت‌های خویش، ایران را آزاد و سربلند می‌خواستند، از این رو بقول احمد شاملو:

«کتاب ما

محبّت است و زیبائی‌ست

تا زُهدان خاک

از تُخمهٔ کین

بار نبندد».

اگر این کتاب کوچک بر یکی از مهم‌ترین و مبهم‌ترین رویدادهای تاریخ معاصر ایران پرتو کمرنگی بشمار آید، نویسنده، خود را مسرور و اجر خود را مشکور خواهد یافت.

علی میرفطروس

۸ ژانویه ۲۰۰۸، پاریس

بازنویسی: ژانویه ۲۰۱۸

^{۸۵} - میرفطروس، علی، رو در رو با تاریخ، ص ۷

تأملاتی دربارهٔ جنبش مشروطیت

«سفارت ما با !»

... وسعت ملک فرنگستان چقدر است؟ ثانیاً؛ فرنگستان عبارت از چند ایل نشین یا چادر نشین است؟ خوانین و سرکردگان ایشان کیانند؟ (آیا) فرانسه هم یکی از ایلات فرنگ است؟ بناپارت نام کافری که خود را پادشاه فرانسه می‌داند کیست و چکاره است؟ ... اینکه می‌گویند (مردم انگلیس) در جزیره‌ای ساکنند و بیلاق و قشلاق ندارند راست است یا نه؟ آیا لندن جزئی از انگلستان است یا انگلستان جزئی از لندن؟ احسن طُرُق برای هدایت فرنگیان گمراه به شاهراه اسلام و بازداشتن ایشان از اکل میّت و لحم خنزیر کدام است؟ ...^{۸۶}

این، نامه فتحعلی شاه قاجار خطاب به سفیرش در استانبول، هرچند توسط جیمز موریه (سیاح و سیاستمدار انگلیسی اوایل قرن نوزده میلادی) روایت شده و آلوده به اغراض استعماری است، اما خالی از حقیقت نیست. موریه سال‌ها در دربار فتحعلی شاه قاجار خدمت کرده و از نزدیک با باورها و اعتقادات دولتمردان قاجار آشنا بود. این نامه بی‌خبری سلاطین قاجار از تحولات عظیم «فرنگستان» (غرب) در اوایل قرن نوزدهم را نشان می‌دهد. به عبارت دیگر: در قرن نوزدهم میلادی که اروپا مراحل تازه‌ای از پیشرفت و تمدن و اکتشافات و اختراعات علمی را پشت سر می‌گذاشت، شناخت سلاطین قبیله‌ای قاجار از جهان آنچنان محدود و عقب مانده بود که فکر می‌کردند اروپا و آمریکا در عمق زمین قرار دارند بطوریکه فتحعلی شاه قاجار بهنگام شرفیابی قنصل انگلیس از او می‌پرسد: «چند ذرع باید زمین را کند تا به ینگه دنیا (آمریکا) رسید؟».

با چنین گذشته ایلی و روان فرهنگی - مذهبی، جامعه ایران به آستانه قرن بیستم قدم گذاشت. در واقع - غیر از دوران سامانیان و یکی دو دوره دیگر - تا آستانه انقلاب مشروطیت (۱۹۰۶) بخاطر استیلای دیرپای حکومت‌های ایلی و قبیله‌ای، جامعه ایران - عمیقاً - در گذشته‌های ایلی و قرون وسطایی به سر می‌برد و با چشم‌های پرحسرت و حیرت، در افق‌های دور، نظاره‌گر تحولات عظیم غرب بود.

هر چند که نشانه‌های فراوانی از مفهوم «آگاهی ملی»، وطن دوستی و «هویت ملی» در تاریخ و ادبیات ایران وجود دارد^{۸۷}، اما باید دانست که در ایران هیچگاه مفهوم دولت - ملت^{۸۸} به معنای اروپایی آن، شکل نگرفت و هم از این روست که مفاهیم «دولتی» و «ملی» در جامعه ما، معنایی متفاوت با آنچه که در اروپا رایج است دارند.

بخاطر ساختار ایلی - قبیله‌ای حکومت‌ها و عدم شکل‌گیری طبقات اجتماعی در یک رَوند هزار و چهار صد ساله بعد از اسلام، در ایران (برخلاف اروپا) هر قشر و صنفی برای پیشبرد اهداف سیاسی یا اقتصادی خویش، خود را به سلطان (حکومت و دولت) وابسته می‌کرد بطوریکه سلطان - بعنوان «قبله عالم» و

^{۸۶} - موریه، جیمز، سرگذشت حاجی بابای اصفهانی، ترجمه میرزا حبیب اصفهانی، صص ۷۰۷-۱۳۵۴
^{۸۷} - برای بحثی کوتاه درباره «آگاهی ملی» و مفهوم «وطن» در ایران نگاه کنید به: میرفطروس، علی، تاریخ در ادبیات، صص ۱۴۹-۱۵۳.

«ظل الله» - مالک جان و مال و حیثیت مردم بود و در این میان حتی درباریان و اشراف و اعیان و خصوصاً تجار و بازرگانان نیز امنیت نداشتند و چه بسا با اشاره انگشتی یا با صدور فرمانی، جان شان بر باد می‌رفت و یا اموال و دارائی شان، مصادره می‌شد.

این وضع در سراسر دوره‌های تاریخ ایران تا جنبش مشروطیت ادامه داشت. «گاسپار دروویل»^{۸۹} - که در عصر فتحعلی شاه در ایران بوده - می‌نویسد:

«اراده شاه بمنزله قانون بود. مردم ایران - جملگی - رعایای شاه محسوب می‌شدند و شاه با آنها به هر وضعی که می‌خواست، رفتار می‌کرد. عنوان «قلی» (بنده و غلام) ضمیمه نام بسیاری از اشراف و درباریان بود و هنگامیکه شاه، فرمانی بعنوان قانون صادر می‌کرد، وزراء آن را مستقیماً به حکام ولایات ابلاغ می‌کردند در حالیکه روح مردم از این قانون‌گذاری، بی‌خبر بود.»^{۹۰}

بنابراین: روشن می‌شود که چرا اولین شعارهای رهبران و روشنفکران جنبش مشروطیت، حکومت قانون و محدود و مشروط کردن اختیارات شاه بود.

* * *

بافت اقتصادی ایران در آستانه مشروطیت یک بافت پیش سرمایه‌داری و اساساً ایلی - روستائی بود. ۸۰٪ از جمعیت ۸-۹ میلیون نفری ایران در آن هنگام روستائیان و ایلات و عشایر بودند و سرمایه‌داری صنعتی و تجاری، تنها ۳٪ را تشکیل می‌داد. ۱۷٪ دیگر را کارگران تولیدات یدی و صنعتی، پیشه‌وران خرده‌پا، بازاریان، گروه‌های کارمندان شهری و طلاب تشکیل می‌دادند.

در اواخر قرن نوزدهم میلادی کوشش‌هایی برای تأسیس کارخانه‌های بلورسازی، پارچه‌بافی، نخ‌ریسی، کبریت‌سازی، صابون‌سازی و قند کهریزک در تهران و تبریز و اصفهان و رشت صورت گرفت اما بخاطر نفوذ دولت‌های روس و انگلیس و در نتیجه هجوم تولیدات خارجی به ایران، این صنایع نوپا تاب مقاومت در برابر کالاهای خارجی را نیافتند و بزودی ورشکست یا تعطیل شدند. بسیاری از تجار و بازرگانان غمده - پس از مقاومت‌های اولیه، مثلاً در جنبش تنباکو (۴ ژانویه ۱۸۹۲) سرانجام با نزدیک شدن به دو قدرت سیاسی آن روز، به «دلالت» کالاهای روسی یا انگلیسی تبدیل شدند.

ایجاد کارخانه‌های بلورسازی، نخ‌ریسی، صابون‌سازی، پارچه‌بافی و کبریت‌سازی در شهرهای تهران، تبریز و رشت و اصفهان، باعث پیدایش و رشد کمی کارگران یدی و صنعتی، پیشه‌وران خرده‌پا و بازاریان گردید. بنابراین شگفت نیست که این شهرها در جریان جنبش مشروطه پایگاه‌های اصلی مجاهدان و مبارزان علیه استبداد داخلی و استعمار خارجی بودند، با این حال بخاطر ضعف‌ها و محدودیت‌های ساختاری، کارگران یدی و صنعتی، پیشه‌وران خرده‌پا و بازاریان و بطور کلی طبقه متوسط شهری، فاقد گستردگی و آگاهی‌های لازم سیاسی بودند و لذا - بتدریج - طعمه وعده‌ها و وعظ‌های دشمنان مشروطیت (که اینک دیگر لباس مشروطه‌خواهی پوشیده بودند) شدند.

⁸⁹ - Drouville, Gaspard

^{۹۰} - سفرنامه دروویل، ص ۲۰۵

شکست ایران در دو جنگ با روسیه در اوایل قرن نوزدهم و تحمیل معاهده‌های اسارت‌بار «گلستان» و «ترکمن‌چای» که در نتیجه آنها، ۱۷ شهر قفقاز و نیز بعضی از شهرهای شمال شرقی، از ایران جدا و ضمیمه خاک روسیه شدند، در واقع باروتی بود که حس نهفته ملی ایرانیان را منفجر کرد و برای اولین بار، جامعه ایران و خصوصاً روشنفکران ایران را با «چرا؟» و «چه باید کرد؟» روبرو ساخت. برای اولین بار، ایرانیان وطن دوست متوجه شدند که برخلاف اعتقاد آیات عظام، با آیه و استخاره و دعا و روزه و روضه نمی‌توان به جنگ توپ و تفنگ‌های «کفار» رفت. جامعه و خصوصاً روشنفکران ایران، عامل اصلی این دو شکست اسارت بار را، هم در حکومت مطلقه ایلی و بی‌تدبیری سیاسی قاجارها می‌دانستند و هم در سلطه بلامنزاع علمای مذهبی می‌دیدند که در واقع «یار غار» حکومت و آتش‌بیار جنگ‌های ایران و روسیه بودند و با هرگونه نوآوری و نوسازی اجتماعی - سیاسی مخالفت می‌کردند.

در این میان، داد و ستدهای بازرگانی و مسافرت ایرانیان به روسیه و بعضی کشورهای اروپایی و خصوصاً آگاهی از تحولات فکری و سیاسی - اجتماعی انگلیس و فرانسه، بطور کلی ذهنیت ایرانیان را تغییر داد. بدین ترتیب: محدود کردن یا مشروط کردن حکومت مطلقه سلطان و کوتاه کردن دست مآلها از نهادهای قضائی و آموزشی جامعه، وضع قانون و ایجاد عدلیه، به خواست عینی و اساسی مردم ایران - خصوصاً روشنفکران - بدل گردید.

به عبارت دیگر: پس از شکست ایران از روسیه و معاهده‌های ننگین گلستان و ترکمانچای و ضرورت تجهیز به سلاح‌های مدرن و آشنایی با دنیای غرب، نسیم آگاهی و پیشرفت و تمدن جدید در ایران احساس شد و سیستم ایلی - استبدادی قاجارها بر اثر مجموعه شرایط تاریخی - اجتماعی و بین‌المللی، ترک برداشت.

بنابراین، نهضت مشروطیت، اساساً تداوم حکومت ایلی و استبدادی در ایران و مظهر عینی و ذهنی آن (یعنی قدرت مطلقه سلطان و سلطه بلامنزاع علمای مذهبی) را مورد هجوم قرار داده بود.

انقلاب مشروطیت در واقع انفجاری بود در مرز انحطاط و پوسیدگی، هم در حوزه ذهن (اندیشه و جهان‌بینی) و هم در حوزه زبان (شعر و ادبیات). این انقلاب، جامعه ایران را پس از قرن‌ها سکوت و سکون ناشی از تحجر و استبداد، ناگهان بخود آورد. با اینحال بخاطر سلطه مناسبات ایلی - «فئودالی» و تفکیک نشدن اقتصاد شهری از اقتصاد روستایی، فقدان سرمایه‌داری صنعتی و ادغام منافع «فئودال»ها و بورژوازی تجاری دلالت و ضعف نیروهای نوین اجتماعی (طبقه متوسط شهری، پیشه‌وران و کارگران)، در یک مصالحه سیاسی بین اشراف درباری، بورژوازی تجاری دلالت و روحانیت حاکم (مصالحه بین مشروطه‌خواهان و مشروعه‌خواهان) انقلاب مشروطیت نتوانست به بسیاری از هدف‌های اساسی خود توفیق یابد، بنابراین عجیب نیست که نخستین رؤسای دولت‌های مشروطه، «فئودال» و از شاهزادگان مستبد قاجار بودند!

جنبش مشروطیت بعنوان بزرگ‌ترین جنبش اصلاح‌طلبانه تاریخ معاصر ایران، براساس قانون و حاکمیت مردم استوار بود. فلسفه سیاسی این جنبش با احکام شرعی (مبنی بر ولایت مطلق یا مشروط فقها و حاکمیت قوانین الهی) تعارض ذاتی داشت. قانون اساسی مشروطیت و متمم آن، با تأکید بر تساوی

همه افراد جامعه در برابر قانون، امنیت جانی، مالی و عقیدتی و مصونیت از بازداشت‌های خودسرانه، آزادی انتشار روزنامه‌ها و تشکیل انجمن‌ها را تضمین می‌کرد و ضمن نفی حکومت مطلقه (چه دینی و چه دولتی)، حاکمیت ملی را هدف اصلی خویش قرار داده بود و اراده مردم را منشاء قدرت دولت، و سلطنت را اگرچه «ودیع» و موهبتی الهی» اما آنرا «از طرف ملت به شخص شاه، مفوض شده» می‌دانست.

روشنفکران جنبش مشروطیت

جنبش مشروطیت ایران، در حقیقت تبلور اجتماعی مقابله «بدعت» (تجدد) با «سنت» (شریعت) بود. متفکران مشروطه برای اولین بار کوشیدند تا «رعیت» را به «ملت» و هویت ملی را جایگزین هویت اسلامی نمایند. از این دوران است که ما از یک «جامعه ایلی» به یک «جامعه ملی» متحول شدیم.

روشنفکران عصر مشروطه با وجود ضعف‌ها و محدودیت‌های تاریخی و تعداد اندک‌شان، نقشی کارساز در ارتقاء آگاهی و پیشبرد شعارهای اساسی جنبش داشتند. نگاهی به روزنامه‌ها و نشریات و شعارها و اعلامیه‌های دوران مشروطیت نشان می‌دهد که فضای عمومی جنبش مشروطیت - غالباً - فضای غیر مذهبی (سکولار) بود. انزوای «مشروع خواهان» (به رهبری فقیه معروف و برجسته شیخ فضل الله نوری) آنچنان بود که چاپخانه‌های تهران و دیگر شهرهای بزرگ از چاپ اعلامیه‌های‌شان خودداری می‌کردند. جالب است که برخلاف انقلاب ۵۷، در جنبش مشروطیت هیچیک از روحانیون و رهبران بزرگ مذهبی، خواستار استقرار «حکومت اسلامی» نبودند. تلاش روحانیون معروفی مانند بهبهانی، طباطبائی، نائینی و آخوند خراسانی در بسیج مردم، هرچند بسیار مهم و کارساز بود اما باید دانست که (برخلاف نظر برخی از محققان) آنان درک روشنی از هدف‌های عرفی و غیراسلامی مشروطیت نداشتند چرا که فلسفه سیاسی مشروطیت، متأثر از فلسفه سیاسی غرب بود در حالیکه علمای مشروطه، عموماً، اطلاعی از فلسفه سیاسی غرب نداشتند، لذا بعد از قدرت‌گیری مجلس و طرح قوانین غیراسلامی، آنان بتدریج از جنبش دل‌سرد و جدا شدند. سخن آیت‌الله طباطبائی در این باره که می‌گفت: «سرکه ریختیم، شراب شد» بسیار پرمعناست.^{۹۱}

نکته مهم اینست که روشنفکران و مبارزان عصر مشروطیت (به جز حیدر عموغلی و یاران‌ش) عموماً اصلاح طلب بودند نه انقلابی. اکثر این متفکران، تحول جامعه ایران را بصورت گام‌بگام و خصوصاً از طریق مشروط کردن قدرت شاه، استقرار قانون و گسترش آموزش و پرورش نوین مد نظر داشتند، آنان اساساً در پی سرنگون کردن حکومت و کسب قدرت سیاسی نبودند. بدینجهت مشروطیت، هم به لحاظ شعارها و خواست‌ها و هم به لحاظ پایگاه و گستره اجتماعی، «انقلاب» (بمعنای تعریف شده و شناخته شده کلمه) نبود از این رو اطلاق «نهضت» یا «جنبش» به مشروطیت شاید درست‌تر باشد.

نوعی «رنسانس» - یابازگشت به تاریخ و فرهنگ ایران باستان - در عقاید متفکران مشروطه (مانند میرزا آقاخان

^{۹۱} - در اینجا سخن از کمرنگ کردن نقش کارساز روحانیون مشروطه خواه در جنبش مشروطیت نیست بلکه منظور اینست که به فضای غالباً سکولار جنبش مشروطه و نقش روشنفکران عرفی در ارتقاء آگاهی و سطح شعارهای جنبش تأکید کنیم.

کرمانی و میرزا فتحعلی آخوندزاده) وجود داشت که یادآور اندیشه‌های متفکران دوره رنسانس اروپا بود. متفکران دوره مشروطیت نیز معتقد بودند که راز رهایی جامعه از درماندگی و فلاکت تاریخی، آگاهی و گسترش آموزش و پرورش نوین و رهایی از سلطه خرافات دینی است.

بنابراین شاعران و متفکران اصلی مشروطیت - اساساً - دارای سه مشخصه بودند:

- ۱ - ارجحیت ملی به میراث ملی و توجه به تاریخ و تمدن ایران باستان (ناسیونالیسم).
- ۲ - مبارزه بی پروا علیه دین و خرافه پرستی.

۳ - اعتقاد به جلب و جذب تمدن و پیشرفت‌های علمی اروپا.

این سه مشخصه را در آثار میرزا فتحعلی آخوندزاده، میرزا آقاخان کرمانی، عشقی و عارف قزوینی می‌توان یافت. مثلاً: عارف - شاعر ملی ایران و ترانه‌سرای بزرگ مشروطیت - در مبارزه با دین و پاسداران و نمایندگان آن (شیخ، زاهد و واعظ) شعرهای بسیاری سرود. او که ابتداء به اصرار و تشویق پدرش، سه سالی «روضه‌خوان» شده بود، خیلی زود به ماهیت دین و «زاهدان ریائی» پی‌برد. خودش می‌گوید: «مرا زیر بار ننگینی بردند یعنی عمّامه بر سرم گذاشتند، اما همانطور که عمّامه مرا شرم‌منده و رسوا کرد، من هم «عمّامه» را پیش اهل علم، بصورت یک پول سیاه قلب، قلمداد کردم ... صُحبتِ کفر من، اندر سر منبرها شد ...»^{۹۲} با چنین آگاهی و اعتقادی بود که عارف علیه قید و بندهای مذهبی و «مُلا»های زمانه‌اش شورید و چنین سرود:

کار با شیخ، حریفان! به مُدارا نشود

نشود یکسره، تا یکسره رسوا نشود

شده آن کار که باید بشود، می‌باید

کرد کاری که دگر بدتر از این‌ها نشود

در تزویر و ریا، باز شد، این دفعه چنان -

بست باید، که پس از بسته شدن، وا نشود

سلب آسایش ما مردم، از این‌هاست، چرا

سلب آسایش و آرامش، از این‌ها نشود؟^{۹۳}

عارف، چنان از شریعت و شریعتمداران بیزار بود که حتّی (برخلاف وصیت پدرش) دستور داد تا از باغ‌های انگوری که قرار بود درآمد آنها صرفِ روضه‌خوانی شود - شراب بگیرند و خود - هر ساله - از تهران به قصد خوردن «شراب خانگی» عازم قزوین می‌شد...^{۹۴}

عارف، هم بعنوان شاعری سکولار و هم بعنوان یک ایران‌پرست پرشور می‌گفت:

«آنچنان به ایران علاقمندم که حتّی تمامتِ «بهشت» را به یک وجب خاک ایران، معاوضه نمی‌کنم...»^{۹۵}

^{۹۲} - عارف قزوینی، شاعر ملی ایران، ص ۷۳

^{۹۳} - کلیات دیوان عارف قزوینی، صص ۲۶۶-۲۶۷

^{۹۴} - عارف قزوینی، ...، ص ۷۴

^{۹۵} - همان، ص ۹۸

* * *

برخلاف نظر برخی از محققان، جنبش مشروطیت یک «انقلاب بورژوا - دمکراتیک» نبود چرا که با توجه به ساختار اقتصادی - اجتماعی و محدودیت‌های فرهنگی جامعه، چنین انقلابی در ایران - اساساً - غیرممکن بود. با چنان ضعف‌های تاریخی و اجتماعی و با چنان دستگاه فکری و فرهنگی و خصوصاً التقاط اندیشه‌های عرفی روشنفکران با عقاید اسلامی، انقلاب مشروطیت نمی‌توانست به بسیاری از شعارها و آرمان‌های خویش برسد و تحقق جامعه مدنی، آزادی و دموکراسی در ایران غیرممکن بود. با اینحال باید گفت که جنبش مشروطیت، فضای ذهنی و روانی جامعه ایرانی را دگرگون کرد و از ایرانی، انسان دیگری ساخت برخاسته از خاکستر قرون و اعصار. به عبارت دیگر: با جنبش مشروطیت، انسان ایرانی از پیله قرون وسطائی خود بدر آمد و چشم بر جهان معاصر گشود.

غوغای نفت

در تاریخ معاصر، سرنوشت ایران را دو مسئله اساسی رقم زده است، یکی: نفت، و دیگری همسایگی با دولت روسیه (و بعد اتحاد جماهیر شوروی کمونیستی)، بنابراین بی معنا نیست اگر بگوئیم که تاریخ معاصر ایران با نفت نوشته شده است!

مسئله نفت و خصوصاً استیفای حقوق ایران از شرکت نفت انگلیس از دیرباز آرزوی بسیاری از سیاستمداران ایران بوده (از رضاشاه، محمد رضاشاه، ساعدمراغه ای و قوام السلطنه تا رزم آراء، دکتر مصدق، دکتر مظفر بقائی و دیگران)، مثلاً رضاشاه در سال ۱۳۰۷/۱۹۲۸ از طریق مصطفی فاتح به سرجان کدمن^{۹۶} (رئیس شرکت نفت انگلیس) پیغام داده بود:

«ایران دیگر نمی تواند بیش از این تحمل کند که عواید سرشار نفت آن به جیب بیگانگان برود و خود، از آن محروم باشد.»^{۹۷}

در ادامه این کشاکش ها، به سال ۱۳۱۱/۱۹۳۲ رضاشاه در جلسه هیأت وزیرانش با عصبانیت، متن قرارداد ۱۹۰۱ ویلیام ناکس داریسی^{۹۸} را پاره کرد و در میان شعله های آتش انداخت^{۹۹}، اقدامی که با رضایت مصدق نیز همراه بود^{۱۰۰}. موضع رضاشاه علیه انگلیسی ها چنان تند و نامتعارف بود که در گفتگو با سفیر افغانستان تأکید می کند:

«حاضرَم کار با انگلیس به اسلحه بکشد ولو جانم در خطر باشد.»^{۱۰۱}

در واقع اولین گلوله برای پایان دادن به سلطه انگلیسی ها بر صنعت نفت ایران از همین لحظه شلیک شد. سرجان کدمن سرانجام پیشنهاد کرد که شرکت نفت ۲۰ درصد از سهام را بطور رایگان به ایران واگذار کند و بابت هر تن نفت تولید شده، دو شلینگ به ایران پرداخت نماید. از این گذشته، متعهد شد که منطقه امتیاز استخراج نفت را به میزان قابل توجهی کاهش دهد و در عوض، خواست تا مدت امتیاز، سی سال افزایش یابد.

پیشنهاد سرجان کدمن با مخالفت شدید هیأت نمایندگی دولت ایران (به سرپرستی سید حسن تقی زاده، وزیر دارائی) روبرو شد بطوری که اعلام گردید که دولت ایران قرارداد ۱۹۰۱ داریسی را - یکطرفه - لغو خواهد کرد زیرا که منافع ایران را تأمین نمی کند^{۱۰۲}. با این تهدید، دولت انگلیس طی یادداشت تندی ضمن

^{۹۶} - Cadman, John.

^{۹۷} - فاتح، پنجاه سال نفت ایران، ص ۲۸۶

^{۹۸} - D'Arcy, William Knox.

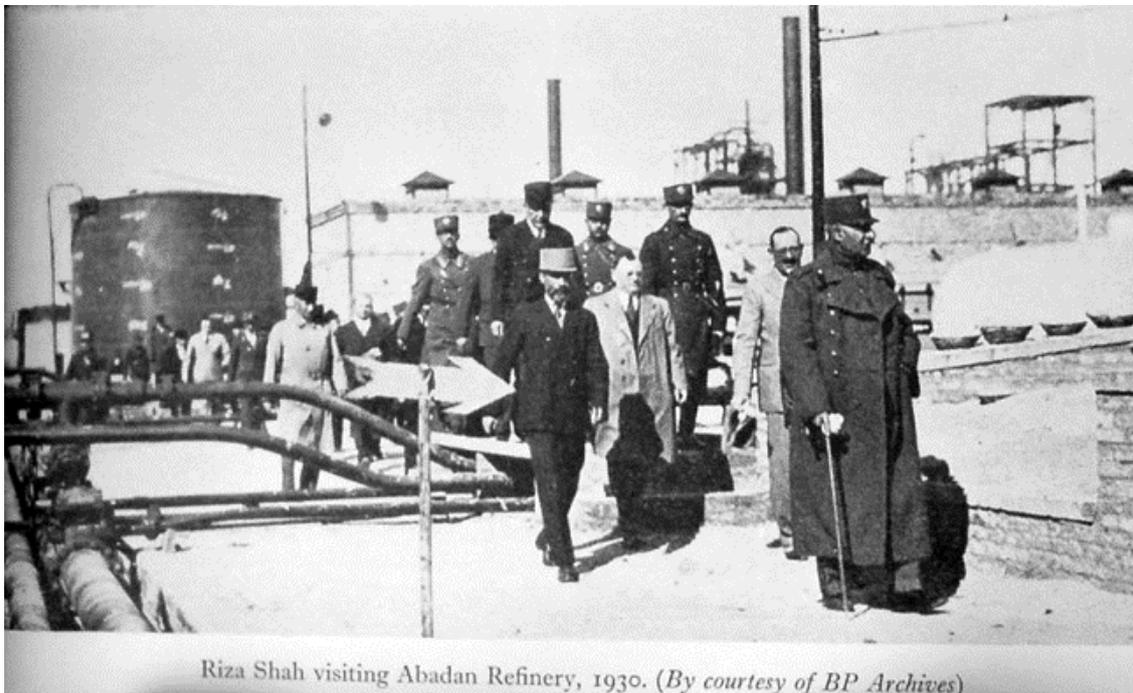
^{۹۹} - هدایت (مخبر السلطنه)، خاطرات و خطرات، ص ۳۹۵.

^{۱۰۰} - مصدق، خاطرات و تألمات، ص ۲۹۲.

^{۱۰۱} - هدایت (مخبر السلطنه)، ص ۳۹۶.

^{۱۰۲} - نگاه کنید به: فرمانفرمایان، منوچهر، از تهران تا کاراکاس (نفت و سیاست در ایران) صص ۴۴۸-۴۴۹

اعتراض به دولت ایران، رضاشاه را به اقدامات نظامی تهدید کرد و حتی به آرایش ناوگان جنگی خود در خلیج فارس پرداخت و کوشید تا اعراب جنوب ایران را به شورش و طغیان



Iranian Historical Photographs Gallery : www.fouman.com

رضاشاه دریالایشگاه نفت آبادان

و دارد. این تهدیدات و تحریکات نظامی، رضاشاه را هراسان ساخت و با توجه به نیازهای مالی دولت ایران، در مذاکرات بعدی، خودِ رضا شاه سرپرستی مذاکرات را بر عهده گرفت و در نهایت - برخلاف میل خود^{۱۳} - پیشنهاد انگلیسی‌ها را پذیرفت. در این قرارداد (که به قرارداد ۱۳۱۲/۱۹۳۳ معروف است) ایران توانست به سهم بیشتری دست یابد و منطقه عملیات شرکت نفت را نیز از ۵۰۰ هزار مایل مربع به ۱۰۰ هزار مایل مربع کاهش دهد و حق انحصاری شرکت نفت انگلیس را در ساختن لوله‌های نفت تا سواحل خلیج فارس لغو کند و با تأکید بر آموزش و حضور مهندسان و متخصصان ایرانی در صنعت نفت، مقدمات تأسیس دانشکده صنعت نفت آبادان را مهیا سازد، اما تمدید مدت قرارداد تا ۳۰ سال دیگر، اقدامات رضاشاه را در نظر مخالفان وی بصورت یک «اشتباه بزرگ» جلوه‌گر ساخت^{۱۴}.

باید توجه داشت که در این هنگام، ایران در بین دو سنگ آسیاب قدرت‌های استعماری (روس و انگلیس) قرار داشت و هرگونه قراردادی با توجه به موقعیت و ملاحظات سیاسی این دو قدرت بزرگ استعماری انجام می‌گرفت، بنابراین، مواضع سیاسی سیاستمداران وقت می‌بایستی در کادر فشارهای این دو سنگ آسیاب درک گردد و اگر بپذیریم که سیاست راهبردی تحقق ممکنات تعریف کرده‌اند، با توجه به سلطه

^{۱۳} - فاتح، ص ۳۰۲.

^{۱۴} - درباره مواد و مزایای این قرارداد نگاه کنید به: فاتح، صص ۲۹۸-۳۰۳ و ۳۰۵-۳۱۳. برای نگاهی به اسناد این موضوع، نگاه کنید به: نفت در دوره رضاشاه، اسنادی از تجدیدنظر در امتیازنامه داری (قرارداد ۱۹۳۳)، مرکز اسناد ریاست جمهوری ایران، تهران، ۱۳۷۸، خصوصاً اسناد شماره ۱۱۲-۱۳۰.

سیاسی - نظامی روسیه و انگلیس، بسیاری از سیاستمداران و دولتمردان ایران در آن دوران بدنبال تحقق **ممکنات** بوده‌اند و نه **مطلوبات** و آنان که خواسته‌اند درهاله‌ای از آرمان‌گرایی و مطلوب‌خواهی عمل کنند، نه تنها خود، بلکه جامعه ایران را به پرتگاه‌های بی‌بازگشت سوق داده‌اند، وقایع ۲۸ مرداد ۳۲ و سرنوشت دکتر مصدق، نمونه‌ای از این آرمان‌گرایی و مطلوب‌خواهی می‌تواند باشد.

بعد از رضاشاه، مسئله استیفای حقوق ایران از شرکت نفت انگلیس در دولت‌های ساعد، قوام، رزم آرا و مصدق دنبال گردید. شاید بتوان گفت که اولین «تحریم مذاکرات نفت» و سیاست «موازنه منفی» (که بعدها به سیاست اصلی مصدق درباره نفت بدل گردید) از نخست وزیری ساعد مراغه‌ای آغاز شد.^{۱۰۵} او ضمن مخالفت شدید با تقاضای شوروی‌ها درباره امتیاز نفت شمال (در سال ۱۳۲۳)، بررسی پیشنهادات شرکت‌های نفتی کشورهای دیگر را نیز به بعد از خروج نیروهای متفقین از ایران موکول کرد. در آن زمان، سی هزار سرباز روسی در ایران مستقر بودند.^{۱۰۶}

رد تقاضای دولت شوروی از طرف ساعد مراغه‌ای (که زمانی نیز سفیر ایران در مسکو بود) به یک جنجال بزرگ سیاسی تبدیل شد بطوری که کافتارادزه^{۱۰۷} (فرستاده مخصوص دولت شوروی به ایران) برخلاف اصول دیپلماتیک و بدون رعایت آداب یک میهمان در ایران، طی یک کنفرانس مطبوعاتی در تهران، ساعد را مورد توهین و انتقاد قرار داد^{۱۰۸} و بدنبال توهین و تهاجم کافتارادزه، حزب توده نیز با براه انداختن تظاهرات گسترده (زیر چتر حمایت سربازان مسلح شوروی) با شعار «مرگ بر ساعد فاشیست!» خواستار «**نفت شمال برای شوروی**» گردید. جالب است که در این تظاهرات گسترده، بسیاری از شرکت‌کنندگان ناآگاه، شعار «مرگ بر ساعد فاشیست!» را «مرگ بر ساعت فاشیست!» تلفظ می‌کردند.^{۱۰۹}

در این میانه، دکتر مصدق نیز از حملات و توهین‌های نشریات حزب توده در امان نماند بلکه او را نیز (بخاطر مخالفت شجاعانه‌اش با تقاضای شوروی‌ها) «سمبل اشرافیت پوسیده»، «سیاستمدار مرتجع و کهنه‌پرست» و «عامل امپریالیسم» نامیدند!^{۱۱۰}

ساعد مراغه‌ای کوشید تا سود حاصله از فروش نفت، ۵۰/۵۰ بین دولت ایران و شرکت نفت انگلیس تقسیم

^{۱۰۵} - نگاه کنید به: خاطرات ساعد مراغه‌ای، به کوشش باقرعاقلی، صص ۲۰۸-۲۱۰
^{۱۰۶} - مصدق، ضمن اینکه طرح «تحریم مذاکرات نفت» را «**طرح من**» می‌داند، می‌گوید: «این فکر [تحریم مذاکرات نفت] را دو روز بعد از نطقی که راجع به امتیاز نمودم، یکی از آقایان نمایندگان مجلس که **اجازه ندارم نامش را بگویم**، به من داد» (کی استوان، ج ۱، صص ۱۹۹-۲۰۰)، دکتر امیر اصلان افشار (داماد ساعد مراغه‌ای) به روایت از ساعد تأکید می‌کند که «این طرح، از طرف ساعد به دست مصدق رسیده است»: نگاه کنید به: خاطرات امیر اصلان افشار، در گفتگوی علی میرفطروس، صص ۱۴۷

^{۱۰۷} - Kavtaradze, Sergei.

^{۱۰۸} - برای بخش‌هایی از کنفرانس مطبوعاتی «کافتارادزه»، نگاه کنید به: ساعد مراغه‌ای، صص ۱۸۵-۱۸۹
^{۱۰۹} - افشار، امیراصلان، صص ۱۴۸

^{۱۱۰} - درباره موضع حزب توده در مورد نفت شمال، نگاه کنید به مقاله احسان طبری، «مسئله نفت» در: نشریه «مردم برای روشنفکران»، شماره ۱۲، ۱۹ آبان ۱۳۲۳؛ مقایسه کنید با نظر (م. الف. جاوید) (محمدامینی؟): دموکراسی ناقص (تحلیل اوضاع اقتصادی-سیاسی سالهای ۱۳۲۰-۱۳۳۲)، نشر اتحادیه کمونیست‌ها، صص ۸۵-۸۷

شود، اما با سرسختی شرکت انگلیس و خصوصاً ترس و نگرانی محمد رضا شاه از توطئه انگلیسی ها، ساعد مراغه‌ای مجبور شد تا لایحه الحاقی «گس»^{۱۱۱} - گلشائیان» به مجلس ارائه دهد.

لایحه الحاقی «گس - گلشائیان» زمانی از طرف دولت ساعد به مجلس ارائه شد که فقط ۵ روز به پایان دوره پانزدهم مجلس باقی مانده بود. آیا این مسئله، آگاهانه یا عامدانه و ناشی از هوشیاری سیاسی ساعد مراغه‌ای بود؟ با توجه به فشار انگلیسی‌ها، آیا ساعد در کشمکش‌ها و بحث‌های مجلس، می‌خواست عمر چند روزه مجلس بپایان رسد تا او از فشار دولت انگلیس در تحمیل قرارداد «گس - گلشائیان» رهایی یابد؟ در هر حال، در این جریان، مصدق در نامه خود به مجلس، نه از رد قرارداد الحاقی «گس - گلشائیان» سخنی گفت و نه از ملی شدن نفت^{۱۱۲}، ولی با سخنرانی ۴ روزه حسین مکی در مجلس و در نتیجه، با پایان رسیدن عمر مجلس پانزدهم، این قرارداد فرصت تصویب یا رد نیافت و به رأی گذاشته نشد.^{۱۱۳}

نخست وزیر جدید، سرلشکر رزم‌آرا درباره ملی شدن صنعت نفت معتقد بود که با توجه به فقدان پرسنل و امکانات فنی و تدارکاتی و فقر مالی ایران، پذیرفتن مسئولیت اداره صنعت عظیم نفت، یک اشتباه و لذا: ملی کردن شتابزده صنعت نفت، بزرگترین خیانت است.^{۱۱۴}

ظاهراً رزم‌آرا، دو مرحله‌ای بودن ملی شدن صنعت نفت را در نظر داشت:

۱ - دوره مقدماتی، برای کسب آموزش‌های لازم فنی و حرفه‌ای توسط مهندسين ایرانی

۲ - مرحله نهائی، ملی شدن صنعت نفت، با رعایت اصول قوانین بین‌المللی.

در این راستا، در دوم اسفند ۱۳۲۹ رزم‌آرا در برابر نمایندگان کمیسیون نفت اظهار داشت که به شرط خودداری از شتابزدگی، با فکر ملی کردن صنعت نفت مخالفتی ندارد.^{۱۱۵}

رزم‌آرا در کشاکش بین دولت‌های روسیه و انگلیس، بدنبال نیروی سومی (آمریکا) بود^{۱۱۶}، او با اجرای اصلاحات گسترده اداری و اجتماعی (از جمله مبارزه با فساد و سوء استفاده‌های مالی مقامات دولتی، افزایش مالیات ثروتمندان و خصوصاً تقسیم اراضی دولتی بین روستائیان و تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی مندرج در قانون اساسی مشروطیت) در مسئله نفت نیز ضمن پذیرفتن پیشنهاد انگلیسی‌ها مبنی بر نصف‌انصف (۵۰/۵۰) سود حاصله از درآمد نفت^{۱۱۷}، بر آموزش ده ساله ایرانیان در امور فنی صنعت نفت و کاهش تعداد کارکنان انگلیسی و هندی شرکت نفت تأکید کرد. این طرح با حمایت و همدلی آمریکائی‌ها (که در آن زمان از دوستان و حامیان ایران بودند) همراه بود و براساس آن برای اولین بار، ایران اجازه

^{۱۱۱} - Gass, N.A

^{۱۱۲} - برای متن نامه مصدق، نگاه کنید به: مکی، ص ۸۷

^{۱۱۳} - درباره این قرارداد نگاه کنید به: فاتح، صص ۳۸۸-۴۰۳. برای نظر گلشائیان درباره این قرارداد، نگاه کنید به نامه او به دکتر قاسم غنی: یادداشت‌ها، به کوشش سیروس غنی، ج ۶، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۶۷، صص ۵۳۳-۵۳۴؛ ساعد مراغه‌ای، صص ۲۹۰-۲۹۴

^{۱۱۴} - نگاه کنید به: مکی، کتاب سیاه، ج ۱، ص ۶۱۱؛ عاقلی، باقر، روزشمار تاریخ ایران، ج ۱، ص ۴۴۱؛ عراقی،

صص ۶۵-۶۹. مقایسه کنید با نظرات عبدالرحمن فرامرزی: فاتح، ص ۵۲۱؛ امیر تیمور کلالی، خاطرات، ص ۱۲۰

^{۱۱۵} - موحد، ج ۲، ص ۱۰۴۱

^{۱۱۶} - مورخ الدوله (سپهر)، خواندنیها، سوم مهرماه ۱۳۴۱

^{۱۱۷} - فاتح، ص ۴۰۵

می یافت تا دفاتر شرکت نفت را بازرسی کند و صادرات شرکت نفت انگلیس را در بنادر ایران زیر نظر داشته باشد. شاه در چندین نوبت کوشید که مصدق را برای پذیرفتن مسئولیت نخست‌وزیری راضی کند تا مصدق را مشروعیت بخش معامله ۵۰/۵۰ سازد، اما مصدق از این امر خودداری کرد^{۱۱۸}. بدین ترتیب: این طرح مقدور و ممکن (و نه مطلوب) در ترس و بیم‌های سیاسی حاکم، به مجلس ارائه نشد.

مصدق و دیگر رهبران جبهه ملی همصدا با حزب توده و فدائیان اسلام، دولت رزم‌آرا را «شبه کودتا» نامیدند که فرمان انحلال مجلسین را در جیب دارد تا هرگاه لازم آید، مجلسین را منحل نماید^{۱۱۹}. لذا این نیروها از آغاز، در صف مخالفان سرسخت دولت رزم‌آرا قرار گرفتند.

رزم‌آرا، شوهرخواهر صادق هدایت، تحصیل‌کرده مدرسه معروف نظامی Saint Syr فرانسه، مؤلف کتاب *جغرافیای نظامی ایران و کشورهای همجوار* (در ۱۸ مجلد) «باسوادترین افسر ارتش»^{۱۲۰} و «فوق‌العاده شجاع و قاطع، با حافظه‌ای قوی»^{۱۲۱} بود. او - با وجود شخصیت مقتدر نظامی اش - با انعطاف و مدارای یک شخصیت سیاسی کوشید تا جبهه ملی را به اهمیت موضوع و حساس بودن شرایط، آگاه کند و لذا در برابر این سؤال که «چرا با وجود اینکه تهران در رژیم حکومت نظامی است، شما مانع میتینگ جبهه ملی نمی‌شوید که اینطور احساسات عمومی را علیه دولت [شما] تحریک می‌کند و حل مشکل نفت را پیچیده‌تر می‌سازد» با لبخندی جواب داد:

«بگذار آنها [جبهه ملی] کار خود را بکنند تا ما بیشتر بتوانیم به نفع مملکت، با انگلیسی‌ها چانه بزنیم و منافع خودتان را بیشتر سازیم»^{۱۲۲}.

^{۱۱۸} - مصدق، صص ۱۷۷-۱۷۸ و ۳۶۱-۳۶۲؛ مصدق، نطق‌ها و مکتوبات، ج ۸، انتشارات مصدق، پاریس، ۱۳۵۰،

صص ۱۵۴

^{۱۱۹} - نگاه کنیده: مذاکرات مجلس، سه‌شنبه ۶ تیرماه ۱۳۲۹

^{۱۲۰} - کیانوری، صص ۹۳

^{۱۲۱} - فردوست، حسین، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۱، صص ۱۶۴

^{۱۲۲} - عمیدی نوری، یادداشت‌های یک روزنامه‌نگار، ج ۲، صص ۲۸۰-۲۸۱

ترور مقدّس!

بسیاری از رهبران جبهه ملی که در گذشته نزدیک، اصل ۵۰/۵۰ را بهترین راه حلّ برای مسئله نفت می دانستند^{۱۲۳} اینک نگران بودند که مبادا رزم آرا با طرح خود، پیشدستی کرده و عرصه را از چنگ عناصر جبهه ملی بدر آرد تا خود- بعنوان پیشگام در حل مسئله نفت - دارای جاهت سیاسی و ملی گردد. در چنان فضائی، شخصیت حقوقدان و برجسته‌ای مانند دکتر مصدّق از تریبون مجلس شورای ملی خطاب به رزم آرا فریاد کرد:

- «به وحدانیت حق، خون می کنیم! خون می کنیم! می زنیم و کشته می شویم! اگر شما نظامی هستید، من از شما نظامی ترم. می کشم! در همین مجلس شما را می کشم!»^{۱۲۴}

در اعتراض به تهدید و توهین مصدّق و یاران او در مجلس، جمال امامی خطاب به دکتر مصدّق گفت: - «من از آقای مصدّق تعجب می کنم! مجلس جای استدلال و بحث است نه جای منازعه و مشاجره و فحش. اگر جای فحش بود، چند نفر چاله میدانی می آمدند اینجا!»^{۱۲۵}

چندی بعد، عبدالقدیر آزاد، یکی از بنیانگذاران جبهه ملی، نماینده سبزوار و از مخالفان سرسخت رزم آرا نیز از «ضرورت گلوله و هفت تیر در کشتن خائن‌ها» سخن گفت^{۱۲۶}. غلامرضا فولادوند، نماینده شاهرود، نیز در اعتراض به رعب و وحشت حاکم بر مجلس تأکید کرد:

- «صحبت کردن در این مجلس بسیار خطرناک است زیرا جماعتی که تظاهر به وطن پرستی می کنند، اگر یک وکیل واقعاً وطن پرست خواست در اینجا، حقایقی را به اطلاع مردم ایران برساند، به انواع و اقسام [وسائل] بیاناتش را تحریف می کنند و آبرویش را می برند...»^{۱۲۷}

هرچند که برخی منابع از رابطه مستقیم مصدّق با رهبر فدائیان اسلام یاد می کنند^{۱۲۸}، اما این ادعا را نمی توان با قاطعیت پذیرفت، با اینحال می توان گفت که به قول نواب صفوی: صراحت کلام دکتر مصدّق در تجویز قتل رزم آرا، عامل مهمی برای کشتن رزم آرا بدست فداییان اسلام بود^{۱۲۹}.

به روایت دو تن از اعضای برجسته فداییان اسلام: رهبران جبهه ملی برای جلوگیری از اقدامات رزم آرا، از فداییان اسلام درخواست می کنند که رزم آرا از سر راه نهضت ملی برداشته شود^{۱۳۰}.

در جلسه‌ای که با حضور نواب صفوی، بقایی، فاطمی، نریمان آزاد، حائری زاده و مکی (از طرف جبهه ملی) حضور می یابند، دکتر فاطمی تأکید می کند که من اصالتاً از طرف خودم هستم و وکالتاً از طرف مصدّق (چون کسالت داشت) و ایشان (دکتر مصدّق) گفته اند هر تصمیمی که در این جلسه گرفته شود برای خود

^{۱۲۳} - نگاه کنید به: روزنامه صغیر (بجای شاهد)، ۲۳ فروردین ۱۳۲۹؛ روزنامه شاهد، ۱۲ شهریور ۱۳۲۹

^{۱۲۴} - مذاکرات مجلس شانزدهم، ۸ تیرماه ۱۳۲۹؛ روزنامه شاهد، ۱۲ تیرماه ۱۳۲۹؛ مکی، ج ۳، ص ۸۲

^{۱۲۵} - مذاکرات مجلس شانزدهم، ۸ تیرماه ۱۳۲۹؛ مکی، خلع ید، ج ۳، صص ۷۶-۸۰، خصوصاً ۸۲-۸۳

^{۱۲۶} - نگاه کنید به: مذاکرات مجلس شانزدهم، ۵ دی ماه ۱۳۲۹

^{۱۲۷} - همان

^{۱۲۸} - نگاه کنید به: امینی، داوود، جمعیت فدائیان اسلام، صص ۲۶۷ و ۲۷۴؛ ترکمان، محمد، اسرار قتل رزم آرا، صص ۳۹۹-۴۰۰

^{۱۲۹} - نگاه کنید به: ترکمان، ص ۴۰۰.

^{۱۳۰} - عراقی، صص ۷۲-۷۷؛ خوش نیت، سید حسین، سید مجتبی نواب صفوی، اندیشه‌ها و مبارزات و شهادت او، ص ۵۱. برای آگاهی از رابطه سیاسی مصدّق با سید حسین امامی (قاتل هژیر، نخست وزیر و سپس، وزیر دربار شاه) نگاه کنید به: عراقی، صص ۳۸-۴۰.

من هم لازم‌الاجرا است»^{۱۳۱}. نواب صفوی طی دو جلسه طولانی «به شرط اجرای احکام اسلام در صورت به قدرت رسیدن جبهه ملی»، پیشنهاد اعدام انقلابی رزم‌آرا را پذیرفت و جبهه ملی نیز متعهد شد که در صورت موفقیت، خواسته‌های فداییان اسلام برای اجرای احکام اسلامی را عملی سازد^{۱۳۲}.



رزم‌آرا با اعضای خانواده‌اش

قتل رزم‌آرا بدست فدائیان اسلام، با جشن و شادمانی عموم رهبران جبهه ملی (و از جمله دکتر مصدق) همراه بود بطوری که در تظاهرات جشنواره ۷۰ هزار نفری میدان بهارستان به مناسبت قتل رزم‌آرا (۱۸ اسفند ۱۳۲۹) عموم رهبران جبهه ملی حضور داشتند^{۱۳۳}. دکتر حسین فاطمی در سرمقاله نشریه *باختر/امروز*

^{۱۳۱} - عراقی، صص ۷۲-۷۴؛ مقایسه کنید با: خسروشاهی، سید هادی، فداییان اسلام، ص ۱۱۳؛ اعترافات نواب صفوی، در: ترکمان، صص ۲۲۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۴ و ۴۰۹؛ سحابی، عزت‌الله، نیم قرن خاطره و تجربه، ص ۲۱؛ تربتی سنجابی، محمود، احزاب سیاسی ایران، قربانیان باور، ص ۳۶۷. خلیل طهماسبی (قاتل رزم‌آرا) در بازجویی‌های خود صریحاً به جلسات مزبور با حضور رهبران جبهه ملی اعتراف کرده، ولی فقط از مکی، بقایی، کاشانی و فاطمی نام برده و از بقیه افراد با عنوان «وکلاء اقلیت که نامشان در خاطر من نیست» یاد نموده است. نگاه کنید به: گل محمدی، احمد، جمعیت فداییان اسلام به روایت اسناد، ج ۲، صص ۶۶۶-۶۶۹.

^{۱۳۲} - عراقی، صص ۷۲-۷۵.

^{۱۳۳} - باختر امروز، ۲۰ اسفند ۱۳۲۹.

ضمن تأیید شادمانه قتل رزم آرا، قتل او و هژیر (وزیر دربار) توسط فدائیان اسلام را «دو نمونه از علاقه مردم رشید پایتخت به آزادی آراء و عقاید خویش» اعلام کرد.^{۱۳۴}

قتل رزم آرا و سپس اعلامیه تهدیدآمیز فدائیان اسلام خطاب به «ای پسر پهلوی!» (۱۸ اسفند ۱۳۲۹)، شاه جوان را شدیداً وحشت زده و هراسان ساخت^{۱۳۵} و بدین ترتیب: جامعه ایران از آشوبی به آشوبی دیگر و از عصبیتی به عصبیتی دیگر پرتاب گردید.

بررسی روزنامه‌ها، نطق‌ها و مباحثات سیاسی این دوران، گوشه دیگری از عصبیت‌های تاریخی مان را آشکار می‌کنند:

ائتلاف‌های متغیر، مواضع سیال و تغییر آسان سیاست‌ها و مواضع احزاب و نمایندگان مجلس و نیز دشنام‌ها و جنجال‌های روزمره احزاب و روزنامه‌ها، تأییدکننده سخن ناظران و دیپلمات‌های غربی در این دوران است:

«مباحثات سیاسی در ایران، چیزی جز خشم و هیاهوی ذهن‌های توسعه نیافته نیست!»^{۱۳۶}

رضا زاده شفق - از رهبران سابق حزب ایران طرفدار مصدق - نیز تأکید می‌کند:

«نمایندگان ما - بخصوص در مجلس چهاردهم و پانزدهم که من در آنها حضور داشتم - چنان رفتار می‌کردند که گوئی دشمنان شمشیر کشیده وزرینند... من با ناظران غربی موافقم که ایران را ملتتی از افراد آنارشیست توصیف می‌کنند. در کشور ما هر کس خود را رهبر می‌شمارد، اهداف خود را طی می‌کند، راه خود را می‌رود و بدون پشیمانی، دیگران را پایمال می‌سازد، به دلیل این روانشناسی فردی است که صدها حزب قطع قطع شده و تفرقه افکن، صحنه سیاسی ما را آشفته کرده است»^{۱۳۷}.

در چنین فضائی از دشمن‌ها و دشنام‌ها، قهرمان به راحتی به ضد قهرمان بدل می‌شد و سرباز فداکار وطن - به راحتی - به سرباز خطاکار وطن سقوط می‌کرد.^{۱۳۸}

معنای دیگر آن فضای عصبی و پرجنجال این بود که آزادی، دموکراسی و مشروطه پارلمانی مقوله‌هائی بودند تاریخی و درازمدت و برای قوام و دوام آنها به ساختارهای اجتماعی و نهادسازی‌های مدنی متناسب نیاز بود.

^{۱۳۴} - باختر امروز، ۲۰ اسفند ۱۳۲۹

^{۱۳۵} - نگاه کنید به: عراقی، ص ۸۵، مقایسه کنید با روایت حسنین هیکل، ایران روایتی که ناگفته ماند، صص ۱۱۲-۱۱۳

^{۱۳۶} - آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص ۱۸۰

^{۱۳۷} - خاطرات مجلس و دموکراسی چیست؟، صص ۳-۴؛ آبراهامیان، ص ۱۵۲. برای آگاهی از فضای عصبی و پُردشنام این دوران نگاه کنید به: مذاکرات مجلس، شهریور تا آبان ماه ۱۳۳۰؛ زهتاب فرد، خاطرات و مشاهدات، ص ۱۳، کلالی، ناگفته‌هائی از دولت مصدق، صص ۱۶۹-۱۷۰؛ مکی، کتاب سیاه، ج ۳ (خلع ید)، صص ۷۴-۸۰؛ ج ۴ (پس از خلع ید)، صص ۳۲۰-۳۶۰ و ۳۷۸-۴۴۰؛ موحد، ج ۲، صص ۸۸۷-۸۹۰، مقایسه کنید با روایت احتشام السلطنه درباره فضای سیاسی بعد از مشروطیت، خاطرات، صص ۶۷۷-۶۷۸

^{۱۳۸} - نمونه اش سرنوشت حسین مکی است که تا روزی که با مصدق و در کنار مصدق بود «سرباز فداکار وطن» لقب یافت

آنچنانکه شهر تهران در استقبال از او به نحو بی‌سابقه‌ای تعطیل شد، اما همین مکی از روزی که از مصدق جدا گردید و به صف مخالفان پیوست، به خیانت و سازش متهم شد و...

ملی شدن صنعت نفت

نخستین نتیجه قتل رزم آرا این بود که در فضائی از ترس و وحشت، عموم نمایندگان مخالف مجلس، یک شبه، طرفدار ملی شدن صنعت نفت گردیدند!

ملی شدن صنعت نفت و استیفای حقوق تاریخی ملت ایران، یکی از بزرگترین رویدادهای تاریخ معاصر ایران است. درباره مبتکر این فکر، روایات مختلفی در میان است و عمدتاً فکر ملی شدن نفت را ساخته و پرداخته سید حسین فاطمی یا دکتر محمد مصدق می‌دانند در حالیکه پیگیری بحث‌های مربوط به نفت در مجلس، نشان می‌دهد که سال‌ها پیشتر، ساعد مراغه‌ای سیاست «تحریم مذاکرات نفت» را آغاز کرده بود و در همین زمان (۱۲ آذر ۱۳۲۳) غلامحسین رحیمیان، نماینده قوچان، طرح «الغای قرارداد نفت جنوب» را به مجلس پیشنهاد کرد و از مصدق نیز تقاضا نمود تا آنرا امضاء کند، ولی مصدق از امضاء و تأیید این طرح قانونی، خودداری کرده بود.^{۱۳۹} در مردادماه ۱۳۲۷، عباس اسکندری نیز اندیشه ملی شدن نفت را به مجلس پیشنهاد کرد، اما مورد توجه هیچیک از نمایندگان مجلس واقع نگردید و مصدق حتی کوشید تا عباس اسکندری طرح استیضاحش از دولت ساعد مراغه‌ای - مبنی بر مخالفت با لایحه الحاقی گس - گلشائیان - را پس بگیرد.^{۱۴۰} در خردادماه ۱۳۲۸، غلامحسین رحیمیان (نماینده قوچان) - بار دیگر - از لزوم ملی شدن نفت سخن گفت^{۱۴۱} اما مورد توجه مصدق و یارانش قرار نگرفت. پس از تشکیل جبهه ملی (اول آبان ۱۳۲۸) نیز مسئله نفت در برنامه آن جبهه نبود^{۱۴۲} با اینحال، حسین مکی ضمن اینکه خود، آیت الله کاشانی، نریمان، عبدالقدیر آزاد و حسین فاطمی را مروج اندیشه ملی کردن صنعت نفت می‌داند، تأکید می‌کند که «دکتر مصدق آخرین کسی بود که امضای خود را پای [این] پیشنهاد نهاد»^{۱۴۳}.

از طرف دیگر، محمدرضا شاه نیز که بخاطر نفرتی که از انگلیسی‌ها در رابطه با تبعید خفت‌بار پدرش در شهریور ۱۳۲۰ داشت^{۱۴۴}، می‌توانست با مبارزات مردم برای ملی شدن صنعت نفت، همدل و همراه باشد بطوری که هندرسون (سفیر آمریکا در ایران) در گفتگوی خصوصی خود با شاه (به تاریخ ۳۰ سپتامبر ۱۹۵۱/۸/مهرماه ۱۳۳۰) گزارش می‌دهد:

«... شاه تأکید کرد که احساسات ملی علیه انگلیس و به حمایت از مصدق - به عنوان یک مدافع شجاع منافع ایران - برانگیخته شده است. به دلیل رواج شایعاتی مبنی بر تجاوز احتمالی انگلیس در جنوب ایران و پیاده کردن نیرو، موقعیت مصدق به میزان زیادی تقویت شده است... در مورد نفت، احساسات ملی ایرانیان علیه انگلستان است. این احساسات را عوام‌فریبان شعله‌ورتر ساخته‌اند. من

^{۱۳۹} - کی‌استوان، ج ۱، صص ۲۲۲-۲۲۳؛ موحد، گفته‌ها و ناگفته‌ها، ص ۴۶؛ فاتح، صص ۳۵۶-۳۵۷؛ فرمانفرمائی، ص ۵۵۱؛ موحد، ج ۱، صص ۹۸ و ۵۱۷؛ آوانسیان، خاطرات، ص ۴۶۸

^{۱۴۰} - کاتوزیان، ص ۸۸

^{۱۴۱} - موحد، ج ۱، ص ۱۳۳

^{۱۴۲} - موحد، ج ۱، ص ۱۱۳

^{۱۴۳} - مکی، کتاب سیاه، ج ۲، ص ۱۳۸. برای آگاهی از سابقه طرح ملی شدن صنعت نفت، نگاه کنید به: کی‌استوان، ج ۱، صص ۲۲۲-۲۲۳؛ موحد، ج ۱، صص ۱۳۱-۱۳۵؛ موحد، گفته‌ها و ناگفته‌ها، صص ۴۵-۴۹

^{۱۴۴} - نگاه کنید به گزارش‌های میدلتون (کاردارسفارت انگلیس در ایران):

هر قدر که بخواهم قوی و قاطع باشم، نمی توانم برخلاف قانون اساسی و بر ضد جریان نیرومند احساسات ملی حرکت کنم...»^{۱۴۵}

بقول صاحب نظری: «شاید [شاه] مصدق را در ضمیر ناخودآگاه خود، تبلور رأی و اراده مردم می پنداشت... در دوران نهضت ملی، مصدق وجدان بیدارویکی دیگر از خویشتن های شاه بود»^{۱۴۶}.

مصدق در ملاقات با شاه و در پاسخ به تلگراف تشویق و حمایت او تأکید کرد:

«شاه، سهم بزرگی در موفقیت های دولت [در امر ملی شدن صنعت نفت] داشته است و نام او در تاریخ خواهد ماند... هر موفقیتی در هر جا و هر مورد تحصیل شده، مرهون توجهات و عنایات ذات اقدس ملوکانه است که همه وقت، دولت را تقویت و رهبری فرموده اند.»^{۱۴۷}

با این مقدمات، می توان پذیرفت که کسانی مانند ساعد مراغه ای، غلامحسین رحیمیان، عباس اسکندری، حسین مکّی، دکتر بقائی، آیت الله کاشانی، حائری زاده، عبدالقدیر آزاد، شایگان، نریمان، فاطمی و دکتر مصدق در راه ملی شدن صنعت نفت تلاش کرده اند و حتی نطق مفصل سید حسن تقی زاده (وزیر دارائی رضاشاه) مبنی بر وجود عُنْف و عدم اختیار در امضای قرارداد ۱۳۱۲/۱۳۳۳ و در نتیجه: بی اعتبار دانستن «قرارداد داری»، بارها، مورد استناد مصدق و یارانش در محاکم بین المللی قرار گرفته بود.^{۱۴۸} همه این تلاش ها باعث شده بود تا انگلیسی ها در مردادماه ۱۳۳۰ - طی یادداشتی رسمی - اصل ملی شدن صنعت نفت را بپذیرند و آماده گفتگو با دولت ایران شوند.^{۱۴۹}

¹⁴⁵ - Henderson to the Department of State, September 30, 1951, telegram 12150,888,2553/9-3051

(مستشارسفارت انگلیس و سرپرست فعالیت های ضد مصدق در تهران) و میدلتون مقایسه کنید با گزارش های زینر

FO 284 EP 1531, May 17, 1952

FO 371 EP 98602 July 28, 1952

^{۱۴۶} - رهنما، علی، نیروهای مذهبی بر بستر حرکت نهضت ملی، صص ۸۹۵ و ۸۹۶

^{۱۴۷} - مصدق، ص ۳۶۶؛ موحد، ج ۱، ص ۴۷۰.

^{۱۴۸} - برای نطق تقی زاده، نگاه کنید به: فاتح، صص ۲۹۵-۲۹۷؛ موحد، ج ۱، صص ۹۵-۹۷؛ متینی، صص ۱۸۷-۱۹۵. در باره

تلاش های تقی زاده برای استیفای حقوق ایران در مسئله نفت، نگاه کنید به: موحد، ج ۱، صص ۹۸-۱۰۲

^{۱۴۹} - نگاه کنید به مذاکرات مجلس شانزدهم، جلسه ۱۷۹، ۲۳ مرداد ۱۳۳۰.

... که عشق، آسان نمود اوّل، ولی افتاد مشکل‌ها!

ملّی شدن صنعت نفت «به نام سعادت ملّت ایران» آغاز شده بود، اما اسناد و مباحثات موجود نشان می‌دهند که عموم رهبران سیاسی در این باره، فاقد دوراندیشی اقتصادی و واقع‌بینی سیاسی بودند. مصدّق که ملّی شدن صنعت نفت را «یگانه راه علاج دردهای بی‌درمان ایران» می‌دانست^{۱۵۰}، بجای واقع‌بینی سیاسی، بیشتر بر شور و احساسات ضدانگلیسی مردم تکیه داشت و این آرمان‌گرایی، او را از واقعیت‌های موجود در عرصه مناسبات بین‌المللی بازمی‌داشت بطوری که روزی در پاسخ به این سؤال که: «اگر توافقی با شرکت نفت ایران و انگلیس، حاصل نشد، چگونه می‌خواهید نفت را بفروشید؟» مصدّق جواب داده بود:

- «احتیاج دنیا به نفت ایران به حدّی زیاد است که اگر توافقی با شرکت حاصل نشد، دیگران با نهایت سهولت آن را خواهند خرید و اندکی نگرانی از این بابت در بین نیست»^{۱۵۱}.

یاران و همکاران نزدیک مصدّق (از مهندس حسینی و فاطمی و بقائی و مکّی تا شایگان و مهندس مهدی بازرگان) نیز خیال می‌کردند که: مشتری‌ها در اسکله‌های بنادر ایران «مثل دکان نانوائی» ازدحام خواهند کرد و...^{۱۵۲} در حالیکه این تصوّر (همانگونه که رزم آرا پیش‌بینی کرده بود) کاملاً نادرست بود زیرا بقول محمّد نمازی، یکی از فعالان برجسته اقتصادی واز دوستاناران مصدّق:

- «نفت را ملّی کرده ایم ولی نه توانائی اداره کردن آن را داریم، نه متخصصین فنّی، نه نفتکش، و در فروش آن عاجزیم و باید از شوروی یا آمریکا یا انگلیس به ناچار کمک بخواهیم»^{۱۵۳}...

بدین ترتیب: شاید سخن مدیر شرکت نفت انگلیس در آبادان «اریک دریک»^{۱۵۴} خالی از واقعیت نبود که هیأت ایرانی شرکت نفت را همانند مسافران بی‌تجربه هواپیما می‌دانست که می‌خواهند کنترل پرواز را در دست گیرند بی‌آنکه به پیامدهای فاجعه‌بار آن آگاهی داشته باشند^{۱۵۵}.

دکتر پرویز مینا (کارشناس ارشد نفت) ضمن تأکید بر بی‌اطلاعی عمیق مهندس مهدی بازرگان، مهندس حسینی و علی شایگان و دیگر همکاران مصدّق از پیچیدگی‌های صنعت نفت و جایگاه آن در مناسبات بین‌المللی، می‌گوید:

^{۱۵۰} - مذاکرات مجلس، دوره شانزدهم، ۸ دی‌ماه ۱۳۲۹

^{۱۵۱} - فاتح، ص ۵۲۹؛ مقایسه کنید با: فرمانفرمایان، ص ۳۴۶ و ۶۸۲.

^{۱۵۲} - برای آگاهی از بحث‌های مصدّق و یاران او درباره «اطمینان به عاقبت کار ملّی کردن صنعت نفت»، نگاه کنید به: فاتح، صص ۵۱۷-۵۳۰

^{۱۵۳} - متینی، ص ۲۵۴، به نقل از: صفائی، صص ۱۷۵-۱۷۸، برای آگاهی از پیشنهادات دقیق و فنّی محمّد نمازی در باره نفت، نگاه کنید به نامه مفصل او:

<http://www.tarikhirani.ir/fa/files/73/bodyView/765>

همچنین به: زهتاب فرد، افسانه مصدّق، صص ۴۸۸-۵۰۶؛ روزنامه اطلاعات، ۱ خردادماه ۱۳۳۱

^{۱۵۴} - Eric Drake

^{۱۵۵} - مرتضوی، محمّد علی، یک ماه مأموریت تاریخی در خوزستان برای اجرای قانون ملّی شدن صنعت نفت، صص ۲۱-۲۵.

- «متأسفانه در دوران مصدق در واقع سه نفر در تصمیم‌گیری‌های او از نظر مذاکرات نفتی فوق‌العاده مؤثر بودند، یکی [مهدی] بازرگان بود، یکی مهندس [کاظم] حسینی بود، و یکی دکتر [علی] شایگان. بنده از آنچه که بعداً از مطالعه پرونده‌ها و مذاکرات و گفتگوهای که شده بود استنباط کردم اینست که هیچ کدام از این آقایان متأسفانه کوچکترین اطلاعی از وضع صنعت نفت در خارج از ایران نداشتند...»^{۱۵۶}

مصدق که چند سال پیش به این دلیل حقوقی که «هر قراردادی، دو طرف دارد، لذا تا طرفین رضایت ندهند، قرارداد ملغی نمی‌شود»، با پیشنهاد غلامحسین رحیمیان، برای «الغای قرارداد نفت جنوب» مخالفت کرده بود^{۱۵۷}، اینک بر آتش احساسات ضدانگلیسی مردم چنان دمیده بود که راه اعتدال و عقلائیّت سیاسی را فرو می‌بست و مذاکرات ممکن و مناسب را با شکست روبرو می‌ساخت. هریمین^{۱۵۸}، فرستاده مخصوص رئیس جمهور آمریکا که پیشنهاد ترومن، مبنی بر تقسیم ۵۰/۵۰ سود حاصله از فروش نفت را به همراه داشت، در ۲۳ تیرماه ۱۳۳۰ وارد تهران شد به این امید که بتواند مذاکرات موجود را از بن بست عواطف و احساسات حاکم بر جامعه خارج کند^{۱۵۹}. او پس از بازگشت از ایران تأکید کرد:

- «احساسات شدیدی که اکنون در ایران حکمفرماست، مذاکره و بحث را بسیار دشوار ساخته است. عامل دیگری هم که به این دشواری اضافه گشته، این است که دولت ایران، مشاورین مطلع و کارآزموده - که در امور بازرگانی نفت و وسعت عمل جهانی آن، اطلاعات کافی داشته باشند - ندارد»^{۱۶۰}.

روزنامه نیویورک تایمز در همین زمان درباره احساسات حاکم بر جامعه ایران نوشت:

- «برای کسانی که با منطق سروکار دارند درک این مطلب بسیار مشکل است که چگونه عدم مسئولیت اشخاص و انبوه مردم باعث شده که ایران در چنین وضع نامطلوبی قرار گیرد. احساسات ملی پرشور، عامل مهمی در سیاست جهان می باشد مشروط بر آنکه مثبت و سودمند باشد، ولی هنگامی که احساسات مزبور تبدیل به یک **انتحار دست جمعی** شود، از مرحله سلامت خارج شده و وارد مرحله بیماری روحی می گردد... عناصری در این صحنه [ایران] نمودار گشته اند که رقص مرگ را یادآوری می کنند. بطور قطع، قانون و نظم و آراستگی و منطق، رخت بر بسته است. این وضع، حاکی از احساسات ملی نیست بلکه دیوانگی می باشد»^{۱۶۱}.

این احساسات شدید و تعلق خاطر مصدق به «وجاهت ملی» باعث شد تا در عرصه مذاکرات، مصدق نتواند با دست باز، بازی کند. از این گذشته: او که در سال‌های پیش، رضاشاه، تقی‌زاده و رزم‌آرا را بخاطر انعقاد قرارداد با کمپانی‌های نفتی به «سازش» و «خیانت» متهم کرده بود، اینک در بیم از اتهام سازش و خیانت و آلوده شدن «وجاهت ملی» اش، با بن بست مذاکرات، می‌کوشید مانند یک «قهرمان مظلوم» ظاهر شود. والترز^{۱۶۲} - مترجمی که همراه هریمین و مک‌گی^{۱۶۳} در مذاکرات با مصدق شرکت داشت - از قول دکتر مصدق آورده است که گفت:

^{۱۵۶} - تحویل صنعت نفت ایران: نگاهی از درون، مصاحبه با پرویز مینا، بکوشش غلامرضا افخمی، بنیاد مطالعات ایران، آمریکا، ۱۳۷۷، صص ۸ - ۱۰

^{۱۵۷} - روزنامه داد، شماره ۳۲۲، ۱۴ آذر ۱۳۲۳؛ کی استوان، ج ۱، صص ۲۲۲-۲۲۳

^{۱۵۸} - Harriman, Averell

^{۱۵۹} - باختر امروز، ۲۷ تیرماه ۱۳۳۰

^{۱۶۰} - فاتح، ص ۵۶۲؛ مقایسه کنید با نظر فرمانفرمائیان، ص ۶۸۲؛ کلالی، ص ۱۱۵

^{۱۶۱} - نیویورک تایمز، ۳ مردادماه ۱۳۳۱، به نقل از: فاتح، ص ۶۰۹؛ مقایسه کنید با گزارش روزنامه تایمز لندن در همین باره: فاتح، ص ۶۰۸

^{۱۶۲} - Walters

^{۱۶۳} - Mc Ghee

- «شما متوجه نیستید! من با بازگشت دست خالی از آمریکا به ایران، موضع قوی‌تری خواهم داشت تا با مراجعت با یک سازش که به بهای از دست دادن طرفدارانم تمام شود.^{۱۶۴}»
 در این میان، طرح شکایت دولت انگلیس علیه ایران در سازمان ملل (۶مهرماه ۱۳۳۰) فرصتی شد تا در اوج هیجانات و احساسات حاکم بر جامعه، ضمن اعلام «آتش بس موقت» توسط مخالفان^{۱۶۵}، مصدق نیز بدنبال راه‌های دیگری باشد.

^{۱۶۴} - McGhee : Envoy to the Middle World, p. 399

موحد، ج ۱، ص ۳۴۹؛ [جیمز بیل...].، مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی (مجموعه مقالات)، ص ۴۸۰؛ متینی، صص ۲۷۲-۲۷۳. مقایسه کنید با روایت ناصر قشقائی، تاریخ شفاهی هاروارد، ص ۱۷

^{۱۶۵} - باخترا امروز، ۹مهرماه ۱۳۳۰

برخی خصلت‌ها و خصوصیت‌های دکتر مصدق

مصدق، دارای خصائل و فضائل مهمی بود (از جمله پاکدامنی، فسادناپذیری و عشق او به استقلال ایران) و بی‌تردید، وجود همین خصائل و فضائل وی را از بسیاری از رهبران سیاسی عصر، ممتاز و متمایز می‌ساخت. با اینحال سرتیپ تقی ریاحی (رئیس ستاد ارتش مورداستاد دکتر مصدق) تأکید می‌کند:

«مصدق، باهوش نبود و سیاستمدار بسیار ضعیفی بود، از مدرسه قدیم سیاست بود و در سیاست به جای اینکه فکر کند و راه صحیح برای هر کاری پیدا کند، مسائل را با تردستی می‌خواست حل کند و اغلب نیز بدون فکر تصمیم می‌گرفت، من خودم موارد زیادی از این رویه [مصدق را به یاد] دارم».^{۱۶۶}

کتاب حاضر - چنانکه از نام آن پیداست - در پی آسیب‌شناسی شکست دکتر مصدق می‌باشد و لذا لازم است تا به برخی ضعف‌ها و کاستی‌های دکتر مصدق اشاره‌ای داشته باشیم:

۱ - مصدق و مذهب

مصدق برای پیشبرد آرمان‌هایش، شور سیاسی را با نوعی «مظلومیت» و «دادخواهی مذهبی» می‌آمیخت و باعث همدلی و تحریک احساسات مردم می‌شد بطوری که در مخالفت با اعتبارنامه سیدضیاء الدین طباطبائی، مصدق ضمن تمسک به صحرای کربلا و امام حسین تأکید کرد:

«مردم به حضرت سیدالشهدا چرا معتقدند؟ برای اینکه او در راه آزادی صدماتی کشید و جان خود را فدای امت کرده «بابی انت و امی یا ابا عبدالله» پس من هم که سگ آستان حضرتم باید به آقا و مولای خود تأسی کنم و برای خیر این مردم و برای آزادی این جامعه هرگونه فحش و ناسزا بشنوم و خود را برای هر کاری آماده نموده، آرزومندم [تا] به درجه شهادت نائل شوم».^{۱۶۷}

مصدق حتی ملی شدن صنعت نفت را ناشی از یک «الهام غیبی» می‌پنداشت و معتقد بود:

«در خواب دیدم که شخصی نورانی به من گفت: دکتر مصدق! برو و زنجیرهایی که به پای ملت ایران بسته‌اند، باز کن.... وقتی به اتفاق آراء (طرح) ملی شدن صنعت نفت از کمیسیون گذشت، قبول کردم که حرف آن شخص نورانی غیر از الهام چیز دیگری نبوده است».^{۱۶۸}

بدین ترتیب: مصدق کوشش می‌کرد تا اقداماتش ضمن داشتن مشروعیت سیاسی، رنگی از مشروعیت یا حقانیت مذهبی نیز داشته باشد. با چنان اعتقاداتی، مصدق تاریخ تشکیل جلسه شورای امنیت سازمان ملل در نیویورک برای رسیدگی به شکایت دولت انگلیس علیه ایران را - به علت همزمانی با ایام عزاداری تاسوعا و عاشورا - سه روز به تأخیر انداخت.

در این زمان، نیروهای مذهبی یکی از ستون‌های اصلی جنبش ملی شدن صنعت نفت را تشکیل می‌دادند و روحانیون برجسته‌ای مانند آیت‌الله کاشانی، سید ابوالفضل زنجانی و حاج سیدرضا زنجانی، سید محمود طالقانی، سید جعفر غروی، شیخ بهاء‌الدین محلاتی، سیدرضا فیروزآبادی، سید ضیاء‌الدین جوادی و

^{۱۶۶} - نامه سرتیپ ریاحی به ابوالحسن ابتهاج، در: خاطرات ابوالحسن ابتهاج، ج ۲، ص ۲۹۱؛ مقایسه کنید با نظر عبدالعلی لطفی وزیر دادگستری مصدق: مصدق در محکمه نظامی، ج ۱، صص ۴۹-۵۰

^{۱۶۷} - مذاکرات مجلس، دوره چهاردهم، چهارشنبه ۱۷ اسفند ۱۳۲۲

^{۱۶۸} - مصدق، صص ۲۴۱ و ۲۶۲ و ۲۶۳؛ اطلاعات، ۲۲ اردیبهشت ۱۳۳۰

دیگران در این جنبش نقشی کارساز داشته‌اند^{۱۶۹}. در پرتو حضور این روحانیون (خصوصاً آیت‌الله کاشانی) بود که گروه «فدائیان اسلام» نیز - بعنوان «بازوی مسلح جنبش» - دارای موقعیتی ممتاز گردیدند^{۱۷۰}.

با چنان التقاط فکری و سیاسی، در کابینه نخست مصدق در حالیکه دو سیاستمدار مورد اعتماد روحانیون بنام باقر کاظمی و محمود شروین، وزیر امور خارجه و مدیر کل اوقاف دولت مصدق شدند، مهندس مهدی بازرگان (مؤسس انجمن اسلامی) نیز معاون وزیر فرهنگ شد که به ترویج تعالیم اسلامی در مدارس توجه خاص داشت. در همین راستا، ضمن ابقای روحانیون در شوراهای نظارت و محدود کردن فعالیت هواداران احمد کسروی در زمان مصدق، بیست و نه تن از اعضاء فدائیان اسلام - از جمله نواب صفوی و خلیل طهماسبی، قاتل رزم‌آرا - پس از مدت کوتاهی، از زندان آزاد شدند. خلیل طهماسبی پس از آزادی از زندان به ملاقات دکتر مصدق رفت^{۱۷۱}. بقول صاحب نظری: «با اطمینان می‌توان گفت که عزم و اراده سیاسی مصدق و یاران او بود که باعث آزادی نواب صفوی از زندان گردید»^{۱۷۲}.

در این زمان، شمس قنات آبادی - روحانی معروف و یکی از عناصر فعال جبهه ملی - مدیر هفته نامه «دموکرات اسلامی» بود و مفاهیمی مانند «مفسد فی الارض»، «جهاد»، «شهادت» و توسل به آیات قرآنی توسط رهبران جبهه ملی کاربرد فراوان داشت. در واقع، از این زمان است که ما شاهد پیدایش و رشد جریانی بنام «ملی - مذهبی» در فرهنگ سیاسی ایران هستیم^{۱۷۳}. برخی نویسندگان دوران زمامداری دکتر مصدق دکتر مصدق را «دوران رشد و شکوفائی روحانیت در ایران» دانسته‌اند^{۱۷۴}. بنابراین، عجیب نیست که در انقلاب اسلامی (۱۳۵۷)، رهبران اصلی جبهه ملی بالتقاط فکری و مذهبی زمینه ساز قدرت گیری آیت‌الله خمینی گردیدند^{۱۷۵}.

^{۱۶۹} - حسینیان، روح‌الله، بیست سال تکاپوی اسلام شیعی در ایران، صص ۱۰۴-۱۰۰

^{۱۷۰} - نگاه کنید به: حسینیان، صص ۱۰۴-۱۰۰، ۱۰۸-۱۰۹ و ۳۰۴؛ عراقی، صص ۷۲-۷۷؛ نجاتی، ص ۹۰

^{۱۷۱} - روزنامه اطلاعات، ۲۵ آبان و ۵ بهمن ۱۳۳۱؛ ترکمان، ص ۳۹۶

^{۱۷۲} - نگاه کنید به: رهنما، صص ۳۹۰-۴۰۰

^{۱۷۳} - در باره پیدایش «ملی - مذهبی‌ها» در عرصه سیاسی ایران، نگاه کنید به: رهنما، صص ۹۹-۱۲۶

^{۱۷۴} - نگاه کنید به: سبحانی، عزت‌الله [زیر نظر]، دولت ملی، مصدق و کودتا، مقاله «دین و عالمان دینی در اندیشه و کردار دکتر مصدق» صص ۴۰۱-۴۱۷

^{۱۷۵} - برای نمونه هائی از این همسازی‌ها و همخوانی‌های رهبران ملی و مذهبی هادارانقلاب اسلامی نگاه کنید به: «روشنفکران و رهبران سیاسی دیروز؛ معماران تباهی امروز»:

<http://mirfetros.com/fa/?p=16924>



دکتر مصدق و آیت الله کاشانی



۲ - اعتقاد به قدرت انگلیس
 دو روز قبل از قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱
 روحانیون تهران از مصدق می‌خواهند تا از استعفاء صرف‌نظر کند.

۲ - اعتقاد به قدرت انگلیس
 آن باورها، تجلی دیگری نیز داشت و آن اینکه: دکتر مصدق اعتقاد شگفتی به «دست انگلیسی‌ها» داشت و معتقد بود که در ایران، سنگی بر سنگ، بند نمی‌شود مگر به خواست و رضای دولت انگلیس. این اعتقاد عراق آمیز - گاه - اعتدال سیاسی را از مصدق سلب می‌نمود و او را - حتی نسبت به نزدیک‌ترین یارانش - بدبین و بدگمان می‌ساخت^{۱۷۶}. با اینحال مصدق، خود، کتمان نمی‌کرد که به کمک و موافقت تام انگلیسی‌ها بود که وی به استانداری ایالت فارس و آذربایجان منصوب شده بود^{۱۷۷}. او حتی انتخابش

^{۱۷۶} - برای نمونه نگاه کنید به: مکی، صص ۴۶۲ و ۴۶۳؛ متینی، صص ۲۶۹-۲۷۱

^{۱۷۷} - مصدق، صص ۱۲۴-۱۲۵، ۳۴۱-۳۴۲

در مجلس شانزدهم را ناشی از تمایل انگلیسی‌ها می‌دانست.^{۱۷۸}

۳ - مصدق و قانون اساسی

دکتر مصدق، بعنوان یک حقوقدان برجسته، گاه درکی غیرحقوقی و اساساً اخلاقی نسبت به قانون اساسی داشت و در اختلاف با مجلس و شاه، او نه به نصّ قانون اساسی بلکه به «روح» آن استناد می‌کرد. مصدق با برجسته کردن «مصالح مملکت» تأکید می‌کرد که: «قانون اساسی برای مملکت است نه مملکت برای قانون اساسی» و بسان یک «مجتهد جامع‌الشرایط» چنین استدلال می‌نمود:
- «شرب شراب به نصّ قرآن حرام است ولی اگر طبیب آنرا برای سلامت مریض تجویز نمود، حرمت از آن برداشته می‌شود»^{۱۷۹}.

۴ - مصدق و مجلس

مصدق به ضرورت مجلس شورای ملی اعتقاد داشت و آن را «ناموس مملکت» می‌نامید و معتقد بود که «بدون وجود مجلس، حتی ۵۰ سال تهیه و تدارک به جایی نخواهد رسید»^{۱۸۰}، ولی او در زمان نخست‌وزیری خود علاقه‌ای به مجلس شورای ملی نداشت. در این زمان، مصدق دوستدار مجلسی بود که بقول خودش «نمایندگان گت بسته»، مَجری اوامر او باشند. از این رو، مصدق، مجلس شورای ملی را «دزدگاه»، «خاک بر سر این مجلس» و «باشگاهی از خائنین به مصالح ملت» می‌نامید. او «مصالح ملت» را آنچنان که خود می‌خواست تفسیر می‌کرد و در این راه تا آنجا پیش رفت که مجلس سنا را بخاطر مقاومت در برابر لایحه «اختیارات فوق‌العاده»، منحل کرد و نیز انتخابات مجلس دوره هفدهم را (که تحت نظارت دولت خود او برگزار شده بود) به محض آگاهی از احتمال شکست کاندیداهای جبهه ملی در شهرستان‌های مشهد، شیراز، بروجرد، ساری و بابل، متوقف یا باطل ساخت و سپس در یک شرایط هیجانی - با حمایت گسترده حزب توده - ضمن انجام فرارندومی غیردموکراتیک و غیرقانونی (در ۱۲ مردادماه ۳۲) فقط با بیش از صدوپنجاه هزار رأی در تهران، مجلس شورای ملی را منحل کرد، اقدامی که نه تنها با مخالفت شاه، بلکه حتی با مخالفت شدید یاران نزدیک مصدق (مانند غلامحسین صدیقی، سنجابی، علی اصغر پارسا، عبدالله معظمی، کاظم حسینی، خلیل ملکی و دیگران) همراه بود. شگفت اینکه در تهران برای رأی‌دهندگان، دو صندوق، در دو مکان متفاوت، تعیین کرده بودند تا موافقان و مخالفان مصدق از یکدیگر متمایز و مشخص شوند! شیوه‌ای که در هیچیک از نظام‌های پارلمانی جهان سابقه نداشت.

۵ - مصدق و دادگستری

مصدق بعنوان یک حقوقدان خوشنام، به اهمیت استقلال قوه قضائیه از قوه مجریه آگاه بود با اینهمه، وی

^{۱۷۸} - بزرگمهر، ناگفته‌ها و کم‌گفته‌ها از دکتر محمد مصدق، ص ۹۲

^{۱۷۹} - مصدق، ص ۲۵۱

^{۱۸۰} - نگاه کنید به: باختر امروز، شماره های ۲ و ۶ تیرماه ۱۳۳۲

باکسب «اختیارات فوق العاده»، دیوان عالی کشور (یعنی عالی ترین و مهمترین مرجع قضائی کشور) را منحل کرد و دیوان عالی جدیدی به میل و اراده خود تشکیل داد. محمد حسین موسوی (یکی از قضات آن دوره که در مباحثات و جلسات کمیسیون های وزیر دادگستری وقت شرکت داشت) ضمن نشان دادن عملکردهای غیرقانونی دولت مصدق در پاکسازی قضات، می نویسد:

«بدین ترتیب در شرایطی که کشور نیاز به آرامش داشت، با تصفیه های خودسرانه، بزرگترین قضات کشور علیه مصدق و حکومت او برانگیخته شدند»^{۱۸۱}.

۶ - مصدق و آزادی مطبوعات

خلاء سیاسی پس از سقوط رضاشاه و فقدان تمرکز قدرت سیاسی باعث شده بود تا در زمان حکومت مصدق، آزادی مطبوعات وجود چشمگیری داشته باشد.

مصدق به اهمیت مطبوعات آزاد در ترقی و تعالی جامعه، آگاه بود و حتی در اولین روزهای حکومت خود دستور داده بود تا «از اعتراض و تعرض به روزنامه هایی که به شخص او اهانت می کنند، خودداری شود»^{۱۸۲}.

با اینحال، پس از چندی، دکتر فاطمی (معاون مصدق) به توقیف نشریات و روزنامه های مخالف دولت پرداخت بطوری که فاطمی، محرر معلی خان (سانسورچی معروف دوران رضا شاه) را احضار کرد و ضمن اشاره به تندروی های روزنامه های مخالف دولت، به وی گفت:

«محرر معلی خان! این ها روزنامه هایی هستند که اجازه انتشار ندارند. همین الان می روی چاپخانه های شان را پیدا می کنی و جلوی انتشارشان را می گیری، این حکم قانونی توقیف آنهاست»^{۱۸۳}.

این اقدام - و خصوصاً طرح قانون مطبوعات - باعث نگرانی احزاب و گروه های مخالف دولت و حتی برخی از یاران نزدیک مصدق گردید بطوری که دکتر سنجابی و دیگر رهبران حزب ایران نیز به مخالفت با «طرح قانون مطبوعات» برخاستند. دکتر بقائی - سردبیر روزنامه پرتیراژ شاهد - نیز گفت:

«این قانون یک ماده کم دارد، و آن ماده اینست که هر کس روزنامه بنویسد بلافاصله تیرباران می شود». کاشانی نیز در اعلامیه ای، مصدق را «صیاد آزادی ایران» نامیده بود. مشفق همدانی، مدیر مجله کایوان (طرفدار مصدق) نیز نوشت: «این قانون، حکومت مصدق را سرنگون خواهد ساخت»^{۱۸۴}.

اگر بپذیریم که «مطبوعات، آینه تمام نمای روح و روان جامعه است»، بانگاهی به روزنامه ها و نشریات این دوران، با مفهوم عصبیت و ضعف نهادهای مدنی و مطبوعاتی در این دوران آگاه تر می شویم: از ۳۷۰ نشریه و روزنامه ای که در زمان مصدق منتشر می شدند^{۱۸۵}، حدود ۱۰۰ روزنامه و نشریه متعلق به حزب توده و سازمان های مربوط به آن بود^{۱۸۶} و در مجموع حدود ۸۰٪ نشریات و روزنامه های سیاسی این زمان از نظر کیفی

^{۱۸۱} - موسوی، محمد حسین، یادمانده ها از برباد رفته ها، نشر مهر، کلن آلمان، ۲۰۰۳، صص ۱۵۶-۱۶۴

^{۱۸۲} - نامه های دکتر مصدق، ص ۱۶۵؛ مصدق، خاطرات...، ص ۳۷۴؛ اطلاعات، ۱۹ بهمن ماه ۱۳۳۱

^{۱۸۳} - بهزادی، علی، شبه خاطرات، صص ۵۲۸-۵۲۶

^{۱۸۴} - برای آگاهی از بحث های مربوط به قانون مطبوعات نگاه کنید به: کوهستانی نژاد، مسعود، اختیارات، اصلاحات و لوایح

قانونی دکتر محمد مصدق، صص ۴۲۵-۴۳۰

^{۱۸۵} - بهزادی، ص ۶۴۰

^{۱۸۶} - حدادی، بهمن، «مطبوعات توده ای» در: حزب توده ایران، ج ۲، صص ۲۵۶-۲۸۶

و محتوائی، بسیار حقیر و فقیر بودند و بیشتر، به «دُشنام نامه» شباهت داشتند^{۱۸۷}.

۷ - از مریضی تا تمارض؟!

دکتر مصدق، دارای کودکی پررنج و شکنجی بود: مرگ زودهنگام پدر و تربیت مصدق با نظارت و سرپرستی مادرش، دعوای و رقابت‌های مادرش با دیگر زنان و فرزندان پدری، همه و همه، از مصدق انسانی عصبی و ناآرام، رنجور و بیمار ساخته بود، مسئله‌ای که - دست‌کم یکبار - باعث شد تا مصدق دست به خودکشی بزند^{۱۸۸}. طبیعی بود که این بیماری‌ها در زندگی و حیات سیاسی مصدق تأثیر داشته و دکتر مصدق، گاه از این بیماری‌ها - بعنوان سَپری برای پنهان کردن ضعف‌های سیاسی خویش - استفاده می‌کرد. مهندس زیرک‌زاده (یکی از نزدیک‌ترین یاران مصدق) می‌نویسد:

- «دکتر مصدق در تغییر قیافه دادن مهارت خاصی دارد، به موقع، خود را به گری می‌زند، عصبانی می‌شود، یا قه‌قهه می‌خندد. حتی اگر بخواید، حالش بهم می‌خورد، مریض می‌شود و غش می‌کند. روزی (مصدق) به من گفت: «نخست وزیر مملکتی حقیر و بیچاره، باید ضعیف و رنجور بنظر بیاید و از این هنر، در پیش بردن مقاصد سیاسی خود استفاده کند»^{۱۸۹}.

وقتی به دعوت ترومن^{۱۹۰}، دکتر مصدق به واشنگتن رسید، آچسون (وزیر امور خارجه آمریکا)، مک‌گی (معاون او) و سه تن دیگر، از مصدق و همراهان او استقبال کردند. به روایت آچسون:

- «وقتی مصدق می‌خواست از قطار پایین بیاید، حالت پیرمرد بیمار و ضعیفی را داشت که روی بازوی پسرش تکیه کرده، با زحمت به کمک عصا راه می‌رفت، ولی وقتی مرا شناخت، راست ایستاد و عصای خود را به دست یکی از همراهانش داد و با چابکی از قطار بیرون پرید»^{۱۹۱}.

امیر تیمور کلالی، وزیر کار و جانشین وزیر کشور دولت مصدق، در ذکر مریض‌نمائی وی به‌نگام عزیمت به آمریکا یادآور می‌شود:

- «دکتر مصدق... همین که از اتومبیل پیاده شد، فوری خودش را به بی‌حالی زده بود و ضعف کرده، وانمود می‌کرد که همه بگویند: «با این رنجوری و ناخوشی، آماده خدمت شده است»، در صورتی که خدا می‌داند و همه اشخاص تیزبین می‌فهمند که این ادعا صرفاً یک تظاهر است»^{۱۹۲}.

به‌نگام نطق رزم‌آرا (نخست‌وزیر) در مجلس و کوبیدن نمایندگان مخالف بر میز و صندلی‌های مجلس و بی‌اعتنائی رزم‌آرا به این هیاهوها، به روایت دکتر مظفر بقائی:

- «مکی پهلوی من نشسته بود، آقای دکتر مصدق آنور... دیدیم مکی به مصدق گفت: آقا! غش کنید! دیگر کاری نمی‌شود کرد. یک دفعه دکتر مصدق غش کرد... حالت غش و رعشه و اینها و بعد، کریم‌پور [شیرازی مدیر روزنامه شورش] خودش را از توی تماشاچی‌ها انداخت پائین که پدر ملت را کشتند... من این غش‌های دکتر مصدق را فکر می‌کردم واقعاً یک حالت صرعی چیزی است [که] به او دست می‌دهد، بعداً

^{۱۸۷} - برای نمونه نگاه کنید به: باختر امروز، ۱۸-۲۵ اسفند ۱۳۳۴؛ شورش (کریم پور شیرازی، هوادار مصدق)، ۳ مرداد ۱۳۳۲؛ روزنامه شلاق (مخالف دولت مصدق)، ۶ مرداد ۳۲؛ سرود زندگی (هوادر حزب توده)، ۸ مرداد ۳۲

^{۱۸۸} - کاتوزیان، صص ۱۱ و ۱۳

^{۱۸۹} - زیرک‌زاده، صص ۱۲۴

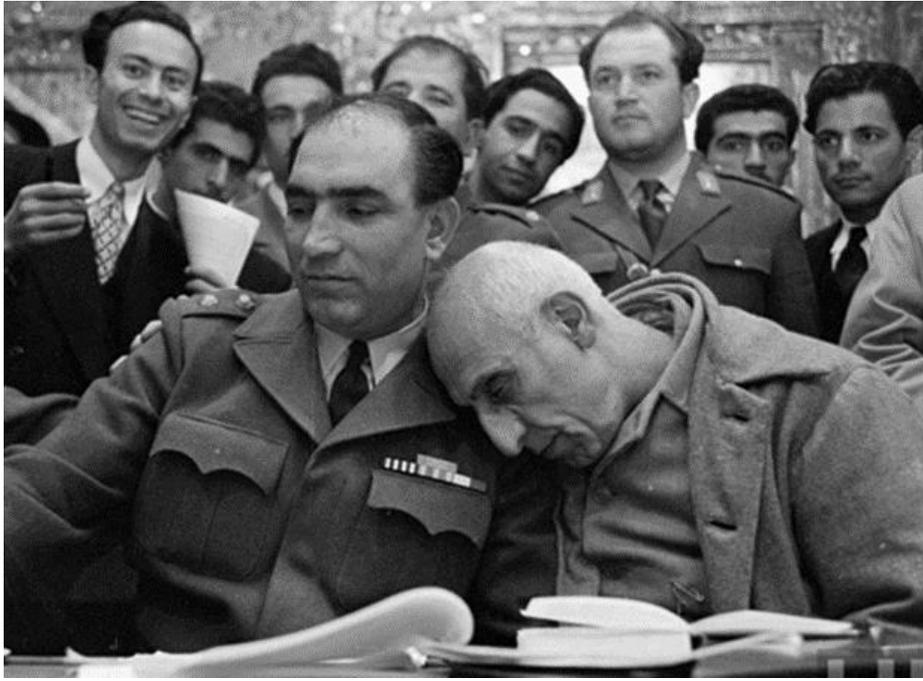
^{۱۹۰} - Truman

^{۱۹۱} - D.Acheson, Present at the Creation, New York, 1969, p. 510

همچنین نگاه کنید به: متینی، صص ۲۶۴ به نقل از: صفائی، صص ۲۰۰

^{۱۹۲} - کلالی امیر تیمور، ناگفته‌هایی...، صص ۲۰۷.

دانستیم که این [غش کردن‌ها] فرمایشی است.»^{۱۹۳}



مصدق در دادگاه نظامی

در انتخابات دوره هفدهم و انتخاب بازرسان ناظر از قضات دادگستری برای هر حوزه انتخابی، بهنگام معارفه با دکتر مصدق، به نوشته محمد حسین موسوی (قاضی دادگستری):

«وقتی بازرسان قضائی انتخاب شدند، در روز معارفه، دکتر مصدق - در پاسخ به سؤال مستشار دیوان کشور- بدون کوچک‌ترین تأملی، همزمان که لب به سخن می‌گشود، دست در جیب کرد و دستمالی در آورد و بلند گریه کرد، طوری که به زحمت می‌شد گفته‌هایش را فهمید... صدای گریه نخست وزیر و عدم تعادل وی برای سرپا ایستادن، وزراء و دیگران را به گرفتن مصدق واداشت تا او زمین نخورد... بدین ترتیب دکتر مصدق را به اطاق خود بردند و مراسم معارفه و آشنائی پایان یافت»^{۱۹۴}.

جنبه دیگری از این مریضی یا تمارض، روحیه سیال مصدق در لحظات حساس زندگی سیاسی وی بود. به عبارت دیگر، روحیه تقابل و تعامل، خاموشی و خروش و تهاجم و تمکین مصدق در لحظات حساس، درک انگیزه‌ها و علل عملکردهای وی را دشوار می‌سازند: استعفای مصدق در ۲۵ تیرماه و انفعال غیرمنتظره وی در قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱، انفعال حیرت‌انگیز او در روز ۲۸ مرداد ۳۲ و بعد، حضور قاطعانه وی در محکمه

^{۱۹۳} - خاطرات دکتر مظفر بقائی، صص ۱۳۱-۱۳۲

^{۱۹۴} - موسوی، صص ۱۵۰-۱۵۱، مقایسه کنید با روایت مکی؛ خاطرات سیاسی، ص ۴۸۹، بهار، محمد تقی، تاریخ مختصر احزاب سیاسی، ج ۲، صص ۱۰۷ و ۱۳۹؛ مستوفی، شرح زندگانی من، ج ۳، ص ۴۷۰

نظامی، نمونه‌هائی از این روحیۀ سیال است.

۸ - مصدق در جلسات هیأت دولت

به علت ضعف، پیری و بیماری مصدق و ترس شدید او از کشته شدن، جلسات هیأت وزیران، غالباً در خانۀ مصدق برگزار می‌شد و او، پیژامه به تن، روی تخت خواب آهنی در زیر یک پتو یا ملافه، دراز می‌کشید یا می‌نشست و دیدارهای رسمی را عمدتاً- در همان اطاق و روی همان تخت خواب انجام می‌داد که البته برای خارجیان بسیار عجیب می‌نمود. وی در جلسات هیأت وزیران، کمتر شرکت می‌کرد و در موارد استثنائی هم که در هیأت وزیران شرکت می‌نمود، عموماً با عبا حضور می‌یافت. او، گاه، حتی با پیژامه و دم‌پائی در جلسات هیأت دولت و مجلس شورای ملی شرکت می‌کرد، هم از این رو، او را «نخست وزیر پیژامه پوش» می‌نامیدند. این امر، شاید نشانه دیگری از خصلت پوپولیستی مصدق بود ولی این پرسش را مطرح می‌کند که با توجه به اینکه سلامتی و توان مدیریت جامعه از ملزومات نخست وزیران بود، با آن مریضی‌ها و تمارضات، مصدق تا چه اندازه می‌توانست مشکلات اقتصادی و سیاسی کشور را هدایت یا مدیریت کند؟

مصدق و پوپولیسیم

برخلاف **جامعه مدنی** (Société civile) در جوامعی که در آن‌ها هنوز توسعه اجتماعی و انکشاف طبقاتی صورت نگرفته و جامعه هنوز در دوران پیشامدرن و به شکل **جامعه توده وار** (Société de masse) بسر می‌برد، رهبران سیاسی غالباً در هیأت پیشوای فرهمند (charismatique) ظاهر می‌شوند.

رهبران پوپولیسیت، در توسعه نیافتگی جامعه رشد می‌کنند، در بستر بیسوادی‌های فرهنگی و بی‌نوائی‌های سیاسی - اجتماعی مردم، قوام می‌یابند و با ترکیبی از شور و شعار و هیجان و عصبیت و عوام‌زدگی و عظمت‌طلبی، بصورت «پیشوا» یا «پدر ملت» جلوه می‌کنند. به عبارت دیگر، پیشوا، تنها رئیس دولت یا شخص مقتدر حکومت نیست بلکه بقول مصدق: همانند پدری است که وظیفه دارد تا آسایش و عدالت را برای فرزندان خویش (ملت) تأمین کند.^{۱۹۵}

خاستگاه و پایگاه سنتی پیشوا باعث می‌شود تا در اوج جنبش، رهبران قدرتمند مذهبی (مانند آیت‌الله کاشانی) نیز با وی، همدل و همراه گردند، هم از این روست که عموم جنبش‌های پوپولیستی در کشورهای خاورمیانه و آمریکای لاتین، دارای مؤلفه قدرتمند مذهبی می‌باشند.

بخاطر خصلت عصبی و آنارشیک خود، «پیشوا» نمی‌تواند به مشکلات مشخص سیاسی - اجتماعی، پاسخی مشخص دهد و لذا، با عمده کردن «توطئه» یا «دست اجنبی»، کوشش می‌کند تا ضعف‌ها و ناتوانی‌های خویش را پنهان کند. به عبارت دیگر: رهبر پوپولیسیت، هم، آشوب‌زاست، و هم، آشوب‌زی. او تنها در آشوب و آشفتگی و عصبیت و بحران است که می‌تواند ادامه حکومت خود را تضمین کند. از این رو، بنام «مصلحت ملی»، پیشوا می‌تواند قانون اساسی، پارلمان، دادگستری و دیگر نهادهای قانونی را تعطیل کند.^{۱۹۶} با انتقال پارلمان به خیابان و ایجاد یک دیکتاتوری خیابانی، مخالفان رهبر پوپولیسیت در کوچه‌ها و خیابان‌ها مورد توهین و تهدید و ارباب قرار می‌گیرند.^{۱۹۷}

پیشوا، با تظاهر به ساده‌زیستی و استضعاف، خود را نماینده محرومان جامعه و تجلی خواست و اراده توده‌ها وانمود می‌کند و همواره، «توطئه» یا «دست بیگانگان» را عامل ناکامی‌های خود می‌داند. در اینجا، قانونی شدن «اراده عمومی» و «مصلحت ملی»، قانونی می‌شود و حقانیت و مشروعیت این یا آن قانون، ناشی از حقانیت یا مشروعیت پیشواست نه تطبیق آنها با قانون اساسی. بدین ترتیب، آنچه که پیشوا می‌گوید می‌کند، عین مصلحت و منفعت مردم است و لذا، تهدید به بسیج مردم و تحقیر نمایندگان مجلس، ابزاری ست برای پیشبرد آرمان‌های پیشوا. به عبارت دیگر، از نظر رهبر

^{۱۹۵} - نگاه کنید به: کی استوان، ج ۲، ص ۲۰۶

^{۱۹۶} - نظر کریم سنجابی (امیدها...، ص ۱۷۴) و مظفر بقائی (روزنامه اطلاعات، ۱۶ اسفند ۱۳۳۱) و برخی دیگر از نخستین یاران دکتر مصدق مبنی بر اینکه «مصدق به احدی گوش نمی‌داد» و «خود را مافوق قانون و مقررات و مافوق همه کس می‌دانست» شاید مصداقی در این باره باشد.

^{۱۹۷} - باخترا امروز، ۶ شهریور ۱۳۳۰؛ تقریرات مصدق در زندان، جلیل بزرگمهر، به کوشش ایرج افشار، ص ۱۳۰

پوپولیست، جوهر جنبش او در نصّ قوانین موضوعه - خصوصاً قانون اساسی - نیست بلکه در درک و دریافتی است که او می‌تواند از قوانین داشته باشد، بهمین جهت، رهبرپوپولیست در موارد اساسی به «روح قانون» و «مصلحت اجتماعی» استناد می‌کند.

در آن هنگام، جبههٔ ملی در مجلس، اکثریت نداشت بلکه دولت مصدق بر احساسات عامهٔ مردم تشکیل شده بود و بهمین جهت بقول مصدق «می‌بایست از افکار عمومی تبعیت کند»^{۱۹۸}. از این رو، حضور هیجانی «قابطهٔ ملت»، ملاک درستی عمل پیشوا بشمار می‌رود.

یکی دیگر از ویژگی‌های جنبش‌های پوپولیستی در «جامعهٔ توده‌وار» (Société de Masse) ایجاد «از خودبیگانگی» (Aliénation) و احساس «جنون جمعی» در میان توده‌هاست. موج تظاهرات جنون‌آمیز و ابراز احساسات گریه‌آلود در ستایش از عظمت و حقانیت تاریخی پیشوا، از خودبیگانگی و بی‌حسی اخلاقی توده‌ها و حتی روشنفکران و رهبران سیاسی را تشدید می‌کند^{۱۹۹}. اصطلاح معروف «مجدوب یا مرعوب» از یوسف مُشار (وزیر پست و تلگراف دولت نخست دکتر مصدق و نمایندهٔ دورهٔ هفدهم مجلس) در بیان رفتار و کردار نمایندگان مجلس در رابطه با دکتر مصدق، نمونهٔ دیگری از این «از خودبیگانگی»، مرعوبیت و مجذوبیت سیاسی بود^{۲۰۰}، هم از این رو است که حذف مخالفان سیاسی (مانند هژیر و رزم‌آرا) با سکوت تأییدآمیز پیشوا و شادمانی یارانش روبرو می‌شود، جشنوارهٔ رهبران جبههٔ ملی به مناسبت قتل رزم‌آرا در میدان بهارستان نمونه‌ای از این سکوت و تأیید بود^{۲۰۱}. در چنین شرایطی است که روشنفکران و رهبران سیاسی نیز - در پیوند با توده‌ها - زمینه‌ساز قدرت خودکامگان می‌شوند.^{۲۰۲}

رهبر پوپولیست با تکیه بر شعارهای تند، مبهم و کلی، فرصت‌های ممکن و مناسب را از دست می‌دهد و هنگامی صدای فاجعه را می‌شنود که دیگر، کار از کار گذشته است. مسئله نفت و شکست مذاکرات مربوط به آن و سرانجام، رویداد ۲۸ مرداد ۳۲ تبلور این مدعا است.

^{۱۹۸} - مصدق، ص ۲۵۲.

^{۱۹۹} - برای نمونه‌هایی از این شور و احساسات جمعی در این دوران نگاه کنید به: روزنامهٔ اطلاعات، شماره‌های ۲۸-۳۰ دی‌ماه ۱۳۳۱.

^{۲۰۰} - نگاه کنید به مذاکرات مجلس، یکشنبه ۱۱ آبان ۱۳۳۱ سخنرانی یوسف مُشار، همچنین به: رهنما، ص ۷۸۲؛ سفری، محمدعلی، قلم و سیاست، ج ۱، ص ۶۸۰، مقایسه کنید با سخن علی زهری: مشروح مذاکرات مجلس، ۷ خرداد ۱۳۳۲.

^{۲۰۱} - نگاه کنید به باختر امروز، ۲۰ اسفند ۱۳۲۹، مقالهٔ حسین فاطمی.

^{۲۰۲} - خلیل ملکی شاید نخستین روشنفکر ایرانی بود که به این مسئله توجه اساسی کرد. او از «روح توده‌ای»، از وجود یک «تودهٔ بی‌شکل» نگران بود و آن را زمینه‌ساز حکومت‌های خودکامه و جبّار می‌دانست. ظهور «روح الله» (خمینی) در انقلاب ۵۷، مصداقی از روشن اندیشی خلیل ملکی بود. نگاه کنید به: ملکی، نامه‌ها، صص ۱۲۰ و ۳۵۴.

سفر به نیویورک و واشنگتن: گفتگو با دولت آمریکا

باطرح شکایت دولت انگلیس علیه ایران در سازمان ملل، مصدق در ۱۴ مهر ۱۳۳۰/۶ اکتبر ۱۹۵۱ برای شرکت در جلسه شورای امنیت سازمان ملل عازم نیویورک گردید و در سخنرانی پُرشوری مطالب واجحافات درازمدت دولت انگلیس علیه ملت ایران را به آگاهی جهانیان رسانید. این سخنرانی تأثیر بسیاری در کشورهای عربی خاورمیانه باقی گذاشت و مصدق را به «قهرمان ملل شرق» و «نماد مبارزات ضد امپریالیستی» بدل ساخت.

سفر به نیویورک، فرصتی بود تا مصدق در واشنگتن با دولتمردان آمریکا در باره اختلافات مربوط به نفت گفتگو کند. در این گفتگوها مصدق - بیشتر - نگاهی اخلاقی به مسئله نفت داشت و مانند برخی از یارانش، آن را به «جهاد مقدس» و نماد «شرف و حیثیت ایرانی» بدل ساخته بود.^{۲۰۳} از این رو، مصدق معتقد بود: «اگر با شرکت نفت کنار بیایم بدنام می شوم»^{۲۰۴}. روشن بود که چنین اعتقادی رسیدن به راه حل ممکن یا مناسب را غیرممکن می ساخت. مک گی، معاون وزیر خارجه آمریکا، در اکتبر ۱۹۵۱ = مهرماه ۱۳۳۰ پس از ۸۰ ساعت مذاکره - که مصدق آن را «برادرانه و صمیمانه» نامید - تأکید کرد:

«در طول ساعات متمادی مذاکرات مان، مصدق، ساده لوحی تکان دهنده ای نه تنها در باره مسئله نفت، بلکه بطور کلی در باره مسائل اقتصادی و تجاری از خود نشان داد... وی همیشه در پایان سخنانم تبسم کنان می گفت: «این موضوع برای من اهمیت ندارد». هنگامی که در باره قیمت نفت، تخفیف فروش و یا کارشناسان فنی حرف می زدم، [مصدق] می گفت: «شما متوجه قضیه نیستید، این یک مسئله سیاسی است»^{۲۰۵}.

^{۲۰۳} - نگاه کنید به: مصدق، نامه ها، ج ۱، ص ۱۳۶؛ سخنرانی مصدق در مجلس شورای ملی، ۲۳ آذر ۱۳۳۱، مقایسه کنید با نظر مکی، بقائی و حائری زاده، کتاب سیاه، صص ۲۲۵، ۳۵۶، ۷۳۷ و ۷۵۲
^{۲۰۴} - قشقائی، محمد ناصر، تاریخ شفاهی هاروارد، ص ۱۷ (نوار شماره ۵)

²⁰⁵ - McGhee, p. 396

در همین روایت مک گی، سخن مصدق دربارهٔ معافیت پالایشگاه آبادان از حوزهٔ ملی کردن، باعث حیرت مقامات آمریکائی شده بود؛ سخنی که با اصل ملی کردن صنعت نفت منافات داشت.

مک گی تقسیم ۵۰/۵۰ سود حاصله از درآمد نفت بین ایران و انگلیس را پیشنهاد می کرد که با توجه به قراردادهای نفتی عربستان، ونزوئلا و دیگر کشورها، پیشنهاد مناسبی بود، اما مصدق - که در زمان رزم آرا چنین پیشنهادی را «سازش و خیانت» نامیده بود- از بیم «بدنامی» و «اتهام سازش»، آن را نپذیرفت. از نظر مک گی، توقعات و تقاضاهای مصدق «تمام الگوی تجارت بین المللی را فرومی ریخت» و این برای آمریکا قابل قبول نبود.^{۲۰۶}

بقول آچسون^{۲۰۷} وزیر امور خارجهٔ آمریکا:

«مصدق ناآگاهانه متمایل به شکست خویش بود و این خصوصیت روانی هنگامی بچشم می خورد که هیجانی را برای جلب حمایت از خویش برمی انگیزت و این هیجانات، خود، موجب می شدند که راه حل های عادی مشکلات، مسدود شوند و فقط راه حل های افراطی در برابر او قرار گیرند. بدین طریق، آزادی او در انتخاب راه حل ها، محدود می شد. او باد می کاشت و طوفان درو می کرد»^{۲۰۸}.

بررسی روند مذاکرات نشان می دهد که مصدق در چنبرهٔ احساسات ضدانگلیسی حاکم بر جامعه و نیز در اسارت «حفظ و جاهت ملی»، نتوانست سیاست را بعنوان «هنر تحقق ممکنات» عرضه نماید، بهمین جهت در تناقض و ترس و تردید، سرانجام، مذاکرات با آمریکا نیز به بن بست کشیده شد. جرج مک گی ضمن نامیدن دکتر مصدق به عنوان «نخست وزیر گریان»، ترس ها و تردیدها و تناقض گوئی های دکتر مصدق و سوء ظن او نسبت به همراهانش و سرانجام شکست مذاکرات را نشان داده است^{۲۰۹}. شگفت اینکه تمام این مذاکرات طولانی و سرنوشت ساز، بدون حضور و شرکت مشاوران همراه مصدق در واشنگتن انجام شد!

با شکست مذاکرات دولتمردان آمریکا با مصدق در واشنگتن (۱۵ مهر - ۲۶ آبان ۱۳۳۰/۷ اکتبر - ۱۷ نوامبر ۱۹۵۱)، مصدق برای جلوگیری از فلج شدن اقتصاد کشور، ناگزیر شد تا برای دوازده ماه آینده از آمریکا تقاضای وام کند. دولت آمریکانیز - درحسین نیتی آشکار - مبلغ ۲۳ میلیون دلار به دولت مصدق وام داد.

مصدق در ۱۸ نوامبر ۲۷/۱۹۵۱ آبان ۱۳۳۰ واشنگتن را ترک کرد و با توقیفی کوتاه در قاهره، در اوج آشوبها و تظاهرات ضدانگلیسی مردم این شهر، طی قراردادی با نخست وزیر مصر (نحاس پاشا) متعهد شد: «اتحاد ایران و مصر، امپریالیسم بریتانیا را محو و نابود خواهد کرد»^{۲۱۰}.

مصدق پس از بازگشت از آمریکا به این واقعیت تلخ رسید که پندار او و همکارانش، همه، نادرست بوده، چنانکه چند روز بعد در مجلس اعلام کرد:

²⁰⁶ - McGhee, p. 399

²⁰⁷ - Acheson, Dean

²⁰⁸ - Acheson, p.504; McGhee, p. 403

غلامحسین مصدق، ص ۱۹۸، مقایسه کنید با نظر عظیمی، ص ۱۶۳

²⁰⁹ - McGhee, pp. 393-404

همچنین نگاه کنید به: مصدق، غلامحسین، صص ۱۷۹، ۱۸۲-۱۹۸. نکته عجیب در روایت مک گی، سخن مصدق دربارهٔ معافیت پالایشگاه آبادان از حوزهٔ ملی کردن است که باعث حیرت مقامات آمریکائی شده بود؛ سخنی که با اصل ملی کردن صنعت نفت منافات داشت.

^{۲۱۰} - روحانی، فؤاد، تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران، ص ۲۳۸؛ مصدق، غلامحسین، ص ۲۰۳

«ما نمی‌بایست تصوّر کنیم عایدات نفت داریم...، باید بگوئیم این مملکت، نفت ندارد»^{۲۱۱}. بدین ترتیب: اشتباه مصدّق و یاران او در محاسبه درآمدهای نفتی ایران و بن‌بست مذاکرات، موجب بروز عصبیت‌ها و کشمکش‌های جدیدی گردید. بقول پرویزمینا، کارشناس ارشد نفت:

«آن احتیاجی که آقایان [مصدّق و همکاران او] حس می‌کردند به نفت ایران هست و دنیای نفت به زانو درمی‌آید، در حقیقت به هیچ وجه وجود نداشت. همین امر باعث شد که این راه خطا را رفتند... در اوایل سال ۱۹۵۱ کلّ تولید نفت ایران بطور متوسط، روزانه ۶۶۰ هزار بشکه و کلّ تولید نفت دنیا ۱۰ میلیون و ۹۰۰ هزار بشکه در روز بود (اما پس از قطع نفت ایران) شرکت‌های عمده نفتی با بالا بردن سطح تولید در عراق، عربستان سعودی، کویت و آمریکا، کلّ تولید دنیا را تا سال ۱۹۵۲ به ۱۳ میلیون بشکه در روز افزایش دادند یعنی تقریباً سیزده برابر آنچه که در ایران تولید می‌شد... از این راه توانستند بدون ایجاد کمبود عرضه نفت، جلوی صادرات نفت ایران را بگیرند»^{۲۱۲}

در این رابطه، منوچهر فرمانفرمائیان، کارشناس ارشد نفت و از بستگان نزدیک دکتر مصدّق، ضررهای مالی دولت ایران را «بیش از ۳۰۰ میلیون دلار در سال و در مدت سه سال (توقّف فعالیت‌های نفتی) حدود ۱۰۰۰ میلیون دلار» می‌داند.^{۲۱۳}

در چنان شرایطی هندرسون در ۱۳ دی ماه ۱۳۳۰ گزارش داد:
- «ایران، کشوری بیمار، و مصدّق یکی از بیمارترین رهبران آن است»^{۲۱۴}.

^{۲۱۱} - مذاکرات مجلس شانزدهم، ۱۹ آذر ۱۳۳۰
^{۲۱۲} - تحوّل صنعت نفت ایران: نگاهی از درون، مصاحبه با پرویزمینا، ص ۱۰. این سخن، یادآور سیاست مشترک عربستان سعودی و آمریکادر مقابل بهامحمدرضاشاه و در نتیجه، ظهور بحران شدید مالی و سیاسی در ایران است. ما در مقالاتی این موضوع را «کودتای نفتی آمریکا و عربستان سعودی علیه شاه» نامیده ایم. نگاه کنید به:

<http://mirfetros.com/fa/?p=10826>

<http://mirfetros.com/fa/?p=11019>

<http://mirfetros.com/fa/?p=11063>

<http://mirfetros.com/fa/?p=17307>

^{۲۱۳} - نگاه کنید به: فرمانفرمائیان، صص ۶۰۵-۶۰۶. مقایسه کنید با روحانی، صص ۵۰۳-۵۰۴؛ فاتح، ص ۶۳۷.

^{۲۱۴} - Henderson to the Department of State, January 4, 1952, telegram 888,2553/12-2651

پیشنهاد بانک جهانی

در ۲۲ بهمن ماه ۱۳۳۰، رابرت گارنر^{۲۱۵} معاون بانک جهانی عمران و توسعه ضمن ملاقات با دکتر مصدق، پیشنهادات سه گانه بانک جهانی را به وی تسلیم کرد که براساس آن، به مدت دو سال، بانک جهانی کار تولید و فروش نفت و اداره شرکت نفت را بر عهده می گرفت و درآمد حاصله از فروش نفت را در صندوق واریز می کرد تا ضمن کمک به نیازهای اقتصادی دولت ایران، سهمی هم - بطور موقت و محدود - به شرکت انگلیسی پرداخت کند^{۲۱۶}. مصدق که ابتداء پیشنهاد بانک جهانی را پذیرفته بود، ناگهان، این پیشنهاد مناسب را نیز رد کرد. بقول دکتر محمدعلی ملکی (وزیربهداری کابینه مصدق): مصدق و کابینه اش آماده بودند تا طرح بانک جهانی را بپذیرند اما برخی از «کارشناسان خلق الساعه»، خصوصاً حسینی و شایگان، مانع این کار شدند^{۲۱۷}.

شکست مذاکرات دولتمردان آمریکا با مصدق و رد پیشنهاد بانک جهانی و امتناع دولت آمریکا از کمک مالی به ایران، باعث گردید تا مصدق برای رهایی از شرایط بسیار دشوار اقتصادی و خصوصاً برای پرداخت حقوق ۷۰ هزار کارگر بیکار در مناطق نفتی^{۲۱۸} و هزاران ارتشی، معلّم و کارمند دولت، ضمن عمده کردن «خطر قدرت گیری کمونیست ها در ایران» محمّل و مترسکی برای اخذ وام و کمک مالی از آمریکا بیابد. در این میان، افشای نامه خصوصی مصدق به ترومن (رئیس جمهور آمریکا) برای تقاضای کمک های مالی، در میان مخالفان مصدق به عنوان «یک نامه خفت آور برای ملت ایران» بشمار آمد^{۲۱۹} و باعث گردید تا حزب توده نیز، بعنوان «سند وابستگی مصدق به امپریالیسم آمریکا»، مصدق را مورد حملات شدید قرار دهد^{۲۲۰}. مصدق در نامه دوم خود به ترومن (به تاریخ ۲۹ ژانویه ۱۹۵۲ / ۸ بهمن ماه ۱۳۳۰) نیز تقاضای کمک مالی از آمریکا را تکرار کرد و حتی پیشنهاد کرد تا نفت ایران را با ۵۰٪ تخفیف به آمریکا بفروشد، پیشنهادی که با شگفتی هندرسون همراه بود^{۲۲۱}.

²¹⁵ - Garner, Robert

²¹⁶ - در باره پیشنهاد بانک جهانی نگاه کنید به: فاتح، صص ۵۸۴-۵۹۲؛ روحانی، صص ۳۳۲-۳۳۵، موحد، ج ۱، صص ۳۸۴-۳۸۶. همچنین نگاه کنید به گزارش «وب» کفیل وزارت امور خارجه آمریکا به سفارت آمریکا در ایران: Foreign relations of the United States, Vol X, n° 134, November 28, 1951.

²¹⁷ - خلعتبری، ارسلان، «دکتر مصدق و مسئله نفت»، خواندنیها، ۱۸ خرداد ۱۳۳۳

²¹⁸ - نگاه کنید به سخن دکتر مصدق در گفتگو با هندرسون:

Henderson to the Department of State, November 28, 1951, telegram 888.10/11-2851, Foreign relations of the United States, vol. X, n° 147, p. 328

²¹⁹ - نگاه کنید به مقاله روزنامه داد، ۲۳ آبان ماه ۱۳۳۰

²²⁰ - نگاه کنید به: آخرین نبرد (بجای بسوی آینده)، شماره های ۲۳-۲۶ آبان ۱۳۳۰. مقایسه کنید بانظر م.الف. جاوید (محمدآمینی؟): دموکراسی ناقص، صص ۹۹-۱۰۰

²²¹ - Henderson to the Department of State, January 29, 1952, telegram 888.10/1-2952

دکتر مصدق در دادگاه لاهه

چنانکه دیدیم، ملی شدن صنعت نفت فاقد آینده‌نگری سیاسی و برنامه‌ریزی‌های دقیق اقتصادی و فنی بود. از این گذشته، بسیاری از عوامل اجرائی آن، فاقد حس مسئولیت کافی بودند بطوری که حاملین پاسخ دفاعی دولت ایران (دکتر علی شایگان، حسن صدر و اصغر پارسا) پس از رسیدن به هلند و در آخرین لحظات مهلت قانونی دادگاه لاهه، تازه متوجه شده بودند که پاسخ دولت ایران را فراموش کرده و آن رادر تهران «جا» گذاشته‌اند.^{۲۲۲}

گفتنی است که به علت وضع بد مالی دولت مصدق، هنگام نخستین سفر هیأت ایرانی به دادگاه لاهه (خرداد ۱۳۳۰) سرلشکر زاهدی، وزیر کشور دولت مصدق، پای پلکان هواپیما مبلغ ۳۰۰ دلار، که از صرافی لاله گرفته بود، به عنوان «خرج راه» به آقایان حسن صدر و دکتر شایگان و پارسا داد «تا دولت، بعداً، پول کافی بفرستد».^{۲۲۳}

در ۷ خرداد ۱۳۳۱ مصدق به اتفاق مظفربقائی، سیدعلی شایگان، اللهیار صالح، کاظم حسینی، علی آبادی، دکتر غلامحسین مصدق و گروهی دیگر برای شرکت در دادگاه لاهه عازم هلند گردید.^{۲۲۴}

در اولین جلسه دادگاه لاهه (۱۹ خرداد) مصدق ضمن اشاره به مظالم و توطئه‌های دولت انگلیس، از جمله گفت:

«...کشور ما میدان رقابت سیاست‌های استعماری بوده و ضمناً پی برده‌ایم که متأسفانه، علیرغم آن همه امید و آرزو جامعه ملل و سازمان ملل متحد نتوانسته‌اند به این وضع اسفناک که شرکت سابق نفت ایران و انگلیس در پنجاه سال اخیر مظهر برجسته آن بود خاتمه دهند. ملت ایران که از این وضع به ستوه آمده بود در یک جنبش مردانه با ملی ساختن صنایع نفت و قبول اصل پرداخت غرامات یکباره به سلطه بیگانگان خاتمه داد. در آن موقع دولت انگلیس به یک سلسله عملیات تهدید و ارعاب متوسل شد. چتربازان خود را به مجاورت سرحدات ایران و ناوهای جنگی را به نزدیکی آب‌های ساحلی ما فرستاد. سپس دست به کار محاصره اقتصادی شد و خواست این منظور را با فشار اقتصادی و توقیف ارزهایی که در انگلستان داشتیم عملی سازد. در داخل ایران به کمک عمال و ایادی خود دسایسی بر علیه دولت و نهضت ملی برپا کرد و در امور اقتصادی و مالی کارشکنی را تشویق کرد. در خارج تبلیغاتی به راه انداخت تا در کشورهای دیگر و محافل بین‌المللی موجبات بدنامی ما را فراهم سازد. در پایان چون از این فعالیت‌های شوم نتیجه‌ای به دست نیاورد قیافه مظلومانه به خود گرفت و به دستگاه‌های ملل متحد از قبیل دیوان بین‌المللی دادگستری و شورای امنیت شکایت نمود...ملت ایران به علت‌العلل بدبختی‌های خود پی برده و مصمم است فساد را برای همیشه ریشه‌کن کند و اجازه نمی‌دهد خارجی بر سرنوشتش تسلط یابد... تصمیم ملی شدن صنعت نفت نتیجه اراده سیاسی یک ملت مستقل و آزاد است.»

^{۲۲۲} - نگاه کنید به: خاطرات دکتر امیراصلان افشار، در گفتگو با علی میرفطروس، صص ۱۱۲-۱۱۶

^{۲۲۳} - نگاه کنید به: صدر، حسن، دفاع مصدق از نفت در زندان زرهی، ص ۳۱.

^{۲۲۴} - امیراصلان افشار از قول دکتر غلامحسین مصدق یادآور می‌شود: «بیشتر اعضای هیأت همراه آقای دکتر مصدق بقول پسرش (دکتر غلامحسین مصدق): «سیاهی لشکر بودند که روزها را به خرید سوغاتی و گردش در شهر می‌گذرانند». افشار، ص ۱۱۰

درباره ماجرای «نشستن دکتر مصدق در جایگاه نماینده انگلیس»، امیراصلان افشار که در جلسه دادگاه حضور داشت، می گوید:

- «...این یک شوخی تاریخی است! و این موضوع، اساساً حقیقت ندارد. من تنها کسی بودم که در آن موقع از سوی سفارت با دادگاه لاهه سر و کار داشتم، حقیقت این است که آقای دکتر مصدق خیلی راحت، از هتل پالاس بیرون آمدند و به تنهایی سوار اتوموبیل شدند و به دادگاه لاهه آمدند، ولی وقتی از اتوموبیل پیاده شدند، چنان نشان می دادند که نمی توانند راه بروند و دو نفر، زیر بغل ایشان را گرفته بودند که یکی، پسرشان (دکتر غلامحسین مصدق) بود و دیگری هم آقای نواب (سفیر ایران). ایشان - تقریباً لنگان لنگان - رفتند داخل دادگاه شدند و سر جای خودشان نشستند، در صورتیکه قبلاً خیلی راحت سوار اتوموبیل شده بودند، این عکس نشان می دهد که آقای دکتر مصدق، قبلاً سر جای نماینده انگلیس ننشسته بودند، به این دلیل روشن که که هیأت انگلیسی با تعجب و حتی تمسخر نگاه می کند که دکتر مصدق دارد از جلوی آنها رد می شود. بنابراین آقای دکتر مصدق موقعی وارد جلسه شدند که هیأت انگلیسی، قبلاً، سر جای شان نشسته بودند!»^{۲۲۵}



ورود دکتر مصدق به دادگاه لاهه با کمک دکتر غلامحسین مصدق و حسین نواب سفیر ایران در هلند

^{۲۲۵} - افشار، صص ۱۱۱-۱۱۲. از دکتر امیراصلان افشار که عکس های مربوط به دادگاه لاهه را برای اولین بار در اختیارم گذاشته اند، صمیمانه سپاسگزارم.



هیأت انگلیسی با تعجب به ورود دکتر مصدق به جلسه دادگاه لاهه نگاه می کنند!



در دادگاه لاهه: ردیف اول، از راست به چپ: حسین نواب (سفیر ایران در هلند)، دکتر مصدق و نصرالله انتظام. ردیف دوم، از راست به چپ: دکتر امیر اصلان افشار، منوچهر فرناش، دکتر غلامحسین مصدق، دو روزنامه نگار ایرانی

انتخابات شوم!

در شرایط بسیار دشوار مالی، مصدق در آذرماه ۱۳۳۰ با انتشار اوراق «قرضه ملی» کوشید تا از حجم فشارهای مالی بر دولت خود بکاهد، اما، با وجود حمایت آیت‌الله کاشانی و بازاریان، این طرح، کمکی به اوضاع مالی دولت نکرد و لذا، مصدق خواست تا با سیاست «اقتصاد بدون نفت» بر مشکلات جاری فائق آید. در این میان، رأی دادگاه لاهه (۳۱ تیر ۱۳۳۱) مبنی بر عدم صلاحیت این دادگاه در رسیدگی به اختلاف نفتی ایران و انگلیس، خبر فرخنده‌ای بود که بعنوان یک «پیروزی»، باعث ارج و اعتبار مصدق گردید. در چنان شرایط هیجانی، طرح ناگهانی انجام انتخابات دوره هفدهم توسط مصدق (۳ آذر ۱۳۳۰)، جامعه را با بحث‌ها و بحران‌های تازه‌ای روبرو ساخت در حالیکه مصدق، قبلاً گفته بود که: «تا آنگاه که مسئله نفت حل نشود، با همین مجلس کار خواهد کرد و انتخابات را به تأخیر خواهد انداخت». بقول موحد:

«اوج گرفتن مخالفت‌ها، مصدق را به این فکر انداخت تا مخالفان دولت در مجلس، گستاخ‌تر نشده‌اند، انتخابات را عملی کند... و مجلسی یکدست‌تر و قوی‌تر از هوادارانش تشکیل دهد.»^{۲۲۶}

مصدق انتخابات دوره هفدهم را «قدم آخر به سوی موفقیت ملت ایران» می‌دانست^{۲۲۷} و با این خیال که «۷۰-۸۰ نماینده کت بسته را تحویل جبهه ملی داده»^{۲۲۸}، تأکید می‌کرد: «اطمینان کامل دارم ۸۰٪ نمایندگان که به مجلس می‌روند، نمایندگان حقیقی ملت خواهند بود»^{۲۲۹}. اما در جریان انتخابات، با آگاهی از امکان پیروزی کاندیداهای رقیب، مصدق انجام انتخابات در بسیاری از شهرها، مانند مشهد، بروجرد، ساری، بابل و شیراز را متوقف یا باطل ساخت^{۲۳۰} و طی نامه نامتعارفی به نمایندگان جبهه ملی، از آنان خواست، با رد اعتبارنامه‌های نمایندگان رقیب، «روی انتخابات مخدوش، خط بطلان کشیده و اشخاصی را که نماینده حقیقی مردم نیستند، از خود برانند»^{۲۳۱}، امری که با آزادیخواهی مصدق مغایرت داشت. بنابراین، از کُل ۱۳۶ نماینده، مجلس هفدهم، فقط با حضور ۷۹ نماینده آغاز به کار کرد^{۲۳۲}.

مصدق، در مخالفت با ترکیب نمایندگان مجلس هفدهم، برخلاف سنت پارلمانی، از حضور در مراسم گشایش مجلس خودداری کرد و شاه، بدون حضور نخست‌وزیر، مجلس هفدهم را در ۷ اردیبهشت ۱۳۳۱ افتتاح کرد. این امر، بار دیگر ضعف ساختارهای مدنی و از جمله نهاد پارلمانی ایران را آشکار کرد و مصدق برای فائق آمدن بر این ضعف‌ها و نارسائی‌ها - بارها - ضمن تهدید به «مراجعه به مردم»، کوشید تا «خیابان» را جایگزین «پارلمان» سازد. در این زمان مصدق ضمن تحقیر مجلس معتقد شده بود: آن جا که ملت است، آنجا مجلس است.

^{۲۲۶} - موحد، ج ۱، ص ۴۰۳

^{۲۲۷} - روزنامه اطلاعات، ۲۶ آذرماه ۱۳۳۰

^{۲۲۸} - موحد، ج ۱، ص ۴۲۰

^{۲۲۹} - روزنامه اطلاعات، ۲۰ فروردین ۱۳۳۱؛ نجاتی، ص ۲۱۹

^{۲۳۰} - مکی، کتاب سیاه، ج ۵، صص ۲۰-۲۱

^{۲۳۱} - باختر امروز، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۳۱؛ روزنامه اطلاعات، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۳۱.

^{۲۳۲} - باختر امروز، ۵ تیرماه ۱۳۳۱



مصدق: هر جا مردم است، آن جا مجلس است!

درباره انتخابات دوره هفدهم و نتایج آن، موحد - بدرستی - می نویسد:

«این انتخابات نامبارک، عجز و شکنندگی دکتر مصدق را برملا ساخت... انتخابات دوره هفدهم، انتخاباتی بود که هم درماندگی مصدق را در برابر نیروهای مخالف، فاش ساخت، و هم بسیاری از سران جبهه ملی را رو در روی هم قرار داد... شکست دکتر مصدق در انتخابات دوره هفدهم، ابر بلایی بود که از آن روز که سایه سهمگین خود را بر سر او افکند، مدام باران فاجعه بر سر او ریخت. این انتخابات، مایه خفت و سرشکستگی مصدق گردید.^{۳۳۳}»

شگفت اینکه در این انتخابات، کاندیداهای حزب توده در تهران و در برخی شهرستان های مهم آرای چشمگیری کسب کردند بطوریکه محمود شروین (وزیر کابینه مصدق) از «آرای سنگین حزب توده» در برخی حوزه های تهران دچار نگرانی و حیرت شده بود^{۳۳۴}. در این میان، سوء قصد نافرجام به جان حسین فاطمی بدست فدائیان اسلام (۲۵ بهمن ۱۳۳۰)، موجی از ترس و نگرانی در محافل سیاسی ایران پدید آورد. در واقع، آنچه که سرنوشت رویدادهای آینده ایران را رقم زد، تقابل سنت و تجدد، اراده گرائی یا آرمان خواهی با ممکنات و مقدرات جامعه بود، چیزی که به تحولات سیاسی این دوران رنگی از تراژدی و قهر و خشونت داد.

کارل پوپر، وظیفه یک سیاستمدار صدیق را خوشبخت کردن جامعه یا تقلیل بدبختی هایش می داند و می گوید: در آنجا که سیاستمدار از تحقق این وظایف باز می ماند، با صداقت و شهامت اخلاقی باید از کار، کناره گیرد تا از سوق دادن جامعه به آشوب و انقلاب جلوگیری گردد.

۳۳۳- موحد، ج ۲، صص ۸۹۴ و ۸۹۷

۳۳۴- نگاه کنید به: شروین، محمود، دولت مستعجل، ص ۱۳۲، مقایسه کنید با سپهر ذبیح، صص ۳۰۹ و ۳۲۷

قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱

در شرایطی که مصدق، سیاست «همه چیز یا هیچ چیز» را در پیش گرفته بود، شاه - توسط حسین مکی و حسین علاء - به مصدق پیغام داد که با توجه به حساسیت انگلیسی‌ها و بن‌بست مذاکرات نفت، بهتر است که از کار، کناره گیرد و هر کس که او (مصدق) صلاح بداند (مانند حسین مکی یا الهیار صالح) را به نخست وزیر انتخاب کند تا مذاکرات نفت از حالت بن‌بست، خارج و جامعه نیز از حالت التهاب و آشفتگی بیرون شود و...^{۲۳۵}، اما مصدق ضمن رد این پیشنهاد، پاسخ داد:

- «حالا می‌خواهید برای من، نخست وزیر هم تعیین کنید؟!»^{۲۳۶}

بدین ترتیب: راه مذاکرات معقول و مناسب بسته شد چرا که بقول سنجابی (وزیر کابینه مصدق):
- «او (مصدق) به احدی گوش نمی‌داد».

مصدق که از تاریخ ۱۹ آذر ۳۱ در جلسات مجلس شرکت نکرده بود، پس از ۷ ماه غیبت، در تاریخ ۲۲ تیرماه ۱۳۳۱ برای بحث درباره کسب «اختیارات فوق‌العاده» در مجلس حضور یافت.^{۲۳۷} تقاضای «اختیارات فوق‌العاده»، در حالی صورت می‌گرفت که مصدق - قبلاً - قوام‌السلطنه، رزم‌آرا و علی اکبر داور (وزیر دادگستری رضاشاه) را بخاطر چنین اختیارات به قول او «خلاف قانون اساسی»، مورد انتقادات شدید قرار داده و دادن این اینگونه اختیارات «حتی به دولت مورد اعتماد جامعه» را «مغایر قانون و مایه تزلزل حکومت ملی می‌دانست»^{۲۳۸}.

پس از بحث‌ها و مخالفت‌های بسیار^{۲۳۹}، سرانجام، «اختیارات فوق‌العاده» به مدت شش ماه به تصویب مجلس رسید، اما، در این میان، مصدق در دیدار با شاه، ناگهان، خواستار فرماندهی کُل قوا (وزارت جنگ) شد، تقاضایی که هم موجب شگفتی شاه و هم باعث تعجب بسیاری از یاران مصدق گردید. آیا طرح این بهانه یا پیشنهاد ناگهانی، نوعی فرافکنی یا فرار مصدق از مسئولیت‌های سنگین مربوط به حل مسئله نفت بود؟ و آیا مصدق با این بهانه و سپس استعفاء، بقول کاتوزیان: «می‌خواست نفس راحتی بکشد»؟^{۲۴۰}

در هر حال، با رد تقاضای مصدق توسط شاه، مصدق، بدون مشورت با هیچیک از یاران نزدیکش در ۲۵ تیرماه ۱۳۳۱ استعفا می‌دهد، استعفائی که بعدها مصدق آنرا «خطای بزرگ» نامیده بود.^{۲۴۱}

با استعفای مصدق، قوام‌السلطنه به نخست وزیر رسید، ولی، قوام کهنه کار با شعار «کشتیان را سیاستی

۲۳۵- نگاه کنید به: مکی، کتاب سیاه، ج ۵، ص ۲۲۲

۱۵- گفتگوی نگارنده با سیدجلال الدین تهرانی، پاریس، ۲۲ خرداد ۱۳۶۶

۲۳۷- روزنامه اطلاعات، ۲۲ تیرماه ۱۳۳۱

۲۳۸- روزنامه اطلاعات، ۱۸ دی ماه ۱۳۳۱، ص ۱؛ کی استوان، ج ۲، ص ۲۶۰؛ موحد، ج ۲، ص ۵۷۱. همچنین نگاه کنید به مشروح مذاکرات مجلس، دوره ۱۳، دوره ۱۳۰۶؛ دوره چهاردهم، ۲۰ فروردین ۱۳۲۳.

۲۳۹- برای آگاهی از این بحث‌ها و مخالفت‌ها، نگاه کنید به: کوهستانی نژاد، اختیارات، اصلاحات و لوایح قانونی دکتر محمد مصدق، نشرنی، تهران، ۱۳۸۳

۲۴۰- کاتوزیان، ص ۱۵۲

۲۴۱- مصدق، تألمات، ص ۲۵۹

دگر آمد» ضمن تعهد به پایان دادن به مسئله نفت و استقرار نظم و امنیت و «مبارزه با سالوس و ریا در امور مذهبی»، مخالفان سیاسی خود را شدیداً تهدید کرد و آنانی را که به بهانه «مبارزه با افراطیون سرخ، ارتجاع سیاه» را تقویت کرده اند، محکوم نمود. این اعلامیه ناپخته و تهدیدآمیز، باعث قیام مردم در ۳۰ تیر و در نتیجه، موجب سقوط کابینه چهارروزه قوام و بازگشت مصدق به حکومت گردید.^{۲۴۲}

قیام ۳۰ تیر، اوج اتحاد و همبستگی نیروهای مذهبی و غیرمذهبی (سکولار) در جنبش ملی شدن صنعت نفت بود و نشان داد که با توجه به استعفاء و تزلزل و تردید مصدق، حضور قاطعانه آیت‌الله کاشانی در پیروزی قیام، تعیین کننده و حتی سرنوشت‌ساز بود. کاشانی در ۲۹ تیرماه در نامه تهدیدآمیزی به حسین علا (وزیر دربار شاه) اعلام کرده بود:

«اگر [علیحضرت] در بازگشت دولت دکتر مصدق تا فردا اقدام نفرمایند، دهانه تیز انقلاب را - با جلوداری شخص خودم - متوجه دربار خواهم کرد»^{۲۴۳}.

قیام ۳۰ تیر و بازگشت مصدق به حکومت، در عین حال، تیری بود بر پیکر جنبش ملی ایران، چرا که با ۳۰ تیر و حوادث متعاقب آن، تضادهای پنهان یک جنبش پوپولیستی آشکار و تضعیف و تشتت جنبش ملی آغاز گردید.

مصدق که در دوره نخست حکومت خود، ملی کردن صنعت نفت را هدف اولیه و اساسی خود قرار داده بود، اینک، با برنامه‌ای نه ماده‌ای، در اندیشه تغییرات اساسی در ساختار ارتش، دادگستری، قوه قانونگذاری، اقتصاد، مطبوعات و آموزش و پرورش بود، بی آنکه مسئله اساسی نفت و یا بحران‌های عمیق مالی را به سامان رسانده باشد.^{۲۴۴}

در چنان شرایطی، دکتر مصدق برای اجرای برنامه‌ها و تحقق آرمان‌هایش، به شیوه‌های نامتعارف متوسل شد. او که تا دیروز آنهمه از اصول مشروطیت و حرمت و احترام مجلس و ضرورت اصلاحات سخن می‌گفت و «انتخاباتی که ۵۰ سال در راه تحصیل آزادی‌اش مبارزه و مجاهده کرده بود»^{۲۴۵}، اینک در مقابله با مشکلات و موانع موجود، تصمیم گرفت تا «به هر ترتیبی که شده، به این وضع غیرقابل تحمل خاتمه دهد»^{۲۴۶}

بدین ترتیب: مصدق کوشید تا هم قدرت اجرائیه (نخست‌وزیری) و هم قدرت مقننه و هم فرماندهی کل قوای نظامی (وزارت جنگ) را در تسلط خود داشته باشد چرا که در این زمان، وی معتقد شده بود:

«هیچ گونه اصلاحی ممکن نیست، مگر این که متصدی (مصدق) مطلقاً در کار خود، آزاد باشد.»^{۲۴۷}

^{۲۴۲} - برای متن اعلامیه قوام‌السلطنه، نگاه کنید به: اطلاعات، ۲۸ تیرماه ۱۳۳۱.
^{۲۴۳} - دهنوی، ج ۲، ص ۲۱۸، برای دیگر پیام‌ها و سخنرانی‌ها نگاه کنید به صفحات ۲۰۶، ۲۱۶-۲۱۷ همان کتاب؛ مکی، سال‌های نهضت ملی، صص ۲۷۷-۲۷۹ و ۲۸۱. برای نگاه تازه‌ای درباره کاشانی، نگاه کنید به: یادباد، محمدحسن سالمی، نشر شورآفرین، تهران، ۱۳۹۳.
^{۲۴۴} - درباره این برنامه‌ها نگاه کنید به: باختر امروز، ۵ مردادماه ۱۳۳۱.
^{۲۴۵} - روزنامه اطلاعات، ۲۶ آذر ۱۳۳۰.
^{۲۴۶} - باختر امروز، ۶ تیرماه ۱۳۳۲.
^{۲۴۷} - نامه مصدق به آیت‌الله کاشانی بتاريخ ۶ مرداد ۱۳۳۱، مکی، ج ۵، ص ۳۲۷؛ مکی، وقایع سیاسی ام تیر، ص ۳۴۲

اقتدار حکومت یا حکومت اقتدار؟

مصدق - مانند عموم رهبران جنبش‌های پوپولیستی - گوهر عزت و اعتماد مردم را در دست داشت و با این گنجینه اعتماد عمومی، می‌کوشید تا با وجود موانع دشوار، هدف‌ها و آرمان‌هایش را به پیش برد.

بحران‌های اقتصادی، ناکامی در حل مسئله نفت و رشد نارضایتی عمومی باعث شد تا مصدق تقاضای تمديد (اختیارات فوق‌العاده برای یک سال دیگر) را به مجلس ارائه کند. این تقاضا باعث مخالفت‌های شدید نمایندگان مجلس، از جمله برخی از نمایندگان جبهه ملی، گردید.^{۲۴۸}

در چنان شرایطی، یک هیأت هشت نفری از مجلس (با عضویت کسانی از جبهه ملی مانند شایگان، سنجابی و حسین مکی) نزد مصدق رفتند تا او را از اصرار برای تمديد اختیارات فوق‌العاده، منصرف سازند، اما مصدق، بر نظرات خویش پافشاری کرد و با تهدید به استعفاء یا مراجعه مستقیم به مردم، کوشید تا بار دیگر «خیابان» را به «پارلمان» تبدیل کند.

مصدق که چندماه پیش، به مخالفان سیاسی خود اخطار می‌کرد که «انتقاد از دولت، بی‌جا است»، یا: «هر کس که مخالف دولت است، مخالف ملی شدن نفت است»^{۲۴۹}، اینک، با کسب اختیارات فوق‌العاده شش ماهه و سپس تمديد آن برای یک سال دیگر، می‌کوشید تا با توسل به «قانون امنیت اجتماعی» به تحکیم قدرت و اقتدار خویش پردازد. آنچه که به «قانون امنیت اجتماعی» مشروعیت می‌بخشید آشوب‌ها و زد و خورد‌های روزمره خیابانی بود، مثلاً: به مناسبت مرگ استالین، در بعدازظهر ۱۸ اسفند ۱۳۳۱/۹ مارس ۱۹۵۳ به دعوت «جمعیت مبارزه با استعمار» و «جمعیت ایرانی هواداران صلح» (تشکل‌های وابسته به حزب توده) مراسم باشکوهی در میدان فویزه تهران برگزار شد که در آن، هزاران نفر - با عکس‌های استالین در دست - فریاد می‌زدند: «زنده باد استالین!»

شرکت کنندگان در این تظاهرات شعارهای تندی علیه انگلیس و آمریکا سر دادند. این مراسم، جلوه تازه‌ای از قدرت نمائی حزب توده و حضور استالینیسم در ایران بود. عکس‌ها و خبرهای این مراسم عظیم، توسط خبرنگاران خارجی - خصوصاً در مطبوعات انگلیس و آمریکا - بازتاب یافتند.

تظاهرات میدان فویزه، باعث دُور تازه‌ای از خشونت‌های خونین خیابانی توده‌ای‌ها با نیروهای مخالف (حزب نیروی سوم، حزب پان ایرانیست، حزب سومکا، حزب آریا و...) گردید آنچنانکه در فروردین ۱۳۳۱ دکتر مصدق مجبور به استقرار حکومت نظامی در تهران شد.

با توجه به آشوب‌ها و آشفتگی‌های جاری، مصدق هدف از «قانون امنیت اجتماعی» و به تبع آن، استقرار

^{۲۴۸} - برای آگاهی از این بحث‌ها و واکنش‌ها، نگاه کنید به: کوهستانی‌نژاد، صص ۱۹۸-۳۹۲ خصوصاً صص ۳۵۲-۳۵۷ و ۴۷۵-۴۹۱؛ مکی، کتاب سیاه، ج ۶، صص ۹۱-۱۰۰ و ۲۵۴-۴۲۹؛ روزنامه اطلاعات، ۲۸ دی ۱۳۳۱. برای یک بحث حقوقی و آگاهی از بحث‌ها و اسناد گرفتن «اختیارات فوق‌العاده» نگاه کنید به: کاشانی، سید محمود، «اصل تفکیک قوا، بحران سیاسی دی‌ماه ۱۳۳۱ در ایران»: فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر، شماره ۶-۷، تهران، ۱۳۷۲، صص ۷۱-۱۱۸

^{۲۴۹} - صورتجلسه مجلس سنا، ۱۳ شهریور ۱۳۳۰، به نقل از صفائی، صص ۱۹۴-۱۹۵؛ فاتح، صص ۵۶۳

حکومت نظامی، را ایجاد نظم و امنیت و جلوگیری از تحریک و اغتشاش و «فعالیت‌های مُخل نظم عمومی» می دانست، اما زبان پُرابهام و تفسیرپذیر آن باعث نگرانی مخالفان و موجب موج تازه‌ای از مخالفت‌ها علیه دولت مصدق گردید.^{۲۵۰}

در حالیکه مصدق با تأکید بر «فوریت و حساسیت اوضاع»، خواستار تصویب فوری «قانون امنیت اجتماعی» بود، مظفر بقائی این قانون را «بدتر از یاسای چنگیز» نامید.^{۲۵۱}

حسین مکی نیز گفت: «با این وضع، از این مجلس استعفا می‌دهم...» و استعفای خود را روی میز تریبون مجلس گذاشت و طی مصاحبه‌ای مطبوعاتی، مصدق را به هیتلر تشبیه کرد و گفت: «مصدق، مرتکب اشتباهی می‌شود که زبان‌های فاحش و جبران‌ناپذیری برای ایران دارد». مکی معتقد بود:

- «منظور مصدق، ایجاد یک حکومت دموکراتیک نبود، اختیاراتی که او گرفته بود، چرچیل هم در دوران جنگ جهانی دوم نداشت... منظور مصدق از گرفتن اختیارات، تعطیل مشروطیت و انحلال مجلس بود.^{۲۵۲}»

آیت‌الله کاشانی، دکتر بقائی و حائری‌زاده، مُشار و بعضی دیگر از یاران نزدیک مصدق نیز مخالفت خویش را با اقدامات مصدق ابراز کردند.^{۲۵۳}

درچنان شرایطی، رهبران حزب توده در نامه سرگشاده ای به مصدق از «توطئه ای به صورت یک کودتای نظامی علیه استقلال و حاکمیت ملی ایران» خبر دادند و از مصدق خواستند تا فرمانده نیروی هوایی را دستگیر کند. رهبران حزب توده تأکید کردند که بزودی حزب توده ایران، اسرار کودتای آینده را فاش می‌کند و عاملین آن را معرفی خواهد کرد.^{۲۵۴}

ادعای حزب توده در فضائی صورت می‌گرفت که از اواخر شهریورماه ۱۳۳۱ نام سرلشکر زاهدی بعنوان جانشین احتمالی دکتر مصدق در محافل سیاسی ایران رواج داشت. گذشته سیاسی زاهدی به عنوان وزیر کشور دولت مصدق و اسارت وی در زندان متفقین (انگلیسی‌ها) در جنگ جهانی دوم بر وجهه «ضدانگلیسی» زاهدی می‌افزود. با اینهمه، شاه، نه تنها از هرگونه جهت‌گیری سیاسی علیه مصدق پرهیز می‌کرد، بلکه بطور آشکاری ادامه حکومت مصدق را بر انتخاب افرادی مانند سرلشکر زاهدی ترجیح می‌داد، موضوعی که مخالف توصیه‌های دشمنان داخلی و خارجی مصدق بود.

سه هفته پس از نامه سرگشاده رهبران حزب توده، دکتر فاطمی، وزیر امور خارجه دولت مصدق، از کشف «کودتای افسران بازنشسته» و بازداشت سرلشکر عبدالحسین حجازی و برادران رشیدیان خبر داد که با مشارکت سرلشکر زاهدی مشغول «توطئه و تحریک به نفع یک کشور اجنبی» بودند.^{۲۵۵}

^{۲۵۰} - درباره مواد و محتوای «قانون امنیت اجتماعی» نگاه کنید به: مکی، سال‌های نهضت ملی ج ۲، صص ۸۸-۹۰.

^{۲۵۱} - روزنامه شاهد، ۱۴ آبان ۱۳۳۱

^{۲۵۲} - مکی، ج ۱، ص ۱۹۷؛ مکی، وقایع سی‌ام تیر، ص ۳۶۱؛ کوهستانی‌نژاد، صص ۱۹۸-۲۰۰؛ متینی، ص ۳۱۰

^{۲۵۳} - نگاه کنید به: روزنامه اطلاعات، شماره‌های ۱۱-۱۲ مرداد و ۲۵-۲۸ دی ۱۳۳۱

^{۲۵۴} - نگاه کنید به: «نامه سرگشاده کمیته مرکزی حزب توده ایران به نخست وزیر»، نشریه رزم آوران، ۱۶ شهریور

۱۳۳۱

^{۲۵۵} - اطلاعات، ۲۱ مهرماه ۱۳۳۱

این دومین باری بود که فاطمی سرلشکر زاهدی را مورد اتهامات سنگین قرار می‌داد. در اوایل سال ۱۳۳۰ نیز پس از حمله و اشغال خانه «ریچارد سدان»^{۲۵۶} نماینده شرکت نفت انگلیس - ایران و کشف اسناد و مدارک شرکت نفت، فاطمی در روزنامه «باختر/مروز» مدعی شد: در اسناد «خانه سدان»، رابطه پاره‌ای از اشخاص سرشناس [از جمله سرلشکر زاهدی] و بعضی جراید [مخالف مصدق] با شرکت نفت [انگلیس] به ثبوت رسیده است که بزودی اسامی آنان اعلام خواهد شد. رادیو تهران نیز با پخش مطالب تحریک‌آمیزی در این باره، فضائی از تهدید و ارباب علیه سرلشکر زاهدی و دیگر شخصیت‌ها و نمایندگان مخالف مصدق ایجاد کرده بود^{۲۵۷}.

سرلشکر بازنشسته زاهدی (که مصونیت پارلمانی داشت) اتهامات دولت مصدق را «کذب محض» و «پرونده سازی» خواند و آنرا «دست پُخت کارگردانان ناشی دولت» دانست و در بیانیه شدیدالحنی خطاب به مصدق گفت:

«مگر تا قیامت می‌شود در سنگر نفت با حربه فرسوده «نوکر استعمار و خادم بیگانه»، مردم را اغفال کرد؟»، از این گذشته «کاندیدای نخست وزیر شدن نه جرم است و نه عیب»^{۲۵۸}.

در این میان، نشریات حزب توده نیز با انتشار مقالاتی ضمن حمایت از دولت مصدق، خواستار «شدت عمل دولت و محاکمه و اعدام عوامل کودتا» شدند^{۲۵۹}.

اینکه «کشف توطئه کودتا» تا چه حد «دست پُخت کارگردانان ناشی دولت» و خصوصاً دکتر فاطمی برای مرعوب کردن مخالفان مصدق بود، نکته‌ای است قابل طرح و بررسی، امّا، انور خامه‌ای در این زمان از «چپ‌روی» مصدق و گرایش وی به جناح رادیکال جبهه ملی (دکتر شایگان، مهندس زیرک‌زاده، مهندس حسینی و دکتر فاطمی) خبر می‌دهد^{۲۶۰}. این گرایش به چپ، بی‌تردید، مصدق را از اعتدال در تصمیم‌گیری‌های سیاسی بازمی‌داشت و شخصیت‌های برجسته و معتدل - مانند دکتر غلامحسین صدیقی و اللهیار صالح - را به حاشیه می‌راند.

تقاضای «تمدید اختیارات فوق‌العاده برای یک سال دیگر»، سرانجام در شب ۳۰ دی ماه ۱۳۳۱، با رأی علنی نمایندگان مجلس به تصویب رسید^{۲۶۱}، ولی کشمکش‌های موافقان و مخالفان مصدق از عرصه سیاست به عرصه اجتماع و از پارلمان به خیابان کشیده شده بود و بازتاب فراوانی در میان مردم عادی داشت و با وجود آشتی جوئی‌های افرادی مانند حسین مکی، طرفین، خود را برای نبردی سرنوشت ساز آماده می‌کردند. در ۲۸ دی ماه ۱۳۳۱، تظاهرات شدیدی در تهران و شهرهای دیگر بر ضد یا به نفع دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی

256 - Richard Seddan

^{۲۵۷} - نگاه کنیده به بخش «فاطمی، آشوبگر سیاسی!».

^{۲۵۸} - نگاه کنیده: روزنامه داد، ۲۳ مهرماه ۱۳۳۱؛ اطلاعات، ۲۳ مهرماه ۱۳۳۱

^{۲۵۹} - خواندنیها، ۲۶ مهرماه ۱۳۳۱، به نقل از «سُرور پیروزی»، وابسته به حزب توده.

^{۲۶۰} - خامه‌ای، انور، از انشعاب تا کودتا، ج ۳، صص ۴۱۱-۴۱۲

^{۲۶۱} - به ادعای دکتر بقائی: اگر این رأی‌گیری بصورت مخفی انجام می‌گرفت، «لایحه اختیارات فوق‌العاده» به تصویب نمی‌رسید. اطلاعات، ۳۰ دی ماه ۱۳۳۱.

روی داد و تعطیلی مغازه‌ها آغاز شد. این تظاهرات در بعضی شهرها- خصوصاً در تهران- به زد و خوردهای شدید هواداران دو رهبر منجر گردید. در این تظاهرات، لقب حسین مکی را از «سرباز فداکار وطن» به «سرباز خطاکار وطن» تغییر دادند. در هیاهوها و غوغاهای سیاسی، با برجسته شدن «جنگ داخلی» بر «جنگ خارجی»، مسئله نفت، تقریباً فراموش شد.

صداها و سوداهای پنهان!

هندرسون که با مصدق روابط دوستانه داشت، ضمن گزارش ۱۰ مارس ۱۹۵۳ = ۱۹ اسفند ۱۳۳۱، درباره می‌نویسد:

«مصدق - اساساً - آدم منفی بافی است که در تمام دوران حیات سیاسی خود، جز اقدامات منفی و دادن شعار، کار دیگری نکرده و در دوره نخست‌وزیری خود نیز، اقدام سازنده‌ای انجام نداده است. کوشش برای تحلیل اعمال و اقدامات او بر پایه عقل و منطق، امکان‌پذیر نیست. او در هر قدم که با شکست مواجه شود، بدنبال دشمن تازه‌ای می‌گردد تا مسئولیت شکست خویش را بر گردن وی اندازد».^{۲۶۲}

مصدق در دوران رضا شاه و محمد رضا شاه بعنوان یک منتقد شجاع و شریف درخشید، اما آن زمان که بعنوان سخنگوی خواست‌ها و آرزوهای یک ملت، محبوب‌ترین و مقتدرترین شخصیت سیاسی ایران گردید، در اسارت «وجاهت ملی» و یا در حصار محدودیت‌های تاریخی، نتوانست آنچه را که او «آزادی»، «رفاه ملی» و «حکومت قانون» می‌نامید، تحقق بخشد و لذا کوشید تا در یک شرایط هیجانی، جامعه ایران را از بحرانی به بحرانی دیگر و از عصبیتی به عصبیتی دیگر پرتاب کند، و این - چنانکه گفته‌ایم - یکی از مشخصه‌های رهبران پوپولیست در «جامعه توده وار» (Société de Masse) است.

با قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ و بازگشت مصدق به حکومت، او محبوب‌ترین و قدرتمندترین شخصیت سیاسی ایران گردید آنچنانکه بقول صاحب‌نظران:

- «از سال ۱۳۰۴ به این سو، هرگز نخست‌وزیر، چنین مقتدر و شاه، چنان بی‌قدرت نبود».^{۲۶۳}

در چنان شرایطی، با این باور که «تا تنور داغ است، عرصه را بر فتنه‌انگیزان تنگ گرداند»^{۲۶۴}، مصدق کوشید تا با اقتدارگرایی برای انجام برنامه‌های خویش اقدام کند. او هرچند که در انجام این اقدامات، حُسن نیت داشت، اما، انجام این اصلاحات به راهکارهای قانونی و اصلاح طلبانه نیاز داشت نه به شیوه انقلابی یا اقتدارگرایانه. از این گذشته، انجام این اصلاحات با توجه به ضعف ساختار سیاسی - اجتماعی و محدودیت‌های تاریخی جامعه ایران، دشوار یا غیرممکن بود. مصدق که زمانی با اجازه دادن مجلس برای قانونگذاری «حتی به دولت مورد اعتماد جامعه»، مخالف بود، اینک، برخلاف باورهای گذشته، با کسب اختیارات ۶ ماهه و سپس ۱ ساله، به تحکیم قدرت و موقعیت خود می‌پرداخت. او ضمن تصفیه‌های گسترده در دادگستری و منحل کردن «دیوان عالی کشور»، ۱۳۶ تن از افسران - و از جمله ۱۵ تیمسار ارتش - را اخراج کرد و بدین ترتیب بر شمار مخالفان خود افزود.^{۲۶۵} بعدها - با توجه به نفوذ روزافزون حزب توده در ارتش و دستیابی آسان افسران این حزب به انبارهای مهمات نظامی ارتش و بیم از انفجار آنها

²⁶² - Henderson to the Department of State, March 10, 1953, telegram 788,00/3-1053

مقایسه کنید با نظر امیر تیمور کلالی (وزیر دولت مصدق)، ص ۱۹۸

^{۲۶۳} - آبراهامیان، ص ۲۴۷، مقایسه کنید با: عظیمی، ص ۳۰

^{۲۶۴} - موحد، ج ۲، ص ۵۷۰

^{۲۶۵} - حسین فاطمی، سخنگوی دولت مصدق، از بازداشت قریب‌الوقوع «افسران بازنشسته‌ای که مردم را تحریک کرده‌اند» خبر می‌دهد. روزنامه اطلاعات، شماره‌های ۱۱ و ۱۲ اسفند ۱۳۳۱.

(مانند انفجار انبار مهمات شیراز) و خصوصاً بی‌توجهی مسئولان در این باره^{۲۶۶}، برخی از همین فرماندهان بازنشسته و اخراجی به‌همراه افسران دیگر، با احساس خطر از استیلای حزب توده، ضمن تشکیل «کمیته نجات وطن» به رهبری سرلشکر زاهدی، کوشیدند تا «کشور را از اضمحلال نجات دهند».^{۲۶۷} رویدادهای آینده نشان داد که نگرانی‌های آنان تاچه اندازه واقعی بود.^{۲۶۸}

مصدق سپس، با ایجاد سنگرهای مصنوعی، مبارزه با شاه و دربار را در صدر مبارزات سیاسی خویش قرار داد. او در این هنگام، دربار را «کانون تحریک و توطئه علیه نهضت ملی» می‌دانست، اعتقادی که با شعارها و نظرات حزب توده هماهنگ بود.^{۲۶۹} با چنین اعتقادی، مصدق ضمن بستن بر آزادی عمل سازمان‌ها و نشریات حزب توده، دفاتر شاهپورها و شاهدخت‌ها را بست و مادر و خواهر شاه (اشرف) را نیز به خارج روانه کرد و معاونان خود در وزارت دفاع (جنگ) را از ارتباط مستقیم با شاه و دادن گزارش امور ارتش به او، منع نمود. با توجه به انشعابات و اختلافات در درون جبهه ملی، آیا مصدق با «چپ‌روی» و آزادی عمل حزب توده، در چشم‌انداز سیاسی خود، حزب توده را متحد سیاسی خود می‌دید؟

در چنان شرایطی گویا به توصیه دکتر فاطمی، مصدق به این نتیجه رسیده بود که «بایستی کاری کرد که شاه مجبور به مسافرت شود».^{۲۷۰}

هندرسون در گزارش ۱۰ مارس ۱۹۵۳ (۱۹ اسفند ۱۳۳۱) می‌نویسد:

«در تابستان گذشته [پس از ۳۰ تیر و برکناری قوام‌السلطنه]، مصدق بر اساس شرایط خود، موقتاً با شاه آشتی نمود و قرار شد که شاه از او پشتیبانی نماید و مصدق نیز در اختیارات شاه دخالتی نکند. برای مدتی، مصدق این قول و قرار را به نفع خویش تلقی و تعبیر می‌کرد که بر اساس آن، وی امیدوار بود که کنترل کامل بر همه نیروهای ارتش و از جمله نیروهای پلیس و انتظامی را بدست آورد تا سپس، تمام اختیارات سیاسی و استقلال اقتصادی شاه را از وی سلب نماید... برنامه اقدام علیه شاه، آنطور که پیش‌بینی می‌شد، پیشرفت نکرده و مصدق با وجود ناامیدی آمیخته به خشم و باوجود کنترل نیروهای انتظامی و ارتباطات، از خود تردید و دودلی بیسابقه‌ای در اجرای کامل طرح‌هایی که قبلاً آغاز کرده بود، نشان می‌دهد».^{۲۷۱}

در اول اسفند ماه ۱۳۳۱ (= ۲۰ فوریه ۱۹۵۳) آخرین پیشنهاد نفتی آمریکا و انگلیس مورد توجه و توافق ضمنی دکتر مصدق قرار گرفته بود، اما، گویا، ناگهان، مصدق تصمیم گرفت تا شاه را برای مدتی از ایران دور کند. با توجه به موافقت ضمنی یا کلی مصدق با آخرین پیشنهاد نفتی آمریکا و انگلیس، آیا او بقول هندرسون: می‌خواست تا در پرتو جشن‌ها و هیجانات ناشی از این پیروزی نزدیک، بر مخالفان سیاسی خود فائق آید^{۲۷۲} و

^{۲۶۶} - نگاه کنید به خاطرات سپهبد محسن مُبصر، رئیس بازرسی اداره موتوری ارتش و سپس مسئول تجسس و اطلاعات رکن دو ارتش در سال‌های ۱۳۳۱-۱۳۳۳ که در کشف شبکه افسران حزب توده نقش فراوان داشت: مبصر، محسن، نقدی بر کتاب ارتشبد سابق حسین فردوست و گزیده‌هایی از یادمانده‌های نویسنده، صص ۲۸۷-۳۰۳.
^{۲۶۷} - «حوادث سری قیام» در: اطلاعات هفتگی، ۱۳ شهریور ۱۳۳۲؛ سررشته، صص ۱۱۴-۱۱۶. درباره سابقه تأسیس «کانون افسران بازنشسته» و تعداد اعضای آن، نگاه کنید به: روزنامه اطلاعات، ۱۶ اسفند ۱۳۳۱.
^{۲۶۸} - نگاه کنید به بخش‌های «سازمان افسران حزب توده» و «مرا ببوس، برای آخرین بار!» در همین کتاب.
^{۲۶۹} - نگاه کنید به: بسوی آینده (ارگان مرکزی حزب توده ایران)، ۱۲ اسفند ۱۳۳۱.
^{۲۷۰} - موحد، ج ۲، صص ۶۸۳-۶۸۴، به نقل از یادداشت اول اسفند ۱۳۳۱، مهندس حسینی؛ درباره سفر شاه، همچنین نگاه کنید به صفحات آینده، بخش: «نهم اسفند ۱۳۳۱؛ آغازی برای پایان حکومت مصدق؟».

^{۲۷۱} - Henderson to the Department of State, March 10, 1953, telegram 788,00/3-1053

^{۲۷۲} - Henderson to the Department of State, February 23, 1953, telegram 788,00/2-2353

با طرد محمد رضا شاه از کشور، از وی یک «احمد شاه قاجار» بسازد؟ و یا با توجه به قبضه کردن فرماندهی کل قوا توسط مصدق، آیا وی در غیبت شاه، می‌خواست تا با نوعی «کودتای سفید»، مقدمات تغییر رژیم پهلوی را فراهم نماید؟

مصدق که احمد شاه را بعنوان «پادشاه جوانبخت» و «شاه وطن پرست» بارها مورد ستایش و تمجید قرار داده بود، آیا در سودای بازگشت و استقرار مجدد سلطنت قاجارها بود؟ آیا مصدق با حمایت حزب توده و قشقائی‌های فارس، در سودای سیاسی دیگری بود؟^{۲۷۳}

باتوجه به فلسفه سیاسی دکتر مصدق و مشروطه خواهی وی، پاسخ به این سئوالات، می‌تواند منفی باشد، اما هندرسون در گزارش ۱۰ مارس ۱۹۵۳ / ۱۹ اسفند ۱۳۳۱ خود تأکید می‌کند:

- «مصدق که انگلیسی‌ها را بیرون رانده، مجلس شورای ملی را فلج و مجلس سنا را نیز منحل کرده، همه سیاستمداران معروف را تارو و مار و صاحب منصبان ارشد لشکری و کشوری را از کار برکنار نموده و چندین عضو خاندان سلطنتی را به تبعید فرستاده، اینک به سراغ شاه رفته است. شاید بعد از شاه، نوبت مجلس باشد که بخواهد خود را از شر آن نیز برهاند... مصدق، مردی است که مقهور احساسات و پیشداوری‌ها و بدگمانی‌های خویش است و مانند بسیاری از اعضاء خاندان قاجار، کینه‌ای پنهانی نسبت به شاه دارد. او شاه را به چشم «فرزند آن شیاد و ستمکار» (رضاشاه) می‌نگرد که همواره در تضعیف قدرت و اعتبار او می‌کوشد...»^{۲۷۴}

حسین مکی نیز در این باره می‌نویسد:

- «دکتر مصدق، می‌خواست شاه را برکنار کند و مطمئناً چنین بود. از اوایل مرداد ماه ۱۳۳۱، اکبر میرزای صارم‌الدوله را فرستادند به اروپا تا با بچه‌های محمد حسن میرزا - ولیعهد احمد شاه - ملاقات کند. دکتر صحت که طیب مخصوص محمد حسن میرزا بود، گفت: بچه‌های محمد حسن میرزا قبول نکردند»^{۲۷۵}.

در هر حال، اینگونه سوء ظن‌ها و بدگمانی‌ها، فضای سیاسی جامعه را آشفته کرده بود، لذا مصدق به مشاوران معتدل و فرهیخته‌ای مانند غلامحسین صدیقی یا الهیار صالح نیاز داشت، اما او در این زمان بر افراد تندروئی مانند حسین فاطمی، زیرک‌زاده، حسینی و رضوی تکیه کرد که در جمهوریخواهی آنان تردیدی نبود. این امر، اگرچه موجب خوشنودی و حمایت حزب توده بود، اما نگرانی‌های شاه جوان و ناخشنودی بسیاری از یاران مصدق را به همراه داشت.

در چنان شرایطی، با متهم کردن شاه و درباریان به «مداخله و تحریک مخالفان»، مصدق اعلام کرد که بزودی استعفاء خواهد داد و به مردم (نه مجلس) خواهد گفت که در برابر تحریکات شاه و دربار از اجرای وظایف خود بازمانده است. شاه، با درماندگی و هراس آشکار، از علاء (وزیر دربار) خواست تا پادرمیانی کند و مصدق را از این کار بازدارد. علاء در روز دوم اسفند ماه ۱۳۳۱ به نزد مصدق رفت و در برابر اعتراضات مصدق درباره تحریکات شاه، گفت: «شاه همواره با نظر مخالفان مصدق برای برکنار ساختن او مخالفت کرده

^{۲۷۳} - درباره نقش قشقائی‌ها در حمایت از دکتر مصدق و خطر اشغال شیراز و استان فارس توسط آنان نگاه کنید به مقاله منصور نصیری طبیبی، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، سال چهارم، شماره ۱۵، تهران، تابستان ۱۳۸۲، صص ۵-۲۹.
^{۲۷۴} - Henderson to the Department of State, March 10, 1953, telegram 788,00/3-1053

^{۲۷۵} - مکی، ج ۱، ص ۱۹۱؛ گفتگو با حسین مکی، فصلنامه تاریخ معاصر ایران، بهار ۱۳۷۶، ص ۱۹۱؛ مقایسه کنید با روایت دکتر بقائی، خاطرات، صص ۲۵۴-۲۶۶

است...^{۲۷۶}، در هر حال، با کوشش هیأت هشت نفری مجلس و ملاقات‌های متعدد، شاه اظهار داشت: - «همه نوع حاضر است رضایت خاطر مصدق را فراهم نماید، [از این به بعد] جز امضای احکام، من سمت دیگری ندارم و دخالت دیگری نمی‌کنم»^{۲۷۷} در نتیجه از جمله، قرار شد:

اولاً: شاه، افسران ارتش را آگاه سازد که از این پس، دستور از نخست‌وزیر خواهند گرفت، ثانیاً: شاه باید مخالفان مصدق را به دربار راه ندهد و از ملاقات با آنان خودداری کند، ثالثاً: شاه از تقسیم اراضی سلطنتی در میان رعایا دست بردارد...^{۲۷۸}

شاه به نمایندگان گفته بود که شرط اول و دوم را به کار خواهد بست، اما فکر می‌کند که تقسیم اراضی بین رعایا برای آینده کشور، ضرورت دارد و حاضرست که در این باره با مصدق مذاکره کند.^{۲۷۹}

در نظر بسیاری از رهبران سیاسی، این «توافق نامه»، تسلیم بلاشرط شاه جوان به قدرت طلبی‌های روزافزون مصدق بود و چه بسا که از روی ضعف و ناتوانی و ترس، صورت گرفته بود. شاه - که همه مهره‌ها را در عرصه شطرنج سیاسی و نظامی باخته بود - ضمن موافقت ناخواسته با تقاضاهای مصدق، دنبال فرصتی بود تا بر ضعف‌ها و زبونی‌های خویش فائق آید.

^{۲۷۶} - این سخن علاء با آنچه که در گزارش‌های هندرسون دیده‌ایم، درست می‌نماید بطوری که طبق همین گزارش‌ها، شاه برخلاف قولی که داده بود، در آخرین لحظه مانع شد که در اوایل تیرماه ۱۳۳۱ مجلسین شورا و سنا با رأی عدم اعتماد، دولت مصدق را ساقط کنند.

^{۲۷۷} - مهندس حسینی، یادداشت ۴ اسفند ۱۳۳۱، به نقل از موحّد، ج ۲، ص ۶۸۵
^{۲۷۸} - در باره فعالیت‌های هیأت هشت نفری و نتایج آن نگاه کنید به: اطلاعات، شماره‌های ۱۶ - ۱۸ اسفند ۱۳۳۱ و

۲۹ فروردین ۱۳۳۲

^{۲۷۹} - موحّد، ج ۲، ص ۶۸۹-۶۹۰

نهم اسفند ۱۳۳۱:

آغازی برای پایان حکومت مصدق!؟

توافق شاه با هیأت هشت نفری موجب نارضایتی کاشانی، بقائی، مکی، حائری زاده، عبدالرحمن فرامرزی و بسیاری از سیاستمداران دیگر شد.^{۲۸۰} مکی که «شاه را مثل موم در دست مصدق» می دانست، توافق شاه با مصدق را باعث زیاده خواهی و تقویت روحیه قدرت طلبی مصدق و زمینه ای برای سرنگونی سلطنت شاه ارزیابی می کرد و گروهی دیگر نیز تصویب این توافقنامه از طرف مجلس را «خیانت نابخشودنی به قانون اساسی» نامیدند.^{۲۸۱}

حذف بخش مهمی از بودجه دربار توسط مصدق و تنگدستی آشکار شاه^{۲۸۲} و بی حرمتی وی بی اعتنائی افسران نسبت به وی و حتی بیم کار گذاشتن «دستگاه شنود» در کاخ سلطنتی، شاه جوان را شدیداً آفسرده و پریشان کرده بود بطوری که بقول همسرش، ثریا اسفندیاری:

«فضای کاخ اختصاصی برای ما غیر قابل تحمل شده بود و شاه، نیمه شبان مرا از خواب بیدار می کرد تا محض احتیاط، اتاق مان را عوض کنیم. شبها در حالیکه اسلحه ای زیر بالش خود گذاشته ایم به رختخواب می رویم و هر بار که بر سر میز غذا می نشینیم، یک دست مان قبضه اسلحه را می فشارد و محمدرضا از خوردن غذایی که در برابرش می گذارند پرهیز می کند، چون ممکن است بخواهند مسمومش کنند...»^{۲۸۳}

باتوجه به تبعید مادر و خواهر شاه توسط مصدق و خصوصاً تهدید وی به استعفاء و افشاگری علیه «توطئه های شاه و دربار»، فکر ترک کشور در شاه جوان تقویت کرده بود.^{۲۸۴} بقول مکی: «شاه بقدری از مصدق وحشت داشت که حد نداشت»^{۲۸۵}.

در چنان فضائی، گویا مصدق در ملاقاتی با شاه به وی پیشنهاد کرد: «شاید بهتر باشد اعلیحضرت مدتی در خارج از کشور بمانند تا اوضاع آرام گیرد»^{۲۸۶}. شاه از پیشنهاد مصدق استقبال نمود و پرسید: «کی می تواند از کشور خارج شود؟». مصدق گفت: «همین شنبه، ۹ اسفند». مصدق تأکید کرده بود که «سفر شاه مانع از آن خواهد شد که تحریکات ضد دولت به نام دربار ثبت شود»^{۲۸۷}.

^{۲۸۰} - نگاه کنیده مشروح مذاکرات مجلس، ۲۲ تا ۲۸ اسفند ۱۳۳۱

Henderson to the Department of State, February 23, 1953, telegram 788,00/2-2353

^{۲۸۱} - باختر امروز، ۲۴ اسفند ۱۳۳۱

^{۲۸۲} - نگاه کنیده روایت حسین مکی در دیدار و گفتگو با شاه: مکی، ج ۱، ص ۱۹۶

^{۲۸۳} - Le Palais des Solitudes, p. 137

^{۲۸۴} - نگاه کنیده گزارش ا.ک. روتنی (کارشناس امور ایران در سفارت انگلیس):

FO 371 EP 104564, March 19, 1953

همچنین نگاه کنیده گزارش ملاقات هندرسون با شاه در ۹ خرداد ۱۳۳۲:

Henderson to the Department of State, May 30, 1953, telegram 788.11/5-3053

^{۲۸۵} - نگاه کنیده گفتگوی حسین مکی با مرتضی رسولی: فصلنامه تاریخ معاصر ایران، شماره ۱، بهار ۱۳۷۶، صص ۱۹۵-۱۹۶

^{۲۸۶} - Henderson to the Department of State, February 25, 1953, telegram 788.11/2-2553

^{۲۸۷} - موحّد، ج ۲، ص ۶۹۰

اینکه شاه، خود، تصمیم به مسافرت گرفته بود^{۲۸۸} یا این امر به توصیه فاطمی^{۲۸۹} و مصدق بود^{۲۹۰}، تغییری در این واقعیت نمی دهد که شاه جوان در محاصره انواع فشارهای روحی، مالی و سیاسی، خود را در قفس شرایط می دید. هندرسون در گزارش ۴ اسفند ۱۳۳۱ به «تحقیر مستمر شاه توسط مصدق» اشاره کرده بود^{۲۹۱}، دو روز بعد (۶ اسفند ۱۳۳۱) هندرسون ضمن اشاره به «حالت هیستریک و جنون آمیز روانی شاه» می نویسد:

«امروز صبح، شاه به علاء (وزیر دربار) گفته است که اعصابش چنان خراب است که نمی تواند تا ۲۸ فوریه (۹ اسفند) در تهران بماند و می خواهد، صبح ۲۶ فوریه (۷ اسفند) با اتوموبیل روانه بغداد شود و از آنجا به اروپا عزیمت نماید. مصدق نیز گفته که بهتر است شاه همین فردا روانه شود، اما به اصرار علاء، قانع شده که حرکت شاه تا روز شنبه به تأخیر افتد»^{۲۹۲}.

با آگاهی آیت الله بهبهانی، دکتر بقائی، حسین مکی، قوام السلطنه و... خصوصاً آیت الله کاشانی از سفر شاه^{۲۹۳}، در فضائی از بیم و توطئه و بی اعتمادی و تشویش، هزاران نفر از مردم تهران در برابر کاخ سلطنتی ازدحام می کنند تا مانع سفر شاه شوند. به گزارش خبرنگاران روزنامه های کیهان و اطلاعات:

«تا نزدیکی ظهر، کلیه دکاکین تعطیل شدند. (مردم) به منزل آیت الله بهبهانی رفتند و از ایشان خواستند به دربار بروند و مانع حرکت شاهنشاه شوند... عده ای با صدای بلند، گریه می کردند... عده ای در بازار فریاد می زدند: بجنید! مملکت از دست رفت... در نزدیک کاخ مرمر، زنان، تظاهرات می کردند و خطاب به سربازان و مردم می گفتند: غیرت کجاست؟ حمیت کجاست؟ مملکت از دست رفت...»^{۲۹۴}

در حالیکه نشریات و روزنامه های طرفدار مصدق و حزب توده تظاهرات نهم اسفند را «تظاهرات مُشتی ارادل و اوباش» و «زنان بدکاره» نامیدند^{۲۹۵}، خبرنگار روزنامه شاهد گزارش داد:

«... ساعت از ۱۴ گذشته بود، ناگهان صدای فریاد جمعیتی که به دستور کاشانی و بهبهانی در بیرون کاخ گرد آمده بودند و شماری کفن پوش هم در میان آنان دیده می شد و پسر کاشانی و چند روحانی در پیشاپیش آنان بودند، در داخل کاخ سلطنتی به گوش رسید. به جز جمعیت بازاری، افراد وابسته به حزب زحمتکش که خود بقائی - رهبر حزب - پیشاپیش آنان بود، و گروهی از افسران بازنشسته و تیمساران بلندپایه - چون امیراحمدی و شاه بختی و گرز و گیلاشاه و جمعی از درجه داران و نیز گروه ورزشکاران باشگاه تاج، همراه سرگرد خسروانی - مدیر باشگاه - در جلوی کاخ سلطنتی گرد آمده، فریاد آنان به طرفداری از شاه در فضا طنین افکند. در بیرون کاخ، یک گروه چند صد نفری از بانوان نیز دیده می شدند. در پیشاپیش آنان خانمی جوان بنام ملکه اعتضادی (رهبر جمعیت ذوالفقار) در اتوموبیل روباز، ایستاده و با میکروفونی در دست، پیام می فرستاد و به طرفداری شاه شعار می داد و فریاد می زد: «شاه نباید کشور را ترک کند»^{۲۹۶}.

در این هنگام، مصدق که برای خداحافظی با شاه به کاخ رفته بود، با تظاهرات خشمگینانه مردم، دچار ترس و تشویش گردید و لذا توسط راننده شاه (امیر صادقی) به آرامی از یکی از درهای فرعی کاخ، به بیرون

^{۲۸۸} - مصدق، ص ۲۶۳

^{۲۸۹} - موحد، ج ۲، صص ۸۸۳-۸۸۴

^{۲۹۰} - پهلوی، محمدرضا شاه، ص ۱۵۳؛ موحد، ج ۲، صص ۶۸۳-۶۸۴ و ۶۸۵، مقایسه کنید با گزارش میدلتون (کاردارسفارت انگلیس در ایران):

FO 371 EP 98595, December 17, 1951

^{۲۹۱} - Henderson to the Department of State, February 23, 1953, telegram 788,00/2-2352

^{۲۹۲} - Henderson to the Department of State, February 25, 1953, telegram 788,11/2-3552

^{۲۹۳} - نگاه کنید به نامه آیت الله کاشانی خطاب به شاه: روزنامه کیهان، ۹ اسفند ۱۳۳۱

^{۲۹۴} - روزنامه کیهان، ۹ اسفند ۱۳۳۱؛ روزنامه اطلاعات، ۹ اسفند ۱۳۳۱

^{۲۹۵} - باختار امروز، شماره های ۱۰-۱۳ اسفند ۱۳۳۱؛ بسوی آینده، ۱۰ اسفند ۱۳۳۱

^{۲۹۶} - روزنامه شاهد، ۱۰ اسفند ۱۳۳۱

هدایت شد^{۲۹۷}.

هندرسون در ساعات ۵ تا ۷ شب نهم اسفند ۱۳۳۱ گزارش داد:

«هزاران نفر از مردم در خیابان کاخ، راه را بر مصدق بسته و به تظاهرات و پشتیبانی از شاه پرداختند... بهنگام مراجعت مصدق، جیب‌های پر از سربازان به سوی خانه مصدق در حرکت بودند. تظاهرکنندگان با جیب به در خانه مصدق کوبیدند و بر محافظین خانه غلبه یافتند. مصدق با پیژامه به بالکن خانه رفت تا جماعت را آرام کند، ولی با هو و جنجال آنان روبرو گردید، بناچار مصدق بقول خود «برای مقابله با تحریکات عمال انگلیسی»، توسط علاء از نیروهای گارد شاهنشاهی کمک خواست و سرانجام، با همان پیژامه از دیوار پشت خانه، بالا رفته و همراه با فاطمی با اتوموبیل به سوی مقصدی نامعلوم حرکت کرد. در ساعت ۵ بعد از ظهر، هنوز هزاران نفر در اطراف خانه مصدق و شاه جمع بودند و تظاهرات به نفع شاه، ادامه داشت. شاه از بالکن کاخ، با مردم سخن گفت و انصراف خود را از مسافرت اعلام کرد»^{۲۹۸}.

مصدق پس از حمله به خانه‌اش (در ۵۰-۶۰ متری کاخ سلطنتی)، با پیژامه و کفش سرپائی به ستاد ارتش و از آنجا به مجلس رفت^{۲۹۹}، اما در مجلس نیز با پرخاشگری شدید نمایندگانی مانند حائری زاده روبرو شد^{۳۰۰}. بدنبال این تظاهرات، در عصر روز نهم اسفند، اعلامیه‌ای درباره سفر شاه از طرف دربار صادر شد که در آن آمده بود:

«... این تصمیم شاهانه، موجب نگرانی و بروز احساسات میهن پرستانه از طرف قاطبه مردم محترم گردید و با اجتماع و تظاهرات شایسته تقدیری، خواهان انصراف اعلیحضرت همایون شاهنشاهی از مسافرت شدند. چون خاطر خطیر شاهانه، پیوسته معطوف به رعایت افکار عامه می‌باشد، با سپاسگزاری و قدردانی از احساسات پاک مردم، فعلاً از مسافرت انصراف حاصل فرموده‌اند»^{۳۰۱}.

تظاهرات نهم اسفند بر عزت و اعتبار دکتر مصدق، ضربه سنگینی وارد کرد و بر اعتماد به نفس شاه و اطمینان او از حسن شاهدوستی مردم، افزود. تظاهرات این روز، در عین حال، آغازی برای پایان اتحاد نیروهای «ملی - مذهبی» (به رهبری کاشانی) با مصدق بود. در این میان، تهدید دوباره مصدق به انجام رفتاردوم (همه پرس) ^{۳۰۲} بر اختلافات جاری افزود بطوری که نماینده موجه و با نفوذی مانند حسین مکی - که هنوز دل‌بسته مصدق بود - انجام آنرا «خطرناک» که «مملکت را به طرف تجزیه و انقلاب و نابودی سوق می دهد» نامید^{۳۰۳}.

بدین ترتیب، با تداوم سردی روابط بین شاه و مصدق و تشدید مخالفت‌ها، بتدریج، بخش مهمی از یاران معروف مصدق (مانند کاشانی، مکی، نریمان، حائری زاده، مُشار، دکتر بقائی، احمد ملکی، اخگر و ...) در صف مخالفان مصدق قرار گرفتند و «جبهه ملی» عملاً - فروپاشید.

بامروری اجمالی به موضوعات، مواضع و مجادلات سیاسی این زمان، بنظرمی رسد که دکتر مصدق با وجود حُسن

^{۲۹۷} - مصدق، ص ۲۶۵

^{۲۹۸} - Henderson to the Department of State, February 28, 1953, telegram 788, 11/2-2853

^{۲۹۹} - روزنامه اطلاعات، ۱۰ اسفند ۱۳۳۱ و ۱۷ فروردین ۱۳۳۲

^{۳۰۰} - باخترا امروز، ۱۱ اسفند ۱۳۳۱

^{۳۰۱} - روزنامه اطلاعات، ۹ اسفند ۱۳۳۱

^{۳۰۲} - نگاه کنیده نامه مصدق به کاشانی: باخترا امروز، ۱۵ اسفند ۱۳۳۱

^{۳۰۳} - نگاه کنیده: اطلاعات، ۱۴ اسفند ۱۳۳۱

نیت و خوشبینی های اولیه، در پایان دادن به «مسئله نفت»، مایوس و ناتوان بوده ولی می کوشید تا با «فرافکنی»، تهدید به استعفاء، ایجاد سنگرهای مصنوعی و عمده کردن «توطئه» و «دست بیگانگان»، این ناتوانی را توجیه نماید. تحولات و رویدادهای آینده، بازتاب این ناتوانی ها و فرافکنی ها بود. در چنان شرایطی، مصدق ضمن اینکه تظاهرات نهم اسفند را یک «غائله» و «توطئه ای برای قتل او» نامید^{۳۰۴}، درباره آخرین پیشنهاد مناسب انگلیس و آمریکا تصمیم می گرفت.

^{۳۰۴} - مصدق، ص ۱۸۵. حسین مکی «توطئه سوء قصد و کشتن مصدق» در نهم اسفند را انکار می کند. فصلنامه تاریخ معاصر، شماره ۱، ص ۲۰۹.

آخرین پیشنهاد آمریکا و انگلیس

هندرسون در ۷ خردادماه ۱۳۳۱/۲۸ می ۱۹۵۲ به این نتیجه رسید:
 «تا زمانی که مصدق در قدرت است، هیچ امیدی برای حل مسئله نفت وجود ندارد»^{۳۰۵}.

در شهریورماه ۱۳۳۱ مصدق پذیرفته بود که «فقط نسبت به دارائی های مادی شرکت نفت در هنگام ملی شدن صنعت نفت غرامت بپردازد»^{۳۰۶}، اما با مخالفت دولت انگلیس با این پیشنهاد و سپس قطع رابطه سیاسی با این کشور، موضوع اختلاف ایران و انگلیس دچار دشواری های تازه ای گردید. مصدق امیدوار بود که از شکاف موجود بین دو ابر قدرت انگلیس و آمریکا استفاده کند تا هدف های استراتژیکش را در رابطه با مسئله نفت به پیش برد.

هندرسون در گزارش ۳۱ دسامبر ۱۹۵۲ (۹ دی ماه ۱۳۳۱) از دولت آمریکا تقاضا کرده بود تا یک وام ۱۰۰ میلیون دلاری به ایران پرداخت شود، ولی ۲۰ روز بعد، پس از دیدار با مصدق، در گزارشی به تاریخ ۲۰ ژانویه ۵۳ (۳۰ دی ماه ۱۳۳۱) به ترومن اعلام نمود:

«این، مایوس کننده ترین ملاقاتی بود که با نخست وزیر ایران داشتم. فکر می کنم که در حال از دست دادن امید نسبت به موافقت مصدق با آنچه که آمریکا و انگلیس راه حل منصفانه می دانند، هستم»^{۳۰۷}.

مصدق در این ملاقات به هندرسون گفته بود که «بهتر است مسئله نفت را فراموش کنید و تلاش خود را برای دریافت کمک مالی از آمریکا متمرکز نمایید».

در اول اسفندماه ۱۳۳۱، آخرین پیشنهاد آمریکا و انگلیس - که خود آنرا «عادلانه ترین پیشنهاد... که هیچگونه تغییری در مفاد آن داده نخواهد شد» توصیف کرده بودند - امید فراوانی برای خاتمه اختلافات ایران و انگلیس برانگیخت و چنین تصور می شد که مصدق نیز با آن موافق است، بقول فؤاد روحانی (کارشناس ارشد نفت): «موضوع ۸۰٪ خاتمه یافته تصور می شد»^{۳۰۸}.

هندرسون با نگرانی از فشارهای مشاوران افراطی و غیرمتخصص مصدق، برای برانگیختن احساسات وی و متوجه ساختن مصدق به مسئولیت های خطیر مشاورانش در تصمیم گیری عاقلانه و مناسب در باره آخرین پیشنهاد آمریکا و انگلیس، به مصدق یادآور شد:

«امیدوارم که بهنگام مشاوره با آنان، بیاد داشته باشید که آنها سه - چهار نفر هستند با ضعف های معمولی هر انسان، ولی هیجده میلیون ایرانی دیگر هستند که خوشبختی و سعادت آنان در گرو تصمیمی است که مشاوران خواهند گرفت. امیدوارم که نخست وزیر بتواند به مشاوران خود تفهیم کند که آنان نیز مسئولیت بزرگی بر عهده دارند و اگر سستی یا خطائی کنند و با پیشنهاد حاضر مخالفت نمایند و آن را بی اثر سازند، صدمات و لطمات زیادی به ایران وارد خواهد آمد»^{۳۰۹}.

³⁰⁵ - Henderson to the Department of State, May 28, 1952, telegram 4600-788,00/5-2852

³⁰⁶ - نگاه کنید به گزارش مصدق به مجلس، ۲۵ شهریور ۱۳۳۱

³⁰⁷ - Henderson to The Department of State, January 20, 1953, telegram 2803, 788.00/1-2052

³⁰⁸ - روحانی، ص ۳۳۳

³⁰⁹ - Henderson to the Department of State, February 20, 1953, telegram 3304,788.00/2-2053

هندرسون که روحیه مصدق را بخوبی می‌شناخت، در گزارش ۱۰ مارس ۱۹۵۳ (۱۹ اسفند ۱۳۳۱) روتد حرکت‌های آینده مصدق را - پس از دریافت آخرین پیشنهاد آمریکا و انگلیس - چنین توصیف می‌کند: «زمانی همه امیدوار بودند که مصدق می‌تواند مشکل نفت را حل و فصل کند و مصدق نیز مخالفان خود را با این حربه می‌کوبید که «آنان در راه او سنگ‌اندازی و مانع‌تراشی می‌کنند»، ولی اینک (با آخرین پیشنهادات آمریکا و انگلیس) برای خود مصدق روشن شده که راه فرار ندارد. پیشنهادهای اخیر انگلیس درباره گرامت - چه در صورت رد و چه در صورت قبول - به سقوط مصدق منجر خواهد شد. پرحرارت‌ترین اعضاء جبهه ملی که جزو نزدیکان دکتر مصدق‌اند، با این پیشنهادهای مخالف می‌کنند و مصدق ناچار است که با آنان هم‌دل و همراه باشد. در چنین شرایطی، مطمئن‌ترین راه این است که او ابتداء به دربار پردازد و قانون تمرکز مخالفان خویش را برچیند و آنگاه شکست مذاکرات نفت را اعلام کند»^{۳۱۰}.

با اینحال هندرسون در گزارش دیگری (در ۷ مه ۱۹۵۳ / ۱۸ اردیبهشت ۱۳۳۲) نیکدلانه از دولت آمریکا خواست تا برای حل اختلافات موجود، تلاش توانمند دیگری را آغاز کند چرا که در غیر این صورت «تاریخ ممکن است از ما به نیکی یاد نکند»^{۳۱۱}.

کنت - اسپونویل^{۳۱۲} می‌گوید: «دوراندیشی، یگانه فضیلت لازم برای هر اندیشه و عمل سیاسی است»^{۳۱۳}. مصدق با پذیرش پیشنهاد بانک جهانی یا با قبول آخرین پیشنهاد تجدیدنظر شده آمریکا و انگلیس - بعنوان یک راه حل ممکن یا موقت - می‌توانست بر نابسامانی‌های سیاسی و دشواری‌های اقتصادی و اجتماعی موجود چیره گردد. فؤاد روحانی، کارشناس ارشد نفت، ضمن اینکه دومین پیشنهاد مشترک انگلیس و آمریکا را با مقررات قانون ملی شدن نفت، منطبق می‌دانست، معتقد بود:

«بدون تردید [این پیشنهاد] بهترین پیشنهادی بود که به دولت ایران تسلیم گردید... بزرگترین مزیت پیشنهاد این بود که تسلط ایران بر اداره صنعت نفت را تأمین می‌کرد»^{۳۱۴}.

دکتر پرویز مینا (کارشناس ارشد نفت) نیز ضمن اینکه رد این پیشنهاد از طرف مصدق را «بزرگترین خطای مصدق» می‌داند، تأکید می‌کند:

«اگر واقعاً آن پیشنهاد پذیرفته می‌شد، رسیدن به هدف نهائی ملی شدن صنعت نفت، بیست سال زودتر در ایران عملی می‌شد. در تصمیم‌گیری‌های مصدق در مذاکرات نفتی، سه تن، فوق‌العاده مؤثر بوده‌اند: بازرگان، مهندس حسینی و دکتر شایگان که کوچک‌ترین اطلاعی از وضع صنعت نفت در خارج از ایران نداشتند»^{۳۱۵}.

موحد نیز ضمن اشتباه خواندن موضع مصدق، می‌نویسد:

«به نظر می‌رسد که موضع منفی مصدق در برابر پیشنهاد تجدیدنظر شده بریتانیا و آمریکا اشتباه بود... دکتر مصدق می‌توانست پیشنهاد مشترک بریتانیا و آمریکا را به عنوان مبنای توافق بپذیرد و کشور را از بلیاتی که پیامد رد آن بود، مصون نگاه دارد... آنچه مصدق می‌خواست نه تنها به بهای فروپاشی جبهه جهان غرب در برابر کمونیسم تمام می‌شد، بلکه ساختار امتیازات را در سراسر جهان، متزلزل می‌ساخت...»^{۳۱۶}.

مصدق - بعنوان تجسم آرمان‌های ملت ایران در مقابله با تحقیرها و اجحافات درازمدت استعمار انگلیس -

³¹⁰ - Henderson to The Department of State, March 10, 1953, telegram 788.00/3-1053

³¹¹ - Henderson to The Department of State, May 7, 1953, telegram 4348-888,2553/5-753

³¹² - Comte - Sponville, André

³¹³ - رساله ای کوچک در باب فضیلت‌های بزرگ، ص ۴۷

³¹⁴ - برای آگاهی از آخرین پیشنهاد آمریکا و انگلیس نگاه کنید به: روحانی، صص ۳۳۵-۳۳۸؛ فاتح، صص ۶۳۷-۶۴۳؛ موحد،

ج ۱، صص ۲۵۸-۲۶۱ و ۳۸۵-۳۹۰؛ ج ۲، صص ۶۵۹-۶۷۹

³¹⁵ - تحول صنعت نفت...، ص ۱۰

³¹⁶ - موحد، ج ۲، صص ۶۷۹ و ۷۲۳-۷۲۴

گوهر عزت و استقلال ایران را در نگین اراده خود داشت، اما آیا او در هیاهوها و جنجالها و عصبیت‌های سیاسی، این بار امانت یا گوهر عزت و استقلال را - بسان یک «گروگان» - در نهانخانه ضعف‌ها و محدودیت‌های سیاسی خود، محبوس ساخته بود؟

در هر حال، با تردیدهای مصدق و بیم وی از لگه‌دار شدن «وجاهت ملی» و ترس از اتهام «سازش» و «خیانت»، و نیز بر اثر تلقین مشاوران ناوارد و غیرمتخصص مصدق، خصوصاً مهندس حسینی^{۳۱۷}، با رد پیشنهاد مناسب بانک جهانی و سپس آخرین پیشنهاد تجدید نظر شده آمریکا و انگلیس در ۲۹ اسفند ۱۳۳۱، آخرین تلاش‌ها و امیدها در رسیدن به یک «توافق ممکن» بر باد رفت.

خلیل ملکی در انتقاد از سرسختی و عدم انعطاف مصدق در مسئله نفت یادآور شده بود:
 «رهبری زمانی واقع بین است که اولاً تابع احساسات نباشد، نیروهای فعال و ذخیره خود را بتواند خوب حساب و برآورد کند و نیروهای رقیب یا دشمن را نیز آنطوری که هست، حساب کند و هیچ اقدام بی‌موردی که نتیجه‌اش حتماً شکست است، به عمل نیاورد.

ثانیاً: رهبری واقع بین باید تقاضاها و خواسته‌های خود را نیز نه مطابق آخرین و بالاترین آمال و آرزوهای خود، بلکه متناسب با نیروی خویش و نیروی دشمن در دستور روز قرار دهد... رهبری واقع بین در هدف و ایدئولوژی نباید سازشکار باشد، اما در سیاست روز، «سازشکاری» برای رسیدن به قسمتی از هدف‌های اعلام شده نه تنها مجاز، بلکه ضروری است... بدور انداختن شعار «یا همه چیز یا هیچ چیز» ضروری است. (زیرا) دنیای ما، دنیای نسبی است، باید در مراحل چند به هدف نزدیک شویم... به امید ایده‌آل مطلق «همه چیز یا هیچ چیز»، همه چیز را از دست دادن اگر هم ارزش اخلاقی داشته باشد، ارزش سیاسی و اجتماعی ندارد».^{۳۱۸}

ملکی در روز ۳۱ تیر ماه ۱۳۳۲ (یک ماه پیش از وقایع ۲۵ - ۲۸ مرداد ۱۳۳۲) در جلسه‌ای در خانه مصدق، هشدار داده بود:

«آقای مصدق! این راهی که شما می‌روید به جهنم است، ولی ما تا جهنم هم بدنبال شما خواهیم آمد!»^{۳۱۹}

^{۳۱۷} - مهندس حسینی فاقد کمترین آگاهی در امور نفت و مسائل بین‌المللی بود، اما مصدق در نوعی جذبۀ عرفانی، اعتقاد غریبی به حسینی داشت و او را در شمار «اولیاء الله» می‌دانست! نگاه کنید به: بزرگمهر، رنج‌های سیاسی دکتر محمد مصدق، ص ۹۹؛ یادنامه مهندس کاظم حسینی، ص ۴۴؛ ابتهاج، ابوالحسن، خاطرات، ج ۱، ص ۲۹۰

^{۳۱۸} - نگاه کنید به: ملکی، مقاله «تحلیل مختصری از گذشته برای ترسیم راه آینده»، در: نبرد زندگی، سال اول، شماره ۲۶، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۳۵، صص ۲۷-۵۹.

^{۳۱۹} - ملکی، خاطرات سیاسی، با مقدمۀ محمد علی کاتوزیان، ص ۱۰۴؛ سنجابی، ص ۱۳۸

نگاهی به اوضاع در آستانه ۲۸ مرداد ۳۲

جبهه ملی بخاطر ترکیب متناقض و متنافرخود، از آغاز بقول سعدی: «گروهی به ظاهر جمع و در باطن پریشان» بود و لذا در گذر زمان، این تناقضات و اختلافات خود را آشکار می کردند.^{۳۲۰}

نهم اسفند، تجلی آشکار صف آرائی دوستان دیروز و دشمنان امروز بود. مهم ترین تأثیر تظاهرات نهم اسفند، قطع کامل رابطه دکتر مصدق با شاه و دربار بود بطوری که به تصریح مصدق:

«از نه اسفند به بعد، به دربار نرفتم و چند مرتبه هم که آقای ابوالقاسم امینی (کفیل وزارت دربار) مذاکره نمود تا شرفیاب شوم یا اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به خانه دکتر غلامحسین (پسر) که بین خانه من و کاخ اختصاصی واقع شده بود، تشریف بیاورند، موافقت نمودم»^{۳۲۱}.

مصدق، برخلاف سنت همه ساله، از حضور در سلام نوروزی و سلام عید فطر سال ۱۳۳۲ و دیدار با شاه خودداری کرد^{۳۲۲} و حتی درخواست شاه برای رفتن به خانه مصدق و ملاقات با وی را رد نمود^{۳۲۳}. طبیعی بود که این بی اعتنائی ها و بی احترامی ها، محمدرضاشاه را نسبت به هدف های سیاسی مصدق، بدگمان می کرد. این بی تدبیری ها، بتدریج شاه جوان و برخی از دوستان هنوز وفادار مصدق را به سوی مخالفان سرسخت مصدق سوق می داد. با این حال گزارش های هندرسون نشان می دهند که با توجه به تظاهرات ۹ اسفند و جرأت و جسارت هواداران شاه، هنوز شاه بدنبال برکناری مصدق از طریق پارلمان بود.

پس از نهم اسفند آیت الله کاشانی بار دیگر مراتب پشتیبانی و حمایت خود را از مصدق اعلام کرد^{۳۲۴} و بسیاری از سیاستمداران نیز امیدوار بودند دکتر مصدق - که در طول حیات سیاسی خویش، آنهمه از ارزش های مبارزه پارلمانی سخن گفته بود - اینک به قواعد بازی دموکراسی گردن نهد و از طریق پارلمانی که زیر نظر دولت او تشکیل شده بود و خود مصدق، ۸۰٪ نمایندگان آن را «نمایندگان حقیقی مردم» نامیده بود، با کسب رأی اعتماد یا عدم اعتماد، به آشفته گی ها و بحران های موجود خاتمه دهد. اما اختلاف تازه مصدق با شاه - در باره تفسیر موادی از قانون اساسی ناظر بر فرماندهی کل قوا و اعلان جنگ و عقد صلح - به بحران سیاسی موجود، بعد تازه ای داد. مصدق می خواست - بار دیگر - به فرماندهان ارتش تفهیم کند که در انجام وظایف خود، باید نه به شاه، بلکه باید به دولت او گوش کنند^{۳۲۵}.

^{۳۲۰} - حسین فاطمی ضمن اشاره به اختلافات درونی جبهه ملی در آغاز جنبش ملی شدن صنعت نفت، از «کتک کاری و فحش و ناسزا بین دکتر سنجابی و حسین مکی» یاد می کند. نگاه کنید به: نجاتی، صص ۵۶۷-۵۷۰

^{۳۲۱} - مصدق، ص ۲۶۷

^{۳۲۲} - روزنامه اطلاعات، شماره های ۸ فروردین و ۲۴ خرداد ۱۳۳۲

^{۳۲۳} - مصدق، غلامحسین، ص ۶۶

^{۳۲۴} - کیهان، ۱۱ اسفند ۱۳۳۱، اطلاعات، ۱۴ اسفند ۱۳۳۱

^{۳۲۵} - موحد، ج ۲، صص ۷۳۵-۷۳۷

در ۱۴ مارس ۱۹۵۳ (۲۳ اسفند ۱۳۳۱) هندرسون از قول شاه تأکید می‌کند:
 - «... روز به روز روشن‌تر می‌شود که دکتر مصدق توان رهایی از ورطه‌ای که کشور را به آن کشانیده است ندارد. مصدق با همه انتقادهائی که در گذشته از دیکتاتوری کرده بود، اینک ناگزیر است که به روش دیکتاتور مآبانه متوسل شود»^{۳۲۶}.

وقایع نهم اسفند باعث شده بود تا شاه با اطمینان به احساسات شاهدوستی مردم، اعتماد به نفس خود را باز یابد در حالیکه با رد تقاضای کمک مالی فوری مصدق توسط آیزنهاور در اوایل خرداد ۱۳۳۲ و پخش آن از صدای آمریکا، مصدق، هم در جبهه داخلی و هم در جبهه خارجی، تنها تر و منزوی تر شده بود. غریزه سوء ظن و «توهم توطئه» چنان در مصدق تقویت شده بود که غالباً عصبانی بود و همکاریانش، کار با او را بسیار دشوار می‌یافتند^{۳۲۷}. از این زمان مطبوعات «ملی - مذهبی‌ها»، در تبلیغ و تفسیرهای خود، شخصیت سیاسی جانشین مصدق را معرفی می‌کردند: سرلشکر فضل‌الله زاهدی^{۳۲۸}، با اینحال، شاه جوان، نگران از آینده، هنوز معتقد به ادامه نخست‌وزیری مصدق و یا برکناری او «از طریق پارلمان» بود، هرچند که در این زمان بقول هندرسون: «شاه، به سبب بلای عمده مصدق برای توجیه بسیاری از مشکلات وی تبدیل شده بود»^{۳۲۹}.

اخراج کارمندان و متخصصان انگلیسی از ایران (۱۹۵۱/۱۳۳۰)، بستن سفارت انگلیس در تهران و قطع کامل روابط دیپلماتیک با آن کشور (مهرماه ۱۳۳۱/اکتبر ۱۹۵۲) و رد آخرین پیشنهاد آمریکا و انگلیس از طرف دکتر مصدق، نه تنها هرگونه تلاش و امید به حل اختلاف بین ایران و انگلیس را بر باد داد، بلکه آمریکا را نسبت به دولت دکتر مصدق، عمیقاً بدبین و ناامید ساخت.

با رد آخرین پیشنهاد آمریکا و انگلیس و اوضاع شکننده اقتصادی و آشفتگی‌های سیاسی - اجتماعی در ایران و پیروزی جمهوریخواهان در آمریکا (نوامبر ۱۹۵۲)، آیزنهاور^{۳۳۰} که «عقب راندن کمونیسم» را یکی از شعارهای اصلی انتخاباتی خود قرار داده بود - علیرغم خوش بینی‌های اولیه‌اش برای «حفظ مصدق» - در یک برآورد تازه از اوضاع ایران، ضعف‌ها و کاستی‌های دولت مصدق را عاملی برای گسترش روزافزون نفوذ کمونیسم (حزب توده) در ایران دانست و خواستار برکناری وی گردید.

آنچه که نظر آیزنهاور را موجه می‌ساخت، انشعاب گسترده در جبهه ملی و اختلاف شدید در صف یاران نزدیک مصدق (بقائی، کاشانی، حائری‌زاده و دیگران...) و قدرت نمایی‌های روزافزون حزب توده بود. به عبارت دیگر، قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ در اوایل سال ۱۳۳۲، دیگر از نفس افتاده بود زیرا، نه جبهه ملی؛ آن جبهه ملی سابق بود، نه مصدق آن عزم و اراده و نفوذ سیاسی سابق را داشت و نه توده‌های خروشان ۳۰ تیر در کنار مصدق بودند. این اختلاف، انشعاب و آشفتگی‌ها باعث گردید تا در نظر دولت آمریکا، حزب توده، تنها میدان‌دار عرصه سیاست آینده ایران بشمار آید. در این میان، مرگ ناگهانی استالین (مارس ۱۹۵۳) و

³²⁶ - Henderson to the Department of State, March 14, 1953, telegram 788,00/3-1453

^{۳۲۷} - کاتم، ناسیونالیسم در ایران، ص ۲۸۳

^{۳۲۸} - نگاه کنید به روزنامه دموکرات اسلامی (ارگان ملی - مذهبی‌های هوادار کاشانی) شماره‌های ۲۱-۲۶ اسفند ۱۳۳۱، خصوصاً گفتگو با سرلشکر زاهدی در شماره ۲۷ اسفند ۱۳۳۱

³²⁹ - Henderson to the Department of State, February 23, 1953, telegram 788,00/2-2353

³³⁰ - Eisenhower

خلاء ناشی از آن و ابهام و آشفتگی در سیاست خارجی اتحاد شوروی، آیزنهاور و دیگر سیاستمداران آمریکا را به «حلّ هر چه زودتر مسئله ایران» ترغیب کرد.

«وحشت سرخ»:

سلطه کمونیسم (حزب توده) بر ایران

ایران، بخاطر موقعیت استراتژیک و حساس خود در منطقه - از دیرباز - مورد طمع و طعمه روسیه تزاری و سپس اتحاد جماهیر شوروی بود. ماجرای نفت شمال (۱۳۲۳) و غائله آذربایجان (۱۳۲۴) ایران را به یکی از اصلی ترین میدان های جنگ سرد بین شوروی و آمریکا بدل ساخته بود. تضاد ایدئولوژیک جهان کمونیست (شوروی) با جهان آزاد غرب (آمریکا) تضاد میان این دو قُطب را دوچندان می کرد، هم از این روست که در آغاز گفته ایم: سرنوشت ایران معاصر را دو مسئله اساسی رقم زده است، یکی: نفت، و دیگری: همسایگی با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی.

در سال های ۳۰-۳۲، بحران مالی و وخامت اوضاع اقتصادی دولت مصدق، بن بست مذاکرات نفت بین ایران و انگلیس، بروز آشفتگی های اجتماعی و گسترش فعالیت های حزب توده در شهرها و روستاها، آمریکا را نسبت به امکان قدرت گیری حزب توده عمیقاً نگران ساخت، از این رو دولت آمریکا با دادن کمک های مالی، عمرانی و بهداشتی - از طریق طرح «اصل چهار»^{۳۳۱} - ضمن تقویت دولت مصدق، کوشید تا از توجه ایران به شوروی یا از نفوذ آن کشور در ایران، جلوگیری کند، در این راستا، تنها در سال ۱۹۵۲ (۱۳۳۱) علاوه بر کمک های مالی، بهداشتی و عمرانی، دولت آمریکا تعداد ۴۲ تانک شرمین به دولت مصدق تحویل داد و بیش از ۳۰۰ افسر ایرانی را برای دیدن آموزش نظامی، به آمریکا دعوت کرد.

در این دوران، در دیده و دیدگاه سیاستمداران ایران (خصوصاً دکتر مصدق، دکتر فاطمی، دکتر بقائی، مکی و دیگران) دولت آمریکا، نه تنها «بهترین دوست ایران» بود، بلکه این کشور «مهد آزادی» و «قبله گاه آزادیخواهان و ملیون ایران» بشمار می رفت.^{۳۳۲}

با چنین جایگاهی، در اختلافات نفتی بین ایران و انگلیس و تهدیدات نظامی دولت انگلیس برای حمله به ایران و یا در پاسخ به اولین پیشنهاد انگلیس در انجام کودتا برای سرنگونی مصدق، دولت آمریکا نه تنها مخالف اقدامات نظامی انگلیس علیه ایران و نیز مخالف طرح کودتا علیه دولت مصدق بود، بلکه عموم سیاستمداران این کشور با کمک های مالی، نظامی و عمرانی به تقویت و تحکیم دولت مصدق بودند زیرا که در این دوران، حمایت از ناسیونالیسم و دولت های ملی از هدف های استراتژیک آمریکا در مقابله با نفوذ کمونیسم بود. هندرسون در گزارش ۲۷ سپتامبر ۱۹۵۱ (۶ مهرماه ۱۳۳۰) به مقامات وزارت امور خارجه آمریکا، توصیه می کند:

« ۱ - اطمینان دارم که وزارت امور خارجه، هیچ گاه به فشاری که ظاهراً به ایالات متحده وارد می شود تا

^{۳۳۱} - «اصل چهار» از چهارمین اصل سخنرانی ترومن در نطق افتتاحیه دور دوم ریاست جمهوری او - در سال ۱۹۴۹ - اخذ شده که طرحی برای کمک ها و کارهای عمرانی، کشاورزی، جنگلبانی و بهداشتی در کشورهای عقب مانده بود. این طرح، خدمات شایانی در ایران انجام داد و خصوصاً در ریشه کنی مالاریا در ایران نقش اساسی داشت.

^{۳۳۲} - برای نمونه نگاه کنید به مقاله حسین فاطمی، باختر امروز، شماره ۳۰۱، مردادماه ۱۳۲۸؛ نامه دکتر مظفر بقائی به

بریتانیا برای دستیابی به برخی اهداف خود در ایران، از نیروهای نظامی یا تهدید در بکارگیری آن استفاده کند، تن در نخواهد داد... این حقیقت را نمی‌توان نادیده گرفت که ورود نیروهای ارتش انگلیس به ایران در این مقطع زمانی... چیز دیگری جز تجاوز مسلحانه محسوب نمی‌گردد.

۲ - سیاست خارجی ما، در پنج ساله گذشته به طور کلی مبتنی بر مخالفت با تجاوز بوده است. ما کمک‌های مالی عظیمی در اختیار ملت‌های مختلف گذاشته‌ایم تا آنها را قادر سازیم در مقابل تجاوز، بهتر مقاومت کنند. ما جان بسیاری از آمریکایی‌ها را که قربانی و منابع زیادی صرف کرده و بسیاری از ملت‌ها را نیز در کشور گره به فداکاری‌های مشابه تشویق کرده‌ایم تا از تجاوز جلوگیری کنند، حال اگر ما به تجاوز از سوی یکی از متفقین و دوستان خویش تن دردهیم، در نزد جهانیان، اعتباری را که برای پشتیبانی از آرمان‌گرایی کسب کرده‌ایم، کاملاً از دست خواهیم داد و مسلماً به بزرگ‌ترین ریاکاری و دورویی متهم خواهیم شد. [در صورت تسلیم به خواست انگلیس] پرچم اصولی را که برافراشته‌ایم و تاکنون توانسته‌ایم اکثر ملل جهان را به دور آن گرد آوریم، بدور خواهیم افکند...»^{۳۳۳}

چنین بود که در اختلاف بین ایران و انگلیس و خصوصاً پس از قطع رابطه دیپلماتیک بین دو کشور، آمریکا در نقش یک «میانجی» کوشید تا جای خالی انگلیس را در مقابله با «وحشت سرخ» (کمونیسم) پر کند. برخلاف دولت انگلیس، دولتمردان آمریکا در آن دوران معتقد بودند که: بی توجهی به گرایش‌ها و آرمان‌های ملی در منطقه خاورمیانه، باعث رانده شدن مردمان این منطقه به سوی اردوگاه شوروی می‌شود. آنان اعتقاد داشتند که ناسیونالیسم در کشورهای خاورمیانه، برج و باروی مستحکمی در مقابله با کمونیسم شوروی می‌باشد. با چنین اعتقادی بود که دولتمردان آمریکا ضمن مخالفت شدید از حمله نظامی انگلیس به ایران، این کشور را به ادامه مذاکره با مصدق تشویق کردند.^{۳۳۴}

هندرسون، در گزارشی به وزیر امور خارجه آمریکا، ضمن ارائه ارزیابی مشترک خود و همتای انگلیسی خویش، درباره اوضاع ایران تأکید می‌کند:

«۱ - فرض ما بر این است که هدف مشترک، فوری و تعیین کننده آمریکا و انگلیس در ایران، جلوگیری از افتادن این کشور در چنگال کمونیسم است... پیگیری این هدف باید پایه همه کوشش‌های دولتین آمریکا و انگلیس در ایران بشمار آید. اگر تصور شود که به خطر افتادن منافع تجاری ما - مانند به خطر افتادن منافع حاصل از نفت ایران یا اجرای شیوه ۵۰/۵۰ در تقسیم سود حاصله از فروش نفت - ممکن است تحقق یافتن این هدف اساسی آمریکا و انگلیس را در درازمدت به مخاطره اندازد، اینگونه منافع تجاری احتمالاً در درجه دوم اهمیت قرار دارند. باید به خاطر آورد که عامل نوینی در صحنه خاورمیانه وارد شده است. تبلیغات شوروی و سازمان‌های کمونیستی تلاش می‌کنند تا رهبری نهضت‌های ملی را به چنگ آورند.

۲ - اگر هدف اساسی آمریکا و انگلیس می‌باید تحقق یابد، لازم است تا در ایران حکومتی درستکار و کارآمد - با برنامه اصلاحات مثبت - بر سر کار آید تا از جذب حزب توده بکاهد.»^{۳۳۵}

* * *

هندرسون در گزارش ۱۵ آبان ۱۳۳۱ نگرانی خویش را از نفوذ حزب توده در دستگاه دولت مصدق چنین ابراز کرد:

«حزب توده اگر نه آشکارا، اما آنچنان نفوذی بر دولت (مصدق) اعمال می‌کند که ما را تحت تأثیر قرار داده است... شایع است که بعضی از اعضای کابینه مصدق - شامل وزیر داد گستری و معاون او، معاونان وزارتخانه‌های کار و کشور - طرفدار حزب توده هستند و گفته می‌شود که وزیر فرهنگ نیز عامل حزب توده

³³³ - Henderson to the Department of State, september 27, 1951, telegram 888,2553/9-2751

^{۳۳۴} - کاتم، ص ۲۶۷

³³⁵ - Henderson to Acheson in Paris, November 6, 1951, telegram 23-888,2553//11-651 and telegram October 22, 1951, 1478-888,2553/10-2251

است»^{۳۳۶}.

بنظر بعضی از محققان، سلطه «وحشت سرخ بر ایران» و کم و کیف قدرت و نفوذ حزب توده، خالی از اغراق نبود^{۳۳۷}، امّا، گزارش‌های مستندی که در صفحات آینده خواهیم دید و نیز تهدیدها و تلقین‌های شخص مصدّق در مذاکره با مقامات دولت آمریکا و همچنین تظاهرات و اقدامات رادیکال حزب توده - بعنوان بزرگ‌ترین سازمان کمونیستی در خاورمیانه - احتمال تسلط حزب توده بر ایران را تقویت می‌کرد و این امر، دولت آمریکا را بشدت نگران نموده بود.

حزب توده، آشوب‌های خیابانی و اراذل و اوباش!

دوران ۲۷ ماهه حکومت دکتر مصدّق را می‌توان پرآشوب‌ترین دوره سیاسی بعد از مشروطیت نامید^{۳۳۸}. در این دوران، حزب توده بخاطر قدرت سیاسی - تشکیلاتی‌اش، در عرصه سیاست ایران خود را «نیروی اول» می‌دانست که در رویدادهای مهم سیاسی، می‌باید «حرف اول» را بگوید. با این چنین باوری، حزب توده خود را همسنگ ملت ایران می‌دانست و حل مسئله نفت را مشروط به «پیروزی حزب ما، یعنی ملت ایران» می‌دانست^{۳۳۹}.

با چنان سودائی برای کسب هژمونی یا سلطه سیاسی، از اسفندماه ۱۳۳۱ تا مردادماه ۱۳۳۲ براندازی سببنت و استقرار «جمهوری دموکراتیک توده‌ای»، هدف اساسی حزب توده بود بطوریکه شعار «ما شاه نمی‌خواهیم! برچیده باد سلطنت!» شعار محوری و برجسته نشریات حزب توده بود^{۳۴۰}. با این اعتقاد، از آغاز نهضت ملی شدن صنعت نفت، رهبران حزب توده امید و علاقه‌ای به «دولت وابسته به امپریالیسم دکتر مصدّق» نداشتند و لذا در سراسر آن دوران، حزب توده با ایجاد اعتصابات و آشوب‌ها و حادثه‌آفرینی‌های خیابانی^{۳۴۱}، ضمن گسترش روحیه خشونت و تخریب و ستیز در جامعه، در صدد بود تا در اذهان دولت‌های غربی - خصوصاً آمریکا - دکتر مصدّق را به «ضعف و ناتوانی در اداره جامعه» متهم کند. این حادثه‌آفرینی‌ها، «شبح کمونیسم» را در اذهان دولتمردان آمریکا تقویت می‌کرد^{۳۴۲} و در شرایط حساس مذاکرات نفت، دکتر مصدّق را در برابر دولت آمریکا بسیار آسیب‌پذیر می‌نمود. حزب توده در نشریه تعلیماتی خود (شماره ۱۲) به هواداران حزب توصیه کرده بود:

«توده‌ها وقتی حرف ما را می‌پذیرند که تجربه روزانه هم مؤید آن باشد. وقتی که برقراری حکومت نظامی در

^{۳۳۶} - Henderson to The Department of State, November 5, 1952, telegram 1850, 788.00/11-552

^{۳۳۷} - نگاه کنید به: آبراهامیان، ص ۳۰۷؛ بهروز، مصدّق و کودتا، صص ۱۲۲-۱۲۵؛ آبراهامیان، تجربه مصدّق...، صص ۱۷۸-۱۷۹؛ عظیمی، صص ۱۵۱-۱۵۲

^{۳۳۸} - موحد، ج ۱، ص ۱۰۹. برای آگاهی از آشوب‌ها و درگیری‌های خیابانی این دوران نگاه کنید به: ترکمان، محمد، تشنجات و درگیری‌های خیابانی و توطئه‌ها در دوران حکومت مصدّق، انتشارات رسا، تهران، ۱۳۵۹

^{۳۳۹} - روزنامه مردم، ۲۷ خردادماه ۱۳۲۹، به نقل از: امیرخسروی، ص ۲۶۲

^{۳۴۰} - برای نمونه نگاه کنید به: روزنامه «به سوی آینده»، شماره ۱۳ اسفندماه ۱۳۳۱

^{۳۴۱} - به روایت عبدالصمد کامبخش، از رهبران برجسته حزب توده - در آن هنگام - در فاصله ۱ سال، ۲۰۰ اعتصاب کارگری رخ داد که برخی از آنها اقتصادی و سیاسی و برخی صرفاً سیاسی بود. نظری به جنبش کارگری و کمونیستی در ایران، ج ۱، انتشارات حزب توده، بی‌جا، ۱۹۷۲، ص ۱۷۱، همچنین نگاه کنید به: «اعتصابات کارگری دوره نخست وزیری مصدّق»، علی منوچهری و مهدی احمدی، پیام بهارستان، شماره ۵، تهران، ۱۳۸۸، صص ۳۶۹-۳۹۸

^{۳۴۲} - باختر امروز، شماره ۲۶ تیرماه ۱۳۳۰

خوزستان، ۲۳ تیر، ۱۴ آذر... سازش با بانک بین‌المللی سخنان ما را در بارهٔ مصدق و دار و دسته‌اش تأیید کرد... حوادث بهترین مددکار ما هستند... باید حوادث بیدار کننده را آفرید و جبههٔ ملی را در برابر آن قرار داد و ما می‌توانیم این کار را بکنیم... پس اگر می‌خواهیم جبههٔ ملی را رسوا کنیم باید او را به میدان عمل بکشیم...»^{۳۳۳}

با چنان «رهنمود»ی، حزب توده - که بعد از ماجرای سوءقصد به شاه (۱۵ بهمن ۱۳۲۷) هنوز غیرقانونی بود - در لباس سازمان‌ها و تشکلهای صنفی و سندیکائی، مبارزات گسترده‌ای علیه دولت مصدق و آمریکا سازمان می‌داد. برای نمونه: در تظاهرات «دو چرخه سواران صلح دوست» وابسته به «جمعیت هواداران صلح» در ۱۴ تیرماه ۱۳۳۰، شعارهای تظاهرکنندگان صلح دوست چنین بود:

- اعدام ماک آرتور، فرماندار نظامی آمریکا در ژاپن
- اخراج مستشاران آمریکائی از ایران
- به رسمیت شناختن چین کمونیست

این شعارها باعث خشم و مخالفت احزاب و گروه‌های غیرکمونیست شد که در نتیجهٔ آن، تعدادی مجروح گردیدند. بابک امیرخسروی - که خود از مسئولان اصلی تظاهرات‌های حزب توده در آن زمان بود - در بارهٔ تظاهرات غیرقانونی حزب توده در ۲۳ تیر ۱۳۳۰ یادآور می‌شود:

«به واحدهای حزبی و سازمان جوانان [حزب توده] آموزش داده بودند که چوب‌های پلاکارد و پرچم‌ها را طوری تهیه بکنند که بتوان از آنها در موقع مقتضی! بجای چماق استفاده کرد. بسیاری از شرکت‌کنندگان در جیب‌های خود فلفل و پنجه بوکس و چاقو و وسایل مختلف ضرب و جرح آماده داشتند. اعضای حزب [توده] و به ویژه سازمان جوانان برای انتقام‌کشی و نشان دادن ضرب شست، مغزشوئی شده بودند»^{۳۳۴}.

^{۳۳۳} - ملکی، خلیل، درس ۲۸ مرداد از لحاظ نهضت ملی ایران و از لحاظ رهبران خائن حزب توده، انتشارات پردیس دانش،

تهران، ۱۳۹۴، ص ۲۸۹

^{۳۳۴} - امیرخسروی، ص ۲۸۲



تظاهرات «دوچرخه سواران صلح دوست»، هواداران حزب توده، تهران، خیابان شهباز شمالی

انورخامه‌ای نیز در باره «علل واقعی حادثه‌آفرینی‌های حزب توده» یادآوری می‌کند:

«اغتشاش در کارخانه‌ها و دبیرستان‌ها و دانشگاه، اغلب بدین سان پدید می‌آمد که توده‌ای‌ها به مصدق و جبهه ملی حمله می‌کردند و آنها را نوکر انگلیس و آمریکا می‌خواندند و در نتیجه، خشم طرفداران مصدق را برمی‌انگیختند و حادثه، آفریده می‌شد! به موازات این حوادث، حزب توده از هر فرصتی استفاده می‌کرد برای اینکه میتینگ و راه‌پیمایی به راه اندازد. اگر زد و خوردی، کشت و کشتاری، خونریزی پیش آمد، که هوالمطلوب. اگر نیامد که قدرت خود و ضعف حکومت مصدق را نشان داده است.»^{۳۴۵}

انور خامه‌ای در باره تحریکات حزب توده برای حادثه‌آفرینی‌ها به شیوه‌ای اشاره می‌کند که می‌توان آنرا به «میتینگ‌های زنجیره‌ای» تعبیر کرد. وی ضمن اشاره به حوادث خونین ۲۳ تیر و ۱۴ آذر ۱۳۳۰، در باره حادثه‌آفرینی حزب توده در ۸ فروردین ۱۳۳۰ از قول یکی از مسئولان آن حزب می‌گوید:

«هفته جهانی جوانان دموکرات از روز اول فروردین تا هفتم در کانون [جوانان حزب توده] با شکوه و برنامه مجلل اجرا شد. هزاران جوان پسر و دختر به کانون رفت و آمد می‌کردند و برنامه‌ها و وارته‌های مختلف تماشا نمودند و قرار شد روز آخر جشن، میتینگ اختتامیه در میدان فوزیه داده شود. از صبح روز میتینگ بین افراد انتظامات بسته‌های نمک و فلفل که مخلوط شده و در کاغذ بسته شده بود - پخش گردید که برای مقابله با افراد مخالف و مأمورین انتظامی، از آن استفاده نمایند. چوب‌های کوچک به مقدار زیادی برای زد و خورد تهیه شده بود و از شب قبل، عده‌ای در کانون جوانان، چوب می‌بریدند، ظاهراً برای دسته پرچم و باطناً برای نزاع. چوب‌هایی به قطر ۵ سانتیمتر و به بلندی ۳۰ سانتیمتر... همان شب، نادر شرمینی [مسئول سازمان جوانان حزب توده] که مخفی بود، آخر شب بطور ناشناس به کانون می‌آید و کار تهیه فلفل نمک و بریدن چوب‌ها را از نزدیک - شخصاً - کنترل می‌نماید... صبح روز ۸ فروردین، ارسال پوریا - که مسئول کلی انتظامات بود - به مسئولین کمیته‌های محلی به نسبت اعتمادی که به آنها داشت - دستور شرمینی را ابلاغ می‌کرد، مثلاً به تربتی - مسئول محل ۴ - می‌گفت: «محسن! امروز با این چوب‌ها و فلفل نمک‌ها کار داریم و باید - جداً - پوزه پلیس و مخالفین بخاک مالیده شود». تربتی جواب داد: «حتماً از پیروزی احزاب مخالف بر صفوف خودمان جلوگیری خواهد شد» و ارسال پوریا اضافه کرد: «نه! نفهمیدی! کاوه (شرمینی) دستور داده است به هر نحوی شده، امروز باید دعوا بشود، زد و خورد بشود... این جملات هنوز در گوش من طنین‌انداز است... در این حادثه‌آفرینی ۲ نفر کشته و بیش از ۵۰ نفر زخمی شدند... همین امر، مدرک جدیدی برای اثبات «آزادی‌گشی» و «نوکر استعمار بودن دکتر مصدق» به دست حزب توده داد.»^{۳۴۶}

سندی محرمانه از رکن دو ارتش [سازمان اطلاعات و امنیت ارتش] بتاريخ ۱۶ فروردین ماه ۱۳۳۱ روحیه

^{۳۴۵} - نگاه کنید به: خامه‌ای، صص ۳۵۶-۳۵۸

^{۳۴۶} - خامه‌ای، صص ۳۶۱-۳۶۳. در باره «سازمان جوانان حزب توده» و میتینگ‌ها و تظاهرات‌های آن نگاه کنید به: سازمان جوانان حزب توده به روایت اسناد، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، تهران، تابستان ۱۳۸۰

تهاجمی بین هواداران حزب توده - بعد از تظاهرات خونین ۸ فروردین - را چنین گزارش کرده است:
 «جریان ۸ فروردین هیچگونه تزلزلی در روحیه توده‌ای‌ها ایجاد نکرده تا آنجا که بعضی‌ها اعتراض نموده و خواستار شده‌اند که عده‌ای از سران نظامی و شهربانی را - که همه در اینگونه جریانات شرکت دارند - از بین ببرند و تقاضا کرده‌اند که حزب [توده] نارنجک در اختیارشان بگذارند، اما به همه پاسخ داده شد که صبر کنند، زیرا اینگونه عملیات موقتی - فعلاً - به ضرر ما تمام می‌شود»^{۳۴۷}.

از این هنگام صفحات نشریات و روزنامه‌های حزب توده، سرشار از دشنام و ناسزا به دکتر مصدق بود^{۳۴۸}.

به نظر ریچارد کاتم^{۳۴۹}، آمریکائی‌ها تا سر حدّ جنون از کمونیسم وحشت داشتند و مصدق ترجیح می‌داد تا از حضور حزب توده - بعنوان «مترسک» یا «لولوی سرخرمن» - استفاده کند^{۳۵۰}.

در مورد تهدیدها و تلقین‌های شخص مصدق درباره خطر استیلاي کمونیسم، یادآور می‌شویم که مصدق در دیدار از آمریکا و گفتگو با ترومن و آپسون (وزیر امور خارجه آمریکا) در ۲۳ اکتبر ۱۹۵۱ ضمن اشاره به اوضاع بسیار بد اقتصاد ایران، تأکید کرد:

- «نیروهای مسلح و پلیس ایران مدت ۲ ماه است که هیچگونه حقوقی دریافت نکرده‌اند و خود این امر، به تنهایی خطر مهمی بشمار می‌رود. بودجه دولت، با کسری حدود چهارصد میلیون تومان روبرو است و فقر و آشوب در سراسر کشور، گسترده است. معلمان مدارس، حقوق ماهیانه‌ای به مبلغ یکصد تومان - که معادل ۲۵ دلار است - دریافت می‌کنند، این مبلغ به دشواری هزینه پرداخت اجاره یک اتاق را در ماه کفایت می‌کند، در نتیجه: بسیاری از معلمان، هوادار و متمایل به کمونیسم شده‌اند، و این افکار را در سراسر مدارس کشور ترویج می‌دهند»^{۳۵۱}.

مصدق در مذاکرات متعدّد با هندرسون نیز چنین وانمود می‌کرد که: دولت آمریکا بین دولت او (مصدق) و استقرار کمونیسم در ایران، باید یکی را انتخاب کند، مثلاً: در تاریخ ۱۳ ژانویه ۱۹۵۲ (۲۲ دی ماه ۱۳۳۱) مصدق، ضمن دیدار با هندرسون، درخواست کمک مالی فوری آمریکا برای ترمیم کسر بودجه جاری دولت - به میزان تقریبی ماهی ده میلیون دلار - را به سفیر آمریکا تسلیم کرد. مصدق در این دیدار با لحنی تهدیدآمیز گفت:

- «بدون این کمک مالی، به فاصله سی روز، ایران سقوط خواهد کرد و چه بسا حزب توده قدرت را بدست گیرد.» مصدق افزود: «هرگاه او از دریافت کمک آمریکا - فوراً - اطمینان نیابد، پس از ۵ روز، وی ناچار به شوروی متوسّل خواهد شد.»

هندرسون در برابر این «اولتیماتوم مصدق»، در گزارش مفصّل خود به وزارت امور خارجه آمریکا نوشت:
 «۱ - ما نسبت به مسئله و اوضاع کنونی ایران - که سریعاً در حال فروپاشی است - به ویژه درباره سخنان مصدق که بدون دریافت کمک مالی خارجی در سی روز آینده، ایران با انقلاب مواجه خواهد شد، توجه و تأمل بسیار کرده ایم. ما معتقدیم که مصدق اینک دست به بزرگترین قمار خویش زده است که یا برنده همه چیز یا بازنده همه چیز می‌گردد. مصدق می‌گوید این امید را دارد که اگر بتواند از آمریکا کمک مالی دریافت کند، تبدیل به یک قهرمان ملی - حتی بزرگ‌تر - شود و یک بار دیگر بر انگلیس پیروز گردد... اگر هیچ کمک خارجی دریافت نشود، وی ممکن است در لحظات آخر

^{۳۴۷} - سازمان افسران حزب توده...، ص ۱۴

^{۳۴۸} - برای نمونه‌ای از این دشنام‌ها و اتهام‌ها، نگاه کنید به: به سوی آینده، شماره‌های ۱۷ آذرماه ۱۳۳۰؛ ۲۷ بهمن ۱۳۳۱؛

شهباز، ۲۱ دی ماه ۱۳۳۱

^{۳۴۹} - Cottem, Richard

^{۳۵۰} - کاتم، ص ۲۷۴

^{۳۵۱} - Foreign relations of the United States, vol. X, n° 147, p. 328

توسط یک مجلس، مرعوب و یا بر اثر نوعی کودتا ساقط گردد، و یا ممکن است ایران به سوی هرج و مرج و بی‌نظمی برود و امکان دارد که این بی‌نظمی به پیدایش رژیم‌های مختلفی که به احتمال قوی تحت کنترل اتحاد شوروی باشند، بیانجامد. مصدق مشغول پروراندن این فکر در سر است تا در صورت عدم کمک مالی آمریکا یا عدم توافق با انگلیس، روس‌ها را برای کمک به ایران ترغیب نماید... مصدق تشخیص می‌دهد که روس‌ها - بدون هزینه و صرف هیچ منابعی - فرصت و شانس خوبی برای تسلط بر ایران را دارند، با این حال، اگر مصدق امید دریافت فوری کمک‌های مالی آمریکا را از دست بدهد، صرف نظر از عواقب نهائی آن، احتمالاً در انجام معامله با روس‌ها - که بتوانند دولت وی را برای مدتی سرپا نگهدارند - تردیدی نخواهد کرد.

.....

۳ - ما باور داریم که مصدق با روحیه کنونی‌اش، هرج و مرج و انقلاب را به راحتی بر آنچه که وی به مفهوم «تسلیم به انگلیس» تلقی می‌کند، ترجیح می‌دهد. خواسته‌های او در طول زمان به سرعت از حد خود فراتر رفته است و به نظر نمی‌رسد که او عقب‌نشینی نماید، بلکه درست برعکس، ما عقیده داریم که وی بیشتر از پیش به اقدامات ضدانگلیسی و ضدبیگانه به منظور برانگیختن احساسات و منحرف ساختن توجه مردم از نقاط ضعف دولت خود، روی می‌آورد.

.....

۱۰ - ما تردید داریم که وزارت امور خارجه [آمریکا] در فاصله ۵ روز اعلام شده توسط مصدق بتواند پاسخی کامل و اساسی تهیه کند... اگر مصدق هیچ پاسخی در فاصله ۵ روز دریافت ندارد، ما نمی‌توانیم این احتمال را که وی دست به یک اقدام نسنجیده غیرقابل برگشت بزند، ندیده بگیریم...^{۳۵۲} «

³⁵² - Henderson to the Department of State, January 15, 1952, telegram 2640-888,10/1-1552

سازمان نظامی حزب توده

ساختار سُنّتی ارتش هر چند که - اساساً - در حمایت از شاه و شاهدوستی شکل گرفته بود، اما باید دانست که بعد از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ و قبضه کردن وزارت جنگ (وزارت دفاع) توسط مصدّق، نیروهای ارتشی - در آستانه ۲۸ مرداد ۳۲ - به چهار بخش تقسیم شده بودند:

۱ - سازمان نظامی حزب توده و نیروهای تحت فرمان آن،

۲ - طرفداران شاه،

۳ - طرفداران مصدّق در «سازمان افسران ناسیونالیست» یا «سازمان گاردملی»،

۴ - بی طرفها،

عظیمی - بدرستی - تأکید می کند:

«برای نخستین بار در تاریخ ایران و به رغم دشواری های بسیار، حکومتی غیرنظامی توانسته بود به اندازه ای ارتش را در مهار خود بگیرد که نه تنها [سرلشکر] زاهدی بلکه شاه نیز نمی توانست با اطمینان بر حمایت محسوس نظامیان تکیه کند»^{۳۵۳}.

حمله ارتش های متفقین به ایران و تارومار شدن ارتش نوپای کشور در سَوم شهریور ۱۳۲۰، روحیه شکست و شرمساری را در میان ارتشیان ایران پدید آورد و باعث خشم و نارضائی افسران جوان نسبت به اوضاع نابسامان سیاسی - اجتماعی موجود گردید. این افسران با ایجاد محفل هائی، به «کانون افسران ناسیونالیست ایران» تبدیل شدند. اما پیروزی ارتش سرخ بر فاشیسم هیتلری و «حماسه استالینگراد»، برای بسیاری از افسران جوان ایرانی، شکوهمند و الهام بخش بود و لذا با توجه به حضور «ارتش سرخ» در ایران و نفوذ روزافزون حزب توده و شعارهای میهن پرستانه این حزب در اوایل سال های ۱۳۲۰، بخشی از افسران آرمانخواه و عدالتجوی ایران بتدریج به حزب توده پیوستند و «سازمان افسران حزب توده ایران» را پدید آوردند^{۳۵۴}. حزب توده در نخستین اساسنامه خود (اسفند ۱۳۲۰) بعنوان یک حزب ملّی و میهنی، جلوه می نمود و بهمین جهت بسیاری از هنرمندان، نویسندگان و روشنفکران ترقیخواه ایران را بخود جلب کرده و از این طریق، باعث نوآوری در هنر و ادبیات ایران شده بود. این امر و نیز شعار «مبارزه برای حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور، برقراری آزادی و دموکراسی، تأمین حقوق فردی، اصلاحات اجتماعی، مبارزه با فقر و فساد و پیکار با امپریالیسم انگلیس و...»^{۳۵۵} حزب توده را به پایگاهی برای نیروهای میهن پرست و ترقیخواه ایران تبدیل کرده بود، هم از این رو، رهبران حزب توده، گاه، حزب توده را «تجلی اراده ملت ایران»

^{۳۵۳} - عظیمی، ص ۱۹۳

^{۳۵۴} - در این باره نگاه کنید به خسروپناه، محمد حسین: سازمان افسران حزب توده ایران (۱۳۲۳-۱۳۳۳)، تهران، شیرازه، ۱۳۷۸؛ خسروپناه، محمد حسین (به کوشش): سازمان افسران حزب توده ایران از درون، تهران، انتشارات پیام امروز، ۱۳۸۳؛ عباسی، روح الله: خاطرات یک افسر توده ای (۱۳۲۰-۱۳۳۵)، کانادا، نشر فرهنگ، ۱۹۸۹؛ عموی، محمد علی: دُرد زمانه، تهران، نشر آرزان، ۱۳۷۷؛ خاطرات سرگرد هوئی، پرویز اکتشافی، تهران، نشر ثالث، ۱۳۸۱. برای روایت رسمی و دولتی از سازمان افسران حزب توده و آگاهی از متن بازجوئی های افسران نگاه کنید به: کتاب سیاه، در باره سازمان افسری توده، چاپ مطبوعات، تهران، ۱۳۳۴؛ سیر کمونیسم در ایران، علی زیبایی، تهران، چاپخانه کیهان، ۱۳۳۶؛ مبصر، محسن، نقدی بر کتاب خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست و گزیده هائی از یادمانده های نویسنده، کتاب ایران، لندن، ۱۹۹۶؛ سازمان افسران حزب توده (به روایت اسناد ساواک)، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۸۰

^{۳۵۵} - کامبخش، عبدالصمد، نظری به جنبش کارگری در ایران، ص ۵۲

می دانستند و «حزب ما» را مترادف «ملت ما» بشمار می آوردند.^{۳۵۶} اما با سیطره جناح هوادار شوروی، این حزب - بتدریج - به ابزاری در خدمت منافع دولت شوروی بدل شد که طی آن، منافع ملی ایران قربانی مصالح انترناسیونالیستی اردوگاه شوروی گردید. حزب توده در سال های ۱۳۲۳-۱۳۲۵ با حمایت دولت شوروی به یک نیروی سیاسی قدرتمند بدل شده بود بطوریکه در کابینه قوام السلطنه دارای سه وزیر بود: مرتضی یزدی (وزیر بهداشت)، ایرج اسکندری (وزیر بازرگانی و صنعت)، و فریدون کشاورز (وزیر آموزش و پرورش)، اما با ترور نافرجام شاه در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ حزب توده، ممنوع و بسیاری از رهبران آن دستگیر و زندانی شدند. فرار شگفت انگیز رهبران حزب توده از زندان و سپس کشف شبکه نظامی آن، نشان داد که حزب توده از توان سیاسی - نظامی فراوانی برخوردار است.^{۳۵۷}

در پائیز سال ۱۳۳۱ حزب توده با انتشار «برنامه ای»، رسماً خواستار برانداختن نظام سلطنتی، تغییر قانون اساسی... و استقرار «دموکراسی توده ای» گردید.^{۳۵۸} این حزب زیر نام انجمن ها و جمعیت های مختلف می کوشید تا اهداف سیاسی و آرمان های ایدئولوژیک اش را به پیش برد، از جمله این انجمن ها و سازمان ها، عبارت بودند از:

سازمان نظامی (افسری) حزب توده

شورای متحده (اتحادیه ی شورای متحده ی مرکزی کارگران)

اتحادیه ی دهقانان

سازمان زنان (تشکیلات دموکراتیک زنان)

سازمان جوانان

سازمان دانشجویان

سازمان دانش آموزی

جمعیت ایرانی هواداران صلح

جمعیت ملی مبارزه با استعمار

انجمن آذربایجان

بی تردید فلسفه سیاسی دکتر مصدق^{۳۵۶} مشروطه خواه با ایدئولوژی حزب توده، مغایر بود، اما، شاید نسبت فامیلی مریم فیروز (دختر دای مصدق و همسر نورالدین کیانوری) و نیز توصیه های منشی مخصوص مصدق، عباس فریور محسنی اراکی، در تعامل دوستانه مصدق نسبت به فعالیت های حزب توده تأثیر داشت. گذشته از تماس های فامیلی مریم فیروز با مصدق، به روایت یکی از اعضای معتبر هیأت مدیره «جمعیت ملی مبارزه

^{۳۵۶} - نگاه کنید به: روزنامه مردم، ۲۷ خرداد ماه ۱۳۲۹

^{۳۵۷} - نگاه کنید به خسرو پناه، ۱۳۸-۱۵۲

^{۳۵۸} - گذشته، چراغ راه آینده، ص ۶۳۳

بااستعمار» [محمد مکرری؟]: «منشی مخصوص مصدق، عباس فریور محسنی اراکی، عضو حزب توده یاسمپارتیزان «جمعیت ملی مبارزه بااستعمار [وابسته حزب توده] بود».^{۳۵۹} این موضوع یادآور نفوذ مهندس غلامعلی فریور، عامل نفوذی حزب توده در کادر رهبری حزب ایران (به رهبری مهندس زیرک زاده، سنجابی، مهندس غلامعلی فریور، اللهیار صالح و...) می باشد که موجب ائتلاف حزب ایران با حزب توده شده بود.^{۳۶۰}

آزادسازی غیررسمی حزب توده در زمان مصدق، باعث تشکّل یابی و تحرّکات گسترده این حزب گردید و حزب توده را به اوج قدرت خویش رسانیده بود. با چنین نیروئی، حزب توده توانست ضمن نفوذ حیرت انگیز در نهادهای نظامی، انتظامی و سیاسی کشور، تحرّکات نظامی و سیاسی مخالفان را به آگاهی رهبران حزب توده برساند.^{۳۶۱} سپهر ذبیح (سر دبیر سابق باختر/روز) می نویسد:

- «در اوایل بهار ۱۹۵۲ (۱۳۳۱ شمسی) جنبش کمونیستی [حزب توده] توانست تعداد اعضای خود را به دوران پیش از (غیر) قانونی شدن آن در سال ۱۹۴۹ (۱۳۲۷) برساند... در سراسر دوران دکتر مصدق، حزب توده از یک سازمان سیاسی اداری با جهت گیری کمونیستی به یک حزب کمونیست واقعی تبدیل شد... به طوری که منع قانونی حزب در گذشته عملاً اسم بی مسمائی شد.^{۳۶۲}

در اوایل سال ۱۳۳۲، حزب توده تنها در سازمان ایالتی تهران بالغ بر ۲۰ هزار عضو داشت.^{۳۶۳} این حزب غیرقانونی از طریق اتحادیه ها، سازمان ها، سندیکاهای متعدد و با حدود ۱۰۰ روزنامه و نشریه در سراسر ایران، دارای توان تجهیز نیروهای عظیمی بود. به روایت مهندس زیرک زاده:

- «حتی بدون کمک اتحادیه های کارگری، حزب توده با این عده عضو در ایران آن روز، از قدرت قابل ملاحظه ای برخوردار بوده است و مرا عقیده بر این بود که از اواخر سال ۱۳۲۴ تا مرداد ۱۳۳۲ حزب توده، هر وقت می خواست، می توانست با یک کودتا، تهران را تصرف کند».^{۳۶۴}

با این حال، به روایت یکی از ثنوریسین های حزب توده:

- «مصدق در طی ۲۵ سال از تاریخ تشکیل حزب توده تا مرگ خود «تقریباً هیچ سخنی علیه حزب ما نگفت... و در تمام دوران نخست وزیری خود، هرگز حاضر نشد به حزب ما بتازد».^{۳۶۵}

چنین شرایطی - البته - بهترین زمینه برای رشد و گسترش سازمان نظامی حزب توده بود. سرگرد پرویز اکتشافی - سرگرد نیروی هوایی و عضو برجسته سازمان نظامی حزب توده - تأکید می کند:

- «مصدق [که] بر سر کار آمد قدرت حزب [توده] و سازمان نظامی بیشتر شد. سازمان نظامی، بخصوص

^{۳۵۹} - امیر خسروی، ص ۶۸۷

^{۳۶۰} - نگاه کنیده: زیرک زاده، صص ۹۳-۱۰۳

^{۳۶۱} - نگاه کنیده «اطلاعات جدیدی درباره توقیف افسران عضو سازمان نظامی حزب توده»، روزنامه کیهان، ۲۴ شهریور ۱۳۳۳

^{۳۶۲} - نگاه کنیده، ذبیح، تاریخ جنبش کمونیستی در ایران، صص ۲۹۱-۲۹۸

^{۳۶۳} - امیر خسروی، ص ۸۷۲ مقایسه کنید با آبراهامیان، ص ۲۹۰

^{۳۶۴} - زیرک زاده، ص ۳۲۳

^{۳۶۵} - جوانشیر، تجربه ۲۸ مرداد، ص ۳۵

در واحد نیروی زمینی توسعه پیدا کرد... همه این‌ها به توسعه سازمان نظامی [در زمان مصدق] کمک می‌کرد. سازمان نظامی بخصوص در نیروی زمینی پیش از مصدق آنقدر توسعه نداشت و از زمان مصدق توسعه پیدا کرد، ولی سازمان نظامی در نیروی هوایی پیش از دوران مصدق به اندازه کافی توسعه یافته بود».^{۳۶۶}

سرگرد جعفر وکیلی، یکی از مسئولان برجسته سازمان نظامی حزب توده تأکید می‌کند:
- «ما به طور متوسط سالی صد نفر را جلب می‌کردیم»^{۳۶۷}

در اینصورت می‌توان گفت که در آستانه ۲۸ مرداد ۳۲، شاخه نظامی حزب توده حدود ۶۰۰ عضو رسمی و صدها افسر هوادار داشت که بسیاری از آنان در مقام و موقعیت فرماندهی، نیروهای فراوانی را تحت پوشش و فرماندهی خود داشتند.

بر شبکه افسران، باید «سازمان درجه‌داران حزب توده» را نیز افزود که در تاریخ سازمان نظامی حزب توده، ناشناخته است.^{۳۶۸} بنابراین، امیرخسروی بدرستی می‌نویسد:

- «رهبری حزب «از حمایت چند صد افسر مبارز و از جان گذشته متشکل در سازمان آهنین نظامی - که امکانات قابل توجهی داشت - برخوردار بود»^{۳۶۹}.

کیانوری تأکید می‌کند:

- «عناصر حزب توده در تمام واحدهای عملیاتی ارتش و حتی در گارد شاهنشاهی حضور داشتند»^{۳۷۰}.

بسیاری از اعضاء برجسته سازمان افسری حزب توده، از نخبگان و نوابغ ارتش ایران بودند و به جرأت می‌توان گفت که در تاریخ سازمان‌های سیاسی ایران معاصر، هیچ سازمان مبارزاتی، اینهمه انسان‌های شریف، شجاع، تحصیلکرده و پاک‌باخته را در خود گرد نیاورده بود، با این حال گفتنی است که بسیاری از این افسران عدالتجو و آرمانخواه - باوجود پاکدامنی و شرافت اخلاقی - بخاطر اعتقاد به خط مشی رهبری حزب توده، فاقد دلبستگی‌های ملی و میهنی بودند. ستوان روح‌الله عباسی، افسر متخصص توپخانه و نویسنده کتاب *خاطرات یک افسر توده‌ای*، در گفتگو با نگارنده تأکید می‌کند:

- «بخاطر همان اعتقادات اترناسیونالیستی - کمونیستی، بسیاری از ما حاضر بودیم که بی هیچ مقاومتی، مرزهای ایران را به روی سربازان ارتش سرخ بگشاییم...»^{۳۷۱}.

به عبارت دیگر، اعضاء این سازمان پاک‌باخته و عدالتخواه، توسط ایدئولوژی انقلابی حزب توده مسخ شده بودند، حزبی که رهبران آن بقول سرگرد جعفر وکیلی: «در اغراض خصوصی و حسابگری‌ها غوطه‌ور بودند و منافع نهضت را اغلب زیر پا می‌گذاشتند و آن را تحت‌الشعاع منافع خصوصی

^{۳۶۶} - اکتشافی، صص ۶۵-۶۶

^{۳۶۷} - خسروپناه، ص ۲۹۶

^{۳۶۸} - نگاه کنید به خسروپناه، صص ۳۳۷-۳۵۲

^{۳۶۹} - امیرخسروی، ص ۶۵۲، مقایسه کنید با نظر عموی، ص ۷۲

^{۳۷۰} - کیانوری، خاطرات، ص ۲۶۴

۱- گفتگو با روح‌الله عباسی، پاریس، ۱۲ ژوئن، ۲۰۰۷. برای نمونه‌هایی از این سرسپردگی‌ها و دلبستگی‌های صادقانه افسران حزب توده را در کتاب «خاطرات یک افسر توده‌ای» می‌توان یافت. همچنین نگاه کنید به: عموی، صص ۲۸، ۴۲، ۴۵ و ۵۳-۵۴؛ آوانسیان، صص ۴۶۹-۴۷۱؛ اکتشافی، ص ۵۴؛ م. الف. جاوید (محمدآمین؟)، دموکراسی ناقص (دفتر ۲-۳)، صص ۳۵-۳۹. در باره علل و عوامل ایدئولوژیک وابستگی حزب توده به شوروی نگاه کنید به: شیرازی، اصغر، مدرنیته، شبهه و دموکراسی (برمبنای یک بررسی موردی در باره حزب توده ایران)، خصوصاً فصل ۵، صص ۳۱۹-۳۶۱

می ساختند»^{۳۷۲}.

بابک امیر خسروی که از سازمان نظامی حزب توده بعنوان «سپاه عظیم و رزم‌دیده توده‌ای‌ها» یاد می‌کند^{۳۷۳}، ضمن گزارش دقیق و مفصل خود، از جمله می‌نویسد:

«تقسیم‌بندی افسران حزب توده به رسته‌هایی چون هوایی، توپخانه، سوار، پیاده، ژاندارمری، شهرداری، دانشجوی افسری و... بیانگر آنست که حزب توده در همه ارکان و زوایای ارتش - حتی گارد جاویدان شاهی - رخنه کرده بود. آنچه واقعاً اهمیت دارد، بررسی این امر است که پشت سر این ارقام: ۱۲۵ افسر توپخانه، ۱۸۰ افسر پیاده، ۵۹ افسر شهرداری و غیره، چه مقدار تانک و نیروی زرهی و امکانات فرماندهی و مواضع حساس و اطلاعاتی نهفته بود... با اطمینان می‌توان گفت که در تاریخ جنبش‌های سیاسی در جهان، هرگز هیچ حزب و سازمان سیاسی سراغ نداریم که توانسته باشد آن همه افسر را در یک حزب غیر قانونی با ایدئولوژی کمونیستی گرد آورده باشد... سازمان افسران از یک جهت، واقعاً افسانه بود، البته نه به معنای قصه و داستان بلکه به علت امکانات و قدرت واقعاً فوق‌العاده و باورنکردنی‌اش به افسانه‌ای حماسی می‌ماند. وقتی سازمان (افسری) کشف شد، حتی توده‌ای‌ها را به حیرت انداخت... درصد قابل توجهی از افسران جوان رزمی، فرماندهان تانک‌های «شرمن» به اضافه برخی فرماندهان رده بالاتر ارباب جنگی، از اعضای سازمان افسری بودند...»^{۳۷۴}

ستوان محمد علی عمویی نیز تأکید می‌کند:

«در یک کلام، ظرفیت و توان سازمان نظامی بیش از آن بود که تنها بر آمار و ارقام افسران صف یا قابلیت یک واحد رزمی تکیه شود، و این ناشی از موقعیت ویژه‌ای بود که آن سازمان در قلب ارتش داشت و اعضایش در موقعیت‌های حساس بودند. آنان که بر واحدهای رزمی، فرماندهی داشتند می‌توانستند در صف مقدم قیام قرار گیرند و با آتش سلاح‌های خود، راه پیشرفت توده مردم را هموار کنند، و آنان که در ادارات بودند، بسته به محل کار و پستی که داشتند، قادر بودند وابستگان به کودتا - حتی مغزهای رهبری کننده آن - را خنثی کنند»^{۳۷۵}

سرگرد فریدون آذرنور (عضو بلندپایه سازمان نظامی حزب توده) تعداد افسران سازمان یافته در شبکه را نزدیک به ۵۰۰ نفر می‌داند (از میان تقریباً ۶ هزار افسر ارتش) که «از نظر کمی، رقم بزرگ و از نظر کیفی در سطح فوق‌العاده بالایی بود که در لحظه عمل می‌توانست ستون فقرات نیروهای مسلح را خرد کند»^{۳۷۶}. به نظر می‌رسد که این تعداد، غیر از نام صدها افسری است که هنوز در دوره آزمایشی و مقدماتی بودند و لذا، نام‌شان در دفتر اعضای رسمی سازمان افسران، ثبت و ضبط نشده بود^{۳۷۷}.

علاوه بر تشکیلات سازمان افسری، اندکی بیش از هزار تن از افسران - به ویژه افسران جوان - به حزب توده گرایش داشتند و آماده همکاری و رویارویی با «کودتا» بودند، علاوه بر آن، رابطه بسیار خوبی میان افسران سازمان نظامی حزب توده با سربازان و گروه‌بازان و افسران همکار در یگان‌ها برقرار بود که در لحظات بحرانی می‌توانست نقش مثبتی ایفا کند^{۳۷۸}.

^{۳۷۲} - نامه سرگرد جعفر وکیلی به همسرش، ۱۴ آبان‌ماه ۱۳۳۳، کتاب جمعه، شماره ۳۵، ۲۵ اردیبهشت‌ماه ۱۳۵۹، صص ۱۲۹-۱۳۰

^{۳۷۳} - امیرخسروی، ص ۷۴۳

^{۳۷۴} - امیر خسروی، صص ۷۰۸-۷۰۹؛ مقایسه کنید با روایت عمویی، ص ۷۳

^{۳۷۵} - عمویی، ص ۷۳، مقایسه کنید به روایت سرگرد آذرنور: خسروپناه، صص ۴۹-۵۰

^{۳۷۶} - گفتگوی سرگرد آذرنوربانگارنده، پاریس، ۲۰ مرداد ۱۳۷۴؛ خسروپناه، صص ۴۹-۵۰؛ کیانوری و اذعاهایش، گردآورنده

فریده خلعتبری، ص ۲۶۳

^{۳۷۷} - گفتگوی نگارنده باستوان روح الله عباسی، افسر توپخانه سازمان نظامی حزب توده، پاریس، ۱۲ ژوئن ۲۰۰۷.

^{۳۷۸} - امیرخسروی، ص ۷۱۷، مقایسه کنید با روایت محمد علی عمویی، ص ۷۲

در باره شبکه افسران شهربانی، سرگرد آذرنور توضیح می‌دهد:

«در باره نقش افسران شهربانی عضو سازمان که هر کدام از آنها منشاء عملیات مهم شدند و غالباً موقعیت ممتازی داشتند، تاکنون سکوت شده است. تعداد آنها در تهران ۲۴ نفر و در تمام کشور ۴۷ نفر بود. دو نمونه‌ای که از نزدیک با آنها آشنا شده‌ام بیان می‌کنم: مثلاً سروان جواد درمیشیان - یکی از اعضاء سابقه‌دار سازمان نظامی (حزب توده) و رئیس کلانتری ناحیه شاپور (سبزه میدان) **دارای نفوذ فراوانی بر روی شعبان بی‌مخ بود که دستورات او را کودخانه اجرا می‌کرد**، و یا تظاهرات او باش در ناحیه ۱۰ صورت می‌گرفت که ریاست آن به عهده سروان جواد صادقی - یکی از افسران با اتوریته، قدرت فرماندهی و مدیریت استثنائی - بود که علاوه بر عضویت فعال در سازمان افسران، یکی از طرفداران و ارادتمندان پر و پا قرص دکتر مصدق بود...»^{۳۷۹}

فرماندهی تانک‌های مستقر در اطراف منزل دکتر مصدق بر عهده ستوان علی اشرف شجاعیان (عضو سازمان افسران حزب توده) بود.^{۳۸۰} فرمانده تانک‌های مستقر در فرستنده رادیو تهران نیز سروان کلالی (افسر سازمان نظامی حزب توده) بود که می‌توانست عوامل «کودتا» و خصوصاً شخص سرلشکر زاهدی را در بعد از ظهر ۲۸ مرداد دستگیر کند و یا ایستگاه رادیو را با تانک و توپ درهم بکوبد.^{۳۸۱}

ستوان یکم ایرج ایروانی عضو سازمان افسران حزب توده، فرماندهی بخشی از تانک را بر عهده داشت. وی روز ۲۸ مرداد، بدون اینکه دستوری از حزب دریافت کند، در خیابان‌های تهران سرگردان بود و عاقبت وقتی کار تظاهرکنندگان بالا گرفت، تانک او نیز در خدمت «کودتاچیان» قرار می‌گیرد و در یورش به خانه مصدق به کار می‌رود.^{۳۸۲}

سرگرد فریدون آذرنور در سخن از طرح تدارک قیام مسلحانه در تبریز می‌نویسد:

«سازمان افسران می‌توانست با کمک ۵۰۰ توده‌ای ژنده، با چند عملیات هماهنگ، تبریز را بطور کامل تسخیر کند... این تعهد سنگین بر این اساس به عمل آمده بود که از یک گردان مستقل توپخانه که از ۴ آتشبار تشکیل می‌شد، سه نفر از فرماندهان از جمله ستوان یکم توپخانه کریم زندوانی، عضو سازمان افسری بودند و نفر چهارم، افسر بکلّی بیطرفی بود. از یگانه هنگ رزمی در تبریز، چهار فرمانده گروهان، از جمله گروهان مأمور دژبان شهر (سروان پیاده حسن سدیدی و حسین زاده صدیقی) و فرودگاه، فرمانده واحد کوماندو (سرگرد فریدون آذرنور)، واحد زرهپوش هنگ را رفیق ما سروان محمد صادق دلیر آذر فرماندهی می‌کردند. فرمانده ارابه‌های جنگی از هواخواهان ما و معاون دژبان که افسر بانفوذی در شهر و درعین حال فرمانده واحد دژبان، عضو سازمان افسری بودند. فرمانده گروهان مهندسی لشکر (سروان مهندس ابوالقاسم اویسی) و سه نفر از افسران شهربانی از جمله ستوان یکم عباس افراخته و مقدم - رئیس رمز شهربانی - عضو سازمان افسری بودند و دو نفر دیگر هر کدام بنوبه، از مسئولین نگهداری زندانیانی بودند که تسلیح ۴۵۰ زندانی فرقه [منظور زندانیان فرقه دموکرات آذربایجان پس از شکست آن در آذر ۱۳۲۵ است] و آماده نمودن آنها برای هرگونه عملیاتی بعهد آنان بود. چهار نفر از افسران کادر فرماندهی نیز جزو اعضای آزمایشی و یا هوادار [سازمان افسران حزب توده] بودند»^{۳۸۳}.

آذرنور سپس اطلاعات کوتاهی در مورد لشکر ارومیه می‌دهد:

«اضافه بر فرماندهان واحدهای کوچک - که اغلب آنها عضو سازمان افسری حزب توده بودند - می‌توان

^{۳۷۹} گفتگوی سرگرد آذرنور بانگارنده، پاریس، ۲۰ مرداد ۱۳۷۴؛ امیر خسروی، ص ۷۱۲

^{۳۸۰} امیر خسروی، ص ۷۱۱؛ عموئی، ص ۷۳؛ کیانوری، ص ۲۸۵

^{۳۸۱} - عموئی، ص ۷۳

^{۳۸۲} - امیر خسروی، ص ۷۱۲

^{۳۸۳} - امیر خسروی، ص ۷۱۳، مقایسه کنید با: عموئی، صص ۴۶-۴۷

سرهنگ ستاد صدیق یحوی (فرمانده هنگ سوار و پادگان سلماس)، سرگرد یعقوبی (فرمانده گردان و پادگان قره تپه)، سرهنگ دوّم صالح نجات (فرمانده هنگ پیاده رزمی ارومیه) و سرهنگ جاوید (رئیس رکن ۲ لشکر رضائیه و آجودان مخصوص شاه) را نام برد...^{۳۸۴}

نفوذ و موقعیت افسران حزب توده در دستگاه سلطنتی آنچنان بود که سرگرد عبدالصمد خیرخواه فرمانده گردان گارد جاویدان شاهنشاهی و مأمور حفاظت از کاخ‌های سلطنتی بود!^{۳۸۵} و سروان ماشاالله ورقا - عضو سازمان افسران حزب توده و رئیس بخش مراقبت اداره اطلاعات شهربانی - مأمور حفظ و نگهداری جان شاه و افراد خانواده سلطنتی در تشریفات رسمی و دیگر بازدیدها بود.^{۳۸۶}

سروان محمد جعفر محمدی چند مورد دیگر را که خود بر آنها آگاهی دارد، می‌افزاید و می‌نویسد:

- «چهار نفر از افسران سازمان با درجات سرهنگ دوّم پیاده (فتح‌الله پهلوان)، سرگرد پیاده (عنایت‌الله پهلوان)، ستوان یکم توپخانه (قدرت‌الله پهلوان) و ستوان یکم هوایی (کامبیز دادستان) از خاندان سلطنتی بودند. سروان مهدی همایونی (از گارد سلطنتی شاه) از افراد نفوذی در میان کودتاچیان بود... سروان پولاد دژ، از افسران برجسته رکن دو (اطلاعات) و از همکاران نزدیک سرتیپ تیمور بختیار و بسیار مورد اعتماد و مشیر و مشاور او بود... همچنین، سرگرد رستمی فرمانده گردان تیمور بختیار (قبل از ۲۸ مرداد در کرمانشاه) بود که سرلشکر زاهدی و دیگر مخالفان مصدق به آن بسیار امید داشتند. ستوان یکم عبدالله مهاجرانی از اعضاء سازمان افسری با واحد تحت فرماندهی اش، محافظ سرلشکر زاهدی بود و خود او را اسکورت می‌کرد. مهاجرانی پس از لو رفتن سازمان، در زندان می‌گفت: «هر موقع زاهدی می‌خواست بخوابد، مرا صدا می‌کرد و می‌گفت عبدالله من نیاز دارم دو سه ساعتی استراحت کنم، تو آماده هستی؟ و من جواب می‌دادم: «بخواب تیمسار! راحت باش!» و تیمسار با آرامش کامل بخواب می‌رفت و من روی صندلی پشت اتاق او تا ساعت بیداری اش می‌نشستم و از او مراقبت می‌کردم»^{۳۸۷}.

هنگامی که سرلشکر زاهدی همراه با اسکورتش به اصفهان رفته بود، لیست افسران سازمان نظامی کشف می‌شود که نام عبدالله مهاجرانی نیز در شمار آنان بود. از تهران به اصفهان تلگرافی دستور داده می‌شود تا عبدالله مهاجرانی بازداشت شود. زاهدی متوحّش می‌شود و تصوّر می‌کند که علیه او کودتائی رخ داده و لذا از بازداشت مهاجرانی جلوگیری می‌کند. سپس از تهران تلگراف حضوری می‌شود و سرلشکر زاهدی در تلگراف خانه حضور می‌یابد و از جریان دستیابی به دفتر رمز اسامی افسران سازمان نظامی آگاه می‌شود که نام عبدالله مهاجرانی نیز در آن ثبت بود. همان لحظه زاهدی از مهاجرانی سؤال می‌کند: «جریان چیست، دستور بازداشت تو را می‌دهند؟ اگر چیزی هست الآن بگو تا کمکت کنم». مهاجرانی جواب می‌دهد: «تیمسار! من در هیچ جریان و سازمانی نیستم، سوء تفاهم است برطرف می‌شود»^{۳۸۸}.

ستوان یکم مهاجرانی می‌گوید:

- «تقریباً یک ماه بعد از ۲۸ مرداد با یک دسته از ژاندارمری، مأمور حفاظت سرلشکر زاهدی شدم، ولی محافظین نخست‌وزیر کودتا از سه نیرو تأمین می‌شدند: لشکر گارد، شهربانی و ژاندارمری. من موقعی که زاهدی در باشگاه افسران مستقر شده بود مأمور آنجا شدم. سازمان نظامی از مأموریت من باخبر بود، بخاطر ندارم که در باره ترور زاهدی به سازمان نظامی مطلبی گفته باشم، لکن با ایمانی که به هدف خود و حزب داشتم، اگر دستوری در این مورد می‌رسید اجرا می‌کردم. مثلاً بعضی اوقات جلسه هیأت وزیران در باغی -

^{۳۸۴} - امیر خسروی، ص ۷۱۳، مقایسه کنید با: عمومی، صص ۹۴-۹۵

^{۳۸۵} - ترکمان، محمد: «اسناد کودتای ۲۵ مرداد ۱۳۳۲»، بخش ۸، روزنامه اطلاعات، ۴ شهریورماه ۱۳۷۴؛ امیرخسروی، ص ۶۳۸

^{۳۸۶} - ورقا، ناگفته‌هائی پیرامون فروری حکومت مصدق و نقش حزب توده ایران، ص ۲۴۹

^{۳۸۷} - امیر خسروی، صص ۷۱۴-۷۱۵ و ۷۱۸

^{۳۸۸} - امیر خسروی، ص ۷۱۵

در قیطره - تشکیل می‌شد که همگی در فضای باز، دوڑ میزی می‌نشستند و من روی تپه‌ای که مشرف به باغ بود، پشت مسلسل موضع‌گیری کرده و هیأت وزیران و نخست‌وزیر در تیررس آتش من بودند. و یا اینکه در سفری که [سرلشکر] زاهدی به اصفهان داشت، هنگام شب در منزل کازرونی بیتوته کرد و من تا صبح، سلاح در دست، پشت اطاق خوابش کشیک می‌دادم».^{۳۸۹}

در باره قدرت و نفوذ حیرت‌انگیز سازمان افسران حزب توده، در فصل «مرا بیوس! برای آخرین بار...» نیز سخن خواهیم گفت، اما وزارت امور خارجه آمریکا پس از بررسی گزارش‌های هندرسون در رابطه با حوادث منجر به ۹ اسفند ۱۳۳۱، از «افزایش احتمال در دست گرفتن قدرت توسط کمونیست‌های حزب توده» ابراز نگرانی کرد:

«۱ - هدف حزب توده حذف شاه است و بدین منظور در حال حاضر با مصدق همراهی می‌کند تا پس از حذف شاه، تغییر موضع داده و برای حذف مصدق کوشش نماید و فرصت به دست گرفتن قدرت توسط خود را افزایش دهد.

۲ - مصدق برای حذف شاه، ناگزیر به همراهی با حزب توده خواهد بود و بعد خود را در مقابل حزب توده ناتوان خواهد دید.

.....

۵ - در صورتی که مصدق قادر به حفظ قدرت خود شود، احتمال حذف شاه از صحنه سیاسی ایران زیاد است و این به معنای برهم خوردن فوری روابط ایران و غرب و افزایش احتمال در دست گرفتن قدرت توسط کمونیست‌ها می‌باشد»^{۳۹۰}



تظاهرات هواداران حزب توده

^{۳۸۹} - امیر خسروی، ص ۷۱۶. مقایسه کنید با روایت عمومی، ص ۷۳؛ و رقا، ص ۲۴۹.

^{۳۹۰} - Dulles to Henderson, March 2, 1953, telegram 2266-788.00/3-253

مذاکرات و مقدمات سرنگونی دولت مصدق

به گزارش «زینر»^{۳۹۱}، مستشار سفارت انگلیس و سرپرست فعالیت های ضد مصدقی، در ۲۷ اردیبهشت ۱۳۳۱:

- «شاه از اینکه در برابر فشار انگلیسی ها برای اقدام شتابزده (جهت برکناری مصدق) مقاومت و ایستادگی کرده، به خود می بالید»^{۳۹۲}.

«میدلتون»^{۳۹۳} (کاردار سفارت انگلیس در ایران) نیز در گزارش خود - بتاریخ ۶ مرداد ۱۳۳۱ - تأکید می کند:

- «در وجود شاه نفرت و بی اعتمادی ریشه داری نسبت به انگلیسی ها دیده می شد»^{۳۹۴}

یک سال بعد (در ۲۴ اردیبهشت ۳۲) نیز شاه ضمن مخالفت مجدداً کودتا، به هندرسون گفته بود:
- «گذشت زمان، مصدق را بی اعتبار خواهد ساخت... و برکنار کردن مصدق از راه قانونی در آینده نه چندان دور عملی خواهد شد».

شاه - با همه نارضایتی های که از برخی اقدامات مصدق داشت - تا ۱۲ مرداد ۳۲ و انجام رفراندوم، ادامه حکومت مصدق را بر انتخاب یا انتصاب شخصی مانند سرلشکر زاهدی ترجیح می داد و اساساً خواهان برکناری مصدق از طریق پارلمان یا به شیوه قانونی بود.

چند ماه پیش از ۲۵-۲۸ مرداد ۳۲، تغییرات عمیق در پشتیبانی از مصدق و شکاف و انشعاب در میان رهبران جبهه ملی باعث شده بود تا برخی از سران اصلی جبهه ملی بتدریج به صف مخالفان مصدق بپیوندند بطوری که عبدالحسین حائری زاده (از نخستین پیشگامان و بنیانگذاران جبهه ملی) در ۱۸ مرداد ۳۲، در نامه ای به دبیر کل سازمان ملل، دکتر مصدق را به پایمال کردن اعلامیه حقوق بشر متهم کرد^{۳۹۵}.

^{۳۹۱} - Zaehner

^{۳۹۲} - نگاه کنید به گزارش زینر:

FO 248 EP 1531, May 17, 1952

^{۳۹۳} - Middleton

^{۳۹۴} - نگاه کنید به گزارش میدلتون به ایدن:

FO 371 EP 98602, July 28, 1952

^{۳۹۵} - «... آقای دکتر محمد مصدق در تاریخ ۱۰ خرداد ۱۳۳۲ به اتهام ایراد شکنجه و آزار بدنی زندانیان و پایمال کردن اعلامیه حقوق بشر، مورد استیضاح قرار گرفته و برای جوابگویی به مجلس فرا خوانده شد، ولی نامبرده (مصدق) چون احساس نمود که در مجلس شورای ملی فاقد اکثریت است، برخلاف قانون اساسی ایران از حضور در مجلس استنکاف و اعلام داشت که پارلمان را منحل خواهد نمود... [او] هیچگونه آزادی عقیده و عمل برای هیچ کس باقی نگذاشته و مخالفین خود را دستگیر و زندانی نموده و مطبوعات آزاد را توقیف کرده است و در سایه قدرت پلیسی و نظامی، با کمک حزب

فروریزی نیروهای جبهه ملی، فرصت مناسبی برای قدرت‌نمایی حزب توده بود. تظاهرات عظیم حزب توده در سالگرد ۳۰ تیر، این حزب را به مثابه قوی‌ترین، متشکل‌ترین و گسترده‌ترین سازمان سیاسی ایران نشان داده بود.

دولت آیزنهاور - در تقابل با سیاست‌های دولت انگلیس - هنوز معتقد به حمایت از مصدق بود بطوری که آیزنهاور در آغاز زمامداری خود تصمیم داشت تا با اعطای یک وام یکصد میلیون دلاری به مصدق، دولت وی را از بحران و سقوط، رهائی بخشد، اما ردّ آخرین پیشنهاد آمریکا و انگلیس، انشعاب‌ها و تفرقه‌ها در بین نیروهای جبهه ملی و خصوصاً قدرت‌نمایی‌های روزافزون حزب توده و مماشات دکتر مصدق با این حزب غیرقانونی، باعث گردید تا دولت آمریکا در هراس از استیلاي «وحشت سرخ بر ایران»، سرانجام به مواضع دولت انگلیس نزدیک شود و «عملیات چکمه» را مورد توجه قرار دهد.

هرچندکه برطبق بسیاری منابع، دولت انگلیس از آغاز زمامداری دکتر مصدق در صدد سرنگونی دولت وی بوده، اما، وودهاوس، طراح انگلیسی «عملیات چکمه» علیه دولت مصدق، معتقد است که تا ژوئیه ۱۹۵۳ (تیرماه ۱۳۳۲) نه تنها دولت آمریکا بلکه دولت انگلیس نیز برای سرنگونی دولت مصدق دچار شک و تردید بود تا اینکه با بیماری آنتونی ایدن^{۳۹۶}، وزیر خارجه انگلیس، چرچیل بعنوان مسئول و ناظر طرح، دستور آغاز «عملیات چکمه» را صادر کرد^{۳۹۷}. وودهاوس در عین حال تأکید می‌کند که: «انگلیس در حوادث مربوط به ۲۸ مرداد نقش چندانی نداشت»^{۳۹۸}.

در مذاکرات متعدد بین هیأت انگلیسی به ریاست وودهاوس، با جان فوستر دالس^{۳۹۹}، وزیر خارجه جدید آمریکا، و برادرش، آلن دالس^{۴۰۰}، رئیس جدید سازمان سیا، سرانجام دولت آمریکا نظر انگلیسی‌ها مبنی بر **خطر استیلاي حزب توده** را پذیرفت و با تصویب طرح «ت.پ. آژاکس» بجای «عملیات چکمه»، در واقع، دولت انگلیس را در حاشیه این عملیات قرار داد. با اینحال - چنانکه گفتیم - اجرای طرح آمریکا و انگلیس با یک مشکل اساسی روبرو بود: **مخالفت شاه با کودتا!**

با توجه به اینکه روزولت در ۲۸ تیرماه ۱۹/۱۳۳۲ ژوئیه ۱۹۵۳ و درست یک ماه پیش از ۲۸ مرداد ۳۲ با گذرنامه جعلی، از طریق مرز عراق وارد ایران شده بود و به زبان فارسی آشنائی نداشت و جامعه ایران را نمی‌شناخت و با توجه به اینکه عملیات «ت.پ. آژاکس» اولین تجربه سازمان نوپای سیا در یک کشور خارجی بود، ما، در نقد طرح عملیات «ت.پ. آژاکس» نشان داده‌ایم که این طرح، بیشتر به یک

کمونیست ایران (توده) اقدام به فراندوم عجیبی نموده و کیسه‌های رأی را مانند کشورهای دیکتاتوری دیگر، به نفع خود پُر ساخته و اکنون قصد دارد به اتکای این عمل خلاف قانون اساسی ایران، یک رژیم خشن دیکتاتوری کمونیستی را بر ملت وطن‌پرست ایران، مسلط سازد...» روزنامه اطلاعات، ۱۸ مرداد ۱۳۳۲

³⁹⁶ - Eden, Anthony

³⁹⁷ - Woodhouse, C.M.: Something Ventured, London, 1982, pp105- 135

مقایسه کنید با گزارش سام فال (کارشناس مسائل ایران در سفارت انگلیس در تهران):

FO 248 EP 91463, May 24, 1952

2-Woodhouse, pp. 125-126

³⁹⁹ - Dulles, John Foster

⁴⁰⁰ - Dulles, Allen

ماجراجوئی سیاسی و عملیات ساده لوحانه و خیالپردازانه شبیه بوده تا به یک طرح واقعی نظامی و بهمین دلیل، بقول طراحان عملیات: «در آغاز عملیات، معلوم شد که همه چیز با اشکال برخورد کرده است».^{۴۰۱}

از این گذشته، مخالفت آشکار و پایدار شاه با طرح کودتا، عملاً طرح آمریکا و انگلیس را با بن بست روبرو ساخته بود بطوری که به قول گازیوروسکی، موحد، عظیمی، آبراهامیان، سپهرذبیح، متینی، میلانی، ری تکیه، نهانندی و دیگران: «شاه تا آخرین لحظه، اقدامی جدی در اجرای طرح کودتا علیه مصدق انجام نداد» و حتی ملاقات خصوصی ژنرال شوارتسکف^{۴۰۲} و کریمت روزولت با شاه - برای جلب موافقت وی به انجام کودتا - بی نتیجه ماند و نیز حتی بعد از اینکه آیزنهاور در ۱۲ مرداد (۱۴ اوت) به صراحت از ایران سخن گفت، شاه هنوز بر تردید و دودلی خود چیره نگشته بود^{۴۰۳} بطوری که: «مسئولین کودتا تصمیم گرفتند تا کودتا را بدون موافقت شاه انجام دهند یا شاه را بطور غیرداوطلبانه با اقدام (کودتا) مرتبط کنند تا به همان نتیجه ای برسند که شاه گویا در عملیات، مشارکت فعال داشته است».^{۴۰۴}

موحد - به درستی - می نویسد:

- «شاه، حتی در آن ایام که تیرگی روابط او و مصدق به بالاترین درجه رسیده بود، با روی کار آوردن زاهدی از راه کودتای نظامی مخالفت می نمود و حل مسئله نفت را به دست مصدق، ترجیح می داد».^{۴۰۵}

⁴⁰¹ - Wilber, Overthrow, Appendix B, p. 10 ; Chapter 7, p. 44

⁴⁰² - Schwarzkopf, Norman

^{۴۰۳} - موحد، ج ۲، ص ۹۵۷

⁴⁰⁴ - Wilber, Appendix B, p. 10

^{۴۰۵} - موحد، ج ۲، ص ۹۵۵؛ مقایسه کنید با عظیمی:

طرح کودتا

آمریکا - بعنوان یک کشور جوان و آزادیخواه - تا سال ۱۹۵۰، پشتیبان و حامی کشورهای بود که برای رهائی خود از چنگ استعمار انگلیس مبارزه می کردند، بهمین جهت در جریان قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس (معروف به قرارداد وثوق الدوله) آمریکا علیه دولت انگلیس، در کنار آزادیخواهان و ملیون ایران قرار گرفت. با آنکه این قرارداد ننگین توسط احمدشاه قاجار تأیید و امضاء شد و شخص احمد شاه از مزایا و مقرری های ماهانه دولت انگلیس برخوردار گردید^{۴۰۶}، اما مصدق ضمن ستایش از احمدشاه - بعنوان «آن پادشاه جوانبخت» و «شاه ایران پرست» - معتقد بود که: سلطان احمد با آنکه می دانست مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ موجبات خلع او را از سلطنت فراهم می سازد، با اینحال «تن به اسارت نداد و از سلطنت گذشت و موجبات خلع خود از سلطنت را فراهم آورد»^{۴۰۷}.

بطوریکه گفته ایم، در این زمان دولت آمریکا بهترین دوست ایران و کشور آمریکا، مهد آزادی و قبله گاه دموکراسی برای ملیون ایران بشمار می رفت و از این رو، اکثر رهبران سیاسی ایران (از مصدق و فاطمی تا بقائی و علاء و زاهدی و مکئی و...) با سفارت آمریکا رابطه ای نزدیک داشتند و گاه حتی مذاکرات خصوصی خویش را با سفیر آمریکا در میان می گذاشتند.

با چنان روابطی آمریکادر طول اختلافات نفتی بین ایران و انگلیس، عموم دولتمردان آمریکا در کنار خواست های مردم ایران بودند و مکی (وزیر امور خارجه آمریکا) بقول دکتر مصدق: «مانند یک برادر صمیمی» در ۸۰ ساعت مذاکره با مصدق، کوشید تا نسبت به استیفای حقوق حقه ایران اقدام کند.

در طول دوران حکومت دکتر مصدق، کمک های مالی آمریکا به ایران از ۵۰۰ هزار دلار به بیش از ۲۳ میلیون دلار افزایش یافته بود^{۴۰۸}، حتی ویلیام وارن^{۴۰۹} رئیس اداره اصل چهار در ایران گفته بود که: «برای اجرای برنامه های اصلاحی و عمرانی، ۵۰ میلیون دلار در ایران به مصرف خواهد رسید»^{۴۱۰}، لذا در طول حکومت ۲۷ ماهه دکتر مصدق، اگر

کمک های مالی آمریکا نمی بود چه بسا که دولت مصدق در برابر مشکلات مالی و

^{۴۰۶} - درباره قرارداد ۱۹۱۹ و موضع احمدشاه، نگاه کنید به کتاب ارزشمند محمد جواد شیخ الاسلامی: سیمای احمدشاه قاجار، ۲ جلد، خصوصاً صفحات ۲۳-۲۸، ۳۰-۳۱، ۲۰۷-۲۱۴ و ۲۱۹-۲۲۷ و...؛ متینی، پیوست شماره ۲، صص ۴۰۸-۴۲۲.

^{۴۰۷} - مصدق، صص ۱۱۲-۱۱۳، ۲۳۴ و ۲۵۷؛ کی استوان، ج ۱، ص ۳۰؛ همچنین نگاه کنید به: فرمانفرمائی، صص ۲۳۷ و ۵۷۰.

^{۴۰۸} - نگاه کنید به: پهلوی، محمد رضا شاه، ص ۱۷۷؛ کاتم، ص ۲۶۷؛ امینی، علیرضا، تاریخ روابط خارجی ایران در دوران پهلوی، ص ۱۵۱؛ همراز، ویدا، بررسی اهداف و عملکرد اصل چهار ترومن در ایران، ص ۶۸.

409- Warne, William

^{۴۱۰} - اطلاعات، ۱۸ تیرماه ۱۳۳۲



در طول دوران حکومت مصدق، کمک‌های آمریکا به ایران، از ۵۰۰ هزار دلار به ۲۳ میلیون دلار افزایش یافته بود.

نارضایتی‌های مردم، مدت‌ها پیش از ۲۸ مرداد ۳۲ سقوط کرده بود. در حالیکه آخرین تقاضای کمک مالی مصدق از سوی دولت آمریکا رد شده بود (۱۵ فروردین ۴/۱۳۳۲ آوریل ۱۹۵۳)، مصدق - بانگرانی و ناتوانی - از هندرسون پرسید: «پس به عقیده شما من چه باید بکنم؟»^{۴۱۱}



هندرسون، سفیر آمریکا در ایران

⁴¹¹ - Henderson to the Department of State, April 4, 1953, telegram 888.10/4-453

هرچند که دولت ترومن در مبارزه با کمونیسم و جلوگیری از نفوذ شوروی در ایران، بسیار جدی و کوشا بود^{۴۱۲}، اما، در انتخابات سی و چهارمین رئیس جمهوری آمریکا (نوامبر ۱۹۵۲) آیزنهاور در مبارزات انتخاباتی خود بر اهمیت سیاسی - استراتژیک ایران در منطقه خاورمیانه تأکید بیشتری کرد و سرسختانه تراز ترومن دموکرات، مقابله همه جانبه با کمونیسم شوروی و جلوگیری از نفوذ آن کشور در کشورهای خاورمیانه را جزو شعارهای اصلی خود قرارداد داد، لذا پیروزی وی در انتخابات، ارمغانی بزرگ برای دولت انگلستان بشمار می رفت که از سیاست آشتی جوینان دولت ترومن نسبت به مصدق، ناراضی بود. بر این اساس، سه هفته پس از آغاز زمامداری آیزنهاور، یک هیأت انگلیسی در سفر به واشنگتن و ملاقات و مذاکره با جان فوستر دالس^{۴۱۳} وزیر امور خارجه جدید آمریکا، و برادرش، آلن دالس^{۴۱۴} رئیس جدید سازمان سیا، کوشید تا دولت آمریکا را به خطر ادامه حکومت مصدق و سلطه حزب توده بر ایران، متقاعد کند، در حالیکه آیزنهاور - و حتی دالس - قبلاً، ایده های دیگری برای حفظ مصدق داشتند آنچنانکه آیزنهاور در ۱۳ اسفند ۱۳۳۱ با مشاوران خود چنین می گفت:

- «اگر من پانصد میلیون دلار برای هزینه سّری در اختیار می داشتم، یکصد میلیون دلار آن را همین الآن به ایران (مصدق) پرداخت می کردم»^{۴۱۵}

در اوایل خرداد ۱۳۳۲، دکتر مصدق در نامه محرمانه ای به آیزنهاور، ضمن تقاضای کمک های مالی فوری، به احتمال سلطه کمونیست ها - در صورت عدم کمک مالی آمریکا - اشاره نمود. آیزنهاور به نامه محرمانه مصدق پاسخی نداد و پس از یک ماه تأخیر، در پاسخی غیردوستانه (به تاریخ ۲۹ ژوئن ۵۳/۸ تیرماه ۳۲) درخواست کمک مصدق را صریحاً رد کرد^{۴۱۶}. متن پاسخ آیزنهاور از صدای آمریکا پخش شد و در داخل ایران انعکاس مایوس کننده ای میان هواداران مصدق داشت^{۴۱۷}. برخی روزنامه های مخالف دولت نیز نامه مصدق به آیزنهاور را «شرم آور» خواندند^{۴۱۸}. دولت آمریکا که در زمان ترومن با نخستین طرح کودتای انگلیسی ها مخالفت کرده بود، در یک تلاش دو ساله برای حل مسئله نفت و پس از ناامید شدن قطعی از دولت مصدق، دومین پیشنهاد انگلیسی ها را

^{۴۱۲} - نگاه کنید به:

Memorandum for Discussion, "Iran", ca. November 1952. President's Truman Papers

http://www.trumanlibrary.org/whistlestop/study_collections/iran/documents/index.php?documentid=6-12&pagenumber=1&cid=43

<http://www2.gwu.edu/~nsarchiv/NSAEBB/NSAEBB126/iran521120.pdf>

^{۴۱۳} - John Foster Dulles

^{۴۱۴} - Allen Dulles

^{۴۱۵} - Memorandum of Discussion at the 135th meeting of the National Security Council, Washington, in Foreign relations of the United States, vol. X Iran, 1952-1954, n° 312, March 4, 1953, p. 698

^{۴۱۶} - برای متن نامه مصدق و پاسخ آیزنهاور نگاه کنید به: فاتح، صص ۶۵۶-۶۵۹؛ روحانی، صص ۳۶۸-۳۷۱؛ موحد، ج ۲، صص ۷۵۵-۷۵۸

^{۴۱۷} - کاتم، صص ۲۸۳

^{۴۱۸} - روزنامه داد، ۹ تیرماه ۱۳۳۲. مقایسه کنید بانظر م. الف. جاوید (محمد امینی؟): دموکراسی ناقص، صص ۹۹-۱۰۰

پذیرفت. بیماری چرچیل در سراسر سال ۱۹۵۳ و فقدان رهبری در سیاست انگلیس، بسته شدن سفارت انگلیس در ایران، کهولت و بیماری مصدق و امکان مرگ او، باعث شد تا آمریکا میداندار طرح در برخورد با «مسئله ایران» شود.

قدرت نمائی های حزب توده از مدّت ها پیش باعث نگرانی دولت آمریکاشده بود بطوری که الن دالس (وزیر خارجه جدید آمریکا) در ۱۱ اسفند ۱۳۳۱ طی تلگرامی ضمن تأیید ارزیابی های سفیر آمریکا در تهران، تأکید کرده بود:

- «هدف فوری حزب توده، حذف شاه است و بدین منظور با مصدق هموائی می کند. اگر شاه - فرضاً - حذف شود، آنگاه، حزب توده یک بار دیگر تغییر موضع خواهد داد و در حذف مصدق خواهد کوشید و بدنبال آن، فرصت روی کار آمدن حزب توده افزایش خواهد یافت»^{۴۱۹}

باین نگرانی ها، در اواسط ژوئیه ۱۹۵۳ / اواخر تیرماه ۱۳۳۲، بجای طرح انگلیسی «عملیات چکمه»^{۴۲۰}، دولت آمریکا طرح عملیات TP-AJAX را تصویب کرد و کرمیت روزولت را به فرماندهی عملیات برگزید در شرایطی که بایرود^{۴۲۱} (معاون وزیر امور خارجه آمریکا)، هندرسون (سفیر آمریکا در ایران)، ماتیسون^{۴۲۲} (معاون هندرسون در ایران)، راجر گویران^{۴۲۳} (رئیس پایگاه سازمان سیا در ایران)، ریچارد کاتم (کارشناس مسائل ایران) و چند تن دیگر از متخصصان امور ایران در سازمان سیا، از آغاز، با کودتا علیه مصدق مخالف بودند هر چند که برخی از آنان، بتدریج، نظر خویش را تغییر دادند^{۴۲۴}. روزولت (فرمانده عملیات سازمان سیا) ضمن تأکید بر اینکه «حداقل سه مقام ارشد وزارت خارجه با کودتا مخالف بودند» اعتراف می کند:

- «تقریباً نصف افراد حاضر در جلسه اگر احساس آزادی می کردند یا شهادت سخن گفتن داشتند، با آن برنامه [کودتا] مخالفت می کردند»^{۴۲۵}

تصویب شتابزده طرح TP-AJAX بی رابطه با قدرت نمائی های حزب توده نبود. تظاهرات حزب توده در سالگرد قیام ۳۰ تیر، عظمت و توانمندی این حزب را آشکار ساخت. سفارت آمریکا در تهران نگرانی های عمیق خود را از قدرت و توان حزب توده ابراز کرد^{۴۲۶} و سپس الن دالس، در کنفرانس مطبوعاتی ۲۸ ژوئیه ۱۹۵۳ (۶ مرداد ۳۲) اظهار داشت:

- «تحولات اخیر در ایران و خصوصاً گسترش روزافزون فعالیت های حزب غیرقانونی کمونیست [توده] که بنظر می رسد از سوی دولت ایران تحمل می شود، موجب نگرانی ما گردیده است. این رویدادها، دادن کمک

⁴¹⁹ - The Secretary of State to the Embassy in Iran, March 2, 1953, Telegram 788.00/3-253

⁴²⁰ - Operation Boot

⁴²¹ - Byroade

⁴²² - Mattison

⁴²³ - Roger Goiran

⁴²⁴ - مصدق و کودتا، صص ۱۹۱، ۲۵۱، ۲۵۳ و ۳۷۱

⁴²⁵ - Countercoup, pp. 18-19

⁴²⁶ - Mattison to the Department of State, July 22, 1953, telegram 142-788,00/7-2453 ; July 24, 1953, telegram 56-788,00/7-2453 ; July 25, 1953, telegram 163-788,000/7-2553

به ایران را برای ایالات متحده تا هنگامی که دولت آن کشور این گونه فعالیت‌ها را تحمل می‌کند، دشوارتر می‌سازد.»^{۴۲۷}

این نظرات در نشریات معتبر آمریکابازتاب یافت بطوری که نیوز ویک در شماره ۹ اوت ۱۹۵۳ (۱۸ مرداد ۳۲) نوشت:

«حزب توده به تدریج موقعیت خاصی پیدا می‌کند. تظاهرات منظم افراد این حزب در روز سی‌ام تیر - که در آن بین ۳۵ تا ۵۰ هزار نفر شرکت کردند - و شماره آن‌ها از تظاهرکنندگان طرفدار دولت [جبهه ملی] بیشتر بود، نشانه قوت گرفتن کمونیست‌ها در ایران می‌باشد. این حوادث نشان می‌دهند که ممکن است دکتر مصدق، نخست‌وزیر ایران، به زودی یا کمونیست‌ها را در اداره امور دولتی شرکت دهد و یا در مقابل آن‌ها با شکست مواجه شود. یکی از هدف‌های حزب توده از بین بردن نفوذ غرب در این کشور می‌باشد... فشار روزافزون این حزب و مخالفت مداوم با به رسمیت شناختن آن، ممکن است سبب شود که کمونیست‌ها در ایران به زور متوسل شوند و در این صورت اغتشاش بروز خواهد کرد»^{۴۲۸}.

خلیل ملکی نیز در باره عظمت و قدرت تظاهرات حزب توده به کریم سنجابی گفته بود:
- «آقا! دیگر چه برای ما باقی مانده؟ توده‌ای‌ها امروز آبروی ما را بردند، این آقای مصدق می‌خواهد با ما چه کار کند؟»^{۴۲۹}

مهندس حسینی در مقایسه میتینگ صبح جبهه ملی با تظاهرات هواداران حزب توده، تأکید می‌کند که «عده موجود [هواداران جبهه ملی] در میدان بهارستان از هر میتینگ دو سال قبل خودمان کمتر بود»^{۴۳۰}.

به روایت سپهرذبیح:

- «بر طبق مؤثقترین اطلاعات موجود ۵۰۰۰۰ نفر از اعضاء و هواداران حزب مخفی و سازمان‌های پوششی در این تظاهرات شرکت کردند، این سازمان‌ها که جدائی بیشتر نخست وزیر از رژیم را پیش‌بینی می‌کردند، در فرماندم مربوط به انحلال مجلس هفدهم [نیز] در اوایل اوت ۱۹۵۳ (مرداد ۱۳۳۲) شرکت کردند»^{۴۳۱}

ریچارد کاتم (که در همان زمان در تهران بسر می‌برد) تعداد شرکت‌کنندگان در میتینگ حزب توده را بین ۵۰ تا ۱۰۰ هزار نفر ذکر کرده «یعنی ۵ تا ۱۰ برابر بیش از جمعیتی که در میتینگ صبح جبهه ملی شرکت کرده بودند»^{۴۳۲}.

به عقیده غلامحسین صدیقی: «خمیرمایه حرکت ۲۸ مرداد در ۳۰ تیر [۱۳۳۲] آماده شده بود»^{۴۳۳}. حسین مکی نیز تظاهرات حزب توده در سالگرد ۳۰ تیر را «زمینه‌ساز ۲۸ مرداد» می‌داند^{۴۳۴}. سنجابی نیز تأکید

⁴²⁷ - Foreign relations, vol X, n° 339, p. 740

^{۴۲۸} - فاتح، ص ۶۶۳

^{۴۲۹} - سنجابی، ص ۱۳۸؛ تاریخ شفاهی هاروارد، ص ۲ (نوار ۱۲)

^{۴۳۰} - موحد، ج ۲، ص ۹۹۲

^{۴۳۱} - تاریخ جنبش کمونیستی در ایران، ص ۳۱۴.

^{۴۳۲} - کاتم، ص ۲۸۳؛ امیرخسروی (ص ۵۶۹) این رقم را ۴۰ تا ۵۰ هزار نفر ذکر کرده است

^{۴۳۳} - گفتگو با احمد انواری، روزنامه پرخاش، شماره ۱۹، ۲۸ مرداد ۱۳۵۸؛ نجاتی، ص ۳۰۱

^{۴۳۴} - مکی، صص ۱۳۷-۱۴۹

می‌کند که حزب توده با تظاهرات ۳۰ تیر «وحشت سیاست‌های خارجی را بوجود آورد»^{۴۳۵}. بر قدرت‌نمایی‌های حزب توده، اگر تلقین‌های شخص مصدق در «احتمال به قدرت رسیدن کمونیست‌ها در ایران در صورت عدم کمک مالی آمریکا» و نیز پخش «سرود صلح» رادیو مسکو و رادیو باکو (به زبان فارسی) از رادیوی ایران، صدور حداقل چهل ویزای محرمانه برای اعضای حزب توده برای شرکت در کنگره جوانان کمونیست در بخارست^{۴۳۶} و قرارداد خبرهای «اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» در صدر اخبار این رادیو و سیاست نزدیکی بیشتر دولت مصدق به شوروی را نیز اضافه کنیم، آنگاه نگرانی‌های مقامات آمریکائی را قابل درک خواهیم یافت.

پس از تظاهرات عظیم حزب توده در ۳۰ تیر ۱۳۳۲، مالنکف^{۴۳۷} (نخست‌وزیر شوروی) در ۱۷ مرداد گفت که: «شوروی به تحولات اخیر در مناسبات ایران و شوروی با اهمیت می‌نگرد» و متعاقب این سخنرانی، «سفیر فوق‌العاده شوروی» وارد تهران شد. این «سفیر فوق‌العاده» آناتول لاورنتیف^{۴۳۸} بود. انتخاب او بعنوان «سفیر فوق‌العاده» می‌توانست بسیار پرمعنا باشد چرا که «لاورنتیف» بهنگام حمله تانک‌های ارتش سرخ به چکسلواکی (۱۳۲۷/۱۹۴۸)، در پراگ دارای مقامی مهم و حساس بود. مصدق برای خوش‌آمدگویی، فرزند خود (دکتر غلامحسین مصدق) را با دسته گل به استقبال سفیر جدید شوروی فرستاد. صدیقی (وزیر کشور دولت مصدق) این تغییر و تحولات شتابزده در مناسبات ایران و شوروی را «یک اشتباه دیگر» می‌داند که «آمریکائی‌ها را از خطر روزافزون نفوذ کمونیست‌ها در ایران به هراس انداخته بود»^{۴۳۹} به روایت یک شاهد دیگر:

«تظاهرات گسترده کمونیستی توده‌ای‌ها، آمریکا را متقاعد کرد که مصدق، کنترل اوضاع را از دست داده است و شوروی‌ها آماده تسلط بر ایران هستند»^{۴۴۰}

از این گذشته، «آرای سنگین حزب توده» در برخی حوزه‌های تهران و شهرستان‌ها - در انتخابات دوره هفدهم - ضمن ایجاد نگرانی برای یاران مصدق می‌توانست بر نگرانی‌های دولت آمریکانیز بیفزاید.

^{۴۳۵} - سنجابی، تاریخ شفاهی هاروارد، ص ۳ (نوار شماره ۱۲)
۲- نگاه کنیده:

Mattison to the Department of State, August 12, 1953, telegram
788,00/8-1253

^{۴۳۷} - Malinkof

^{۴۳۸} - Laverntiev, Anatol

^{۴۳۹} - نجاتی، ص ۵۳۴

^{۴۴۰} - فرمانفرمائیان، ص ۳۴۹



آناتولی لاورتیف، سفیر فوق العادهء شوروی

طرح کودتا؟ یا طرح کودکانه؟

کودتای کمونیست‌ها در چکسلواکی (فوریه ۱۹۴۸)، پیروزی‌های کمونیست‌ها در چین (۱۹۴۹) و سپس جنگ کُره (۱۹۵۰) این نگرانی را در میان سیاستمداران آمریکا تقویت کرد که دولت مسکو نه تنها از طریق جنگ، بلکه از طریق بسترسازی‌های محلی، ایجاد جمعیت‌ها، احزاب و سازمان‌های داخلی و نفوذ در دولت‌ها، می‌تواند به توسعه نفوذ خود و سرانجام، تسلط بر کشورهای نفت‌خیز خاورمیانه ادامه دهد. در سال‌های ۱۹۵۳-۱۹۵۰ سازمان نوپای C.I.A هنوز کارائی و تجربه ای در عملیات خرابکارانه و تبلیغات ضد کمونیستی نداشت، اما جنگ کُره و تحولات جاری در ایران و هشدار روزافزون مأموران آمریکائی درباره «خطر استیلای وحشت سرخ بر ایران» باعث گردید تا ترومن دموکرات در سال ۱۹۵۲ در یک تجدید نظر آشکار، «اقدام به جنگ به خاطر ایران» را در سرلوحه سیاست‌های منطقه‌ای خود قرار دهد.

باتوجه به اخراج کارشناسان و مأموران انگلیسی و تعطیل سفارت و کنسولگری های آن کشور سازمان نوپای سیا، فاقد نیرو و توان لازم برای انجام کودتادر ایران در ایران (۲۴ مهرماه ۱۳۳۱)، آمریکا و خصوصاً بود.الن دالس (معاون سازمان سیا) در گزارشی به بیدل اسمیت (رئیس سازمان سیا) در تاریخ ۲۸ مارس ۱۹۵۱ / ۷ فروردین ۱۳۳۰ از این محدودیت ها و دشواری های سازمان سیا در ایران سخن گفت^{۴۱}

در ۱۹ اکتبر ۱۹۵۱ / ۱۶ مهرماه ۱۳۳۱ مسئولان سازمان سیا درباره «عملیات در ایران» تأکید می کردند:

«سیا نمی‌تواند بر بحران سیاسی فوری در ایران تأثیر بگذارد، بحرانی که تنها با استفاده از روش دیپلماتیک حل و فصل می‌شود. مأموریت اصلی ما مقابله با فعالیت‌های حزب کمونیست توده بوده. این مأموریت، تنها، معطوف به هشدار به مقامات ایرانی از خطرات کمونیسم بوده است.»^{۴۴۲}

چندماه قبل از ۲۸ مردانیز مقامات آمریکائی از بی کفایتی و عدم امکانات خود برای انجام کودتا در ایران یاد می‌کردند^{۴۴۳}

با این مقدمه، باید گفت که سند مهمی که از طرح کودتا برای سرنگونی دولت مصدق در دست است، گزارش ویلبر (یکی از طراحان اصلی پروژه کودتا) می‌باشد^{۴۴۴}. گزارش ویلبر ابتداء در ۸۰ صفحه در روزنامه نیویورک تایمز (۱۶ آوریل و ۱۸ ژوئن ۲۰۰۰) منتشر شد^{۴۴۵} و سپس متن کامل آن - در ۱۶۹ صفحه - انتشار یافت^{۴۴۶} و به عنوان «سند بسیار مهم»، مورد توجه عموم پژوهشگران قرار گرفت. ویلبر به تاریخ، زبان و ادبیات فارسی آشنائی کامل داشت و کتاب‌هایی دربارهٔ باغ‌های ایران و آثار و ابنیهٔ تاریخی ایران در دورهٔ ایلخانیان و تاریخ معاصر ایران تألیف کرده بود. او در طرح «ت. پ. آژاکس»، مسئول امور تبلیغاتی عملیات بود.

گزارش ویلبر روند تهیهٔ طرح و تدارک عملیات برای سرنگونی دولت مصدق، ناامیدی مطلق عوامل سازمان سیا در تهران و تصمیم به توقف عملیات را بازگو می‌کند و علت اصلی طرح عملیات را «ترس از کمونیسم و سلطهٔ حزب توده بر ایران» می‌داند. ویلبر، بعدها، خاطراتش را در بارهٔ مأموریت خویش در ایران منتشر کرد^{۴۴۷}.

با وجود لحن محتاطانهٔ ویلبر، گزارش او شتابزدگی در تنظیم طرح «ت. پ. آژاکس» و عدم پیش‌بینی‌های لازم در تدارکات اساسی عملیات را آشکار می‌سازد:

- اینکه: ویلبر و همکار انگلیسی او، داری شرف فقط به مدت ۱۷ روز (از ۱۳ مه ۱۹۵۳ تا ۳۰ مه ۱۹۵۳ = ۲۳ اردیبهشت تا ۹ خرداد ۱۳۳۲) بر روی طرح، مطالعه و کار کردند^{۴۴۸}.

- اینکه سازمان سیا در آن زمان برای کمک به طرح «ت. پ. آژاکس»، هیچ عامل نظامی در ایران نداشت و سرهنگ بازنشسته، عباس فرزندگان (افسر سابق مخابرات) نیز پیش از آن در هیچ عملیات نظامی شرکت نکرده بود و در مورد وقایع پیش رو، هیچ چیز نمی‌دانست^{۴۴۹}.

- اینکه سازمان سیا برای این نوع طرح عملیاتی، بی‌نهایت فاقد آمادگی بود^{۴۵۰}.

- اینکه سرلشکر زاهدی، فاقد هرگونه طرح دقیق یا سازمان و نفرات نظامی بود و هیچ یک از افسران مذکور

^{۴۴۲} - <https://history.state.gov/historicaldocuments/frus1951-54Iran/d48>

^{۴۴۳} - <https://history.state.gov/historicaldocuments/frus1951-54Iran/d170>

54Iran/d170

^{۴۴۴} - Wilber, Overthrow of Premier Mossadeq of Iran (November 1952-August 1953). Central Intelligence Agency, March 1954

^{۴۴۵} - http://www.nytimes.com/library/world/mideast/041600iran_cia_index.html

^{۴۴۶} - HYPERLINK "http://www.cryptome.org/cia_iran/all.html

www.cryptome.org/cia_iran/all.html; <http://www.gwu.edu/~nsarchiv/NSAEBB28/s-orig.Pdf>

^{۴۴۷} - Adventures in the Middle East : Excursion and Incursions, Princeton, 1986

^{۴۴۸} - Wilber, Chapter 2, p. 5

^{۴۴۹} - Wilber, appendix D, p. 3

^{۴۵۰} - Wilber, appendix D, p. 2

در طرح را نمی‌شناخت و لذا «نمی‌شد روی سرلشکر زاهدی حساب کرد»^{۴۵۱}.

- اینکه سرلشکر زاهدی تا ساعت ۴/۵ بعد از ظهر روز ۲۸ مرداد، در یک خانه امن، مخفی بوده^{۴۵۲}.

- اینکه برخلاف پیش‌بینی‌های طرح - که شاه را کانون محوری عملیات می‌دانست - در سراسر مذاکرات، شاه از همکاری با طراحان کودتا خودداری کرد بطوری که «فشار بی‌امان بر شاه» ضرورت یافت^{۴۵۳}.

- اینکه برخلاف پیش‌بینی‌های طرح، هیچ یک از علمای معروف مذهبی (مانند آیت الله بروجردی و آیت الله کاشانی) به درخواست‌های طراحان عملیات، پاسخ مثبت ندادند^{۴۵۴}.

- اینکه در آغاز عملیات، معلوم شد که «همه چیز به آشکال برخورد کرده است»^{۴۵۵}.

- اینکه با توجه به قطع کامل روابط دیپلماتیک بین ایران و انگلیس، سازمان اطلاعاتی انگلیس (MI6) غیر از چهار- پنج تن (برادران رشیدیان و دو خبرنگار روزنامه اطلاعات، علی جلالی و فرخ کیوانی) فاقد نفرت، امکانات و اطلاعات لازم در ایران بود.

- اینکه تعداد مأموران در مقر فرماندهی عملیات (نیکوزیا) فقط ۲ مأمور و ۲ ماشین نویس بودند که در نگاه اول، بسیار شگفت‌انگیز می‌نمود و ارتباط مرکز فرماندهی عملیات (نیکوزیا) با تهران، با تأخیرهای فراوان همراه بود.^{۴۵۶}

اینکه طرح سرهنگ حسن اخوی (مغز متفکر کودتاچیان) به ستاد عملیاتی سازمان سیا «بسیار رقت‌انگیز و ناکافی» بود و سخنان او، مبنی بر فتح دو ساعته اهداف نظامی در تهران، «یک حرف مُزخرف بیش نبود»^{۴۵۷} ... همه و همه نشان می‌دهند که طرح سازمان سیا، بیشتر به یک طرح کودتاه شبیه بود تا به یک طرح دقیق کودتا، و بهمین جهت، شکست آن محتوم و مُسلم بود.

با آگاهی از این موانع و مشکلات و با توجه به انحلال مجلس توسط مصدق (که در طرح کودتای پیش‌بینی نشده بود)، آیا طرح موازی دوم، مبنی بر صدور فرمان عزل مصدق توسط شاه، جایگزین طرح اولیه گردیده بود؟

⁴⁵¹ - Wilber, appendix D, p. 3

⁴⁵² - Wilber, Chapter 8, p. 69

⁴⁵³ - Wilber, Chapter 5, appendix B, p. 2 ; Chapter 10, p. 88.

⁴⁵⁴ - Wilber, Chapter 10, p. 91

⁴⁵⁵ - Wilber, Chapter 7, p. 44

⁴⁵⁶ - Wilber, Chapter 10, p. 85

⁴⁵⁷ - Wilber, appendix D, pp. 7-8

مخالفت شاه با کودتا

از آغاز پیدایش فکر کودتا علیه دولت مصدق، مخالفت آشکار شاه با این فکر، برنامه‌سازان و مبتکران انگلیسی و سپس آمریکائی طرح کودتا را با مشکل فراوان روبرو ساخته بود چراکه از آغاز، شاه، معتقد بود که مصدق باید توسط مجلس یا «توسط آنانی که او را سرکار آورده اند، برکنار شود»^{۴۵۸}. یک سال قبل از ۲۸ مرداد ۳۲، هندرسون (سفیر وقت آمریکا در ایران) و میدلتون (کاردار سفارت انگلیس در ایران) نیز در گزارش مشترک خود تأکید کرده بودند که «طرح کودتا باید بدون اطلاع شاه صورت گیرد، زیرا ممکن است در آخرین لحظه، شاه، کار را خراب کند»^{۴۵۹}.

بر اساس طرح «ت. پ. آژاکس» نیز موافقت و همکاری شاه، محور اساسی عملیات علیه دولت مصدق بود، اما با مخالفت پایدار شاه، طراحان عملیات در سازمان سیا کوشیدند تا با «افزایش فشار بر شاه» موافقت و همکاری وی را با طرح کودتا بدست آورند^{۴۶۰}. گزارش‌های متعدد هندرسون شواهد گویائی هستند در مخالفت‌های

پایدار شاه با کودتا که نمونه‌هایی از آن را مرور می‌کنیم^{۴۶۱}:

«افزایش فشار بر شاه برای قبول طرح کودتا»

MOUNTING PRESSURE AGAINST THE SHAH

S E C R E T

The Secret CIA History of the IRAN V. MOUNTING PRESSURE AGAINST THE SHAH Coup, 1953

From the very beginning it had been recognized that the Shah must be forced to play a specific role, however reluctant he might prove to be. Therefore, the plan presented a series of measures designed to rid him once and for all of his pathological fear of the "hidden hand" of the British, and to assure him that the United States and the United Kingdom would firmly support him and had both resolved that Mossadeq must go. The measures were also intended to produce such pressure on the Shah that it would be easier for him to sign the papers required of him than it would be to refuse.

^{۴۶۰} - نگاه کنیده گزارش زینر (مستشار سفارت انگلیس و سرپرست فعالیت‌های ضد مصدقی در تهران):

FO 248 EP 1531, May 15, 1952

^{۴۵۹} - Henderson to the Department of State, July 31, 1952, telegram 788.13/7-3152

^{۴۶۰} - Welber, Chapter 5

^{۴۶۱} - علامت نشانه حذف جملات یا عباراتی از گزارش‌ها توسط نگارنده است.

۱

شمارهٔ پیام: ۲۳۵۶، بیست و سوم فوریه ۱۹۵۳ [۴/سفند ۱۳۳۱]

از: تهران به:

وزیر امور خارجه

کاملاً سری

ساعت ۹ شب

.....

۲- تردیدهای من دربارهٔ تمایل شاه در حمایت نمودن از هر شخصیتی توانای دیگری به عنوان جانشین مصدق، با اطلاع از منبع کاملاً قابل اطمینانی، مورد تأیید قرار گرفت، بدین معنا که او آخر وقت دیروز، هنوز شاه در مورد زاهدی نظر مخالف اعلام نموده بود و می کوشید تا راهی برای رساندن پیام به سفیر [اللهیار] صالح بیابد و از وی بپرسد که آیا میل به پذیرش سمت نخست وزیری می باشد؟
امضاء: هندرسون^{۴۶۲}

۲

شمارهٔ پیام: ۳۵۷۶، ششم مارس ۱۹۵۳ [۱۵/سفند ۱۳۳۱]

از: تهران به:

وزیر امور خارجه

کاملاً سری، فوری

ساعت ۵ بعد از ظهر

.....

.....

۳- برای ما مشکل است که باور کنیم شاه، واقعاً، دارای شجاعت و ارادهٔ مشارکت در حرکتی باشد که با توسل به زور یا با تدابیر مسالمت آمیز، موجبات برکناری دولت مصدق را فراهم آورد. بی تردید شاه از اینکه کودتای نظامی بنام وی صورت گیرد، وحشت زده می شود و چنانچه فرصت بیابد احتمالاً سعی می کند تا آن را منع کند.

امضاء: هندرسون^{۴۶۳}

⁴⁶² - Henderson to the Department of State, March 6, 1953, telegram 788,00/2-2353

⁴⁶³ - Henderson to the Department of State, March 6, 1953, telegram 788,00/3-653

۳

شمارهٔ پیام: ۳۷۷۱، بیستم مارس ۱۹۵۳ [۲۹ اسفند ماه ۱۳۳۱]
از: تهران به: وزیر امور خارجه

.....
۲- ...علاء (وزیر دربار) می گوید که با وجود همهٔ توصیه‌ها، شاه ایستادگی منفعلانه‌ای دارد. علاء تردید دارد که بتوان شاه را به کار برد اقدامی فعال بر ضد مصدق ترغیب کرد حتی اگر مصدق علناً شاه را بر کرسی اتهام بنشانند.

.....
۶- بنظر ما بعید می‌نماید که شاه تقاضای استعفای مصدق را بکند...
امضاء: هندرسون^{۴۶۴}

۴

شمارهٔ پیام: ۳۸۵۳، تهران، ۳۱ مارس ۱۹۵۳ [۱۱ فروردین ۱۳۳۲]، ساعت یک بعد از ظهر

.....
۳- علاء می گوید که در هفتهٔ گذشته گروهی از سیاستمداران با وی تماس گرفته و اصرار داشتند تا او به شاه بگوید که تعلل بیشتر در اقدام علیه مصدق ممکن است برای نجات ایران بسیار دیر باشد. به عقیدهٔ علاء: اکثر این افراد معتقد بودند که تنها فردی که می‌تواند جانشین مصدق باشد، تیمسار زاهدی است. زاهدی از حمایت رهبران سیاسی مانند کاشانی، حائری‌زاده، بقائی و برادران ذوالفقاری و سایر محافظه‌کاران و ارتش برخوردار است. مکی نیز ممکن است که از او پشتیبانی نماید... علاء به زاهدی گفته بود که وی اطمینان دارد که شاه مایل نیست اقدامی برخلاف قانون اساسی انجام دهد. شاه در یک کودتا شرکت نمی‌کند...

امضاء: هندرسون^{۴۶۵}

۵

شمارهٔ پیام: ۳۹۹۴، تهران، ۱۱ آوریل ۱۹۵۳، [۲۳ فروردین ۱۳۳۲]
بکلی سَری

از: تهران به: وزیر خارجه

.....
۳- علاء گفت که هر چند او مرتب به شاه توصیه می‌کند تا با قدرت و اقتدار در برابر مصدق بایستد ولی تردید دارد که شاه شخص دیگری را بجای مصدق منصوب کند، یا حتی تمایل به شخص دیگری جهت نخست وزیر را، پیش از اینکه مجلس رأی تمایل به آن شخص داده باشد، ابراز نماید.

.....
امضاء: هندرسون^{۴۶۶}

⁴⁶⁴ - Henderson to the Department of State, March 20, 1953, telegram 788,00/3-2053

⁴⁶⁵ - Henderson to the Department of State, March 31, 1953, Telegram 788,00/3-3153

⁴⁶⁶ - Henderson to the Department of State, April 11, 1953, Telegram 788,004-1153

۶

شماره پیام: ۴۰۲۷، تاریخ ۱۵ آوریل ۱۹۵۳ [۲۶ فروردین ۱۳۳۲]

ساعت ۱ بعد از ظهر

کاملاً سری

۱- علاء (وزیر دربار) امروز صبح زود به دیدار من آمد. وی اظهار داشت که دیروز طی یک گفتگوی طولانی با شاه سعی کرده بود شاه را متقاعد کند تا نسبت به حوادث داخل کشور اقدامات مثبتی انجام دهد. شاه در پاسخ گفته بود که او موضع خود را قطعی کرده است، تا زمانیکه مجلس رأی عدم اعتماد به مصدق ندهد و تمایلی به جانشین وی ابراز نکند، شاه پیشگام نخواهد شد.

شاه دو دلیل کلی برای اتخاذ چنین موضعی ابراز کرده است:

الف - شاه گفت که وی به انگلیسی‌ها مظنون است و معتقد است که آنها مسئول اختلاف فعلی بین دولت و دربار هستند و قصد دارند تا با ایجاد یک جنگ داخلی، ایران را تجزیه و بین خود و روس‌ها تقسیم کنند...
ب - او (شاه) نمی‌خواهد آلت دست سیاستمداران جاه‌طلب و بی‌صفت ایرانی شود. نمایندگان مجلس از یک در، نزد او می‌آیند و داستانی می‌بافند و از در دیگری، نزد مصدق می‌روند و دروغ دیگری می‌سازند.

.....

۳ - ... به عقیده علاء: بدبختانه به نظر می‌رسید که قانع کردن و قبولاندن به شاه در گزینش و انتصاب یک نخست وزیر، بدون کسب رأی تمایل مجلس، غیر ممکن است.

امضاء: هندرسون^{۴۶۷}

۷

شماره پیام: ۴۰۹۳

از: تهران به: وزیر خارجه. تاریخ ۱۹ آوریل ۱۹۵۳ [۳۰ فروردین ۱۳۳۲]

بکلی سری

۱- علاء وزیر دربار، امروز صبح به دیدار من آمد. وی گفت با وجود همه تلاش‌های او و دوستان دیگر شاه، اعلیحضرت نسبت به رویدادهای داخل کشور همچنان در حالت انفعالی و تقریباً واژه مانده است. ترس علاء این است که مبدا آن دسته از نمایندگان مجلس که سعی در حفظ اختیارات قانونی شاه دارند، در برابر تاخت و تاز مصدق و نیز بخاطر سستی شاه، سرخورده شده و تسلیم شوند.

۲- علاء گفت که شاه هر روز دیدار با زاهدی را به تعویق می‌اندازد. علاء فکر نمی‌کند که شاه آنطوریکه شایع است نسبت به زاهدی بی‌تفاوت و سرد باشد، ولی فعلاً برای انتخاب زاهدی به نخست وزیری حرارتی از خود نشان نمی‌دهد...

.....

۳- علاء گفت که شاه از مجاری مختلف با رایزنی‌های متضاد روبرو است و در چنین شرایطی بجای تصمیم گیری ترجیح می‌دهد که دست روی دست بگذارد و کاری نکند.

⁴⁶⁷ - Henderson to the Department of State, April 15, 1953, Telegram 788,00/4-1553

این عدم تحرک شاه باعث سرخوردگی و نگرانی دوستان اوست که بدون رهبری و دستورالعمل شاه برای حفظ تعادل و نظم در کشور در تلاش‌اند.

امضاء: هندرسون^{۴۶۸}

۸

شماره پیام: ۴۱۹۲، ۲۵ آوریل ۱۹۵۳ [پنجم اردیبهشت ۱۳۳۲]

بکلی سّری

از سفیر آمریکا در تهران به وزیر خارجه

.....

علاء مرتب به شاه توصیه می‌کرد که در برابر مصدق قاطعیت بخرج دهد و به اقداماتی دست بزند که منجر به تغییر دولت شود. هر چند علاء زاهدی را چندان نمی‌پسندد با این همه معتقد است که در شرایط فعلی، زاهدی تنها شخصی است که می‌تواند جای مصدق را بگیرد. در این پنج شش هفته گذشته، علاء دائماً تلاش کرده تا شاه را متقاعد کند که گامهایی بردارد و علاقه خود را نسبت به زاهدی نشان دهد. شاه چنین وانمود می‌کرد که از این نصیحت‌ها دلخور شده است.

.....

علاء به سختی کوشیده بود شاه را متقاعد کند که به او اجازه دهد تا بعنوان وزیر دربار به اتهامات مصدق نسبت به شاه و دربار پاسخ دهد. شاه بخش‌های اساسی متن را حذف کرد و بعد به علاء گفته بود که دیگر مسئول پاسخ دادن به مصدق نباشد. وقتی مصدق و اطرافیانش فهمیدند که ستون اصلی مقاومت شاه، خود علاء است نیروهای خود را برای کوبیدن او بسیج کردند.

.....

اوج فشار بر شاه، زمانی بود که دکتر فاطمی وزیر خارجه در روز ۱۹ آوریل (۳۰ فروردین ۱۳۳۲) به دیدار شاه رفت. این دیدار بدون صلاحدید علاء و بدون اطلاع وی انجام گرفت و دو ساعت طول کشید. فاطمی در این دیدار با مداهنه از شاه، به او گفته بود که رایزنی‌های علاء به ضرر شاه است و اگر او از سر کار برداشته شود تمام اختلافات شاه و مصدق قابل حل خواهد بود. بعد از شرفیابی فاطمی، شاه نسبت به علاء ناراحت بود و از گفتگو با وی پرهیز می‌کرد.

امضاء: هندرسون^{۴۶۹}

۹

شماره پیام: ۹۵۳

گزارش گفتگوی سفیر و اعضاء برجسته سفارت آمریکا با محرم شاه

۱۴ مه ۱۹۵۳ [۲۴ اردیبهشت ۱۳۳۲]

.....

شاه معتقد است که گذشت زمان، مصدق را بی‌اعتبار خواهد ساخت... بنابراین برکنار کردن مصدق از

⁴⁶⁸ - Henderson to the Department of State, April 19, 1953, telegram 788,00/4-1953

⁴⁶⁹ - Henderson to the Department of State, April 25, 1953, telegram 788,00/4-2553

راه قانونی در آینده نه چندان دور، عملی خواهد شد. خود شاه این شیوه را ترجیح می‌دهد تا مثلاً یک کودتای نظامی یا فرمان دلبخواه شاه مبنی بر عزل مصدق و انتصاب شخص دیگری به نخست وزیری، یا زندانی کردن مصدق یا تبعید وی یا حتی مرگ او بدست بلواییان تهران. [از نظر شاه] در هر یک از این موارد، از مصدق یک شهید ساخته خواهد شد و سرچشمه دردسرهاى جدی در آینده خواهد شد...

شاه ترجیح می‌دهد که خود هیچ ابتکاری علیه مصدق بخرج ندهد و احساس می‌کرد که مصدق چون از طریق پارلمان به قدرت رسیده، باید از همان طریق سرنگون شود و بهتر است که از طرف شاه هیچگونه مداخله آشکاری صورت نگیرد...

امضاء: هندرسون^{۴۷۰}

۱۰

شماره پیام: ۴۵۷۳

گزارش گفتگوی هندرسون با محمدرضا شاه

تاریخ ۳۰ مه ۱۹۵۳ [۹ خرداد ۱۳۳۲] ساعت ۱ بعد از ظهر

.....

۲- شاه اظهار کرد: انگلیسی‌ها در گذشته کوشیده بودند که وی را قانع کنند تا مانند یک پادشاه مشروطه بر اساس قانون اساسی، به مفهوم اروپائی رفتار نموده و از دخالت در زندگی سیاسی ایران خودداری نماید. شاه گفت که بنظر می‌رسد سیاست انگلیسی‌ها در این باره، اینک در حال تغییر است. شاه، شخصاً متقاعد شده است که اگر وی فقط نقش محدود و معینی در زندگی سیاسی و بویژه حیات نظامی کشور ایفاء کند، کشور دچار آشوب و آشفتگی و هرج و مرج خواهد شد.

شاه گفت: باید صادقانه و صریح اعتراف کند که تاکنون نتوانسته طبق سوگند خود درباره حراست از قانون اساسی رفتار نماید. مصدق در یکسال گذشته، قانون اساسی را زیر پا گذاشته است و او (شاه) متأسفانه در موقعیتی نبوده که دخالت کند.

۳ - به شاه گفتم که مایلم نظرش را بی‌پرده و صریح درباره سرلشکر زاهدی بیان کند. شاه گفت که بنظر او سرلشکر زاهدی مرد فکوری نیست (not intellectual giant)، با این وجود، برای شاه، زاهدی به سه شرط قابل قبول می‌باشد:

الف: زاهدی باید از راه قانونی و پارلمانی به قدرت نشاندن شود، نه از راه کودتا.

ب: زاهدی باید با پشتیبانی گسترده سیاسی به قدرت برسد...

ج: دولت زاهدی باید برای آمریکا و دولت بریتانیا مقبول باشد...

۴ - ... شاه گفت که (درباره زاهدی) تغییر عقیده نخواهد داد، ولی مهم این است که شرایطی که قبلاً به آنها اشاره کرده به روشنی درک و رعایت گردد. اگر زاهدی با یک کودتا سرکار بیاید، شاه در حمایت از او دو دل خواهد بود، مگر اینکه مطمئن باشد پشت سر او طیفی نیرومند از رهبران سیاسی قرار دارد و نیز وی از حمایت گسترده مردم برخوردار است.

⁴⁷⁰ - Henderson to the Department of State, May 14, 1953, telegram 788,00/5-1953

۵- شاه افزود که بهر حال فکر نمی‌کند که زاهدی بتواند از راه کودتا قدرت را بدست گیرد. به شاه گفتم که مایلم، شاه بار دیگر موضع خودش را درباره سرلشکر زاهدی اعلان کند. چون برای دولت آمریکا لازم و ضروری است، زیرا به تصمیماتی که باید گرفته شود مربوط است. اعلیحضرت گفت به دولت متبوع خود، آمریکا بگویم که شاه نخست وزیری زاهدی را خواهد پذیرفت منوط به اینکه شرایطی که قبلاً در این مورد برای من عنوان کرده رعایت شود.

.....

۶- شاه گفت: هنوز بر این عقیده است که حل مسئله نفت با خود دکتر مصدق آسان تر خواهد بود تا با جانشین وی. شاه همچنین معتقد است که اگر حل مسئله نفت با خود مصدق صورت بگیرد، وی امتیازات بیشتری برای انگلیسی‌ها ملحوظ خواهد داشت تا هر کس دیگری که به جای او بیاید. البته شاه متوجه است که معامله کردن با مصدق کار بسیار دشواری است، با این وصف، بنظر شاه اگر راهی برای حل مشاجره نفت با خود مصدق پیدا شود، غنیمت خواهد بود. چنین راهی حتی اگر به ادامه حکومت دکتر مصدق منجر شود، باز، ارزش آنرا دارد که حداکثر تلاش در این راه بکار رود.

۷- شاه همچنین گفت که وضع مالی و اقتصادی ایران آنقدر خراب است که نیاز فراوان به کمک آمریکا دارد حتی با حضور دکتر مصدق در قدرت و حتی اگر چنین کمک‌هایی از جانب آمریکا به حمایت از دولت مصدق تلقی شود.

.....

۹ - ... شاه سپس پرسید که آیا من [هندرسون] قبول ندارم که نفع همه در این است که دعوای نفت به صورتی با دکتر مصدق فیصله یابد؟...

امضاء: هندرسون^{۴۷۱}

از این گذشته، شاه بطور غریبی اعتقاد داشت که این اقدامات، «نقشه انگلیسی‌ها» برای ایجاد تفرقه بین او و مصدق و به منظور تجزیه ایران یا برای ادامه حکومت مصدق است.^{۴۷۲}

در ملاقات با سرهنگ سوارتسکف، کرمیت روزولت، اسدالله رشیدیان نیز، شاه مخالفت خود را با کودتا اعلام داشته بود. چند روز پیش از ۲۸ مرداد، ملاقات سرهنگ حسن اخوی (مغز متفکر افسران کودتاچی) با شاه و معرفی شبکه نظامی کودتا به شاه (در ۱۹ مرداد ۳۲) نیز کار ساز نشد و شاه، همچنان از همراهی با کودتاچیان خودداری کرده بود.^{۴۷۳}

⁴⁷¹ - Henderson to the Department of State, May 30, 1953, telegram 788,11/5-3053

⁴⁷² - برای نمونه نگاه کنید به گزارش زینر (مستشار سفارت انگلیس و سرپرست فعالیت های ضد مصدقی) و هندرسون: FO 248 EP 1531 Jun 4, 1952,

Henderson to the Department of State, August 23, 1953, telegram 788,11/8-2353

⁴⁷³ - Wilber, 20-30, 33-38

کج تابی ها و کج راهی ها!

در آغاز، «سیاست» را «هنر تحقّق ممکنات» تعریف کردیم و گفتیم: بسیاری از دولتمردان و سیاستمدارانی که در میان دو سنگ آسیاب قدرت های استعماری انگلیس و روسیه، می زیستند، کوشیدند تا با درک «هنر تحقّق ممکنات»، سیاست ورزی کنند و مشکلات جامعه را حل و فصل نمایند.

مصدق - که رضاشاه و رزم آرا و دیگران را بخاطر چنین سیاستی، «خیانتکار» نامیده بود - اینک خود، در زیر سنگ آسیاب شرایط و در ورطه ای از عصبیت ها و احساسات و عوام پسندی و حفظ «وجاهت ملی»، می کوشید تا راهی به ساحل عافیت بیابد.

در چنان شرایطی، مصدق - برخلاف هدف اساسی و اولیّه خود، یعنی ملی شدن صنعت نفت - با شعارهای کلی و مبهم (مانند آزادی و استقلال و شرف ملی) - معتقد شده بود: «هدف ملت ایران، پول نبود، آزادی و استقلال بود که بدست آورده و در سایه آن می توانست همه چیز را تحصیل کند». مصدق حتی فروش نفت «به قیمت روز» را مادام که «ملتی آزادی و استقلال نداشت» در حکم «غلامی می دانست که خود را به مبلغ گزافی می فروخت»^{۴۷۴}.

بدین ترتیب، مصدق که مسئله مالی با شرکت نفت انگلیس را به یک مسئله سیاسی تبدیل کرده بود، اینک با بن بست یا شکست در «جنگ خارجی» (مذاکرات نفت)، ضمن برجسته نمودن جنگ داخلی (مبارزه با شاه و مخالفان سیاسی خود)، از اصلاح طلبی به انقلابیگری کشیده شده بود.

با اطمینان می توان گفت که مصدق از هر نخست وزیر دیگری در تاریخ مشروطیت ایران، اقتدار و قدرت بیشتری داشت^{۴۷۵} و بقول حسین مکی: «اختیاراتی که مصدق داشت، [حتی] چرچیل هم در دوران جنگ جهانی دوم نداشت»^{۴۷۶}. با اینحال، بخاطر فقدان «هنر تحقّق ممکنات» یا بقول خلیل ملکی پای بندی به «همه چیز یا هیچ چیز»، مصدق درگیر کارزاری شده بود که همه چیز را از دست می داد.

حدود ۶ ماه قبل از رویداد ۲۸ مرداد، دکتر مصدق تأکید کرده بود که «در مدت عمر خود، پادشاهی دموکرات تر از محمد رضاشاه ندیده ام و در این عقیده خود پایدار خواهم بود»^{۴۷۷} و چنانکه در گزارشات هندرسون نیز دیده ایم: تا ۹ خرداد ۱۳۳۲ (= ۳۰ مه ۱۹۵۳) شاه - هنوز - ادامه حکومت مصدق را ترجیح می داد و اساساً بدنبال برکناری مصدق از طریق پارلمان بود. شاه در مذاکره با سفیر آمریکا درباره نخست وزیری سرلشکر زاهدی تأکید کرده بود که «زاهدی باید از راه قانونی و پارلمانی به قدرت نشاندن شود نه از راه کودتا»، هندرسون در ادامه گزارش خود تأکید کرده بود که «اگر زاهدی با یک کودتا بر سر کار آید، شاه در حمایت از او دو دل

^{۴۷۴} - مصدق، ص ۲۸۶

^{۴۷۵} - عظیمی، تجربه مصدق...، صص ۳۰ و ۳۳؛ آبراهامیان، صص ۲۴۵ و ۲۴۷

^{۴۷۶} - مکی، ج ۱، ص ۱۹۷؛ متینی، ص ۳۱۰

^{۴۷۷} - روزنامه اطلاعات، ۲۳ اسفند ۱۳۳۱

خواهد بود».

علاوه بر این، در همین دیدار با شاه است که هندرسون - برای نخستین بار - از «تصمیمات آینده دولت آمریکا» برای تغییر دولت مصدق پرده برمی دارد.^{۴۷۸}

این دیدار - دقیقاً - ۱۰ روز پس از ارائه نامه و برنامه سرلشکر زاهدی به هندرسون بود (۳۰ اردیبهشت ۱۳۳۲/۲۰ مه ۱۹۵۳) که طی آن، زاهدی ضمن اعلام آمادگی خود برای پست نخست‌وزیری، تأکید کرده بود که «چنانچه دولت آمریکا در اجرای این برنامه اصلاحات به وی اعتماد ندارد، او حاضر است که با هر شخص دیگری که بتواند این اصلاحات را به ثمر برساند، همکاری کند و وی را مورد حمایت و پشتیبانی قرار دهد و از کوشش‌های خود برای رسیدن به نخست‌وزیری، منصرف گردد»^{۴۷۹}.

در ۲۵ فروردین ۱۳۳۲، شاه عدم تمایل خود به برکناری دکتر مصدق را به حسین علا (وزیر دربار) ابراز کرده بود^{۴۸۰} با اینحال، مهندس احمد رضوی، نایب رئیس مجلس و هوادار مصدق، در ملاقاتی با شاه (۲۶ فروردین) مراتب نارضایتی مصدق را به شاه اعلام کرد و تأکید نمود که فردا (۲۷ فروردین)، با تعطیلی ادارات دولتی، مدارس، دانشگاه‌ها و کارخانه‌ها، تظاهرات عظیمی با حضور دکتر مصدق علیه کارشکنی‌های شاه و دربار برگزار خواهد شد. در این ملاقات، رضوی تهدید کرد:

«اعلیحضرت همایونی به هیچوجه خودشان را در مقابل نهضت ملی ملت ایران قرار ندهند... و طوری نباشد که مخالفین نهضت، مقام سلطنت را نقطه تمرکزی برای خودشان قرار دهند...»^{۴۸۱}

لحن تهدیدآمیز این سخن می‌توانست محمد رضا شاه را نسبت به آینده سیاسی خود نگران سازد. عبدالرحمن فرامرزی، روزنامه‌نگار معروف، سردبیر روزنامه کیهان و نماینده مجلس در اعتراض به اینگونه تحریکات گفت:

«اینکه وضع نمی‌شود که هر وقت دولت دلش خواست و مجلس نسبت به آن خواسته دولت نظری داشت و اظهار عقیده‌ای کرد، یک عده را تحت حمایت یک مشت چاقوکش به مجلس بیاورند و با جار و جنجال و فحش و هتاک و کتک‌کاری، نمایندگان را مرعوب کنند و وادار نمایند که طبق نظر دولت، رأی بدهند... اینکه مجلس نیست. اینکه مشروطه نیست. اینکه رأی آزاد نیست. این، «بده یا می‌کشم!»^{۴۸۲} است»

در ۲۷ فروردین ۳۲ مهندس رضوی، نایب رئیس مجلس و از یاران نزدیک دکتر مصدق اعلام کرد که بزودی تظاهرات گسترده‌ای در تهران و شهرها به حمایت از مصدق برگزار خواهد شد. بانجام این تظاهرات گسترده، عده‌ای در تهران و شهرهای مهم مجروح و مضروب شدند و خانه‌ها و مغازه‌های فراوانی تخریب گردید.^{۴۸۳} این تظاهرات خشونت‌بار و تهدید رؤسای عشایر قشقایی هوادار مصدق در شیراز جهت حمله به تهران، بار دیگر شاه را ناامید و نژند ساخت.^{۴۸۴}

⁴⁷⁸ - Henderson to the Department of State, May 30, 1953, telegram 788,11/5-3053

⁴⁷⁹ - Henderson to the Department of State, May 20, 1953, telegram 788,00/5-2053

⁴⁸⁰ - Henderson to the Department of State, April 15, 1953, telegram 788,00/4-1553

⁴⁸¹ - روزنامه اطلاعات، ۲۷ فروردین ۱۳۳۲

⁴⁸² - روزنامه اطلاعات، ۲۵ فروردین ۱۳۳۲

⁴⁸³ - نگاه کنید به: روزنامه اطلاعات، ۲۹ فروردین ۱۳۳۲

⁴⁸⁴ - تنها پس از سقوط مصدق بود که شاه جوان توانست «بر تردیدها، نژندی‌ها و ناامیدی‌های خویش فائق آید» بطوری که

از «اردیبهشت دوزخی» تا مرداد ماه خاموش!

سراسر ماه‌های اردیبهشت تا مرداد ۳۲، تجلی آشکار عصبیت و فقدان آرامش و اعتدال در عرصه سیاسی ایران بود بطوری که مجلس شورای ملی این زمان را می‌توان نمایشگاه شدیدترین دشنام‌های لفظی و برخورد‌های فیزیکی نمایندگان مجلس دانست.^{۴۸۵}

دراول اردیبهشت ۱۳۳۲ قتل فجیع سرتیپ محمود افشارطوس، رئیس کل شهربانی دولت مصدق، عصبیت، اضطراب و اتهام زدن در محافل سیاسی ایران را دوچندان کرد و از جمله باعث احضار سرلشکرزاهدی به فرمانداری نظامی و موجب تحصن وی در مجلس شورای ملی گردید. یکی از هدف‌های این قتل رازآمیز تشدید نفاق و اختلاف بین دکتر مصدق، شاه و دکتر مظفر بقائی بود. ما در بخش «دکتر مصدق و دکتر مظفر بقائی» به این موضوع پرداخته ایم.

بدنبال اعلام مهندس احمد رضوی، نایب رئیس مجلس برای تظاهرات گسترده به نفع مصدق، فاطمی نیز از سوی مصدق در دو ملاقات با شاه، با لحنی تلخ و «تهدیدآمیز»، مراتب ناخشنودی مصدق از حضور حسین علا در دربار را به اطلاع شاه رساند^{۴۸۶} بطوری که علا در ۳ اردیبهشت ۳۲ مجبور به استعفا شد^{۴۸۷}.

در ۱۹ اردیبهشت املاک سلطنتی زیر نظر دولت مصدق قرار گرفت و هزینه‌های دربار محدود گردید^{۴۸۸}. یکی از نتایج روحی این فشارها، قوت گرفتن دوباره اندیشه خروج از ایران در شاه بود که در نهم اسفند ۱۳۳۱ ناکام مانده بود، اعلامیه ابوالقاسم امینی، مسئول جدید و کفیل وزارت دربار شاهنشاهی، مبنی بر سفر ملکه ثریا به اروپا در اردیبهشت ۳۲ شاید نخستین گام برای خروج شاه از ایران بشمار می‌رفت^{۴۸۹}. این وقایع - بار دیگر - باعث نگرانی رهبران سیاسی و از جمله برخی یاران نزدیک مصدق گردید بطوری که در همین ایام، حسین مکی که زمانی بعنوان «سرباز فداکار وطن» نخستین شخص در دل و دیده مصدق بشمار می‌رفت^{۴۹۰}، از وی جدا شد و بدین ترتیب، آخرین پل ارتباط بین مصدق و نیروهای «ملی - مذهبی» فرو ریخت^{۴۹۱}.

اعتصابات و اخلال‌های حزب توده بر آشفتگی‌های موجود می‌افزود، اعتصاب عظیم کارگران دخانیات تهران در اواسط اردیبهشت ماه ۳۲ از آن جمله بود^{۴۹۲}.

سه روز بعد از ۲۸ مرداد ۳۲، وقتی هندرسون از «شجاعت بزرگ اخلاقی شاه در این مقطع حساس تاریخی کشورش» یاد می‌کرد، شاه می‌گریست. نگاه کنید به گزارش هندرسون

Henderson to the Department of State, August 23, 1953, telegram 788.11/8-2353

^{۴۸۵} - برای نمونه نگاه کنید به: مشروح مذاکرات مجلس، خردادماه ۱۳۳۲؛ باختر امروز، ۱۷ خرداد ۱۳۳۲؛ روزنامه

اطلاعات، ۱۷ خرداد ۱۳۳۲؛ مقایسه کنید با سخن عبدالله معظمی (رئیس مجلس): مشروح مذاکرات مجلس، ۷ خرداد ۱۳۳۲

^{۴۸۶} - موحد، پیشین، ج ۲، صص ۷۴۷-۷۴۸

^{۴۸۷} - روزنامه اطلاعات، ۵ اردیبهشت ۱۳۳۲

^{۴۸۸} - باختر امروز، ۲۱ اردیبهشت ۱۳۳۲

^{۴۸۹} - روزنامه اطلاعات، ۵ اردیبهشت ۱۳۳۲

^{۴۹۰} - برای آگاهی از ارج و اعتبار حسین مکی در دل و دیده مصدق، نگاه کنید به: سنجابی، امیدها و ناامیدی‌ها، ص ۱۸۵.

همچنین نگاه کنید به نمونه نامه‌های دکتر مصدق به حسین مکی: متنی، صص ۱۸۵-۱۸۶. برای نمونه‌هایی از سرمقالات

ستایش‌آمیز روزنامه باختر امروز (حسین فاطمی) در باره حسین مکی نگاه کنید به: سال‌های نهضت ملی (کتاب سیاه)، ج ۶،

صص ۱۵۷-۱۶۴

^{۴۹۱} - مکی، ج ۶، ص ۴۳۴

^{۴۹۲} - نگاه کنید به: پوریا، ج ۲، صص ۴۶۲-۴۶۵

در شرایط دشوار مالی و اقتصادی، مصدق در ملاقاتی دو ساعته با هندرسون (۳۰ اردیبهشت ۱۳۳۲) با لحنی ملایم و معتدل نسبت به دولت انگلیس، ضمن اشاره به لزوم پایان یافتن «تمایلات جاه طلبانه انگلیسی‌ها»، بر ضرورت حل اختلافات موجود تأکید کرد و گفت: نگران است که برای جلوگیری از سقوط ایران به دست کمونیست‌ها کمک‌های عمده و قابل ملاحظه مالی آمریکا به ایران، بسیار دیر صورت گیرد.^{۴۹۳}

متأسفانه این نرمش و انعطاف دیر هنگام چندان کارساز نشد زیرا که آیزنهاور در ۸ تیرماه ۱۳۳۲ به مصدق اطلاع داد که «تاحل نهائی و عادلانه مسئله نفت، دولت آمریکا از کمک‌های مالی و فنی به دولت مصدق خودداری خواهد کرد».^{۴۹۴}

تظاهرات عظیم حزب توده به مناسبت سالگرد ۳۰ تیر، توان تشکیلاتی حزب توده را به نمایش گذاشت و باعث حیرت و حیرانی نیروهای هوادار مصدق گردید. در این تظاهرات عظیم حدود ۵۰ هزار تن از هواداران حزب توده با شعارهای تند ضد امپریالیستی حضور داشتند.

در چنان شرایط حساسی روزنامه معروف شورش، نشریه هوادار مصدق، در کاریکاتور توهین آمیزی سرهای بریده آیت‌الله کاشانی، بقائی، حائری‌زاده و دیگران را به نمایش گذاشت و در مقاله‌ای، «انحلال مجلس و ضرورت اصلاحات» را تیترو صفحه اول خود ساخت و اعلام کرد که بزودی، مصدق در باره فراندوم برای انحلال مجلس سخنرانی مهمی ایراد خواهد کرد.^{۴۹۵} نشریات حزب توده نیز با اعلام حمایت از این سخنرانی، تبلیغات گسترده‌ای را علیه مخالفان مصدق آغاز کردند. شاید مصدق مشروطه‌خواه نیز برای «نمایش قدرت» به دوستان دیروز و مخالفان امروزش (کاشانی، بقائی، مکی، حائری‌زاده و دیگران) و همچنین نشان دادن اقتدارش به دولت‌های آمریکا و انگلیس، حمایت حزب توده را مفید می‌دانست.^{۴۹۶} ولی در نزد مخالفان مصدق، خصوصاً مظفر بقائی، این «نمایش قدرت»، نوعی اتحاد استراتژیک مصدق و حزب توده برای حذف شاه و رژیم سلطنتی، بشمار می‌رفت.^{۴۹۷}

هیاهوی قتل سرتیپ افشارطوس و استیضاح دولت مصدق به اتهام «شکنجه متهمان به قتل افشارطوس» توسط علی ژهری و نگرانی مصدق از رأی عدم اعتماد مجلس، باعث شد تا دکتر مصدق در ۵ مرداد ۱۳۳۲ طی یک پیام رادیویی، مردم را به فراندوم برای انحلال مجلس فراخواند.

استعفای بخش بزرگی از نمایندگان هوادار مصدق در اعتراض به تصمیم وی برای انحلال مجلس شورای ملی، مصدق را از پایگاه قانونی مجلس محروم و منزوی ساخت.^{۴۹۸}

^{۴۹۳} - Henderson to the Department of State, May 20, 1953, telegram 110.11 DV/5-2053

^{۴۹۴} - روحانی، فوآد، صص ۳۶۸-۳۷۰

^{۴۹۵} - نگاه کنید به: شورش، ۳ مرداد ۳۲

^{۴۹۶} - نگاه کنید به گزارش‌های ۳ و ۲۱ مرداد ۳۲ ماتیسون، کاردار سفارت آمریکا در تهران

Mattison to the Department of State, July 25, 1953, telegram 788,007-2553

Mattison to the Department of State, August 16, 1953, telegram 788,00/8-1253

^{۴۹۷} - نگاه کنید به: روزنامه شاهد، شماره‌های اردیبهشت و خرداد و خصوصاً ۶ مرداد ۳۲، همچنین نگاه کنید به سخنرانی

مهدی میراشرفی در: مشروح مذاکرات مجلس، ۷ خرداد ۱۳۳۲

^{۴۹۸} - نگاه کنید به: باختر امروز، ۶ مرداد ۱۳۳۲

در بامداد ۵ مردادماه ۱۳۳۲ کاشانی در نامهٔ دوستانه و ستایش آمیزی به مصدق، او را «مظهر مبارزهٔ ایران با استعمار» و «سمبل و رمز قیام شرق برای دفاع از حقوق خود» نامید و تأکید کرد که «من و ملت ایران تا آخرین قدم پشتیبان شما خواهیم بود»^{۴۹۹}.

دکتر مصدق - امّا - تحت تأثیر تلقینات برخی از یارانش و جنگ روانی روزنامه‌ها، در سخنرانی رادیویی بعد از ظهر ۵ مرداد، شدیداً به مخالفان خود حمله کرد و در واقع، به کاشانی، بقائی، حائری‌زاده، مگّی و دیگران اعلام جنگ داد^{۵۰۰}. چند ساعت بعد از سخنرانی تند مصدق، لایحهٔ برگزاری رفراندوم برای انحلال مجلس هفدهم به تصویب هیأت دولت رسید که در آن، دو صندوق جداگانه برای اخذ آرای مخالفان و موافقان تعیین شده بود^{۵۰۱}.

با توجه به پیام دوستانه و ستایش آمیز کاشانی به مصدق (در بامداد ۵ مرداد)، وی منتظر چنان سخنان تند و بی‌پروائی از طرف مصدق نبود و لذا، پاسخ تند کاشانی به سخنرانی مصدق، بسان «زدی ضربه‌ای، ضربه‌ای نوشت کن!» تلقی شد^{۵۰۲}.

حملهٔ هواداران مصدق به سخنرانی خانهٔ آیت‌الله کاشانی و کشته شدن فردی بنام محمد حدّادزاده و زخمی شدن بسیاری از حاضران در این سخنرانی، فضای عصبی حاکم بر جامعه را خونین‌تر ساخت. خبرنگار روزنامهٔ فرانسوی لوموند از تهران گزارش داد:

«دیشب (یکشنبه) حادثی در منزل آیت‌الله کاشانی رخ داد. وی به تمام «مسلمانان حقیقی» توصیه کرده تا این رفراندوم را تحریم کنند. طرفداران مصدق بطری‌های بنزین آتش‌زا بطرف منزل آیت‌الله کاشانی پرتاب می‌کردند و نزاعی در اطراف منزل ایشان درگرفت که یک نفر کشته و نزدیک به صد نفر مجروح شدند و امروز صبح، گروه‌های مسلح، منزل آیت‌الله کاشانی را محاصره کرده و ورود به منزل ایشان - حتی برای نزدیکان و بستگان وی - را ممنوع کرده بودند. آیت‌الله کاشانی رفراندوم برای انحلال مجلس را بار دیگر تحریم کرد و اعلام نمود که هر رأی که مصدق در این رفراندوم زیر حمایت سرنیزه‌ها و تانک‌ها بگیرد، موجب بطلان هر قرارداد بین‌المللی است که در آینده منعقد نماید»^{۵۰۳}.

یکی از اعضاء قدیمی حزب پان‌ایرانیست (هوادار مصدق) در بارهٔ حوادث خانهٔ کاشانی می‌نویسد:

«داریوش فروهر و پان‌ایرانیست‌های حزب ملت ایران به مجلس (خانهٔ کاشانی) حمله می‌کنند و با پرتاب سنگ از بیرون و قطع برق - هنگام سخنرانی صفائی، نمایندهٔ قزوین - مجلس [سخنرانی] را بر هم می‌زنند. بی‌درنگ برخی از حاضران به کوچه می‌ریزند و با پان‌ایرانیست‌های همراه فروهر درگیر می‌شوند و در این زد و خورد، یکی از هواداران کاشانی - بنام حدّادزاده - کشته می‌شود»^{۵۰۴}.

^{۴۹۹} - روزنامهٔ اطلاعات، ۵ مرداد ۱۳۳۲

^{۵۰۰} - برای متن سخنرانی دکتر مصدق، نگاه کنید به: باختر امروز، ۵ مرداد ۳۲؛ برای بخش‌های مهم این سخنرانی نگاه کنید به: فاتح، صص ۶۶۰-۶۶۱

^{۵۰۱} - روزنامهٔ کیهان، ۶ مرداد ۳۲. به گزارش روتنی (کارشناس امور ایران در سفارت انگلیس در تهران): مصدق در ملاقات با هندرسون گفته بود که: «می‌خواهد موافقان و مخالفان در دو مسجد جداگانه، آرای خود را به صندوق بیاندازند.

FO 371 EP 104562, February 24, 1953

^{۵۰۲} - نگاه کنید به: روزنامهٔ کیهان، ۷ مرداد ۳۲

^{۵۰۳} - Le Monde, 4 aout 1953, p. 12

مقایسه کنید با گزارش روزنامهٔ اطلاعات، ۱۳ مردادماه ۱۳۳۲

^{۵۰۴} - انقطاع ناصر، پان‌ایرانیست‌ها، ص ۹۸؛ برای گزارش دقیقی از این حادثه نگاه کنید به: سالمی، محمد حسن، تاریخ نهضت ملی شدن صنعت نفت از نگاهی دیگر، صص ۴۲۶-۴۳۴؛ روزنامهٔ اطلاعات، ۱۱ مرداد ۱۳۳۲؛ کوهستانی‌نژاد، مسعود، مرداد خاموش، صص ۸۵-۱۶۴

اینک کسانی که در قتل هژیر و رزم آرا، شادمانی و پایکوبی کرده بودند، در زنجیره عصیتهای تازه، در برابر یکدیگر صف آرائی می کردند.

خودداری مصدق از ملاقات با شاه^{۵۵} و اقدامات وی و برخی از یاران افراطی او، به ترس و تردیدهای شاه جوان نسبت به انگیزه های سیاسی مصدق افزود و این امر، بتدریج، شاه را به دامان دشمنان سرسخت مصدق انداخت که از «بی عملی» و «بی ارادگی شاه»، آزرده و عصبانی بودند.

بدین ترتیب، از آغاز «اردیبهشت دوزخی»، جامعه سیاسی ایران در آستانه یک **جنگ تمام عیار** قرار گرفت و مسئله نفت فراموش شد، درحالیکه «**مردادماه خاموش**» آستان حوادثی شگفت و حیرت انگیز بود.

۵۵ - مصدق، ص ۲۶۷؛ مصدق، غلامحسین، ص ۶۶

انحلال مجلس

در بخش «مصدق و پوپولیسیم» گفته‌ایم: یکی از ویژگی‌های رهبران پوپولیست، آشوب‌زائی و آشوب‌زیستی است. رهبران پوپولیست بخاطر فقدان یک برنامه درازمدت و چشم‌انداز روشن سیاسی - اجتماعی، می‌کوشند تا با ایجاد بحران‌های تازه، کشتی طوفان‌زده قدرت سیاسی خود را به ساحل عافیت بکشانند. مصدق تا وقتی که در اقلیت یا در اپوزیسیون بود، شهامت فراوانی برای انتقاد و مخالفت داشت، اما وقتی به حکومت رسید، فهمید که مسائل و مشکلات جامعه ایران را نمی‌توان با شعار و «مخالف‌خوانی» برطرف کرد. او پس از تسخیر قدرت سیاسی، بعنوان محبوب‌ترین و قدرتمندترین نخست‌وزیر تمام تاریخ مشروطیت جلوه کرد، اما با درک مشکلات موجود، بقول ابوالفضل بیهقی بزودی دریافت که: «پهنای کار چیست؟»^{۵۰۶}

کسب اختیارات فوق العاده شش ماهه و سپس یکساله، تحقیر و تهدید نمایندگان مجلس، تهدیددائمی به استعفا، بسیج توده‌های بی‌شکل و تبدیل کردن خیابان به پارلمان، بن بست عملی در حل مسئله نفت، تبلیغ شعارهای کُلی، مُبهم و غیرعملی، تفسیر شخصی مصدق از «روح قانون اساسی»، کسب فرماندهی وزارت جنگ، عمده کردن «دست بیگانگان»، انجام رفراندوم غیردموکراتیک و انحلال مجلس و سرانجام، بی‌اعتنائی به فرمان شاه مبنی بر عزل او... نمونه‌هایی از آشوب‌زائی و آشوب‌زیستی در یک حکومت پوپولیستی است. مصدق، مُسلماً دیکتاتور نبود، اما، شیوه حکومت کردن و تصمیم‌گیری‌های فردی وی در مسائل مهم مملکتی، حکومت او را به یک حکومت اقتدارگرا^{۵۰۷} نزدیک می‌کرد. کسب «اختیارات فوق العاده»، انجام رفراندوم غیردموکراتیک و انحلال مجلس، جلوه‌ای از این اقتدارگرایی بود.

طبق اصل ۴۸ قانون اساسی، شاه می‌توانست با صدور فرمانی مجلس را منحل کند و با توجه به انعطاف و انفعال وی نسبت به مصدق، چه بسا که شاه درخواست مصدق برای انحلال مجلس را می‌پذیرفت، اما، متأسفانه، مصدق با دُورزدن شاه و مراجعه مستقیم به مردم و تکرار سناریوی «پارلمان» و «خیابان» از این امکان قانونی استفاده نکرد.

دکتر مصدق در خاطرات و تألمات خود می‌نویسد که دو چیز او را به انحلال مجلس واداشت:

اول: انتخاب مکّی به عضویت هیئت نظارت بر اندوخته اسکناس از سوی مجلس.

دوم: نمایندگان موافقی که در صدد بودند تا علیه دولت رأی دهند و دولت را در مضیقه بگذارند که خود، استعفاء دهد و اگر نداد، [دولت را] استیضاح کنند.^{۵۰۸}

مورد سومی را نیز می‌توان به گفته مصدق افزود و آن، مخالفت مجلس با بودجه طرح رفراندوم بود که بقول مکّی: «محال بود مجلس به آن رأی بدهد»^{۵۰۹}.

مصدق در این مدت که از عواید نفت خبری نبود و مخارج دستگاه نفت هم سربار هزینه‌های دیگر دولت بود، امور

^{۵۰۶} - «...مردانگاه آگاه شود که نبستن گیر و بداند که پهنای کار چیست؟». تاریخ بیهقی، تصحیح علی اکبر فیاض، ص ۸۸

^۱ - autoritaire

^{۵۰۸} - مصدق، ص ۲۵۴

^{۵۰۹} - مکّی، ص ۴۳۳

کشور را با چاپ محرمانهٔ سیصد و دوازده میلیون تومان اسکناس اضافی اداره کرده بود و اینک با انتخاب مکی به عضویت هیأت نظارت براندوختهٔ اسکناس^{۵۱۰} از آن می‌ترسید که مکی بادرستی به اسناد و مدارک، پُرده از آن راز بردارد. در گذشته ای نزدیک (۱۳۲۹) وقتی رزم آرای نخست وزیر تقاضای نشر اسکناس بسیار کمتری را کرده بود، با مخالفت شدید مصدق در مجلس روبرو شده بود. افشاگری مکی - البته - به افزایش نرخ تورم در قیمت‌ها می‌انجامید و نارضایتی حاصل از مضیقۀ اقتصادی را دامن می‌زد. مکی در ۶ مرداد ۳۲ گفت:

« بطوری که شنیده‌ام و در بعضی از جراید هم منتشر شده است، آقای نخست‌وزیر از انتخاب این جانب به سمت نظارت بانک ملی خیلی عصبانی هستند. علت عصبانیت ایشان خیلی واضح است، زیرا از دو حال خارج نیست، یا دولت اسکناس اضافی منتشر کرده یا نکرده است. اگر منتشر کرده باشد بیم آن دارد که اگر من از آن مسئله خبردار شوم، ملت ایران را در جریان خواهم گذاشت. پس لابد فعل و انفعالی صورت گرفته که دولت از انتخاب من تا این حد نگران است.»^{۵۱۱}

مکی در نامه‌ای به دکتر نصیری - مدیر کل بانک ملی ایران که رونوشت آن را به رئیس دیوان عالی کشور و دادستان تهران فرستاد - تأکید کرد «از نظر اجرای قانون، هر نوع فعل و انفعالی در نشر اسکناس و همچنین هر نوع فعل و انفعالی در پشتوانهٔ اسکناس به عمل آید باید با نظارت کامل این جانب باشد»^{۵۱۲}. ملاحظهٔ دیگری که مصدق را به فکر انحلال مجلس انداخت این بود که دولت به قطع و یقین، موقعیت خود را در میان نمایندگان از دست داده بود و پاسخ غیردوستانهٔ آیزنهاور، «افسانهٔ حمایت آمریکا از دولت مصدق» را بر باد داده بود^{۵۱۳}. مصدق به خوبی می‌دانست که در میان ۸۰ نفر نمایندگان مجلس، هواداران واقعی او، یعنی اعضای فراکسیون نهضت ملی، در اقلیت بودند. دیگران، یا رسماً و علناً با او مخالف بودند و یا اگر به ظاهر خود را «مستقل و بی‌طرف» وانمود می‌کردند، در درون با او خوش نبودند... مصدق مطمئن بود که اگر کار استیضاح به جوابگویی دولت و درخواست رأی اعتماد می‌انجامید، با رأی منفی اکثریت مجلس مواجه می‌شد. از یادداشت‌های مهندس حسینی بر می‌آید که در داخل اردوی هواداران مصدق نیز تفرقه و تشّت حکمفرما بود. بنا به نوشتهٔ مورخ ۱۳ تیرماه وی، وکلای نهضت [جبههٔ ملی] با دکتر غلامحسین صدیقی - وزیر کشور - درافتاده بودند و صدیقی - در حضور خود مصدق گفته بود:

«شما می‌خواهید وزیر و دستگاه دولت، نوکر شما باشد!»^{۵۱۴}

مهندس حسینی در همین ایام از رواج احساس عدم رضایت در میان وکلای طرفدار دولت [مصدق] سخن می‌گوید.^{۵۱۵}

در همین ایام اعتراض نمایندگان اقلیت مجلس مبنی بر «قانون شکنی‌های مصدق و استفادهٔ یکسویهٔ دولت

^{۵۱۰} - باخترا امروز، شماره های ۱۸-۲۰ تیرماه ۱۳۳۱

^{۵۱۱} - روزنامهٔ اطلاعات، ۶ مرداد ۳۲، ص ۴؛ موحد، ج ۲، ص ۷۶۱

^{۵۱۲} - همان

1-Mattison to the Department of State , July 17, 1953, telegram
788,00/7-1753

^{۵۱۴} - موحد، ج ۲، ص ۷۶۲، مقایسه کنید با اعتراض مهندس احمد رضوی به مصدق: روزنامهٔ شاهد، ۲۴ تیرماه ۱۳۳۲

^{۵۱۵} - موحد، ج ۲، ص ۷۶۲

مصدق از رادیو و پنخس تبلیغات مغرضانه و متهم کردن اشخاص صالح و میهن پرست که سد راه دیکتاتوری آقای دکتر مصدق می‌باشند»^{۵۱۶} فضای سیاسی ایران را تیره تر ساخت آنچنانکه بزرگترین متحد سیاسی مصدق (آیت الله کاشانی) در ۱۵ تیر و ۵ مرداد ماه ۱۳۳۲ در اعلامیه‌های شدیدالحنی، مصدق را «صیاد آزادی ایران» و «یاغی طاغی» خواند که «در کشور مشروطه ایران، به خیال خداوندگاری افتاده است». کاشانی در این اعلامیه با اشاره به مصدق، تأکید کرد:

«آن شرّ خودسر... محکوم به شکست [است] و تسلیم چوبه دار خواهد شد»^{۵۱۷}.

محمدعلی موحّد، با وجود علاقه و احترام عمیق نسبت به مصدق، منصفانه می‌نویسد:

«انحلال مجلس - البته - به موجب تفسیر اصل ۴۸ قانون اساسی در اختیار شاه بود، اما مصدق نمی‌خواست آن تفسیر را به رسمیت بشناسد و حاضر نبود چنین تقاضائی را از شاه بکند و می‌دانست که در صورت تقاضا هم، شاه آن را نخواهد پذیرفت. بنابراین، تنها راه انحلال مجلس، توسل به فراندوم بود، اما فراندوم در ایران سابقه نداشت و برخی از اعضاء فراکسیون نهضت ملی آن را نمی‌پسندیدند. مهندس حسینی در یادداشت مورخ ۱۹ تیرماه [۳۲] از پارسا و معظّمی و رضوی و سنجابی نام می‌برد که با فراندوم [برای انحلال مجلس] مخالف بودند و در ۲۰ تیرماه، یادداشت می‌کند که خود، همراه نقوی نزد مصدق رفته و او را از فراندوم برای تعطیل مجلس برحذر داشته است»^{۵۱۸}.

دکتر سنجابی نیز در این باره می‌گوید:

«پس از انتخاب مکی به عضویت هیأت نظارت بر اندوخته اسکناس، نزد مصدق رفتم و او را در حال عصبانیت و آشفتگی مطلق دیدم. [مصدق] به من گفت: آقا! ما باید این مجلس را ببندیم... این مجلس مخالف ما است و نمی‌گذارد که ما کار بکنیم، ما باید مجلس را با رأی عامه ببندیم... بنده (سنجابی) گفتم: جناب دکتر! من با این نظر شما مخالف هستم، شما امروز از جهت انتخاب آقای مکی ناراحت هستید... من با بستن مجلس مخالفم و دلایلم را هم مفصلاً خدمت‌تان عرض می‌کنم... افکار عمومی را شما دارید ولی افکار عمومی امروز با افکار عمومی دو سال پیش تفاوت دارد. این افکار عمومی، زیاد مورد استفاده قرار گرفته و خیلی خسارت و آسیب بر آن وارد آمده است: اختلافات در میان ما افتاده، دو سال بیشتر است که مسئله نفت حل نشده، بین شما و شاه اختلاف بروز کرده، توده‌ای‌ها نیرو و قدرت گرفته‌اند، همه این‌ها باعث تشویش مردم شده است... شما (اگر) مجلس را ببندید، در غیاب آن، ممکن است با دو وضع مواجه شوید: یکی اینکه فرمان عزل شما از طرف شاه صادر شود، دیگر اینکه با یک کودتا مواجه شوید، آن وقت چه می‌کنید؟ (مصدق) گفت: شاه فرمان عزل مرا نمی‌تواند بدهد و بر فرض هم بدهد ما به او گوش نمی‌کنیم...»^{۵۱۹}

مصدق در پاسخ به سخن صدیقی - درامکان عزل مصدق توسط شاه در غیاب مجلس - نیز گفته بود:

«شاه جرأت این کار ندارد»^{۵۲۰}

کلمات کلیدی در پاسخ مصدق به سنجابی و صدیقی، کلمات «شاه نمی‌تواند» یا «جرأت نمی‌کند» است، کلماتی که «طرح دوم» برای برکناری مصدق و سرشت و سرنوشت رویدادهای آینده رادر ۲۵-

۲۸ مرداد ۳۲ رقم زد.

^{۵۱۶} - نگاه کنید به روزنامه اطلاعات، شماره‌های ۱۹ اردیبهشت تا ۱۰ مردادماه ۱۳۳۲

^{۵۱۷} - نگاه کنید به: دهنوی، مجموعه‌ای از مکتوبات، سخنرانی‌ها و پیام‌های آیت‌الله کاشانی، ج ۳، صص ۳۹۴-۳۹۸ و ۴۰۷-۴۱۱؛

روزنامه کیهان، ۱۵ تیرماه ۱۳۳۲

^{۵۱۸} - موحّد، ج ۲، صص ۷۶۲-۷۶۳.

^{۵۱۹} - سنجابی، صص ۱۳۴-۱۳۵ و ۱۳۸؛ تاریخ شفاهی هاروارد، صص ۱۵-۱۷ (نوار شماره ۱۱).

^{۵۲۰} - کاتوزیان، ص ۲۳۰

چنانکه دیدیم، از ماه هاپیش، مصدق-بارها- باتهدیدبه استعفاء وکشاندن غوغائیان به خیابان، ضمن محدودکردن هرچه بیشتراختیارات مالی و قانونی شاه، بستن دفاتر شاهپورها و شاهدخت‌ها و اخراج مادر و خواهرشاه به خارج، ممنوع کردن رجال سیاسی و نظامی از ارتباط مستقیم با شاه و بربادرفتن «شئونات متصوره»^{۵۲۱}، از شاه فردی ضعیف و ناامید ساخته و هرگونه جسارت و جرأتی را درشاه جوان گشته بود.

باچنین روحیه وروانی، در مردادماه ۳۲، دکتر مصدق در محاسبه ای نادرست، گمان می کرد که شاه، هنوز جرأت لازم را برای عزل وی ندارد، درحالیکه با اختلافات موجود در صفوف جبهه ملی، انسجام نیروهای هوادار مصدق بشدت آسیب دیده بود و این امر موجب اعتماد به نفس شاه و افزایش جرأت و جسارت وی برای عزل مصدق شده بود.

دکتر مصدق در بخش دیگری از پاسخ خود به سنجابی یادآور شده بود:

«... اما امکان کودتا؛ قدرت حکومت در دست ماست و خودمان از آن جلوگیری می کنیم.»^{۵۲۲}

در پایان، مصدق بازبانی تلخ و توهین آمیز در پاسخ به مخالفت سنجابی با بستن مجلس به وی گفت:

«آقا! جناب عالی امروز صبح، چرس کشیده اید!»^{۵۲۳}

دکتر صدیقی (وزیر کشور مصدق) درباره غیرقانونی بودن فراندوم می گوید:

«گریه کردم و به او (مصدق) گفتم: هر چه شما بگوئید ما اجرا می کنیم، اما فراندوم [برای انحلال مجلس] کار درستی نیست.»^{۵۲۴}

نمایندگان مردم آذربایجان نیز در مخالفت با انحلال مجلس، با صدور اعلامیه مستقلی خطاب به «مردم

غیر آذربایجان» نسبت به «خاموشی چراغ آزادی و مشروطیت» و خطر «کشاندن مملکت به پشت پرده

^{۵۲۱} - نگاه کنید به: «نامه شاه به مادرش» در: رستمی، فرهاد، پهلوی ها، خاندان پهلوی به روایت اسناد، ج ۱، صص ۲۴۹-۲۵۰

روایت ثریا اسفندیاری (همسر شاه):

Le Palais des Solitudes, pp. 133-140

^{۵۲۲} - سنجابی، صص ۱۳۴-۱۳۵ و ۱۳۸؛ تاریخ شفاهی هاروارد، صص ۱۵-۱۷ (نوار شماره ۱۱)؛ مقایسه کنید با روایت کاتوزیان، ص ۲۳۰، در پاسخ مصدق به دکتر غلامحسین صدیقی.

^{۵۲۳} - سنجابی، تاریخ شفاهی هاروارد، ص ۱۶ (نوار شماره ۱۱) به روایت مسعود حجازی: «دکتر مصدق حتی به دکتر سنجابی

پرخاش کرد...»، رویدادها و داوری، ص ۱۰۱

^{۵۲۴} - متینی، صص ۳۵۲-۳۵۳، به نقل از نراقی، ص ۱۹۲؛ در باره سایر مخالفت‌ها با انجام فراندوم، نگاه کنید به: باختر امروز،

شماره های ۲۵، ۲۳، ۲۲، ۱۵، ۱۳، ۲۷ و تیر ۱۳۳۲؛ اطلاعات، ۲۲-۲۸ تیرماه و ۱۱ مرداد ۱۳۳۲؛ روزنامه شاهد، شماره های ۲۲ تیرماه،

۲۴ تیرماه و ۱۱ مرداد ۱۳۳۲

آهنین» هشدار دادند.^{۵۲۵}

دکتر معظمی، رئیس مجلس (هوادار دکتر مصدق) نیز در اعتراض به تصمیم فراندوم جهت انحلال مجلس، از ریاست مجلس استعفاء کرد. خلیل ملکی، مهندس حسیبی، حسن نقوی، محمود نریمان، داریوش فروهر و دیگران نیز با انحلال مجلس و انجام فراندوم به مخالفت پرداختند و حتی دکتر بقائی و علی زهری به دکتر مصدق پیشنهاد کردند که «به شرط اینکه نخست وزیر از تصمیم خطرناک انحلال مجلس دست بردارد، حاضر هستیم به فوریت از نمایندگی مجلس شورای ملی استعفاء کرده و از مجلس مستقیماً خود را تسلیم زندان شما [مصدق] نمایم»^{۵۲۶}. اما، بقول دکتر کریم سنجابی:

- «مصدق به احدی گوش نمی داد».^{۵۲۷}

می توان گفت که در صورت عدم انحلال مجلس یا انجام فراندوم توسط مصدق، از وقوع رویدادهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۳۲ نیز جلوگیری می شد، چرا که بقول حسین مکی^{۵۲۸} و ماتیسون (کاردار سفارت آمریکا در تهران)^{۵۲۹}، تا قبل از انجام فراندوم:

- «شاه، آرام و سر به راه، در دستهای مصدق بود».

^{۵۲۵} - روزنامه اطلاعات، ۸ مرداد ۱۳۳۲

^{۵۲۶} - اطلاعات، شنبه ۱۰ مرداد ۱۳۳۲؛ شاهد، ۱۱ مرداد ۱۳۳۲

^{۵۲۷} - سنجابی، ص ۱۴۷

^{۵۲۸} - مکی، ج ۱، ص ۱۹۶

⁵²⁹ - Mattison to the Department of State, July 17, 1953, telegram 788,00/7-1753

رفراندوم «دموکراتیک»!

- «ما معتقدیم که مصدق اینک دست به بزرگترین قمار خویش زده است که یا برنده همه چیز یا بازنده همه چیز می‌گردد. ما باور داریم که مصدق با روحیه کنونی‌اش، هرج و مرج و انقلاب را - به راحتی - بر آنچه که به مفهوم «تسلیم به انگلیس» تلقی می‌کند، ترجیح می‌دهد... ما نمی‌توانیم این احتمال را که وی دست به یک اقدام نسنجیده غیرقابل برگشت بزند، ندیده بگیریم... ما عقیده داریم که مصدق بیشتر از پیش به اقدامات ضدانگلیسی و ضدبیگانه به منظور برانگیختن احساسات و منحرف ساختن توجه مردم از نقاط ضعف دولت خود، روی آورده.»^{۵۳۰}

این گزارش هندرسون (در ۲۵ دی ماه ۱۳۳۱) روان سیاسی و روحیه ناسازگار مصدق در مقابله با رویدادهای آینده را ترسیم می‌کند:

- عمده کردن اختلافات با شاه برای کسب هر چه بیشتر قدرت نظامی و تسلط بر نیروهای ارتش توسط دکتر مصدق و تظاهرات ۹ اسفند ۱۳۳۱،

- رد آخرین پیشنهاد مناسب دولت‌های آمریکا و انگلیس درباره حل اختلافات مربوط به مسئله نفت (در ۲۹ اسفند ۱۳۳۱)،

- رد پیشنهاد شاه برای کناره‌گیری مصدق و انتخاب شخص دیگری (مانند الهیار صالح یا حسین مکی) توسط مصدق،

- تعقیب قضائی سرلشکر زاهدی و دکتر بقائی به اتهام شرکت در قتل سرتیپ افشار طوس و متحصن شدن این دو در صحن مجلس شورای ملی،

- چاپ محرمانه و غیرقانونی ۳۱۲ میلیون تومان اسکناس اضافی توسط مصدق و بیم از استیضاح نمایندگان مجلس خصوصاً توسط حسین مکی،

- و سرانجام: تصمیم مصدق برای انحلال مجلس... همه و همه، نمونه‌هایی از سقوط مصدق به ورطه «هرج و مرج و انقلاب» و «اقدام نسنجیده غیرقابل برگشت... به منظور برانگیختن احساسات و منحرف ساختن توجه مردم از نقاط ضعف دولت مصدق» است که هندرسون - چند ماه قبل - آنها را پیش‌بینی کرده بود.

تصمیم به انحلال مجلس و انجام رفراندوم، بقول هندرسون «بزرگترین قمار»ی بود که مصدق با انجام آن، همه چیز را باخت. نتایج و کم و کیف انجام این به اصطلاح «رفراندوم» (با وجود مخالفت‌های یاران نزدیک مصدق) - در واقع - سرشت و سرنوشت رویدادهای منجر به ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۳۲ را رقم زد، هم از این روست که برخی از محققان، انجام رفراندوم توسط مصدق را «اشتباه مهلک» دانسته‌اند.^{۵۳۱}

باتوجه به اخطارها و هشدارهای افراد خیرخواهی مانند سنجابی و صدیقی مبنی بر امکان عزل مصدق از طرف شاه در صورت انحلال مجلس، آیا اقدام مصدق و پافشاری وی در این باره را چگونه می‌توان توجیه کرد؟ آیا این هم راهی بود برای فرار از حل «مسئله نفت»؟

به هر حال، در شرایطی هیجانی، شتابزده و غیرقانونی، مصدق، رفراندوم برای انحلال مجلس شورای ملی را

⁵³⁰ - Henderson to the Department of State, January 15, 1952, telegram 888,10/1-1552

^{۵۳۱} - کاتوزیان، ص ۱۵۲

برگزار کرد، شیوه‌ای که در هیچیک از نظام‌های پارلمانی جهان سابقه نداشت. درحالیکه حزب توده، از انجام رفراندوم پشتیبانی می‌کرد، عموم سازمان‌ها و شخصیت‌های سرشناس ویاران و همکاران مصدق، خصوصاً آیت‌الله کاشانی، ضمن صدور دو اعلامیه شدیدالحن، رفراندوم دکتر مصدق را تحریم کردند.^{۵۳۲}

دکتر بقائی پس از انجام رفراندوم در مقاله‌ی تندی نوشت:

«بالاخره عمل غیر قانونی رفراندوم در تهران انجام گرفت و مصدق فیروز شد. آن هم چه فیروزی! فیروزی که هیتلر و موسولینی و استالین هم به گردش نمی‌رسند؛ زیرا همیشه در رفراندوم‌های آن‌ها یک صدم یا نیم درصد یا یک ربع درصد از مردم! مخالفت می‌کردند ولی در رفراندوم مصدقی، تعداد مخالفین در حدود نیم در هزار بود: صد و یک هزار موافق و فقط شصت و چند نفر مخالف!

بحث در طرز رأی گرفتن و آزادی واقعی و حساب‌های مختلفی که برای صندوق‌ها می‌کنند و یادآوری محاسبات سال‌های قبل خود جناب دکتر مصدق به نظر زائد می‌رسد؛ چون نتیجه این رفراندوم کاملاً گویا می‌باشد.

صد و یک هزار نفر موافق در تهران در برابر شصت و هشت نفر مخالف! بنابراین جناب آقای دکتر مصدق که پیروز از مردم رأی اعتماد گرفت به حساب ساخته خود در تهران فقط و فقط شصت و هشت نفر مخالف دارد و در مقابل، مجلس هفدهم فقط و فقط شصت و هشت نفر طرفدار دارد؛ زیرا باز طبق حساب رئیس دولت اگر کسان دیگری هم طرفدار ماندن مجلس هفدهم بودند حتماً رأی داده بودند و تعداد مخالفین انحلال از شصت و هشت نفر تجاوز می‌کرد! پس مصدق فیروز شد...»^{۵۳۳}

روزنامه‌ی نیویورک تایمز نیز ضمن اینکه اقدام مصدق در انجام رفراندوم را با اقدام هیتلر در آلمان نازی شبیه دانست، نوشت:

- «طرز اجرای رفراندوم، مسخره آمیز بوده و نه تنها اصل رأی مخفی رعایت نشد بلکه در خیابان‌هایی که به محل اخذ آرای مخالفین انحلال مجلس منتهی می‌شد، نوشته شده بود: آن‌هایی که در این محل رأی می‌دهند خائنین به وطن هستند»^{۵۳۴}

خبرنگار روزنامه‌ی معتبر Le Monde (چاپ پاریس) از تهران درباره‌ی چگونگی انجام رفراندوم برای انحلال مجلس با تیتراً «اخذ آرای موافق و مخالف انحلال مجلس، در ۲ مرکز مختلف، انجام شد!» گزارش داد: «... به نظر می‌رسد که یک توافق ضمنی بین حزب توده و جبهه ملی برقرار شده است، به این شکل که طرفداران جبهه ملی در میدان سپه و طرفداران حزب توده در ایستگاه (راه آهن) آراء خود را به صندوق بریزند. تمام سفارتخانه‌ها بسته‌اند و حدود سه هزار نیروی نظامی از ۴ نقطه محل اخذ رأی و نقاط استراتژیک تهران محافظت می‌کنند... گروه‌های وابسته به حزب توده خیلی عظیم‌تر هستند و طول صف‌های آنان به چند صد متر بالغ می‌شود. شعارها و پلاکاردهای جبهه ملی حاکی از اعلام حمایت از دکتر مصدق و درخواست انحلال مجلس است، در حالی که شعارهای حزب توده -

^{۵۳۲} - روزنامه‌ی اطلاعات، ۱۰ مرداد ۱۳۳۲

^{۵۳۳} - روزنامه‌ی شاهد ۱۴ مرداد ۱۳۳۲

⁵³⁴ - New York times, August 4, 1953

اساساً - علیه مجلس و درخواست تشکیل مجلس مؤسسان برای تغییر رژیم فعلی است. نحوهٔ اخذ رأی، مخفی نیست زیرا نه فقط یک محل جداگانه برای کسانی که می‌خواهند رأی منفی بدهند در نظر گرفته شده بلکه هر یک از شرکت کنندگان در این فراندوم باید ورقه‌ای را پُر کنند که اسم و آدرس خود را روی آن بنویسند. محلی که برای اخذ رأی طرفداران مجلس در نظر گرفته شده، مقابل مجلس است و روی یک پلاکارد بزرگ این جمله بچشم می‌خورد:

- «کسانی که اینجا رأی می‌دهند، مخالف انحلال مجلس هستند»



فراندوم انحلال مجلس
دو صندوق جداگانه برای موافقان و مخالفان!

تا ساعت ۹ به وقت محلی، فقط سه نفر برای اعلام رأی «نه» در این صندوق حضور یافتند و از این سه نفر تعداد زیادی عکس گرفته شد و از آنها فیلمبرداری شد و مورد اهانت و آزار قرار گرفتند.^{۵۳۵}

گزارشگر لوموند در گزارش بعدی خود خبر داد:

- «... طرفداران دکتر مصدق در تهران برنده شدند. بر طبق خبر رادیو تهران، بیش از صد هزار نفر به طرفداری از دکتر مصدق رأی به انحلال مجلس و فقط ۶۷ نفر رأی مخالف دادند و این نتایج، مربوط به تهران است که حدود یک میلیون نفر جمعیت دارد...».

روزنامه معروف واشنگتن پست نیز نوشت:

- «چیزی به سقوط دولت دکتر مصدق توسط مجلس باقی نمانده بود که وی (مصدق) پیشدستی کرد و مجلس را منحل نمود.»^{۵۳۶}

نشریه معتبر نیوزویک نیز در تاریخ ۲۰ مرداد ۳۲ در مقاله‌ای با نام «ایران، سرخ‌ها قدرت را بدست

⁵³⁵ - Le Monde, 4 aout, 1953, p. 12

مقایسه کنید با گزارش روزنامه اطلاعات، ۱۳ مردادماه ۱۳۳۲

⁵³⁶ - Washington Post, August 4, 1953

می گیرند»، چشم انداز سیاسی آینده ایران را به دولتمردان آمریکا یادآور شد.^{۵۳۷}

ماتیسون (کاردار سفارت آمریکا در ایران) چند روز پس از انجام فراندوم گزارش داد:

۱- «با پایان یافتن فراندوم، مصدق مجلس را - که پس از مطبوعات به عنوان آخرین پایگاه و تریبون مخالفان محسوب می شد - از میان برمی دارد. این عمل به روشنی ماهیت رژیم وی را مشخص می سازد که به موازات افزایش مخالفان و نارضایتی ها، مصدق به سوی سلطه جوئی پیش رفته و با بکارگیری بسیج مردم، به حفظ قدرت خود کوشیده است و می خواهد نفوذ شاه را از میان بردارد و...»

۲- در حالی که به روشنی به نظر می رسد مصدق به سوی حکومت خودکامه فردی روی آورده، همزمان با آن، با ضعف های داخلی متعددی روبرو گردیده که می تواند کار وی را بطور فزاینده ای دشوارتر سازد. ادامه توسل مصدق به بسیج مردم کوچه و بازار که به فراندوم انجامید تدبیر خطرناکی است که ممکن است به طرف خود وی کمانه کند. مصدق در حالیکه ریاست رژیم خودکامه را در دست دارد، فاقد هر نوع سازمان توانمند و مقتدر جدا از نیروهای مسلح می باشد. نخست وزیر ممکن است بخواهد از تشکیلات سازمان یافته حزب توده برای جبران نسبی این کمبود استفاده کند. روشن است که مصدق می خواهد با انجام مانور محتاطانه ای، از پشتیبانی حزب توده استفاده نماید، یک نمونه کوچک، حاکی از آن است که مصدق بطور پنهانی اجازه داده تا حداقل چهل گذرنامه برای اعضای حزب توده جهت شرکت در کنگره جوانان در شهر بخارست، صادر گردد...»^{۵۳۸}

به گزارش روزنامه اطلاعات: «در تهران و حومه ۱۵۵/۵۴۴ نفر به انحلال مجلس و ۱۱۵ نفر به ابقای دوره

هفدهم مجلس رأی دادند، به بانوان اجازه داده نشد که در دادن رأی شرکت کنند»^{۵۳۹}.

در سراسر کشور، دو میلیون رأی موافق با انحلال مجلس به صندوق ها ریخته شد^{۵۴۰} که در برخی شهرها

(مانند بابلسر و صومعه سرا) تعداد آراء از تعداد جمعیت این دو شهر بیشتر بود!^{۵۴۱}

انجام فراندوم و اعلام انحلال مجلس و درخواست کتبی مصدق از شاه برای صدور فرمان انتخابات دوره

هیجدهم، با مخالفت شاه و عده ای از رهبران سابق جبهه ملی روبرو گردید بطوری که حائری زاده طی

نامه ای، به شاه تأکید کرد که «اگر اعلیحضرت فرمان انحلال مجلس را صادر کنند، شریک جرم مصدق

خواهند بود»^{۵۴۲}. شاه در اعتراض به این اقدام مصدق، با هوایما عازم رامسر (کلاردشت) گردید^{۵۴۳}.

⁵³⁷ - Newsweek, August 10, 1953

⁵³⁸ - Mattison to the Department of State, August 12, 1953, telegram 300-788,00/8-1253

^{۵۳۹} - روزنامه اطلاعات، ۱۳ مرداد ۱۳۳۲

^{۵۴۰} - روزنامه اطلاعات، ۲۴ مرداد ۱۳۳۲

^{۵۴۱} - روزنامه شاهد، ۲۵ مردادماه ۱۳۳۲

^{۵۴۲} - روزنامه اطلاعات، ۲۱ مردادماه ۱۳۳۲

^{۵۴۳} - روزنامه اطلاعات، ۲۲ مرداد ۳۲

تغییر طرح کودتا

بدین ترتیب، دو رویداد بسیار مهم، زمینه را به زیان طرح کودتا و به نفع پیشنهاد شاه مبنی بر برکناری مصدق از طریق قانونی، تقویت کرد:

۱- چاپ غیرقانونی ۳۱۲ میلیون تومان اسکناس محرمانه توسط دکتر مصدق و احتمال استیضاح وی توسط نمایندگان مجلس (خصوصاً حسین مکی).

۲- انجام رفراندوم و انحلال مجلس توسط دکتر مصدق با وجود مخالفت بسیاری از یاران نزدیک او. انحلال مجلس، بهترین فرصت قانونی برای شاه بود تا طبق اصل ۴۶ متمم قانون اساسی، ضمن عزل مصدق از نخست‌وزیری، سرلشکر زاهدی را به جای وی منصوب نماید. دو روز پس از انجام رفراندوم، آیزنهاور نیز پیروزی مصدق در این به اصطلاح رفراندوم را «مرهون کمک حزب کمونیست ایران» دانست و آن را برای آمریکا، «شوم و خطرناک» نامید.^{۵۴۴}

بنابراین: با توجه به انحلال مجلس، شاه در ۲۲ مرداد ۳۲ ضمن صدور فرمان عزل مصدق، در فرمان دیگری، سرلشکر زاهدی را به نخست‌وزیری منصوب کرد. پرسش این است:

- باتوجه به مخالفت‌های پایدار شاه با کودتا، باتوجه به تأکید طرح سازمان سیا برای انجام کودتا «بدون اطلاع و همکاری شاه» و باتوجه به اینکه درپیش نویس طرح کودتا، انحلال مجلس و در نتیجه، امضاء دو فرمان از طرف شاه برای عزل مصدق و انتصاب زاهدی، پیش‌بینی نشده بود^{۵۴۵}، آیا عملیات سازمان سیا، به برکناری قانونی و مسالمت آمیز مصدق توسط شاه، تغییر یافته بود؟ - یا اینکه این دو اقدام (طرح کودتا و صدور فرمان عزل مصدق) به موازات هم در جریان بود؟^{۵۴۶}

^{۵۴۴} - فاتح، صص ۶۶۲-۶۶۳؛ موحد، ج ۲، صص ۷۷۶-۷۷۷
^{۵۴۵} - نگاه کنید به:

Wilber, Overthrow., Chapter 18, Appendix B3-B10

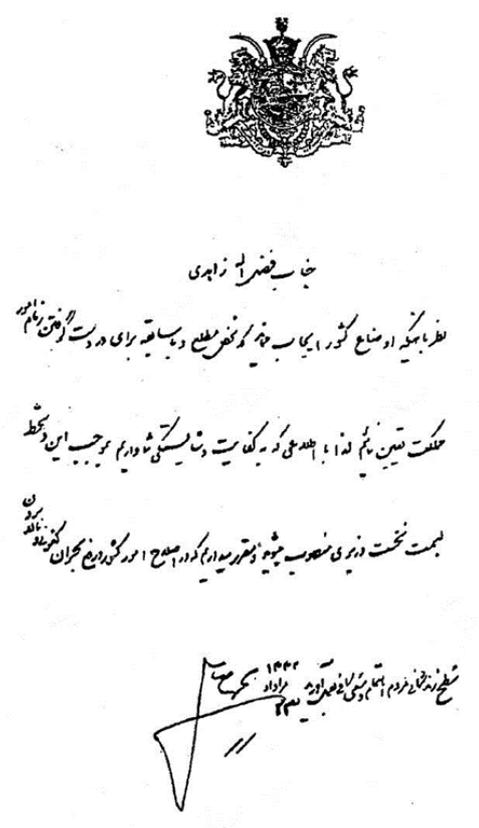
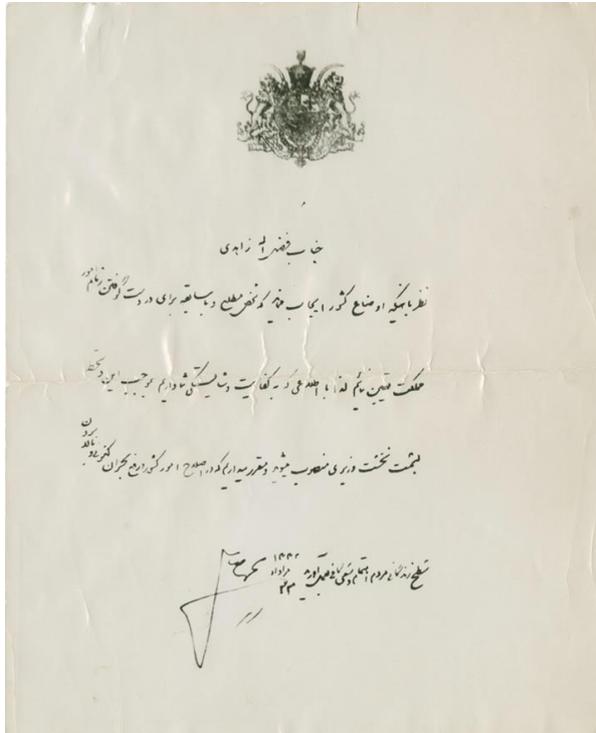
۱- ماتیسون، کادرسفارت آمریکا در تهران، از خبر فرمان عزل مصدق «در صبح زود ۲۵ مرداد» بعنوان «گزارش‌های مبهم و گیج کننده» یاد کرده است. نگاه کنید به:

Mattison to the Department of State, August 16, 1953, telegram
788,00/8-1653

«بیدل اسمیت» (قائم مقام وزیر امور خارجه آمریکا) نیز در یادداشتی برای رئیس جمهور، تأکیدی کند: «عملیات [ابلاغ فرمان عزل مصدق] باشکست روبرو شده و به مناسبت سه روز تاخیر و تردید ژنرال‌های ایرانی، مصدق توانست از آنچه که در شرف وقوع بود، آگاه شود. در واقع یک ضد کودتا صورت گرفته زیرا شاه در محدوده اختیارات قانونی خود، فرمان عزل مصدق را صادر کرده...».

مسئول تنظیم اسناد، در زیر این سند یادآوری کرده که یادداشت «اسمیت» بر اساس سخنان شاه به سفیر آمریکا در عراق (در ۱۷ اوت/۲۶ مرداد) بوده است:

Memorandum by the Under Secretary of State (Smith) to the president, August 18, 1953, telegram
788,00/8-1853



فرمان انتصاب سرلشکر زاهدی به نخست‌وزیری



سرهنګ نصیری فرمان عزل مصدق را به خبرنگاران نشان می دهد

فرمان عزل مصدق

و نقش سازمان نظامی حزب توده

در شامگاه شنبه ۲۴ مرداد، سرهنگ نصیری فرمانده گارد شاهنشاهی، ضمن آگاه کردن افسران گارد از عزل مصدق و نخست‌وزیری سرلشکر زاهدی، به پادگان باغشاه رفته و ضمن سخنرانی، افسران این پادگان را نیز از عزل مصدق آگاه ساخت. در این هنگام، سرتیپ عطاءالله کیانی (معاون سرتیپ ریاحی، رئیس ستاد ارتش مصدق) که برای سرکشی نیروهای نظامی به باغشاه آمده بود، توسط افراد سرهنگ نصیری دستگیری شد.^{۵۴۷} سرهنگ نصیری سپس به همراه ۴-۵ افسر، برای ابلاغ فرمان عزل مصدق بسوی اقامتگاه وی حرکت می‌کند.^{۵۴۸} سرهنگ محمدعلی مبشری (دبیر سازمان نظامی حزب توده) با آگاهی از خبر عزیمت سرهنگ نصیری توسط سرگرد مهدی همایونی یا سروان اسماعیل فیاضی (افسران نفوذی حزب توده در گارد شاهنشاهی^{۵۴۹}) این امر را فوراً به نورالدین کیانوری (مسئول سازمان نظامی حزب توده) اطلاع می‌دهد و کیانوری نیز با توجه به رابطه خانوادگی و فامیلی زنش (مریم فیروز، دختر دایی مصدق) حدود ساعت ۸ شب با «تلفن اندرونی» (خصوصی)، مصدق را از عزیمت سرهنگ نصیری به سوی اقامتگاهش و «آغاز کودتا» آگاه می‌کند.^{۵۵۰}

به علت گذاشتن موانع بسیار و استقرار کامیون‌ها و تانک‌های ارتشی در عرض خیابان‌های مشرف به کاخ نخست‌وزیری^{۵۵۱}، نزدیک شدن سرهنگ نصیری به اقامتگاه نخست‌وزیر غیرممکن بود. بنابراین، نصیری و افسران همراه وی نتوانست وارد اقامتگاه دکتر مصدق شود و لذا در فاصله‌ای دور از خانه مصدق، سرهنگ نصیری فرمان عزل را به فرمانده انتظامات اقامتگاه تسلیم کرد تا او آن را به مصدق برساند.^{۵۵۲} دکتر مصدق پس از ملاحظه فرمان عزل خود، در یک جمله، رسید فرمان شاه را اعلام می‌کند: «ساعت یک بعد از نصف شب ۲۵ مرداد ۱۳۳۲، دستخط مبارک به اینجانب رسید»^{۵۵۳}.

^{۵۴۷} - با توجه به اهمیت درجات و رعایت سلسله مراتب ارتشی، دانسته نیست که سرهنگ نصیری چرا و چگونه توانست سرتیپ کیانی را دستگیر کند؟ و چرا افسران حاضر و ناظر در باغشاه، به این نقض سلسله مراتب ارتشی، تمکین کرده اند؟
^{۵۴۸} - اردشیر زاهدی که در این شب از بازیگران اصلی ماجرا بوده، تأکید می‌کند که ابلاغ فرمان عزل مصدق در آن ساعت شب برای این بود تا فرمان عزل بهنگام جلسه مشترک هیأت وزیران در خانه مصدق، به آگاهی عموم وزیران کابینه مصدق برسد. زاهدی، صص ۱۵۳ و ۱۵۵
^{۵۴۹} - امیر خسروی، صص ۵۰۵ و ۵۲۶-۵۲۸؛ عموی، صص ۷۰
^{۵۵۰} - کیانوری، صص ۲۴۸ و ۲۶۴-۲۶۶. مصدق از کیانوری بنام «شخصی ناشناس» یاد می‌کند. خاطرات، صص ۳۷۹؛ مصدق در محکمه نظامی، ج ۱، صص ۲۶؛ ج ۲، صص ۴۴۰-۴۴۱. سنجایی (صص ۱۴۴) از این فرد بعنوان «یک نفر از خود عوامل کودتا» یاد می‌کند. برای روایت‌های دیگر از این ماجرا نگاه کنید به: امیر خسروی، صص ۵۰۷-۵۳۱
^{۵۵۱} - نگاه کنید به: مصدق در محکمه نظامی، ج ۱، صص ۲۵-۲۶-۱۳۱-۱۳۳
^{۵۵۲} - روایت سروان داورپناه و سروان فشارکی (افسران گارد محافظ خانه مصدق): روزنامه اطلاعات، ۲۸ مرداد ۱۳۵۸، صص ۴؛ نجاتی، صص ۴۰۱. به روایت سنجایی: سرهنگ نصیری را «مستحفظین، دم در خانه می‌گیرند و خلع سلاح می‌کنند»: سنجایی، تاریخ شفاهی هاروارد، صص ۱ (نوار شماره ۱۲).
^{۵۵۳} - نامه‌های مصدق، صص ۲۴۰



رسید فرمان عزل مصدق

این «رسید» نشانه عزم و اراده مصدق برای پذیرفتن عزل خویش بود، به روایت بشیر فرهمند (رئیس کل رادیو و تبلیغات) مصدق در فکر نوشتن نطق کناره‌گیری و اعلام آن از طریق رادیو بود.^{۵۵۴} این روایت هرچند که نیازمند به شواهد بیشتری است، اما آنچه که واقعی بودن روایت بشیر فرهمند را تقویت می‌کند اینست که مصدق در این «رسید»، کلمه «نخست‌وزیر» را از جلوی نام خویش حذف کرده و از ۲۵ مرداد به بعد نیز، هیچ‌گاه، هیچ پیام، سند یا نامه دولتی را با نام «نخست‌وزیر» ابراز یا امضاء نکرده بود. در هر حال، در چنان شرایطی، ناگهان سرهنگ نصیری توسط ستوان علی اشرف شجاعیان - از اعضای سازمان نظامی حزب توده - محاصره و دستگیر می‌شود.^{۵۵۵} پس از دستگیری، سرهنگ نصیری خواستار ملاقات با سرتیپ ریاحی (رئیس ستاد ارتش مصدق) شد تا موضوع و علت مأموریتش را به آگاهی وی برساند. به روایت برخی منابع مصدقی: روش برخورد سرهنگ نصیری با سرتیپ ریاحی (رئیس ستاد ارتش مصدق) «شجاعانه و باوقار» بود و هنگامی که سرتیپ ریاحی او را به «انجام عملیات خطرناک و کوشش برای شورش در جهت اجرای طرح کودتا» متهم ساخت، [نصیری] پاسخ داد:

- «چرند نگوئید! این شما هستید که متهم به اعمال مُضر و خطرناک شده‌اید. من، فقط اوامر شاه را اجرا کرده‌ام... شما

حق ندارید در مورد اوامر اعلیحضرت همایونی که من مأمور اجرای آن هستیم مداخله کنید...»^{۵۵۶}

در این هنگام (ساعت ۴ بامداد) دکتر فاطمی که از بازداشت موقت «کودتاچیان» آزاد شده بود، وارد خانه مصدق می‌شود. مصدق به او می‌گوید: «من معزول شده‌ام و پیام خدا حافظی از ملت را هم داده‌ام...». فاطمی

^{۵۵۴} - نگاه کنید به مکاری، محمد (رهبر جمعیت ملی مبارزه با استعمار، هوادار حزب توده)، خاطرات من از زنده‌یاد دکتر حسین فاطمی، ص ۵۳؛ گفتگوی علی اصغر بشیر فرهمند، روزنامه پرخاش، شماره ۱۹، ۲۸ مرداد ۱۳۵۸؛ روزنامه اتحاد ملی، ۱۶ آبان ۱۳۳۴؛ امیر خسروی، صص ۶۹۷-۶۹۸؛ عسگری، نورمحمد، شاه، مصدق، سپهبد زاهدی، استکھلم، ۱۳۷۹، ص ۱۰۷.

^{۵۵۵} - نگاه کنید به: روایت سروان داورپناه و سروان فشارکی (افسران گارد محافظ خانه مصدق)، روزنامه اطلاعات، ۲۸ مرداد ۱۳۵۸، ص ۴؛ کیانوری، صص ۲۴۶-۲۴۷ و ۲۶۶ و ۲۸۵؛ عمویی، ص ۷۳؛ امیر خسروی، ص ۵۱۱؛ خسروپناه، صص ۱۶۶-۱۶۷ و

خطاب به مصدق می‌گوید: «آقا! این مسئله، تنها مسئله شخصی شما نیست، این، مسئله مهم یک ملت و مرحله‌ای حساس در مبارزه حیات و ممات است. مگر می‌شود بهمین سادگی میدان را خالی کرد؟... بنظر من شما حق ندارید چنین تصمیمی را به مردم اعلام کنید. بلکه باید صراحتاً ملت را از توطئه خائنانه‌ای که خوشبختانه عقیم ماند، باخبر کرده و با قاطعیت، توطئه‌کنندگان را مجازات کرد». مصدق پس از شنیدن اظهارات پرحرارت دکتر فاطمی مبنی بر ضرب و شتم و تجاوز به همسرش توسط کودتاچیان، تسلیم می‌شود^{۵۵۷} و سپس به کمک فاطمی متن دیگری تهیه شد که بدون نام بردن از نخست وزیر یا هیأت دولت، در بامداد ۲۵ مرداد، در اولین برنامه اخبار رادیو ایران پخش گردید:

- «ساعت یازده و نیم دیشب یک کودتای نظامی به وسیله افسران و افراد گارد شاهنشاهی به مرحله اجرا گذارده شد. بدین ترتیب که ابتدا از ساعت مذکور نفرات نظامی مسلح به شصت تیر و اسلحه دستی وزیر امور خارجه [حسین فاطمی] و [مهندس جهانگیر حق شناس] وزیر راه و [مهندس احمد زیرک‌زاده] از مؤسسين جبهه ملی و عضو ارشد حزب ایران را در شمیران توقیف نمودند و برای توقیف رییس ستاد ارتش نیز به منزلشان مراجعه نمودند ولی چون تیمسار ریاحی در ستاد ارتش مشغول به کار بود دستگیری ایشان موفق نشد.

در ساعت یک بعد از نیمه شب نیز سرهنگ نصیری رییس گارد شاهنشاهی با چهار کامیون نظامی مسلح و دو جیب ارتشی و یک زره‌پوش به منزل آقای نخست‌وزیر آمده به عنوان اینکه می‌خواهد نامه‌ای بدهد قصد اشغال خانه را داشته است ولی چون محافظین منزل آقای نخست‌وزیر مراقب کار خود بودند بلافاصله سرهنگ مزبور را توقیف کردند. توطئه‌کنندگان قبل از توقیف اشخاص، تلفن‌های منازل آنان را قطع کردند. همچنین ارتباط تلفنی ستاد ارتش را با پادگان گارد شاهنشاهی باغشاه قطع و تلفن‌خانه بازار را به وسیله سرهنگ آزموده و همراهان مسلحش اشغال کرده بودند و معاون ستاد ارتش را که برای سرکشی به باغشاه رفته بود در همان جا توقیف نمودند.

وزیر خارجه و وزیر راه و مهندس زیرک‌زاده را از توقیف‌گاه سعدآباد به وسیله چهار کامیون مسلح به شهر آورده و به ستاد ارتش - به تصور اینکه همکارانش قبلاً آنجا را اشغال کرده‌اند - بردند ولی چون در آنجا وضع را مساعد ندیدند آنان را مجدداً به سعدآباد بردند و در توقیف‌گاه گارد شاهنشاهی تا ساعت پنج صبح نگاه داشتند. در این ساعت که نقشه کودتا بلااثر شده بود تیمسار سرتیپ کیانی معاون ستاد ارتش که از توقیف باغشاه رهایی یافته بود به سعدآباد رفته آنان را به منازلشان برگردانید. مأمورین انتظامی از این ساعت ابتکار عملیات را به دست گرفتند و تاکنون چند تن از توطئه‌کنندگان را دستگیر کرده‌اند. جریان این واقعه به طور تفصیل بعداً به استحضار ملت ایران خواهد رسید»^{۵۵۸}

^{۵۵۷} - روزنامه پرخاش، شماره ۱۹، ۲۸ مرداد ۱۳۵۸؛ روزنامه اتحاد ملی، ۱۶ آبان ۱۳۳۴؛ امیرخسروی، ص ۶۹۸؛ عسگری، ص ۱۰۷

^{۵۵۸} - روزنامه اطلاعات، شماره ۸۱۶۶، یکشنبه ۲۵ مرداد ۱۳۳۲

بدین ترتیب، باتلیغات حزب توده و نقش آفرینی سازمان نظامی آن حزب و دکتر فاطمی، انتقال مسالمت آمیز قدرت سیاسی از مصدق به سرلشکر زاهدی ناکام ماند. ولی آیا با وجود ارتباط دائم تلفنی مصدق با رئیس ستاد ارتش، سرتیپ ریاحی، و دیگران^{۵۵۹} قطع سیم‌های تلفن و برق مرکز بازار و خصوصاً گارد جاویدان شاهنشاهی توسط عوامل سرلشکر زاهدی لازم بود؟ آیا این «اقدامات شبیه کودتا» ساخته و پرداخته حزب توده و سازمان نظامی آن نبود؟ تا بدین ترتیب در ذهن و ضمیر دکتر مصدق چنین وانمود شود که «گارد شاهنشاهی، کودتائی را که در نظر داشته، شروع کرده است»^{۵۶۰}.

آیا شگفت نیست که خبر «شکست کودتای ۲۵ مرداد» پیش از آنکه از طرف دولت مصدق اعلام شود، در شماره بامدادی نشریه شجاعت (ارگان حزب توده ایران) منتشر شده بود؟^{۵۶۱} و سرانجام، با توجه به اینکه:

هم سروان اسماعیل فیاضی،

هم سرگرد امیر شفا بخش،

۳- هم سرهنگ محمد علی مبشری،

۴- هم نورالدین کیانوری (عوامل اطلاع رسانی عزیمت سرهنگ نصیری به سوی اقامتگاه مصدق)،

۵- هم سرگرد عبدالصمد خیرخواه (فرمانده گردان جاویدان گارد شاهنشاهی)،

۶- هم سرگرد مهدی همایونی (فرمانده گروهان ۲ از هنگ پهلوی)،

۷- هم سروان حبیب بلاری، (راویان بازداشت دکتر فاطمی و عوامل قطع شبکه تلفن و برق بازار و...)،

۸- هم ستوان علی اشرف شجاعیان (عامل دستگیری سرهنگ نصیری در شب ۲۵ مرداد بهنگام ابلاغ فرمان عزل مصدق)،

هر ۸ نفر، از رهبران و اعضاء سازمان نظامی حزب توده بودند^{۵۶۲}، آیا روایت این افسران درباره «کودتای شب ۲۵ مرداد» چقدر می تواند پایه تحلیل رویدادهای این شب بشمار آید؟^{۵۶۳}

در هر حال، دستگیری غیرمنتظره سرهنگ نصیری توسط ستوان شجاعیان، با توجه به تبلیغات گسترده روزنامه‌های این حزب مبنی بر «انجام قریب الوقوع کودتا توسط سرهنگ نصیری»، و سپس اصرار و اظهارات تحریک آمیز حسین فاطمی مبنی بر ضرب و شتم و قصد تجاوز به همسرش توسط «کودتاچیان»، بی تردید در ایجاد فضای «توهم کودتا» و در تغییر تصمیم شتابزده مصدق و تلقی فرمان عزل بعنوان یک «کودتا»، تأثیر فراوان داشت و شگفتا که فرماندهی تانک‌های مستقر در اطراف خانه مصدق در روز ۲۸ مرداد نیز بر عهده همین ستوان شجاعیان (عضو سازمان نظامی حزب توده) بود^{۵۶۴}.

^{۵۵۹} - مصدق در محکمه نظامی، ج ۱، صص ۲۶ و ۱۳۱-۱۳۲؛ ج ۲، صص ۴۳۹-۴۴۱

^{۵۶۰} - مصدق در محکمه نظامی، ج ۱، ص ۱۳۳؛ مصدق، روزنامه اطلاعات، ۲۰ آبان ماه ۱۳۳۲

^{۵۶۱} - روزنامه شجاعت (بجای بسوی آینده)، بامداد ۲۵ مرداد ۱۳۳۲؛ عموئی، ص ۷۰

^{۵۶۲} - نگاه کنید به: کیانوری، صص ۲۴۶-۲۴۷ و ۲۶۶ و ۲۸۵؛ امیر خسروی، صص ۴۹۸، ۶۳۸، ۷۱۱ و ۷۱۲؛ عموئی، ص ۷۳؛

خسروپناه، صص ۱۶۵-۱۶۸، ۲۴۲، ۲۴۶-۲۴۷

^{۵۶۳} - این مجموعه از افسران حزب توده در عملیات شب ۲۵ مرداد ۳۲، خود، نشانه توان حیرت انگیز این حزب و نفوذ آن در عالی ترین مراتب ارتش، مانند گارد شاهنشاهی، بود.

^{۵۶۴} - بقول سرهنگ ممتاز (رئیس گارد محافظ اقامتگاه مصدق): «شجاعیان روز ۲۸ مرداد، حماسه آفرید. در حالی که زخمی شده بود، با تانک خود تا آخرین گلوله جنگید و تلفات سنگینی بر مزدوران گارد شاهنشاهی وارد ساخت». روزنامه پرخاش،

فرمان عزل مصدق؛ ایرادها و انتقادات

مصدق با دریافت فرمان عزل و تأکید آن به عنوان «دستخط مبارک» و نیز با حذف نام «نخست‌وزیر» از آغاز نام و امضاء خود، تصمیم به کناره‌گیری گرفته بود، اما چنانکه دیدیم، سخنان تند فاطمی و نقش سازمان نظامی حزب توده در دستگیری سرهنگ نصیری و هیجانات بعدی آن، عملاً انتقال مسالمت‌آمیز قدرت از مصدق به زاهدی را غیرممکن ساخت.

ابلاغ فرمان عزل مصدق در نیمه شب ۲۵ مرداد ۳۲ توسط سرهنگ نصیری، باعث بحث‌ها و گمانه‌زنی‌های فراوانی درباره «وقوع کودتا» و تردید در «ارزش قانونی» و «اصالت فرمان عزل» گردیده است.^{۵۶۵} مصدق در دادگاه نظامی، به تفصیل در این باره سخن گفته^{۵۶۶} اما در پاسخ به اظهارات شاه - در کتاب «مأموریت برای وطنم» - تقریباً سکوت کرده است.^{۵۶۷} اظهارات دکتر مصدق در دادگاه، تقریباً با اظهارات همه یارانیش (خصوصاً با اظهارات سرتیپ ریاحی، فرمانده ستاد ارتش مصدق) مغایر است و در آنجا که رئیس دادگاه به این تناقض‌ها اشاره می‌کند، مصدق پاسخ می‌دهد:

- «آقای رئیس دادگاه! شما از یک کسی که خودش اقرار می‌کند ۷۲ سال دارد و دیگران می‌گویند ۹۰ سال دارد، انتظاراتی دارید که از یک جوان نمی‌توان داشت، خدا شاهد است حافظه صحیح ندارم»^{۵۶۸}

روشن است که اینگونه تناقض‌ها و نداشتن «حافظه صحیح»، شناخت دقیق رویدادهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد را دشوار می‌کنند.

در باره فرمان عزل مصدق می‌توان دو مسئله را - بطور جداگانه - مورد بررسی قرار داد:

۱ - ابلاغ فرمان عزل مصدق در نیمه شب

۲ - ارزش قانونی فرمان عزل

۱- ابلاغ فرمان عزل دکتر مصدق در نیمه شب

اردشیر زاهدی که در این شب از بازیگران اصلی ماجرا بوده، تأکید می‌کند که ابلاغ فرمان عزل مصدق در آن ساعت شب برای این بود تا فرمان عزل بهنگام جلسه مشترک هیأت وزیران در خانه مصدق، به آگاهی عموم وزیران کابینه مصدق برسد.^{۵۶۹}

محمدرضا شاه می‌نویسد:

یکشنبه ۲۸ مرداد ۱۳۵۸؛ نجاتی، صص ۴۴۸-۴۴۹

^{۵۶۵} - تازه‌ترین و کامل‌ترین این بحث‌ها و بررسی‌ها را در مقاله عباس توفیق می‌توان خواند که - عموماً - مبتنی بر سخنان و دفاعیات مصدق در دادگاه نظامی است. نگاه کنید به: فصلنامه ره‌آورد، شماره ۷۹، چاپ آمریکا، تابستان ۱۳۸۶، صص ۱۱۱-۱۳۱، خصوصاً صفحات ۱۲۳-۱۲۵

^{۵۶۶} - نگاه کنید به: مصدق در محکمه نظامی، ج ۱، صص ۲۷-۲۹ و ۹۱-۹۲ و ۱۰۰ و ۱۳۳-۱۳۷ و ۱۴۰-۱۴۶؛ ج ۲، صص

۴۴۵-۴۴۷ و ۷۷۱-۷۷۳ و ۷۷۸

^{۵۶۷} - خاطرات و تألمات، صص ۳۸۰-۳۸۱

^{۵۶۸} - مصدق در محکمه نظامی، ج ۲، صص ۴۴۵

^{۵۶۹} - زاهدی، صص ۱۵۳ و ۱۵۵

«در ۲۲ مردادماه سال ۱۳۳۲، احکام انفصال مصدق را از مقام نخست‌وزیری و انتصاب سرلشکر زاهدی را بجای وی را امضاء کردم و مأموریت خیلی دقیق ابلاغ احکام را به سرهنگ نعمت‌الله نصیری - فرمانده گارد شاهنشاهی - محول نمودم. شرح اتفاقاتی که برای سرهنگ نصیری در انجام این مأموریت، پیش آمده بود، حکایت «سه تفنگدار» آکساندر دوما را بیاد من می‌آورد، با این تفاوت که داستان دوما، افسانه‌ای بیش نیست ولی ماجرای سرهنگ نصیری یکی از وقایع حقیقی تاریخ معاصر ما است.

پس از آنکه سرهنگ نصیری از رامسر به کاخ سعدآباد رسید، ابتداء عازم ابلاغ فرمان من به سرلشکر زاهدی گردید. باید این نکته را یادآور شوم که زاهدی از طرفداران نزدیک مصدق و زمانی وزیر داخله دولت او بود و در اوایل دوران زمامداری رزم‌آراء، سمت ریاست گنل شهربانی را داشته و در انتخاب مجدد مصدق به نمایندگی مجلس، کوشش‌ها کرده بود. زاهدی در آن موقع در نزدیکی‌های تهران [مخفی] بود ولی جز چند تن از دوستان نزدیکش، کسی از محل اقامت وی - که هر روزه آن را عوض می‌کرد - اطلاع نداشت، زیرا او بی‌پروا از عملیات بد رویه مصدق انتقاد کرده و یکبار دستگیر شده و پس از آزادی، چون تأمین جانی نداشت، در مجلس متحصن گردیده و پس از ترک تحصن، ناگزیر بود در خفا بسر برد.

سرهنگ نصیری با کمک واسطه‌های مختلف به سرلشکر زاهدی دسترسی یافته و فرمان مرا به وی ابلاغ نمود.... زاهدی به سرهنگ نصیری دستور داده بود که حتی الامکان، فرمان را بدون واسطه به شخص مصدق ابلاغ کند و رسید دریافت دارد تا نتواند بعداً وصول آنرا منکر شود. ضمناً خود من نیز قبلاً به نصیری تأکید کرده بودم مراقب باشد که هیچگونه آسیبی به مصدق وارد نیاید.^{۵۷۰} حدود ساعت یازده شب ۲۵ مرداد، سرهنگ نصیری به اتفاق دو تن از افسران خود از کاخ سعدآباد بسوی منزل مصدق حرکت کردند. آن روزها، روزنامه‌های طرفدار کمونیزم در سرمقاله‌هایی با عناوین درشت نوشته بودند که ممکن است سرهنگ نصیری دست به کودتا بزند و بهمین ملاحظه، این سه افسر حرکت کردند.^{۵۷۱}

سرلشکر زاهدی پس از رهائی از تحصن در مجلس وبدنبال تشدیداختلاف‌های سیاسی، ازحوالی ۲۰مردادماه، مخفی شده بودو بخاطر تغییر و جابجائی محل اقامتش، دسترسی به وی آسان نبود، لذا ابلاغ فرمان نخست‌وزیری سرلشکر زاهدی و عزل دکتر مصدق(بامحاسبه تأخیرهواپیمای نصیری در بازگشت ازرامسربه تهران)، دو روز طول کشید. سرانجام، پس از دیدار و هماهنگی نصیری با سرلشکر زاهدی و برای جلوگیری از اتلاف وقت بیشتر، در شامگاه شنبه، ۲۴ مرداد، سرهنگ نصیری جهت ابلاغ فرمان عزل، به خانه مصدق روانه می‌شود. ابلاغ فرمان شاه توسط شخص سرهنگ نصیری، گویا به این علت بوده تا اعتبار، اهمیت و اصالت فرمان شاه به مصدق یادآوری شود چرا که در آن هنگام - با توجه به سفرشاه به «کلاردشت» (رامسر) - سرهنگ نصیری بعنوان رئیس گارد سلطنتی، بیش از هر شخص دیگری به شاه، نزدیک و با او در ارتباط بود.^{۵۷۲}

^{۵۷۰} - توصیه شاه - در توجه به سلامتی مصدق و آسیب نرساندن به وی - حقیقتی بوده که ما قبلاً نیز شاهد آن بودیم بطوری که در ملاقات و گفتگو با سفیر آمریکا (۳ ماه پیش از ۲۸ مرداد)، شاه ضمن رد کودتا علیه مصدق، به هندرسون تأکید کرده بود:

«... زندانی کردن مصدق یا حتی مرگ او به دست بلواییان تهران، از مصدق یک شهید خواهد ساخت و سرچشمه دردسرهای جدی در آینده خواهد شد.»

Henderson to the Department of State, May 14, 1953, telegram 788,00/5-1953

مقایسه کنیدباسخن اردشیرزاهدی که درآن روز ازبازیگران اصلی ماجرابود: «پنج روزبحران»، اطلاعات ماهانه، شماره ۱۱۴، شهریور ۱۳۳۶.

^{۵۷۱} - مأموریت برای وطنم، ص ۱۷۹

^{۵۷۲} - برخلاف نظر دکتر مصدق (ص ۱۳۴، در محکمه نظامی) و عباس توفیق (ص ۱۲۴) شاه در این زمان به کفیل دربار (ابوالقاسم امینی) اعتمادی نداشت. او نیز از خاندان پرنفوذ قاجار بود که در سودهای سیاسی خویش بقول هندرسون: «به

۲- ارزش قانونی فرمان عزل

ابتداء باید دانست که در تمام دوره‌های بعد از مشروطیت، فرمان‌های شاه، نه توسط شخص شاه، بلکه بوسیله رئیس دفتر دربار یا یکی از نزدیکان مخصوص پادشاه نوشته می‌شد. بنابراین ایراد بر خط یا نوشته فرمان عزل توسط رحیم هیراد (رئیس دفتر مخصوص شاه) و «تصوّر جعل» از طرف دکتر مصدّق^{۵۷۳} - اساساً - نادرست است.

با توجه به اینکه قانون اساسی ایران در حوزه اختیارات پادشاه - اساساً - از قانون اساسی ۷ فوریه ۱۸۳۱ کشور سلطنتی بلژیک الهام گرفته بود، می‌توان عرف معمول در قانون اساسی بلژیک در باره اختیارات پادشاه در عزل و نصب وزیران را بر قانون اساسی ایران نیز تعمیم داد.

اصل ۴۶ متمم قانون اساسی صراحت داشت که «عزل و نصب وزراء به موجب فرمان همایون پادشاه است». عزل وزیران توسط شاه، مسبوق به سابقه نیز بود بطوری که در زمان احمد شاه قاجار، در فاصله تعطیل مجلس سوم و افتتاح مجلس چهارم، ۱۴ بار فرمان نخست‌وزیری بنام ۱۲ تن صادر شد که مورد تأیید مصدّق نیز بود.^{۵۷۴}

نمونه دیگر: درخواست دکتر مصدّق از محمدرضا شاه برای عزل ساعد مراغه‌ای در غیاب مجلس بسال ۱۳۲۸ بود. پس از تحصن مصدّق و یارانش در دربار، مصدّق در نامه‌ای به وزیر دربار (عبدالحسین هژیور) تأکید کرده بود:

«غرض عمده از تحصن این بود که در این دوره فترت که تعیین نخست‌وزیر محتاج به تمایل مجلس نیست، [اعلیحضرت] دولتی را روی کار بیاورند که وجهه نظر خود را فقط حفظ مصالح سلطنت و ملت قرار دهد...»^{۵۷۵}

بنابراین، عزل و نصب وزیران ضمن مطابقت با اصل ۴۶ متمم قانون اساسی، بعنوان یک «رویه قضائی»^{۵۷۶} یا «عرف و عادت»^{۵۷۷} نیز مورد عمل، احترام و تأیید عموم دولتمردان - از جمله دکتر مصدّق - بود. - با توجه به قطع رفت و آمد رجال سیاسی مخالف مصدّق در نزد شاه (طبق توافقنامه ۵ بهمن ۱۳۳۱)، - با توجه به قهر و قطع کامل رابطه مصدّق با شاه پس از واقعه نهم اسفند^{۵۷۸}،

احتمال بسیار قوی، حاضر به حمایت از شاه نبود» (گزارش‌های ۵ و ۱۸ مه ۱۵/۱۹۵۳ و ۲۸ اردیبهشت ۳۲)، از این رو، شاه از ارسال فرمان عزل مصدّق توسط امینی (کفیل دربار) پرهیز کرده بود.

^{۵۷۳} - مصدّق در محکمه نظامی، ج ۱، صص ۲۷ و ۹۲

^{۵۷۴} - نگاه کنید به: عاقلی، صص ۱۰۸-۱۵۴؛ شمشیری، صص ۴۴-۵۱؛ متینی، صص ۳۶۳

^{۵۷۵} - روزنامه شاهد، ۲۷ مهرماه ۱۳۲۸

^{۵۷۶} - Jurisprudence = روش یا رویه‌ای که دادگاه‌ها بهنگام ابهام، اجمال و سکوت قوانین بمنظور حل و فصل دعاوی مشابه، اتخاذ می‌کنند. کاتبی، فرهنگ حقوق، صص ۲۰۴

^{۵۷۷} - coutume et l'usage = قاعده و رسمی که در نتیجه کثرت استعمال، خلاء قانونی (lacune de loi) را پر می‌سازد. کاتبی،

صص ۱۰۲

^{۵۷۸} - «از نُه اسفند به بعد، به دربار نرفتم و چند مرتبه هم که آقای ابوالقاسم امینی (کفیل وزارت دربار) مذاکره نمود تا شرفیاب شوم یا اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به خانه دکتر غلامحسین (پسرم) که بین خانه من و کاخ اختصاصی واقع شده بود، تشریف بیاورند، موافقت نمودم» (مصدّق، خاطرات، صص ۲۶۷). با اینحال، مصدّق در دادگاه نظامی در توجیه «تصوّر جعل» در فرمان عزل و ابلاغ آن توسط سرهنگ نصیری می‌گوید که «تا آخر ساعات روز ۲۴ مرداد، هیچ چیز که موجب اختلاف بین دربار شاهنشاهی و اینجانب باشد، وجود نداشت!» مصدّق در محکمه نظامی، ج ۱، صص ۹۳

- و با توجه به قهر مصدق بابسپاری از سران جبهه ملی، به نظر می‌رسید که ابلاغ فرمان عزل مصدق در طول روز - بار دیگر - باعث بسیج بلوایان و موجب آشوب‌های خیابانی گردد. این گمان، زمانی تقویت می‌شود که بیاد آوریم دکتر مصدق چندی پیش از عزل، در گفتگو با مکی و سنجابی، اندیشه و اراده خود مبنی بر رد فرمان عزل را ابراز کرده بود. به روایت حسین مکی:

«وقتی [از ملاقات شاه] برگشتم نزد مصدق، به او گفتم: آقای دکتر مصدق! این شخص [شاه] تا حالا مثل موم در دست شما بوده و هر چه گفتید انجام داده... حالا چرا بودجه دربار را زدید؟... کاری نکنید که برود و با خارجی‌ها سازش کند و با یک کودتا شما را سرنگون کند... [مصدق] گفت: «آن کسی که بتواند کودتا کند، من با لگد او را بیرون می‌کنم»، همین مطلب را به دکتر معظمی (رئیس مجلس) و همین طور به دکائی و یکی از وکلای دوره چهاردهم و هفدهم هم گفته بود. آن وکیل به مصدق گفته بود: آقا! احمد شاه [در تعطیلی بین مجلس سوم و چهارم] پنج رئیس الوزراء را عوض کرد... این [محمدرضا شاه] که دیگر از او بدتر نیست. شما اگر مجلس را منحل کنید، مسلم بدانید که شما به سرنوشت رومانوف [خانندان سلطنتی روسیه] دچار خواهید شد. خلاصه، مصدق اینقدر مغرور بود».^{۵۷۹}

کریم سنجابی نیز به مصدق یادآور شده بود:

- «... اگر شما مجلس را ببندید، در غیاب آن، ممکن است با دو وضع مواجه شوید: یکی این که فرمان عزل شما از طرف شاه صادر بشود، دیگر این که با یک کودتا مواجه شوید، آن وقت چه می‌کنید؟ - [مصدق] گفت: «شاه، فرمان عزل مرا نمی‌تواند بدهد و بر فرض هم بدهد ما به او گوش نمی‌کنیم».^{۵۸۰}

سنجابی، بعنوان یک حقوقدان صاحب نظر و از یاران نزدیک مصدق، در پاسخ به این سؤال که «آیا مطابق قانون اساسی، در غیاب مجلسین، شاه حق صدور فرمان عزل نخست وزیر را دارد؟»، پاسخ می‌دهد: [شاه حق صدور عزل نخست وزیر را] دارد!^{۵۸۱}

در ۱۸ اوت (۲۷ مرداد ۱۳۲) مصدق در پاسخ به پرسش هندرسون در باره فرمان شاه مبنی بر عزل وی؛ تأکید کرد که: «هیچگاه چنین فرمانی را ندیده و اگر هم دیده بود، هیچ تفاوتی نمی‌کرد».^{۵۸۲} در حالیکه دکتر مصدق در خاطرات خود، ضمن اعتراف به دیدن و دریافت فرمان عزل خود، تأکید کرده: «با اینکه صلاح و صرفه شخصی من در این بود که آن [فرمان عزل] را بهانه قرار دهم و دست از کار بکشم، نظر به این که کناره‌جویی من از کار سبب می‌شد هدف ملت ایران از بین برود، استقامت کردم و آن [فرمان عزل] را اجرا نمودم».^{۵۸۳}

در گفتگو با پسرش (غلامحسین مصدق) در روز ۲۵ مرداد نیز مصدق به عزل خویش توسط شاه اشاره کرده و گفته بود:

- «می‌خواهم ببینم حالا که مرا عزل کرده، کجا گذاشته رفته؟ چکار کنم؟ مملکت را دست چه کسی بسپارم

^{۵۷۹} - مکی، ج ۱، صص ۱۹۶-۱۹۷

^{۵۸۰} - سنجابی، صص ۱۳۴-۱۳۵؛ تاریخ شفاهی هاروارد، صص ۱۵-۱۶ (نوار شماره ۱۱)؛ مقایسه کنید با روایت صدیقی، در:

روزنامه پرخاش، شماره ۱۹، ویژه ۲۸ مرداد ۳۲

^{۵۸۱} - سنجابی، ص ۱۳۶؛ تاریخ شفاهی هاروارد، ص ۱۶ (نوار شماره ۱۱)

^{۵۸۲} - Henderson to the Department of State, August 18, 1953, telegram 788,00/8-1853

^{۵۸۳} - مصدق، صص ۲۷۰ و ۲۹۳

بروم؟»^{۵۸۴}.

از این گذشته، دیدیم که در فاصله تعطیلی مجلس سوم و چهارم، احمدشاه قاجار (پادشاه محبوب مصدق) ۱۴ بار، فرمان نخست‌وزیری بنام ۱۲ تن صادر کرده بود و نیز شخص مصدق - با تحصن در دربار، از محمد رضا شاه، خواستار عزل ساعد مراغه‌ای در غیاب مجلس بسال ۱۳۲۸ شده بود. بدین ترتیب، استنباط می‌شود که فرمان عزل مصدق، حتی اگر با دست شاه و یا در وسط روز نیز به وی ابلاغ می‌شد، با سرپیچی یا عدم اطاعت مصدق روبرو می‌شد.

مصدق در رسید فرمان عزل خویش، فرمان شاه را «دستخط مبارک» نامید و حتی عنوان «نخست‌وزیر» را از اوّل نام خویش حذف کرده بود، اما در توجیه تمرد یا عدم اطاعت خویش می‌گوید:
- «فرمان را که دیدم، تصور جعل کردم، معلوم بود سفید مهر گرفته‌اند و سطرهای آخر را گشاد نوشته بودند که سطور پر شود...»^{۵۸۵}

مصدق - بعنوان یک حقوقدان - بخوبی می‌دانست که این سخن، بیشتر یک «توجیه» است و فاقد وجاهت قانونی و پایه حقوقی و منطقی می‌باشد، زیرا:

۱ - «تصور»، چه بسا که مبتنی بر توهم و خیال باشد نه مبتنی بر واقعیت، از این رو در علم حقوق گفته‌اند که «تصور جرم، جرم نیست».

۲ - از این گذشته، دانسته نیست که در آن نیمه شب پُهراس و هیاهو، مصدق ۷۲ ساله که «از فرط خستگی و از فرط عصبانیت خویش نبرده بود»^{۵۸۶}، چگونه با دیدن دستخط شاه، «تصور جعل» کرده بود؟ و یا چرا مصدق برای احراز اصالت فرمان، از شاه پرسش نکرد؟

۳ - همچنین با «تصور جعل»، چرا مصدق در متن رسید فرمان، نه تنها به این «جعل» اشاره ای نمود بلکه از فرمان شاه بعنوان «دستخط مبارک» یاد کرده بود؟

۴ - با وجود «تصور جعل»، چرا مصدق متن فرمان شاه را از وزیران کابینه‌اش پنهان کرد؟ با توجه به مسئولیت مشترک قانونی وزیران^{۵۸۷}، برای احراز جعل یا اصالت چنان فرمان مهم و سرنوشت‌سازی آیا مصدق موظف نبود که آن را به وزیر یا وزیران کابینه‌اش (خصوصاً به معتمدترین و مطمئن‌ترین وزیر کابینه‌اش، دکتر غلامحسین صدیقی، وزیر کشور) نشان دهد؟

۵ - ایراد «گشاد گشاد نوشتن متن» یا انتقاد از «نحوه تاریخ‌گذاری فرمان» نیز درست نیست، زیرا بسیاری از نامه‌ها و فرمان‌های دیگر شاه نیز دارای همین ویژگی می‌باشند، مثلاً نامه‌ها و فرمان‌های شاه به سپهبد رزم‌آرا (نخست وزیر اسبق).^{۵۸۸}

۶ - بنابراین: آیا کودتا نامیدن رویداد شب ۲۵ مرداد، خود، کودتائی برای منکوب و مرعوب کردن مخالفان و پاسخی به اعتراض دولت امریکا (در رابطه با رفتارندوم غیردموکراتیک انحلال مجلس) نبود؟

^{۵۸۴} - دکتر غلامحسین مصدق، تاریخ شفاهی هاروارد، ص ۱۲ (نوار شماره ۱۲)

^{۵۸۵} - مصدق در محکمه نظامی، ج ۱، ص ۹۲

^{۵۸۶} - مصدق در محکمه نظامی، ج ۲، ص ۴۱۴

^{۵۸۷} - اصل ۶۱ متمم قانون اساسی: «وزراء علاوه بر اینکه به تنهایی مسئول مشاغل مختصه وزارت خود هستند، به هیأت اتفاق نیز در کلیات امور، در مقابل مجلسین، مسئول و ضامن اعمال یکدیگرند.»

^{۵۸۸} - نگاه کنید به: خاطرات سپهبد حاجعلی رزم آرا، صص ۴۴۱، ۴۴۴، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۳، ۴۵۵، ۴۵۷ و خصوصاً توجه کنید به متن فرمان نخست‌وزیری رزم‌آرا، ص ۴۵۸

۷ - و سرانجام، مصدق در دادگاه، مجلس شورای ملی را تنها نهاد قانونی و مشروع برای عزل خود دانست^{۵۸۹}، اما آیا او فراموش کرده بود که بارها همین مجلس شورا را «دزد خانه» و «خاک بر سر این مجلس» نامیده بود؟ و یا با انجام رفراندوم شتابزده و بی سابقه، در حمایت گسترده حزب توده (در ۱۲ و ۱۹ مرداد ۳۲)، اقدام به انحلال مجلس کرده بود؟ آیا مصدق فراموش کرده بود که چند روز قبل از انحلال مجلس، کسانی مانند دکتر سنجابی، دکتر صدیقی و دیگران به او هشدار داده بودند که «در غیاب مجلس، شاه حق عزل نخست وزیر را دارد»؟

^{۵۸۹} - مصدق در محکمه نظامی، ج ۱، صص ۱۴۰، ۹۲، ۲۷، ۱۴۱ و ۱۴۶؛ ج ۲، ص ۷۷۸

«کودتای شب ۲۵ مرداد» افسانه یا واقعیت؟!

امکانات و تدارکات

در روزهای ۱۸ تا ۲۴ مرداد، با تبلیغات حزب توده، اخبار و شایعات گسترده‌ای مبنی بر احتمال «وقوع کودتا» منتشر شده بود بطوری که روزنامه *باختر/امروز* (حسین فاطمی) و نشریات مختلف حزب توده، ضمن هشدار وقوع کودتا، حتی اسامی فرماندهان و افسران کودتاگر و نقش سرهنگ نصیری را به تفصیل منتشر کرده بودند.^{۵۹۰} در حالیکه روزنامه *شاهد* (ارگان حزب زحمتکشان دکتر بقائی) از مدت‌ها پیش نسبت به «کودتای ساختگی حزب توده» هشدار می‌داد^{۵۹۱} و یک روز پیش از رویداد ۲۵ مرداد، نوشته بود:

«توده‌ای‌ها قصد کودتا دارند و نظرشان از انتشار خبر کودتای جعلی، انحراف افکار عمومی است»^{۵۹۲}.

تبلیغات گسترده حزب توده و تلقینات حسین فاطمی، بی‌تردید، بر روان و روحیه خسته دکتر مصدق تأثیر اساسی داشت. مصدق درباره رواج شایعات مبنی بر وقوع کودتا می‌گوید:

«در روزهای ۱۹ و ۲۰ مرداد، عده‌ای از اشخاصی که به منزل من می‌آمدند اظهار می‌نمودند که: دربار در خیال کودتا است. روز دوشنبه ۲۲ مرداد، اخبار کودتا به حدّ شیاع رسیده بود».^{۵۹۳}

بنابراین، «وقوع کودتا» برای مصدق و اعضای دولت او، امری غافلگیرکننده نبود و از این رو، مصدق در گفتگو با کریم سنجابی مبنی بر امکان وقوع کودتا گفته بود:

«اها، امکان کودتا!، قدرت حکومت در دست ما است و خودمان از آن [کودتا] جلوگیری می‌کنیم».^{۵۹۴}

از این گذشته، حضور فرمانده ستاد ارتش مصدق (سرتیپ ریاحی) در خانه و صرف شام به همراه دخترش در شب ۲۵ مرداد^{۵۹۵}، نشانه‌ای از آسودگی خیال و امنیت فرمانده ستاد ارتش مصدق در عدم احتمال وقوع هرگونه کودتا بود.

الف - آرایش نیروهای نظامی دکتر مصدق:

چنانکه در صفحات آینده خواهیم دید، به روایت سرهنگ نجاتی، سرهنگ حسینقلی سررشته (افسران هوادار دکتر مصدق)، دکتر سنجابی، مسعود حجازی (از هواداران برجسته جبهه ملی) و بابک امیرخسروی

^{۵۹۰} - نگاه کنید به روزنامه شجاعت (بجای بسوی آینده)، شماره‌های ۱۸ تا ۲۴ مرداد ۳۲؛ باختر امروز، ۲۴ مرداد ۳۲؛ روزنامه اطلاعات، ۲۵ مرداد ۳۲

^{۵۹۱} - بعنوان نمونه نگاه کنید به: روزنامه شاهد، ۱۳ مهرماه ۱۳۳۱

^{۵۹۲} - روزنامه شاهد، ۲۴ مردادماه ۱۳۳۲

^{۵۹۳} - مصدق در محکمه نظامی، ج ۱، صص ۲۵ و ۱۳۱

^{۵۹۴} - سنجابی، صص ۱۳۴-۱۳۵؛ تاریخ شفاهی هاروارد، صص ۱۶-۱۷ (نوار شماره ۱۱)

^{۵۹۵} - مصدق در محکمه نظامی، ج ۱، صص ۱۳۲

(کادر برجسته حزب توده در روز ۲۸ مرداد): در آستانه ۲۸ مرداد ۳۲ عموم تیپ‌های ارتش مستقر در پادگان‌های تهران به دکتر مصدق وفادار بودند. از این گذشته، وجود «قانون امنیت اجتماعی»، تشکیل «شورای امنیت ملی» برای شناسایی و مبارزه با توطئه‌گران و وجود «سازمان افسران ناسیونالیست» (سازمان گارد ملی) و افزایش هواداران دولت مصدق در ستادهای نظامی و انتظامی، عملاً هرگونه تحرک یا توطئه مخالفان را غیرممکن یا دشوار می‌ساخت، بهمین جهت، بیشتر دوران حکومت ۲۸ ماهه مصدق، تحت حکومت نظامی و مراقبت‌های امنیتی گذشته بود. دکتر مصدق - بعنوان فرمانده ارتش و وزیر دفاع - تمام نیروهای ارتشی، انتظامی، شهربانی و ژاندارمری را در اختیار داشت و رئیس ستاد ارتش (سرتیپ ریاحی) نیز منتخب مصدق و هوادار و وفادار وی بود. در چنان شرایطی، از روزهای پیش، اقامتگاه مصدق با امکانات دفاعی و امنیتی، محافظت می‌شد. از این گذشته، افسران سازمان نظامی حزب توده در آن روزها - بسان «چشم و گوش دکتر مصدق» - هرگونه کودتا و تحرکات نظامی را شناسایی و درنطفه خفه و خنثی می‌کرد بطوری که نورالدین کیانوری (مسئول سازمان نظامی حزب توده) ضمن تأکید بر «حضور عناصر حزب توده در تمام واحدهای مهم عملیاتی و ارتش و حتی در گارد شاهنشاهی» یادآور می‌شود:

- «خبر تمام توطئه‌ها - در همان لحظه تدارک - به ما می‌رسید»^{۵۹۶}.

به روایت مصدق:

- «من از رئیس ستاد ارتش [سرتیپ ریاحی] پرسیدم که در این باب [کودتا] چه اقدامی می‌کنند که کودتا صورت وقوع پیدا نکند؟ ایشان باز جواب دادند: تمام احتیاطات لازمه شده، جای نگرانی نیست... چند مرتبه از آقای سرتیپ ریاحی رئیس ستاد سؤال کردم که وضعیت خانه من در چه حالی است؟ ایشان گفتند: به هیچ وجه جای نگرانی نیست. شب‌ها در اول بعضی از خیابان‌ها که منتهی به خانه من می‌شد، کامیون در عرض جاده می‌گذارند که اگر جمعیت‌ها رو به خانه من بیایند، دوچرخه‌سواران مواظب، به قوای انتظامیه اطلاع دهند [تا] آنها حاضر شوند و از خانه من دفاع نمایند... من به ایشان [سرتیپ ریاحی] گفتم که گذاردن کامیون در اول خیابان‌هایی که منتهی به منزل من می‌شوند، کار مفیدی نیست، اگر کودتائی صورت گیرد، تا قوه امدادی به خانه من برسد، عوامل کودتا آمده و کار خود را تمام کرده‌اند. این [شب ۲۵ مرداد] از آن شب‌هایی نیست که شما به خانه من تانک نفرستید. این از آن شب‌هایی نیست که اگر تانک بفرستید، مردم از صدای تانک، ناراضی شوند. بنابراین لازم است در جلوی خانه من به قدر کافی تانک و قوه دفاعیه بگذارید که در صورت بروز کودتا، از من و خانه من دفاع کنند. آقای سرتیپ ریاحی با این نظر موافقت کردند و دستور فرستادن تانک را دادند که خود من [صدای] تانک‌ها را در منزل حس کردم»^{۵۹۷}.

در چنان شرایط دفاعی، طبیعی بود که اتومبیل حامل سرهنگ نصیری و همراهان وی، نتواند از میان تانک‌ها و کامیون‌های مستقر در عرض خیابان‌های مشرف به اقامتگاه مصدق بگذرند. لذا، اتومبیل حامل سرهنگ نصیری در فاصله‌ای دور از خانه دکتر مصدق، توسط فرمانده گارد محافظ اقامتگاه مصدق (سرهنگ ممتاز) متوقف شد و سرهنگ نصیری پس از توضیح داشتن نامه‌ای از طرف اعلیحضرت، فرمان را به سرهنگ دفتری (از بستگان دکتر مصدق و رئیس انتظامات اقامتگاه وی) تسلیم نمود^{۵۹۸}. مدتی بعد، سرهنگ دفتری، رسید فرمان شاه را به خط و امضای دکتر مصدق به سرهنگ نصیری تحویل داد، اما، ناگهان،

^{۵۹۶} - کیانوری، ص ۲۶۴

^{۵۹۷} - مصدق در محکمه نظامی، ج ۱، صص ۲۵-۲۶ و ۱۳۱-۱۳۳

^{۵۹۸} - این سرهنگ دفتری با سرتیپ محمد دفتری (خواهرزاده دکتر مصدق که در ۲۸ مرداد در کنار نیروهای مخالف مصدق قرار گرفت)، تفاوت دارد.

سرهنگ نصیری توسط ستوان علی اشرف شجاعیان - عضو سازمان نظامی حزب توده - بازداشت گردید و لذا معدود افسران و سربازانی که منتظر بازگشت سرهنگ نصیری بودند، از محل، پراکنده و متواری شدند.

ب - آرایش نیروهای نظامی «کودتاجیان»:

ما در بخش «طرح کودتا؟ یا طرح کودکانه؟» با اشاره به گزارش مسئولان آمریکائی از فقدان امکانات سازمان سیا در انجام کودتا یا اقدام عملی دیگر یاد کرده ایم.^{۵۹۹} با آن فقدان امکانات و فقر اطلاعاتی، تا ۶ ماه قبل از ۲۸ مرداد (۳ مارس ۱۹۵۳ / ۱۲ اسفند ۱۳۳۱) سازمان سیا، هنوز از «قابلیت های محدود و ناچیز خود» سخن می گفت.^{۶۰۰}

از این گذشته، با توجه به اخراج انگلیسی ها از ایران و بستن سفارت آن کشور در تهران و اخراج یا بازنشسته کردن بسیاری از افسران ارشد توسط مصدق و ایجاد اختلال و آشفتگی در فرماندهی ارتش در سال ۱۳۳۱ بقول «میدلتون» (کاردار سفارت انگلیس در ایران) «شانس کودتای نظامی ناچیز بود».^{۶۰۱} همچنین، ما ضمن رد لاف و گزاف های کریمت روزولت در کتاب *ضد کودتا*، به هنگام بررسی گزارش ویلبر دیده ایم:

۱- سازمان سیا در آن زمان برای کمک به طرح «ت. پ آژاکس»، هیچ عامل نظامی در ایران نداشت و سرهنگ بازنشسته، عباس فرزندگان (افسر سابق مخابرات) نیز پیش از آن، در هیچ عملیات نظامی شرکت نکرده بود و در مورد وقایع پیش رو، هیچ نمی دانست و «سیا برای این نوع طرح عملیاتی، بی نهایت فاقد آمادگی بود».

۲- بر اساس طرح سازمان سیا، سرلشکر زاهدی، فاقد هرگونه طرح دقیق یا سازمان و نفرات نظامی بود و هیچیک از افسران مذکور در طرح عملیات را نمی شناخت و لذا «نمی شد روی سرلشکر زاهدی، حساب کرد».

۳- سرلشکر زاهدی تا ساعت ۴/۵ بعد از ظهر روز ۲۸ مرداد، در یک خانه امن، مخفی بود.

۴- برخلاف پیش بینی های طرح - که شاه را کانون محوری عملیات می دانست، در سراسر عملیات، شاه از همکاری با طراحان کودتا خودداری کرد بطوری که «فشار بی امان بر شاه» یا «اقدام به عملیات بدون اطلاع یا موافقت شاه» ضرورت یافت.

۵- برخلاف پیش بینی های طرح، هیچیک از علمای معروف مذهبی (آیت الله بروجردی و آیت الله کاشانی) به درخواست طراحان عملیات، پاسخ مثبت ندادند.

۶- و سرانجام، در آغاز عملیات، معلوم شد که «همه چیز با اشکال مواجه شده است».

⁵⁹⁹ - <https://history.state.gov/historicaldocuments/frus1951-54Iran/d48>

^{۶۰۰} - نگاه کنید به:

<https://history.state.gov/historicaldocuments/frus1951-54Iran/d170>

^{۶۰۱} - نگاه کنید به گزارش میدلتون:

با آنچه که گفته ایم: واقعه شب ۲۵ مرداد را چگونه می توان «کودتا» نامید؟ در حالیکه می دانیم معروف ترین تعریف کودتا، «حرکت ناگهانی برای سرنگون کردن قدرت سیاسی حاکم از راه های غیرقانونی و توسط مداخله قهرآمیز ارتش» است و دیدیم که در این شب، نه کوششی ناگهانی و غیرقانونی صورت گرفته بود و نه از مداخله قهرآمیز ارتش خبری بود!

روزنامه های داد و شاهد وقایع شب ۲۵ مرداد را «کودتائی ساخته و پرداخته دولت مصدق برای سرکوب مخالفان و تغییر رژیم سلطنتی در ایران» و «خیمه شب بازی مفتضح تر از رفراندوم» نامیدند و تأکید کردند که «برای تکمیل کودتای مصدق (رفراندوم)، این کودتای قلابی را بوجود آوردند».^{۶۰۲}

ماتیسون (جانشین هندرسون) در ساعت ۹ و ۱۰ بامداد و ۳ بعدازظهر ۲۵ مرداد ۳۲ به وزارت امور خارجه آمریکا گزارش داد:

« در ساعت ۷ صبح، رادیو تهران اعلام نمود که دیشب کودتائی علیه دولت مصدق صورت گرفته که دولت [مصدق] با موفقیت آن را خنثی نموده است. اطلاعاتی که همزمان به سفارت رسید مؤید این واقعیت است که دولت [مصدق] اوضاع را در اختیار دارد... شایعات رایج که از منابع گوناگون به سفارت رسیده، حاکی از آن است که کودتای ادعا شده، از سوی دولت [مصدق] هدایت شده است. استدلال پشت سر این برداشت عمومی اینست که این عمل به مصدق، بهانه لازم را برای دست زدن به اقدام علیه شاه می دهد».^{۶۰۳}



^{۶۰۲} - نگاه کنید به: شاهد، ۲۶ مرداد ۱۳۳۲، ص ۱؛ روزنامه داد، ۲۶ مرداد ۳۲، ص ۱.
^{۶۰۳} - Mattison to the Department of State, August 16, 1953, telegram 788,00/8-1653



شاه و ثریا در فرودگاه رُم

ماتیسون افزود:

- «در اواخر ساعات صبح امروز [۱۶ - اوت = ۲۵ مرداد ۳۲] خبرنگاران آسوشیتدپرس و نیویورک تایمز به درخواست پسر تیمسار زاهدی برای مصاحبه به تپه‌های شمال تهران رفتند. فضل‌الله زاهدی حضور نداشت، ولی پسر او فرمان امضاء شده از سوی شاه را به خبرنگاران ارائه داد و فتوکپی‌هایی از آن را میان خبرنگاران پخش کرد».

ماتیسون، پس از ذکر محتوای فرمان شاه در انتصاب سرلشکر زاهدی به نخست‌وزیری، تأکید کرد:

- «مترجم سفارت [علی پاشا صالح، برادر الهیار صالح] که به علت کار و مشاغل قبلی، به خوبی امضاء شاه را می‌شناخت، هنگامی که فتوکپی فرمان را دید، صحت و اصالت امضاء شاه را تأیید نمود».

پس از دستگیری نصیری و اعلام خبر وقوع کودتا از رادیو تهران، شاه به همراه ملکه ثریا از رامسر به بغداد پرواز کرد و از آنجا به رُم عزیمت نمود. شاه به محض ورود به بغداد، در ساعت ۹/۵ شب ۲۵ مرداد، در ملاقات با برتون بری^{۶۰۴} سفیر آمریکا، اظهار داشت:

- «... در هفته‌های اخیر، وی [شاه] بیش از پیش فکر می‌کرده که بایستی علیه مصدق دست به اقدام بزند زیرا مصدق در نقض قانون اساسی گستاخ‌تر شده بود. بنابراین، وقتی که دو هفته پیش به وی [شاه] پیشنهاد شد که هدایت یک کودتای نظامی را بر عهده بگیرد پذیرفت با این وصف با مطالعه بیشتر، تصمیم گرفت دست به اقدامی ژند که در چارچوب اختیارات وی در قانون اساسی باشد نه مبادرت به یک کودتا، بدین سبب تصمیم گرفت تا سرلشکر زاهدی را به عنوان نخست‌وزیر به جای مصدق منصوب نماید...»^{۶۰۵}

خبرگزاری رویتر گزارش داد:

- «پادشاه ایران فقط موقعی حاضر است به ایران مراجعت کند که مصدق از او متابعت کند و امور کشور را به سرلشکر فضل‌الله زاهدی - که از طرف شاه به نخست‌وزیری منصوب شده است - واگذار نماید. پادشاه ایران استعفاء نداده و قصد استعفاء دادن هم ندارد. محافل مطلع در بغداد اظهار می‌کنند که سرلشکر زاهدی، کودتا

⁶⁰⁴ - Berty, Burton

⁶⁰⁵ - Berty to the Department of State, August 17, 1953, telegram 788,00/8-1753

نکرده بلکه فقط فرمان عزل دکتر مصدق را - که شاه ایران چهار روز قبل صادر کرده بود - به او ابلاغ نموده است.^{۶۰۶}

دکتر حسین فاطمی؛ آشوبگر سیاسی؟

دکتر حسین فاطمی جنجالی‌ترین عضو کابینه مصدق، بخاطر قدرت‌طلبی‌ها و مواضع سیال و گاه تند خویش، در میان بسیاری از افراد مهم جبهه ملی دارای مخالفان بسیاری بود بطوری که خسروخان قشقائی (هوادار مصدق) در مجلس شورای ملی، دکتر فاطمی را کتک زد^{۶۰۷}. دانسته نیست که مصدق چرا حسین فاطمی را به پست‌ها و مقامات حساسی مانند «سخنگوی دولت» و «وزیر امور خارجه» منصوب کرده بود در حالیکه فاطمی فاقد تجربه لازم و «کاربر سیاسی» در این مقامات بود^{۶۰۸}. این امر، اعتدال سیاسی در تصمیم‌گیری‌های دولت مصدق را دچار اختلال یا افراط می‌کرد بطوری که کوشش‌های افرادی مانند حسین مکی واللهیار صالح برای ایجاد تفاهم و آشتی بین شاه و مصدق بخاطر همین اختلال‌ها و افراط‌گری‌ها ناکام ماند^{۶۰۹}. فاطمی در ۹ خرداد ۳۲، «نشان درجه یک همایونی» را از دست شاه دریافت کرده بود^{۶۱۰} و چهار سال پیش از ۲۸ مرداد ۳۲، نسبت به محمد رضاشاه نظری بسیار مثبت و مساعد داشت و نیز آمریکا را «مجسمه آزادی» با «پیام محبت» می‌نامید که «ایران را باید از این مرگ و فنا نجات دهد»^{۶۱۱}، اما با توجه به موقعیت ممتاز خود در دولت مصدق، شاید در سودای رسیدن به ریاست جمهوری بود و در این راستا، شاید حزب توده را نیرومندترین سازمان سیاسی ضد شاه برای رسیدن به هدف‌های خویش می‌دانست^{۶۱۲}.

مهدی غنی، از فعالان ملی - مذهبی در این باره یادآور می‌شود:

- «ما، آن ایام ۲۵ تا ۲۸ مرداد علیه فاطمی چیزی نداشتیم، ولی بعدها خیلی شایعات بود که فاطمی با آنها [توده‌ای‌ها] بوده و مخصوصاً جو را داغ کرده که روحانیت علیه مصدق بشورند. بین مردم هم این قضیه بود. فاطمی هم گم شده بود و این مسأله بیشتر به ابهامات و شایعات دامن می‌زد. وقتی که او را در خانه یکی از افسران حزب توده دستگیر کردند معلوم شد که فاطمی وفادار بود»^{۶۱۳}.

^{۶۰۷} - نگاه کنید به: الموتی، مصطفی، ایران در عصر پهلوی، ج ۸، صص ۹۱-۹۲؛ مکی، ج ۱، ص ۱۹۷؛ قنات‌آبادی، صص ۱۷۴-۱۷۵؛ ابتهاج، ج ۱، ص ۲۹۰؛ دها، سید حسین، یادداشت‌های عمر، ج ۴، ص ۱۱۰۸
^{۶۰۸} - احمدملکی، از بنیانگذاران جبهه ملی، فاطمی را «نیروی محرکه اطرافیان مصدق» می‌نامید. نگاه کنید به: تاریخچه جبهه ملی، ص ۷۲

^{۶۰۹} - مکی ترتیبی داده بود تا ضمن ملاقات مصدق باشاه، خاطره تلخ نهم اسفند از ذهن و ضمیر مصدق پاک شود و بار دیگر بین آن دو، آشتی و تفاهم برقرار گردد. این پیشنهاد مورد قبول مصدق قرار گرفته بود ولی بقول مکی: با آنکه فاصله اقامتگاه مصدق تا کاخ سلطنتی فقط ۵۰ متر فاصله بود، با سخنان تحریک‌آمیز و هراس‌انگیز فاطمی مبنی بر «امکان سوء قصد دوباره به مصدق»، وی از دیدار با شاه پرهیز کرد. نگاه کنید به: فصلنامه تاریخ معاصر ایران، شماره ۱، بهار ۱۳۷۶، ص ۲۰۸. ما نمونه دیگری از اینگونه اختلال‌های فاطمی را در شب ۲۵ مرداد ۳۲، بهنگام ابلاغ فرمان عزل مصدق توسط سرهنگ نصیری، بیاد داریم.

^{۶۱۰} - روزنامه اطلاعات، ۱۰ خرداد ۳۲

^{۶۱۱} - نگاه کنید به روزنامه باختر، مقاله حسین فاطمی، شماره ۳، دوشنبه ۱۰ مردادماه ۱۳۲۸

^{۶۱۲} - در گزارش هندرسون از دکتر فاطمی بعنوان «حیله‌گرتترین وبدون ملاحظه‌ترین فرد از اطرافیان مصدق» یاد شده که «باروحیه انتقام‌جوئی، برای اتحاد و همکاری میان ملیون و حزب توده علیه غرب، تردیدی به خود راه نمی‌دهد». نگاه کنید به:

Henderson to the Department of State, August 21, 1953, telegram 788.00/8-2153

^{۶۱۳} - نشریه شهروند امروز، شماره ۱۲، بمناسبت ۲۸ مرداد ۳۲، شهریور ۱۳۸۶:

محمدعلی موحد در بررسی گزارش ویلبر، زیر عنوان «فاطمی و علامت سؤال»، می‌نویسد:

- «مطلب قابل تأمل دیگر در «تاریخچه عملیات سیا»، زیرنویس، راجع به دکتر حسین فاطمی است. ما در شرح زمینه‌سازی‌ها برای کودتا آورده بودیم: «قرار شد یک نفر از سازمان اطلاعات انگلیس و یکی دیگر از سیا به دیدن خواهر شاه، اشرف - که در فرانسه بود - برود و او را به تهران بفرستند تا برادر [شاه] را از رسمیت و اعتبار کامل اقدامات [کرمیت] روزولت مطمئن سازد... چنین پیش‌بینی شده بود که اسدالله رشیدیان به فرانسه برود و در دیداری از اشرف، ترتیب ملاقات او را با مأموران بریتانیا و آمریکا بدهد. اما گرفتن اجازه خروج از کشور [برای رشیدیان] در آن روزها کار آسانی نبود. این مشکل را دکتر حسین فاطمی وزیر امور خارجه دکتر مصدق حل کرد و خود، اجازه خروج و رواید ورود رشیدیان را در اختیار او گذاشت. گزارشگر سیا پس از این حکایت، در زیرنویس اضافه می‌کند که حسین فاطمی در نزد سیا به عنوان عضوی مشکوک شناخته می‌شد که گاه و بی‌گاه آماده تماس با انگلیسی‌ها بود و دلش می‌خواست در صورت سقوط مصدق، جایگاهی در میان مخالفان او و هواخواهان بریتانیا داشته باشد. زیرنویس سیا تأکید می‌کند که حسین فاطمی، رشیدیان را می‌شناخت و می‌دانست که او عامل انگلیسی‌هاست... این البته، نکته درخور تأملی است. برادران رشیدیان به اتفاق سرلشکر حجازی در مهرماه ۱۳۳۱ به اتهام توطئه کودتا دستگیر شدند و درست در همان ایام بود که دکتر حسین فاطمی از سفری که برای معالجه در اروپا داشت به ایران بازگشته و به وزارت خارجه منصوب شده بود».^{۶۱۴}

به اعتقاد ما - باوجود قدرت‌طلبی‌های حسین فاطمی و تمایلات جمهوریخواهی وی، تلقی همکاری فاطمی با انگلیسی‌ها می‌تواند نادرست و ناروا باشد.

ما به دشمنی دیرینه سرلشکر زاهدی و حسین فاطمی اشاره کرده‌ایم و اینک اضافه می‌کنیم که در اوایل سال ۱۳۳۰، پس از حمله و اشغال خانه ریچارد سدان - نماینده شرکت نفت انگلیس و ایران و کشف اسناد و مدارک شرکت نفت انگلیس که به «اسناد خانه سدان» معروف شد، دکتر فاطمی در روزنامه *باختر/امروز* مدعی شد: در اسناد خانه سدان، رابطه پاره‌ای از اشخاص سرشناس و بعضی جراید [مخالف مصدق] با شرکت نفت به ثبوت رسیده است که بزودی اسامی آنان اعلام خواهد شد.^{۶۱۵} رادیو تهران نیز با پخش مطالب تحریک‌آمیزی در این باره، فضائی از تهدید و ارباب علیه شخصیت‌ها و نمایندگان مخالف مصدق ایجاد کرده بود.^{۶۱۶} به روایت سپهد کمال (رئیس شهربانی مصدق):

- «شبی در رادیو، وزیر امور خارجه - دکتر حسین فاطمی - گفت: «یک گونی سند از ارتباط زاهدی با سفارت انگلیس و شرکت نفت بدست آمده» چون در آن موقع، من رئیس شهربانی بودم، ناچار به مراقبت شدید از سرلشکر زاهدی شدم تا آن که زاهدی نامه تهدید و توهین‌آمیز به من نوشت. از این جهت، من برای اینکه جوابی به سرلشکر زاهدی بدهم، از دکتر فاطمی در مورد مدارک کشف شده بر علیه زاهدی سؤال کردم [دکتر فاطمی] در جواب فرمودند: «حرف، باد هواست! مدرک نمی‌خواهد!...» معلوم شد که اصلاً مدرکی [علیه سرلشکر زاهدی] نبوده...»^{۶۱۷}.

<http://shahrvandemroz.blogfa.com/post-192.aspx>

^{۶۱۴} - موحد، ج ۲، صص ۹۶۷-۹۶۸؛ مقایسه کنید با نظر ویلیام راجر لوئیس، در: مصدق و کودتا، صص ۱۹۳-۱۹۴

و ۳۴۵

^{۶۱۵} - باختر امروز، ۹ تیرماه ۱۳۳۰

^{۶۱۶} - برای آگاهی از این ماجرا نگاه کنید به: رائین، اسرار خانه سدان، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۸؛ موحد، ج

۱، صص ۱۷۶-۱۷۷

^{۶۱۷} - خاطرات سپهد سیدعزیزالله کمال، ص ۱۴۵

فاطمی در سرمقاله‌های *باختر/امروز* (در ۲۵ و ۲۶ مرداد ۳۲) به شدت به شاه حمله کرد و محمدرضا شاه را «جوان هوسباز با اندیشه خام و احمقانه» و «قبله‌گاه هر چه دزد، هر چه بی‌ناموس، هر چه واخورده اجتماع و تنها تکیه‌گاه خارجیان و نقطه اتکای سفارت انگلیس» خواند و تقاضای محاکمه و اعدام شاه را نمود...

عصر روز ۲۵ مرداد ۳۲ در میتینگ جبهه ملی و احزاب و اتحادیه‌های هوادار مصدق در بهارستان، فاطمی «از جنایات دربار پهلوی» و «فرزند عامل قرارداد (نفت)» یاد کرد و در روز ۲۶ مرداد نیز خطاب به شاه نوشت:

«برو! ای خائن!... برو! ای اسیر اراده اجنبی که تاریخ جنایت‌آمیز دودمان سی ساله پهلوی را تکمیل کردی... من همیشه گفته‌ام که حق این بود که پیش از بستن کنسولگری‌های [انگلیس] و سفارت فخمیه در تهران، آن مرکز ننگ و رسوائی [دربار شاه] کوبیده شود و در خانه مجری اراده اجنبی‌ها را گِل بگیرند».^{۶۱۸}

این شعارها و دشنام‌ها، یادآور دشنام‌های حزب توده در آن زمان بود. رهبری حزب توده که در اولین صفحه روزنامه *بسوی آینده* (۱۳ اسفند ۱۳۳۱)، شعار «ما شاه نمی‌خواهیم، برچیده باد این سلطنت!» را برجسته نموده بود، در ۱۸ مرداد ماه ۳۲ - پس از انجام فراندوم - به دکتر مصدق توصیه کرده بود: «باید با یک حمله مردانه، قلعه فرتوت دربار را گشود و پرچم فرمانروائی ملت را بر فراز آن استوار کرد».^{۶۱۹}

در شور و التهاب این شعارها بود که هزاران تن از هواداران حزب توده و مصدق، مجسمه‌های رضا شاه و محمد رضاشاه را پائین کشیدند و کاخ‌های سلطنتی نیز با حضور فاطمی، مهر و موم شد و نام شاه را از سرود شاهنشاهی و نیز از مراسم صبحگاهی و شامگاهی سربازخانه‌ها حذف گردید. دکتر فاطمی به سفراء، وزرای مختار و کارداران سفارت ایران در خارج، اعلام کرد که: «شاه از سلطنت، مخلوع است و نباید مورد استقبال قرار گیرد».^{۶۲۰}

- آیا دکتر فاطمی با رهبران حزب توده رابطه داشت؟^{۶۲۱}

- در هنگامه ۲۸ مرداد، چرا فاطمی، مصدق و یاران وی را وانهاد و به بهانه اینکه «به خانم من خبر داده‌اند که مرا کشته‌اند و او حالش بهم خورده» از خانه مصدق بیرون رفت؟

- پس از سقوط مصدق و رویداد ۲۸ مرداد، چرا دکتر فاطمی توسط حزب توده، ابتداء در مخفیگاه شخص کیانوری و سپس در خانه یکی از افسران وابسته به حزب توده، مخفی گردید؟^{۶۲۲}

- آیا جبهه ملی، آنقدر بی‌پناهگاه و بی‌پایگاه بود که در آن شرایط حساس، نمی‌توانست مهم‌ترین چهره دولت مصدق را پنهان کند؟

^{۶۱۸} - برای آگاهی از سرمقاله‌های تند حسین فاطمی، نگاه کنید به: *باختر امروز*، شماره‌های ۱۱۷۳-۱۱۷۵، ۲۶-۲۷ مرداد ۱۳۳۲؛ شیفته، نصرالله، *زندگینامه و مبارزات سیاسی دکتر حسین فاطمی*، صص ۳۲۱-۳۲۷؛ افراسیابی، بهرام، *خاطرات و مبارزات دکتر حسین فاطمی*، صص ۲۲۴ و ۲۳۴-۲۳۸، ۲۴۳-۲۴۶ و ۲۵۲، ۲۵۳-۲۶۷

^{۶۱۹} - روزنامه شجاعت (بسوی آینده)، شماره ۱۸ مرداد ۳۲

^{۶۲۰} - عاقلی، ج ۱، ص ۳۵۰

^{۶۲۱} - صارم الدین صادق وزیری که در آن هنگام رابط «جمعیت مبارزه با استعمار» حزب توده با فاطمی بود، در خاطرات خویش به این ارتباطات اشاره کرده است. از دوست پژوهشگرم بهمن زبردست بخاطر یادآوری این موضوع سپاسگزارم.

^{۶۲۲} - برای روایت دست اولی از اختفاء فاطمی توسط حزب توده، نگاه کنید به: کیانوری، ص ۲۹۶

به سوی سرنوشت

نگاهی دقیق‌تر به رویدادهای شب ۲۵ مرداد و چگونگی بازداشت چند ساعته دکتر فاطمی و دوستانش، قطع تلفن و برق مرکز بازار تهران و گارد شاهنشاهی و ابلاغ فرمان عزل مصدق توسط سرهنگ نصیری، باعث چند پرسش می‌شود، از جمله:

با توجه به مخالفت سرلشکر زاهدی با هرگونه عمل شتابزده یا «اقدام شبیه کودتا» در شب ۲۵ مرداد^{۶۲۵}، و با توجه به وجود فرمان عزل مصدق و حکم نخست‌وزیری سرلشکر زاهدی، آیا بازداشت ۳ ساعته فاطمی، مهندس زیرک‌زاده و حق‌شناس (وزیر راه) معقول یا ضروری بود؟ روایت مهندس زیرک‌زاده درباره این بازداشت، بسیار تأمل‌انگیز است، گوئی که «کودتاجیان» بازداشت شدگان را به «پیک‌نیک» می‌برده‌اند! به گفته زیرک‌زاده:

«هیچگونه نگرانی و اضطرابی نداشتیم و دکتر فاطمی و حق‌شناس که هر دو جوک‌گو [بوده] و قصه‌های خوشمزه می‌دانستند، می‌گفتند و می‌خندیدیم»^{۶۲۶}.

این روایت زیرک‌زاده، ادعای منسوب به دکتر فاطمی مبنی بر «ضرب و شتم و قصد تجاوز به همسرش توسط کودتاجیان» را مورد تردید قرار می‌دهد چراکه «جوک گوئی» یا «گفتن و خندیدن» حسین فاطمی، با «ضرب و شتم و قصد تجاوز به همسرش توسط کودتاجیان»، منافات دارد!

باتوجه به دشمنی فاطمی وزاهدی (در رابطه با اسناد «خانه سدان» و کودتای ادعائی فاطمی در ۲۱ مهرماه ۱۳۳۱ و متهم شدن زاهدی توسط فاطمی)، آیا دستگیری فاطمی و دو تن از دوستانش توسط نیروهای سرلشکر زاهدی نوعی انتقامجویی بود؟ یا بازداشت فاطمی و دوستانش به این خاطر بود که افراد مذکور طرفدار ائتلاف با حزب توده بودند و زاهدی می‌خواست تا با دستگیری آنان، از اخلال و فتنه‌انگیزی بهنگام جابجائی دولت جلوگیری کند؟

درهرحال، با اجرای فرمان عزل مصدق و اعلام آن از طریق رادیو، چه بسا که بر بحران‌های سیاسی - اجتماعی موجود، نقطه پایان گذاشته می‌شد، اما بخاطر فضای «توهم کودتا» و خصوصاً بخاطر سخنان تحریک‌آمیز دکتر فاطمی و حادثه‌سازی‌های سازمان نظامی حزب توده، جریان حوادث به مسیری کشانیده شد که گوئی مصدق بقول هندرسون: «هرج و مرج و انقلاب را بر آنچه که تسلیم به انگلیس تلقی می‌کرد، ترجیح می‌داد»^{۶۲۷}.

مصدق - که یک ماه پیش، سرلشکر زاهدی را از تحصن در مجلس شورای ملی رهانیده و وی را با اتومبیل رئیس مجلس هوادار خویش (دکتر عبدالله معظمی)، به بیرون از مجلس برده^{۶۲۸} و تلاشی برای مراقبت یا

^{۶۲۵} - زاهدی، ص ۱۵۷

^{۶۲۶} - زیرک‌زاده، ص ۱۳۸

^{۶۲۷} - Henderson to the Department of State, January 15, 1952, telegram 888,10/1-1552

^{۶۲۸} - روزنامه اطلاعات، ۲۹ تیرماه ۱۳۳۲. چند روز بعد، زاهدی به معظمی اطلاع می‌دهد که از تحصن دوباره در مجلس مُنصرف شده و درخانه خود بسر خواهد بُرد، روزنامه اطلاعات، ۳ مرداد ۱۳۳۲

دستگیری زاهدی انجام نداده بود^{۶۲۹}، اینک آیا می‌خواست تا با غرور و عظمت‌طلبی، در جدال با دشمنی بزرگ‌تر از خویش (نه سرلشکر زاهدی) تسلیم شود؟ به عبارت دیگر، مصدق - بعنوان کسی که در مبارزه با دولت انگلیس، «**قهرمان ملل شرق**» نامیده شده بود - آیا می‌خواست که آسان، تسلیم شرایط نشود؟ مصدق که در طول ۵۰ سال زندگی سیاسی خود شخصیت‌های برجسته‌ای مانند فروغی و قوام‌السلطنه را «مات» کرده بود، آیا اینک می‌خواست که به وزیر کشور سابق خود - سرلشکر زاهدی - نیازد؟ و... اگر بدانیم که تهاجم و تمکین، خاموشی و خروش، عظمت‌طلبی و عافیت‌طلبی، تقابل و تعامل جزو خصلت‌های وجودی شخصیت دکتر مصدق بوده، این تضادها و تناقض‌های عملی را بهتر می‌توان فهمید. آخرین سخنان مصدق بهنگام محاصره - در ۲۸ مرداد ۳۲ - بسیار پرمعنا است:

«دکتر صدیقی تعریف می‌کرد وقتی خانه دکتر مصدق را غارت کردند، وی به اتفاق دکتر مصدق و دکتر شایگان می‌روند از دیوار بالا، روی پشت‌بام همسایه در گوشه‌ای می‌نشینند. دکتر شایگان می‌گوید: «**بد شد!**» مصدق یک مرتبه از جا می‌پرد و می‌گوید: چی بد شد؟ بایستیم این اراذل و اوباش ما را در مجلس ساقط کنند؟ در حالی که حالا دو ابرقدرت ما را ساقط کردند، خیلی هم خوب شد، چی چی بد شد؟!»^{۶۳۰}

در هر حال، مصدق، با پنهان کردن فرمان عزل خویش از وزیران کابینه اش (و حتی از موجه‌ترین و قابل اعتمادترین وزیرش، دکتر غلامحسین صدیقی، وزیر کشور) و یا بی‌آنکه کمترین سخنی در این باره ابراز نماید، تحت تأثیر سخنان دکتر فاطمی و اقدامات حزب توده، در بامداد ۲۵ مرداد ۳۲ حوادث شب گذشته را «**کودتای نافرجام نظامی افسران گارد شاهنشاهی**» اعلام کرد. دکتر صدیقی (وزیر کشور) که در ساعت ۵،۳۰ بامداد ۲۵ مرداد به خانه مصدق شتافته بود، در حضور دکتر فاطمی جریانات شب گذشته و موضوع نامه یا فرمان شاه را از مصدق پرسید و مصدق پاسخ می‌دهد: «چیزی نبود! کودتائی در شرف وقوع بود و از آن جلوگیری به عمل آمد!»^{۶۳۱}. آیا مصدق می‌ترسید که در صورت نشان دادن فرمان عزل به وزیر کابینه‌اش، بسیاری از آنان به فرمان شاه تمکین کنند و از همکاری با مصدق کناره گیرند؟

پخش نامتعارف مقاله پُردشنام فاطمی از رادیو تهران و تکرار آن در طول روزهای ۲۵-۲۷ مرداد و سپس، فضای عصبی و اعتراضی مصدق و یاران او و خصوصاً حضور نیروهای حزب توده در تخریب مجسمه‌های رضا شاه و محمدرضا شاه و پائین کشیدن عکس‌های شاه و افراد خاندان سلطنتی از ادارات و مغازه‌ها و حتی اقدام در تعویض نام خیابان‌های تهران^{۶۳۲}، همراه با پرچم‌های سرخ و شعارهای حزب توده مبنی بر «**برچیده باد سلطنت! پیروز باد جمهوری دموکراتیک**»^{۶۳۳} باعث ترس و نگرانی شدید پیشه‌وران و مردم عادی تهران گردید و در ذهن بسیاری از مردم، حضور نیروهای ارتش سرخ (در سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۴) را زنده کرد. از طرف دیگر، بافت سنتی ارتش، مبتنی بر حس شاهدوستی بود و شعار «**خدا، شاه، میهن**» در ساختار عاطفی سربازان، درجه‌داران و نیروهای نظامی و انتظامی، جایگاه مهمی داشت. در ذهن بسیاری از سربازان و درجه‌دارانی که از روستاها و شهرهای دور آمده بودند، شاه مظهر اتحاد و یکپارچگی کشور بشمار می‌رفت و از احترام و تقدس معنوی برخوردار بود و لذا، حذف نام شاه در مراسم

^{۶۲۹} - سنجابی تأکید می‌کند که پس از رهائی زاهدی از تحصن در مجلس «انظور که باید دنبالش باشند، نبودند».

^{۶۳۰} سنجابی، تاریخ شفاهی هاروارد، صص ۹-۱۰ (نوار شماره ۱۲)؛ امیدها و ناامیدی‌ها، ص ۱۴۴

^{۶۳۱} - متینی، صص ۳۷۴-۳۷۵، به نقل از: نراقی، صص ۱۹۱-۱۹۲

^{۶۳۲} - مصدق در محکمه نظامی، ج ۲، ص ۶۵۸؛ روزنامه اطلاعات، ۸ اردیبهشت ۱۳۳۳

^{۶۳۳} - سنجابی، ص ۱۴۲؛ عاقلی، ج ۱، ص ۳۵۰

^{۶۳۴} - نگاه کنید به: روزنامه شجاعت (بسوی آینده)، شماره ۱۸، ۲۷ مرداد ۳۲

صبحگاهی و شامگاهی و حذف سرود شاهنشاهی در مراسم پادگان‌ها، عاطفه و احساسات سستی سربازان و درجه‌داران و بسیاری دیگر از نیروهای ارتشی و انتظامی را جریحه‌دار ساخت و این، مسئله‌ای بود که در آن شرایط حسّاس، هم مصدّق و هم یاران پرشور وی (خصوصاً دکتر فاطمی) از درک آن غافل بودند. چنان شعارها و اقدامات تند، مردم عادی را متقاعد کرده بود که هدف مصدّق، نابود کردن سلطنت است نه پیکار با دولت انگلیس برای حلّ مسئله نفت. چنان شعارها و اقدامات تند، در واقع، تیرهایی بودند که بقول ماتیسون (کاردار سفارت آمریکا در ایران) می‌توانستند به سوی خودِ دکتر مصدّق، کمانه کنند و چنانکه در گزارش‌های ویلبر خواهیم دید: «چنان اقداماتی به مردم فهماند که مصدّق تا چه اندازه زیاده‌روی کرده است. این اقدامات و شعارها مردم را تحریک نمود تا به نیروهای هوادار شاه مبدّل شوند». هم از این روست که از شامگاه ۲۷ مرداد، فضای روانی جامعه، علیه مصدّق و به نفع شاه و بازگشت او به ایران تغییر یافت. به عبارت دیگر، تفرقه و پراکندگی نیروهای جبهه ملی و احساس ناامنی مردم پس از خروج شاه از ایران و هراس از بقدرت رسیدن کمونیست‌ها و نیز سنت شاهدوستی مردم کوچه و بازار و سربازان و دیگر نیروهای ارتشی، حلقه اتحادی در ۲۸ مرداد ۳۲ پدیدآورد که باعث بروز رویدادهای غیرمنتظره و شگفت‌انگیز در سقوط آسان حکومت مصدّق گردید.

افسانهٔ شعبان جعفری

جنبش‌های پوپولیستی، نه تنها برای توده‌ها و روشنفکران، بلکه برای اراذل و اوباش نیز جاذبهٔ بسیار دارند، هم از این روست که در اینگونه جنبش‌ها، اراذل و اوباش با «حضور همیشه در صحنه» تحکیم کنندگان قدرت حکومت‌ها می‌شوند.

پدیدهٔ «لات» و «لوطی»، محصول جوامع عقب ماندهٔ سنتی است. این افراد، محصول فقر فرهنگی، بی‌ثباتی‌های سیاسی و فقدان امنیت اجتماعی در جوامع سنتی و پدرسالار می‌باشند. به نظر می‌رسد که لوطی‌ها و مشدی‌ها، بازماندگان عیاران و جوانمردان در دوره‌های نخست حملهٔ اعراب به ایران باشند که به نسبت ثبات و استقرار حکومت‌ها، قدرت اجتماعی‌شان تقویت یا تضعیف می‌شد. ما حضور و حاکمیت این دسته‌ها و گروه‌های مختلف را تقریباً در سراسر دوره‌های تاریخ ایران بعد از اسلام مشاهده می‌کنیم. استاد شفیع کدکنی در تحقیق درخشان خود در بارهٔ *قلندریه*، ضمن اشاره به تحول تدریجی عیاران و جوانمردان به گروه‌های آشوبگر و اوباش، تأکید می‌کند که «بسیاری از آداب و رسوم زورخانه‌ها - از چرخ زدن و کباده‌کشیدن تا کبودی زدن یا خالکوبی روی بدن - همه و همه استمرار سنت عیاران است»^{۶۳۴}.

در دوران معاصر، مرگ ستارخان (سردار ملی) در جنبش مشروطیت، *دش آکل* (صادق هدایت) و *قیصر* (مسعود کیمیائی) شاید نشانهٔ زوال لوطی‌ها و جوانمردان و تغییر نقش اجتماعی آنان به اراذل و اوباش باشد.

گویینو، سیاح و سیاستمدار فرانسوی در شرح سفر خود به ایران در عصر ناصرالدین شاه قاجار، تأکید می‌کند که «حتی دولت می‌تواند سپاه مناسبی از قداره‌کشان توسط لوطی‌ها تشکیل دهد»^{۶۳۵}.

قدرت بدنی چشمگیر و در عین حال، حمایت از مظلومان، بیوه‌زنان و بینوایان، وجود نوعی سخاوت، صفا و جوانمردی و اعتقاد به «شاه مردان، علی»، به لوطی‌ها و مشدی‌ها چنان «وقار»ی می‌بخشید و باعث حرمت آنان در میان طبقات فرودست جامعه می‌شد. همین خصلت‌ها و خصوصیات است که لوطی‌ها و مشدی‌ها را از لُمپن‌ها و لُمپنیسم جدا می‌سازند.

در آشوب‌ها و آشفتگی‌های سیاسی - اجتماعی، لوطی‌ها و مشدی‌ها - با شبکه‌ای از «نوجه»ها - میدان‌داران عرصهٔ اجتماع بودند و به اعراب و تهدید و ضرب و شتم مخالفان می‌پرداختند، اما با استقرار ثبات و آرامش، سرانجام، آنان مقهور یا مجذوب قدرت حاکمه گردیده و با کسب اقتدار یا اختیاراتی در محلات خویش، از مزایای حکومتی نیز برخوردار می‌شدند.

با سقوط رضاشاه (شهریور ۱۳۲۰) بخاطر فقدان ثبات سیاسی و امنیت اجتماعی، فعالیت «لوطی»ها نیز

^{۶۳۴} - قلندریه در تاریخ (دگردیسی‌های یک ایدئولوژی)، ص ۱۶۱

^{۶۳۵} - Gobineau, *Trois ans en Asie (1855-1858) : Voyage en Perse*, p. 352

برای بحثی دربارهٔ «لوطی»ها و نقش‌شان در دوران قاجار نگاه کنید به: مستوفی، عبدالله، شرح زندگانی من (تاریخ اجتماعی و اداری دورهٔ قاجاریه)، ج ۱، صص ۲۷۹-۳۱۵ و ۳۳۴. همچنین نگاه کنید به مقالهٔ درخشان ویلهم فلور، در: جستارهایی از تاریخ اجتماعی ایران، ج ۱، صص ۲۶۳-۲۸۹؛ تاریخ و گسترهٔ ادبیات، شمارهٔ ۱، ۱۳۶۲، صص ۷-۲۸.

رونق تازه‌ای یافت بطوری که هریک از احزاب و سازمان‌های سیاسی، گروه‌های لات و لوطی خود را داشتند.^{۶۳۶} در دولت دکتر مصدق گویا برای نخستین بار دکتر حسین فاطمی استفاده از لات‌ها و لوطی‌ها را به رئیس شهربانی کل کشور (سرلشکر مزیّنی) پیشنهاد کرد تا بعنوان «مردم همیشه در صحنه» و «نیروی فشار»، از اقدامات دولت مصدق، حمایت و پشتیبانی کنند و یا در مواقع لازم، تظاهرات مخالفان دولت را سرکوب نمایند، اما پیشنهاد دکتر فاطمی با مخالفت سرلشکر مزیّنی روبرو شد که در نتیجه، باعث استعفای سرلشکر مزیّنی از ریاست کل شهربانی گردید.^{۶۳۷}

در رویدادهای مربوط به ۲۸ مرداد ۳۲، عموماً از شعبان جعفری (معروف به «بی‌مُخ») بعنوان «عامل اصلی بسیج اراذل و اوباش در سرنگونی دولت مصدق» یاد کرده‌اند. پرسش این است که باوجود حمایت بخش عظیمی از مردم و نیروهای نظامی و انتظامی دولت مصدق - با صدها تانک و توپ و تفنگ - و با توجه به اینکه نیروهای رزمی سازمان نظامی حزب توده در خدمت مصدق بودند، «مشتی اراذل و اوباش» چگونه می‌توانست یک دولت ملی را سرنگون سازد؟. به نظر ما، اینگونه «دلایل» نمونه دیگری از فرافکنی‌های ملی ما است برای گریز از قبول کمبودها و کاستی‌ها و اشتباهات. واقعیت اینست که شعبان جعفری تا شامگاه ۲۸ مرداد در زندان بود و در واقع پس از سقوط مصدق، از زندان آزاد گردید. از این گذشته، اسناد تاریخی نشان می‌دهند که شعبان جعفری در سال ۱۳۳۰ به استخدام دولت مصدق درآمده بود و در آن دوره، در قلع و قمع مخالفان مصدق، نقش اساسی داشت بطوری که در واقعه ۱۴ آذر ۱۳۳۰ و حمله شعبان جعفری و یاران او به مردم و ادارات روزنامه‌های مخالف مصدق، عده‌ای کشته و مجروح شدند.^{۶۳۸} در بازتاب گسترده این واقعه در مجلس، جمال امامی در جلسه ۱۷ آذر ماه مجلس، متن ابلاغ استخدام شعبان جعفری را به شرح زیر قرائت کرد که طبق آن، شعبان جعفری از تاریخ ۱۵ آبان ۱۳۳۰ با حقوق ماهی سه هزار ریال به استخدام شهربانی دولت مصدق درآمده بود:

«اداره، دائره، شعبه، رونوشت، گزارش مورخ ۳۰/۸/۳۰، وزارت کشور،

شهربانی کل کشور

محترماً به عرض عالی می‌رساند، تیمسار سرتیپ نحعی، ریاست اداره انتظامی و سرکلانتری اظهار می‌نماید که تیمسار معظم ریاست شهربانی کل کشور [تیمسار مزیّنی]، مقرر فرمودند از تاریخ ۱۵ آبان ماه ۱۳۳۰ شعبان جعفری با ماهی سه هزار ریال حقوق از اعتبار محرمانه استخدام گردد. برای استحضار خاطر مبارک، گزارش عرض تا هر نوع امر و مقرر فرمائید اطاعت گردد.

رئیس اداره حسابداری محرمانه: خدائی

^{۶۳۶} - برای آگاهی از نقش لوطی‌ها و لومپن‌ها در این عصر نگاه کنید به: گزارش‌های محرمانه شهربانی، بکوشش مجید تفرشی و محمود طاهراحمدی، ج ۲، انتشارات سازمان اسناد ملی، تهران، ۱۳۷۱، صص ۱۷۸ و ۱۸۷-۱۸۸؛ خواندنیها، ۱۲ اسفند ۱۳۳۱؛ عراقی، صص ۴۲، ۵۳-۵۴؛ مجتبی‌زاده محمدی، لومپن‌ها در سیاست عصر پهلوی (۱۳۰۴-۱۳۴۲)، نشر مرکز، تهران، ۱۳۸۵؛ ب. کیا، ارتش تاریکی، ص ۵۹؛ رهنما، صص ۱۱۵-۱۱۶ و ۵۶۵-۵۸۱؛ نقره کار، مسعود، زنگی‌های گود قدرت، صص ۸۲-۹۶ و ۱۳۱-۱۳۷. نویسنده اخیر جملاتی از من نقل کرده (صص ۹۶-۹۷) که نادرست است و در کتاب «آسیب شناسی...» وجود ندارد!

^{۶۳۷} - مهندس ملکوتی، «اسرار استعفای سرلشکر مزیّنی از زبان خودش»، مجله خواندنیها، شماره ۹۲، ۱۳۳۱، صص ۱۱-۱۳. گفته‌های سرلشکر مزیّنی از طریق سندی مربوط به گزارش اداره کارآگاهی شهربانی به امیر تیمور کلالی (وزیر کشور و سرپرست شهربانی کل کشور) تأیید می‌شود: سند شماره ۵۶-۳۲۹-۸۱۸۸/الف، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ص ۱۳۷۴۴، به نقل از مجتبی‌زاده محمدی، ص ۱۲۴

^{۶۳۸} - برای آگاهی از این واقعه و بازتاب‌های آن، نگاه کنید به: مکی، کتاب سیاه، ج ۴ (بعد از خلع ید)، صص ۲۹۴، ۲۹۷، ۳۰۱-۳۰۲، ۳۰۶، ۳۰۹ و ۳۵۶

سرتیپ مزینی ضمن تکذیب استخدام شعبان جعفری قبل از رویداد ۱۴ آذر ۱۳۳۰ می‌گوید: «همینکه من رفتم [۱۰ آذر ۱۳۳۰]، همان روز او [شعبان جعفری] را آوردند و استخدام کردند... بعد می‌خواستند موضوع شعبان جعفری را به حساب من بگذارند و بگویند که در زمان من استخدام شده. من فوری یک کاغذ به آنها نوشتم و تمام جریان را به آنها گفتم، دیگر چیزی نگفتند و کاغذ مرا هم منتشر نکردند زیرا می‌دانستند که برای خودشان خوب نیست.»^{۶۳۹}

جمال امامی در این باره افزود:

- «این، تیمسار سرتیپ شعبان بی‌مخ است که خانه مردم را غارت می‌کرده است و در مقابل این خدمات با ماهی ۳۰۰۰ ریال در شهربانی استخدام شده است... روزنامه‌های **طلوع، داد، سیاسی، فرمان، جانشینان و آتش** که توده‌ای نیستند و با حزب توده مبارزه می‌کردند، آنها هم غارت شده‌اند... پس بگوئید هر کس با دولت ما مخالف است یا موافق نیست یا تنقید می‌کند با او مبارزه می‌کنیم و او را غارت می‌کنیم...»^{۶۴۰}

برخی از نمایندگان مجلس - مانند قاسم فولادوند - نیز دولت مصدق را به استفاده از اراذل و اوپاش متهم کردند.^{۶۴۱}

مصدق در مجلس با ابراز تأسف از وقایع ۱۴ آذر و مجروح شدن افراد، هیچ پاسخی به انتقادات نمایندگان مجلس درباره استخدام شعبان جعفری در شهربانی تهران نداد. پس از این حادثه، مدیران ۲۱ روزنامه غیرتوده‌ای با صدور اعلامیه‌هایی به دلیل «عدم امنیت شغلی» بطور دسته جمعی، در مجلس شورای ملی و سپس در مجلس سنا تحصن کردند.

شعبان جعفری در آن دوران از احترام و حمایت بسیاری از سران جبهه ملی برخوردار بود بطوری که در مراسم «گلریزان» (افتتاح) باشگاه شعبان جعفری، بسیاری از سران و رهبران جبهه ملی نیز حضور داشتند و سخنرانی کرده بودند. روزنامه **باختر/امروز** در این باره گزارش داد:

- «ز ساعت هفت تا ده بعد از ظهر چهارشنبه، جشن آبرومندی در ورزشگاه شعبان جعفری (خیابان شاهپور، مقابل کوچه کربلائی عباسعلی، جنب سینما جهان) بر پا بود که بیش از **چهل نفر از نمایندگان مجلس شورای ملی و** عده زیادی از رجال و محترمین و روزنامه‌نگاران در این جلسه حضور داشتند. کاشانی‌زاده به نمایندگی از آیت‌الله کاشانی در این مراسم حضور داشت. سپهد جهانبانی و صدی - رئیس تربیت بدنی - و مدیران باشگاه‌های ورزشی پایتخت نیز حضور داشتند. ضمن سخنرانی، از دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی از طرف ورزشکاران و **خضار**، تجلیل خاصی بعمل آمد و کودک ۷ ساله‌ای سخنرانی کوتاهی ایراد و او نیز با فریاد «زنده باد مصدق» به سخنرانی خود خاتمه داد. سپس مراسم ورزشی بی سابقه شروع شد و بعد، **مهندس حسینی** سخنرانی **مهیجی** درباره ورزش و تندرستی و تشویق ورزشکاران بعمل آورد و مقارن ساعت ۱۰، این جشن ورزشی که در نوع خود جالب توجه بود، پایان یافت و **نمایندگان جبهه ملی - بخصوص دکتر شایگان، حائری‌زاده، مشار، دکتر معظمی و مهندس حسینی** - از این پیشرفت باشگاه شعبان جعفری، اظهار قدردانی نموده و امیدوار بودند که بزودی، باشگاه آبرومندی به کمک ورزش دوستان تشکیل که خدمات ورزشی این باشگاه توسعه یابد.»^{۶۴۲}

^{۶۳۹} - مجله خواندنیها، شماره ۹۲، ۱۳۳۱، ص ۱۳

^{۶۴۰} - مذاکرات مجلس، یکشنبه ۱۷ آذرماه ۱۳۳۰

^{۶۴۱} - مذاکرات مجلس، یکشنبه ۱۷ آذرماه ۱۳۳۰

^{۶۴۲} - روزنامه **باختر امروز**، شماره ۹۱۴، شنبه ۲۹ شهریور ۱۳۳۱؛ همچنین نگاه کنید به: شعبان جعفری، در گفتگو با هما سرشار، صص ۱۱۸ - ۱۱۹، مقایسه کنید با گزارش و عکس روزنامه اطلاعات، ۲۷ شهریور ۱۳۳۱. گزارش روزنامه اطلاعات یادآور می‌شود که «احمد عشقی»، مدیر روزنامه «علمدار» به حاضران خیرمقدم گفت. گفتنی است که «احمد عشقی» یکی از افرادی است که در عرصه سیاسی این دوران، به چاقوکشی و حمله به تجمعات مخالفین

روزنامه‌نگار برجسته‌ای یادآوری می‌کند که در تحصن هواداران دکتر مصدق در مجلس شورای ملی - و نیز در شورای شهر تهران، از ارادل و اوباشی مانند شعبان جعفری، رمضان یخی، طیب حاج رضائی، غلام دده، اکبر سیاه و دیگران با بستنی و شربت و شیرینی پذیرائی می‌شده است.^{۶۴۳}

با چنان جایگاهی، شعبان جعفری به هنگام مبارزات ملی شدن صنعت نفت، در تظاهرات جبهه ملی حضوری فعال داشته و عکس‌هایی از مصدق و کاشانی را حمل می‌کرد.

شعبان جعفری در آغاز جوانی به فدائیان اسلام نواب صفوی نزدیک بود و در سال‌های ۳۰-۳۲ از مریدان آیت‌الله کاشانی بشمار می‌رفت، اما با اختلافات جبهه ملی و جدا شدن کاشانی از مصدق، شعبان جعفری نیز به صف مخالفان مصدق پیوست.^{۶۴۴}

پیگیری اقدامات «ارادل و اوباش» در آن دوران نشان می‌دهد که بسیاری از این افراد بیشتر بر اثر تعلقات مذهبی یا سیاسی‌شان، در خدمت این یا آن گروه سیاسی بودند و «مزد» و «مزدوری» نقش کم‌رنگی در این میان داشت و با توجه به مقام و موقعیت آیت‌الله کاشانی، مکئی، حائری‌زاده و دیگران در عرصه سیاست و وکالت، این «مزد» بیشتر در حد «سفارش» یا «توصیه» به این اداره یا آن مقام دولتی بود.

نکته دیگر درباره ارادل و اوباش آن دوران، جا به جایی یا سیالیّت این افراد در زمان‌های مختلف بود به طوری که - مثلاً - شعبان جعفری که ابتداء هوادار دکتر مصدق بود، با اختلاف‌ها و انشعاب‌های بعدی، از مصدق دل‌برید و به آیت‌الله کاشانی پیوست. شعبان جعفری در این باره می‌گوید:

«دیگه مصدق سوار کار بود. مام با مصدق بودیم. من خیلی با مصدق بودم. چندین سال با مصدق بودم... مصدق را من اون روز [۴ مهر ماه ۱۳۳۰] دم مجلس رو کولم گذاشتم. ایشون، رو کول من بود. عکسشم تو روزنامه چاپ کردن... در این زمان، ما - در بست - در اختیار مصدق بودیم... من خیلی با مصدق بودم، چندین سال با مصدق بودم».^{۶۴۵}

داریوش فروهر از رابطه و همکاری خود با دو تن از اوباش معروف آن زمان به نام‌های «محمود مسگر» و «حسن عرب» یاد می‌کند و می‌نویسد:

«این شخص (محمود مسگر) در سال ۱۳۳۱ که من به سختی با توده‌ای‌ها مبارزه می‌کردم، شخصی به نام حسن عرب که با همه سوابق سوءاش، من در مبارزه با توده‌ای‌ها از او استفاده می‌کردم، معرفی کرد و من در همان سال، یک روز به همراهی یکی از دوستانم برای صرف ناهار به منزل مسگر (مس‌چی) دعوت شدم».^{۶۴۶}

فروهر در توضیح استفاده از «محمود مس‌چی» در تظاهرات ضد توده‌ای، یادآور می‌شود:

«تنها در روز چله شهدای ۳۰ تیر که امکان داشت در هنگام برگزاری مراسم، عناصر توده‌ای قصد شرکت داشته و مزار شهدا را به قدم خود آلوده کنند، من تصمیم گرفتم به هر قیمت شده از ورود ایشان به محوطه فوق‌الذکر جلوگیری کنم. از بسیاری کمک خواستم، از جمله محمود [مسگر] که نامبرده با دو

دولت مصدق، معروف بود. او سپس به صف مخالفان مصدق پیوست. نگاه کنید به: روزنامه اطلاعات، شماره‌های ۳ و ۵ اسفند ۱۳۳۱.

^{۶۴۳} - روایت دکتر صدرالدین الهی در گفتگو با نگارنده.

^{۶۴۴} - برای آگاهی از فعالیت‌های شعبان جعفری نگاه کنید به: شعبان جعفری در آینه اسناد، سید عباس فاطمی،

تهران، ۱۳۸۰

^{۶۴۵} - سرشار، هما، خاطرات شعبان جعفری، صص ۸۹، ۷۸-۹۱ و ۱۶۵

^{۶۴۶} - نگاه کنید به متن بازجویی داریوش فروهر: کوهستانی‌نژاد، مسعود [تدوین]، مرداد خاموش، مرکز اسناد اسلامی، تهران، صص ۵۳۱-۵۳۲ و ۲۶۵

کامیون افراد خود - که من نمی‌شناختم - به کاروان حزبی ما ملحق شده است»^{۶۴۷}.

ظاهراً علت جدائی داریوش فروهر از حزب «پان ایرانیسم» (به رهبری محسن پزشکیور) فرعی کردن اهداف نهضت ملی کردن صنعت نفت و درگیری‌های خیابانی پان ایرانیست‌ها با توده‌ای‌ها بود که به تشنج و بی‌ثباتی و تضعیف موقعیت دولت دکتر مصدق می‌انجامید.^{۶۴۸} بعدها، گروهی حرفه‌ای که خود را «آوارگان پان ایرانیزم» می‌نامیدند و چاقوکشان معروفی مانند امیر زرین‌کیا معروف به «امیر موبور» و «منصور افشار» در رأس آن بودند، از حزب پان ایرانیست طرد گردیدند.^{۶۴۹}

شعبان جعفری در پاسخ به پرسشی مبنی بر رفت و آمد به خانه آیت‌الله کاشانی تأکید می‌کند: «مرتّب، هم خونه اون [آیت‌الله کاشانی] و هم پیش شمس قنات‌آبادی، هم [ابوالحسن] حائری‌زاده، هم حسین مکی، پیش اونا زیاد می‌رفتم. گاهی وقتا پیش مظفر بقائی کرمانی یه سری می‌زدیم... ما خود به خود می‌رفتیم پیش اینا، همین جور تو اینا قاطی می‌شدیم... هیچ حرف بکن نکن نبود. بالاخره هر کاری همه می‌کردن، مام می‌رفتیم و می‌کردیم... تا ۱۴ آذر [۱۳۳۰] اصولاً شهربانی مربانی و اینا با ما زیاد موافق نبودن. تا اون روز ۱۴ آذر که ما زدیم کمونیستا رو اونجور درب و داغون کردیم و با کمونیستا درافتادیم و دعوا کردیم، اینا دیگه با ما شدن. دیگه خودشون مجبور بودن با ما همکاری کنن. پلیسا نمیتونستن جلو اینا رو بگیرن. آخه یه صف اینا [توده‌ای‌ها] دم مجلس بود یه صفش دم راه‌آهن. اینا میگفتن: «مرده باد شاه، زنده باد استالین». خب من رو غیرت خودم، رو تعصب خودم می‌پریدم به اینا»^{۶۵۰}.

شعبان جعفری در باره علل یا انگیزه‌های فردی در حمله به سازمان‌ها و روزنامه‌های توده‌ای در ۱۴ آذر ۱۳۳۰ می‌گوید:

«بله اون روز [۱۴ آذر] دیگه من دقّ دلمو سرّ روزنامه‌ها خالی کردم. یعنی اینا هی می‌نوشتن، هی من پیغوم براشون می‌ذاشتم - روزنامه «مردم» و روزنامه «چلنگر» - و به اینا می‌گفتم: باباجون من جایی نمی‌رم، من با کسی کاری ندارم، من اصلاً نمی‌دونم شما چی می‌گین. کمونیست چیه اصلاً؟ این حرفا چیه؟ جدّاً، من اصلاً با اینا کاری نداشتم، هیچ. بعد دیدم نه، اینا ول کن معامله نیستن. ما دیگه هر روز هی این روزنامه‌ها رو می‌خوندیم تا حسابی کلافه شدیم و افتادیم تو این کارا. یه پسره بود بهش می‌گفتم حمید اطلاعاتی. اونو می‌فرستادیمش روزنامه‌ها رو می‌خرید می‌آورد و می‌خوندیم. موضوع سر این شد. من مثلاً می‌دیدم روزنامه «بسوی آینده» نوشته: معذرت می‌خوام شعبان بی‌مخ... [خنده] آخه اینا همون فامیل اصلیمونو صدا نمی‌کردن... رفته دبیرستان شرف و درشو از جا کنده! حالا من اصلاً نمی‌دونستم مدرسه شرف، کجاست. دو مرتبه، یه روزی مینوشتن که شعبون بی‌مخ رفته دم دانشگاه، خیلی معذرت می‌خوام، شمام جای خواهر ما هستین، گفته: در این ج... خونه [دانشگاه] رو باید بست. اصلاً من دانشگاه نرفته بودم، هیچ. روزنامه «چلنگر» هر روز یه شعری برای ما درست می‌کرد و می‌نوشت و بقیه هم راجع به من هر روز مرتّب... روزنامه «مردم» که مال توده‌ایا بود، روزنامه «چلنگر» خب دست چپی بود، روزنامه «توفیق» م مرتّب برای ما سکه می‌زد: السلطان صاحبقران شعبان خان حاکم تهران. یه چاقوام می‌داد دستمون!»^{۶۵۱}

در تظاهرات هواداران حزب توده در ۱۴ آذر ۱۳۳۰ سرهنگ «نوری‌شاد» - رئیس کلانتری میدان بهارستان - نیز کشته شده بود و پسرش (علی نوری‌شاد) به شعبان جعفری مراجعه کرده و گریان به شعبان جعفری گفته بود: «آقا! توده‌ای‌ها بابام رو کشتن...». شعبان جعفری، درباره انگیزه روحی یا عاطفی این سخن در حمله به تظاهرکنندگان توده‌ای می‌گوید:

^{۶۴۷} - کوهستانی‌نژاد، ص ۵۳۱. همچنین نگاه کنید به: روزنامه اطلاعات، شماره ۱۸ دی ماه ۱۳۳۱ که خبر دستگیری داریوش فروهر با کارد و چوب برای ورود به دانشگاه را گزارش کرده است. مقایسه کنید با روایت شعبان جعفری، سرشار، ص ۷۸

^{۶۴۸} - بختیاری، شهلا، حزب پان ایرانیست به روایت اسناد، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۸۵، ص ۱۸۶

^{۶۴۹} - بختیاری، صص ۱۸۵-۱۸۶ به نقل از: رزمجو، علی اکبر، حزب پان ایرانیست، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۸، صص ۸۶-۸۷

^{۶۵۰} - سرشار، ص ۷۸

^{۶۵۱} - سرشار، ص ۷۹

«خدمت شما عرض کنم که، توده‌ایا اون سرهنگ نوری شاد رو تو خیابون فردوسی زدن کشتن. بعد پسرش علی نوری شاد - الانم فکر کنم باید تو سن حوزه باشه - اومد پیش من و گفت: آقا بابامو زدن اونجا کشتن! باباشم اونجا رئیس کلانتری جلو مجلس بود. ما پا شدیم ده بیست تا رو جمع کردیم رفتیم اونجا که دیدیم بعله نعشش تو خیابون افتاده. علی‌ام افتاده زار و زار گریه می‌کنه. گفتم: کی کشتش؟ گفت: توده‌ایا. حالا میخوان بیان نعشو ور دارن، این توده‌ایا سنگ می‌پروون و شلوغ می‌کنن و نمی‌ذارن. خیلی پررو و زیاد شده بودن. نمی‌داشتن نعش اینو ور دارن. ما رفتیم خلاصه به اینا پریدیم و نعشو گذاشتیم تو ماشین دادیم بردن»^{۶۵۲}.

در باره «بسیج ارادل و اوباش» در ماه‌های منتهی به ۲۸ مرداد ۳۲، نکته تازه و مهم اینست که تدارک اصلی و هدایت اوباش در مناطقی از تهران صورت می‌گرفت که ریاست کلانتری‌های آن با اعضای سازمان افسران حزب توده بود. به روایت بابک امیرخسروی:

«همه می‌دانند که چاقوکشان، ارادل و اوباش به سرکردگی شعبان بی‌مُخ، طیب رضائی و رمضان یخی... یا تابع میدان شاپور - سبزه میدان و اطراف آن بودند که رئیس کلانتری این ناحیه سروان درمیشیان - یکی از اعضای سابقه‌دار سازمان نظامی [حزب توده] و رئیس کلانتری ناحیه شاپور (سبزه میدان) افسری کاردان و به معنای واقعی کلمه مسلط به امور و رموز شهربانی بود^{۶۵۳}، به علاوه، [سروان درمیشیان] دارای نفوذ فراوان بر روی شعبان بی‌مُخ بود که دستورات او را کودکانه اجراء می‌کرد، و یا تظاهرات اوباش در ناحیه ۱۰ صورت می‌گرفت که ریاست آن بر عهده سروان جواد صادقی، یکی از افسران با اتوریتته، قدرت فرماندهی و مدیریت استثنائی بود که علاوه بر عضویت فعال در سازمان افسران [حزب توده]، یکی از طرفداران و ارادتمندان پر و پا قرص دکتر مصدق بود»^{۶۵۴}.

شعبان جعفری در تظاهرات ۹ اسفند ۱۳۳۱ به جرم حمله به خانه مصدق، دستگیر و تا شامگاه ۲۸ مرداد ۳۲ بازداشت و زندانی بود. بر اساس گزارش ویلبر:

- «در حوالی عصر ۲۸ مرداد، «ایستگاه رادیو تهران بدست سلطنت‌طلبان افتاد و کارمندان سفارت [آمریکا] با این خبر، دچار شادی و شغف گردیدند. قرار شد که در ساعت ۴/۵ بعد از ظهر سرلشکر زاهدی از پناهگاه خویش خارج شود و در نبش خیابانی خاص با سرلشکر گیلان‌شاه، ملاقات کند و از آنجا به سوی ایستگاه رادیو تهران روانه شوند تا سرلشکر زاهدی پیام خود به ملت ایران را ایراد نماید... در ساعت ۵/۲۵ دقیقه بعد از ظهر، زاهدی از رادیو تهران سخن گفت»^{۶۵۵}.

دکتر صدیقی که در روز ۲۸ مرداد از خیابان‌های مهم تهران دیدن نموده و چگونگی تصرف ستاد ارتش، ایستگاه رادیو و محاصره و تصرف ایستگاه مصدق را - لحظه به لحظه - گزارش کرده، می‌نویسد:

- «... چند دقیقه از ساعت پانزده گذشته بود... صدای هیاهو و جنجال در رادیوی اتاق مجاور شنیده شد... معلوم شد مخالفین، اداره رادیو را اشغال کرده‌اند.

حدود ساعت شانزده، رادیو را باز کردیم، احمد فرامرزی نطق می‌کرد. گفتم: آنچه من از ساعت ۱۱ [صبح] از آن می‌ترسیدم و در فکر آن بودم و به آقای نخست‌وزیر هم تلفن کردم و نباید بشود، شده است و قطعاً اوضاع شهرستان‌ها هم مختل خواهد شد»^{۶۵۶}.

شعبان جعفری در زندان پس از آگاهی از تصرف ایستگاه رادیو توسط مردم (حدود ساعت ۴ بعد از ظهر ۲۸ مرداد) روایت می‌کند:

- «توسط خلعتبری (معاون شهربانی) و بیوک صابر، [سرلشکر] زاهدی ما رو [از زندان] خواست... ما رفتیم

^{۶۵۲} - سرشار، ص ۹۱

^{۶۵۳} - چنانکه خواهیم دید، از سروان «درمیشیان» در ماجرای قتل سرتیپ افشارطوس نیز یاد می‌شود.

^{۶۵۴} - امیرخسروی، ص ۷۱۲

^{۶۵۵} Welber, Overthrow, Chapter 8, pp. 72-73

^{۶۵۶} - نجاتی، ص ۵۴۶

اونجا. گفت: «برین نذارین مردم شلوغ کنن دیگه» این بود که ما به حساب راه افتادیم... ولی به خونه مصدق نرفتیم، خونه اش تو دعوی بین مردم و سرهنگ ممتاز [فرمانده گارد حفاظت از خانه مصدق] و اینا، داغون شده بود».^{۶۵۷}

بدین ترتیب، ملاقات زاهدی با شعبان جعفری در زندان می‌بایستی حدود ساعت ۶ تا ۷ بعد از ظهر ۲۸ مرداد و پس از نطق رادیوئی سرلشکر زاهدی (ساعت ۲۵ و ۵ دقیقه بعد از ظهر)^{۶۵۸} و استقرار وی در مرکز شهربانی صورت گرفته باشد، و این، زمانی بود که از سقوط دولت مصدق، ساعت‌ها گذشته بود.^{۶۵۹} بنابراین می‌توان گفت که شعبان جعفری و گروه جاهل های وی، در بسیج مردم جنوب شهر در بامداد ۲۸ مرداد، نقشی نداشت.

باختر امروز

خبرهای ورزشی

جشن در باشگاه ورزشی

از ساعت هفت تا ده بعد از ظهر چهارشنبه جشن آبرومندی در ورزشگاه شعبان جعفری (خیابان شاهپور - مقابل کوچه کر بلائی عباسی - جنب سینمای جهان) برپا بود که بیشتر از چهل نفر از نمایندگان مجلس شورایی و عده زیادی از رجال و محترمین و روزنامه نگاران در این جلسه حضور داشتند.



کاشانی زاده نماینده کمی آیت‌الله کاشانی در این مراسم حضور داشت، سپیدی جهانی و صدوی رئیس تربیت بدنی کشور و مدیران باشگاه های ورزشی پایتخت نیز حضور داشتند. ضمن سخنرانی از دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی از طرف ورزشکاران و مستشار لجنیل خاصی بعمل آمد و کودک ۷ ساله ای سخنرانی کوتاهی ایراد داد و نیز باغریاد زنده یاد مصدق سخنرانی خود خانه داد سپس مراسم ورزشی به سابقه شروع در مهندسی حبیبی سخنرانی میبوی درباره ورزش و تندستی و تشویق ورزشکاران بعمل آورد و مقادیر ساعت ۱۰ این جشن ورزشی که در نوع خود جالب توجه بود پایان یافت و نمایندگان هیئته مسلی مخصوص دکتر شاپکلیان - حائری زاده - مشار - دکتر معتمدی - مهندس حبیبی از این پیشرفت باشگاه شعبان جعفری اظهار تندرانی نموده و امیدوار بودند که بزودی باشگاه آبرومندی به کمک ورزش دوستان تشکیل که خدمات ورزشی این باشگاه توسعه یابد.

باختر امروز، شماره ۹۱۴، شنبه ۲۹ شهریور ۱۳۳۱

^{۶۵۷} - شعبان جعفری، در گفتگو با هما سرشار، صص ۱۶۱-۱۶۲ و ۱۶۵

^{۶۵۸} - Wilber, Party 8, p73

^{۶۵۹} - روزنامه اطلاعات (شنبه ۳۱ مرداد ۳۲) نیز از آزادی شعبان جعفری در «عصر روز چهارشنبه ۲۸ مرداد» خبر می‌دهد.

۲۸ مرداد ۱۳۳۲: گزاره‌ها و گزارش‌ها

فضای عمومی شهر تهران:

- سرهنگ حسن اخوی، «مغز متفکر و فرمانده افسران کودتاجی» و دیگر یارانش، در روز ۲۸ مرداد در زندان دولت مصدق بودند.^{۶۶۰}
- ۲- بقول سرهنگ اشرفی، فرماندار نظامی دولت مصدق در تهران: در بامداد ۲۵ مرداد، به دستور مصدق افراد گارد شاهنشاهی [مرگب از صدها افسر زبده و رزمنده] خلع سلاح شده بودند.^{۶۶۱}
- ۳- پس از رویداد ۲۵ مرداد، با صدور دستور دکتر مصدق جهت تعقیب و «نهایت مراقبت برای جلوگیری از فرار زاهدی»^{۶۶۲}، سرلشکر زاهدی بخاطر فقدان نفرت و «تضییقات و محدودیت‌های به وجود آمده»، در صدد عزیمت از تهران به کرمانشاه یا اصفهان شد.^{۶۶۳}
- ۴- هدایت الله متین دفتری (نوه دکتر مصدق): در روز ۲۸ مرداد، تهران در آرامش کامل بود و با وجود وقایع شب ۲۵ مرداد، هیچگونه نشانه‌ای از آشوب و کودتا در تهران دیده نمی‌شد و زندگی عادی ادامه داشت.^{۶۶۴}
- ۵- عبدالرضا انصاری، همکار «ویلیام وارن» (رئیس «اصل ۴» در زمان دولت مصدق):
- «در روز ۲۸ مرداد گروهی از زنان کارمندان بلندیایه سفارت آمریکا، از جمله خانم ویلیام وارن (رئیس اداره «اصل چهار»)، همراه با گروهی از بانوان نیکوکار ایرانی، مانند: خانم عزت سودآور، خانم ناصر (رئیس وقت بانک ملی)، خانم مبصر (شهردار تهران) و... که در یک انجمن خیریه فعالیت می‌کردند، طبق معمول، در سالن بانک ملی جلسه داشتند... این امر، نشان می‌دهد که هیچیک از کارمندان بلند پایه آمریکایی، حتی تصویری از وقوع «کودتا» نداشتند، چه در غیر این صورت، با توجه به حساس بودن اوضاع و احتمال وقوع حوادث ناگوار در روز ۲۸ مرداد، از رفتن این زنان آمریکایی به جلسه، ممانعت می‌کردند.»^{۶۶۵}
- ۶- مهندس زیرک زاده:
- «در روز ۲۸ مرداد «مصدق نقشه خود را داشت و حاضر نبود در آن تغییری دهد».^{۶۶۶}

^{۶۶۰} - نجاتی، صص ۶۰۰-۶۰۳

^{۶۶۱} - مصدق در محکمه نظامی، ج ۲، صص ۵۶۴-۵۶۵

^{۶۶۲} - نگاه کنیده: مصدق، مجموعه نامه‌ها، ص ۴۱۴

^{۶۶۳} - زاهدی، «یخب روزبهرانی»، اطلاعات ماهانه، شماره ۱۱۶، آبان ۱۳۳۶،

2- http://www.bbc.co.uk/persian/iran/2013/08/130822_193_coup_matindaftari.shtml

^{۶۶۵} - گفتگوی نگارنده با عبدالرضا انصاری، یاریس، ۲۵ خرداد ۱۳۸۷. سخن انصاری درست می‌نماید، همچنانکه در بامداد ۲۵ مرداد، از طرف دفتر نخست‌وزیری به سفارت آمریکا تلفن شد و «اطلاع دادند که بهتر است سفارتخانه و دفتر اصل چهار تعطیل شوند زیرا احتمال بروز مشکلات می‌رود».

Mattison to the Department of State, August 16, 1953, telegram 788,00/8-1653

^{۶۶۶} - زیرک زاده، ص ۳۱۱

با اعلام رادیوئی وقایع شب ۲۵ مرداد بعنوان «کودتای نافرجام افسران گارد شاهنشاهی» و سپس مقالات تُند و سخنرانی توهین آمیز حسین فاطمی نسبت به شاه در بامداد ۲۵ مرداد و پخش آن مقالات و اخبار از طریق رادیو، و در نتیجه: آگاهی مردم تهران از «رفتن شاه» و خصوصاً حضور پرچم‌های سرخ حزب توده در خیابان‌ها، شعارهای ضدسلطنتی و اقدامات تُند و تحریک‌آمیز اعضای این حزب در تخریب مجسمه‌های رضا شاه و محمدرضا شاه و به زیر کشیدن عکس‌های خاندان سلطنتی از مغازه‌ها و ادارات دولتی و تعویض نام خیابان‌ها، همه و همه، باعث نگرانی و هراس بازاریان، پیشه‌وران و مردم کوچه و بازار و نیروهای ملی - مذهبی گردید. کرمیت روزولت با ابراز خوشحالی از آشوب‌ها و اقدامات حزب توده، تأکید می‌کند:

- «باید به آنان (توده‌ای‌ها) فرصت می‌دادیم تا مردم تهران، آماده قیام گردند و آنان را سر جای شان بنشانند».^{۶۶۷}

منوچهر فرمانمائیان - که در شب ۲۵ مرداد در خانه بیلاقی پسر مصدق (دکتر غلامحسین مصدق) دعوت بود و در صبح چهارشنبه ۲۸ مرداد نیز با او قرار داشت تا به بیرون شهر بروند - یادآور می‌شود که در روزهای ۲۵-۲۶ مرداد

- «با شورش و بلوای توده‌ای‌ها در آن موقعیت حسّاس، محبوبیت مصدق در میان توده‌ها کم‌رنگ شد. ترس عمیق از کمونیسم چنان با سرشت ایرانیان آمیخته شد که در آن شرایط، آنها را نگران و ملتهب ساخته بود. مردم از خود می‌پرسیدند که آیا ممکن است مصدق واقعاً تسلیم سرخ‌ها شده باشد؟»^{۶۶۸}.

از طرف دیگر: حذف نام شاه از دعای صبحگاهی و ممنوع کردن سرود شاهنشاهی در مراسم پادگان‌ها، احساسات شاهدوستی بسیاری از سربازان، درجه‌داران و نیروهای ارتشی و انتظامی را جریحه دار ساخت. مجموعه این عوامل، باعث گردید تا از شامگاه ۲۷ مرداد، فضای روانی جامعه، به نفع شاه و بازگشت او به ایران، تغییر کند.

اسناد وزارت امورخارجۀ آمریکا و گزارش ویلبر، ما را با چگونگی رویدادهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۳۲ آشنا می‌کنند. از این گذشته، در روزهای ۲۵-۲۸ مرداد حدود ۵۰ خبرنگار، فیلمبردار و عکاس خارجی در تهران حضور داشتند و از نزدیک شاهد رویدادها بودند. این فیلم‌ها بوسیله سازمان‌های بین‌المللی، مانند «Paramount» و «Vis News» تهیه شده‌اند و برای درک واقعی رویدادهای ۲۵-۲۸ مرداد ۳۲ بسیار ارزشمند هستند. اسناد موجود اگر با روایت‌های شاهدان حاضر در صحنه جمع شوند، می‌توانند تصویری واقعی از رویداد ۲۸ مرداد و چگونگی سقوط آسان دولت مصدق بدست دهند. با این توضیح، ما اسناد و روایت‌های موجود را به ۴ بخش تقسیم می‌کنیم:

- ۱- اسناد وزارت خارجۀ آمریکا،
- ۲- گزارش ویلبر (کارشناس برجسته سازمان سیا و از طراحان اصلی طرح سرنگونی دولت مصدق)،
- ۳- روایت رهبران جبهه ملی و افسران هوادار مصدق،

^{۶۶۷} - Roosevelt, pp. 179-180

^{۶۶۸} - فرمانمائیان، ص ۳۵۰

۴ - روایت بابک امیرخسروی، عضو حزب توده و کادر فعال این حزب در روز ۲۸ مرداد.

۱ - اسناد وزارت خارجه آمریکا در رابطه با ۲۸ مرداد ۳۲

اسناد وزارت امورخارجه آمریکا ناباوری و شگفتی کارمندان سفارت آمریکا را از وقایعی که در برابر دیدگان شان می گذشت، به روشنی نشان می دهند. این اسناد، شامل گزارش های ساعت به ساعت سفارت آمریکا از تهران به واشنگتن درباره وقایع ۲۸ مرداد می باشند.^{۶۶۹} اهمیت این اسناد زمانی دو چندان می شود که بدانیم درستی محتوای آنها از طرف بابک امیرخسروی، عضو برجسته حزب توده و کادر فعال آن حزب در روز ۲۸ مرداد ۳۲ مورد تأیید و استناد قرار گرفته است.^{۶۷۰} برخی از این گزارش ها را مرور می کنیم:

(۱)

ساعت ۱۲ ظهر روز ۱۹ اوت (۲۸ مرداد)، تلگراف شماره ۱۹۵۳ - ۷۸۸,۰۰/۹
از: تهران به: وزیر خارجه
محرمانه

«اندکی پس از ساعت یازده، سفارت اطلاع یافت که مقرر روزنامه های باختر/امروز و شورش و حزب ایران به آتش کشیده شده اند. دانشجویان دانشکده افسری نیز علیه دولت دست به اعتصاب زده اند. تظاهرات هواداران شاه در حوالی مجلس از سوی بازاریان وابسته به کاشانی و سایر رهبران دینی کم اهمیت تر، حمایت می گردد. جمعیت قابل ملاحظه ای از طرفداران شاه هم اکنون بسوی بازار در حرکت اند. هیچگونه گزارشی در مورد اینکه نیروهای انتظامی در پیشگیری و یا ممانعت از تظاهرکنندگان طرفدار شاه دخالت کرده باشند نرسیده است.»

هندرسون

(۲)

ساعت ۲ بعد از ظهر روز ۱۹ اوت (۲۸ مرداد)، تلگراف شماره ۱۹۵۳ - ۷۸۸,۰۰/۸۸
از: تهران به: وزیر خارجه

^{۶۶۹} - این اسناد در مجموعه اسناد وزارت امور خارجه آمریکا (در آرشیو ملی ایالات متحده آمریکا) موجوداند: U.S. National Archives, Building, Washington DC, vol 10 (1951-1954)

همچنین نگاه کنید به:

Foreign Relations of the United States, 1952-1954, volume X, Iran 1951-1954, Washington, 1989.

^{۶۷۰} - تا آنجا که نگارنده می داند، در میان محققان و مترجمان ایرانی، بخشی از این اسناد برای نخستین بار توسط بابک امیرخسروی و دوستانش گردآوری، ترجمه و منتشر شده اند (امیرخسروی، صص ۷۲۶-۷۳۹)، از این رو، به احترام حقیقت جوئی ایشان و نیز برای رعایت «تقدم فضل»، ما این اسناد مهم و روشننگر را - پس از مطابقت با متن انگلیسی و با تغییرات کوچکی در ویرایش بعضی کلمات و عبارات - از کتاب بابک امیرخسروی نقل می کنیم. بسیاری از این اسناد و گزارش ها را در کتاب های: خواب آشفته نفت (محمد علی موحد)، خاطرات اردشیر زاهدی؛ اسناد سخن می گویند (شامل ۵۰۸ سند رسمی بکلی سری و سری، در ۲ جلد) می توان یافت. در نقل اسناد و گزارش های حاضر، ما به این ترجمه ها نیز نظر داشته ایم، با این یادآوری که تمام تأکیدها و کلمات داخل [] و () از نگارنده است.

محرمانه

«گزارش رسیده است که جمعیتی در حدود ۳۰۰۰ نفر که خواستار بازگشت شاه هستند در حوالی خانه مصدق مورد حمله و تیراندازی نیروهای انتظامی قرار گرفته‌اند. اقدامات قبلی در پراکنده کردن این جمعیت موجب شده است که عده‌ای از سربازان به آنها بپیوندند. این جمعیت بار دیگر در برابر ستاد ارتش به هم پیوستند و مجدداً هدف تیراندازی قرار گرفتند. در برابر وزارت خارجه نیز زد و خورد در جریان است.

طرز برخورد نیروهای انتظامی هنوز حاکی از دودل بودن آنهاست، اما تعداد نظامیان و افسرانی که منفرداً به هواداران شاه می‌پیوندند در حال افزایش است. کامیون‌هایی حامل سربازان در سطح شهر دیده شده‌اند که در حال عبور فریاد می‌زنند «زنده باد شاه!». یک کامیون، مجسمه از جا کنده شده رضاشاه را حمل می‌کرد در حالی که جمعیتی آنرا تعقیب می‌نمود و بنظر می‌رسید که می‌خواهند آنرا مجدداً نصب کنند. تمام انتشارات غیرتوده‌ای هوادار حکومت (مصدق) متلاشی و به آتش کشیده شده‌اند. در میان اینها می‌توان از روزنامه‌های نیروی سوم و شهباز که متمایل به حزب توده هستند، نام برد.

جمعیت زیادی در حوالی اداره رادیو دیده می‌شود. ظاهراً آنها مصمم هستند که اداره رادیو را اشغال کنند.^{۶۷۱} جاده شرق شمیران (جاده قدیم) که به ایستگاه رادیو منتهی می‌شود از طرف هواداران شاه مسدود شده است.

سفارت هنوز نتوانسته است تشکیلات و برنامه‌ای برای این فعالیت‌ها کشف کند. اما بنظر می‌رسد که جمعیت برای هدف‌های معینی جمع شده‌اند»^{۶۷۲}.

هندرسون

(۳)

ساعت ۴ بعد از ظهر روز ۱۹ اوت (۲۸ مرداد) تلگراف شماره ۱۹۵۳ - ۷۸۸,۰۰/۱

از: تهران به: وزیر خارجه

محرمانه

«وزارت) پست و تلگراف و مرکز تبلیغات، اشغال شده‌اند. طبق گزارشهای رسیده، به شهرستان‌ها نیز تلگراف می‌شود تا آنها نیز تشویق شوند تظاهرات مشابه‌ای در هواداری از شاه انجام دهند. کارمندان سفارت، کامیونهای متعدد حامل نظامیان و غیرنظامیان را به همراه ۶ تانک در خیابانها دیده‌اند که عکس‌هایی از شاه را حمل می‌کرده‌اند.

رادیوی تهران پس از اشغال، برای مدت کوتاهی تنها به پخش موسیقی از پیش ضبط شده پرداخت و سپس

^{۶۷۱} - با توجه به اختفاء سرلشکر زاهدی تا ساعت ۵ بعد از ظهر ۲۸ مرداد، این گزارش، اشغال ایستگاه رادیو توسط «نظامیان کودتاجی» را رد می‌کند. ع. م.

^{۶۷۲} - به روایت بابک امیرخسروی (ص ۷۲۷): گزارش‌های هندرسون، به وزارت خارجه آمریکا، بالاترین تکذیب بر ادعاهای واهی کرمیت روزولت در کتاب «ضد کودتا» است که تظاهرات و عملیات ۲۸ مرداد را به حساب و اشاره عوامل خود واریز می‌کند. به زعم امیرخسروی: «چگونه باورکردنی است که او [کرمیت روزولت] کودتایی را تدارک ببیند که سفیر آمریکا از آن تا این حد بی‌خبر باشد؟. می‌دانیم که هندرسون از شرکت‌کنندگان نشست ۴ تیرماه ۱۳۳۲ در واشنگتن است که گزارش و موضع او در تصمیم دولت آمریکا درباره کودتای نظامی تعیین‌کننده بوده است».

در سکوت فرو رفت.

تیمسار دفتری [خواهرزاده دکتر مصدق] از قرار گزارش رسیده به فرماندهی نظامی تهران و ریاست پلیس منصوب شده است. از قرار معلوم، تیمسار دفتری سعی می‌کند از گارد گمرک که قبلاً از طرف مصدق به ریاست آن منصوب شده بود استعفا کند. این مطلب را مرکز استراق سمع سفارت از مخابرات تلفنی بدست آورده است».

هندرسون

(۴)

ساعت ۵ بعد از ظهر روز ۱۹ اوت (۲۸ مرداد)، تلگراف شماره ۱۹۵۳ - ۷۸۸,۰۰/۸
از: تهران به: وزیر خارجه
محرمانه

«طبق گزارشات مختلف، از جمله گزارش اعضاء سفارت و سایر مقامات رسمی آمریکایی، در شهر حالت یک تعطیلی عمومی حکمفرماست. تمام وسائل نقلیه، چراغ‌های خود را به نشانه پیروزی شاه، روشن کرده‌اند. مردم در پیاده‌روها برای افراد شخصی که در کامیونهای سربازان بنفع شاه تظاهرات می‌کنند، دست می‌زنند و آنان را مورد حمایت و تشویق قرار می‌دهند. تئاتر سعدی که اغلب مرکز رفت و آمد توده‌ای‌هاست به آتش کشیده شده است. با آنکه هواداران شاه موفق به پیروزی‌هایی شده‌اند، خانه مصدق و مرکز ستاد ارتش هنوز در دست هواداران مصدق است».

هندرسون

(۵)

ساعت ۷ بعد از ظهر روز ۱۹ اوت (۲۸ مرداد) تلگراف شماره ۱۹۵۳ - ۷۸۸,۰۰/۸
از: تهران به: وزیر خارجه
محرمانه

«طی روز، تظاهرات به نفع شاه در تمام شهر تهران گسترش یافته است. کامیونهای پُر از تظاهرکنندگان در حالی که مورد استقبال عابریین پیاده قرار می‌گیرند در سطح شهر در گردش‌اند. از قرار، اکثریت خردکننده مشهود سلطنت طلب، گروه‌های چپ‌گرا را مرعوب و مجبور به سکوت کرده است. انتشارات غیرتوده‌ای هوادار حکومت [مصدق] متلاشی و به آتش کشیده شده‌اند. رادیوی تهران توسط چندین هزار نفر از طرفداران زاهدی اشغال شده است. در برنامه بعد از ظهر، زاهدی طی نطق کوتاهی، مسئولیت نخست‌وزیری را که از طرف شاه به او سپرده شده، قبول کرد. رادیو همچنان اعلام کرد که شاه بلادرنگ به کشور باز خواهد گشت. عملکرد نیروهای انتظامی که درابتداء نامعلوم به نظر می‌رسید، بتدریج، با پیوستن تدریجی سربازان، افسران و نیروهای پلیس به تظاهرکنندگان هوادار شاه - روشن شده است. تعداد زیادی از کامیون‌های مملو از سربازان و حداقل ۶ تانک در صفوف تظاهرکنندگان به نفع شاه در خیابانها دیده شده‌اند. خانه مصدق، طبق گزارش رسیده در ساعت ۵ بعد از ظهر مورد حمله قرار گرفته است. صدای تیراندازی گاه به

سفارت نیز می‌رسد. میراشرفی از رادیوی تهران اعلام کرد که فاطمی به دست مردم تکه‌تکه شده است. هم‌چنین طبق گزارش‌های رسیده، سنجایی کشته و یا مجروح شده است. این اظهارات فعلاً باید با احتیاط تلقی شوند. ستاد ارتش که قبلاً با تهاجم ناکام روبرو شده بود هنوز در دست هواداران مصدق می‌باشد. مرکز پلیس نیز هنوز در دست مصدقی‌هاست. تیمسار دفتری از قرار معلوم از طرف مصدق به فرماندهی حکومت نظامی و ریاست پلیس تهران منصوب شده. تا آنجا که گزارش رسیده است هنوز هیچ لشکر و یا تپیی رسماً به شاه نیپوسته، اما سربازان، افسران و چندین تانک به طور انفرادی از زاهدی پشتیبانی می‌کنند. سرهنگ بختیار از قرار معلوم برای حمایت از زاهدی از کرمانشاه به سوی تهران در حرکت است.

شاید وزارت خارجه از سفارت در رُم بخواهد که این اطلاعات را به شاه برسانند».

هندرسون

(۶)

ساعت ۸ بعد از ظهر روز ۱۹ اوت (۲۸ مرداد)، تلگراف شماره ۱۹۵۳ - ۷۸۸,۰۰۰/۸

از: تهران به: وزیر خارجه

محرمانه

«اطلاعات موثق حاکی از آن است که نیروهای وابسته به زاهدی ستاد ارتش و سایر ادارات امنیتی را در کنترل دارند. خانه مصدق که در محاصره قرار داشت، اشغال و توسط هواداران شاه غارت شده است، اما هنوز اطلاع دقیقی از مخفیگاه مصدق در دست نیست.

رادیوی تهران اطلاع داده که حکومت نظامی تهران، رفت و آمد را از ساعت ۸ شب تا ۵ صبح ممنوع اعلام کرده و از مردم خواسته است که برای برقراری نظم با ارتش همکاری کنند.

اکنون تأیید شده است که تیمسار دفتری حاکم نظامی زاهدی است. بنابراین یا گزارش قبلی سفارت (شماره ۴۰۰-۱۹ اوت) اشتباه بوده و یا تیمسار دفتری در آخرین دقایق تغییر موضع داده است»^{۶۷۳}.

هندرسون

(۷)

سند شماره ۳۴۹، از کتابخانه آیزنهاور، مراسلات آیزنهاور، پرونده ویت مان^{۶۷۴}، یادداشت از سوی قائم مقام

سازمان سیا، کابل به رئیس جمهور، واشنگتن

تاریخ ندارد.

محرمانه

«یک شورش غیرمنتظره و نیرومند مردم و نظامیان علیه نخست‌وزیر مصدق باعث شده است که شهر تهران تقریباً بکلی به تصرف نیروهای هوادار شاه و نخست‌وزیر انتصابی وی یعنی زاهدی درآید.

^{۶۷۳} - اینهم نکته مهمی است در پاسخ به پژوهشگرانی که سرتیپ محمد دفتری را «خائن درجه یک و از عوامل اصلی شبکه کودتا» دانسته‌اند (نجاتی، صص ۳۹۳، ۴۴۱ و...)، در حالیکه سفیر آمریکا در تهران از آن بی‌اطلاع بوده است! ع.م

گزارش‌های رسیده مبنی بر این است که مصدق و رئیس ستاد ارتش وی، سرتیپ ریاحی هنوز در مقرهای فرماندهی خود پنهان شده‌اند، ولی بی‌خبر و بدون ارتباط هستند، چون وسایل ارتباطی در دست نیروهای سلطنت طلب است. بیشتر شهر تحت کنترل نیروهای شاهی است، هر چند گزارش می‌رسد که اینجا و آنجا شماری از طرفداران مصدق در خیابانها هستند. نیروهای سلطنت طلب از همه رسانه‌های گروهی برای ترغیب مردم و ارتش به طرفداری از شاه برخوردار می‌باشند.

اخبار رادیو مبنی بر آنست که استان استراتژیک آذربایجان در دست شاهی‌ها است. ولی رادیو اصفهان در یک بخش که صدای آن ضبط شد، خود را همچنان وفادار مصدق اعلام کرده است، در این اوضاع آشفته، بنظر می‌رسد که **لحن و متن همه اعلامیه‌ها ضد کمونیستی است.** از توده‌ای‌ها هیچگونه فعالیت و واکنشی در این ساعات خطیر مشاهده نمی‌شود. اگر شاهی‌ها برای چیره شدن و قبضه کردن اوضاع عمل کنند، مسلماً توده‌ای‌ها نیرومندترین و قهرآمیزترین مخالفان آنها خواهند بود.

منابع ما، گزارشات مطبوعات و رادیوها را - مبنی بر اینکه کنترل شهر تهران در دست شاهی‌هاست و زاهدی به شهر برگشته و در فراخوان رادیویی به مردم قول اصلاحات اقتصادی و اجتماعی داده است - تأیید کرده‌اند. منابع خبری ما گزارش می‌دهند که خیابان‌های تهران، مملو از انبوه مردمی است که در تظاهرات خود خواستار بازگشت شاه می‌باشند».

سی. پی. کابل

(۸)

سند بسیار مهم دیگر، تلگراف محرمانه شماره ۳۴۸ است که هندرسون در ۲۹ مرداد ماه ۱۳۳۲ به وزارت خارجه آمریکا مخابره کرده است. اگر لحن و جنبه‌های جانبدارانه گزارش سفیر آمریکا را - که تا حدی قابل فهم است - نادیده بگیریم، گزارش، حاوی مطالب شایان توجهی از روند وقایع ۲۸ مرداد است و شگفت‌زدگی آمریکائی‌ها از پیروزی آسان بدست آمده را نشان می‌دهد بطوری که هندرسون تأکید می‌کند: «نه تنها اطرافیان دولت مصدق، بلکه شاهی‌ها هم از این پیروزی آسان و سریع که تا حدودی زیاد خودجوش صورت گرفته، در شگفت‌اند».

این گزارش در عین حال به جستجوی عواملی می‌پردازد که از دیدگاه هندرسون در تکوین چنین جریان‌ی مؤثر بوده‌اند... اینک متن کامل سند:

سند شماره ۳۴۸ - تلگراف شماره ۲۰۵۳ - ۷۸۸,۰۰/۸
از: سفیر آمریکا در ایران (هندرسون) به وزارت خارجه
تهران ۲۰ اوت ۱۹۵۳ (۲۹ مرداد ۱۳۳۲) - بوقت ظهر.
محرمانه

«۱- هنوز زود است که بتوانیم جزئیات دقیق جریانات ۳۶ ساعت گذشته را گزارش کنیم. با این همه، در اینجا کوشش می‌شود تا طرح اولیه‌ای از عمده‌ترین نکات واقعه، طبق اطلاعات موجود در دسترس، ارائه گردد.

۲ - در عصر ۱۸ اوت (۲۷ مرداد) به نظر می‌رسید که بین هواداران حزب کمونیست توده و دولت مصدق نفاق و نزاع در گرفته است.^{۶۷۵} ظاهراً هواداران حزب توده بدون کسب اجازه از دولت مصدق شروع به تظاهرات خیابانی و عملیات خشونت‌آمیز می‌کنند؛ مصدق دستور می‌دهد که تظاهرات، موقوف و خیابان‌ها از تظاهرکنندگان خالی شود. برای اولین بار در چند ماه گذشته، زد و خوردی جدی بین نیروهای انتظامی و توده‌ای‌ها صورت گرفت.

۳- صبح روز ۱۹ اوت (۲۸ مرداد) هواداران شاه به منظور نشان دادن تداوم احساسات موافق به نفع او در کشور، شروع به تظاهرات می‌کنند. تظاهرکنندگان در مقیاس کوچکی از بازار به راه می‌افتند. ولی این شعله‌اولیه، بطور شگفت‌انگیزی گسترش یافت و بزودی به آتش خرمن‌سوز عظیمی تبدیل می‌شود که در طول روز، تمام تهران را فرا می‌گیرد. نیروهای انتظامی که برای پراکندن مردم فرستاده می‌شوند، از فرمان حمله به جمعیت سر باز می‌زنند و حتی بعضی از آنها به تظاهرکنندگان می‌پیوندند و بعضی دیگر هم منفعل می‌مانند. همین که جمعیت در نقاط مختلف شهر، انبوه‌تر می‌شود، دستجات شروع به حمله به ادارات روزنامه‌هایی می‌کنند که در چند روز گذشته، دشنام‌های رکیک و سخیفانه، نثار شاه کرده بودند. روزنامه‌های طرفدار مصدق و ارگان‌های طرفدار حزب کمونیست توده از آن جمله بودند. یکی از نقاط حساس استراتژیک که به تصرف جمعیت در می‌آید، ساختمان مرکزی پست و تلگراف بود که از آنجا پیام‌های تهییج‌کننده به اطراف کشور در همه جا پخش می‌شد.

از مرکز شهر، انبوه جمعیت هیجان‌زده، هر چه ماشین و کامیون بود در اختیار می‌گیرند و به شمال شهر می‌شتابند و رادیو تهران را محاصره می‌کنند. کارکنان سفارتخانه در طی این جریان فرصت خوبی داشتند که از نزدیک نوع تظاهرکنندگان را بسنجند. اینها بیشتر غیرنظامی بودند که در میان شان تعدادی از نیروهای انتظامی مسلح نیز مشاهده می‌شدند. ولی بهر حال به نظر می‌رسید که رهبری جمعیت، دست شخصی‌ها است نه نیروهای نظامی. در ضمن، شرکت کنندگان هم از چاقوکش‌ها و عریبه‌جوها که معمولاً در تظاهرات اخیر مشاهده می‌شد، نبودند. به نظر می‌رسید که اینها از اقشار و طبقات مختلف و مرکب از کارگر و کارمند و دکاندار و کاسب و دانشجو باشند و روحیه جمعیت، سرشار از یک عزم و شادی است. هر چند این حالت ولنگاری مانع از این نشد که اینجا و آنجا قهر و خشونت اعمال نشود. اقلاً دو نفر به قتل رسیدند. مدافعین رادیو نتوانستند آنها را از کار بیندازند و در اوایل بعد از ظهر که رادیو بدست تظاهرکنندگان افتاد، مرتب به نفع جمعیت و برای نگهداشت روحیه آنها پیام‌های تهییج‌کننده می‌فرستاد.

۴ - حمله تظاهرکنندگان به خانه نخست‌وزیر، اوایل صبح شروع می‌شود که توسط گارد [اقامتگاه مصدق] پدافند شده

^{۶۷۵} - یادآوری می‌کنیم که این «نفاق و نزاع» پس از ملاقات هندرسون با مصدق در شامگاه ۲۷ مرداد صورت گرفته بود. ع.م.



تهران: مردم در روز ۲۸ مرداد ۳۲



حمله به خانه دکتر مصدق

و چندین تن کشته می‌شوند^{۶۷۶}. اواخر روز - با وجود عملیات دفاعی محافظان - خانه نخست‌وزیر توسط جمعیت، تسخیر و تخریب می‌شود. ظاهراً نخست‌وزیر (مصدق) از این غائله به سلامت جسته، گریخته و پنهان شده است، هنوز شب نشده بود که ستاد ارتش بدست دولت زاهدی می‌افتد و سرلشکر باتمانقلیچ، خود را رئیس ستاد اعلام می‌کند و به کار مشغول می‌شود. در همان زمان، سرلشکر زاهدی پشت

^{۶۷۶} - سرهنگ ممتاز، فرمانده نگهبانان اقامتگاه مصدق در حوالی ساعت ۱-۲ بعد از ظهر ۲۸ مرداد از «به مسلسل بستن مهاجمین» یاد می‌کند، نگاه کنید به: سنجابی، تاریخ شفاهی هاروارد، ص ۸ (نوار شماره ۱۲)

میز دفتر نخست‌وزیر نشست که هیچگاه مورد استفادهٔ مصدق قرار نگرفته بود.

۵ - تا شبانگاه، نگرانی زیادی در مورد موضعی که فرماندهان گردانهای ارتش در حومهٔ شهر اتخاذ خواهند کرد وجود داشت. بعضی می‌ترسیدند که این یگان‌های ارتشی به فرمان سرتیپ ریاحی (رئیس ستاد مصدق) بسوی شهر سرازیر شوند و شهر را شبانه دوباره به نفع مصدق اشغال کنند. همچنین پیچ و پچ و زمزمه هست که وقتی شاهی‌ها از جنب و جوش افتادند، توده‌ای‌ها می‌خواهند ضرب شست خودشان را نشان بدهند. اما به نظر می‌رسد همین که باتمانقلیچ ریاست ستاد ارتش را بر عهده گرفت، یگان‌های ارتش در اطراف تهران یکی بعد از دیگری سر به فرمان او گذاشته‌اند و بالاخره صدور دستورات برای خالی کردن خیابانها و ممنوعیت رفت و آمد از ساعت ۸ شب به بعد امکان‌پذیر گردید. از ساعت ۸ شب گذشته، دستورات انتظامی اکیداً به مورد اجرا گذاشته شد. طرح دستگیری رهبران حزب توده در صبح امروز بناکامی انجامیده و بنظر می‌رسد که این، در نتیجهٔ ناشی‌گری پلیس بوده است. شایع است که توده‌ای‌ها در تدارک حملهٔ متقابل هستند. نیروهای انتظامی برای مقابله با چنین حرکت احتمالی بسیج می‌شوند. فرجام این برخورد و مبارزه مسلماً برای نظم شهر و آیندهٔ ایران دارای اهمیت فوق‌العاده است.

۶ - در حال حاضر اخبار موثقی از شهرستان‌ها در دست نیست ولی گزارشات غیر موثق حاکی از آن است که بیشتر ایران در زیر کنترل دولت جدید است. گزارشی مبنی بر مقاومت در اصفهان رسیده. راجع به این مطلب در تلگرافات آینده، اطلاعات ارائه خواهد شد.

۷ - نه تنها اعضاء دولت مصدق، بلکه شاهی‌ها هم از این موفقیت آسان و سریع که تا حدود زیادی خودجوش صورت گرفته، در شگفت هستند. در میان عواملی که به باور ما در این جریان مؤثر بودند می‌توان موارد زیر را برشمرد:

الف - مردم ایران از هر طبقه‌ای، در برابر وقاحتی که نیروهای ضدشاهی نشان داده بودند مُشمز شده بودند. مثلاً وقتی که دستجات اوباش با پرچم‌های سرخ ظاهر شدند و شعارهای کمونیستی سردادند و به تخریب و پائین کشیدن مجسمه‌های شاه و پدرش پرداختند و در و پنجرهٔ خانه‌ها و دکان‌های مردم را به بهانهٔ پاره کردن عکس شاه، خرد نمودند، مردم منزجر شدند.

همچنین، مردم از دشنام‌ها و حرف‌های رکیک وزیر خارجه، دکتر فاطمی و سردبیران روزنامه‌ها در حمله به شاه، احساس تنفر و انزجار کردند.

ب - بعلاوه، به نظر می‌رسید که مردم ایران از طبقات مختلف، از سازش موقت بین مصدقی‌ها و توده‌ای‌ها نگران شده بودند. مردم با دیدن تظاهرات هزاران هزار توده‌ای - که آنها را گماشتهٔ شوروی‌ها محسوب می‌کنند - و ریختن انبوه آنها به خیابان‌ها و گفتن «مرده باد شاه» یا از شعار «مرگ بر غرب و آمریکا»، دچار وحشت شده بودند. سیاست حزب توده، این باور را در مردم بوجود آورده بود که باید بین مصدق و اتحاد شوروی از یکسو و شاه و دنیای غرب از سوی دیگر، یکی را انتخاب کنند.

ج - مردم ایران، از سختی‌ها و فشارهای دو سال اخیر، فرسوده شده بودند و دلشان می‌خواست که دورهٔ تازه و بی‌دردسری فرا رسد تا نفس راحتی بکشند و فرصت بهبود زندگی خودشان را پیدا کنند. بسیاری از مردم، دیگر از اینکه بتوانند تحت دولت مصدق زندگی‌شان را سر و سامان دهند ناامید شده بودند.

د - اختلاف و تفرقه بین دولت مصدق و حزب توده در عصر ۱۸ اوت (۲۷ مرداد) باعث شد تا این دو

نیروی ضد شاه نتوانند با یکدیگر همکاری مؤثری کنند و در برابر تظاهرکنندگان طرفدار شاه مقاومت نمایند. توده‌ای‌ها تمام روز در صحنه آفتابی نشدند. شاید رهبران حزب یقین داشتند که در طی روز، هر آن ممکن است مصدق از آنها درخواست کمک کند. ولی وقتی تظاهرات طرفداران شاه حسابی به راه افتاد، دیگر، مصدق و دولت او در موقعیتی نبودند تا بتوانند چنین تقاضای کمکی کنند.

ذ - بیشتر نظامیان و بسیاری از مردم، قلباً به شاه وفادارند، زیرا با این باور بزرگ شده‌اند که شاه، نماد اتحاد ملی و ثبات کشور است. مخصوصاً ارتش بی‌اندازه دوستدار آمریکاست. بعلت ترس از همسایه نیرومند شمالی [روس‌ها] و تا اندازه‌ای هم بدلیل کمک‌های نظامی آمریکا به ایران در سالهای اخیر، و هم بخاطر کمک‌های فنی در بین ایرانیان غیرنظامی، وجهه خوبی برای آمریکا فراهم شده بود.

بسیاری از ایرانیان نظامی و غیرنظامی بالاخره متقاعد شده بودند که این سیاست‌های مصدق بود که سد راه همکاری نزدیک ایران و آمریکا گردیده و فقط تحت رهبری شاه است که این همکاری می‌تواند تداوم یابد. ۸ - همچنانکه اشاره شد، هر چند جمعیت در مواردی، وحشیانه رفتار می‌کردند، ولی بطور کلی، فارغ‌البال بنظر می‌رسیدند. به خارجیان تعرض نمی‌کردند، بجز تظاهرات مختصری در برابر سفارت شوروی و تخریب اداره مطبوعاتی شوروی‌ها، کسی فریاد «یانکی به خانهات برگرد!» را نمی‌شنید و هیچ آمریکائی سنگباران نشد. فقط اداره «اصل چهار» - که نزدیک خانه مصدق بود و مصدق اندک زمانی در تظاهرات ۲۸ فوریه (۹ اسفند گذشته) به آنجا پناهنده شده بود - قدری آسیب دیده، شاید به این تصور که مصدق دوباره در آنجا پنهان شده است. تا آنجا که اطلاع یافته‌ایم هیچ آمریکائی یا خارجی در تظاهرات دیروز آسیب ندیده است.

انبوه جمعیت در همه جا دستور می‌دادند که مردم، چراغ ماشین‌های‌شان را - بعنوان طرفداری از شاه - روشن کنند و عکس‌های شاه را به شیشه خودروها نصب نمایند. جمعیت، اتومبیل وابسته دریائی ما را متوقف کردند و دستور دادند که عکس شاه را به شیشه ماشین بچسباند. او یک اسکناس با عکس شاه را درآورد و به شیشه چسباند، که مردم دست زدند و خندیدند».

هندرسون

(۹)

از: تهران به: وزیر خارجه، ۲۱ اوت ۱۹۵۳ (۳۰ مرداد ۳۲)، ساعت ۲ بعد از ظهر

به: وزارتخانه فرستاده شد، تحت شماره ۴۳۴ تلگراف شماره ۲۱۵۳ - ۷۸۸,۰۰/۸

به لندن تحت شماره ۱۱۵

به بغداد تحت شماره ۱۲

«۱- روز ۲۰ اوت (۲۹ مرداد) در تهران و ظاهراً در تمام شهرستانها با جو نسبتاً آرامی آغاز شد. مردم کشور ظاهراً به خود قبولانده‌اند که دعوی بین شاه و مصدق بالاخره فرجام یافته و عموماً از نتیجه آن خشنودند. با این احوال، در بین محافل آگاه‌تر، هنوز تا اندازه‌ای نگرانی احساس می‌شود. آنان می‌گویند اگر چه دولت زاهدی تقریباً بر سراسر مملکت چیره است، مشکل بتوان باور کرد که توده‌ای‌ها آرام بنشینند و ضربه متقابل نزنند. تا زمانی که توده‌ای‌ها - با آن انضباط سخت تشکیلاتی و رهبرانی که در تاکتیک‌های انقلابی و

اصول تبلیغاتی، کارکشته هستند - وجود دارند، نباید این دشمن خطرناک را دست کم گرفت. نقشه‌هایی که قرار بود برای توقیف رهبران سرشناس حزب توده در اول وقت دیروز اجراء شود بجائی نرسید. رئیس بخش سیاسی شهربانی که در مورد این عدم کارائی در دستگیری، مورد مؤاخذه قرار گرفته، ادعا کرده است که این رهبران، زیر زمین رفته و مخفی شده‌اند^{۶۷۷}، با اینهمه، این بدگمانی وجود دارد که شاید او هم مانند بسیاری از صاحب‌منصبان ایرانی دیگر، ترجیح داده تا رأساً وارد عملیاتی نشود که باعث شود نام او در لیست سیاه حزب توده قرار گیرد. این واهمه و ترس - که کسانی که از حمایت همسایه قدرتمند شمالی برخوردارند، بر طبق قانون جاذبه سیاسی، بالأخره ممکن است قدرت را بدست گیرند - غالباً از کارائی دستوراتی که برای قلع و قمع عناصر مُخرب کمونیست صادر شده، کاسته و کار را مشکل کرده است.

۲- عامل دیگری که به استمرار حس نگرانی کمک می‌کند اینست که خطرناک‌ترین رهبران ملی‌گرا هنوز آزادند. مصدق، فاطمی، شایگان، حسیبی و دیگران ممکن است هم اکنون با رهبران حزب توده مشغول توطئه باشند. حقیقت این است که فاطمی - با اینکه شایعه مرگ او در روز ۱۹ اوت به گوش رسیده بود - هنوز زنده است، و زنده بودن او مخصوصاً باعث نگرانی است. زیرا او جزء زیرک‌ترین و خطرناک‌ترین کسانی است که گرد مصدق بودند. اعتقاد ما این است که فاطمی اگر برای انتقام‌کشی هم شده، در ایجاد اتحاد بین ملیون و حزب توده برای مقابله با غرب، تردیدی بخود راه نخواهد داد...».

۲ - گزارش ویلبر از حوادث ۲۸ مرداد ۳۲

با امتناع دکتر مصدق از پذیرش فرمان عزل خویش و تلقی آن به عنوان «کودتای نافرجام افسران گارد شاهنشاهی» در بامداد ۲۵ مرداد، سردرگمی، آشفتگی و ناامیدی محسوس در پایگاه سازمان سیا در تهران چیره شد و دیری نگذشت که فرمانده و مسئول عملیات در تهران (کرمیت روزولت) این پیام ناامید کننده را از انگلیس و آمریکا دریافت کرد:

«عملیات علیه مصدق باید متوقف شود».^{۶۷۸}

«ساعت ۵،۴۵ دقیقه بامداد ۲۵ مرداد ۳۲ / ۱۶ اوت ۱۹۵۳ رادیو تهران اطلاعیه رسمی دولت مصدق مبنی بر «شکست کودتای افسران گارد شاهنشاهی» را پخش کرد^{۶۷۹} و بدنبال آن، مردم تهران توسط رادیوهای بین‌المللی (مانند BBC) از خروج شاه از ایران آگاه شدند.

در حالیکه روزنامه‌های داد و شاهد - هر دو - دولت مصدق را بخاطر استفاده از اصطلاح کودتا، ملامت و سرزنش کردند، شاه در پیامی به ملت ایران - که متن آن از طریق رادیوهای بین‌المللی پخش شد - تأکید کرد

^{۶۷۷} - بطوری که در گزارش بابک امیر خسروی و سرگرد فریدون آذر نور خوانده‌ایم این «عدم کارائی» ناشی از حضور و نفوذ اعضاء «سازمان افسران حزب توده» در دستگاه‌های امنیتی و اجرائی - حتی در دفتر سرلشکر زاهدی (نخست‌وزیر)، تیمسار تیمور بختیار (فرماندار نظامی تهران) - بود. در این باره، کافی است بدانیم که رئیس بخش اطلاعات و مراقبت شهربانی کل کشور (ماشالله ورقا) عضو سازمان افسران حزب توده بود. نگاه کنید به: ورقا، ماشالله، ناگفته‌هایی پیرامون فروریزی حکومت مصدق و نقش حزب توده ایران، صص ۱۵۵-۱۶۰؛ در سایه بیم و امید، صص ۷۵-۷۹

^{۶۷۸} - Wilber, Overthrow, pp. 124, 130, 133, 135-136.

^{۶۷۹} - اطلاعیه دولت در ساعت ۷ بامداد منتشر شده بود. نگاه کنید به: روزنامه اطلاعات، ۲۵ مرداد ۳۲

که «جانش در خطر بوده، از سلطنت کناره‌گیری نکرده و به وفاداری مردم نسبت به خود اطمینان دارد»^{۶۸۰}.
«میتینگ جبهه ملی و خصوصاً تظاهرات هواداران حزب توده و شعارهای جمهوریخواهانه آنان، مردم را متقاعد کرد که مصدق در آستانه نابودکردن سلطنت است»^{۶۸۱}.

«متن سرمقاله دکتر حسین فاطمی در *باختر/امروز* (۲۵ مرداد) که توسط رادیو تهران نیز پخش شد، چیزی نبود جز حمله‌ای مفصل و مغرضانه به شاه و رضاشاه، مردی که توده مردم هنوز از او با احترام و ادب فراوان یاد می‌کردند. شاید بتوان گفت که این سرمقاله، تنفر و انزجار عمومی علیه مصدق را برانگیخت»^{۶۸۲}.

«در میتینگ جبهه ملی، عموم مردم آگاه شدند که شاه، ایران را ترک کرده است. اقدام روزنامه‌های *داد* و *شاهد* که فرمان شاه مبنی بر عزل مصدق را چاپ کرده بودند، و خبر رادیوهای بین‌المللی، به آگاهی عموم مردم در این باره افزود. اینک مردم از خود سؤال می‌کردند:
- «آیا حقیقت دارد که شاه فرمان‌هایی را صادر کرده است؟ اگر چنین است پس چرا مصدق در مورد آن دروغ می‌گفت؟ آیا این زشت‌ترین کار نیست؟»

خروج شاه از ایران، مردم را بگونه هیجان‌انگیز، تحت تأثیر قرار داد و به آنان فهماند که مصدق تا چه اندازه زیاده‌روی کرده است. از این رو آنان را تحریک نمود تا خشمگینانه به نیروهای هوادار شاه مبدل شوند.

در حالی که در روز ۱۸ اوت (۲۷ مرداد) تنها روزنامه *شاهد* (روزنامه دکتر بقائی) فرمان شاهانه مبنی بر انتصاب زاهدی به مقام نخست‌وزیری را به چاپ رسانیده بود، در بامداد ۱۹ اوت (۲۸ مرداد) مردم می‌توانستند رونوشت نسخه حروف‌چینی شده این فرمان را در روزنامه‌های *ستاره اسلام*، *آسیای جوان*، *آرام*، *مرد آسیا*، *ملت* و *ژورنال دو تهران* ببینند... افزون بر چهار روزنامه نخست، روزنامه‌های *شاهد* و *داد*، گویا مصاحبه‌ای با زاهدی ترتیب داده بودند که او در آن اظهار داشته بود دولتش تنها دولت قانونی است... نیز اندکی پس از آن، در بامداد همان روز، نخستین نسخه‌ها از هزاران اعلامیه‌ای که رونوشت فرمان شاه و متن بیانیه زاهدی را در بر می‌گرفت، در خیابان‌ها دیده می‌شدند. با اینکه هریک از این روزنامه‌ها با تیراژ معمولی و محدودی به چاپ رسیدند، اما خبر آنها بی‌درنگ دهان به دهان در سراسر تهران انتشار یافت زیرا پیش از ۹ بامداد گروه‌های هوادار شاه در منطقه بازار گرد هم آمده بودند. اعضاء این گروه‌ها نه تنها میان مصدق و شاه، شخص مورد نظرشان را برگزیده بودند، بلکه از اقدامات روز گذشته حزب توده نیز تحریک گشته و آماده حرکت شده بودند. آنان تنها به رهبر نیاز داشتند»^{۶۸۳}.

«در ۱۹ اوت ۱۹۵۳ (۲۸ مرداد ۳۲) تظاهراتی که از ناحیه بازار به هواداری از شاه آغاز شده بود ابعاد گسترده‌ای بخود گرفت. این تظاهرات تا اندازه‌ای خودجوش بود و نشان‌دهنده اعتبار عمیق شاه و نگرانی عموم مردم از شعارهای جمهوریخواهانه کمونیست‌ها (حزب توده) و پاره‌ای از اعضاء جبهه ملی بود. ارتش

680 - Wilber, p. 60

681 - Wilber, p. 62

682 - Wilber, pp. 63-65

683 - Wilber, p. 67

خیلی زود به جنبش هواداری از شاه پیوست و تا ظهر روشن بود که گروه‌های خیابانی هوادار شاه و نیز واحدهای ارتش، کنترل تهران و برخی از شهرستان‌ها را در اختیار دارند.

... اما پیام‌های دلگرم کننده مبنی بر اینکه در اواخر دیشب در جریان سرکوب گروه‌های وابسته به حزب توده، سربازها با قنடاق تفنگ به جان آنان افتاده و وادارشان کرده‌اند که فریاد بکشند: «زنده باد شاه!». این خبر که رویدادهائی کاملاً تکان‌دهنده و شگفت‌انگیز در حال وقوع است، با شتاب هرچه بیشتر در سراسر شهر منتشر شد.

ساعت ۹ صبح، پایگاه سیا از این خبرها آگاه شد و در ساعت ۱۰ صبح خبر یافت که دفتر روزنامه‌باختر امروز و نیز مرکز اصلی حزب ایران درهم کوبیده شده و به غارت رفته است.

تا چه اندازه، فعالیت‌های انجام شده، نتیجه تلاش‌های ویژه عوامل (سازمان سیا) بود؟ موضوعی است که هرگز دانسته نخواهد شد، هر چند احتمالاً جزئیات بیشتری از شور و هیجان آن روز بتدریج آشکار خواهد شد.

«۹،۵ صبح روز ۲۸ مرداد، سیل خروشان از مردان، زنان و کودکان فریاد می‌کشیدند: «شاه پیروز است!» آنان به گونه‌ای، مصمم می‌نمودند و فضای شاد روزهای تعطیل بر آنان حاکم بود، گوئی فشارهای موجود برداشته شده و احساسات واقعی مردم، خود را نمایان کرده است... برخلاف هفته‌های پیش، توده مردم، شامل ارادل و اوباش نبودند بلکه از همه طبقات در آن حضور داشتند و بسیاری از آنان، لباس‌های خوب بر تن داشتند و توسط دیگر شهروندان هدایت و حمایت می‌شدند. حوالی ظهر (۲۸ مرداد) بود که کامیون‌ها و اتوبوس‌های حامل غیرنظامیان که ابراز احساسات می‌کردند، به راه افتادند و ۵ دستگاه تانک و ۲۰ دستگاه کامیون پر از سرباز به آنان پیوستند. بنابراین، تظاهرات، شکل و سیمائی دیگرگونه بخود گرفت... عکس‌های شاه، با شور و شوق به نمایش درمی‌آمد. حدود ظهر، اتومبیل‌ها- در حالی که چراغ‌های شان به عنوان نشانه ملموسی از وفاداری به شاه - روشن بود، در رفت و آمد بودند.

حدود ساعت ۱۰،۵ صبح، سرتیپ ریاحی به مصدق اطلاع داد که دیگر کنترلی بر ارتش ندارد و خواستار جایگزین کردن شخص دیگری به جای خود شد، اما مصدق از او دیدار کرد و خواست تا محکم در پُست خود بماند.^{۶۸۴}

«حدود ظهر، [کرمیت] روزولت به خانه‌هائی رفت که سرلشکر زاهدی و [گیلان‌شاه] در آنجا مخفی بودند.^{۶۸۵} رویدادهای صبح به طور کامل به آگاهی آن دو رسید و به آنان گفته شد تا منتظر دستورات بعدی باشند.^{۶۸۶}»

«در اوایل بعدازظهر، بیشتر هدف‌های مهم در مرکز شهر به تصرف سلطنت‌طلبان درآمده بود و با کنترل شبکه‌های مهم تبلیغاتی (مانند اداره تلگراف و تلفن) ارسال موج تلگراف‌ها به استان‌ها و تشویق مردم استان‌ها در حمایت از شاه، امکان‌پذیر شد. حتی در اوج گرمای روز، هیچ نشانی از کم شدن فعالیت‌ها

⁶⁸⁴ - Wilber, Party 8, pp. 66-67

^{۶۸۵} - اردشیرزاهدی که در این روزها در کنار سرلشکر زاهدی بود، می‌گوید: پدرم اولین بار کرمیت روزولت را بعد از ۲۸ مرداد، دیدم... [پدرم] بعد از رویداد ۲۵ مرداد در منزل سیف‌السلطنه افشارقاسملو، واقع در خیابان بهار، بسر می‌برد. خاطرات، صص ۲۰۱ و ۱۸۰

⁶⁸⁶ - Wilber, Party 8, p. 69

دیده نمی شد.^{۶۸۷}

«ایستگاه رادیو تهران، مهم ترین هدف بود، زیرا که تصرف آن نه تنها بر موفقیت در پایتخت مهر تأیید می گذاشت، بلکه در سوق دادن سریع شهرها و استان ها به خط دولت جدید مؤثر واقع می شد... با برتری مطلق نیروهای سلطنت طلب بر مدافعان ایستگاه رادیو، در ساعت ۲ و ۱۲ دقیقه بعد از ظهر، ایستگاه رادیو تهران بدست هواداران سلطنت افتاد.»^{۶۸۸}

«در سفارت [آمریکا] افراد پایگاه [سیا] برنامه های رادیو تهران را دنبال می کردند و هنگامی که ایستگاه رادیو - ناگهان - بدست سلطنت طلبان افتاد، دچار شادی و خوشحالی فراوان گردیدند. [کرمیت] روزولت بار دیگر عازم مخفیگاه سرلشکر زاهدی شد و اندکی قبل از ساعت ۴ بعد از ظهر با وی ملاقات کرد... توافق شد که سرلشکر زاهدی در ساعت ۴.۵ بعد از ظهر، در نبش یک خیابان خاص با تانک، با سرلشکر گیلانشاه ملاقات کند تا سرلشکر زاهدی به ایستگاه رادیو رفته و با ملت ایران سخن بگوید... در ساعت ۵ و ۲۵ دقیقه بعد از ظهر، سرلشکر زاهدی در رادیو تهران سخن گفت و...»^{۶۸۹}

«طرف های ذینفع دیگر، چگونه این روز هیجان انگیز را سپری کردند؟ یکی از طرف ها می بایست احساس نگرانی واقعی کرده باشد. این طرف، اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و عوامل آن در ایران بود. رادیو مسکو از بقیه جهان، بسیار عقب تر بود و تا ساعت ۱۱ شب به وقت گرینویچ خلاصه حوادث آن روز تهران را گزارش نکرد...^{۶۹۰} سایر طرف های طرح اصلی، احساس سربلندی و احتمالاً رضایت خاطر می کردند، در حالی که واکنش های شاه در رُم بیرون از حد این بررسی است، یک یا دو مورد از اشارات او ارزش ذکر کردن دارد چون برخی از فرضیه های اصلی طرح «ت.پ. آژاکس» را تأیید می کند. شاه گفت: «این مردم من بودند که به من نشان دادند به سلطنت ایمان دارند و دو سال و نیم تبلیغات دروغ، کافی نبود» و یا «کشور من کمونیست ها را نمی خواست و بنابراین به من وفادار ماند... در سراسر روز، تنها دو تلگراف مربوط به «ت.پ. آژاکس» از تهران دریافت شد، با این همه، روزی بود که هرگز نمی بایست پایان یابد، چون آنقدر احساس هیجان و جشن و سرور داشت که بی تردید در نوع خود بی نظیر بود، برگ برنده ما غلبه کرده بود و شاه پیروز شده بود.»^{۶۹۱}

۳- روایت رهبران جبهه ملی و افسران هوادار مصدق

در بامداد ۲۵ مرداد، به دستور مصدق وفاطمی افراد گارد شاهنشاهی - مرکب از صدها افسر زبده و رزمنده - خلع سلاح شده بودند.^{۶۹۲} بنابراین در وقایع منجر به ۲۸ مرداد ۳۲ عملاً هیچگونه نیروی رزمی هوادار شاه وجود نداشت. به روایت دکتر سنجابی:

«من در صبح همان روز (۲۸ مرداد) به دانشکده افسری رفتم که در آنجا سخنرانی کنم. شاید قریب یک - دو هزار نفر از افسران با درجات مختلف برای استماع سخنرانی بنده به دانشکده افسری آمده بودند و این،

687 - Wilber, Party 8, p. 70

688 - Wilber, Party 8, pp. 70-71

689 - Wilber, Party 8, pp. 72-73

690 - Wilber, Party 8, pp. 75-76

691 - Wilber, Party 8, pp. 76-77

۶۹۲ - نگاه کنید به اظهارات سرهنگ اشرفی، فرماندار نظامی تهران: مصدق در محکمه نظامی، ج ۲، صص ۵۶۴-۵۶۵؛ نجاتی، ص ۴۰۵

خود، بخوبی نشان می‌دهد که جمع کثیری از ارتش، اصلاً غافل و بی‌اطلاع نسبت به این امر (کودتا) بودند... تا بعد از ظهر هم از (سرلشکر) زاهدی و همراهان او هیچگونه خبری نبود.^{۶۹۳}

سرهنگ سررشته، از افسران وفادار به مصدق نیز تأیید می‌کند:

- «به عقیده من، کلیه تیپ‌های مستقر در پادگان‌های تهران (در روز ۲۸ مرداد) به حکومت ملی آقای دکتر مصدق وفادار بودند»^{۶۹۴}.

سرهنگ غلامرضا نجاتی، افسر نیروی هوایی هوادار مصدق یادآور می‌شود:

- «در نیروی هوایی، بیش از ۸۰ درصد افسران و درجه داران از دولت مصدق پشتیبانی می‌کردند. برای اثبات این ادعا، کافی است یادآور شویم که افسران جناح وابسته به دربار [شاه] در نیروی هوایی که اغلب شاغل پُست های ستادی و فرماندهی بودند، با همه کوششی که در روز ۲۸ مرداد بعمل آوردند، نتوانستند حتی یک نفر خلبان را برای پرواز و سرکوب کردن مردم آماده کنند»^{۶۹۵}.

مسعود حجازی، از سران جبهه ملی، نیز ضمن تأکید بر اینکه «نیروهای نظامی آنچنان که در روز ۲۸ مرداد در اختیار دکتر مصدق قرار داشت، در هیچیک از موارد قبلی نبود»، می‌نویسد:

- «در هیچیک از اسناد و مدارکی که از منابع مختلف منتشر شده، نکته یا مطلبی در باره الحاق پاسبانان شهربانی به صورت جمعی و یا افراد گارد گمرک در عملیات کودتای چنان قبل از پیروزی کودتا و تأثیر حضور آنان در پیروزی کودتا، ذکر نشده است»^{۶۹۶}.

کاوه بیات، صاحب نظر در تاریخ معاصر ایران نیز معتقد است:

- «نیروهای هوادار کودتا بطور حتم برای اجرای یک عملیات محدود شهری نیز نیروی لازم را در اختیار نداشتند...»^{۶۹۷}

۴ - روایت بابک امیر خسروی از رویداد ۲۸ مرداد

کمیته مرکزی حزب توده با وجود شبکه‌های سازمان نظامی خود، قبلاً و بارها درباره وقوع «کودتا در ۲۵ و ۲۸ مرداد»، هشدارها داده بود و در واقع در یک «آماده‌باش رزمی» بسر می‌برد، اما درباره رویداد ۲۸ مرداد تأکید می‌کند:

- «... ما تا خود روز ۲۸ مرداد از آن اطلاعی نداشتیم»^{۶۹۸}.

^{۶۹۳} - سنجابی، ص ۱۱۴

^{۶۹۴} - سررشته، صص ۱۱۶-۱۱۸

^{۶۹۵} - نجاتی، ص ۳۸۶

^{۶۹۶} - حجازی، صص ۶۴۶ و ۶۶۱-۶۷۰

^{۶۹۷} - فصلنامه تاریخ روابط خارجی، سال ۴، شماره ۱۵، تابستان ۱۳۸۲، تهران، ص ۲۹۳

^{۶۹۸} ۶۸۹- نشریه کمیته مرکزی حزب توده ایران، ص ۴۹، به نقل از: گذشته چراغ راه آینده، ص ۶۶۰؛ کیانوری، صص ۲۷۵-۲۷۶

بابک امیر خسروی نیز نشان می‌دهد که برخلاف نظرات رایج، «هیچ واحد منظم ارتشی در ماجرای ۲۸ مرداد شرکت نداشت»^{۶۹۹}.

امیر خسروی با ارادت و علاقه عمیق به دکتر مصدق، اذعان می‌کند که «ما نیز به سهم خود، بخشی از بار سنگین گناهان تاریخی رهبری حزب توده ایران را در قبال جنبش ملی آن زمان، بر دوش داریم. مشوق من - به مثابه یکی از کادرهای بازمانده فعال آن ایام - در بیان حقایق دردآور، از جهاتی پاسخ به ندای وجدان و پوزش از ملت ایران است»^{۷۰۰}.

امیر خسروی تأکید می‌کند:

«برای روز ۲۸ مرداد، طرح کودتائی به قصد سرنگون ساختن حکومت دکتر مصدق، برنامه‌ریزی نشده بود [و لذا] تصور «کودتای دوم» بمثابه طرح جانشین برای جبران شکست کودتای ۲۵ مرداد... نه با داده‌های معتبر می‌خواند و نه با امکانات و وضع آشفته و از هم گسیخته دشمنان نهضت ملی ایران جور درمی‌آید»^{۷۰۱}.

اگر بپذیریم «حقیقت، آنست که دشمن نیز بر آن گواهی دهد»، گزارش بابک امیر خسروی - بعنوان یکی از دشمنان سرسخت محمد رضاشاه - دارای ارزش و اهمیت فراوان خواهد بود. حقیقت‌جوئی امیر خسروی، مصداق روشن سخن آن فرزانه است که گفت:

- «زندگی، کوتاه ست اما حقیقت، دورتر می‌رود و بیشتر عمر می‌کند، بگذار تا حقیقت را بگویم!»^{۷۰۲}.

* *

«... عصر و شب روز ۲۷ مرداد، دستجات توده‌ای به طور غیرمجاز و بی‌اعتنا به اعلامیه‌های شهربانی کل کشور و حکومت نظامی، در خیابان‌ها و میدان‌های شهر به راه افتادند.

تأکید این نکته ضرورت دارد که حکومت مصدق از هر تظاهرات خیابانی توده‌ای‌ها جلوگیری نمی‌کرد. حزب توده ایران بارها، با پوشش «جمعیت ملی مبارزه با استعمار»، با کسب اجازه قبلی، میتینگ و راه‌پیمایی برپا کرد. این وضع به ویژه در ماه‌های آخر حکومت دکتر مصدق رایج‌تر بود. پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد، نمایشات و قدرت‌نمایی خیابانی توده‌ای‌ها از همان عصر روز ۲۵ مرداد برقرار بود.

پس از پایان میتینگ جبهه ملی در میدان بهارستان (۲۶ مرداد)، صفوف حزب توده همچون سیل خروشان، به سوی میدان توپخانه روان شد تا میتینگ خود و سخنرانی و شعارهای خود را به نمایش بگذارد. جمعیت بسیار انبوهی، میدان توپخانه و خیابان‌های اطراف را پوشانده بود. از سوی شهرداری تهران، بالکن شهرداری در اختیار «جمعیت ملی مبارزه با استعمار» قرار گرفت. آن‌گاه محمد رضا قُدوه پشت میکروفون رفت و با تغییراتی در شعر حافظ، سخنرانی خود را چنین آغاز کرد:

اگر شه لشکر انگیزد که خون مردمان ریزد

من و ملت بهم سازیم و بنیادش براندازیم!

^{۶۹۹} - امیر خسروی، ص ۶۲۸

^{۷۰۰} - امیر خسروی، ص ۴۹۱

^{۷۰۱} - امیر خسروی، صص ۵۳۵-۵۳۶

^{۷۰۲} - تأکید برخی جملات و واژه‌ها از نگارنده است.



بابک امیر خسروی

این شعر، شور و هیجان عجیب و وصف ناپذیری به وجود آورد که قلم از شرح آن عاجز است. آهنگ حرکات روزهای بعد، با همین شعر ساز شد...

طی روز ۲۶ مرداد نیز توده‌ای‌ها با تشکیل میتینگ‌های موضعی متعدد برای تبلیغ شعار مجلس مؤسسان، یا با حمله به مجسمه‌های رضاشاه و محمد رضاشاه، که به جنگ و گریز با نظامیان و پلیس می‌انجامید، شهر را به آشوب کشیدند...

تمام صبح و عصر ۲۶ مرداد، گروه‌های توده‌ای با تشکیل میتینگ‌های موضعی برای تبلیغ شعار تشکیل مجلس مؤسسان که همان روز از سوی جمعیت مبارزه با استعمار [وابسته به حزب توده] رسماً اعلام شده بود و حمل پلاکاردها و شعارهای خاص خود در خیابان‌های تهران جولان می‌دادند...

آقای [محمد] مکرری که به خاطر موقعیت‌اش در رهبری «جمعیت ملی مبارزه با استعمار» شاهد اوضاع بود، پس از توضیح اینکه رهبری حزب پس از طرح شعار مجلس مؤسسان در ۲۶ مرداد از طریق «جمعیت ملی...» بدون بررسی این که شعار «تا چه حد در بین توده‌ها جا خواهد افتاد و حتی بدون اینکه منتظر عکس‌العمل جبهه ملی و شخص دکتر مصدق و هوادارانش باشد، بار دیگر دستخوش شتابزدگی شد و تقریباً به فاصله چند ساعت شعار تشکیل جمهوری دموکراتیک ملی را طرح و اعلام کرد... هنوز مرکب شعار مجلس مؤسسان خشک نشده و افراد حزبی با حرارت تمام در خیابان‌ها به تبلیغ آن سرگرم بودند که رهبری حزب، ناگهان شعار «برقرار باد جمهوری دموکراتیک» را از صبح ۲۷ مرداد مطرح ساخت و توده‌ای‌ها برای تبلیغ آن به خیابان‌ها شتافتند. در شرایط پس از کودتای ۲۵ مرداد و در خلاء ناشی از فرار شاه، که حکومت مصدق نیاز به آرامش عمومی داشت تا اقتدار و تسلط خود بر امور کشور را به جهانیان نشان دهد؛... رهبری حزب با طرح شعارهایی نظیر «برچیده باد سلطنت! پیروز باد جمهوری دموکراتیک!»، در واقع اعلان جنگ به حکومت مشروطه خواه مصدق و جبهه ملی داد که رسماً و علناً در تدارک

تشکیل شورای سلطنتی بودند».^{۷۰۳}

«حزب تصوّر می‌کرد که کار رژیم سلطنتی تمام شده است و برای اینکه به اصطلاح پیشتازی‌اش را اثبات کند، آن چنانکه گفتیم دستخوش شتابزدگی شد، ولی افراد و هواداران در عرصه واقعی مبارزه، یعنی در خیابان‌ها و سینماها و کوچه‌ها، با مناظر دیگری روبرو بودند که در محاسبات رهبری اصلاً به حساب نیامده بودند. توضیح اینکه از همان روزی که «جمعیت ملی مبارزه با استعمار» شعار تشکیل مجلس مؤسسان را اعلام کرد، همه جا افراد جمعیت و هواداران در خیابان‌ها با عکس‌العمل شدید قوای انتظامی اعّماً از افراد پلیس و نظامیان مواجه شدند، قوای انتظامی با گاز اشک‌آور و باطوم و سرنیزه، میتینگ‌های موضعی را پراکنده می‌ساختند و افراد را به شدت مضروب و مجروح می‌کردند و تا آنجا که می‌توانستند آنان را بازداشت می‌کردند، به کیفیتی که در روزهای ۲۶ و ۲۷ مرداد ما امکان نداشتیم که در محل جمعیت به کار روزمره و عادی بپردازیم، چون آنقدر گلوله‌های گاز اشک‌آور در آن حوالی منفجر کرده بودند که امکان تنفس نبود...».

گزارشگر روزنامه کیهان تصویر نسبتاً جامعی از آنچه آقای مکرری اشاره‌وار از آن می‌گذرد، از حوادث عصر و شب ۲۷ مرداد را بدست می‌دهد و در خاطره‌ها زنده می‌کند و خواننده در فضای پرتنش و ملتهب آن شبی که آستان حوادث شوم فردا بود، قرار می‌گیرد:

«دسته‌های مختلف با شعارهایی که در دست داشتند در خیابان‌های مرکزی شهر به راه افتاده علیه شاه و برقراری رژیم جمهوری شعار می‌دادند... این وضع تا ساعت ۸ شب ادامه داشت. مقارن همین ساعت، جمع کثیری از جوانان وابسته به حزب توده در میدان سپه جمع شدند و یک پارچه سفید که روی آن نوشته بود «زنده باد حزب توده ایران» به وسط میدان آوردند. طولی نکشید که چند کامیون پاسبان و سرباز وارد میدان شدند و به جمعیت اخطار کردند متفرّق شوند... هر چند دقیقه یک بار به جمعیت هجوم می‌آوردند و مردم را تا داخل خیابان‌های اطراف تعقیب می‌کردند و عقب‌ماندگان را با تفنگ و باتوم می‌کوبیدند و بالاخره مأمورین، گاز اشک‌آور به کار بردند و عده‌ای از آنان را سخت مجروح کردند...»

سربازان در جلو صف تظاهرکنندگان قرار گرفته و در حالی که تفنگ خود را روی دست بلند می‌کردند، «زنده باد شاه»، «مرده باد خائنین»، «برقرار باد مشروطه»، «نابود باد حزب توده» شعار می‌دادند. در این وقت مأمورین، تظاهرکنندگان را تعقیب می‌کردند و هرکس را که علیه شاه شعار می‌داد می‌گرفتند. یک جوان که شعار ضدّ شاه می‌داد بر اثر اصابت سرنیزه نقش زمین شد و از پای درآمد. سپس به تعقیب پرداختند، به هر کس که می‌رسیدند می‌زدند. در این جریان عده کثیری بازداشت شدند.

... جوانان حزب توده ارگان رسمی حزب را علناً می‌فروختند و علیه رژیم سلطنتی شعار می‌دادند. مأمورین انتظامی و افراد حزب پان‌ایرانیست و نیروی سوم هنگام فروش روزنامه مردم به توده‌ای‌ها حمله می‌کردند و روزنامه آنان را گرفته پاره می‌کردند... در خیابان‌های لاله‌زار، اسلامبول، نادری، فردوسی، منوچهری و

^{۷۰۳} - بابک امیرخسروی که در صفحه ۲۸ مرداد حضور داشت، در نقد نظر محققانی مانند «گازیوروسکی» درباره «توده‌ای‌های بدلی» در تخریب مجسمه‌ها و مغازه‌ها، تأکید می‌کند:

«سنجش واقعی نقش خرابکارانه سازمان‌های جاسوسی در حادثه آفرینی‌های آن روزها، مقدور نیست. جنبه‌های اغراق‌آمیز اینگونه گزارش‌ها را نیز نباید از نظر دور داشت، اما، در حال، روشن است که بدون تندروری‌ها و چپ‌نمائی‌های حزب توده ایران و سازمان جوانان، این دستجات، قادر به این کارها نبودند». امیرخسروی، ص ۵۸۵

شاه‌آباد دسته‌های نیروی انتظامی مرتباً به دنبال تظاهرکنندگان می‌دویدند و فریاد می‌زدند: - «برقرار باد سلطنت».

مدت سه ساعت وضع خیابان‌های شهر یک‌پارچه جنجال شده بود و مردم این طرف و آن طرف می‌دویدند و طوری شده بود که هیچکس به وضع خود اطمینان نداشت و اغلب زیر دست و پا می‌افتادند و مصدوم می‌شدند.

در این وضع، طرفداران شاه در خیابان‌ها به راه افتادند و به جمعیت‌های چپ حمله‌ور شدند. به چند مرکز توده‌ای حمله شده و اثاثیه و اموال آن‌ها را به تاراج بردند و هریک از توده‌ای‌ها را می‌دیدند می‌زدند. چند مغازه مربوط به توده‌ای‌ها را غارت کردند» (روزنامه کیهان، ۲۹ مردادماه ۱۳۳۲، به نقل از: تجربه ۲۸ مرداد، ف. جوانشیر = فرج‌الله میزانی)، صص ۲۹۹-۳۰۰).

بابک امیر خسروی در ادامه روایت خود تأکید می‌کند:

«برای روز ۲۸ مرداد، نه کودتائی برنامه‌ریزی شده بود، و نه اساساً دشمنان نهضت ملی پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد قادر به اجرای برنامه‌ای بودند که بتوانند حکومت ملی مصدق را در چنین فاصله زمانی کوتاهی براندازند. باوجود این، در روز ۲۸ مرداد، پیش‌آمدها و عوامل متعددی، که حتی ریشه‌های متفاوتی داشتند، چنان همسو عمل کردند که طی چند ساعت، همه چیز زیر و رو شد...

پژوهشگرانی که کودتای ۲۸ مرداد^{۷۰۴} را سلسله عملیات برنامه‌ریزی شده‌ای می‌دانند که گویا «مستر روزولت» پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد طراحی نموده بود، رویدادهای مختلف روز ۲۸ مرداد را اقداماتی به هم پیوسته و طبق نقشه قبلی تلقی می‌کنند. عمق فاجعه در این است که واقعیت غیر از این بود. پافشاری من بر این نکته که کودتای ۲۸ مرداد، اقدامی از پیش برنامه‌ریزی شده نبود، چالش صرف روشنفکری نیست. بلکه تلاش در جهت ارائه تصویری از واقعیت است که به گمان من، بیشتر به حقیقت نزدیک است.

در حقیقت، آنچه در صبح ۲۸ مرداد روی داد، در شامگاه روز ۲۷ مرداد - آنگاه که حزب توده با تظاهرات پر سر و صدائی برای تبلیغ جمهوری دموکراتیک و براندازی سلطنت به میدان آمده بود - در مقیاس کوچکی چهره نموده بود. در صفحات پیش به نقل از گزارشگر کیهان نشان دادیم که چگونه در اواخر شب، گروه‌های طرفدار شاه به بهانه مقابله با توده‌ای‌ها، به کارزار سایر گروه‌های ضدتوده‌ای نظیر سومکا و پان‌ایرانیست‌ها پیوستند که با توده‌ای‌ها در زد و خورد بودند. شعار «مرگ بر توده‌ای» را با شعار «زنده باد شاه» درآمیختند. نظامیان و نیروهای انتظامی نیز که مأموریت داشتند توده‌ای‌ها را متفرق سازند، در خیابان‌های مرکزی شهر به ضرب و شتم جمهوری‌خواهان پرداخته، آنها نیز شعار مرگ بر توده‌ای را با شعار «برقرار باد سلطنت» و «زنده باد شاه» توأم ساختند. در ۲۸ مرداد، بخلاف اظهارات کیانوری (خاطرات، ص ۲۷۷) به شاهد یا نوشته معتبری در تأیید این نظر که گویا «واحدهای منظم ارتش به هواداری از کودتاچیان در گوشه‌های شهر وارد عمل شدند»، دست نیافتیم. بدبختانه، تانک‌ها و نیروهای زرهی، که خانه مصدق را ویران کردند، متعلق به همان واحدهائی بودند که سرتیپ کیانی، معاون ستاد ارتش به دستور

^{۷۰۴} - بطوری که گفتیم: بابک امیرخسروی در گفتگو با نگارنده از اینکه بخاطر محدودیت و مصالح حزبی، گاه از رویداد ۲۸ مرداد بعنوان «کودتا» یاد کرده، پوزش خواسته است.

سرتیپ ریاحی برای سرکوب و متفرق کردن آشوبگران راهی خیابان‌ها کرده بود که در اثر ندانم‌کاری و اهمال او و نیرنگ‌سازی و خیانت سرتیپ دفتری، بدست افسران پاکسازی شده و کودتاجی افتاد و یا تانک‌هایی بودند که فرماندهی بعضی از آن‌ها در دست افسران توده‌ای، نظیر شادروان قربان‌نژاد یا ستوان ایروانی قرار داشت که به خاطر نبود رهنمود و سرگردانی در خیابان‌ها، در خدمت کودتاجیان قرار گرفت.

با گذشت زمان، از حدود ساعت یک بعدازظهر، بدین خاطر که از سوی حکومتگران در برابر آشوبگران، قاطعیت نشان داده نشد و توده‌ای‌ها نیز بطرز باورنکردنی به تماشاگران منفعلی مبدل شدند، سایر مخالفان نهضت ملی نیز آرام آرام جرأت عرض اندام یافتند. جمعیت فزونی یافت و سرکوب آن، دیگر مستلزم خونریزی زیادی بود که به قول دکتر صدیقی «نه آقا آن را می‌خواست و نه ما!»...

در بررسی رویدادهای آن روز، تعمق در رفتار، روانشناختی (پسیکولوژی) و روحیه درجه‌داران و نفرات رده پائین ارتش و نیروهای انتظامی، نظیر سربازها، پاسبان‌ها، گروهبان‌ها، از ضروریات است. چه شد که سربازان و پاسبان‌هایی که در سی تیر ۱۳۳۱ از تیراندازی بسوی مردمی که فریاد می‌کشیدند: «یا مرگ یا مصدق» خودداری ورزیدند، این بار در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، بخشی از آنها با جمعیتی که شعارشان «زننده باد شاه، مرگ بر مصدق» بود، هم‌آواز گردیدند؟ چه عواملی سبب شد که ده‌ها هزار نفر از مردم و افراد و هواداران سازمان‌ها و احزاب ملی که دو هفته پیش در فرماندم، به تداوم حکومت ملی مصدق رأی داده بودند، اینک در برابر مشتی اراذل و اوباش و فوجی از مخالفان نهضت ملی، منفعل ماندند؟

بی‌تردید، در پیدایش و تکوین وضع بالا، تندروی‌ها و چپ‌نمائی‌های حزب توده در روزهای ۲۵، ۲۶ و به ویژه ۲۷ مرداد، مؤثر بود و ثمرات تلخ خود را در ۲۸ مرداد بار آورد... بزرگ‌ترین خطای تاکتیکی رهبری حزب پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد، تمرکز دادن تمام امکانات و توان تبلیغی و تهییجی خود علیه شاه و سلطنت و تغییر رژیم بود. [درحالی‌که] دکتر مصدق نیاز داشت که پس از فرار شاه و خلأ ناشی از آن، اقتدار و قابلیت خود را برای حکومت کردن به مردم و جهانیان نشان بدهد. رهبری حزب توده با اعمال و شعارهای خود، درست همین امر را زیر سؤال بُرد.

کارزار تبلیغاتی حزب توده در حمله و ناسزاگوئی به شاه، شعار ضد سلطنت و جمهوریخواهی که عصر روز ۲۷ مرداد به اوج خود رسید، و کلاً مجموعه اقدامات تحریک‌آمیزی که در تهران و شهرستان‌ها، چه از سوی توده‌ای‌ها و چه حکومتیان و احزاب ملی صورت گرفت، نه فقط احساسات لایه‌هایی از ارتشی‌ها و نیروهای انتظامی را جریحه‌دار نمود و به تعرض واداشت، بلکه حتی بخشی از مردم را نیز رماند و به صفوف مخالفان راند و یا به ناظران منفعلی مبدل ساخت.

...برخی از حکومتیان، به ویژه زنده‌یاد دکتر حسین فاطمی و بعضی احزاب وابسته به جبهه ملی، نظیر حزب ایران، نیروی سوم و حزب ملت ایران... به درجات متفاوت در این تندروی‌ها سهیم بودند...

پائین کشیدن مجسمه‌های رضاشاه و محمد رضاشاه در تهران و شهرستان‌ها، حمله به آرامگاه رضاشاه و قصد تخریب آن، برگزاری ده‌ها و ده‌ها میتینگ موضعی به ابتکار حزب توده در خیابان‌ها و میدان‌های شهرهای مختلف علیه سلطنت؛ یورش به مغازه‌ها و ادارات برای پائین کشیدن عکس شاه و خانواده سلطنتی، توهین و ناسزاگوئی به آنان، درگیری با کسبه و مردم، بسیاری را آزد و موجب رمیدن آن‌ها از

حکومت مصدق شد. آنگاه که این اعمال با شعار برپائی جمهوری دموکراتیک به میدان داری توده‌ای‌ها، فروش علنی نامه مردم، ارگان حزب و شعار علنی کردن حزب توده و قدرت‌نمائی‌های آن توأم گشت، بسیاری از مردم را به وحشت انداخت و نسبت به آینده کشور نگران ساخت. این فکر قوت گرفت که در نبود شاه، دکتر مصدق و سازمان‌های سیاسی ضعیف و هوادار او، توان مقابله با حزب توده ایران که از حمایت شوروی برخوردار بود، نداشته باشند.

واقعیت این است که ما غرق در دنیای خود بودیم. کتاب‌ها و رمان‌هایی که می‌خواندیم، شیوه زندگی ما، دامنه معاشرت ما، حتی با خانواده خود، و محافلی که آمد و شد داشتیم، عالم خود را داشت و ما را بتدریج از مردم جدا ساخته بود. در درون و عمق فاجعه، واقعیت‌هایی جریان داشت که ما نمی‌دیدیم و یا نادیده می‌انگاشتیم.^{۷۰۵} و این‌ها ثمرات تلخ خود را در روز ۲۸ مرداد ببار آورد. از جمله، ذهنیت توده مردم آن ایام در قبال شاه و رژیم سلطنتی بود.



تظاهر کنندگان توده‌ای مجسمه رضا شاه را پائین می‌کشند

این مقوله، یک بار فرهنگی داشت که طی سده‌ها و هزاره‌ها، در ناخودآگاه توده مردم ریشه دوانده بود... سلطنت و شاه در جهان‌بینی و ناخودآگاه مردم، نوعی قلدوسیت داشت، گوئی بخشی از فرهنگ ما بود!

^{۷۰۵} - برای نمونه‌ای از این بی‌خبری‌ها و از توده مردم جدا ماندن‌ها نگاه کنید به: عباسی، خاطرات یک افسر توده‌ای، خصوصاً بخش «تماشای توده‌ای یا توده‌های تماشائی»، صص ۲۱۲-۲۱۳

... بهر حال آن روزها، فرهنگ سیاسی حاکم بر کشور چنین بود و حزب ما با آن بیگانه. سربازان و پاسبان‌ها، فرزندان روستائیان و اقشار پائین جامعه، تربیت یافتگان این فرهنگ بودند. به ویژه در ارتش و نیروهای انتظامی، وفاداری به مقام شامخ سلطنت و شخص شاه، در همه مراسم صبحگاهی تا دعای شامگاهی به شدت تلقین می‌شد.

در چنین سطحی از فرهنگ مردم، به ویژه در میان ارتشیان است که باید بازتاب زیاده‌روی‌های حزب توده ایران و برخی از ملیون را سنجید: اقداماتی نظیر پائین آوردن مجسمه‌ها، حمله به مقبره رضاشاه، یورش به مغازه‌ها و ادارات و اماکن عمومی به قصد اهانت و ناسزاگویی به شاه و فریاد شعارهای ضد سلطنت و جمهورخواهی، پاره کردن عکس‌ها و یا حذف نام شاه از دعای صبحگاهی و شامگاهی در پادگان‌ها و مقاله‌های شدیدالحن و توهین‌آمیز دکتر فاطمی در *باختر/مروز* که از رادیو هم پخش می‌شد و سایر اقدامات مشابه.

کنسول آمریکا در اصفهان گزارش می‌دهد که مجسمه شاه را به قصد توهین، سوار خر کرده در شهر می‌گرداند. بی‌گمان توده‌ای‌ها و عده‌ای دیگر از این نمایش‌ها کیف می‌کردند، اما - بی‌تردید - این گونه اعمال، اکثریت خاموش جامعه را منزجر می‌ساخت و از نهضت ملی دور می‌نمود...

در ۲۸ مرداد، آسان نبود که از سربازان و نیروهای انتظامی که با فرهنگ شاه‌پرستی بار آمده بودند و دفاع از شاه، مقدم بر میهن به آن‌ها تلقین شده بود، انتظار داشت که به روی جمعیتی - صرف‌نظر از عناصر متشکله آن - که با حمل عکس تمام قد شاه و فریاد «زنده‌باد شاهنشاه» در شهر جولان می‌داد، تیراندازی کنند، به ویژه آنکه سیاست رسمی حکومت مصدق نیز در این جهت نبود...

مکتب من بر این رویدادها و نقل برخی نمونه‌ها، که شاهدان عینی نیز آن را تأیید کرده‌اند، بدان خاطر است که نشان دهم، برخلاف اظهارات کیانوری و برخی دیگر، هیچ واحد منظم ارتشی، در ماجرای رویداد ۲۸ مرداد شرکت نداشت...»^{۷۰۶}

سرتیپ محمد دفتری: خدمت یا خیانت؟

در رویدادهای منجر به ۲۸ مرداد ۳۲، انتصاب سرتیپ محمد دفتری از سوی دکتر مصدق به ریاست شهربانی کل کشور و نیز فرمانداری نظامی تهران، بعنوان «اشتباه بزرگی که بیش از هر عامل دیگری پیروزی کودتاجیان را هموار ساخت» یاد شده و سرتیپ دفتری را «خائن شماره یک» و «جزو افسران اصلی در شبکه کودتا» دانسته‌اند که گویا «با استفاده از خویشاوندی با مصدق، او را فریب داده و...»^{۷۰۷} در حالیکه نه در اسناد سازمان سیا و نه در اسناد وزارت امور خارجه آمریکا، هیچ نامی از سرتیپ محمد دفتری به عنوان «یکی از افسران اصلی در شبکه کودتا» وجود ندارد. از این گذشته، پس از سقوط دولت مصدق، سرتیپ محمد دفتری نه تنها مورد «تفقد» و «تشویق» قرار نگرفت، بلکه ۱۴ روز پس از سقوط مصدق، از ریاست شهربانی کل کشور برکنار گردید.^{۷۰۸}

سرتیپ محمد دفتری - خواهرزاده دکتر مصدق - فرمانده گارد مسلح گمرک بود. او پس از سوء قصد به شاه (در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷) مأموریت تبعید آیت‌الله کاشانی را بر عهده داشت و سپس در دوران جنبش ملی شدن صنعت نفت، ضمن علاقه و ارادت به مصدق، با شخصیت‌های نظامی این جنبش (خصوصاً با سرلشکر زاهدی) پیوند داشت.

به روایت دکتر صدیقی - وزیر کشور دولت مصدق - در صبح ۲۸ مرداد: نخست‌وزیر، ابتداء به او دستور می‌دهد تا سرتیپ شاهنده را بجای سرتیپ مدبر به ریاست شهربانی کل کشور منصوب کند، اما هنوز مرکب حکم او خشک نشده بود که حوالی ساعت یازده صبح روز چهارشنبه ۲۸ مرداد با آگاهی از اوضاع بد شهربانی و حمایت پاسبان‌ها از تظاهرکنندگان و هواداران شاه، ضمن دستور تازه‌ای ریاست شهربانی کل را به تیمسار سرتیپ محمد دفتری واگذار می‌کند و این در شرایطی بود که فرمانداری نظامی تهران نیز به وی واگذار شده بود. دکتر صدیقی می‌گوید:

«در همین وقت (ساعت ۱۱ صبح ۲۸ مرداد) آقای نخست‌وزیر با تلفن به من گفتند: با مطالعاتی که کرده‌ام، مقتضی است دستور بدهید ریاست شهربانی کل را به تیمسار سرتیپ محمد دفتری بدهند و فرمانداری نظامی هم به عهده او واگذار شده است... من با این که از تغییر فوری تصمیم قبلی راجع به سرتیپ شاهنده و انتخاب سرتیپ دفتری و صدور این دستورهای متناقض، در چنین اوضاع و احوال، متعجب و متوحش شدم... خواستم با سرتیپ دفتری با تلفن صحبت بکنم. سرتیپ مدبر جواب داد و گفت: سرتیپ دفتری حالا آمده‌اند و مشغول معرفی رؤسا به ایشان هستم...»^{۷۰۹}

سرتیپ ریاحی (رئیس ستاد ارتش دکتر مصدق) نیز یادآور می‌شود:

«صبح روز ۲۸ مرداد «دکتر مصدق به من تلفن کرد و فرمودند سرتیپ دفتری را جای سرتیپ مدبر به ریاست شهربانی منصوب کنم... خدمت ایشان عرض کردم که به هیچ وجه به دفتری اعتماد ندارم... آقای دکتر مصدق اصرار فرمودند که قطعاً ایشان باید رئیس شهربانی شود، چون به او اعتماد دارم... نتیجه انتصاب دفتری به ریاست شهربانی این شد که به کمک فرماندار نظامی از یک واحد متحرک نظامی در شهر استفاده نماید که «بلوا» را خاموش کند ولی طبیعی است که او، عکس این عمل را انجام داد و شهربانی را با

^{۷۰۷} - نگاه کنید به: نجاتی، صص ۳۹۳، ۴۴۱ و...؛ امیرخسروی، صص ۶۳۰-۶۳۳ و ۷۴۵

^{۷۰۸} - روزنامه اطلاعات، ۱۰ شهریور ۱۳۳۲

^{۷۰۹} - یادنامه دکتر غلامحسین صدیقی صص ۱۲۳؛ نجاتی، صص ۵۴۰-۵۴۱

واحد نظامی، متفقاً به سود آشوبگران و علیه حکومت ملی دکتر مصدق وارد عمل کرد. متأسفانه وقتی ما متوجه شدیم که دیگر وارد کردن واحدهای ارتشی که بنفع دکتر مصدق کار می‌کردند به معرکه، باعث می‌شد خون‌های زیادی ریخته شود و این چنین کشتاری را هرگز دکتر مصدق به سود خود تجویز نمی‌کرد...»^{۷۱۰}.

به روایت حزب توده و منابع مصدقی: در جریان ابلاغ فرمان عزل مصدق توسط سرهنگ نصیری (در شب ۲۵ مرداد ۳۲) سرتیپ دفتری با کودتاچیان همدست بوده است و عجیب‌تر آنکه دکتر مصدق از همدستی سرتیپ دفتری با کودتاچیان آگاه بود. سرتیپ شایانفر اظهار می‌دارد که روز ۲۷ مرداد تمام اطلاعات دریافتی از کودتاچیان را به تفصیل برای نخست‌وزیر شرح داده است. دکتر مصدق از شنیدن همدستی سرتیپ دفتری با کودتاچیان با حیرت می‌گوید:

- «... عجیب است! ما قوم و خویشیم! باور کردنی نیست»^{۷۱۱}.

با اینحال مصدق در صبح ۲۸ مرداد، ضمن انتصاب سرتیپ دفتری به ریاست شهربانی کل کشور، او را به فرماندهی نظامی تهران نیز منصوب نمود، آنچنانکه سرتیپ ریاحی (رئیس ستاد ارتش مصدق) تأکید می‌کند که «اگر مصدق به اصرار، سرتیپ محمد دفتری را به ریاست شهربانی منصوب نمی‌کرد، جریانات روز ۲۸ مرداد اتفاق نمی‌افتاد»^{۷۱۲}.

به اعتقاد ما، اتهاماتی نظیر «خائن شماره یک» و «جزو افسران اصلی در شبکه کودتا» درباره سرتیپ دفتری، نوعی فرافکنی برای توجیه اندیشه و عمل مصدق است در حالیکه اصل مسئله را باید در «نقش و نقشه مصدق در ۲۸ مرداد» و در تصمیم آگاهانه وی در تغییر تاکتیک و استراتژی مبارزه در آن روز سرنوشت‌ساز دانست. از این گذشته علاوه بر سرتیپ دفتری، یکی دیگر از خویشاوندان دکتر مصدق، سرهنگ فرهنگ خسروپناه (فرمانده هنگ بهادر) نیز در کنار مخالفان مصدق بود. معروف است که بهنگام انتصاب سرهنگ خسروپناه به فرماندهی هنگ مذکور، وی مورد سوء ظن قرار گرفت، اما مصدق گفته بود: «او خیانت نمی‌کند زیرا خودم انگشتر ازدواجش را به انگشتش کرده‌ام!»^{۷۱۳}

مهندس زیرک‌زاده - بدرستی می‌نویسد که در روز ۲۸ مرداد:

- «بدون تردید دکتر مصدق از تمام همکاران و یاران خود از آنچه در خفا می‌گذشت، آگاه‌تر بود... احتمال یک جنگ داخلی زیاد بود بطوری که اگر در ۲۸ مرداد چندین کشته داشتیم، مقاومت مصدق، صدها بلکه هزارها کشته بجای می‌گذاشت و هرچه این مقاومت، طولانی‌تر می‌شد، تلفات، زیادتر می‌شد بطوری که می‌توان گفت شکست ۲۸ مرداد، ارزان‌ترین شکست بود»^{۷۱۴}.

^{۷۱۰} - روزنامه پرخاش، شماره ۱۹، یکشنبه ۲۸ مرداد ۱۳۵۸

^{۷۱۱} - نجاتی، صص ۶۰۴-۶۰۵

^{۷۱۲} - خاطرات سرتیپ ریاحی، تقی، روزنامه پرخاش، شماره ۱۹، ۲۸ مرداد ۱۳۵۸؛ نامه سرتیپ تقی ریاحی به ابوالحسن ابتهاج، ابتهاج، ج ۱، صص ۲۹۲؛ نجاتی، صص ۵۰۱

^{۷۱۳} - نجاتی، صص ۳۹۳ و ۶۰۵؛ نجاتی، مصدق؛ سال‌های مبارزه، ج ۲، صص ۷۷

^{۷۱۴} - زیرک‌زاده، صص ۳۱۳

نقش و نقشهٔ دکتر مصدق در روز ۲۸ مرداد

مصدق «جرأت، از خودگذشتگی و توان تصمیم گیری به موقع» را از ویژگی های اصلی یک رهبر سیاسی می دانست^{۷۱۵} و با این خصائل در روز ۲۸ مرداد، او در برابر یک موقعیت تراژیک قرار گرفته بود: انتخاب آگاهانه در برابر دو سرنوشت که می بایست انجام می گرفت و مصدق بهای آن را می پرداخت. هم از این روست که شکست او در ۲۸ مرداد نوعی پیروزی نیز می تواند بشمار آید.

شکست مذاکرات مربوط به نفت و شرایط حساس سیاسی - اجتماعی ایران و خصوصاً تحرکات و تظاهرات نیروهای توانمند حزب توده باعث شده بود تا مصدق با آینده نگری و ایران دوستی، در یک عقب نشینی آشکار و حیرت انگیز، در اندیشهٔ نقش و نقشهٔ دیگری در برخورد با حوادث جاری باشد، اندیشه ای که در سخن مهندس زیرک زاده (که شاهد و ناظر تحولات روحی مصدق بود) معنا می یافت:

- «مصدق نقشهٔ خود را داشت و حاضر نبود در آن تغییری دهد»^{۷۱۶}

واگذاری همزمان سه نیروی نظامی و انتظامی کشور در روز ۲۸ مرداد به سرتیپ محمد دفتری (که وفاداری او به شاه و سرلشکرزاهدی برای مصدق آشکار بود) و تعلل یا امتناع مصدق جهت فراخواندن مردم از طریق رادیو برای مقابله با «کودتاپیان» و خصوصاً درخواست از مردم برای ماندن در خانه ها و پرهیز از انجام هرگونه تظاهرات ضدسلطنتی یا رد پیشنهاد رهبران حزب توده (باسازمان نظامی قدرتمندان) برای مقابله مسلحانه با کودتا، نشانهٔ نقش و نقشهٔ دیگر مصدق در روز ۲۸ مرداد بود.

در این روز، مصدق حتی با نزدیک ترین یارانش مشورت نکرد و بقول محمدعلی موحد: «آنچه را که می اندیشید به کسی نگفت و تمام بار مسئولیت را خود بر دوش گرفت»^{۷۱۷}.

مهندس زیرک زاده که از بامداد روز ۲۸ مرداد در کنار مصدق بود، می گوید:

- «در آن روز، واضح بود که دکتر مصدق مردم را در صحنه نمی خواهد. از همان ساعات اول که خبر آشوب به نخست وزیر رسید تمام آن هائی که در آن روز در خانهٔ نخست وزیر (بودند) بارها و بارها، تک تک و یا دسته جمعی از او خواهش کردند اجازه دهد مردم را به کمک بطلبیم، موافقت نکرد و حتی حاضر نشد اجازه دهد با رادیو مردم را باخبر سازیم. من هنوز قیافهٔ خشمناک دکتر فاطمی را در خاطر دارم که پس از آن که اصرارش - برای باخبر کردن مردم - به جایی نرسیده بود از اطاق دکتر مصدق خارج شده، فریاد زد: «این پیرمرد آخر همهٔ ما را به کشتن می دهد...»

مصدق با تقاضای او [دکتر فاطمی] برای خبر کردن مردم، مخالفت کرده بود»^{۷۱۸}.

از این هنگام، سومین طرح یا اقدام موازی در سقوط دولت مصدق رقم خورد.

امیر خسروی ضمن اشاره به اخلاص گری ها و اغتشاش های حزب توده در ایجاد ترس و نگرانی در میان مردم و تأثیرات این حوادث در «نقش و نقشهٔ مصدق در ۲۸ مرداد» تأکید می کند:

- «نتیجه آن شد که تمام توجهٔ دکتر مصدق، ستاد ارتش و نیروهای انتظامی به سوی حزب توده معطوف گردید... مهار کردن حزب توده در رأس برنامه ها قرار گرفت. تصمیمات کمیسیون امنیت در صبح روز ۲۷ مرداد در منزل دکتر مصدق، اعلامیه های حکومت نظامی و شهربانی کل کشور در همان روز در بارهٔ ممنوع

715 - تقریرات...، ص ۱۳۰

716 - زیرک زاده، ص ۳۱۱

717 - موحد، ج ۲، ص ۸۵۷

718 - زیرک زاده، پرسش های بی پاسخ، ص ۳۱۱، همچنین نگاه کنید به صص ۱۴۰ و ۳۰۴

ساختن میتینگ‌ها و تجمّعات غیرمجاز، دستور دکتر مصدّق مبنی بر دخالت سربازان و نیروهای انتظامی در عصر و شب روز ۲۷ مرداد برای پراکنده ساختن تظاهرات جمهوریخواهانۀ توده‌ای‌ها و **تصمیم‌گیری‌های وی در صبح روز ۲۸ مرداد**، نمونه‌های آنست»^{۷۱۹}.

باهمه اختلافات و انشعابات موجود در جبهه ملی، نگارنده معتقد است که مصدّق اگر می‌خواست با یک فراخوان رادیویی و با کمک «سپاه عظیم و رزم‌دیده توده‌ای‌ها»^{۷۲۰} می‌توانست بر اوضاع مسلط شود و مخالفانش را سرکوب کند^{۷۲۱}. با اینهمه، بنظر می‌رسد که در ۲۸ مرداد، مصدّق از خطر حزب توده دچار ترس و تردید شده بود، تردیدی که ۲۵ روز پیش ماتیسون (کاردار سفارت آمریکا در تهران) «درباره گزینش مسیر آینده توسط مصدّق»، به آن اشاره کرده بود^{۷۲۲}. این ترس و تردید، از جمله، شاید بخاطر اختلافاتی بوده که در بزرگ‌ترین و متشکل‌ترین حزب هوادار مصدّق، یعنی «حزب نیروی سوم» (خلیل ملک) درباره همکاری دولت مصدّق با حزب توده، پدید آمده بود^{۷۲۳}.

دکتر سنجابی ضمن تأکید بر وفاداری عموم ارتشیان به مصدّق، با شگفتی فراوان یادآور می‌شود:
- «فقط برای من عجیب است که چطور شده بود که از طرف دولت دکتر مصدّق، دستور به طرفداران دکتر مصدّق داده شد که روز ۲۸ مرداد به خیابان نیاند و تظاهرات نکنند. نتیجه این شد که روز ۲۸ مرداد، هیچ یک از طرفداران مصدّق توی خیابان نبودند، برای اینکه به همه دستور داده بودند که در خانه‌های تان بمانید»^{۷۲۴}.

زیرک زاده نیز از «گیجی و حیرت بیشتر مردم ایران از وقایع روز ۲۸ مرداد» یاد می‌کند^{۷۲۵}.

ستوان محمّد علی عموی (عضو سازمان نظامی حزب توده) نیز تأکید می‌کند:
- «تعجب و حیرت همگان نه از بابت کودتا و کودتاگران، بلکه از بی‌عملی و انفعال دولت ملی مصدّق بود با آنهمه هوادار و امکانات حکومتی، و حزب توده ایران با آن تشکیلات نسبتاً منسجم و سازمان نظامی»^{۷۲۶}.

این «خالی کردن میدان»، هم ناشی از شرایط حسّاس سیاسی بود و هم ناشی از خُلق و خوی سیّال دکتر مصدّق. او، با وجود عصبیّت‌ها و عصبانیّت‌هایش - اساساً - مرد اصلاح و مسالمت و مدارا بود و نه مرد انقلاب. ما چنین عقب‌نشینی و تاکتیکی را - بارها - در زندگی سیاسی مصدّق شاهد بودیم، از جمله در تیرماه ۱۳۳۱ که طی آن، مصدّق ضمن استعفای محرمانه و غیرمنتظره خود و با «خالی گذاشتن میدان»، نه استعفای خود را از رادیو اعلام کرد و نه دلایل آن را با نزدیک‌ترین یارانش در میان گذاشت^{۷۲۷}، بقول

۷۱۹ - امیرخسروی، صص ۶۱۷-۶۱۸، مقایسه کنید با روایت سرهنگ سررشته، ص ۱۰۹

۷۲۰ - امیرخسروی، ص ۷۴۳

۷۲۱ - مقایسه کنید با نظر انورخامه‌ای، نشریه شهروند امروز، شماره ۱۲

۷۲۲ - نگاه کنید به:

Mattison to the Department of State, July 25, 1953, telegram

788,00/7-2553

۱- نگاه کنید به:

Mattison to the Department of State, August 12, 1953, telegram

788,00/8-1253

۷۲۴ - سنجابی، ص ۱۴۵، تاریخ شفاهی هاروارد، ص ۱۰ (نوار شماره ۱۲).

۷۲۵ - زیرک‌زاده، صص ۳۰۳-۳۰۴

۷۲۶ - عموی، ص ۷۳

۷۲۷ - برای نمونه‌هایی از تردیدها و عقب‌نشینی‌های دکتر مصدّق نگاه کنید به: مصدّق، خاطرات، ص ۲۴۸؛ مصدّق، نامه‌ها، ج ۱، صص ۱۰۵ و ۱۶۴؛ مکی، خاطرات سیاسی، ص ۱۸۴؛ مکی، وقایع سیام تیر ۱۳۳۱، صص ۱۶-۱۷؛

کاتوزیان:

- «این هم نمونه‌ای دیگر از وجود دو نیروی دیالکتیکی در سرشت مصدق بود: جنگیدن بدون هراس و با توان بی حد و مرز در زمانی که هنوز امیدی می‌بیند، و بعد، تغییر جهتی به همین قدرت و عقب‌نشینی کامل در زمانی که همه چیز را از دست رفته می‌داند...»^{۷۲۸}

با توجه به تاکتیک‌ها و عقب‌نشینی‌ها و ابراز خستگی‌های این «فدائی بازنشسته»^{۷۲۹} که یکسال پیش معتقد بود: «مردم از دولتی که زیاد سر کار بماند حمایت نمی‌کنند و خسته می‌شوند»^{۷۳۰} و نیز در ۲۶ فروردین ۳۲ در نامه‌ای به علی شایگان تأکید کرده بود که «روحاً بسیار کسل و افسرده‌ام و نمی‌دانم کار این مملکت به کجا خواهد رسید»^{۷۳۱}، روند شکل‌گیری «نقش و نقشه مصدق در ۲۸ مرداد» را می‌توان چنین ترسیم کرد:

۱ - حضور قدرتمند حزب توده و اقدامات ضدسلطنتی هواداران آن، خصوصاً در روزهای ۲۵-۲۷ مرداد، مردم را عمیقاً نگران ساخته بود، آنچنانکه بقول خلیل ملکی:

- «روشنفکران و دانشگاهیان نگران و حیران بودند و از خود می‌پرسیدند به کجا می‌رویم؟ در حالی که پشتیبانان نهضت مردم و نگران می‌گردیدند... بازاری‌ها صریحاً از این اوضاع ناراضی بودند. عده‌ای از بازرگانان اصفهان و سایر شهرها به تهران آمده و از رجال نهضت می‌پرسیدند: آیا واقعاً مملکت کمونیستی خواهد شد؟»^{۷۳۲}

۲ - یک ماه پیش از ۲۸ مرداد، سرلشکر زاهدی (کاندید مخالفان مصدق برای نخست‌وزیری) بدستور مصدق از تحصن مجلس شورای ملی رهائی یافت و با اینکه او تحت تعقیب دولت مصدق بود، در بیرون از مجلس، توانست پنهان و آشکار به تماس‌ها و فعالیت‌های خویش ادامه دهد.

۳ - در سراسر روزهای ۲۵-۲۸ مرداد مصدق در جستجوی شاه بود و به پسرش (دکتر غلامحسین مصدق) گفته بود:

- «می‌خواهم بینم حالا که مرا عزل کرده، کجا گذاشته رفته؟ چکار کنم؟ مملکت را دست چه کسی بسپارم بروم؟»^{۷۳۳}.

۴- با چنین اعتقادی، در حالیکه برخی از یاران افراطی مصدق (مانند حسین فاطمی و مهندس احمد رضوی) و خصوصاً رهبران حزب توده، خواهان تشکیل مجلس موسسان برای تغییر رژیم سلطنتی به رژیم جمهوری بودند^{۷۳۴}، دکتر مصدق با اعتدال و آینده‌نگری ستایش‌انگیزی به دنبال تشکیل شورای سلطنت بود تا بقول دکتر علی شایگان «فرصتی برای خیالات خام دیگران نماند»^{۷۳۵}.

نامه‌های دوستان [به دکتر محمود افشار]، ص ۲۱۷؛ موحد، ج ۲، ص ۱۰۵۶؛ آوانسیان، اردشیر، خاطرات، صص ۴۶۷-۴۶۸

^{۷۲۸} - کاتوزیان، ص ۲۰

^{۷۲۹} - مصدق، نامه‌ها، ج ۱، ص ۱۰۵

^{۷۳۰} - موحد، ج ۱، ص ۴۳۲ به نقل از یادداشت ۱۸ خرداد ۱۳۳۱ مهندس کاظم حسینی

^{۷۳۱} - مصدق، نامه‌ها، ج ۲، صص ۱۶۱-۱۶۲

^{۷۳۲} - ملکی، نهضت ملی و عدالت اجتماعی، ص ۲۰۵.

^{۷۳۳} - دکتر غلامحسین مصدق، تاریخ شفاهی هاروارد، ص ۱۲ (نوار شماره ۱۲)

^{۷۳۴} - «هرکس بخواهد بساط سلطنت را با تشکیل شورای نیابت سلطنت و یا جانشین شاه فراری به وسیله مزدور

دیگر، محفوظ نگه دارد، به جنبش استقلال ملی خیانت می‌کند و آب در آسیاب استعمارگران می‌ریزد»: روزنامه

شجاعت (بجای بسوی آینده)، ۲۷ مرداد ۱۳۳۲

^{۷۳۵} - مصدق در محکمه نظامی، ج ۲، ص ۶۹۰.

این اقدام مصدق، هم ناشی از پابندی وی به حکومت مشروطه بود، و هم از خصلت مسالمت جو و خشونت پرهیز مصدق ناشی می شد.^{۷۳۶}

۵ - در ۲۶ مرداد، هندرسون از طریق بیروت به تهران بازگشت و در فرودگاه، دکتر غلامحسین مصدق (به نمایندگی از پدرش) از سفیر آمریکا استقبال کرد.

۶ - در بامداد ۲۷ مرداد، بدستور مصدق، اعلامیه فرمانداری نظامی تهران، هرگونه تظاهرات ضدسلطنتی را ممنوع ساخت.^{۷۳۷} این اعلامیه بطور آشکاری متوجه تظاهرات ضد شاهی حزب توده بود که پس از ۲۵ مرداد و خروج شاه از ایران، گسترش بی سابقه‌ای یافته بود.

۷ - در عصر روز ۲۷ مرداد مصدق معتقد شده بود:

- «از پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاه درخواست شود تا هرچه زودتر به ایران مراجعت فرمایند»^{۷۳۸}

۸ - اوج دستگیری و سرکوب تظاهرکنندگان توده‌ای در شامگاه ۲۷ مرداد و همزمان با دیدار هندرسون با مصدق بود، گوئی که مصدق می‌خواست به سفیر آمریکا چنین وانمود کند که کنترل اوضاع را در دست دارد و خطری از جانب حزب توده نیست. به گزارش سفارت آمریکا در تهران، در این دیدار، هندرسون از حضور توده‌ای‌ها و اذیت و آزار اتباع آمریکائی، ابراز نگرانی و ناخرسندی کرد.^{۷۳۹}

بنا بر روایات دیگر، در این ملاقات، هندرسون به مصدق گفته بود:

- «دولت آمریکا دیگر نمی‌تواند حکومت او (مصدق) را به رسمیت بشناسد و به عنوان نخست‌وزیر قانونی با وی معامله کند... دولت آمریکا، دولت زاهدی را تنها دولت رسمی و قانونی ایران می‌داند...»^{۷۴۰}

^{۷۳۶} - چنانکه، بعدها، در همین باره، در پاسخ به محمدرضا شاه نوشت: «من نه فقط با جمهوری دموکراتیک بلکه با هر رقم دیگر آن هم موافق نبودم چونکه تغییر رژیم موجب ترقی ملت نمی‌شود... چه بسا ممالکی که رژیم شان جمهوری است ولی آزادی ندارند، و چه بسیار ممالکی که سلطنت مشروطه دارند و از آزادی و استقلال کامل برخوردارند». مصدق، خاطرات، ص ۲۷۳

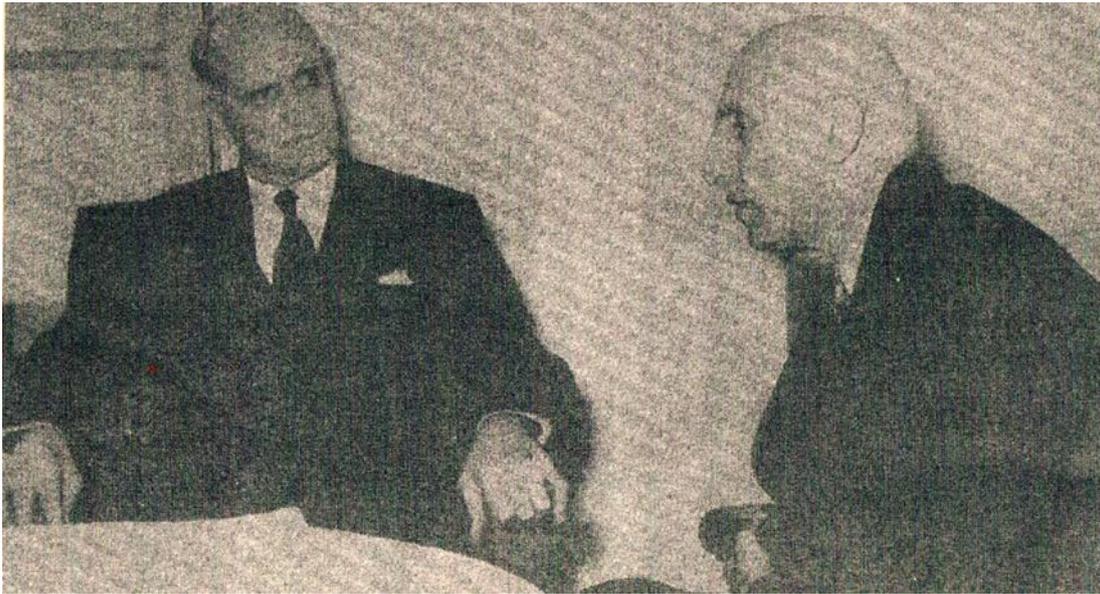
^{۷۳۷} - روزنامه اطلاعات، سه‌شنبه ۲۷ مرداد ۳۲؛ مصدق در محکمه نظامی، ج ۲، ص ۴۹۵

^{۷۳۸} - مصدق، صص ۲۷۲-۲۷۳؛ سنجابی، ص ۱۴۸

⁷³⁹ - Henderson to the Department of State, August 18, 1953, telegram 788,08-1853

⁷⁴⁰ - New York Times, August 19, 1953

خواندنیها، شماره ۹۶، سال ۱۳، ۳۱ مرداد ۱۳۳۲؛ اتابکی، ص ۱۸۴. برای روایات دیگر نگاه کنید به: موحد، ج ۲، صص ۸۲۷-۸۲۸



هندسون در ملاقات با دکتر مصدق

۹ - پس از دیدار هندرسون، مصدق دستگیری و سرکوب توده‌ای‌ها را تشدید کرد^{۷۴۱} بطوری که حدود ۶۰۰ نفر از افراد، مسئولین و کادرهای حزب توده دستگیر شدند و این امر، ضربه بسیار مهلکی بر ارتباطات حزب توده وارد ساخت^{۷۴۲}.

۱۰ - در روز ۲۷ مرداد، مصدق، نامه حمایت‌آمیز آیت‌الله کاشانی برای مقابله با کودتا را رد کرد و در پاسخی کوتاه، به کاشانی نوشت:

«مرفومه حضرت آقا توسط آقا حسن آقای سالمی زیارت شد، اینجانب مستظهر به پشتیبانی ملت هستم، والسلام»^{۷۴۳}.

۱۱ - آقا به نحو عجیب و حیرت‌انگیزی، مصدق در روز ۲۸ مرداد، از ملت و هواداران خود خواست تادر خانه‌های‌شان بمانند و از انجام هرگونه تحرک و تظاهراتی خودداری کنند.

۱۲ - با توجه به حضور توانمند حزب توده^{۷۴۴}، مصدق - به درستی - ادامه نبرد را دیگر به سود خود و به صلاح ملت ایران نمی‌دانست و بهمین جهت در بامداد ۲۸ مرداد، پیشنهاد دکتر فاطمی مبنی بر: «به ستاد ارتش دستور داده شود تا اسلحه در اختیار توده‌ای‌ها بگذارند» را رد کرد^{۷۴۵}. مصدق همچنین، درخواست رهبران حزب توده برای «توزیع ده هزار قبضه تفنگ و سلاح‌های سبک به

⁷⁴¹ - New York Times, August 19, 1953 ; Roosevelt, pp. 182-185

روزنامه کیهان، ۲۹ مرداد ۱۳۳۲؛ اتابکی، ص ۱۱۶؛ مقایسه کنید با: غلامحسین صدیقی در گفتگو با روزنامه دنیا، ۲۰ شهریور ۱۳۵۸؛

^{۷۴۲} - کیانوری، ص ۲۶۸؛ کیانوری، «حزب توده و مصدق»، نامه مردم، شماره ۱ و ۲، ۱۳۵۹، صص ۵-۶
^{۷۴۳} - برای متن نامه آیت‌الله کاشانی و بحث‌های مربوط به آن، نگاه کنید به مقاله دکتر محمد حسن سالمی در: فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر، شماره‌های ۶-۷، ۱۳۷۶-۷، صص ۱۵۴-۱۶۸؛ کاتوزیان، صص ۲۱۳ و ۲۱۸؛ روحانیت و اسرار فاش نشده از نهضت ملی شدن صنعت نفت، ص ۳۶.

^{۷۴۴} - به روایت کیانوری (ص ۲۷۸) در ۲۸ مرداد، حزب توده، تنها از بخش کارگری، می‌توانست ۲۵ هزار کارگر را به خیابان‌ها بفرستد.

^{۷۴۵} - مکی، صص ۴۱۱-۴۱۲.

منظور دفاع از دولت مصدق را رد نمود^{۷۴۶}. سپهرذبیح (سردبیر سابق روزنامه باختر/مروز) در این باره می نویسد:

- «هیأتی (که) از جانب حزب توده با مصدق تماس گرفت نتوانست موافقت او را برای پخش اسلحه میان توده‌ای‌ها و جبهه ملی‌های تندرو جلب کند. گزارش شده است که مصدق به نمایندگان حزب توده و تنی چند از یاران وفادار خود گفته بود که ترجیح می‌دهد طرفداران شاه او را زجر کش کنند، اما خطر یک جنگ داخلی را نپذیرد»^{۷۴۷}.

به روایت ستوان عموئی، در روز ۲۸ مرداد سازمان افسران حزب توده: «بیش از هر زمان و پیش از هر کس، چشم انتظار دریافت مأموریتی درخور بود. هیأت دبیران [سازمان افسری] در انتظار اشاره رهبری حزب، در کلیه شاخه‌های سازمان آماده‌باش اعلام می‌کند. اعضای سازمان به عنوان آخرین دیدار، با همسران و سایر اعضای خانواده خود، وداع می‌کنند و مسلح به مرکز تجمع شاخه سازمان افسران رو می‌آورند»^{۷۴۸}.

سرگرد فریدون آذرنور (عضو بلندپایه سازمان نظامی حزب توده) نیز تأکید می‌کند: «تمام ۲۴۳ عضو سازمان افسران در تهران، در روز ۲۸ مرداد در انتظار دستور از بالا بودند که وارد عمل شوند. در بین آن‌ها، ۲۹ افسر هوائی، ۷ افسر توپخانه، ۹ افسر سوار، ۱۷ افسر پیاده، ۲۵ افسر مهندس، ۲۳ افسر ژاندارمری بودند که هرکدام متناسب با وضع شغلی، امکانات خود را داشتند...»^{۷۴۹}

۱۳ - مصدق، ضمن رد پیشنهاد کمک رهبران حزب توده برای مقابله مسلحانه با کودتا، با وقت‌گشی آشکار و «مهلت خواستن» یا سر کار گذاشتن رهبری حزب توده^{۷۵۰} کوشید تا در روز ۲۸ مرداد، نیروهای رزمنده حزب توده را عقیم یا بلا تکلیف بگذارد^{۷۵۱}. مهندس زیرک‌زاده، ضمن ابراز خوشحالی از رد پیشنهاد کمک حزب توده توسط مصدق و نجات ایران از خطر کودتای این حزب کمونیستی تأکید می‌کند:

- «از اواخر سال ۱۳۲۴ تا مرداد ۱۳۳۲ حزب توده هر وقت می‌خواست می‌توانست با یک کودتا تهران را تصرف کند... بخوبی می‌بینیم که مصدق با رد کمک حزب توده چه خدمت بزرگی به ملت ایران کرده است»^{۷۵۲}.

۱۴ - در روز ۲۸ مرداد، مصدق - با وجود اصرار و پافشاری یاران نزدیکش از تقاضای کمک مردمی توسط رادیو خودداری کرد.

⁷⁴⁶ - Foreign relations..., vol X, n° 362n p.784

مقایسه کنید با جوانشیر، ص ۳۱۲؛ شایگان، سید علی، خاطرات، صص ۹-۱۰؛ کیانوری، ص ۲۷۶؛ ورقا، ص ۱۸۶-

۱۸۷

^{۷۴۷} - ذبیح، ایران در دوران دکتر مصدق، ص ۱۷۹، مقایسه کنید با: جوانشیر، ص ۳۰۷

^{۷۴۸} - عموئی، صص ۷۱-۷۲

^{۷۴۹} - گفتگوی سرگرد آذرنور بانگارنده، پاریس، ۲۰ مرداد ۱۳۷۴؛ امیرخسروی، ص ۷۱۲

^{۷۵۰} - نگاه کنید به: کیانوری، صص ۲۷۶-۲۷۷؛ جوانشیر، ف.م.، صص ۳۱۱-۳۱۳؛ فیروز، مریم (همسر کیانوری)،

خاطرات، ص ۱۰۶

^{۷۵۱} - برای نمونه‌هایی از سرگردانی و بلا تکلیفی نیروهای رزمنده حزب توده در روز ۲۸ مرداد، نگاه کنید به:

جوانشیر، صص ۳۰۸-۳۰۹؛ گذشته چراغ راه آینده، صص ۶۲۹ و ۶۷۶؛ عموئی، صص ۷۱-۷۳؛ امیرخسروی، ص ۶۵۴

و ۶۸۳ و ۶۸۵؛ ورقا، صص ۴۶-۵۰

^{۷۵۲} - زیرک‌زاده، صص ۳۲۲-۳۲۵

۱۵ - به روایت سرهنگ حسینقلی سررشته (از افسران هوادار مصدق):

«در صبح روز ۲۵ مرداد، مأمور شدم ابوالقاسم امینی، وزیر دربار را دستگیر کنم... تمام قصرها را بازدید کردم ولی اثری از وزیر دربار بدست نیامد. در مجاورت کاخ سعدآباد ساختمانی را مشاهده کردم که آنتن های بلندی داشت. برای بازرسی، داخل آن ساختمان شدم، دیدم سرهنگ حسینقلی اشرفی، فرماندار نظامی تهران، ارنست پرون^{۷۵۳} را - که مقیم آن ساختمان بود - دستگیر کرده و اثاثیه و نوشته های بسیاری را از داخل قفسه ها در چمدان هائی جا می دهد تا به همراه متهم (ارنست پرون) به فرمانداری نظامی بیاورد. متوجه شدم آنتن ها نیز متعلق به دستگاه بی سیمی است که ارنست پرون با آن، با نقاط دور و نزدیک می توانست تماس داشته باشد...»^{۷۵۴}

اما بدستور دکتر مصدق، ارنست پرون بزودی آزاد می شود و در عوض، سرهنگ اشرفی (فرماندار نظامی تهران و دستگیر کننده پرون) بازداشت می گردد. سرهنگ سررشته تأکید می کند که: سرهنگ اشرفی با کودتاچیان همکاری نداشت و توقیف او، کمک بزرگی به کودتا بود!^{۷۵۵}

۱۶- در چنان شرایطی، با توجه به تشدید و تراکم تظاهرات پراکنده مردم تهران، سرتیپ محمد دفتری، خواهرزاده دکتر مصدق - که «از نزدیکان شاه شمرده می شد»^{۷۵۶} و معروف به همکاری با «کودتاچیان» بود^{۷۵۷}، با وجود مخالفت شدید سرتیپ ریاحی، رئیس ستاد ارتش مصدق و دیگران، بدستور و اصرار مصدق، ضمن حفظ ریاست نیروهای مسلح گمرک، به ریاست فرمانداری نظامی تهران و نیز به ریاست شهربانی کل کشور منصوب شد. سرتیپ دفتری در بعدازظهر ۲۸ مرداد، با «ماچ و بوسه» و شعار «ما همه برادر و شاه پرستیم»، نیروهای بلا تکلیف سرتیپ عطاالله کیانی (معاون ستاد ارتش مصدق) را در خیابان های تهران، جذب و خُشی کرد.^{۷۵۸}

۱۷- با توجه به پیوند فامیلی بین مصدق و سرتیپ دفتری و وابستگی آشکار سرتیپ دفتری به شاه و دربار، مصدق با انتصاب وی به ریاست شهربانی کل کشور و نیز فرمانداری نظامی تهران، شاید می خواست تا با ایجاد نوعی «حفاظ فامیلی و امنیتی»، خود و یارانش را از آسیب های احتمالی نیروهای مخالف، مصون و محفوظ بدارد^{۷۵۹} و در عین حال از کشت و کشتار و وقوع یک جنگ داخلی جلوگیری کند.^{۷۶۰}

۱۸- گویا با چنین اعتقادی بود که مصدق، حتی به نیروهای تحت فرماندهی سرهنگ ممتاز (در خیابان کاخ) نیز گفته بود که دست از مقاومت بردارند و بروند.^{۷۶۱}

۱۹ - در چنان شرایطی، از بامداد ۲۸ مرداد ۳۲ تظاهرات در تهران تغییر شکل یافت^{۷۶۲}: در حالیکه در صبح ۲۸ مرداد، مصدق، دعوت خسروخان قشقائی برای عزیمت به جنوب را رد کرد^{۷۶۳} و هواداران مصدق

^{۷۵۳} Ernest Perron: «جاسوس انگلستان در دربار»، «دوست نزدیک شاه»، «از عوامل دست اول کودتا» و...،

نجاتی، صص ۳۴۴، ۳۶۲-۳۶۳، ۳۷۳، ۴۶۹، ۶۰۴

^{۷۵۴} - سررشته، صص ۱۱۰-۱۱۱، مقایسه کنید با: نجاتی، صص ۴۱۳ و ۶۰۳.

^{۷۵۵} - سررشته، صص ۱۲۰-۱۲۱

^{۷۵۶} - زیرک زاده، صص ۱۴۱؛ سررشته، صص ۱۲۰

^{۷۵۷} - نجاتی، صص ۶۰۴-۶۰۵

^{۷۵۸} - نجاتی، صص ۴۴۵-۴۴۶؛ امیرخسروی، صص ۷۱۸

^{۷۵۹} - موحد، ج ۲، صص ۸۶۷-۸۶۸

^{۷۶۰} - زیرک زاده، صص ۳۱۳

^{۷۶۱} - روزنامه اطلاعات (ویژه ۲۸ مرداد)، ۲۹ مرداد ۱۳۵۸

^{۷۶۲} - عاقلی، ج ۱، صص ۳۵۱

^{۷۶۳} - مصدق، نامه ها، صص ۴۰۴

بدستور او از آمدن به خیابان‌ها خودداری کردند و حتی دانشگاه‌ها و مدارس و بازارها هم بدستور مصدق تعطیل شده بودند^{۷۶۴}، رئیس شهربانی کل کشور و فرماندار نظامی جدید تهران (سرتیپ محمد دفتری) با داشتن فرمان دکتر مصدق برای استقرار نظم و سرکوب تظاهرکنندگان ضد شاهی، آماده بود. به گفته مصدق:

- «سرتیپ دفتری در اروپا بود، من او را خواستم و به ریاست گارد مسلح گمرک منصوب کردم... در آن روز (۲۸ مرداد) تلفن کردم به وزیر کشور که «شما حکم ریاست شهربانی را به سرتیپ دفتری بدهید»، برای اینکه او (سرتیپ دفتری) بتواند کار مؤثری کند، تلفن کردم به ستاد ارتش، به آقای سرتیپ ریاحی که حکم فرمانداری نظامی را هم به او بدهند»^{۷۶۵}.

مفهوم این سخن که [سرتیپ دفتری] «بتواند کار مؤثری کند» - با آنچه که در ۲۸ مرداد از سرتیپ دفتری دیدیم - کاملاً روشن و آشکار است^{۷۶۶}.

منوچهر فرمانفرمائی، دولتمرد و کارشناس ارشد نفت و از بستگان نزدیک دکتر مصدق که در بامداد ۲۸ مرداد با پسر مصدق (غلامحسین مصدق) قرار ملاقات داشت، یادآور می‌شود که در روز ۲۸ مرداد:

- «دیدم چند کامیون سرباز می‌آید و فریاد «زنده باد!» شنیده می‌شود، ولی درست معلوم نبود چه کسی را می‌گفتند. حدس زدم مصدق تصمیم گرفته کلک شاه را بکند و این کامیون‌ها هم برای تشویق مردم به خیابان آمده‌اند، ولی نزدیک تر شدم و شنیدم می‌گویند «زنده باد شاه!» خیلی عجیب بود! چطور جرأت می‌کردند چنین بگویند و چطور هزاران مردمی که در اطراف بودند اعتنائی به آنها نمی‌کردند؟ ما ناظر تحول عمیقی بودیم...»^{۷۶۷}

در چنان شرایطی، هندرسون، ویلبر و کابل (قائم مقام سازمان سیا) با حیرت و ناباوری، گزارش دادند:

- «یک جنبش نیرومند و غیرمنتظره مردمی و نظامی، منجر به تسخیر واقعی شهر تهران توسط نیروهای هوادار شاه شده... نه تنها اعضای دولت مصدق، بلکه شاهی‌ها و توده‌ای‌ها هم از این موفقیت آسان و سریع که تا حدود زیادی خودجوش صورت گرفته، در شگفت‌اند»^{۷۶۸}.

سرهنگ نجاتی (عضو نیروی هوایی هوادار مصدق) یادآور می‌شود:

- «پیروزی سریع کودتاچیان در روز ۲۸ مرداد نه تنها برای ملت ایران، بلکه برای کریمت روزولت و سردمداران کودتا، باور کردنی نبود»^{۷۶۹}

سرهنگ نجاتی که برای دفاع از اقامتگاه مصدق شتافته بود، با حسرت فراوان تأکید می‌کند:

^{۷۶۴} - نگاه کنید به: اتابکی صص ۱۸۷-۱۸۹؛ سنجابی، هاروارد، صص ۱۰۶۹ (نوار شماره ۱۲)؛ موحد، ج ۲، صص ۸۲۷-

۸۲۸؛ امیر خسروی، صص ۶۱۸؛ ملکی، صص ۱۰۵؛ کاتوزیان، صص ۲۳۴؛ آبراهامیان، صص ۲۵۲

^{۷۶۵} - مصدق در محکمه نظامی، ج ۲، صص ۴۸۱

^{۷۶۶} - سرتیپ دفتری ۱۴ روز بعد از این «کار موثر»، دوباره به پست اولیه خود، ریاست گارد مسلح گمرک، بازگشت.

روزنامه اطلاعات، ۱۰ شهریور ۱۳۳۲

^{۷۶۷} - فرمانفرمائی، صص ۷۲۲. تورج جوادی، عضو سازمان جوانان حزب زحمتکش (مظفریقائی) که در روز ۲۸ مرداد بسیار فعال بود، مضمون همین روایت فرمانفرمائی از روز ۲۸ مرداد را تکرار کرده است. گفتگوی نگارنده با تورج جوادی، اوت ۲۰۰۶

⁷⁶⁸ - Foreign Relations of the United States, volume X, 1951-1954, Editor in Chief John P. Glennon, Washington, 1989, docs 348, 349؛ Wilber, Overthrow of Premier Mossadeq of Iran (November 1952-August 1953). Central Intelligence Agency, March 1954, pp66-67

^{۷۶۹} - نجاتی، صص ۴۳۹

- «عجیب اینکه هزاران تن از مردم تهران در کنار خیابان‌ها یا بر پشت‌بام‌های مجاور خانهٔ مصدق، نظاره‌گر اوضاع و در انتظار پایان ماجرا بودند!»^{۷۷۰}

سپهر ذبیح (سر دبیر سابق باختر امروز) نیز نظری مشابهٔ نظر سرهنگ نجاتی ابراز می‌کند. او ضمن تأکید بر علل روانی و عکس‌العمل شدید و غیرمشرط مردم برای خنثی کردن حزب توده در دوران‌های مختلف و باتوجه به رفتن شاه از ایران در ۲۵ مرداد ۳۲ و وحدت نظر حزب توده و برخی از یاران مصدق در مبارزهٔ مشترک با شاه، می‌نویسد:

- «... [وحدت نظر حزب توده و برخی از یاران مصدق در مبارزهٔ مشترک با شاه] در میان علاقمندان سیاست، ترس واقعی را برانگیخت، به طوری که ترجیح می‌دادند شاهد سقوط دکتر مصدق باشند، اما خطر پیروزی حزب توده را پذیرا نشوند. [در گذشته نیز] هر وقت خطر حزب توده احساس می‌شد، مردم، عکس‌العمل شدید و غیر مشروطی برای خنثی کردن حزب توده نشان می‌دادند». [در ۲۸ مرداد نیز] «قشر بزرگی از مردم علاقمند به سیاست، در گوشه‌ای ایستادند تا شاهد سقوط حکومتی باشند که مدت‌ها مظهر جدیدی از ناسیونالیسم در ایران بود در این مورد نیز، به نظر می‌رسید که دلیل عمدهٔ بی‌حرکتی مردم ناشی از خطر شدیدی بود که از جانب حزب توده احساس می‌کردند»^{۷۷۱}.

مهدی غنی، از فعالان ملی - مذهبی، از فعالان ملی - مذهبی می‌گوید:

- «... ما بچه‌های انجمن (اسلامی دانشجویان) این نگرانی را داشتیم که توده‌ای‌ها دارند می‌برند، یعنی کشور کمونیستی می‌شود... ما نگران حاکمیت کمونیست‌ها بودیم. بعد از ۲۵ مرداد و شکست کودتای اول، تصور ما این بود که کودتا تمام شده و ایران دارد به سمت یک جریان کمونیستی می‌رود. این نگرانی موجب شده بود که در آن ۳-۴ روز، بی‌طرف بودیم»^{۷۷۲}.

دکتر ابراهیم یزدی، رهبر «نهضت آزادی ایران» نیز تأکید می‌کند:

- «اگر در آن زمان از هر ملی‌گرائی می‌پرسیدند که بین دربار و کمونیسم (حزب توده) کدام گزینه را انتخاب می‌کنید؟ همگی بدون شک، دربار را انتخاب می‌کردند»^{۷۷۳}.

خلیل ملکی، رهبر فکری بزرگ‌ترین سازمان سیاسی هوادار مصدق، در اعلامیهٔ حزبی خود، دربارهٔ ۲۸ مرداد چنان سخن گفت که موجب حیرت و انتقاد شدید یارانش گردید، چرا که در آن اعلامیه، ملکی نه از کلمهٔ کودتا استفاده کرده بود و نه از ضرورت بازگشت دولت دکتر مصدق و ادامهٔ مبارزه برای تحقق هدف‌های نهضت ملی سخنی گفته بود!^{۷۷۴} آیا خلیل ملکی، آنچه را که در روز ۲۸ مرداد اتفاق افتاده و به چشم خویش دیده بود - اساساً - کودتا نمی‌دانست؟!

بابک امیرخسروی، نیز در گفتگوی دیگری با نگارنده تأکید کرد:

- «بدور از تعصبات سیاسی و در ارزیابی‌های تازه، با توجه به انشعابات و اختلافات جبههٔ ملی، حضور قاطع حزب توده و ناامیدی و بی‌تفاوتی مردم نسبت به دولت مصدق، اینک من، بیش از گذشته، واژهٔ «کودتا» را برای تبیین رویداد ۲۸ مرداد ۳۲، نادرست می‌دانم»^{۷۷۵}.

مهندس زیرک‌زاده - بدرستی - می‌نویسد:

- «احتمال یک جنگ داخلی زیاد بود به طوری که اگر در ۲۸ مرداد چندین کشته داشتیم، مقاومت دکتر مصدق،

^{۷۷۰} - مصدق، دولت ملی و کودتا (مجموعهٔ گفتگوها و مقالات)، بکوشش مهندس عزت‌الله سبحانی، ص ۲۲۷

^{۷۷۱} - ذبیح، ایران در زمان دکتر مصدق، صص ۱۹۸-۱۹۷

^{۷۷۲} - نشریهٔ شهروند امروز، شمارهٔ ۱۲، بمناسبت ۲۸ مرداد، شهریور ۱۳۸۶.

^{۷۷۳} - سخنرانی ابراهیم یزدی در تالار شیخ انصاری دانشکدهٔ حقوق دانشگاه تهران، به تاریخ ۲۱ اسفندماه ۱۳۸۴

^{۷۷۴} - نگاه کنید به: حجازی، صص ۱۱۵-۱۱۸. برای متن اعلامیهٔ حزب «نیروی سوم» بقلم خلیل ملکی نگاه کنید به:

صص ۱۲۹-۱۳۵ همان کتاب

^{۷۷۵} - گفتگوی نگارنده با امیر خسروی، پاریس، ۱۵ مه ۲۰۱۱

صدها بلکه هزارها کشته بجای می گذاشت»^{۷۶}.
 با توجه به این واقعیت بود که مصدق - بعدها - به وکیل مورد اعتماد خود (سرهنگ بزرگمهر) گفته بود:

- «بهترین حالت، همین بود که پیش آمد»^{۷۷}.



تهران: ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

مردم یکی از تانک‌های ارتش را تصرف کرده و در خیابان شاهرضا به تظاهرات پرداخته‌اند.

^{۷۶} - زیرک زاده، ص ۳۱۳؛ مقایسه کنید با نظر صدیقی، نجاتی، ص ۵۳۷؛ عمویی، ص ۷۴. در این روز از میان هواداران و مخالفان دکتر مصدق، جمعاً ۴۶ تن مقتول و ۳۳۳ تن مجروح شدند. روزنامه اطلاعات، ۳۱ مرداد ۱۳۳۲،
^{۷۷} - برهان، عبدالله، مصاحبه با سرهنگ جلیل بزرگمهر: کارنامه حزب توده و راز شکست مصدق، ج ۲، ص ۱۹۰

سرلشکر زاهدی و دکتر مصدق

سرلشکر زاهدی، افسری بود که درجات عالی ارتشی را با احساسات ملی، در کوران‌های خطرناک نظامی کسب کرده بود. او در کنار رضاشاه، فاتح یا آزادکننده خوزستان نفت‌خیز از چنگ شیخ خزعل دست‌نشانده انگلیس بود و لذا اگر رضاشاه یا سرلشکر زاهدی نمی‌بود، چیزی نبود تا بعدها دکتر مصدق بتواند آنرا ملی کند.

سرلشکر زاهدی پس از حمله متفقین به ایران (سوم شهریور ۱۳۲۰) بعنوان فرمانده لشکر اصفهان و بخاطر مقاومت در برابر نیروهای انگلیس، بازداشت و با هواپیما به فلسطین تبعید گردید و حدود سه سال در آنجا زندانی بود. زاهدی پس از خروج نیروهای متفقین از ایران، در کنار مصدق به مبارزات خویش ادامه داد بطوری که در کابینه نخست مصدق، وزیر کشور دولت مصدق گردید. او در مقام ریاست کل شهربانی، در بازگرداندن آیت‌الله کاشانی از تبعید کوشید و انتخابات دوره شانزدهم مجلس - که به نفع یاران مصدق تمام شد - زیر نظر و با کمک فراوان زاهدی انجام شد.^{۷۷۸}

مصدق در جلسه مجلس شورای ملی (در ۴ خرداد ۱۳۲۹) نسبت به برکناری زاهدی از ریاست شهربانی، به دولت منصورالملک اعتراض نمود و زاهدی را به وظیفه شناسی و افسری که «از جنبه بی‌طرفی خارج نشدند و به افکار عمومی نهایت احترام را گذاشتند» توصیف کرد.^{۷۷۹} مصدق در این زمان، برکناری زاهدی را «باعث نگرانی در امنیت جبهه ملی» می‌دانست.^{۷۸۰}

چنانکه گفته‌ایم، در سفر هریمن - فرستاده دولت آمریکا - به ایران در ۲۳ تیرماه ۱۳۳۰ و تظاهرات خونین سازمان‌های حزب توده علیه وی، عده‌ای کشته و مجروح شدند و مصدق، ضمن اعلام حکومت نظامی در تهران، رئیس شهربانی وقت (سرلشکر بقائی) را بدون موافقت وزیر کشورش (زاهدی) برکنار کرد. زاهدی در اعتراض به این تصمیم، از مقام خود در کابینه مصدق استعفاء داد و از آن هنگام تا سقوط مصدق، رهبری مخالفان وی را عهده دار شد. او خود را از پایه گذاران «نهضت ملی استیفای حقوق ملت ایران» می‌دانست^{۷۸۱} و گویا با چنین جنبه و جایگاهی بود که زاهدی در خردادماه ۳۲ با احترام فراوان، از مصدق خواست تا برای فائق آمدن بر بحران‌ها و آشفتگی‌های حاکم بر جامعه، به تشخیص خود، جای خود را به دولت صالح دیگری واگذار کند.^{۷۸۲} این پیشنهاد زاهدی ظاهراً تکرار پیشنهاد شاه به مصدق مبنی بر انتخاب الهیار صالح یا حسین مکی به نخست‌وزیری بود.^{۷۸۳}

در ۲۹ اردیبهشت ۳۲، زاهدی در پیامی به هندرسون (سفیر آمریکا در ایران) و ارائه برنامه دولت احتمالی

^{۷۷۸} - سنجابی، ص ۱۳۱

^{۷۷۹} - مکی، خاطرات سیاسی، ص ۲۱۴

^{۷۸۰} - عمیدی نوری، ج ۲، ص ۲۷۶

^{۷۸۱} - موحد، گفته‌ها و ناگفته‌ها، ص ۱۷. برای آگاهی از روابط زاهدی و جبهه ملی، نگاه کنید به: مکی، صص ۲۰۶-۲۱۳

^{۷۸۲} - روزنامه اطلاعات، ۱۳ خردادماه ۱۳۳۲

^{۷۸۳} - مکی، ج ۵، ص ۲۲۲

خود، تأکید می‌کند:

- «چنانچه دولت آمریکا در اجرای این برنامه اصلاحات به وی اعتماد ندارد، حاضر است با هر شخص دیگری که بتواند این اصلاحات را به ثمر برساند، همکاری کند و او را مورد حمایت و پشتیبانی قرار دهد و از کوشش‌های خود برای رسیدن به نخست وزیری به نفع آن شخص، منصرف گردد»^{۷۸۴}.

بعد از رویداد شب ۲۵ مرداد و تلقی آن به عنوان «کودتا»، سرلشکر زاهدی مخفی گردید بطوری که دولت مصدق برای دستگیری او «یکصد هزار ریال پاداش نقدی» تعیین کرده بود^{۷۸۵}. زاهدی تا ساعت ۴,۵ بعدازظهر روز ۲۸ مرداد در خانه سیف السلطنه افشار قاسم لپنهان بود^{۷۸۶}.

در ۲۹ مرداد مصدق و یارانش، خود را به فرمانداری نظامی تهران تسلیم کردند و برخورد سرلشکر زاهدی با دکتر مصدق و یارانش، بسیار محترمانه و دوستانه بود. به روایت دکتر غلامحسین صدیقی:

- در فرمانداری نظامی، سرلشکر زاهدی «پیش آمد و به آقای دکتر مصدق سلام کرد و دست داد و گفت: «من خیلی متأسفم که شما را در اینجا می‌بینم، حالا بفرمائید در اطافی که حاضر شده است، استراحت بفرمائید...» سپس (زاهدی) رو به ما کرد و گفت: «آقایان هم فعلاً بفرمائید یک چائی میل کنید تا بعداً...» و با ما دست داد و ما به راه افتادیم... از پلکان پائین آمدیم، سرلشکر نادر باتمانقلیچ [که در ۲۵ مرداد توسط مصدق دستگیر و زندانی شده بود] بازوی آقای دکتر مصدق را گرفته بود، هنگامی که خواستیم سوار ماشین شویم، شخصی، با صدای بلند، بر ضد ما شروع به سخنگویی و شعاردهی کرد. سرلشکر باتمانقلیچ با اخم و تشر (خطاب به شعار دهنده) گفت: خفه شو! پدر سوخته!... سرلشکر باتمانقلیچ که آقای دکتر (مصدق) را به اطاق رسانید، برگشت و به ما گفت: «وسایل راحت آقایان فراهم خواهد شد. هر کدام از آقایان هر چه می‌خواهید بفرمائید بیاورند» و بعد رو به من کرد و گفت: با آقای دکتر (صدیقی) هم که قوم و خویش هستیم!... سرتیپ فولادوند به من (صدیقی) گفت: شما چه می‌خواهید؟ گفتم: وسایل مختصر شست و شو که باید از خانه بیاورند و یکی دو کتاب. سرتیپ نصیری [که در شب ۲۵ مرداد بخاطر ابلاغ فرمان شاه در عزل دکتر مصدق، دستگیر و زندانی شده بود] گفت: هر چه بخواهید، خودم برای جنابعالی فراهم می‌کنم هر چند با وجود سابقه قدیم، شما می‌خواستید مرا بکشید!...»^{۷۸۷}

به گزارش سرهنگ سررشته (هوادار مصدق و شاه‌دماجرا):

- «سرلشکر زاهدی، نیمی از پله‌ها را طی کرد و در برخورد با ایشان [مصدق] پس از روبوسی، زیر بغل آقای مصدق را گرفته و ایشان را با احترام به اطاق پذیرائی هدایت می‌کند».^{۷۸۸}

بنا بر گزارش‌های دیگر: سرلشکر زاهدی هنگام ورود مصدق به باشگاه افسران، از او استقبال کرد و مصدق هم به او تبریک گفت.^{۷۸۹}

حسام‌الدین دولت‌آبادی در خاطراتش می‌نویسد:

- «دکتر مصدق به سرلشکر زاهدی گفت: من اینجا اسیر هستم و شما امیر... زاهدی جواب داد: شما اینجا میهمان هستید... سپس به دستور زاهدی اطاق اختصاصی شاه را در اشکوب (طبقه) سوم باشگاه افسران، در اختیار مصدق گذاشتند».^{۷۹۰}

سرگرد مهدی همایونی - عضو سازمان نظامی حزب توده و فرمانده نگهبانان زندان دکتر مصدق و وزیران کابینه‌اش - در باره وضعیت بهداشت و درمان آنان در زندان یادآور می‌شود:

- «هر هفته برنامه بهداشتی، تغذیه و داروئی آنان به وسیله دو پزشک - پس از ویزیت و معاینه - تعیین

⁷⁸⁴ - Henderson to the Department of State, May 20, 1953, telegram : 2053-5/788,00

^{۷۸۵} - باختر امروز، شماره ۱۱۷۴، ۲۷ مرداد ۳۲

^{۷۸۶} - زاهدی، صص ۱۸۰ و ۲۰۱

^{۷۸۷} - نگاه کنید به: یادنامه دکتر غلامحسین صدیقی، صص ۱۳۹ - ۱۴۰؛ نجاتی، صص ۵۵۵ - ۵۵۶

^{۷۸۸} - سررشته، ص ۱۰۳

^{۷۸۹} - خواندنیها، شماره ۹۸، ۱۳۳۲، ص ۳؛ عاقلی، ج ۲، ص ۹

^{۷۹۰} - صفائی، ص ۱۳۹؛ زاهدی، ص ۲۲۹

می‌گردید که آشپزخانه طبق آن عمل می‌نمود. [آنان] با کامل‌ترین و بهترین غذا و میوه‌ها پذیرائی می‌شدند و هیچگونه شکایتی [در این زمینه] نداشتند.^{۷۹۱}

«مرا ببوس! برای آخرین بار...»

«پیروزی، کینه می‌آفریند
چون شکست خوردگان ناخشنودند»

سقوط آسان دولت مصدق و کشف سازمان نظامی حزب توده و امکانات گسترده و حیرت‌انگیز آن در عالی‌ترین سطوح نظامی، انتظامی و سیاسی کشور، نگرانی‌های دولت آمریکا در احتمال «استیلا و وحشت سرخ بر ایران» و در نتیجه، تدوین طرح TP-Ajax برای «پاکسازی ایران از حزب کمونیست توده» را پذیرفتنی ساخت. کشف شبکه نظامی حزب توده - همچنین - دل‌نگرانی‌ها و دغدغه‌های سیاستمدارانی مانند خلیل ملکی و دکتر بقائی در باره خطر استیلا و حزب توده - به عنوان «بزرگ‌ترین خطری که ایران و نهضت ملی را تهدید می‌کند» را تأیید کرد^{۷۹۲}

پیش از ۲۸ مرداد ۳۲، حزب توده در تدارک تهیه سلاح و مسلح کردن نیروهای خود و انجام عملیات خرابکاری برای تضعیف ارتش ایران بود، بطوری که تشکیلات نارنجک‌سازی سازمان نظامی حزب توده به مسئولیت و نظارت نورالدین کیانوری و با معاونت و شرکت سروان محقق‌زاده، مهدی ابوالفتحی، سرگرد لطفعلی مظفری، سرگرد هوائی پرویز اکتشافی، سروان مهندس مختار بانی سعید، ستوان یکم هوائی منوچهر مختاری و... فعال گردیده بود^{۷۹۳}. در این راستا، به روایت یکی از افسران معروف سازمان نظامی حزب: قبل از ۲۸ مرداد، نقشه و کروکی دقیق پادگان‌های باغشاه، عشرت‌آباد، دانشکده افسری و کاخ سعدآباد را با ذکر دقیق محل اسلحه‌خانه‌ها، موتورخانه‌ها، انبار سوخت و... تهیه کرده بودند^{۷۹۴}.

سازمان نظامی حزب توده - بلافاصله بعد از ۲۸ مرداد - در تدارک مبارزه مسلحانه و خرابکاری در شبکه‌های ارتش بود که خرابکاری در فرودگاه قلعه مرغی تهران و تهیه و ساخت هزاران نارنجک جنگی از آنجمله بود^{۷۹۵}.

چند هفته پس از سقوط دولت مصدق، بیست و یک شبکه حزب توده در تهران کشف گردید^{۷۹۶}. در ماه‌های مهر، آبان و دی ۱۳۳۳، چاپخانه‌های اصلی و انبار مهمات حزب توده در خیابان‌های روزولت و داودیّه تهران کشف شده و ۱۲ هزار نارنجک و ۹۰۰ بمب آتش‌زا بدست آمد. پیش از این نیز انبار دیگری

^{۷۹۲} - نگاه کنید به: علم و زندگی، شماره ۳، خردادماه ۱۳۳۲، صص ۲۰۳-۲۰۶ و ۲۹۱-۲۹۵؛ روزنامه شاهد، شماره ۲۰ فروردین ۱۳۳۲ و خصوصاً شماره‌های اردیبهشت تا ۲۳-۲۵ مرداد ۱۳۳۲

^{۷۹۳} - نگاه کنید به: اکتشافی، صص ۸۴-۱۰۶؛ بانی سعید، مختار، «سازمان افسران حزب توده ایران و تشکیلات نارنجک‌سازی»، خسروپناه، صص ۱۱۲-۱۱۴؛ نصیری، نصرالله، «ماجرای خرابکاری در پادگان هوائی قلعه مرغی» (۳۱ شهریورماه ۱۳۳۲)، خسروپناه، صص ۱۰۳-۱۰۵؛ سیر کمونیسم در ایران، صص ۱۰۳-۱۰۴، ۴۳۳ و ۶۳۵-۶۳۶

^{۷۹۴} - نگاه کنید به عموی، صص ۶۹

^{۷۹۵} - نگاه کنید به: اکتشافی، صص ۷۶-۹۷

^{۷۹۶} - تهران مصور، شماره ۵۲۶، ۲۰ شهریورماه ۱۳۳۲

از سلاح‌ها و مهمات حزب توده در خیابان دلگشا کشف گردیده بود.^{۷۹۷}



روزنامه اطلاعات:

خرابکاری سازمان نظامی حزب توده در فرودگاه قلعه مرغی

دستگیری سروان ابوالحسن عباسی (۲۱ مرداد ۱۳۳۳) و در نتیجه: کشف «دفترچه رمز سازمان افسران حزب توده»^{۷۹۸}، نشان داد که این سازمان شگفت‌انگیز حتی تا درون گارد شاهنشاهی، کاخ سلطنتی، اطاق خواب سرلشکر زاهدی، دفتر فرماندار نظامی تهران (تیمور بختیار)، دفتر دادستانی ارتش (حسین آزموده)،

^{۷۹۷} - تهران مصور، شماره ۵۹۵، ۸ بهمن ۱۳۳۳
^{۷۹۸} - نگاه کنید به: عباسی، صص ۱۲۳-۱۲۹؛ عمویی، صص ۴۷-۴۸ و ۸۲-۹۱؛ مبصر، صص ۳۲۳-۳۳۷

دفتر تجسس و اطلاعات رکن دو ارتش، بخش اطلاعات و مراقبت شهربانی کل کشور و... نفوذی گسترده داشت و می توانست تغییرات مهمی در نظام سیاسی ایران پدید آورد بطوری که بقول امیرخسروی:

- «وقتی سازمان افسران حزب توده کشف شد، حتی توده‌ای‌ها را نیز به حیرت انداخت»^{۷۹۹}

کشف این سازمان نظامی، حتی «رهبران بسیار دیرباور جبهه ملی» را نیز دچار شگفتی و وحشت کرده بود^{۸۰۰} زیرا که سرهنگ محمدعلی مبشری و سرهنگ حبیب‌الله فضل‌الهی (از اعضاء برجسته سازمان افسران حزب توده) در مقام دادیار دادگاه نظامی و معاون سرتیپ آزموده، مسئول رسیدگی به پرونده‌های دستگیرشدگان توده‌ای بودند^{۸۰۱}. سرهنگ فضل‌الهی و سروان محمد پولاددژ (مبهوت) عضو دیگر سازمان نظامی حزب توده و همکار نزدیک سرهنگ محسن مبصر در اداره تجسس و اطلاعات ارتش برای شکار افسران توده‌ای^{۸۰۲} جزو مأمورینی بودند که در جریان بازرسی از خانه‌های حزبی و سازمانی افسران توده‌ای «هرچه توانستند اسناد و مدارکی را که می‌توانست اسرار و مشخصات اعضای سازمان افسران را برملا کند، از بین بردند» و بدین ترتیب «تقریباً همه ضررها و خطرات احتمالی که موجودیت سازمان [نظامی حزب توده] را تهدید می‌کردند، خشتی شدند»^{۸۰۳}.

با چنین امکانات حیرت‌انگیزی بود که خسرو روزبه، مغزمتفکر سازمان نظامی حزب توده، پس از ۲۸ مرداد، از زندان گریخت^{۸۰۴}. بقول سرگرد مهدی همایونی (عضو سازمان نظامی حزب توده و فرمانده نگهبانان زندان دکتر مصدق) و ماشاالله ورقا (رئیس اداره اطلاعات و مراقبت شهربانی کل کشور و عضو سازمان نظامی حزب توده): در دورانی که مصدق در بازداشتگاه لشکر ۲ زرهی بسر می‌برد، سازمان افسران حزب توده به صورت منظم، اطلاعات، اخبار و مدارک و اسنادی که مورد نیاز مصدق بود به وی می‌رساند و حتی به ابتکار خسرو روزبه به مصدق پیشنهاد شد که سازمان افسران حزب توده قادر است مصدق را از زندان برهاند و تعهد کند که وی را به سلامت به هر کشوری که مصدق انتخاب کند، برساند. اما مصدق با اظهار سپاس، این پیشنهاد را نپذیرفت^{۸۰۵}.

^{۷۹۹} - امیرخسروی، ص ۷۰۹

^{۸۰۰} - ذبیح، ص ۲۰۷

^{۸۰۱} - سرهنگ مبشری در جریان دادرسی و محاکمه دکتر مصدق، معاون سرتیپ آزموده و سرهنگ فضل‌الهی از جمله بازپرسان دکتر مصدق بوده است. روزنامه اطلاعات، ۶ مهرماه ۱۳۳۲؛ خواندنیها، شماره ۳، ۱۰ مهرماه ۱۳۳۳،

ص ۱۴ به نقل از: خسروپناه، ص ۲۰۰

^{۸۰۲} - نگاه کنید به مبصر، صص ۳۱۰-۳۱۸

^{۸۰۳} - عموی، صص ۴۷-۴۸. مقایسه کنید با روایت سرگرد فریدون آذرنور، در خسروپناه، ص ۳۹

^{۸۰۴} - درباره چگونگی فرار خسرو روزبه، نگاه کنید به: زربخت، مرتضی، خاطراتی از سازمان افسران حزب توده ایران، در گفتگو با حمیداحمدی، صص ۱۸۸-۱۸۹

^{۸۰۵} - ورقا، ص ۶۵؛ خامه‌ای، خاطرات سیاسی، صص ۱۰۴۰-۱۰۴۱؛ خسروپناه، صص ۱۹۸-۲۰۱



سرگرد مهدی همایونی، عضو سازمان نظامی حزب توده و فرمانده نگهبانان زندان دکتر مصدق در دادگاه نظامی، داروی دکتر مصدق را در فنجان می‌ریزد.



سرگرد مهدی همایونی، عضو سازمان نظامی حزب توده و فرمانده نگهبانان زندان دکتر مصدق در دادگاه نظامی



کشف انبار مهمات سازمان نظامی حزب توده



کشف انبار مهمات سازمان نظامی حزب توده

با کشف سازمان نظامی حزب توده و دستگیری رهبران برجسته سازمان نظامی و اعضای کمیته مرکزی و هیأت اجرائیه حزب توده، حیات تشکیلاتی حزب توده رو به زوال نهاد آنچه‌آنکه «اردوی عظیم حزب توده» و «سپاه عظیم و رزم‌دیده توده‌ای‌ها» که در زمان مصدق تنها در سازمان ایالتی تهران، بالغ بر ۲۰

هزار عضو داشت، در پایان سال ۱۳۳۳ به کمتر از صد نفر کاهش یافت. حدود ۴۰ نفر از کادرها و اعضای برجسته حزب و ۳۷ تن از اعضاء و کادرهای مهم سازمان نظامی حزب توده نیز به روسیه شوروی گریختند.^{۸۰۶}

چنین ضربات سهمگینی هرچند که حزب توده و سازمان نظامی آن را از عرصه سیاسی ایران حذف کرد، اما تأثیرات سیاسی - ایدئولوژیک این حزب، سال‌های سال بر حافظه سیاسی - فرهنگی روشنفکران ایران باقی ماند.

پایگاه اصلی حزب توده، طبقه متوسط شهری بود^{۸۰۷} که هزاران کارمند و دانشجو را مجذوب خود کرده بود بطوری که مجله هفتگی و پرفروش تهران مصور در اواسط سال ۱۳۳۰ گزارش داد که ۲۵٪ دانشجویان دانشگاه‌ها، عضو مخفی حزب توده و ۵۰٪ دیگر هوادار حزب‌اند. دیپلمات‌های غربی مقیم ایران در این زمان اقرار می‌کنند که ۳۰٪ روشنفکران ایران در حزب توده فعالیت دارند و بقیه - به استثنای معدود کسان هوادار انگلستان و آمریکا - هوادار آن حزب‌اند.^{۸۰۸} در این زمان حزب توده در لفافه احزاب، جمعیت‌ها و انجمن‌های سیاسی، فرهنگی، هنری و اجتماعی مختلف، با جذب روشنفکران و نویسندگان و هنرمندان بسیار، در تهران و شهرستان‌ها، حدود ۱۰۰ روزنامه و مجله و نشریه منتشر می‌ساخت^{۸۰۹}. با این «ارتش فرهنگی»، حزب توده در جامعه ایران افکار عمومی ساخت که تأثیرات آن - از جمله در باره رویداد ۲۸ مرداد ۳۲ - هنوز نیز ادامه دارد.

اگر تراژدی را تقابل واقعیت (آنچه هست) با حقیقت (آنچه باید باشد) بدانیم، شکست سیاسی دکتر مصدق را می‌توان نوعی تراژدی بشمار آورد یعنی: تقابل واقعیت (ضعف‌های شخصی دکتر مصدق، محدودیت‌های تاریخی و ضعف ساختارهای سیاسی - اجتماعی جامعه ایران) با حقیقت (آرمان‌خواهی و استقلال‌طلبی مصدق)، و اگر بپذیریم که «مظلومیت» از عناصر اساسی تراژدی بشمار می‌رود و اگر این «مظلومیت» را با پیشواسازی و شیعه‌گرایی تاریخی مان بهم آمیزیم، آنگاه به راز تداوم «کربلای ۲۸ مرداد» در ذهن و زبان رهبران سیاسی و روشنفکران ما آگاه‌تر می‌شویم.

محاکمه ناروا و شتابزده مصدق و سپس استفاده هنرمندانه وی از تریبون آزاد این محکمه نظامی، جلوه دیگری از مواضع سیال و خصلت دوگانه مصدق برای «مظلومیت»، «قربانی بودن» و «قهرمان شدن» را به نمایش گذاشت. مصدق که با اراده، آگاهی و انفعال حیرت‌انگیز در ۲۸ مرداد، راه سقوط آسان دولت خویش را هموار کرده و سپس در برخورد با سرلشکر زاهدی، ضمن ربوبی، پیروزی وی را به او تبریک گفته بود، اینک، در فضائی مساعد و متفاوت، خود را بسان قهرمانی احساس می‌کرد تا شکست‌ها و ناکامی‌های خویش را بپوشاند و...

^{۸۰۶} - امیرخسروی، صص ۸۷۰ و ۸۷۲

^{۸۰۷} - نگاه کنید به نمودار پایگاه طبقاتی حزب توده، آبراهامیان، صص ۲۹۸-۲۹۹

^{۸۰۸} - آبراهامیان، صص ۳۰۲-۳۰۵

^{۸۰۹} - حدادی، ج ۲، صص ۲۵۶-۲۸۶

تبلیغات دیرپای حزب توده - که با رویداد ۲۸ مرداد، امید ایجاد «ایرانستان» وابسته به شوروی را بر باد رفته می‌دید - و سپس تیرباران ۲۶ تن از افسران سازمان نظامی حزب توده و نیز شاعر و نویسندهٔ محبوب مرتضی کیوان^{۸۱۰} و تأثیرات عمیق آن بر روان سیاسی روشنفکران ایران... همه و همه، رویداد ۲۸ مرداد را - بعنوان یک «کودتا» - بر حافظهٔ تاریخی جامعهٔ ما تثبیت کرد. از این زمان، زمستان فکر و اندیشهٔ سیاسی در ایران معاصر آغاز شد^{۸۱۱} و بقول فروغ فرخزاد:

«مرداب‌های الکل

انبوه بی‌تحرک روشنفکران را

به ژرفنای خویش کشیدند

در دیدگان آینه‌هاگوئی

حرکات و رنگ‌ها و تصاویر

وارونه منعکس می‌گشت

دیگر کسی به عشق نیاندیشید

و هیچکس، دیگر به هیچ چیز

نیاندیشید.»

بدین ترتیب، بار دیگر، «تاریخ» به «تقویم» بدل گردید و اندیشهٔ سیاسی، به آئین‌ها و عزاداری‌های مذهبی تبدیل شد و ترانهٔ رشک‌انگیز «مرا ببوس!» حدیث عشق‌های آتش گرفته و امیدها و آرزوهای بر باد رفتهٔ روشنفکران ایران گردید.^{۸۱۲}

^{۸۱۰} - نگاه کنید به: مرتضی کیوان، بکوشش شاهرخ مسکوب، تهران، نشر نادر، ۱۳۸۲
^{۸۱۱} - نگاه کنید به: شعر «زمستان» و قصیدهٔ «تسلی و سلام» برای «پیرمحمد احمدآبادی» (محمد مصدق) از مهدی اخوان ثالث، با این مطلع:

دیدى دلا! که یار نیامد؟
 گرد آمد و سوار نیامد

^{۸۱۲} - ترانهٔ «مرا ببوس» با صدای رشک‌انگیز حسن گلنراقی که گفته می‌شد در سوگ برخی افسران سازمان نظامی حزب توده سروده و خوانده شده است، در حالیکه شعر «مرا ببوس» ۴ سال پیش از دستگیری و اعدام افسران حزب توده، در سال ۱۳۲۹ در مجموعهٔ اشعار «آسمان اشک» حیدر رقابی (هاله) چاپ و بوسیلهٔ انتشارات امیرکبیر منتشر شده بود. این ترانه سپس توسط مجید وفادار (آهنگساز برجسته) و خوانندهٔ معروف آن زمان (خانم پروانه) ترانهٔ متن یک فیلم اجتماعی بنام «اتهام» گردید (۱۳۳۵). حیدر رقابی (هاله) متمایل به جبههٔ ملی بود که در سال ۱۳۳۲ فقط ۲۰ سال داشت و در همان سال عازم کشور آلمان گردید. نگاه کنید به: گفتگو با مجید وفادار، مجلهٔ تهران مصور، شمارهٔ ۱۴۱۸، ۱۱ آذرماه ۱۳۴۹؛ نواب صفا، اسماعیل، قصهٔ شمع (خاطرات هنری ۵۰ سال موسیقی معاصر)، صص ۱۰۴-۱۰۵؛ خطیبی، پرویز، خاطراتی از هنرمندان، ص ۷۷

شکست دکتر مصدق: ضعف‌ها و زمینه‌ها

در عرصه تاریخ و تحقیق، هرچند که «اگر»ها ارزش و اعتباری ندارند، اما برخی چنین وانمود می‌کنند که: «رویداد ۲۸ مرداد، یک فرصت تاریخی برای گذار به دموکراسی را از ایران سلب کرده» و «اگر ۲۸ مرداد ۳۲ نمی‌بود، ایران - به رهبری مصدق - می‌توانست به شاهراه ترقی و آزادی و دموکراسی نائل آید». چنین اعتقادی، گذشته از اینکه ناشی از نوعی اراده‌گرایی است، با عملکردها و کارنامه ۲۷ ماهه حکومت مصدق نیز - چنانکه دیده‌ایم - همخوانی ندارد.

در آغاز گفتیم که مصدق قدم به عرصه آرمان‌ها و آرزوهائی گذاشته بود که تحقق آن‌ها، بسیار بعید و درازمدت بود. علل یا عوامل این ناکامی‌ها را می‌توان چنین خلاصه کرد:

- مصدق، میراث‌خوار کمبودها، ضعف‌ها و محدودیت‌های تاریخی جنبش مشروطیت نیز بود. ادغام اقتصاد روستائی در اقتصاد شهری، فقدان یک ساختار مدرن اجتماعی و نیز التقاط شعارها و آرمان‌های عرفی و ملی با مفاهیم اسلامی و اتحاد مصدق با محافل سنتی بازار و روحانیت، جلوه‌ای از تداوم ساختارهای سیاسی-اجتماعی عصر مشروطیت در این دوران بود. در واقع، از این زمان است که ما شاهد ظهور جریان بنام «ملی-مذهبی» در عرصه سیاست ایران هستیم.

- فلسفه سیاسی دکتر مصدق با لیبرالیسم و روشنفکران «عصرروشنگری»، فاصله بسیار داشت، او نماینده پوپولیسم سیاسی یک جامعه «توده‌وار» (Société de masse) بود و لذا، عملکردهایش با ضروریات و ملزومات یک جامعه مدنی (Société civile) فاصله و گاه، مغایرت داشت.

- مصدق به ملت ایران وعده‌ها و امیدهای داده بود که بخاطر محدودیت‌های تاریخی و سیاسی، تحقق آنها بسیار دشوار یا غیرممکن بود. او به مسئله نفت بعنوان یک مسئله اخلاقی و حیثیتی نگاه می‌کرد و این امر، راه رسیدن به توافق‌های ممکن و مناسب را دشوار می‌ساخت. مصدق در این راه بجای شعور و عقلانیت سیاسی، اساساً از شور و هیجانات عاطفی مردم بهره‌مند بود، و این، چنانکه گفته‌ایم، یکی از ویژگی‌های رهبران در جنبش‌های پوپولیستی می‌باشد.

- اعتلای جنبش ملی شدن صنعت نفت با توسل به خشونت و قهر و تهدید و ترور مخالفان همراه بود و لذا این جنبش، پایانی جز عصبیت و خشونت و قهر مخالفان مصدق نمی‌توانست داشته باشد.

- استیلای ایدئولوژی انقلابی حزب توده و خصوصاً اخلاگری‌های سازمان نظامی این حزب و نیز حضور برخی افراد و شخصیت‌های افراطی در کنار مصدق، حرکت آرام و اصلاح‌طلبانه وی را دچاراخلال، افراط‌گری و آشفتگی ساخت.

موحد درباره ضعف‌ها و زمینه‌های شکست مصدق می‌نویسد:

- «اینک پس از گذشت سالیان دراز - که شور و التهاب شگفت آن روزها فراموش گشته است - در یک نگرش منطقی و واقع‌بینانه، به نظر می‌رسد که دکتر مصدق در تیرماه ۱۳۳۱، بهترین موقع، و هم بهترین

دستاویز را برای کنارجوئی انتخاب کرده بود. در آن زمان، هنوز سرطان نفاق و شقاق پنجه در پیکر نهضت ملی ایران، محکم نکرده بود. هنوز حرمت و اعتبار دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی لطمه نخورده بود. در آن شرایط، هر راه حلی برای مسئله نفت در برابر جانشین مصدق می‌گذاشتند، مسلماً از آنچه در آخر کار ایران را مجبور به قبول آن کردند، بهتر بود»^{۸۱۳}.

واقعیت این بود که مصدق، با وجود شجاعت در پیکار با سلطه استعمار انگلیس و داشتن شهامت در **ویران کردن** برخی نهادهای موجود سیاسی، «به نحو غم‌انگیزی فاقد روحیه ساختن بود»^{۸۱۴}. بقول ابوالحسن ابتهاج: - «مصدق اگرچه می‌دانست که چه نمی‌خواهد، ولی نمی‌دانست که چه می‌خواهد، در مسئله نفت، او کاملاً حق داشت که اساس قرارداد و عملکرد شرکت نفت را درهم بکوبد، اما متأسفانه، طرحی برای آنچه بجای آن باید گذاشت، نداشت»^{۸۱۵}.

خلیل ملکی در تحلیلی از علل شکست دکتر مصدق تأکید می‌کند:

- «اگر ما پس از پیروزی [ملی کردن صنعت نفت] دچار شکست شدیم، تقصیر از خود ما بود... اگر رهبری نهضت [دکتر مصدق] به یک سلسله اقدامات دست می‌زد و از یک سلسله اقدامات خودداری می‌شد، هم از شکست جلوگیری می‌گردید و هم نهضت ملی پیروزمندانه جلو می‌رفت... بقدر کافی واقع بین نبودن رهبری نهضت، ضربه را زد. در مسئله نفت، رهبری واقع بین می‌بایست توجه داشته باشد که نتیجه نهائی رد همه پیشنهادها چه خواهد بود. امروز جریان حوادث نشان داده است که نتیجه چیست! در آن زمان نیز بعضی از عناصر آگاه و هشیار و واقع بین، همین وضع را پیش بینی کرده و گذشت بیشتر و حل واقع بینانه مسئله [را] تشویق می‌کردند... قهر کردن و توی خانه نشستن و به امید ایده آل مطلق «یا همه چیز یا هیچ چیز»، هر چیز را از دست دادن، اگر هم ارزش اخلاقی داشته باشد، ارزش اجتماعی و سیاسی ندارد... عوض این که مردم را رهبری کنیم به دنبال آن‌ها روانه شدیم و اسیر احساسات بودیم که به مردم عوام تلقین شده بود. عوض این که مصلحت کشور و مردم را در نظر بگیریم، دائماً می‌گفتیم: «مردم درباره این کار چه خواهند گفت؟»... رهبری، دنباله روی از عوام نیست...»^{۸۱۶}.

مهندس زیرک‌زاده در باره سرنوشت محتوم حکومت مصدق تأکید می‌کند:

- «... به نظر من، جنبش (نهضت ملی)، پس از جدائی‌ها و تفرقه پایه‌گذاران آن، محکوم به زوال بود و هیچ چیز او را نجات نمی‌داد»^{۸۱۷}.

محمد علی موحد نیز یادآور می‌شود:

- «... از اسناد و مدارکی که برای ما باقی مانده، این استنباط حاصل نمی‌شود که دکتر مصدق تا پایان زمامداری خود به موفقیت خود در حل مسئله نفت «یقین» داشت. در واقع هم، چنین باوری به کلی غیرواقع بینانه بود... ما - حتی - فکر نمی‌کنیم که دکتر مصدق می‌توانست به سهولت، کودتای ۲۸ مرداد را سرکوب کند و یک یا چند ماه دیگر دوام بیاورد. وضع ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با وضع ۳۰ تیر ۱۳۳۱ به کلی متفاوت بود»^{۸۱۸}.

- فقدان اعتدال، انصاف و آرامش در عرصه سیاست ایران، مصدق را از داشتن مخالفان معتدل و سازنده، محروم ساخت و باعث گردید تا او نیز برای انجام اصلاحات و آرمان‌هایش به اقتدارگرائی، «اصلاحات آمرانه» و شیوه‌های «شبه قانونی» متوسل شود.

^{۸۱۳} - موحد، ج ۱، ص ۵۰۸

^{۸۱۴} - مک‌گی، ساندرز، ایرانی‌ها (ایران، اسلام و روح یک ملت)، ص ۲۰۵

^{۸۱۵} - ابتهاج، ج ۱، ص ۲۹۰

^{۸۱۶} - نگاه کنید به: ملکی، مقاله «تحلیل مختصری از گذشته برای ترسیم راه آینده»، در: نبرد زندگی، سال اول، شماره ۲۶، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۳۵، صص ۲۷-۵۹.

^{۸۱۷} - زیرک‌زاده، ص ۱۳۶

^{۸۱۸} - موحد، ج ۲، صص ۸۵۹-۸۶۰

- استقرار آزادی، دموکراسی و جامعه مدنی، نیازمند مقدمات و زمینه‌هایی بود که فقدان هر یک از آنها، دست‌یابی به آزادی و دموکراسی را غیرممکن یا بسیار دشوار می‌ساخت. اینکه در تمامت دوران مشروطیت و زمان مصدق، مشروطه‌خواهان ما به استبداد گرویدند، آزادیخواهان ما آزادی دیگران را پایمال کردند و حامیان و مدعیان حکومت قانون، بی‌قانونی‌ها نمودند، ناشی از این کمبودها یا نشانه این دشواری‌هاست.

روند رویدادهای سیاسی در تاریخ معاصر ایران نشان می‌دهد که برخلاف نظر «مستشارالدوله»^{۱۹}، مشکل جامعه ما یک کلمه (قانون) نیست، بلکه مشکل اساسی جامعه ما یک مشکل ساختاری، معرفتی و فرهنگی است و به همین اعتبار، نیازمند مهندسی اجتماعی و یک پیکار تاریخی و درازمدت است.

^{۱۹} - نگاه کنید به: آدمیت، فریدون، فکر آزادی، ص ۱۸۲.

مقایسه ها و مقابله ها

- ۱- مصدق و رضاشاه
- ۲- مصدق و محمدعلی فروغی
- ۳- مصدق و قوام السلطنه
- ۳- مصدق و مظفریقائی
- ۴- خلیل ملکی؛ اندیشمند تنها

۱- محمد مصدق و رضا شاه

با وجود روابط صمیمانه مصدق با رضاخان سردار سپه (در سال‌های ۱۳۰۱-۱۳۰۴)^{۸۲۰} و با وجود توصیه سردار سپه برای انتخاب مصدق به نمایندگی مجلس شورای ملی از شیراز^{۸۲۱}، دکتر مصدق، هیچگاه رضاشاه را بخاطر نقش قاطع او در انقراض سلسله بی‌لیاقت قاجارها نبخشیده بود. از این رو، مصدق اعتقاد داشت که «سلسله پهلوی مخلوق سیاست انگلیس است»^{۸۲۲} و لذا در دوران پادشاهی رضاشاه، و سپس محمد رضا شاه، مصدق - غالباً - بعنوان یک «سیاستمدار همیشه مخالف» باقی ماند^{۸۲۳}.

در بخش «غوغای نفت» گفته‌ایم: اولین گلوله برای ملی شدن صنعت نفت و پایان دادن به اجحافات درازمدت دولت انگلیس توسط رضا شاه شلیک شده بود.

رضا شاه در جامعه‌ای رشد و پرورش یافته بود که نه آزادی، دموکراسی و نه تجدد و پیشرفت اجتماعی - هیچیک - شناخته شده نبود. کودکی و جوانی او - همه - در سختی و خشونت گذشته بود... و بعد، تربیت نظامی در شخصیت قاطع و پر تحکم او نقش اساسی داشت. بهمین جهت، او با روحیه‌ای نظامی و «سربازخانه‌ای» درکی از آزادی و دموکراسی نداشت. آغاز حکومت او با آشفتگی‌های سیاسی - اجتماعی فراوان همراه بود. رضا شاه، وارث کشوری بود که بقول یکی از دیپلمات‌های خارجی مقیم ایران:

«ایران، در واقع، ملک متروکی بود که به حراج گذاشته شده بود و هر قدرت خارجی که قیمت بیشتری می‌داد و یا تهدید پر سروصداتری بکار می‌برد، می‌توانست آنرا از چنگ زمامداران فاسد قاجار بیرون آورد».

^{۸۲۰} - نگاه کنید به: مصدق، خاطرات و تألمات، ص ۱۶۶؛ بهبودی، سلیمان (رئیس دفتر رضاشاه)، رضاشاه، صص ۱۱۷،

۲۰۱، ۲۰۴، ۲۴۹؛ بهار ج ۲، ص ۷۶

^{۸۲۱} - سند نمره ۵۷۰، ۵ ثور ۱۳۰۲ [۱] از وزیر جنگ و فرمانده کل قشون [سردار سپه] به امیرلشکر جنوب. از دکتر

محمد حسن سالمی بابت ارسال این سند سپاسگزارم.

^{۸۲۲} - مصدق، ص ۳۴۳

^{۸۲۳} - برای نمونه‌هایی از مخالفت‌های دکتر مصدق در این دوران نگاه کنید به: متینی، صص ۱۱۱-۸۵

برخلاف نظر مصدق، در آن زمان از مشروطیت و آرمان‌های آن چیزی باقی نمانده بود تا رضا شاه آنرا «تعطیل» کند و یا از بین ببرد. شرایط حساس سیاسی بعد از جنگ جهانی اول و حضور سربازان روسیه و انگلیس و حتی عثمانی، فقر عمومی و فقدان امنیت فردی و اجتماعی، خودسری و استقلال طلبی خان‌ها و سران عشایر مسلح (مثل شیخ خزعل، اسماعیل آقا سمیتقو و...)، تحریک روحانیون مرتجع و خطر تجزیه ایران، آنچنان بود که اکثریت مردم و بسیاری از روشنفکران ترقیخواه (مانند عارف قزوینی، ملک الشعراء بهار، محمد علی فروغی، ابراهیم پورداوود، احمد کسروی و دیگران) ظهور «مردی مقتدر» و «مشتی آهنین» را آرزو می‌کردند. تصنیف مشهور ملک الشعراء بهار، بنام «مرغ سحر» تصویرگر مظالم ارباب‌ها و عدم امنیت فردی و اجتماعی و بیانگر آرزوهای روشنفکران این دوران بود:

ظلم ظالم، جور ارباب

آشیانم، داده بر باد

ای خدا، ای فلک، ای طبیعت!

شام تاریک ما را سحر کن!

ظهور رضا شاه - در واقع - حاصل مجموعه شرایط سیاسی و اجتماعی آن زمان بود؛ شرایطی که دولت انگلیس را نیز - سرانجام - تابع آن ساخته بود.^{۸۲۴}

در آن شرایط هرج و مرج و آشفتگی و عقب‌ماندگی، رضا شاه، مانند بسیاری از روشنفکران و ملی‌گرایان آن زمان، تنها به استقرار آرامش و امنیت ملی، توسعه اقتصادی، تجدید و نوسازی ایران توجه داشت.^{۸۲۵} از نظر رضا شاه، آزادی و تعدد احزاب و سازمان‌های سیاسی باعث آشفتگی‌های بیشتر اجتماعی می‌شد.^{۸۲۶} با اینهمه، مصدق رضاشاه را «عامل انگلیسی‌ها» می‌دانست.

مصدق با عمده کردن مبارزه سیاسی، استقرار آزادی و دموکراسی را در صدر مبارزات سیاسی خود قرار داده بود و خطاب به جبهه ملی می‌گفت:

«نجات کشور ما منحصرأ در ایمان به دموکراسی حقیقی و ایجاد حکومت واقعی مردم بر مردم است... ایجاد دموکراسی هم یک راه بیش ندارد و آن، انتخابات آزاد است.»^{۸۲۷}

^{۸۲۴} - نگاه کنید به: علی میرفطروس، «حکومت رضا شاه و دست انگلیسی‌ها»: یادنامه منوچهر فرهنگی، به کوشش فرهنگ مهر، صص ۵۱-۶۰؛ همچنین نگاه کنید به:

^{۸۲۵} - ظاهراً با چنین اقدامات و عقایدی بود که «کمینترن کمونیستی» و روزنامه «ایزوستیا» در سال ۱۹۲۶=۱۳۰۵ از رضا شاه بعنوان «نماینده بورژوازی پیشرو ایران» یاد می‌کرد.

^{۸۲۶} - نگاه کنید به گفتگوی فصلنامه کاوه با نگارنده، شماره ۸۲، آلمان، بهار ۱۳۷۵/مارس ۱۹۹۶؛ همچنین نگاه کنید به گفتگوی علیرضا میبیدی به نام «تجدد مآبانه دوران رضا شاه، کمبودها و کامیابی‌ها»:

<http://mirfetros.com/fa/?p=21385>

<http://mirfetros.com/fa/?p=21542>

^{۸۲۷} - باخترا امروز، ۸ دی ماه ۱۳۲۸.

با این تقلیل گرائی، مصدق ضمن مخالفت با تغییر سلطنت قاجارها و انگلیسی نامیدن حکومت رضا شاه، با اصلاحات اجتماعی وی مخالف بود و در اشاره‌ای تلویحی به شخصیت‌هایی مانند محمد علی فروغی می‌گفت:

«اگر بر فرض، [ما هم] با هواداران این رژیم [رضا شاه] موافقت کنیم و بگوئیم که دیکتاتور به مملکت خدمت کرد، در مقابل آزادی که از ما سلب کرد چه برای ما کرد؟»^{۸۲۸}

مصدق در این باره محدودیت‌های تاریخی و ضعف ساختارهای اجتماعی آن دوران را نادیده می‌گرفت و فراموش می‌کرد که در غیاب طبقات نوین اجتماعی و فقدان نهادهای مدرن مدنی، سخن گفتن از آزادی و دموکراسی، فریاد کردن در بیابان برهوت بود و شاید به خاطر همین ضعف‌ها و محدودیت‌ها بود که مصدق با وجود تأکید بر آزادی و دموکراسی و ضرورت احزاب سیاسی در کشور^{۸۲۹} - خود - هیچگاه بدنبال ایجاد حزب برنیامد و حتی پس از رسیدن به حکومت، جبهه ملی را رها کرد و کوششی برای ارتقای آن به یک حزب منسجم سیاسی نکرد.^{۸۳۰} مصدق از یاد می‌برد که قبل از رضا شاه در ایران، آزادی و استقلالی وجود نداشت تا رضا شاه آنرا «تعطیل» کند و یا از بین ببرد. همچنین مصدق از یاد می‌برد که در آن زمان حتی یک رژیم آزاد و دموکراتیک در سراسر کشورهای آسیائی وجود نداشت تا سرمشق رضا شاه باشد، بهمین جهت، رضا شاه، بجای آزادی، به استقلال، توسعه اجتماعی و تجدد ملی در ایران توجه کرد. در چنان شرایطی بود که عموم رهبران سیاسی و روشنفکران ترقیخواه ایران (مانند عارف قزوینی، ملک الشعراء بهار، محمد علی فروغی، ابراهیم پورداود، احمد کسروی، علی اکبر داور، فخرالدین شادمان، نفیسی و دیگران) ظهور «مردی مقتدر»، «مشتی آهنین» و «یک دیکتاتور مُصلح» را آرزو می‌کردند و بقول بهار: «همه این را می‌خواستند.»^{۸۳۱}

تجربه‌های ناکام حکومت ۲۷ ماهه دکتر مصدق نشان داد که با شور و شعارهای دلنشین نمی‌توان بر مشکلات و مسائل جامعه ایران فائق آمد و لذا پس از چندی، مصدق نیز، خود، به اقتدارگرائی گرائید و با کسب «اختیارات فوق‌العاده»، تصویب «قانون امنیت اجتماعی»، استقرار حکومت نظامی و سرانجام، انحلال مجلس شورای ملی کوشید تا آرمان‌ها و اصلاحات اجتماعی خود را به پیش بُرد زیرا به این نتیجه رسیده بود:

«هیچ گونه اصلاحی ممکن نیست، مگر این که متصدی [مصدق] مطلقاً در کار خود، آزاد باشد.»^{۸۳۲}

^{۸۲۸} - نطق مصدق در مجلس چهاردهم، سه‌شنبه ۱۶ اسفند ۱۳۲۲.

^{۸۲۹} - خاطرات و تألمات، ص ۶۲.

^{۸۳۰} - نگاه کنید به: ملکی، احمد، تاریخچه جبهه ملی، تهران، ۱۳۳۲، صص ۲۱-۲۳؛ ملکی، خلیل، نامه‌ها، ص ۴۱۴.

^{۸۳۱} - بهار، محمد تقی، پیشین، ج ۱، ص واو، ی و ص ۱۰۰؛ مقایسه کنید با سخن احمد کسروی در این باره:

زندگانی من، نشر جار، تهران، ۱۳۵۵، ص ۱۸۶.

^{۸۳۲} - نامه مصدق به آیت‌الله کاشانی به تاریخ ۶ مرداد ۱۳۳۱، مکی، ج ۵، ص ۳۲۷؛ مکی، وقایع سی‌ام تیر، ص ۳۴۲.

مصدق به عنوان رهبر یک جنبش ملی، به تاریخ باستانی ایران و سوابق درخشان و مفاخر تاریخی ملت ایران عنایت کمی داشت^{۸۳۳}، در حالیکه رضاشاه - در ناخودآگاه خود- ضمن اعتقاد به جایگاه بلند تمدن و فرهنگ ایران، می‌کوشید تا «هویت ایرانی» را جایگزین «هویت اسلامی» سازد. به روایت علی اصغر حکمت (وزیر فرهنگ رضاشاه): روزی رضاشاه در موزه ایران باستان خطاب به ولیعهد (محمدرضاشاه) گفت:

- بین این آثار تاریخی و باستانی را! ما از زیر بوته سبز نشده‌ایم! ما دارای تاریخ و فرهنگ کهنسالی هستیم!، به همین جهت است که اسمم را گذاشته‌ام: «پهلوی».

ارباب کیخسرو زرتشتی (نماینده زرتشتیان و شخصیت فرهنگ دوستی که تأسیس کتابخانه مجلس شورای ملی از خدمات او است) تأکید می‌کرد:

- با ظهور رضاشاه، زرتشتیان توانستند گمشدگان خرابه‌های مداین را در خانه پهلوی پیدا کنند.



رضاشاه در تخت جمشید

یکی از تفاوت‌های اساسی فلسفه سیاسی رضاشاه و دکتر مصدق، تلقی آن دو از اسلام و جایگاه آن در عرصه سیاست و اجتماع ایران بود. چنانکه گفته ایم، مصدق هر چند که شخصیتی عرفی (سکولار) بود ولی باورهای عقیدتی و فلسفه سیاسی او با باورها و فلسفه سیاسی عصر روشنگری، تفاوت آشکار داشت^{۸۳۴}. او با نوعی مصلحت‌اندیشی سیاسی، آزادی و اصلاحات اجتماعی را با مبانی اسلام سازگار می‌دانست و بهمین

^{۸۳۳} - برای نمونه نگاه کنید به: باختر امروز، ۱۶ دی ماه ۱۳۳۱.

^{۸۳۴} - آبراهامیان مصدق را «فرزند عصر روشنگری» و «شتایشگر پُرشورممتسکیو و ژان ژاک روسو» دانسته است. نگاه کنید به: <http://tarikhiran.ir/fa/files/33/bodyView/666> کودتا، صص ۲۲۵

جهت، روحانیون برجسته (مانند آیت‌الله کاشانی) و دیگر نیروهای اسلامی از نخستین یاران و همگامان او بودند.^{۸۳۵}

مصدق در سخنرانی‌ها و پیام‌هایش - غالباً - ایران و اسلام را با هم و در کنار هم بکار می‌برد و معتقد بود: «باید مملکت را همیشه اصل اسلامیت حفظ کند، خصوصاً حالا که تجددمآبی، اصل است، ما نباید با این اصولی که در جامعه است، به عنوان تجددهای دروغی، مملکت را خراب کنیم... امروز در مملکت ما اصل اسلامیت، اقوا است، اصل اسلامیت و اصل وطن پرستی با هم متباین نیست.»^{۸۳۶}

درحالیکه رضاشاه یکی از دشمنان آشتی ناپذیر حضور روحانیون در عرصه سیاست و آموزش و پرورش بود. تجربه‌ها به رضاشاه آموخته بود که حضور ملأها و آخوندها در عرصه سیاست و اجتماع یکی از علل عقب ماندگی‌های جامعه است، لذا، وی به محض تحکیم قدرت خود به سرکوب روحانیون و کوتاه کردن دست آنان از عرصه قضاوت، سیاست، آموزش و پرورش جامعه پرداخت. آیت‌الله خمینی در این باره می‌گوید:

- «در این عصری که من درک کردم و گمان دارم هیچ یک از آقایان درک نکرده‌اید، روحانیت را با تمام قوا کوبیدند، به گونه‌ای که این حوزه علمیه که آن وقت هزار و چند صد تا محصل داشت، رسید به چهارصد نفر، آن هم چهارصد نفری توسری خورده، چهارصد نفری که نتواند یک کلمه صحبت کند. تمام منابر را در سرتاسر ایران [تعطیل کردند] تمام خطبا را در سرتاسر ایران زبان شان را بستند.»
و یا:

- «چقدر علما را اسیر کرده... و چقدر علما را هتک حرمت کردند و چقدر عمایه‌ها را از سر اهل علم برداشتند... و خدا می‌داند در زمان [رضاشاه] چه کشیدیم... [رضاشاه] با سرنیزه و قلدری تمام، مراسم اسلامی را تعطیل کرده بود»^{۸۳۷}.

رضا شاه در مخالفت با «فرنگی‌مآبی» و گرایش افراطی به غرب و «غرب‌زدگی» می‌گفت: «نمی‌خواهم ایرانیان را به نسخه بد یک اروپایی تبدیل کنم. این کار ضرورتی ندارد، چون سنت‌های قدرتمندی پشت سر آنها قرار دارند. می‌خواهم از هموطنانم بهترین ایرانیان ممکن را بسازم. هر کشوری قالب‌های خاص خود را دارد که این قالب باید تحول یابد و اصلاح شود؛ به طوری که شهروندانی تربیت شوند که نسخه دیگران نباشند. افرادی با اعتماد به نفس بار آیند و از ملیت خود احساس غرور کنند.»^{۸۳۸}

با اینحال، مصدق در باره اصلاحات اجتماعی و تجدد ملی دوران رضا شاه می‌گفت:

^{۸۳۵} - نگاه کنید به بخش «مصدق و مذهب» در همین کتاب. همچنین به: سبحانی، عزت‌الله [زیر نظر]، دولت ملی، مصدق و کودتا، مقاله «دین و عالمان دینی در اندیشه و کردار دکتر مصدق»، صص ۴۰۱-۴۱۷.

^{۸۳۶} - نطق مصدق در مجلس شورای ملی، ۱۹ شهریور ۱۳۰۵ و ۱۸ خرداد ۱۳۰۶.

دکتر مصدق - به عنوان یک حقوقدان برجسته - در اشاره به قوانین مدنی و غیراسلامی علی‌اکبردور در زمان رضاشاه، ضمن تأکید بر ضرورت قصاص اسلامی معتقد بود:

«توضیحاً عرض می‌کنم که مملکت سوئیس مرکب از ۲۵ دولت و قانون جزائی هر یک جدا است. بعضی از آنها قاتل را قصاص می‌کنند و بعضی او را حبس می‌نمایند. اگرما فرنگی مآب باشیم لابدیم که قوانین انگلستان بین حبس و قصاص، حبس را انتخاب کنیم. این انتخاب گذشته از این که برخلاف مذهب است، صلاح هم نیست، زیرا فلسفه مجازات قاتل بنابه قول اکثریت قریب به اتفاق جزائیون، عبرت است و در مملکت ما تا قصاص نشود، عبرت نمی‌گیرند. در این مملکت، حبس که سبب عبرت نیست.»

دکتر مصدق و نطق‌های تاریخی او در دوره پنجم و ششم تقنینیه، گردآوری حسین مکی، تهران، ۱۳۶۴، صص ۳۴۵-۳۴۶.

^{۸۳۷} - صحیفه نور، ج ۴ ص ۴۸۲؛ ج ۱۱، ص ۱۲۷؛ ج ۹، ص ۲۹۸.

^{۸۳۸} - سخنرانی رضا شاه خطاب به دانشجویان عازم اروپا در سال ۱۳۰۹=۱۹۳۰: جان فوران، مقاومت شکننده، ص ۳۳۸.

«دیکتاتور [رضا شاه] با پول ما و به ضرر ما راه آهن کشید و قضاوت و دادگستری را متزلزل کرد... چون به کمیّت اهمیت می داد بر عدّه مدارس افزود و [چون] به کیفیت عقیده نداشت، سطح معلومات تنزل کرد. کاروان معرفت به اروپا فرستاد... اگر بتدریج که دختران از مدارس خارج می شدند حجاب رفع می شد چه می شد؟ رفع حجاب از زنان پیر و بی تدبیر چه نفعی برای ما داشت؟ اگر خیابانها اسفالت نمی بود چه می شد؟ و اگر عمارت ها و مهمانخانه ها ساخته نشده بود بکجا ضرر می رسید؟...»^{۸۳۹}

این عقاید - بعدها - بر غرب زدگی آل احمد و روشنفکران دینی مانند علی شریعتی تأثیر داشته است.^{۸۴۰} بنابراین شگفت نبود که نیروهای ملی و مذهبی - در یک وحدت نظر آشکار - در انقلاب اسلامی و قدرت گیری آیت الله خمینی نقشی کارساز داشتند.^{۸۴۱}

۲- دکتر محمد مصدّق و محمد علی فروغی

هر نسل یا دوره ای با فرزندان و فرهیختگانش اعتبار می یابد و بر این اساس، محمد علی فروغی (ذکاء الملک) را می توان بزرگ ترین و اندیشمندترین شخصیت سیاسی - فرهنگی ایران بعد از جنبش مشروطیت بشمار آورد^{۸۴۲}. متأسفانه بخاطر ملاحظات سیاسی - ایدئولوژیک، شخصیت و عقاید وی هنوز در هاله ای از خاموشی و فراموشی پنهان است. مهم ترین این «ملاحظات سیاسی - ایدئولوژیک» عبارتند از: عضویت فروغی در «فراماسونری» و سپس، نقش برجسته وی در اصلاحات اجتماعی دوران رضا شاه و نیز حضور او بعنوان نخستین نخست وزیر در پادشاهی محمد رضا شاه پهلوی^{۸۴۳}.

^{۸۳۹} - نگاه کنید به نطق مصدّق در مجلس چهاردهم، سه شنبه ۱۶ اسفند ۱۳۲۲.

^{۸۴۰} - نگاه کنید به: آل احمد، کارنامه سه ساله، صص ۱۶۶-۱۶۷؛ غرب زدگی، صص ۲۸ و ۳۵-۳۷ و ۱۰۲-۱۰۳؛ در خدمت و خیانت روشنفکران، ج ۲، صص ۵۵-۵۶، ۶۳، ۳۳، ۶۸، ۷۲-۷۴ و ۲۳۲؛ شریعتی، بازگشت به خویش، صص ۸۵، شیعه، صص ۳۵ و ۱۲۹؛ بازشناسی هویت ایرانی - اسلامی، صص ۲۴۵-۲۴۶.

^{۸۴۱} - برای نمونه هایی از این همسازی ها و هماوایی های نیروهای ملی و مذهبی نگاه کنید به «روشنفکران ورهبران

سیاسی دیروز؛ معماران تباهی امروز» در: <http://mirfetros.com/fa/?p=16924>

^{۸۴۲} - نگاه کنید به گفتگوی نگارنده با مسعود لقمان، ایران در گذر روزگاران، نشر شوراآفرین، چاپ دوم، تهران،

۱۳۹۳، صص ۲۱۳-۲۱۷.

^{۸۴۳} - در مورد اخیر، سرنوشت سید حسن تقی زاده و فخرالدین شادمان نیز - بخاطر حمایت و همکاری آنان با حکومت رضا شاه - به سرنوشت فروغی شباهت دارد.



محمد علی فروغی

متأسفانه در فرهنگ سیاسی ما بکارگیری برخی مفاهیم سیاسی در فضای زمانی و مکانی نامناسب، موجب آشفتگی‌های فراوان در ارزیابی‌های تاریخی شده است، از آن جمله است مفهوم «فراماسون» و «فراماسونری» که در آغاز، یک گرایش اجتماعی برای مهندسی یا معماری اجتماعی بوده و بهمین جهت از آغاز جنبش مشروطیت تا زمان رضا شاه، این مفهوم کاربردی مثبت و مترقیانه داشته و بسیاری از روشنفکران ترقیخواه و رهبران سیاسی آن دوران، وابسته به فراماسونری بوده‌اند؛ از میرزا ملکم خان، میرزا عباسقلی خان آدمیت، سید جمال‌الدین اسدآبادی، مستشارالدوله، شیخ هادی نجم‌آبادی، سید محمد طباطبایی، تا میرزا حسین سپهسالار، میرزا حسن خان مشیرالدوله (پیرنیا)، سید حسن تقی‌زاده، محمد علی سیاح، سید نصرالله تقوی، کمال‌الملک نقاش، ارباب کیخسرو شاهرخ، میرزا حسن خان مستوفی‌الممالک، علی اکبر دهخدا، محمد علی فروغی، دکتر محمد مصدق و ادیب‌الممالک فراهانی^{۸۴۴}...

فراماسون‌ها در انقلاب کبیر فرانسه و انقلاب آمریکا نقش بزرگی داشتند و برخی از جریان‌های انقلابی (مانند ژاکوبین‌ها) و نیز سیاستمداران و نویسندگان برجسته (مانند جورج واشنگتن، جفرسون، ولتر، منتسکیو و گوته) عضو آن بودند. این جریان در تحولات سیاسی - اجتماعی ایران در انقلاب مشروطه و کشورهای آمریکای لاتین - به رهبری سیمون بولیوار - نقش فراوان داشت. کوشش فراماسون‌ها برای نوسازی و تجدید اجتماعی، مخالفت آنان با حاکمیت مذهب و روحانیت و تمایل‌شان به کوتاه کردن دست روحانیون از عرصه سیاست و فرهنگ جامعه باعث شد تا فراماسونری در بسیاری از کشورها - از جمله در ایران - مورد نفرت و کینه اصحاب دین و روحانیت قرار گیرد^{۸۴۵}.

^{۸۴۴} - ادیب‌الممالک فراهانی در منظومه بلندی به نام «آئین فراماسون»، از آرمان‌های آن ستایش کرده و حتی انبیاء الهی را «نخستین ماسون‌های عالم» دانسته است. نگاه کنید به: دیوان ادیب‌الممالک فراهانی، به کوشش وحید دستگردی، تهران، ۱۳۱۲، صص ۵۷۵-۵۷۶

^{۸۴۵} - اینکه - بعدها - این جریان ترقیخواه به ابزاری برای تأمین منافع دولت‌های انگلیس یا فرانسه بدل گردید بحث دیگری است.

مصلّح در فراماسونری مدّتی به «مجمع آدمیت» - جناح ملک‌خان - وابسته بود و چنان به او اعتقاد داشت که ضمن مقایسه ملک‌خان با میرزا تقی خان امیرکبیر و میرزا حسین خان سپهسالار می‌گفت: «اگر ناصرالدین شاه یک نفر آدم عاقلی بود می‌بایستی تمام اختیارات خودش را به ملک‌خان واگذار کند».^{۸۴۶}

فریدون آدمیت در باره «مجمع آدمیت» می‌نویسد:

«مجمع آدمیت سه هدف اصلی داشت:

- ۱ - به کار بردن مهندسی اجتماعی برای دستیابی به توسعه ملی.
- ۲ - کسب آزادی فردی به منظور شکوفایی عقل و اندیشه بشری.
- ۳ - دستیابی به برابری در حقوق برای همگان بدون در نظر گرفتن اصل و نسب و مذهب به منظور حفظ شأن و منزلت همه شهروندان».^{۸۴۷}

محمد علی فروغی، نماینده ممتاز این معماری فرهنگی و مهندسی اجتماعی در تاریخ اندیشه و سیاست ایران معاصر بود. فروغی از آغاز جوانی، حلّ مشکلات جامعه ایران را بطور تاریخی یا دراز مدّت می‌دید و بهمین جهت به نوعی «مهندسی اجتماعی تدریجی» معتقد بود.^{۸۴۸} با اعتقاد به فرهنگسازی و «مهندسی اجتماعی تدریجی» بود که فروغی آموزش و پرورش را پایه اساسی تحولات جامعه می‌دانست. به عبارت دیگر، فروغی ابتداء شخصیتی فرهنگساز بود. او سال‌ها قبل از انقلاب مشروطیت در کنار پدر دانشورش (محمد حسین فروغی) با انتشار روزنامه «تربیت» کوشید تا سپهر فکری و فرهنگی جامعه ایران را دگرگون کند. در واقع، روزنامه «تربیت» آئینه تمام‌نمایی است که دغدغه‌های فکری فروغی جوان را قبل از انقلاب مشروطیت نشان می‌دهد. میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل در این باره می‌گفت:

«تربیت، اوّل روزنامه آزادی است که در داخله ایران خصوصاً در پایتخت به چاپ رسیده است. خدماتی که این روزنامه به وطن ما کرده است، یکی این است که مردم ایران از هرچه روزنامه بود آزرده‌خاطر بودند، تربیت به واسطه شیرینی بیان و مزایای چند که دارا بود، مردم را روزنامه‌خوان کرد. دیگر اینکه اهل هوش می‌دانند که تمام مطالب گفتنی را ذکاءالملک در تربیت گفته و هنر بزرگ او همین است که چیزهایی را که در زمان استبداد کسی یارای گفتن نداشت به قدرت قلم و پرده و حجاب انشاء و ادب چنان می‌گفت که اسباب ایراد نمی‌شد و مع ذلک زحمت و مرارت و صدماتی که در زیاده از ده سال روزنامه‌نویسی کشید و آزار و اذیت‌هایی که از دوست و دشمن دید... به تصوّر کسانی که خارج از کار بودند در نمی‌آید».^{۸۴۹}

فروغی جوان چند سال پیش از پیروزی جنبش مشروطیت ضمن تدریس در مدرسه علوم سیاسی، به ترجمه کتاب‌های مهمی مانند «اصول علم ثروت ملل» (یعنی اکونومی پلیتیک)، «تاریخ ملل مشرق زمین» و «حقوق اساسی یا آداب مشروطیت دول» پرداخت. رساله اخیر، نخستین کتاب اساسی و مهم در باره مشروطیت و مبانی آن بود.^{۸۵۰}

^{۸۴۶} - نگاه کنید به مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، ۳۰ مهر ۱۳۰۶ جلسه ۱۵۹.

^{۸۴۷} - آدمیت، فریدون، فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطه ایران، صص ۲۰۶-۲۱۷.

^{۸۴۸} - اصطلاح «مهندسی اجتماعی تدریجی» از کارل پوپر است. نگاه کنید به: جامعه باز و دشمنان آن، صص ۳۵۴-۳۷۵.

^{۸۴۹} - صوراسرافیل، شماره ۱۵، به نقل از طلوعی، محمود: بازیگران عصر پهلوی، از فروغی تا فردوست، ص ۲۸.

^{۸۵۰} - در باره این رساله نگاه کنید به پیشگفتار ارزشمند چنگیز پهلوان در رساله «حقوق اساسی یعنی آداب مشروطیت دول»، محمد علی فروغی: زمینه ایران‌شناسی، صص ۳۲۹-۴۲۱.

در بخش «برخی خصلت‌ها و خصوصیت‌های دکتر مصدق» گفتیم که او نه نظریه‌پرداز سیاسی بود و نه دستی در تاریخ و فرهنگ و ادب ایران داشت و از این رو، مجموعه نوشتارهای وی بسیار اندک‌اند.^{۸۵۱} در حالیکه فروغی با آشنائی به زبان‌های انگلیسی، فرانسه، روسی و عربی، درک عمیق و گسترده‌ای از تاریخ و فرهنگ و فلسفه ایران و غرب داشت^{۸۵۲} و از این نظر شاید بتوان فروغی را با جواهر لعل نهرو مقایسه کرد.^{۸۵۳}

فروغی در روش و منش سیاسی دارای اعتدال سیاسی بود و برخلاف مصدق از شور و احساسات در عرصه سیاست پرهیز می‌کرد. این عقلانیت و اعتدال در سیاست، وجه دیگری نیز داشت و آن، پرهیز فروغی از «توده‌گرایی» (پوپولیسم) بود. با توجه به تکفیرهای علمای مذهبی و تهدیدهای مخالفان تجدد و توسعه ملی در آن روزگار؛ فروغی از «توده‌های بی‌شکل» و «عوام‌الناس» واهمه داشت و از این رو معتقد بود که توده‌های ناآگاه به علت بی‌سوادی، خرافات و نداشتن آموزش و پرورش صحیح، توان تمییز درست از نادرست را ندارند، لذا او معتقد بود:

«در مملکت ما حرف‌های مهم، زود مؤثر می‌شود و نتیجه می‌دهد، اما حرف‌های حسابی به خرج هیچ کس نمی‌رود»^{۸۵۴}.
و یا:

«به عقیده من، خود مردم هم نمی‌دانند چه می‌خواهند؛ زیرا آنچه می‌خواهند واقعاً خیر مملکت نیست».^{۸۵۵}
در حالیکه مصدق با تأکید اغراق‌آمیز بر شور و احساسات توده‌ها، حضور هیجانی «قاطبه ملت» را ملاک «درستی قوه تشخیص و تمییز مردم» می‌دانست و لذا معتقد بود که «می‌بایست از افکار عمومی تبعیت کند»^{۸۵۶} از این رو، در زمان حکومت او «خیابان» به جای «پارلمان» حرف اول را می‌زد. به این جهت، خلیل ملکی، مصدق را «نه عوام‌فریب بلکه فریفته عوام» می‌نامید.^{۸۵۷}

^{۸۵۱} - مصدق دارای ۷ جلد کتاب و ۷ مقاله حقوقی است. مجموعه خاطرات، نامه‌ها و سخنرانی‌های وی نیز در ۷ کتاب انتشار یافته است.

^{۸۵۲} - ایرج افشار با استناد به یادداشت‌های روزانه فروغی جوان، ضمن اشاره به «زبان‌دانی» فروغی، تأکید می‌کند: «خریدن کتاب‌های اروپائی (فرانسوی و انگلیسی) جزء واجبات زندگیش بود». یادداشت‌های روزانه محمد علی فروغی، به کوشش ایرج افشار، صص ۹-۱۲.

^{۸۵۳} - تعداد تألیفات و ترجمه‌ها، تصنیفات، تصحیحات، مقالات و سخنرانی‌های محمد علی فروغی بیش از ۴۰ جلد است. گزیده نوشته‌ها و سخنرانی‌های نهرو در ۲۰ جلد منتشر شده. کتاب «نگاهی به تاریخ جهان» نهرو در ۳ جلد و در ۱۹۴۴ صفحه با ترجمه شیوای محمود تفضلی به فارسی انتشار یافته است.

^{۸۵۴} - یادداشت‌های روزانه فروغی، ص ۱۷۶. مقایسه کنید با نظر او در باره «شارلاتانی و هوچی‌گری و انترنگ‌بازی» مردم زمانش: مقالات فروغی، ج ۲، انتشارات یغما، تهران، ۱۳۵۵، صص ۶۴-۶۵.

^{۸۵۵} - یادداشت‌های روزنامه فروغی، ص ۲۴۵.

^{۸۵۶} - مصدق، خاطرات و تألمات، ص ۲۵۲.

^{۸۵۷} - ملکی در تحلیل دقیقی از علل شکست نهضت ملی، ضمن اشاره به سیاست‌های مصدق تأکید می‌کند: «عوض این که مردم را رهبری کنیم، به دنبال آن‌ها روانه شدیم و اسیر احساساتی بودیم که به مردم عوام تلقین شده بود. عوض این که مصلحت کشور و مردم را در نظر بگیریم، دائماً می‌گفتیم: «مردم در باره این کار چه خواهند گفت؟»... رهبری، دنباله‌روی از عوام نیست... رهبری صحیح عبارت از هدایت و روشن کردن فکر عامه و سوق دادن آن‌ها به طرف هدف‌های واقع‌بینانه است». نگاه کنید به: ملکی، مقاله «تحلیل مختصری از گذشته برای ترسیم راه آینده»، در: نبرد زندگی، سال اول، شماره ۲۶، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۳۵، صص ۲۷-۵۹.

فروغی ضمن انتقاد از تحقیرها و سیاست‌های استعماری دولت انگلیس، اعتقاد عمیق خود را به توانایی، استعداد و بضاعت تاریخی ایرانیان برای اداره امور خویش اعلام می‌کند و با طنزی گزنده، از انگلیسی‌ها می‌پرسد:

«ایرانی‌ها که ظرف سه هزار سال تاریخ ملی خود، مملکت خود را در کمال خوبی اداره کرده و غالباً جزو دول معظّمه بلکه اعظم دول بوده، و هر وقت بر حسب پیشامد روزگار لطمه به آنها وارد آمده در اندک مدتی جبران آن را نموده‌اند، [حال] نمی‌توانند مملکت خود را اداره کنند؟»^{۸۵۸}

با چنین باوری، فروغی با انتقاد از «بهانه‌گیری»های ملل شرق و خصوصاً ایرانیان برای رهایی از عقب‌ماندگی و اسارت تاریخی و فائق آمدن بر سرنوشت سیاسی خود^{۸۵۹}، داشتن «دولت - ملت مدرن» را از اصلی‌ترین عوامل برای استقلال و ترقی ایران می‌دانست. او معتقد بود:

«باید کاری کرد که ملت ایران، ملت شود و لیاقت پیدا کند، والاّ زیر دست شدن اش حتمی است. زیر دست تُرک نشود، زیر دست عرب - که عن‌قریب تربیت شده انگلیس خواهد بود - می‌شود و اوضاعی که امروز در ملت ایران می‌بینم، جای بسی نگرانی است.»^{۸۶۰}

فروغی در نامه یا «رنجنامه»ای در اعتراض به قرارداد ۱۹۱۹ - معروف به قرارداد «انگلیس - وثوق‌الدوله - نیز به همین موضوع تأکید می‌کند:

«... ایران نه دولت دارد و نه ملت. جماعتی که قدرت دارند و کاری از دست‌شان ساخته است، مصلحت خودشان را در این ترتیب حالیه می‌پندارند، باقی هم که خوابند... اگر ایران ملتی داشت و افکاری بود، اوضاع خارجی از امروز بهتر متصور نمی‌شد... ملت ایران باید صدا داشته باشد. ایران باید ملت داشته باشد... ایران باید وجود داشته باشد تا بر وجودش اثر مترتب شود. وجود داشتن، افکار عامه است. وجود افکار عامه، بسته به این است که جماعتی - ولو قلیل باشند - از روی بی‌غرضی در خیر مملکت کار بکنند و متفق باشند. اما افسوس. بس که گفتم زبان من فرسود...»^{۸۶۱}

در باره دولت انگلیس و شیوه مبارزه با آن، محمد علی فروغی همانند جواهر لعل نهرو معتقد بود:

«می‌گویند اگر خلاف میل انگلیس رفتار کنیم، فرضاً اعمال قوه قهریه نکند، اعمال نفوذ و دسیسه می‌کند. ملت را منقلب ساخته، اسباب تجزیه آن را فراهم می‌کند... کسی نمی‌گوید خلاف میل انگلیس رفتار نکنید، فقط مطلب در حد تسلیم نسبت به انگلیس [است]، که لازم نیست ما خودمان برویم به او التماس بکنیم که بیا قلاده به گردن ما بگذار... اگر با انگلیس مساعدت کنیم، با ما مساعدت می‌کند. خیلی خوب هم مساعدت می‌کند. مقصود از مساعدت ما با او چیست؟ آیا تسلیم محض است؟ والله خود انگلیس هم به این اندازه که حالا [بر اثر بی‌لیاقتی دولتمردان ایران] پیشرفت دارد، امیدوار و مترتب نبود...»^{۸۶۲}

در حالیکه مصدق، ضمن مبارزه شورانگیز و شتابزده با دولت انگلیس، نسبت به جواهر لعل نهرو - که با اعتدال و عقلانیت سیاسی باعث استقلال هند از انگلستان شده بود - بدبین بود و اعتقاد داشت:

«نهرو، دوست انگلستان است و نمی‌توان به او اعتماد کرد.»^{۸۶۳}

^{۸۵۸} - مقالات فروغی، ج ۲، «جواب فروغی به مطبوعات انگلیس»، ص ۲۵.

^{۸۵۹} - یادداشت‌های روزانه فروغی، صص ۱۷۲-۱۷۳.

^{۸۶۰} - مقالات فروغی، ج ۲، ص ۶۵.

^{۸۶۱} - فروغی، ج ۲، ص ۲۱.

^{۸۶۲} - فروغی، ج ۲، ص ۲۰.

^{۸۶۳} - زیرک‌زاده، ص ۳۴۳.

اعتقاد به فرهنگسازی و «مهندسی اجتماعی تدریجی» و توجه به سوادآموزی عمومی، ایجاد دولت - ملت مدرن، توسعه ملی، تجدّد اجتماعی و تأسیس نهادهای مدنی مدرن (مانند تأسیس دانشگاه، دادگستری، احداث راه آهن سرتاسری، جدائی دین از دولت و حضور زنان در عرصه‌های اجتماعی) در نظر فروغی زمینه‌ها و پایه‌های اصلی آزادی و استقلال و ترقی بشمار می‌رفت و با این دیدگاه، بسان بسیاری از روشنفکران برجسته آن عصر، فروغی نیز از ظهور رضا شاه و اصلاحات اجتماعی وی پشتیبانی کرد. در همین زمان فروغی با ترجمه و تألیف کتاب سه جلدی «سیر حکمت در اروپا» جامعه ایران را با فلسفه غرب آشنا ساخت و با پیوستن به «حزب تجدّد»^{۸۶۴} کوشید تا با ملی‌گرایی، توجه به تاریخ و فرهنگ ایران باستان و کوشش در نوسازی جامعه، آرمان‌های روشنفکران عصر مشروطیت را تحقق بخشد.^{۸۶۵}

دکتر مصدق و محمد علی فروغی نماینده دو روش و منش سیاسی متفاوت برای مدیریت جامعه ایران بودند. این اختلاف منش و روش، متأسفانه، گاه، بازتاب ناسالمی در عرصه سیاست آن زمان داشت بطوریکه مصدق - در مجلس ششم - با زبانی شدیداً آغشته به آیات و احادیث اسلامی، فروغی را به «تجاهر در خیانت» و تجدید «عهدنامه ترکمانچای و برقراری کاپیتولاسیون» و «تصدیق قریب بیست کرور تومان دعاوی دولت انگلیس نسبت به ایران» متهم کرد^{۸۶۶}، اتهام نادرست و بی‌پایه‌ای که هم نخست‌وزیر شریف و خوشنام وقت، حسن مستوفی‌الممالک، آنرا مردود دانست^{۸۶۷} و هم محمد علی فروغی در نامه دردآلودی، مفصلاً به آن پاسخ داده است.^{۸۶۸}

گفتنی است، آن زمان که فروغی به سرپرستی سیاستمدار خوشنام دیگری بنام مشاورالممالک برای اعتراض به قرارداد ۱۹۱۹ و استیفای حقوق پایمال شده ملت ایران توسط دولت انگلیس (از جمله برای ابطال همه معاهداتی که استقلال و تمامیت ارضی ایران را پایمال می‌کردند، دریافت خسارت‌های ناشی از جنگ بین دولت‌های متخاصم و ابطال همه معاهدات مربوط به کاپیتولاسیون) به «کنفرانس صلح پاریس» رفته بود، مصدق با بی‌تفاوتی سؤال‌انگیزی، در سوئیس به کار تجارت مشغول بود:

^{۸۶۴} - «حزب تجدّد از گروهی اصلاح‌طلبان تحصیلکرده غرب تشکیل شده بودند. این حزب خواستار نوسازی، تجدّد و توسعه ملی، جدائی دین از سیاست، ایجاد ارتش منضبط، پایان دادن به امتیازات دولت‌های خارجی، صنعتی کردن کشور، ایجاد نظام مدرن مالیاتی، گسترش آموزش و پرورش نوین برای همگان از جمله زنان، ایجاد امکانات برای رشد و شکوفائی استعدادها و ترویج زبان فارسی به جای زبان‌های محلی در سراسر کشور بود». نگاه کنید به: بهار، محمد تقی، تاریخ مختصر احزاب سیاسی، ج ۲، صص ۱۳۱-۱۳۲؛ آبراهامیان، صص ۱۱۰-۱۱۱.
^{۸۶۵} - برای آگاهی از عقاید میرزا آقاخان کرمانی در این باره، نگاه کنید به: آدمیت، فریدون، اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، خصوصاً صص ۲۰۶ و ۲۵۵-۲۵۷.

^{۸۶۶} - نگاه کنید به نطق مصدق در مجلس شورای ملی، ۲۹ شهریور ۱۳۰۵، جلسه ۱۱.
^{۸۶۷} - نگاه کنید به پاسخ مستوفی‌الممالک، مذاکرات مجلس شورای ملی، ۲۹ شهریور ۱۳۰۵، جلسه ۱۱.
^{۸۶۸} - این نامه با شماره ۷۳۴ در مخزن خطی کتابخانه ملی موجود است و برای اولین بار در مقاله خانم حوریه سعیدی منتشر شده است: «محمد علی فروغی (ذکاءالملک) در رویارویی با محمد مصدق (مصدق‌السلطنه)» نشریه گنجینه اسناد، شماره ۶۱، بهار ۱۳۸۵، صص ۴۸-۵۶.

«در آنجا (سوئیس) بود که قرارداد ۹ اوت ۱۹۱۹ معروف به قرارداد وثوق الدوله بین ایران و انگلیس منعقد گردید که باز تصمیم گرفتیم در سوئیس اقامت کنیم و به کار تجارت پردازم. مقدار خیلی هم کالا که در ایران کمیاب شده بود، خریده، به ایران فرستادم.»^{۸۶۹}

با توجه به اینکه قرارداد ۱۹۱۹ باعث بروز اعتراضات عظیم ملی و موجب مخالفت شدید عموم سیاستمداران و روشنفکران ایران در خارج از کشور شده بود^{۸۷۰} و مصدق نیز علت سفر به سوئیس را «بمنظور مبارزه با قرارداد ۱۹۱۹ در سطح جهانی» عنوان کرده^{۸۷۱}، دلیل این بی تفاوتی و بی تحرکی دکتر مصدق برای سفر از کشور همسایه سوئیس به پاریس و عدم ملاقات با فروغی و مشاور الممالک، دانسته نیست، اما می دانیم که یکی از سه عامل اصلی قرارداد ۱۹۱۹ پسر دایی متنفذ و معروف دکتر مصدق، فیروز فرمانفرما (فرزند ارشد عبدالحسین فرمانفرما) بود.^{۸۷۲}

از این گذشته، نخستین اقدامات اساسی برای لغو تدریجی کاپیتولاسیون، از وزارت عدلیه فروغی (در سالهای ۱۲۹۰=۱۹۱۰ و ۱۲۹۲=۱۹۱۳) با تدوین قوانین غیرشرعی «اصول محاکمات»، انجام شد^{۸۷۳}. یک سال بعد (در سال ۱۲۹۳=۱۹۱۴) مصدق نیز ضمن انتشار جزوه «کاپیتولاسیون و ایران» با کاپیتولاسیون مخالفت کرد. او با ابراز نگرانی از اینکه «اسلام در خطر است و می بینیم [که] روز به روز ضعیف تر می شود. اگر ما قواعد اسلام را محترم می داشتیم و به حقیقت اسلام عمل می کردیم، حال و روز ذول اسلامی به این طور نمی شد» کوشید^{۸۷۴} تا به ضرورت اصلاحاتی در حقوق اسلامی و تطابق آن با «عقل و شرع» تأکید کند. فروغی در باره مخاطرات و مشکلات تدوین قوانین عرفی (غیر اسلامی) برای ایجاد یک دادگستری مدرن در آن زمان گفت:

«... تصوّر نکنید این کارها به آسانی انجام گرفت... لطائف الحیل به کار بردیم، با مشکلات و دسیسه ها تصادف کردیم... من جمله این که مقدّسین، یعنی مزدورهای (آنان)، چماق شریعت را نسبت به قوانین بلند کردند و در ابطال و مخالفت آنها با شرع شریف حرفها زدند و رساله ها نوشتند که از جمله به خاطر دارم که یکی از آن رساله ها اول اعتراض و دلیلش بر کفری بودن آن قوانین این بود که در موقع چاپ کردن آنها فراموش شده بود که ابتدا به بسم الله الرحمن الرحیم [اشاره] بشود... خلاصه با مرارت و خون دل فوق العاده و با رعایت بسیار، اول قانونی که از کمیسیون گذشت قانون تشکیلات عدلیه بود که بر طبق آن، عدلیه ایران دارای محاکم صلح و محاکم استیناف و دیوان تمییز و متفرعات آنها گردید و دوم قانونی که گذشت، قانون اصول محاکمات حقوقی بود که تهیه آن را مرحوم مشیرالدوله دیده و زحمت گذراندنش را از کمیسیون کشیده بود، اما هنوز رسمیت نیافته بود تا اول سال ۱۳۳۰ قمری یعنی ۲۵ سال پیش، نوبت اولی که من وزیر عدلیه شدم آن قانون را به رسمیت رسانیدم و حکم به اجرای آن دادم.»^{۸۷۵}

^{۸۶۹} - مصدق، خاطرات و تألمات، ص ۱۱۸.

^{۸۷۰} - درباره قرارداد ۱۹۱۹ و تأثیرات آن نگاه کنید به کتاب درخشان دکتر قاسم غنی: ایران؛ برآمدن رضاخان...، صص ۳۹-۸۰.

^{۸۷۱} - مصدق، در گفتگو جلیل بزرگمهر، تقریرات محمد مصدق در زندان، ص ۱۵۶.

^{۸۷۲} - گفتنی است که مصدق در ۱۲ سالگی پدرش را از دست داد و عبدالحسین فرمانفرما قیمومیت و سرپرستی او را بر عهده گرفت. مصدق مدتی مسئول امور دفتری و اداری فرمانفرما بود.

^{۸۷۳} - این اقدامات فروغی سرانجام در ۲۰ اردیبهشت ۱۳۰۶ منجر به لغو کاپیتولاسیون اروپاییان در ایران گردید.

^{۸۷۴} - نگاه کنید به: مصدق و مسائل حقوق و سیاست، گردآوری ایرج افشار، صص ۳۹ تا ۷۷ خصوصاً صفحات ۵۵-۴۹.

^{۸۷۵} - نگاه کنید به سخنرانی محمد علی فروغی در دانشکده حقوق دانشگاه تهران در سال ۱۳۱۵: سیاست نامه ذکاءالملک، به اهتمام ایرج افشار و هرمز همایون پور، ص ۲۷۶.

* *

مصدق و محمد علی فروغی بعنوان دو شخصیت سیاسی متفاوت، دارای مشترکات فکری و سیاسی مهمی نیز بودند: هم فروغی و هم مصدق خواهان استقلال و حفظ تمامیت ارضی ایران بودند و از محدودیت‌ها و ضعف نهادهای مدنی گلایه داشتند، اما شاید مهم‌ترین اقدام سیاسی فروغی و مصدق، درایت و آینده‌نگری آنان در دو دوره بسیار حساس و بحرانی تاریخ معاصر ایران بود:

فروغی با تبعید رضا شاه از ایران و آشفتگی‌های سیاسی - اجتماعی گسترده و امکان فروپاشی و تجزیه ایران، با اخلاق و فضیلتی استثنائی، پیشنهاد «سر ریدر بولار»^{۸۷۶} سفیر کبیر انگلستان، مبنی بر اعلام جمهوری در ایران را رد کرد.^{۸۷۷}

مصدق نیز در ۲۸ روز مرداد ۳۲ با آینده‌نگری و ایران‌دوستی، ضمن انفعال و عقب‌نشینی حیرت‌انگیز، باعث جلوگیری از جنگ داخلی و در نتیجه، موجب نجات ایران از سلطه حزب توده و اتحاد جماهیر شوروی بر ایران گردید.

* *

گفتنی است که قوام‌السلطنه و دکتر محمد مصدق، شخصیت‌هایی بودند در حوزه ملی و منطقه‌ای، ولی شخصیت محمد علی فروغی تا سطح بین‌المللی ارتقاء می‌یابد. انتخاب فروغی به ریاست شورای اتفاق ملل (سازمان ملل متحد امروزی) در سال ۱۳۰۸ شمسی، نشانه بارز شخصیت ممتاز وی در سطح جهانی بود. فروغی با این شعر سعدی، پیام فرهنگ ایران را در مجمع عمومی جامعه ملل خواند:

بنی آدم اعضای یکدیگرند
که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار
دگر عضوها را نماند قرار^{۸۷۸}

۳- مصدق و قوام‌السلطنه

قوام‌السلطنه شخصیتی بود که نه تنها فرمان مشروطیت به خط زیبای او نوشته شده بلکه در جنبش مشروطیت، رابط مشروطه‌خواهان و مظفرالدین شاه بود^{۸۷۹}. در حالیکه مصدق ۲۵-۲۶ ساله، برخلاف هم

^{۸۷۶}-Bullard, Sir Reader

^{۸۷۷} - مقایسه کنید با موضع محمد ساعد مراغه‌ای در برابر پیشنهاد مولوتوف، وزیر امور خارجه شوروی، و نیز برخورد ساعد مراغه‌ای با ریدر بولار: خاطرات دکتر امیراصلان افشار، در گفتگو با علی میرفطروس، چاپ دوم، صص ۱۴۲ و ۱۴۸-۱۵۰.

^{۸۷۸} - در باره جایگاه علمی، فرهنگی و سیاسی محمد علی فروغی، نگاه کنید به: جهان بیگلو، رامین، «عقلانیت و مدرنیته در نوشته‌های محمد علی فروغی»: ایران‌نامه، سال بیستم، شماره ۱، آمریکا، زمستان ۱۳۸۰؛ جهان بیگلو، رامین، «فروغی و بنیاد لیبرالیسم ایرانی»، در: <http://mirfetros.com/fa/?p=1350>؛ حق‌دار، علی محمد، محمد علی فروغی و ساخته‌های نوین مدنی، تهران، ۱۳۸۴؛ میلانی، عباس، در گفتگو با مسعود لقمان: پیشین، صص ۱۵۱-۱۶۰. برای آگاهی از مجموعه مقالات متنوعی در باره فروغی نگاه کنید به سایت انسان‌شناسی و فرهنگ، «پرونده فروغی»: <http://qanthropology.ir/node/18023>

سن و سالانش (مانند میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل، دهخدا، سید حسن تقی‌زاده، عارف قزوینی، محمد تقی بهار و دیگران) نقشی در انقلاب مشروطیت نداشت هرچند که بعدها یکی از نمایندگان اندیشه مشروطه خواهی گردید. او در هنگامه انقلاب مشروطیت مدت کوتاهی، عضو «شورای کبرای دولتی» محمد علی شاه قاجار بود و پس از به توپ بستن مجلس و کشتار آزادیخواهان، در خانه میرزا یحیی خان سرخوش (شاعرآزاده و منشی سفارت انگلیس) مخفی شد^{۸۸۰}، و سپس، با کسب اجازه از محمد علی شاه، به قصد ادامه تحصیل عازم اروپا شد. در این دوران گویا مصدق از طرف آزادیخواهان دچار تهدید و آزار شده بود. تهدید و آزاری که موجب اختفاء مصدق شده و سایه آن، حتی در اروپا نیز گریبان‌گیر مصدق بود^{۸۸۱}.

قوام‌السلطنه به تشکیل و گسترش حزب و نهادهای سیاسی مدرن معتقد بود. به نظر او: «نظام مشروطه بدون حزب منضبط، مثل بنای بدون سقف است.»^{۸۸۲} حزب او (حزب دموکرات ایران) ضمن احترام به روحانیت و سنت‌های اسلامی - در مجموع - به جدائی دین از دولت (سیاست) باور داشت، در حالیکه مصدق، با بی‌اعتقادی به تحزب و تشکیلات حزبی، ضمن همگامی با روحانیت، می‌خواست پیشوای همه اقلیت و طبقات باشد، از این رو، آیت‌الله کاشانی و طرفداران وی، هسته اساسی جنبش مصدق را تشکیل می‌دادند. او به محض اینکه به قدرت رسید، جبهه ملی را رها کرد و کوششی برای ارتقای آن به یک حزب منسجم سیاسی نکرد^{۸۸۳}.

برخلاف قوام‌السلطنه، مصدق - عموماً - در برزخ سنت و تجدد، اسلام و ایران، مذهب و مدنیت سرگردان بود. جبهه او - اساساً - جبهه «ملی - مذهبی‌ها» بود و این - در واقع - «چشم اسفندیار» فلسفه سیاسی دکتر مصدق بشمار می‌رفت.

^{۸۷۹} - برای نمونه نگاه کنید به: ملکزاده، مهدی، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۱-۳، ص ۳۵۰

^{۸۸۰} - مصدق، خاطرات، ص ۶۳؛ بزرگمهر، تقریرات مصدق در زندان، به کوشش ایرج افشار، صص ۱۱-۱۲

^{۸۸۱} - مصدق، صص ۶۵-۶۶، همچنین نگاه کنید به:

Diba, Farhad: Dr Mohammad Mossadegh, A Political Biography, London, 1998, p. 12

^{۸۸۲} - خواندنیها، ۶ مهر - ۱۱ آبان ۱۳۳۴

^{۸۸۳} - نگاه کنید به: ملکی، احمد، تاریخچه جبهه ملی، تهران، ۱۳۳۲، صص ۲۱-۲۳؛ ملکی، خلیل، نامه‌ها، ص ۴۱۴



قوام السلطنه

وجه مشخصه دیگر این دو شخصیت، ارجحیت و جاهت ملی در نزد مصدق و اهمیت یا اولویت منافع ملی در نزد قوام السلطنه بود، هم از این رو، قوام السلطنه - بی سودای ننگ و نام - مرد میدان‌های پرخطر و در تیررس حادثه بود.^{۸۸۴}

اما وجه مشترک این دو شخصیت، بی توجهی آن دو در دو مرحله حساس زندگی سیاسی‌شان بود: قوام السلطنه، با روی کار آمدن در ۲۶ تیرماه ۳۱، بی آنکه ضعف و ظرفیت نیروهایش را بسنجد، ضمن صدور اعلامیه معروف «کشتی‌بان را سیاستی دگر آمد»، مردم و مخالفان سیاسی خویش را به دستگیری و حبس و زندان تهدید کرد که این امر، موجب قیام ۳۰ تیر و سقوط حکومت ۴ روزه قوام گردید. مصدق نیز که بدنبال قیام ۳۰ تیر به حکومت رسید، سرمست از پشتیبانی و حمایت عظیم مردم، چنان بر توسن یگانه تازی و تهدید و ارباب نمایندگان مجلس تاخت که یک سال بعد، ضمن بن بست کشیدن شدن مذاکرات مربوط به نفت و پراکنده شدن یاران نزدیکش، سرانجام در ۲۸ مرداد ۳۲ همه چیز را باخت. از این گذشته، هم قوام السلطنه و هم مصدق در دوره‌ای از زمامداری خویش کوشیدند تا برای پیشبرد برنامه‌های خود ضمن گرفتن «اختیارات فوق العاده» از مجلس یا انحلال این نهاد اساسی، عملاً فراتر از قوه مقننه عمل کنند و در اقدامات خویش «مبسوط الید» باشند.

قوام السلطنه در غائله آذربایجان و ظهور «فرقه دموکرات» (۱۳۲۴) با هوشمندی و درایت بی نظیر، سیاستمداری مانند استالین را فریفت و بعنوان نخست وزیر که اکثریت پارلمانی را در مجلس داشت پس از مذاکره با استالین در مسکو برای واگذاری امتیاز نفت شمال به شوروی و سپس امضاء توافقنامه با

^{۸۸۴} - برای تحقیقی تازه درباره قوام السلطنه، نگاه کنید به: شوکت، حمید، در تیررس حادثه (زندگی سیاسی قوام السلطنه)، نشر اختران، تهران ۱۳۸۵.

سادچیکف^{۸۸۵} (سفیر شوروی در تهران)، به احمد شریعت‌زاده، رئیس فراکسیون پارلمانی حزبش (حزب دموکرات ایران) گفت: از نمایندگان مجلس بخواهید تا با توافقنامه بین او و سادچیکف، مخالفت کنند و باعث ابطال و بی‌اعتباری این توافقنامه شوند^{۸۸۶}. قوام‌السلطنه در یکی از خطرناک‌ترین لحظات تاریخ ایران مقام نخست‌وزیری را پذیرفته بود، او با خطر کردن و هوشیاری ستایش‌انگیز در مذاکره با روس‌ها، چنان مقام و منزلتی یافت که می‌توان او را یکی از «معماران برجسته نجات آذربایجان» بشمار آورد^{۸۸۷}.

۳- مصدق و دکتر مظفر بقائی

یک دروغ اگر صد بار تکرار شود، تبدیل به حقیقت می‌شود!^{۸۸۸}

زندگی و سرنوشت سیاسی دکتر مظفر بقائی مصداق روشن این ضرب‌المثل فرانسوی است و از این نظر شاید مصداق این شعر سعدی باشد:

تو ای نیک بخت، این نه شکل من است

ولیکن قلم در کف دشمن است^{۸۸۹}

در سال‌های اخیر زندگی سیاسی دکتر مظفر بقائی مورد توجه برخی روزنامه‌نگاران و پژوهشگران تاریخ معاصر قرار گرفته است، کتاب «زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقائی» از آخرین نمونه آن است^{۸۹۰}. از دکتر مظفر بقائی حجم عظیم و حیرت‌انگیزی از اسناد و نامه‌های سیاسی و خصوصی به یادگار مانده که بهنگام بازداشت وی، بدست وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی افتاده است و لذا، داشتن تصویر کاملی از چهره سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بقائی منوط به بررسی کارشناسانه این اسناد، مدارک و نامه‌ها است. در گذشته انتشار بخشی از مقالات و سخنرانی‌های دکتر بقائی، تا حدی ترسیم زندگی سیاسی وی را تسهیل کرده^{۸۹۱}، با این وجود باید تأکید کرد که بیشتر مقالات و تحقیقات موجود درباره دکتر مظفر بقائی زیر

885 - Sadtchicov

^{۸۸۶} - روایت سناتور محمدحسین موسوی در گفتگو با نگارنده، نیس، ۱۰ اوت ۲۰۰۵
^{۸۸۷} - علاوه بر نقش محمدرضا شاه، اخیراً، منصوره اتحادیه (نظام مافی) نقش مهم حسین علاء را نیز در پایان گرفتن غائله آذربایجان نشان داده است. نگاه کنید به: اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۵۲، پائیز ۱۳۹۰. برای نمونه‌ای از مواضع کمونیست‌های ایرانی درباره غائله آذربایجان نگاه کنید به: م. الف. جاوید (محمدمینی؟)، دموکراسی ناقص، صص ۳۵-۳۸

^{۸۸۸} - Un mensonge répété cent fois, se transforme en vérité

^{۸۸۹} - سعدی، بوستان، باب اول، در عدل و تدبیر و رای
^{۸۹۰} - آبادیان، حسین، زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقائی، با مقدمه عبدالله شهبازی، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، تهران، ۱۳۷۷. این کتاب هر چند که حاوی برخی اسناد دست اول و ارزشمند است، اما نوعی گرایش سیاسی - ایدئولوژیک در شیوه ارائه این اسناد و نامه‌ها و «استنتاج» از آنها و نیز چگونگی دستیابی به این اسناد و خصوصاً بازجویی‌های دکتر بقائی در زندان جمهوری اسلامی، کار نویسنده را با شائبه‌های سیاسی همراه کرده و آنرا تا حد یک «کتاب حکومتی» تنزل داده است. برای نقدی کارشناسانه بر این کتاب نگاه کنید به مقاله بابک بیات در: ماهنامه جهان کتاب، شماره ۷۳-۷۴، بهمن ۱۳۷۷، صص ۶-۸، برای یک بحث کلی نگاه کنید به مقاله مجید تفرشی: <http://mtafreshi.persianblog.ir/post/31>

^{۸۹۱} - برای نمونه نگاه کنید به: بقائی، چه کسی منحرف شد: دکتر مصدق؟ یا دکتر بقائی؟، متن کامل مدافعات دکتر بقائی در دادگاه تجدیدنظر نظامی (آذرماه ۱۳۴۰)، چاپ نقش جهان، تهران، ۱۳۴۱؛ شناخت حقیقت: دکتر بقائی کرمانی در پیشگاه تاریخ، کرمان، ۱۳۵۸

سیطره تبلیغات دیرپای حزب توده، هنوز به انگیزه‌های سیاسی-ایدئولوژیک آغشته است و از این رو، مطالعه «پرونده بقائی» - غالباً - به «پرونده‌سازی برای بقائی» سقوط کرده است.

دکتر مظفر بقائی ابعاد مختلفی از زندگی سیاسی، فرهنگی و دانشگاهی را تجربه کرده بود و از این نظر، در میان رهبران سیاسی و روشنفکران زمان خویش، برجسته و ممتاز بود. نگارنده بدنبال یک بررسی جامع در این باره نیست، بلکه با نگاهی کوتاه به مبارزات سیاسی دکتر مظفر بقائی در جریان ملی شدن صنعت نفت، می‌کوشد تا ضمن ارائه طرحی کلی از شخصیت و عقاید بقائی، به رابطه و دوستی نزدیک وی با صادق هدایت و خصوصاً به نقش احتمالی حزب توده در ماجرای قتل سرتیپ افشارطوس - رئیس شهرداری دولت مصدق - و روند شکل‌گیری «ترور شخصیت بقائی» در چرخه هولناک تبلیغات حزب توده و دیگران، اشاره‌ای داشته باشد.

هر چند کتاب «اسنادی پیرامون توطئه ربودن و قتل افشارطوس»^{۸۹۲} - بسیاری از رمز و رازهای این قتل را روشن ساخته، اما بخاطر پیچیدگی‌ها و ابهامات این ماجرا - به نظر می‌رسد که پرونده قتل افشارطوس تا سال‌ها مفتوح باشد، لذا، نگاهی تازه به اسناد و رویدادهای آن دوران، شاید دریچه تازه‌ای بر این ماجرای پیچیده و اسرارآمیز بگشاید.

برای آگاهی از مواضع سیاسی دکتر مظفر بقائی در انقلاب اسلامی باید به منابع دیگری مانند کتاب «آنکه گفت: نه!» - که در واقع وصیت‌نامه سیاسی بقائی است - مراجعه کرد^{۸۹۳}. نکات مهم این «وصیت‌نامه» بیانگر آینده‌نگری سیاسی بقائی در آغاز انقلاب اسلامی بود، موضوعی که با مواضع رهبران جبهه ملی - خصوصاً کریم سنجابی و داریوش فروهر - تضاد آشکار داشت و چه بسا که مرگ دکتر بقائی را در زندان جمهوری اسلامی رقم زده باشد. ما نکات مهم این «وصیت‌نامه» را در زیر آورده‌ایم^{۸۹۴}.

^{۸۹۲} - ترکمان، محمد: اسنادی پیرامون توطئه ربودن و قتل افشارطوس، انتشارات رسا، تهران، ۱۳۶۳
^{۸۹۳} - آنکه گفت: نه! (وصیت‌نامه سیاسی دکتر مظفر بقائی)، آمریکا، ۱۹۸۴. چاپ‌های متعددی از این کتاب در ایران و خارج از کشور منتشر شده که گاه آغشته به تغییر و تحریف است. نسخه مورد استفاده نگارنده، کتابی است که دکتر مظفر بقائی - شخصاً - آنرا به دکتر محمد حسن سالمی اهداء کرده است. در همین جا از لطف ایشان که نسخه شخصی خود را در اختیارم گذاشته‌اند، سپاسگزاری می‌کنم.
^{۸۹۴} - در شرایط سرکوب هولناک آغاز انقلاب اسلامی و در اوج حمایت عموم روشنفکران ایران و خصوصاً رهبران جبهه ملی از آیت‌الله خمینی، دکتر بقائی ضمن دو سخنرانی (در آذر - دی‌ماه ۱۳۵۸) در محل حزب زحمتکشان ملت ایران در تهران از جمله گفت:

«قسمتی از حرف‌هایی که خواهم گفت در جو فعلی مملکت، کفر است... ما ۲۵ سال بار این بهتان [از پشت خنجر زدن به نهضت ملی] را بر دوش خود کشیدیم، حالا هم به محض اینکه دهن باز کنیم، دوباره آن بهتان بصورت وحشتناک تری تجدید می‌شود... الان خفقان به مراتب بدتر از زمان پهلوی است، در آن موقع، یک سازمان امنیت وجود داشت. افراد را می‌بردند، حبس می‌کردند، شکنجه می‌دادند و می‌کشتند. اکنون علاوه بر همه آنها، یک حربه بالاتری هم بکار می‌برند که متأسفانه حتی بعضی از دوستان خودمان هم «لاعن شعور» به آن متوسل می‌شوند و آن، حربه تکفیر است. این حربه تکفیر از فجایع سازمان امنیت بالاتر است. در آن موقع کسی که مبارزه می‌کرد در برابر دستگاه قرار می‌گرفت و با دستگاه می‌جنگید، الان، دشمن معلوم نیست. هر کمیته‌ای، دشمن است. هر حزب الهی، دشمن است. هر فلان و بهمانی، دشمن است. این است که من با رأی دادن به این قانون اساسی

فاصله گرفتن از دوران پرآشوب ملی شدن صنعت نفت، فروپاشی دیوارهای ایدئولوژیک و ضرورت رهایی از قید «روایت انحصاری تاریخ»، می‌توانند محمل اخلاقی و حقوقی برای بازخوانی «پرونده دکتر بقائی» باشد. به قول بقائی:

«اگر جوانان این مملکت در مقامی قرار بگیرند که بتوانند حرف‌های طرفین دعوا را بشنوند، من یقین دارم بهتر از جوانان هر مملکت دیگری قضاوت خواهند کرد»^{۸۹۵}.

بقائی: دوره‌ها و دیدگاه‌ها!

زندگی دکتر مظفر بقائی را می‌توان به سه دوره تقسیم کرد:

- ۱ - دوران تحصیل و تدریس در دانشگاه (۱۳۰۸-۱۳۳۰)،
- ۲ - دوران تلاش برای ملی کردن صنعت نفت (۱۳۲۹ - قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱)،
- ۳ - از قیام ۳۰ تیر ۳۱ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

مظفر بقائی در سال ۱۲۹۱ شمسی در خانواده‌ای مشروطه‌خواه و معتقد به آئین «شیخیه» رشد و پرورش یافت. مدارا و تساهل این فرقه در برخورد با ادیان و عقاید دیگر خاستگاه آئین‌های اصلاح‌طلبانه «باییه» و «بهائیت» و بستر پیدایش متفکرانی مانند میرزا آقاخان کرمانی بود.

پدر مظفر بقائی، میرزا شهاب راوری کرمانی، از مبارزان جنبش مشروطیت بود که در ترویج و تبلیغ مشروطه‌خواهی تلاش فراوان کرد. او از رهبران اصلی دموکرات‌های ناحیه کرمان و از بنیانگذاران نخستین مدارس نوین با نام‌های «نصرت ملی»، «شهاب»، «سعادت»، «فخریه» و «مدرسه ملی» در کرمان بود که خود، ریاست برخی از آنها را بر عهده داشت. میرزا شهاب، نماینده مجلس شورای ملی در دوره چهارم بود. او در سال ۱۳۰۱ به همراه سلیمان میرزا اسکندری و دیگران، «حزب سوسیالیست» را تأسیس کرد و مانند بسیاری از روشنفکران آن زمان از حامیان «رضا خان سردار سپه» و سپس از اعضای دادگستری نوین ایران

مخالف هستم... قضیه اشغال سفارت آمریکا غلط بود. من با تأیید این عمل ناروا مخالفت کردم زیرا سفارت هر کشور، سرزمین آن کشور به حساب می‌آید... ولو اینکه محل آن اجاره‌ای باشد، و این چیزی است که در تمام طول تاریخ محترم بوده است... من با روح این قانون اساسی مخالف هستم، هر چند اسمش را جمهوری اسلامی گذاشته‌اند ولی اسمی بی‌مسئاست... اسم جمهوری اسلامی با واقعیتی که ساخته و پرداخته‌اند هیچ مطابقت ندارد. در این قانون [اساسی] بسیار چیزها مبتدل هستند... این، قانون اساسی جمهوری اسلامی نیست بلکه قانون اساسی تئوکراسی است... من به این قانون [اساسی] اعتقاد ندارم، رأی نمی‌دهم... این حکومت اول کاری که می‌کند در قانون اساسی، شیر و خورشید را دور می‌اندازد. لاله‌الله عبارت محترمی است، عبارت مقدسی است ولی من هیچوقت روی پرچم ایران آنرا به شیر و خورشید ترجیح نمی‌دهم و نخواهم داد... در باره این موضوع [رفراندوم جمهوری اسلامی] برای اولین مرتبه در جلسه ماهیانه حزب [زحمتکشان] مخالفت خودم را بیان کردم و اجازه ندادم که حزب ما آنرا تأیید کند... برای من مخالفت با این قانون اساسی، موضوع اعتقاد است و به این جهت، بهر صورت [با آن]، مخالف هستم... دارم می‌بینم که این مردم و شما هم همراه آنها، چهار اسبه به طرف یک دیکتاتوری فجیعی دارید می‌روید... و خواهید دید که اگر ورق برگشت یا این موج برگشت، اولاً نصف این «الله اکبر گوها» با موج برمی‌گردند. این نکته را فراموش نکنید. ثانیاً، یک انتقامی از نسل آخوند بگیرند که آن سرش ناپیدا است، و بعد، یک دوره بی‌ایمانی و لامذهبی و فساد حکمفرما می‌شود که آنرا به روشنی می‌بینم. دوره‌ای خواهد شد که دیگر حتی اسم مذهب را نشود تلفظ کرد...

^{۸۹۵} - بقائی، چه کسی منحرف شد؟...، ص ۱۳۰

بود. مادر مظفر بقائی از زنان پیشگام زمانش و از نخستین زنانی بود که قبل از «کشف حجاب» توسط رضا شاه (۱۷ دی‌ماه ۱۳۱۴) اقدام به برداشتن حجاب کرده بود.^{۸۹۶}

تلاش‌های فرهنگی و مبارزاتی میرزا شهاب در رشد و قوام شخصیت پسرش تأثیر فراوان داشت. مظفر بقائی پس از اتمام تحصیلات دبیرستانی در مدرسه «سن لوئی»، در تابستان سال ۱۳۰۸ به همراه غلامحسین صدیقی، عیسی سپهبدی، علی اکبر بینا، علی اصغر سروش و دیگران جزو گروه دوم دانشجویانی بود که از طرف رضا شاه برای تحصیلات عالی به فرانسه اعزام شد.^{۸۹۷} بقائی پس از گذراندن دانشسرای عالی «سن کلو» (Saint Cloud)، در دانشگاه سوربن به تحصیل اخلاق و زیبایی‌شناسی مشغول شد. از فضای فکری بقائی در آن دوران اطلاع چندانی در دست نیست ولی با توجه به تربیت خانوادگی و روحیه کنجکاو بقائی جوان، شاید وی تحت تأثیر بحث‌های روشنفکران پاریس، از جمله در باره استعمار، ناسیونالیسم، سوسیالیسم و ظهور فاشیسم در آلمان قرار گرفته بود، آنچه مسلم است اینکه بقائی در فرانسه آخرین اعتقادات خویش نسبت به اسلام و روحانیت را از دست داد و در نامه‌هایی به پدرش، به تحقیر و توهین روحانیت شیعه پرداخته بود.^{۸۹۸}

بقائی در دانشگاه سوربن رساله دکترایش را در باره «اخلاق ابن مسکویه» نوشت.^{۸۹۹} موضوع این رساله در ترسیم هندسه فکری بقائی دارای اهمیت فراوان است چرا که مسکویه را «انسان‌گرایی متین» (L'humaniste serein) و منادی خردگرایی در قرن ۴ هجری/۱۰ میلادی دانسته‌اند.^{۹۰۰} مسکویه بطور فعال در زندگی سیاسی زمانه خود درگیر بود و وجه تمییز انسان از سایر جانوران را در پیوند انسان با مسائل سیاسی - اجتماعی زمانش می‌دانست. مسکویه با «گیتی‌گرایی» (سکولاریسم) و نگاهی «سرخوشانه» به زندگی، ضمن احترام به ادیان و مذاهب، در کتاب «تهذیب الاخلاق» تأکید می‌کند: «از آنجا که انسان‌ها به کمال یکدیگر یاری می‌کنند، باید یکدیگر را دوست داشته باشند، زیرا هر یک کمال خود را در دیگری می‌بیند و «همه، عضو یک پیکرند»^{۹۰۱}.

^{۸۹۶} - نگاه کنید به نامه مظفر بقائی به مادرش بتاريخ ۷ مارس ۱۹۳۶: آبادیان، ص ۶۰
^{۸۹۷} - نگاه کنید به: نوائی، عبدالحسین و الهام ملک‌زاده، دانشجویان ایرانی در اروپا، نشر سازمان اسناد و کتابخانه ملی، تهران، ۱۳۸۲، ص ۱۹۲

^{۸۹۸} - نگاه کنید به نامه‌های بقائی به پدرش در: آبادیان، صص ۵۴-۵۵
^{۸۹۹} - از سرنوشت این رساله اطلاعی در دست نیست زیرا که در سال ۱۳۱۷ بخاطر قطع رابطه دیپلماتیک ایران و فرانسه، بقائی مجبور به ترک فرانسه شد بی آنکه بتواند رساله دکترایش را چاپ یا از آن دفاع نماید. نگاه کنید به: خاطرات دکتر مظفر بقائی کرمانی، تاریخ شفاهی هاروارد، به همت حبیب لاجوردی، با مقدمه و ویرایش محمود طلوعی، صص ۳۹-۴۲

^{۹۰۰} - نگاه کنید به تحقیق درخشان جوئل کرمر (Joel Kraemer): احیای فرهنگی در عهد آل‌بویه (انسان‌گرایی در عصر رنسانس اسلامی)، ترجمه محمد سعید حنائی کاشانی، صص ۳۰۸
^{۹۰۱} - کرمر، صص ۲۹۳ و ۳۲۱. در باره اخلاق مسکویه نگاه کنید به: «اخلاق مدنی مسکویه رازی»، سید جواد طباطبائی، تحقیقات اسلامی، شماره ۱-۲، تهران، ۱۳۶۷، صص ۷۵-۹۳؛ اذکانی، پرویز: «نگاهی اجمالی در باب ابن مسکویه رازی»، یادگارنامه فخرائی، بکوشش رضا رضازاده لنگرودی، صص ۳۳۹-۳۴۷

دلبستگی دکتر بقائی به زندگی محرومان جامعه، تأسیس «حزب زحمتکشان ملت ایران» و نوعی سلوک اخلاقی و شادخواری، شاید جلوه‌ای از تأثیرات اخلاق مسکویه در زندگی و عقاید دکتر بقائی بود.

بقائی در سال ۱۳۱۷ به ایران بازگشت و پس از انجام دوره سربازی و تدریس در برخی مدارس، بعنوان استاد علم اخلاق در دانشگاه تهران به کار پرداخت^{۹۰۲}، اما حمله نیروهای متفقین به ایران (۱۳۲۰) و آشوب‌ها و آشفتگی‌های سیاسی - اجتماعی بعد از سقوط رضا شاه، بقائی را از عرصه دانشگاه به عرصه فعالیت‌های سیاسی کشاند. او سخنوری توانا بود که با کاریزمای سیاسی خود بسیاری را مفتون و مجذوب خویش ساخته بود^{۹۰۳}.

بقائی فعالیت‌های سیاسی خود را در حزب «اتحاد ملی» (با حضور شخصیت‌هایی مانند غلامحسین مصاحب، محیط طباطبائی و مهدی ملکزاده) و حزب «کار» (به رهبری مشرف‌الدین نفیسی) آغاز کرد. او در سال ۱۳۲۴ ضمن تدریس در دانشگاه تهران، مدتی نیز در آموزشگاه ایرانشناسی به کار مشغول شد. در این آموزشگاه، زبان‌های باستانی، تاریخ، زبان و فرهنگ ایران باستان، باستان‌شناسی و زبان‌شناسی تدریس می‌شد و از جمله استادان آن، استاد ابراهیم پورداوود، دکتر ماهیار نوائی، دکتر محمد جواد مشکور و دکتر محمد معین بودند^{۹۰۴}.

بقائی در سال ۱۳۲۶ از طرف حزب دموکرات قوام‌السلطنه به نمایندگی مجلس انتخاب شد، اما - در اعتراض به حضور وزیران توده‌ای در کابینه قوام و ائتلاف با آن حزب - بزودی از قوام‌السلطنه دل برید^{۹۰۵}.

با اوج‌گیری مبارزات ضدانگلیسی در سال‌های ۱۳۲۸-۱۳۲۹ بقائی فعالیت‌های شدیدی را برای خلع ید از شرکت نفت انگلیس آغاز کرد. به جرأت می‌توان گفت که شعار «ملی کردن صنعت نفت» برای نخستین بار از طرف دکتر بقائی و سازمانی که او برای نظارت بر انتخابات مجلس شانزدهم تأسیس کرده بود، ابراز شد و سپس به همت خلیل ملکی و مظفر بقائی در روزنامه شاهد پیگیری و دنبال گردید^{۹۰۶}. نخستین شماره روزنامه شاهد در ۲۹ شهریور ۱۳۲۸ با شعار «ما برای راستی و آزادی قیام کرده‌ایم» منتشر گردید. بقائی در همین سال به همراه دکتر مصدق، حسین مکی، حائری‌زاده، عبدالقدیر آزاد و دیگران، به تشکیل «جبهه ملی» اقدام کرد^{۹۰۷}، وی پس از حمله نیروهای دولتی به چاپخانه روزنامه شاهد، در اواخر پائیز ۱۳۲۹ «سازمان نگهبانان آزادی» را با هدف پاسداری از آزادی اندیشه و مطبوعات تأسیس نمود.

با انشعاب در حزب توده، خلیل ملکی و برخی از یاران او به همراه دکتر بقائی در اردیبهشت‌ماه ۱۳۳۰ «حزب زحمتکشان ملت ایران» را تشکیل دادند. این حزب از نظر تشکیلاتی و تئوریک، بزرگترین و

۹۰۲ - بقائی، خاطرات، ص ۱۹

۹۰۳ - گفتگوی نگارنده با دکتر صدرالدین الهی و احمد احرار

۹۰۴ - آبادیان، ص ۷۲

۹۰۵ - زهتاب‌فرد، رحیم، خاطرات در خاطرات، ص ۳۶۵، مقایسه کنید با نظر عمیدی نوری: یادداشت‌های یک

روزنامه‌نگار، ج ۲، صص ۱۱۱ و ۲۳۵

۹۰۶ - نگاه کنید به: خاطرات سیاسی خلیل ملکی، صص ۴۸۹-۴۹۰

۹۰۷ - نگاه کنید به: ملکی، احمد، تاریخچه جبهه ملی، ص ۲۷

سازمان‌یافته‌ترین حزب سیاسی ایران در مقابله با حزب توده بود و از این رو، کینه سوزان رهبران حزب توده را برانگیخت.



از راست به چپ: عبدالقدیر آزاد، حسین مکی، دکتر مصدق، ابوالحسن حائری‌زاده و دکتر مظفر بقائی

حدود ۱۰۰ روزنامه و نشریه وابسته به حزب توده - در تهران و شهرستان‌ها - و نیز رادیو مسکو و «رادیو پیک ایران»، زرادخانه عظیم حزب توده علیه دکتر بقائی و خلیل ملکی بود.

کشف و انتشار اسناد مربوط به شرکت نفت انگلیس در خانه «ریچارد سدان» (Richard Seddon) و مبارزه آشتی‌ناپذیر بقائی با دولت انگلیس و شرکت‌های نفتی، چنان مقام و محبوبیتی برای بقائی فراهم ساخت که - غالباً - نام بقائی با نام دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی قرین و همراه بود.^{۹۰۸}

بقائی در ۱۴ مهرماه ۱۳۳۰ به همراه دکتر مصدق برای شرکت در جلسه شورای امنیت سازمان ملل به نیویورک رفت و سپس، در ۷ خرداد ۱۳۳۱ برای شرکت در دادگاه لاهه عازم هلند گردید. این محبوبیت ملی تا قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ و آغاز دور دوم زمامداری مصدق ادامه یافت.

^{۹۰۸} - در این باره نگاه کنید به: موحد، ج ۱، صص ۱۷۶-۱۷۷



مهرماه ۱۳۳۰: دکتر مصدق و دکتر بقائی در راه سفر به آمریکا

مبارزات ضدانگلیسی دکتر بقائی باعث شده بود تا حزب توده از او برای تشکیل «جبهه متحد ضدامپریالیستی و ضدارتجاعی» دعوت کند^{۹۰۹}، اما این دعوت با امتناع بقائی و دوستانش روبرو گردید^{۹۱۰}.

بقائی در باره تلاش رهبران حزب توده برای جلب و جذب وی یادآوری می‌کند:

«... یک روز مرحوم سعید نفیسی دعوت کرد از صادق هدایت و من که عصر برویم منزلش چایی بخوریم. رفتیم و سه چهار نفر دیگر هم بودند که یادم نیست یکیش یا بزرگ علوی بود یا کیانوری... از خانه سعید نفیسی که آمدیم بیرون، سه نفری رفتیم توی یک کافه‌ای مشروبی بخوریم و صحبت کنیم و بالاخره به این نتیجه رسیدیم که این دعوت آقای سعید نفیسی مداخلی بوده که ما را بکشند به حزب توده...»^{۹۱۱}.

بقائی در فراز دیگری از خاطرات خویش، از تلاش ناموفق پرویز داریوش و انور خامه‌ای برای جلب و جذب او به حزب توده یاد می‌کند^{۹۱۲}.

قربانی «حمّام فین» حزب توده!

دکتر مظفر بقائی از نخستین قربانیان «ترور شخصیت» در تاریخ معاصر ایران است که در هجوم تبلیغات حزب توده و دیگر مخالفان، هنوز نیز زندگی و عقاید وی از شفافیت، اعتدال و انصاف لازم برخوردار نیست و از این نظر، سرنوشت بقائی با سرنوشت دوست و همراه گذشته وی - خلیل ملکی - همسان و همانند می‌باشد. پس بی‌جا نیست اگر بگوئیم که دکتر بقائی نیز در «حمّام فین حزب توده» توسط دلاکان آن حزب، رگ زده شده است^{۹۱۳}.

^{۹۰۹} - نگاه کنید به: کیانوری، جلسه پرسش و پاسخ، ۱۲ شهریور، انتشارات حزب توده، تهران، ۱۳۵۹، ص ۳۲، به نقل

از: برهان، ج ۱، صص ۴۹۶-۴۶۷

^{۹۱۰} - نگاه کنید به: روزنامه شاهد، ۴ مردادماه ۱۳۳۱

^{۹۱۱} - بقائی، صص ۱۰۸-۱۰۹

^{۹۱۲} - بقائی، صص ۶۰-۶۴

^{۹۱۳} - نگاه کنید به بخش: «خلیل ملکی؛ اندیشمند تنها»، در همین کتاب.

منظور از «ترور شخصیت»، فرایند هولناکی است که «قربانی» در معرض شدیدترین اتهام‌ها و افتراها قرار می‌گیرد اما امکانی برای دفاع از خویش ندارد. در این رابطه، عاملان «ترور شخصیت»، با اتهامات بی‌پایه، جعل سند، شایعه‌سازی، فریب افکار عمومی و حتی متهم کردن قربانی به «روابط غیراخلاقی» کوشش می‌کنند تا وی را از عرصه سیاست و اجتماع حذف نمایند. دکتر بقائی در این باره می‌گوید:

«... توده‌ای‌ها با تمام قدرت خود بر ضد ما جنگ کردند... دستگاه‌های تبلیغاتی داخل و خارج کشور آنها، بطور مداوم، من و دوستان مرا مورد حمله قرار دادند و حتی بعضی اوقات هم که گوشه زندان بودم، از حمله به من خودداری نکردند. حملات آنها هیچ حدی نداشت...»^{۹۱۴}

بقائی در جائی دیگر، پس از خلع‌ید از شرکت نفت انگلیس، از نقشه قتل خود توسط حزب توده بهنگام ورود پیروزمندانه‌اش به شهر آبادان، یاد می‌کند و می‌گوید:

«... هنگامی که به مسافرت آبادان رفته بودم... قرار این بود وقتی که مردم به استقبال من می‌آیند، مرا با اتومبیل شکاری روبازی وارد شهر بکنند. از این تشریفات، انهم در آن روزهای مبارزه، هر کس که باشد خوشش می‌آید [اما] آقای [حسین] مکی با یک اتومبیل شبیه این رنجروورها - که دورش فلزی است و با پنجره‌های کوچک و خیلی محفوظ بود - به استقبال آمده بود. با اصرار زیاد مرا به اتومبیل خود برد. از شما چه پنهان، یک خرده دلخور شدم و پنداشتم که آقای مکی نمی‌خواهد مرا بصورت سردار فاتحی وارد شهر کند. روی پل بهمنشیر از میان جمعیت، چند سنگ به طرف اتومبیل ما پرتاب شد. بعد قضیه کشف شد که بنا بوده وقتی که با اتومبیل روباز روی پل بهمنشیر می‌رسیم، توده‌ای‌هایی که دور اتومبیل بودند و بشدت ابراز احساسات می‌کردند، مرا از آنجا بلند کنند و بیندازند توی رودخانه و ضیافتی برای کوسه‌ها بشود. آقای مکی در آخرین لحظات از نقشه این توطئه باخبر شد و آنرا بر هم زد. بعداً هم جریان را از آقای سپهبد کمال [رئیس کل شهربانی دولت مصدق] تحقیق کردم و او هم تأیید کرد»^{۹۱۵}.

نخستین اختلافات بقائی با دکتر مصدق

به روایت دکتر بقائی:

«در جریان خلع‌ید [از شرکت نفت انگلیس] ما به اسرار زیادی واقف شدیم و احساس کردیم که دارند نهضت [ملی شدن صنعت نفت] را از مسیر خود منحرف می‌کنند و وقتی که یقین حاصل کردیم که نمی‌توانیم جلوی منحرف شدن نهضت را بگیریم، فقط دو راه در پیش داشتیم: یکی راه سکوت و حاشیه‌نشینی، و راه دیگر: گفتن حقیقت امر به مردم و بجان خریدن همه نوع فحش و فزیت و اتهام. من و دوستانم به ندای وجدان، راه دوم را انتخاب کردیم. از آن روز، دیگر ما خائن شدیم! رجاله شدیم، چاقوکش شدیم و قاتل شدیم!»^{۹۱۶}

ماجرای کشف «اسناد خانه سدان» در تیرماه ۱۳۳۰ نخستین اختلاف جدی بقائی با دکتر مصدق بود. بر اساس گزارش یکی از کارمندان ایرانی شرکت نفت انگلیس بنام امیرحسین پاکروان مبنی بر انتقال شبانه برخی اسناد و مدارک شرکت نفت انگلیس به خانه ریچارد سدان (نماینده شرکت نفت انگلیس در تهران)، دکتر بقائی - بعنوان مسئول سازمان خلع‌ید از شرکت نفت در تهران - به ابتکار خود و بدون اطلاع یا مشورت با دکتر مصدق، محل اختفای اسناد را در خانه سدان کشف و با همکاری نیروهای شهربانی و خصوصاً سرلشکر زاهدی (وزیر کشور دولت مصدق) خانه سدان را تصرف و اسناد را با کمک امیرحسین پاکروان و سایر کارکنان ایرانی اداره انتشارات و تبلیغات شرکت نفت، صورت‌برداری، ترجمه، طبقه‌بندی و با دستگاه قدیمی شهربانی - فتوکپی کردند و پس از این مراحل، دکتر مصدق را در جریان امر قرار دادند زیرا بنا به دلایلی، نگران مخالفت دکتر مصدق با تصرف خانه سدان بودند.

^{۹۱۴} - بقائی، چه کسی منحرف شد؟...، ص ۳۰۰

^{۹۱۵} - بقائی، آنکه گفت: نه!، صص ۱۴-۱۵

^{۹۱۶} - بقائی، ص ۱۲۶

پس از مدتی، اسنادی در باره یکی از بستگان نزدیک مصدق کشف و توسط دکتر بقائی به مصدق ارائه شد، ولی مصدق پرونده را زیر پتوی خود گذاشت و نه تنها از هرگونه اقدامی علیه متهم خودداری کرد، بلکه همچنان وی را جزو محرم‌ترین اطرافیان خود نگاه داشت تا جایی که در سفر به آمریکا برای شرکت در شورای امنیت سازمان ملل و مذاکره با «مک گی»، معاون وزیر خارجه آمریکا، از وی به عنوان «مترجم امین» استفاده کرد. برخی اسناد خانه سدان در دادگاه لاهه برای اثبات حقانیت ایران و محکومیت دولت انگلیس مورد استفاده قرار گرفته بود.^{۹۱۷} بخشی از این اسناد توسط دکتر بقائی به اسماعیل راین سپرده شد که در کتاب اسرار خانه سدان منتشر شده‌اند.^{۹۱۸}

با بن بست مذاکرات نفت و رد پیشنهاد مناسب بانک جهانی، در میان رهبران جبهه ملی تردیدهایی در باره درستی سیاست‌های دکتر مصدق نسبت به حل «مسئله نفت» پدید آمد و از جمله دکتر بقائی و خلیل ملکی نسبت به آن ابراز تردید و انتقاد نمودند. بقائی - مانند خلیل ملکی - واقع‌بینی را به داشتن روش انقلابی و قاطع ترجیح می‌داد و معتقد بود:

«بعضی‌ها واقع‌بینی را با سازشکاری و ماجراجویی، و یا آنارشیزم بودن را با داشتن روحیه انقلابی اشتباه می‌کنند... شخص اجتماعی و انقلابی کسی نیست که در تمام موارد، خشن و یک‌دنده و بدون انعطاف باشد. این خاصیت، علامت ماجراجویی می‌باشد. شخص انقلابی و یا روش انقلابی در موردی، جداً قاطع و خشن، و در مورد لازم، ملایم و آرام است ولی در هر حال باید واقع‌بین باشد. نیروهای مساعد و مخالف را بسنجد و نتیجه عملی اقدامات خود را در نظر بگیرد»^{۹۱۹}.

قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ و بازگشت مصدق به حکومت - چنانکه گفته‌ایم - در عین حال، تیری بود بر پیکر نهضت ملی شدن صنعت نفت. محاصره اقتصادی ایران و ناکامی دولت مصدق در حل مسئله نفت، ایجاد آشوب‌ها و آشفتگی‌های اجتماعی و کم‌کاری دولت مصدق در تعقیب و محاکمه عاملان کشتار ۳۰ تیر ۱۳۳۱ و نیز قدرت‌نمایی‌های روزافزون حزب توده و تسامح دکتر مصدق با فعالیت‌های این حزب غیرقانونی، بتدریج، همدلی‌ها و همبستگی‌های «جبهه ملی» را دچار پراکندگی و اختلافات گسترده ساخت. مواضع تند و گاه افراطی بقائی - از جمله در باره محاکمه و مجازات قوام‌السلطنه - متأسفانه راه تفاهم با دولت مصدق را فرومی‌بست^{۹۲۰}. از این گذشته، با توجه به مبارزات بقائی در ملی کردن صنعت نفت و نقش وی در بازگرداندن مصدق به حکومت در قیام ۳۰ تیر، شاید بقائی امیدوار بود که در دومین کابینه دولت مصدق مورد توجه یا مشورت بیشتری قرار گیرد، اما ترکیب کابینه دوم و عملکردهای مصدق، بقائی و بسیاری دیگر از رهبران جبهه ملی را مأیوس و سرخورده ساخت. حضور افرادی تندرو و یا متمایل به

^{۹۱۷} - به روایت دکتر بقائی: «اسنادی که بزرگ‌ترین خدمت را در دادگاه بین‌المللی لاهه و در شورای امنیت به این مملکت نمود و بزرگ‌ترین دلیل تبرئه ملت ایران شناخته شد، بوسیله سازمان ما و بوسیله دوستان فداکار من به دست آمده است ولی کسانی که از همان اسناد بهره‌برداری‌ها کردند و با شرح و تفسیر آن، به مقامات رسیدند، همان‌ها ما را خائن و رجاله و چاقوکش معرفی کردند». بقائی، ص ۱۲۶

^{۹۱۸} - نگاه کنید به: راین، اسماعیل، اسناد خانه سدان، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷

^{۹۱۹} - روزنامه شاهد، شماره ۷ اسفندماه ۱۳۳۰. همچنین: روزنامه شاهد، شماره‌های ۱۰ و ۱۳ اسفند ۱۳۳۰. ۵ سال بعد خلیل ملکی نیز - دقیقاً - به همین باور بقائی رسید. نگاه کنید به بخش «شکست دکتر مصدق: ضعف‌ها و زمینه‌ها» در همین کتاب.

^{۹۲۰} - برای نمونه نگاه کنید به: سخنرانی بقائی، مشروح مذاکرات مجلس، ۴ آذرماه ۱۳۳۱

حزب توده (مانند حسین فاطمی و برخی اعضای «حزب ایران» مانند مهندس احمد زیرک‌زاده، مهندس احمد رضوی و مهندس غلامعلی فریور) یأس و سرخوردگی بقائی را به عصیان و اعتراض مبدل کرد زیرا - چنانکه گفته‌ایم - «حزب ایران» در سال ۱۳۲۵ با حزب توده و سران فرقه آذربایجان ائتلاف کرده و برخی مواضع «حزب دموکرات کردستان»، «حزب سوسیالیست» و «حزب جنگل» (اجتماعیون) را نیز در نشریات خود منعکس نموده بود.^{۹۲۱}

بقائی در این دوران، مبارزه با حزب توده را امری استراتژیک و اساسی می‌دانست، موضوعی که باعث آشنائی و همکاری خلیل ملکی با بقائی توسط آل احمد - پس از انشعاب از حزب توده - و انتشار روزنامه «شاهد» و تشکیل «حزب زحمتکشان ملت ایران» بدست بقائی و ملکی در اردیبهشت ۱۳۳۰ شده بود.^{۹۲۲}

با وجود همه اختلافات و کدورت‌ها، بقائی تا اواخر سال ۱۳۳۱ بعنوان هوادار دکتر مصدق باقی ماند بطوریکه بهنگام کسب رأی اعتماد مصدق از مجلس، دکتر بقائی - در حالیکه ورقه رأی اعتماد خود و علی زهری را به نمایندگان مجلس نشان می‌داد - گفت:

«همانطور که گفته‌ام و نوشته‌ام، ما همه به شخص آقای مصدق رأی اعتماد داده‌ایم و باز هم رأی می‌دهیم. این دو ورقه سفید بنده و آقای زهری است رأی اعتماد به آقای دکتر مصدق، ولی با «لایحه اختیارات» به این صورتی که مطرح شده است، مخالف هستیم»^{۹۲۳}.

دکتر بقائی و صادق هدایت

اقدامات تند و گاه اغراق‌آمیز بقائی در رابطه با حزب توده با منش روشنفکرانه وی در پیوند با دوستانی مانند صادق هدایت چه مطابقت و پیوندی داشت؟ این پرسش زمانی مهم و برجسته می‌شود که نویسنده صدیق و شریفی مانند علی اکبر سعیدی سیرجانی با «سی و چند سال آشنائی نزدیک و معاشرت مداوم با دکتر بقائی»، ضمن اشاره به فضیلت اخلاقی وی می‌گوید:

«بقائی با همه وجودش از شکنجه‌گران نفرت داشت تا آنجا که موضوع درس اخلاقش [در دانشگاه] را هم منحصر به تاریخچه شکنجه کرده بود»^{۹۲۴}.

سعیدی سیرجانی در مقدمه «افسانه‌ها» نیز که آنرا «به توصیه استاد اخلاق خویش، دکتر مظفر بقائی کرمانی» سروده بود، بار دیگر ضمن ستایش از دکتر بقائی تأکید می‌کند:

«با آشنائی چهل ساله و قریب سی سال دوستی مداوم و مصاحبت دست کم هفته‌ای یک بار، به من این حق را می‌دهد که او [دکتر مظفر بقائی] را از اخلاقی‌ترین رجال سیاسی روزگارمان بدانم»^{۹۲۵}.

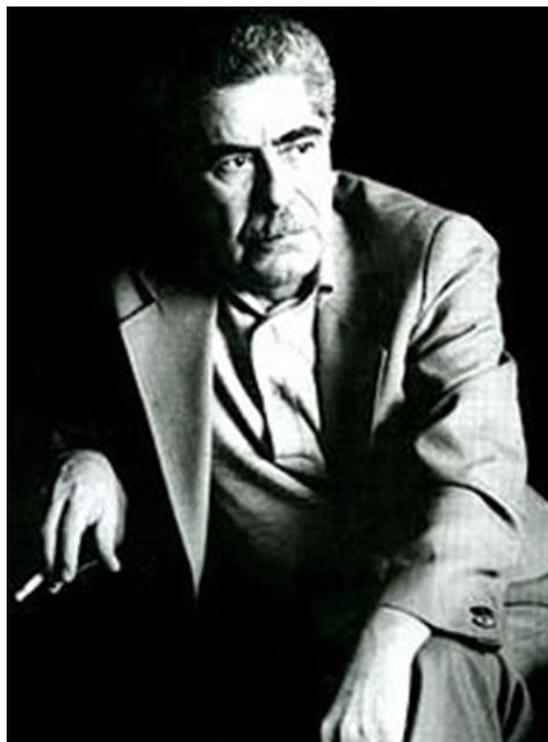
^{۹۲۱} - نگاه کنید به: زیرک‌زاده، صص ۹۳-۱۰۳ و ۴۹۵-۴۹۶؛ حجّتی، ابوالمجد (عضو حزب ایران)، جنبش ملی و دولت مردم، انتشارات دستان، تهران، ۱۳۸۲، صص ۲۲۵-۲۳۶؛ زهتاب‌فرد، صص ۳۵۶-۳۵۸. مقایسه کنید با نظر دکتر بقائی، پیشین، صص ۱۶۶-۱۶۷ و ۱۷۷. در باره حزب ایران و مواضع آن، نگاه کنید به: کوهستانی‌نژاد، حزب ایران؛ مجموعه‌ای از اسناد و بیانیه‌ها (۱۳۲۳-۱۳۳۲)، تهران، ۱۳۷۹.

^{۹۲۲} - نگاه کنید به: آل احمد، در خدمت و خیانت روشنفکران، ج ۲، صص ۳۶۳-۳۶۹.

^{۹۲۳} - مشروح مذاکرات مجلس، ۲۹ دی ماه ۱۳۳۱.

^{۹۲۴} - فصلنامه ره‌آورد، شماره ۳۱، آمریکا، پائیز ۱۳۷۱، صص ۲۹۵-۳۰۰.

^{۹۲۵} - سعیدی سیرجانی، علی اکبر، افسانه‌ها، انتشارات مزدا، آمریکا، ۱۹۹۲، ص ۱۲.



سعیدی سیرجانی

در آن زمان، کافه فردوس (در خیابان استانبول) یکی از «پاتوق»های صادق هدایت بود که بقائی نیز - گاه - در آن حضور می‌یافت.^{۹۲۶} رواج کافه‌نشینی و بازتاب زندگی شهری در ادبیات داستانی آن دوران، نشانهٔ تجدّد و پیدایش طبقهٔ نوینی در جامعه بود و بی‌تردید، هدایت یکی از نمایندگان و پیشگامان این نوع ادبیات بود همچنانکه در عصر صفوی قهوه‌خانه‌ها محل تجمع شاعران و پیشه‌وران آن عصر بود^{۹۲۷}. دکتر مظفر بقائی در این باره می‌گوید:

«با مرحوم صادق هدایت ما تقریباً در حدود سال ۲۲ آشنا شدیم، به وسیله یکی از دوستانم مرحوم علی اصغر سروش که مترجم بود... برنامهٔ مرحوم هدایت هم این بود که بعد از ظهرها می‌آمد کافه فردوس می‌نشست، آنجا، دوستانش می‌آمدند دورش و بعد، از آنجا راه می‌افتاد. اگر برنامه‌ای داشت که خداحافظی می‌کرد و می‌رفت. والا به قدم زدن توی خیابان‌ها و سیرکشی به مشروب‌فروشی‌ها و اینها... من هم هر وقت که فرصتی داشتم می‌رفتم در این برنامه‌ها شرکت می‌کردم...»^{۹۲۸}.

از کم و کیف دوستی هدایت با بقائی اطلاع چندانی در دست نیست، اما با توجه به وسواس شدید هدایت در دوستی‌ها و پرهیز او از «رجاله‌ها» به نظر می‌رسد که صداقت، صمیمیت و ایثار دکتر بقائی باعث دل بستگی و دوستی هدایت با وی بود.

در نظر هدایت، «رجاله‌ها» از جمله «آدم‌های بی‌حیا، پررو، گدامنش و معلومات فروش»^{۹۲۹} و نیز مدعیان «سرزمین جاوید»، مغالطه‌گران پرمدعا، جاسوسان و زدوبندچی‌های ادبی بودند که با وقاحتی استثنائی در

^{۹۲۶} - در بارهٔ پاتوق‌های صادق هدایت (از شهریور ۱۳۲۰-۱۳۲۹) نگاه کنید به مقالهٔ یکی از دوستان هدایت در:

صادق هدایت در بوتۀ نقد و نظر، دانائی برومند، مریم [به کوشش]، نشر بوم، تهران، ۱۳۷۷، صص ۱۵۹-۱۷۳

^{۹۲۷} - برای آگاهی از نقش قهوه‌خانه‌ها در عصر صفوی و حضور شاعران و پیشه‌وران در آن‌ها، نگاه کنید به:

میرفطروس، علی، تاریخ در ادبیات، چاپ دوم، صص ۹۸-۱۵۷

^{۹۲۸} - بقائی، خاطرات، ص ۱۷۴

^{۹۲۹} - بوف کور، چاپ چهارم، ص ۹۹

رسانه‌های وطنی «افاضه فیض» می‌کردند و هدایت از آنان بعنوان «**فضله‌های فرهنگی**» یاد می‌کرد. از این گذشته، ایراندوستی، اعتقاد به تمامیت ارضی ایران و مخالفت هدایت و بقائی با حزب توده و «فرقهٔ دموکرات پیشه‌وری» دلایل دیگر دوستی هدایت با بقائی بود.^{۹۳۰}

گفتنی است که پس از غائلهٔ آذربایجان و اعتراض و انزوای هدایت از «رفقا»، احسان طبری با نوشتن مقاله‌ای بنام «**روشنفکر مایوس**»، موجب خشم هدایت گردیده بود.^{۹۳۱}

بطوریکه گفتیم: در سال ۱۳۲۴ بقائی در کنار تدریس در دانشگاه تهران، مدتی نیز در آموزشگاه ایرانشناسی به کار مشغول شد. در این آموزشگاه، زبان‌های باستانی، تاریخ و زبان و فرهنگ ایران باستان، باستانشناسی و زبانشناسی تدریس می‌شد و از جمله استادان آن، استاد ابراهیم پورداوود، دکتر ماهیار نوائی، دکتر محمد جواد مشکور و دکتر محمد معین بودند. صادق هدایت نیز در آن دوران به فرهنگ ایران باستان عشق می‌ورزید و به آموختن زبان و ترجمهٔ برخی متون پهلوی مشغول بود.^{۹۳۲} بنابراین، علاقه به فرهنگ ایران باستان حلقهٔ مشترک دیگری بود که هدایت و بقائی را به هم وصل می‌کرد و باعث غنائی دوستی‌شان می‌شد. از این گذشته، وجود نوعی ناسیونالیسم ستیزنده و مهاجم در هدایت و بقائی بر دوستی و رابطهٔ آن دو تأثیر داشت با این تأکید که ناسیونالیسم مهاجم بقائی، بیشتر، سیاسی و متوجهٔ انگلیسی‌ها بود ولی ناسیونالیسم هدایت - اساساً - فرهنگی بود و رنگی ضداسلامی و ضدعربی داشت.

با چنان مشترکات اخلاقی، فکری و فرهنگی، اغراق‌آمیز نیست اگر بگوئیم که صادق هدایت از شیفتگان دکتر بقائی بود بطوریکه برای شنیدن سخنرانی‌های آتشینش در مجلس شورای ملی: «هدایت برای حضور در لژ تماشاچیان از او [بقائی] بلیط می‌گرفت. یکی - دو بار هم که بقائی در مجلس بست نشسته بود، [هدایت] به دیدار او رفت و برایش شیرینی و گل برد»^{۹۳۳}.

بقائی در نامهٔ سرگشادهٔ ۳ اردیبهشت ۱۳۳۲ به دکتر مصدق با یادآوری گفتگوی خصوصی‌شان در شهر لاهه (هلند) می‌نویسد:

«آن روز صحبت ما از نویسندگان و ادبای معاصر بود و سخن قهراً به مرحوم صادق هدایت کشید... راجع به نبوغ ادبی و آثار او توضیحاتی دادم و در آن زمینه خوب بخاطر دارم که به جنابعالی عرض کردم در طول مبارزاتی که

^{۹۳۰} - هدایت در نامهٔ ۲ سپتامبر ۱۹۴۷ (۱۱ شهریور ۱۳۲۵) به شهید نورائی از نامهٔ مفصل خود «راجع به توده‌ای‌ها» و «کثافت‌کاری دموکرات‌ها [حزب پیشه‌وری] که «خیانت توده‌ای‌ها را تحت‌الشعاع گذاشته» یاد می‌کند. در نامهٔ ۲۷ بهمن ماه ۱۳۲۵ (۱۹۴۷) در نامه به فریدون تولگی نیز هدایت خشم خود از غائلهٔ آذربایجان را چنین ابراز می‌کند: «مطالب بسیار مفصل و عجیب است، ولی خیانت دو - سه جانبه بود و حالا توده‌ای‌ها خودشان را گه‌مالی می‌کنند برای اینکه اصل مطلب را ببوشند». نگاه کنید به: نامه‌های صادق هدایت، گردآورنده محمد بهارلو، صص ۲۳۵ و ۳۶۷

^{۹۳۱} - نگاه کنید به: فرزانه، م، فرزانه، صادق هدایت در تار عنکبوت، نشر فروغ، آلمان، ۲۰۰۴، صص ۱۰۶-۱۰۷؛ فرزانه، آشنائی با صادق هدایت، ج ۱، پاریس، ۱۹۸۸، صص ۶۲-۶۳

^{۹۳۲} - از جمله: ترجمهٔ «گجسته ابالیس»، کارنامهٔ اردشیر بابکان، «یادگار جاماسب» گزارش «گمان شکن». این ترجمه‌ها مورد توجهٔ استاد ابراهیم پورداوود قرار گرفته بودند. نگاه کنید به: مجلهٔ سخن، شمارهٔ ۶، خردادماه ۱۳۲۴، صص ۴۱۹

^{۹۳۳} - کاتوزیان، محمد علی همایون، صادق هدایت از افسانه تا واقعیت، ترجمهٔ فیروزه مهاجر، چاپ دوم، ۱۳۷۶، صص ۲۲۰؛ خاطرات خلیل ملکی، مقدمهٔ کاتوزیان، صص ۸۴

کرده‌ام، پادشاه‌های بزرگی گرفته‌ام و در اثر توجه مردم به افتخارات زیادی نائل شده‌ام، ولی از نظر شخصی و احساس خصوصی، بزرگ‌ترین افتخاری که نصیب من شد، این بود که در هنگام استیضاح من از دولت ساعد، مرحوم صادق هدایت، سه دفعه برای شنیدن استیضاح من در جلسه مجلس حاضر شد. معنی این جمله را کسانی درک می‌کنند که افتخار شناسائی مرحوم هدایت را داشتند»^{۹۳۴}.

بقائی در باره این دوستی‌ها می‌گوید:

«... صبح‌های جمعه یک عده از دوستانم می‌آمدند منزل ما، یک عده همراه مرحوم صادق هدایت. با او خیلی دوست شده بودیم...»^{۹۳۵}.

دکتر ناتل خانلری در یادآوری آخرین شب اقامت خویش در تهران به سوی پاریس (۱۳۲۶) تأکید می‌کند: «... حتی شب خداحافظی من، هدایت در مهمانی منزل دکتر بقائی حضور داشت... هدایت با دکتر بقائی دوستی می‌کرد در حالیکه جناح و جبهه بقائی با دوستان سابق او تفاوت زیاد داشت»^{۹۳۶}.

جهانگیر تفضلی، روزنامه‌نگار معروف نیز که بقول خودش: «با همه آشنائی و دوستی ۱۲ ساله با صادق [هدایت] در صف چند نفر دوستان نزدیک او نبود» در ذکر «دوستان خیلی نزدیک» و «معاشرینی که بیش از همه با صادق [هدایت] الفت داشتند»، از دکتر بقائی نیز یاد می‌کند^{۹۳۷}.

سال‌های ۱۳۲۷-۱۳۲۹ سال‌های پرشور سیاسی در ایران و طلیعه ملی شدن صنعت نفت بود و دکتر بقائی در آن سال‌ها از چهره‌های نادر و طراز اول مجلس برای طرح خواست‌های ملی بشمار می‌رفت. مسئله نفت، ترور شاه در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷، گسترش نفوذ حزب توده و تدارک مجلس مؤسسان برای تغییر قانون اساسی مشروطیت از جمله رویدادهای مهم سیاسی آن دوران بود. بقائی ضمن استیضاح دولت ساعد مراغه‌ای در سال ۱۳۲۸ و مخالفت با قرارداد نفتی «گس - گلشائیان»، در نامه سرگشاده‌ای به شاه نسبت به تغییر قانون اساسی - شدیداً - انتقاد کرده و به شاه هشدار داده بود تا «نسبت به اطرافیان متملق و مغرض چاپلوسی که پدرش را احاطه کرده و میان او و مردم فاصله انداخته بودند، و اکنون همان اشخاص بداندیش دور او را احاطه کرده‌اند، هوشیار باشد». بقائی، تصمیم شاه - مبنی بر تشکیل مجلس مؤسسان - را مغایر قانون اساسی مشروطیت و در تناقض با «غیرمسئول بودن مقام سلطنت» خواند و نسبت به «تکوین یک دیکتاتوری» هشدار داده بود^{۹۳۸}. به روایت ساعد مراغه‌ای: استیضاحی که با سخنرانی‌های آتشین بقائی، حائری‌زاده و مکئی علیه قرارداد «گس - گلشائیان» تنظیم شده بود، قریب ۲۰ روز در مجلس مورد بحث و گفتگو و مجادله قرار گرفت^{۹۳۹}.

^{۹۳۴} - نگاه کنید به: روزنامه شاهد، ۵ اردیبهشت ۱۳۳۲

بقائی در نامه ۵ آوریل ۱۹۸۴ به احمد احرار از نامه صادق هدایت و شعر ستایش‌آمیز پژمان بختیاری خطاب به وی یاد کرده و تأکید نموده که «این نامه و شعر باعث افتخار من است». با سپاس فراوان از دوست بزرگوارم احمد احرار که این نامه را در اختیارم گذاشته‌اند.

^{۹۳۵} - بقائی، ص ۶۰

^{۹۳۶} - الهی، صدرالدین، نقد بی غش (مجموعه گفتگوهای دکتر پرویز ناتل خانلری با صدرالدین الهی، کالیفرنیا (آمریکا)، زمستان ۱۳۸۵ (۲۰۰۷)، ص ۹۶

^{۹۳۷} - نامه‌های صادق هدایت، ص ۳۶۷

^{۹۳۸} - نگاه کنید به: مشروح مذاکرات مجلس، ۲۳ فروردین تا ۱۷ اردیبهشت ۱۳۲۸، مکئی، استیضاح، انتشارات

امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۷

^{۹۳۹} - خاطرات سیاسی ساعد مراغه‌ای، صص ۲۴-۲۵



صادق هدایت با مظفر بقائی

در هر حال، با سخنرانی‌های چهار روزه بقائی و مکی، عمر مجلس پانزدهم به سرآمد و لایحه پیشنهادی «گس - گلشائیان»، نتوانست از تصویب مجلس بگذرد.

مصطفی فرزانه - یکی از دوستان نزدیک هدایت - می‌گوید:
«هدایت در تدوین لایحه استیضاح با بقائی همکاری‌هایی داشته است»^{۹۴۰}.

فرزانه از قول سیروس ذکاء تأکید می‌کند که پس از سوءقصد به محمد رضا شاه در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷، سخنرانی دکتر بقائی در مجلس را صادق هدایت نوشته بود^{۹۴۱}.

چنین «همکاری‌هایی» نشان می‌دهد که - برخلاف باورهای رایج - هدایت در آن زمان نسبت به مسائل سیاسی جامعه، حساس بود و به قدر توان خود برای تغییر و بهبود شرایط سیاسی تلاش می‌کرد. هدایت در اشاره به همین موضوع سیاسی در نامه ۲۷ فروردین ۱۳۲۸ به شهید نورائی می‌نویسد:

«یک هفته است که استیضاح دکتر بقائی شروع شده است ولیکن هنوز تمام نشده. خیلی سخت دولت [ساعد] را به باد انتقاد گرفته. خدا آخر و عاقبتش را به خیر بگذرانند! مطالب قابل توجهی مورد بحث قرار گرفته»^{۹۴۲}.

در ادامه استیضاح دولت ساعد توسط بقائی، هدایت در نامه ۱۱ اردیبهشت ۱۳۲۸ یادآوری می‌کند:
«... استیضاح دکتر بقائی ناتمام ماند و بعد هم به عنوان اعتراض حتی از ماده ۱۰۹ نتوانست استفاده کند»^{۹۴۳}.

به نظر می‌رسد که در ماجرای کشف «اسناد خانه سدان» نیز نقش صادق هدایت بی‌تأثیر نبود چرا که امیرحسین پاکروان - کارمند شرکت نفت ایران و انگلیس و عامل کشف آن اسناد - از دوستان نزدیک

^{۹۴۰} - هدایت؛ هشتاد و دو نامه به حسن شهید نورائی، با مقدمه و توضیحات ناصر پاکدامن، نشر چشم‌انداز، پاریس،

۱۳۷۹، ص ۲۳۹

^{۹۴۱} - فرزانه، آشنائی با صادق هدایت، ص ۱۹۹

^{۹۴۲} - هشتاد و دو نامه، ص ۱۷۱

^{۹۴۳} - همان، ص ۱۷۲

هدایت بود. پاکروان پس از مشورت با صادق هدایت و در حضور وی، موضوع اسناد خانه سدان را با مظفر بقائی مطرح کرده بود^{۹۴۴}.

هدایت در نامه ۷ آبان ۱۳۲۸ می نویسد:
 «... چند روز است که گوش مان از سر و صدای انتخابات فارغ شده، حالا مشغول خواندن آراء هستند. دکتر بقائی فعالیت شدیدی نشان می دهد و تا حالا که مقدار کمی آراء خوانده شده، دومین وکیل تهران است. تا بعد چه بشود!»^{۹۴۵}

هدایت در بسیاری از نامه هایش به دوست نزدیک خود - حسن شهید نورائی - از روابط صمیمانه اش با دکتر بقائی یاد کرده است، از جمله در اواخر سال ۱۳۲۶ می نویسد:
 «چند روز پیش دکتر بقائی را دیدم و شب را با هم گذرانیدیم»^{۹۴۶}.

در نامه ۱ خرداد ۱۳۲۷ می نویسد:
 «دیشب با دکتر بقائی بودم، گفت کاغذی از شما داشته است. خانلری را هم گاه گذاری می بینم»^{۹۴۷}.

هدایت در نامه ۲۰ خرداد ۱۳۲۷ می نویسد:
 «... اما مطلبی که ممکن است به دردتان بخورد اینکه دکتر بقائی گفت در مجلس مشغول گذراندن قانونی است که از این به بعد، کتاب ها از حق گمرکی معاف بشود»^{۹۴۸}.

در نامه ۱۴ مرداد ۱۳۲۷ خطاب به شهید نورائی می نویسد:
 «دیشب که کاغذها رسید، دکتر بقائی هم اینجا بود. خیلی عرض سلام رسانید. بعد هم رفتیم شمیران هواخوری کردیم»^{۹۴۹}.

هدایت در نامه ۱۳ شهریور ۱۳۲۷ می نویسد:
 «امروز به سراخ بقائی می روم...»^{۹۵۰}.

او در نامه ۸ آذر ۲۷ به شهید نورائی می نویسد:
 «دیشب خانلری در خانه دکتر بقائی خداحافظی کرد و فرار است امروز صبح با هواپیمای سوئدی [به پاریس] حرکت کند»^{۹۵۱}.

در نامه ۲۹ دی ۱۳۲۷ می نویسد:
 «... دکتر بقائی قصد مسافرت اصفهان را داشت، دیشب تصمیم گرفت که مرا هم با خودش ببرد و شبانه به خانه او رفتیم. صبح خیلی زود به فرودگاه نزول اجلال کردیم و با تمام زد و بندهائی که کرد، بالاخره موفق به

۹۴۴ - نگاه کنید به: آبادیان، ص ۱۲۰

۹۴۵ - هشتاد و دو نامه، ص ۱۸۶

۹۴۶ - همان، ص ۲۱۳

۹۴۷ - همان، ص ۱۳۷

۹۴۸ - همان، ص ۱۳۳

۹۴۹ - همان، ص ۱۴۴

۹۵۰ - همان، ص ۱۵۱

۹۵۱ - همان، ص ۱۶۰

گرفتن بلیط رسمی نشد. مقداری سیل چرب کرد و به زور چند وکیل و وزیر، پول بلیط را پرداخت، اما چیزی که مضحک شد، من از پلّه هواپیما هم بالا رفتم و با نهایت خجالت، ما را از هواپیما پائین آوردند و همین»^{۹۵۲}.

دکتر احمد فردید نیز در نامه‌ای از پاریس به بقائی ضمن اعلام خبر خودکشی هدایت یادآور می‌شود: «هدایت نسبت به جنابعالی اعتقاد خاصی داشت و میان ما، مکرر ذکر خیر سرکار می‌شد... آنچه را که مخصوصاً در شخص سرکار می‌ستود، یک نحو - به تعبیر خودش - حالت میستیک [عرفانی] شما بود...»^{۹۵۳}

علاقه دکتر بقائی به فرهنگ و ادبیات بعد از ۲۸ مرداد ۳۲ و تبعید و انزوای سیاسی وی نیز ادامه داشت بطوریکه تشکیل جلسات فرهنگی و دعوت از شاعران، نویسندگان و هنرمندان معروف - مانند سعید نفیسی، شجاع‌الدین شفا، محمد حسین شهریار، نادر نادریپور، سیمین بهبهانی، فروغ فرخزاد و مرضیه - از فعالیت‌های دکتر بقائی بود، جلساتی که - گاه - تا ساعت ۳ بامداد ادامه می‌یافت.^{۹۵۴} با وجود عدم علاقه و ارادت دکتر بقائی به احمد فردید، او نیز در این جلسات شرکت می‌کرد.^{۹۵۵}

دکتر مظفر بقائی به عنوان یک روزنامه‌نگار و روشنفکر مدرن، می‌کوشید تا سیاست را از محافل «خواص» به عرصه بازار و جامعه بکشاند، و از این رو، یکی از کارهای او، ایستادن در میدان‌ها و خیابان‌های شهر تهران و فروش روزنامه شاهد بود، کاری که - سال‌ها بعد - نویسنده و فیلسوف معروف فرانسوی - ژان پل سارتر - با فروش «لیبراسیون» در خیابان‌های پاریس انجام داد.^{۹۵۶}

یکی دیگر از جنبه‌های مشترک شخصیت بقائی و هدایت، طنزگوئی آمیخته به هجو و هزل بود که به کلام آن دو جلوه‌ای خاص می‌بخشید، مثلاً، پس از مخالفت بقائی و برخی احزاب جبهه ملی با حضور افراد حزب توده در مراسم بزرگداشت شهدای ۳۰ تیر و سپس برگزاری آن مراسم در میدان فوزیه، بقائی در طنزی گزنده بنام «استدلال منطقی» در این باره نوشت: «... شاید میدان فوزیه گورستان پیشه‌وری است»^{۹۵۷}!!

و یا وقتی روزنامه شاهد توقیف شد و به جای آن، روزنامه عطار منتشر گردید، بقائی در زیر کلیشه آن نوشت:

«این روزنامه ارگان خریداران قند و شکر به قیمت بازار سیاه است!»

^{۹۵۲} - همان، ص ۱۶۴، همچنین نگاه کنید به نامه‌های مندرج در صفحات ۱۵۱، ۱۴۹، ۱۴۷ و ۱۵۶

^{۹۵۳} - دستخط احمد فردید به تاریخ ۱۳۳۰/۲/۲۹: آبادیان، ص ۳۷۱

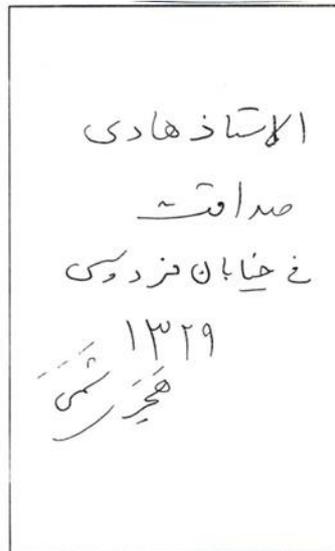
^{۹۵۴} - ظاهراً اینگونه جلسات ادبی متأثر از فعالیت‌های پدر بقائی - میرزا شهاب‌الدین - بود. در آن جلسات نیز شخصیت‌های برجسته ادبی و فرهنگی - مانند سعید نفیسی، سید حسن تقی‌زاده و دکتر محمود افشار - شرکت می‌کردند. نگاه کنید به: آبادیان، پیشین، ص ۵۷

^{۹۵۵} - در این زمان، بقائی - به طنز - احمد فردید را «دکتر هایدگر» می‌نامید. نگاه کنید به نامه ۱۰ شهریور ۱۳۳۶ بقائی به دوستش، علی زهری: آبادیان، صص ۲۱۶-۲۱۷. هدایت نیز به احمد فردید نظر مساعد و مثبتی نداشت. نگاه کنید به نامه ۲ دسامبر ۱۱/۱۹۴۷ شهریور ۱۳۲۵ خطاب به شهید نورائی: نامه‌های صادق هدایت، پیشین، ص ۳۸۶

^{۹۵۶} - گفتگوی نگارنده با روزنامه‌نگار پیشکسوت، دکتر صدرالدین الهی

^{۹۵۷} - روزنامه شاهد، شماره ۷۴۶

جنبه طنزآمیز هدایت - آما - در کتاب «البعثه الاسلامیه الی البلاد الفرنجیه» به اوج می‌رسد.^{۹۵۸} هدایت - که کتاب «توپ مروارید» را ابتداء با نام مستعار «هادی صداقت» منتشر کرده بود - در پشت عکسی به دکتر بقائی، با طنزی شیرین چنین نوشته بود:



دستخط صادق هدایت

بقائی و مخالفت با خط سیاسی حسن آیت

حضور ناپایدار سید حسن آیت در حزب زحمتکشان دکتر بقائی و سپس اخراج وی از آن حزب و تحوّل شخصیت وی بعنوان یکی از ایدئولوگ‌های جمهوری اسلامی در تدوین اصل «ولایت فقیه»، بار دیگر، دکتر بقائی را آماج تیرهای تهمت و تکفیر مخالفان سنتی وی قرار داد. آنچه که در این میان - آگاهانه یا ناآگاهانه - نادیده ماند، فقدان فاصله‌گذاری و تفاوت بین سال‌های فعالیت حسن آیت و جایگاه سیاسی وی در حزب زحمتکشان دکتر بقائی است.

نگارنده در سال‌های ۵۴-۵۶، بهنگام تحصیل در دانشکده حقوق دانشگاه ملی، حسن آیت را در مقام مدرّس زبان عربی دانشکده حقوق، دیده و با وی گفتگوهائی داشته است. دغدغه اساسی حسن آیت در آن سال‌ها دغدغه دین و روحانیت بود^{۹۵۹} و در این راه چنان افراط می‌کرد که حتی نهضت آزادی را «فاقد جوهر اصیل اسلامی» می‌دانست و مهندس مهدی بازرگان را «مُلاً مهندس» می‌نامید.^{۹۶۰}

^{۹۵۸} - در باره طنز و طنزنویسی صادق هدایت نگاه کنید به: کاتوزیان، همایون، «طنز و طنزینه در آثار صادق هدایت»، مجله ایران‌شناسی، بهار ۱۳۷۵، صص ۸۰-۹۱ و تابستان ۱۳۷۶، آمریکا، صص ۲۵۹-۲۷۱؛ کاتوزیان، هدایت از افسانه تا واقعیت، صص ۲۴۹-۲۶۰

^{۹۵۹} - نگاه کنید به: آبادیان، صص ۵۱۱، ۵۰۹-۵۱۴ و ۵۲۳

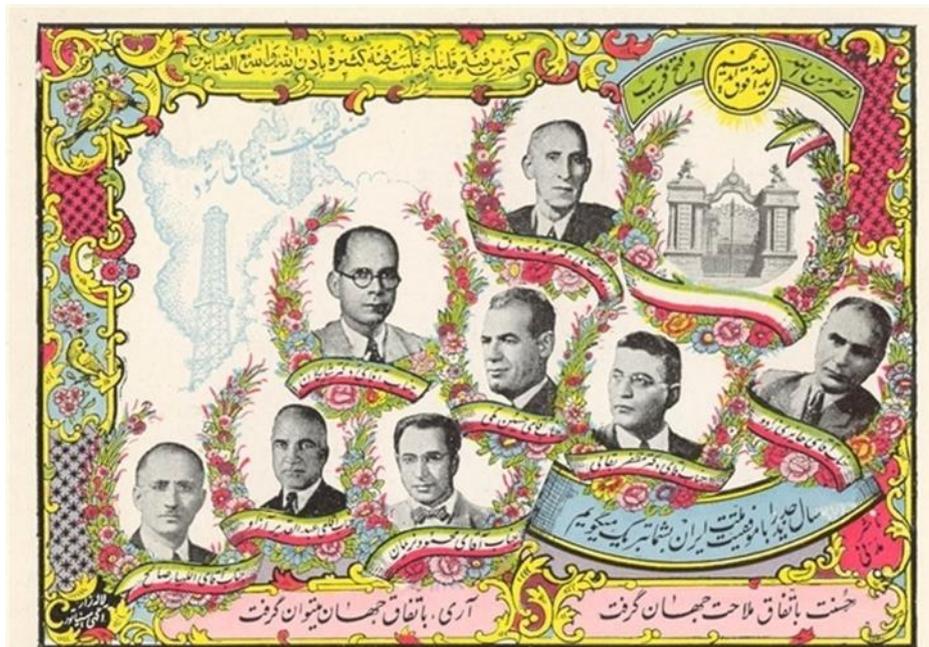
^{۹۶۰} - همان، صص ۵۲۳

بقائی - مانند خلیل ملکی - در سال ۱۳۳۹ با شاه ملاقات کرد^{۹۶۱}. با توجه به رونق دوباره فعالیت احزاب سیاسی در سال‌های ۱۳۴۰، حزب زحمتکشان به رهبری دکتر بقائی نیز - در کنار جبهه ملی - وارد مبارزات سیاسی شده بود و لذا، حسن آیت - پس از سال‌ها «شیفتگی به دکتر بقائی» - در سال ۱۳۳۹ به حزب زحمتکشان دکتر بقائی پیوست تا بتواند بر روند تصمیم‌گیری‌ها و مواضع غیراسلامی دکتر بقائی در حزب تأثیر بگذارد^{۹۶۲}.

بقائی - مانند خلیل ملکی - با اصلاحات ارضی و اجتماعی شاه موافق بود^{۹۶۳} و لذا نه تنها در فراندوم ۶ بهمن ۱۳۴۱، افراد حزب زحمتکشان را از مخالفت با آن منع کرد بلکه در تلگرامی به شاه، «پیروزی اعلیحضرت در فراندوم» را به وی تبریک گفته بود. دکتر بقائی مانند دکتر علی دیوشلی و دیگر رهبران فکری حزب، معتقد به جدائی دین از سیاست بود. به روایت آیت:

«آقای دیوشلی می‌گفتند دین از سیاست جداست و روحانیون هم نوکران انگلیس هستند و هیچگاه وارد میدان سیاست نخواهند شد و از من [آیت] که می‌گفتم: این فکر، یک فکر استعماری است، ناراحت شده بودند و حتی این جمله را توهینی به خود تلقی کرده بودند»^{۹۶۴}.

با چنان باوری، بقائی و حزب او در قبال شورش ۱۵ خرداد آیت‌الله خمینی، بقول آیت «در سکوت مرگبار فرو رفته بود»^{۹۶۵}.



پوستر جبهه ملی در انتخابات دوره شانزدهم مجلس

۹۶۱ - برای مضمون ملاقات ملکی و نحوه برخورد وی با شاه نگاه کنید به: نامه‌ها، ص ۷۸
 ۹۶۲ - نگاه کنید به دستخط حسن آیت: آبادیان، صص ۵۲۲-۵۲۳
 ۹۶۳ - برای آگاهی از موضع خلیل ملکی در باره اصلاحات ارضی و اجتماعی شاه، نگاه کنید به: نامه‌ها، ص ۴۱۴
 ۹۶۴ - آبادیان، صص ۵۱۴-۵۱۵
 ۹۶۵ - همان، ص ۵۲۹، برای آگاهی از موضع خلیل ملکی درباره ۱۵ خرداد ۴۲ نگاه کنید به: نامه‌ها، صص ۱۳۹ و ۱۵۲ و ۱۱۶

اختلافات دکتر بقائی با مصدق در دوران ملی شدن صنعت نفت، شاید محملی برای مخالفت آیت با مصدق بود^{۹۶۶}، و این امر شاید یکی از دلایل گرایش آیت به بقائی و حزب زحمتکشان ملت ایران به شمار می‌رفت، اما باورهای اسلامی آیت با اندیشه‌های سکولار مصدق و بقائی بسیار متفاوت بود. از این گذشته، حسن آیت معتقد به سرنگونی رژیم سلطنتی و مبارزه مسلحانه با حکومت شاه بود^{۹۶۷}، در حالیکه هم مصدق و هم بقائی و حزبش، به قانون اساسی مشروطیت وفادار و معتقد به مبارزات مسالمت‌آمیز و پارلمانی بودند^{۹۶۸} به همین جهت، با وجود «ملاقات برخی علما با دکتر بقائی...» برای اعتراض به دستگیری خمینی و تأیید مرجعیت وی^{۹۶۹}، بقائی - مانند خلیل ملکی - در مخالفت با شورش ۱۵ خرداد ۴۲ آیت‌الله خمینی در تمام جلسات حزبی اعلام کرده بود: هیچ فردی از افراد حزب زحمتکشان حق ندارد در جریان‌ات اخیر [۱۵ خرداد ۴۲] شرکت کند^{۹۷۰}، «اگر کسی از افراد دستگیر یا کشته شود هیچ گونه مسئولیتی متوجه حزب نخواهد بود... هر کس گرفتار شود من سر قبرش فاتحه هم نخواهم خواند»^{۹۷۱}.

آیت در ۳ آذرماه ۱۳۴۲، در نامه ۹۴ صفحه‌ای معروف خود به دکتر بقائی، وی را «مردی پاک، درست و شجاع»، «کاوه زمان» و حزب زحمتکشان را «تنها جمعیت باصلاحیت برای نجات ایران» دانست ولی از بی‌اعتنائی حزب زحمتکشان به روحانیت و شعائر اسلامی انتقاد کرد و به بقائی توصیه نمود:

«در مرامنامه (حزب زحمتکشان) حتماً باید بعضی از اموری که جنبه مذهبی دارد و موجب جلب افراد مذهبی می‌شود گنجانده شود و نیز به مذهب اسلام و اجرای قوانین مذهبی اشاره گردد تا ضمن اینکه عده‌ای بدین وسیله به ما می‌گروند، در آینده هم از حربه دین بر علیه ما استفاده‌ای نتوانند بکنند... ما هنوز چوب بعضی مقالات ضد مذهبی خلیل ملکی را می‌خوریم. باید در آینده شدیداً از چنین اموری پرهیزیم... ما باید از نیروی روحانیون حداکثر استفاده را بکنیم. بیشتر با آن‌ها و مردم متدین مراوده داشته باشیم. یقیناً به موقعیت ما کمک شایانی خواهد کرد»^{۹۷۲}

آیت در آن نامه مفصل، ضمن اشاره کنایه‌آمیز به «اعمال خلاف مذهب دکتر بقائی» تأکید کرد:

«تظاهر به بعضی اعمال که با ظواهر مذهب [اسلام] و شعار مورد قبول اکثریت مردم، مغایرت داشته باشد به ویژه از طرف عده‌ای که سمت رهبری دارند [اشاره به بقائی] مذموم‌تر و ناپسندیده‌تر است»^{۹۷۳}.

^{۹۶۶} - نگاه کنید به: آیت، چهره حقیقی مصدق السلطنه، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۳۶۰

^{۹۶۷} - بقائی، خاطرات، صص ۴۴۸-۴۵۰

^{۹۶۸} - همان، ص ۴۴۸

^{۹۶۹} - نگاه کنید به: خاطرات آیت‌الله حسینعلی منتظری، نشر نیما، خاوران و باران، ۱۳۷۹، صص ۱۳۲-۱۳۳

^{۹۷۰} - مظفر بقائی به روایت اسناد ساواک، ج ۲، مرکز بررسی اسناد تاریخی، تهران، ۱۳۸۳، گزارش مورخه ۲۱ خردادماه ۱۳۴۲، ص ۱۲۱؛ مقایسه کنید با نظر خلیل ملکی در این باره، بخش «خلیل ملکی، اندیشمند تنها»، در کتاب حاضر.

^{۹۷۱} - مهرجو، حبیب‌الله، خاطرات مرتضی کاشانی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۹۰، ص ۱۸۹

^{۹۷۲} - آبادیان، صص ۵۱۲-۵۱۴

^{۹۷۳} - همان، ص ۵۶۱

بقائی - که قبلاً حسن آیت را «کج فکر»، «ناپخته» و «احساساتی» نامیده بود^{۹۷۴} - در پاسخی کوتاه و خشک^{۹۷۵} «آب پاک روی انتظارات حسن آیت ریخت»^{۹۷۶} و نه تنها خواب و خیالات حسن آیت برای «اسلامی کردن حزب زحمتکشان» را بر باد داد، بلکه چندی بعد، موجب اخراج آیت از آن حزب گردید^{۹۷۷}.

ترکیب کابینه دوم مصدق، بیرون گذاشتن بقائی از دایره قدرت و مماشات مصدق در قبال حزب توده، این گمان اغراق آمیز را در بقائی دامن زد که مماشات با این حزب غیرقانونی موضوعی استراتژیک برای وحدت مصدق با حزب توده می باشد چنانکه در آخرین دیدار خود با مصدق، بقائی ضمن یادآوری سرنوشت «دکتر بنش» و «مازاریک» در «ائتلاف با توده‌ای‌های چکسلواکی»، مصدق را از همکاری با حزب توده برحذر داشت و گفت:

«جنابعالی به اندازه «بنش» وطن پرست هستید. تحصیلات شما هم در یک کشور بوده، چون او هم دکتر حقوق از سوئیس بود ولی به صرف اینکه او ۶۰-۷۰ سال هم در قلب اروپا زندگی کرده بود، جنابعالی باید تصدیق بفرمائید که احاطه او به سیاست جهانی بیش از شما بوده است، معذک، فریب خورد و مملکت خود را به نابودی کشید»^{۹۷۸}.

سندی محرمانه از ساختار درونی حزب توده نشان می دهد که در آن هنگام در تشکیلات حزب توده بخشی بنام «شعبه احزاب» وظیفه داشت تا با نفوذ در سازمان‌های سیاسی رقیب (مانند جبهه ملی، حزب ایران، حزب پان ایرانیسم، حزب زحمتکشان و...)، ضمن خبرگیری از مباحثات و مسائل درونی این احزاب، باعث ایجاد نفاق و دودستگی آنها گردد^{۹۷۹}. اینکه نفوذ حزب توده در اطرافیان و نزدیکان دکتر مصدق تا چه حد باعث اختلاف مصدق، بقائی و مکئی شده بود، اطلاع دقیقی در دست نیست اما می دانیم که مثلاً مهندس غلامعلی فریور ۰ از اعضای برجسته حزب توده - شاید به دستور حزب، در «حزب ایران» نفوذ کرده بود و - در واقع - خط حزب توده را در بخش مهمی از جبهه ملی به پیش می برد^{۹۸۰}. به پیشنهاد مهندس فریور بود که حزب ایران در سال ۱۳۲۵ با حزب توده ائتلاف کرده بود^{۹۸۱}.

۹۷۴ - همان، صص ۴۵۷-۴۵۸ و ۴۹۵

۹۷۵ - همان، ص ۵۲۵

۹۷۶ - همان، صص ۵۶۵-۵۶۶

۹۷۷ - بقائی، خاطرات، صص ۴۴۸-۴۴۹

۹۷۸ - بقائی: چه کسی منحرف شد؟...، ص ۲۸۲. در آن دوره، مصدق حمایت حزب توده را لازم و ضروری می پنداشت و لذا در پاسخ به بقائی می گفت: «مگر اینها ایرانی نیستند؟ باید از احساساتشان به نفع نهضت [ملی شدن صنعت نفت] استفاده کنیم». مقایسه کنید به نظر فرج الله میزانی (جوانشیر) عضو کمیته مرکزی حزب توده: جوانشیر، تجربه بیست و هشت مرداد؛ نظری به جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران، تهران، ۱۳۵۹، ص ۳۵

۹۷۹ - نگاه کنید به: سازمان افسران حزب توده به روایت اسناد ساواک، صص ۲۰۷ و ۲۹۹-۳۰۰

۹۸۰ - به این موضوع در خاطرات برخی از رهبران جبهه ملی نیز اشاره شده است. نگاه کنید به: زیرک زاده، صص

۹۸-۹۷

۹۸۱ - زیرک زاده، ص ۹۳

بدین ترتیب، در دومین دوره زندگی سیاسی، بقائی با مقالات و مخالفت‌ها و اعتماد به نفس اغراق‌آمیزش - عملاً - در چند جبهه می‌جنگید و این امر باعث شد تا وی بدون محاسبه نیروهایش، سرانجام، مغلوب حملات و هجوم‌های مخالفان خود - خصوصاً حزب توده - گردد.

پافشاری مصدق برای توییح دکتر بقائی به اتهام توهین به دکتر ملک اسماعیلی، معاون وزارت دادگستری در پیوند با «کم‌کاری در باره کشته شدگان ۳۰ تیر» (در جلسه ۱۱ آذرماه ۱۳۳۱ مجلس)، مخالفت‌های تند بقائی با مصدق در مورد لایحه «کسب اختیارات فوق‌العاده» و خصوصاً با «قانون امنیت اجتماعی»^{۹۸۲}، وجود نام یکی از وابستگان نزدیک دکتر مصدق در «اسناد خانه سدان» و بی‌تفاوتی وی در این باره و نیز تسلط و توصیه‌های افراد متمایل به حزب توده به مصدق^{۹۸۳} - بتدریج - بقائی را به دشمن دکتر مصدق بدل ساخت. بقائی «قانون امنیت اجتماعی» را «بدتر از یاسای چنگیزی» می‌نامید و آن را زمینه‌ساز سرکوب مخالفان و استقرار استبداد و اختناق در آینده می‌دانست^{۹۸۴}.

این مخالفت‌ها نمی‌توانستند مورد موافقت خلیل ملکی باشد. ملکی - که تازه از تازیانه‌های تهمت و تخریب حزب توده - در جریان انشعاب - سر بلند کرده بود، با وجود انتقادات و هشدارهایش به مصدق - خصوصاً در باره خطر استیلاي حزب توده بر ایران - تا آخرین لحظه به مصدق وفادار ماند.

جدائی خلیل ملکی از مظفر بقائی و «حزب زحمتکشان ملت ایران» (مهرماه ۱۳۳۱) و ترک و طرد بسیاری از نیروهای جبهه ملی، بقائی را منزوی ساخت. رویدادهای ۹ اسفند ۳۱ تا ۲۸ مرداد ۳۲ بازتاب این تلاش‌ها و تلاشی‌ها است.

با توجه به میتینگ‌ها و حادثه‌آفرینی‌های خونین حزب توده، مخالفت و ممانعت سرسختانه بقائی از حضور هواداران این حزب در مراسم بزرگداشت شهدای ۳۰ تیر و میانجیگری «مؤتلفین محرمانه با حزب توده» (یعنی دکتر فاطمی، مهندس احمد زیرک‌زاده، مهندس احمد رضوی و مهندس غلامعلی فریور)، و لغو استثنائی مقررات حکومت نظامی در تهران توسط دولت مصدق برای برگزاری مراسم حزب توده در میدان فوزیه، اختلافات موجود در جبهه ملی را بیشتر کرد. دکتر بقائی - در حالی که در بیمارستان بستری بود - کوشش «مؤتلفین محرمانه» برای حضور حزب توده در مراسم بزرگداشت شهدای ۳۰ تیر را «توطئه حزب توده» نامید. او در پیامی خطاب به «مردم رشید تهران» تأکید کرد:

«ما نباید اجازه دهیم رستاخیز درخشان ملت ایران، رنگ اجنبی‌پرستی بخورد. ما نباید به نوکران کمینفرم فرصت بدهیم که مزار شهیدان راه آزادی، صحنه تاخت و تاز سیاست‌های خانمان بربادة اجنبی شود. شما

^{۹۸۲} - درباره این دو طرح و بحث‌ها و بازتاب‌های آن در مجلس، نگاه کنید به: کوهستانی‌نژاد، مسعود، اختیارات، اصلاحات و لوایح قانونی دکتر مصدق، خصوصاً صص ۳۵۳-۳۵۷ و ۴۷۰-۵۰۱

^{۹۸۳} - خامه‌ای، صص ۴۰۲-۴۱۵

^{۹۸۴} - نگاه کنید به: سخنرانی‌های بقائی در مجلس شورای ملی، ۱۱ آبان و ۲۵ دی ماه ۱۳۳۱؛ روزنامه شاهد، شماره‌های ۳ و ۸ و ۲۲ آبان ۱۳۳۱

بروید، مقاومت کنید! بیگانه پرستان را - ولو با ریختن خون باشد - از مقبره مقدس جانبازان راه آزادی و استقلال برانید»^{۹۸۵}.

بقائی در مقاله دیگری یادآوری نمود:

«... باید بدانیم که سازش با دشمنان ملک و ملت - با افرادی که خود را فروخته و هدف و آمال و بهشت خود را ماوراء مرزهای ایران یافته‌اند، ابداً ممکن نیست...»^{۹۸۶}.

بدین ترتیب، در شرایطی هیجانی و سرشار از احساسات که مرزهای «آزادی» و «آشوب» به هم ریخته بود و در نظر بسیاری از سران جبهه ملی، حزب توده از دشمنان اصلی و استراتژیک ملت ایران به شمار می‌رفت، گروهی از افراد و سازمان‌های هوادار دکتر مصدق - از جمله افراد حزب زحمتکشان دکتر بقائی، پان ایرانیست‌های داریوش فروهر، هواداران آیت‌الله کاشانی و چند حزب سیاسی دیگر - برای مقابله با نیروهای سازمان یافته و منسجم حزب توده از برخی «اراذل و اوباش» استفاده کردند، شیوه نادرست و ضد دموکراتیکی که در جامعه نامتعارف آن زمان، «متعارف» می‌نمود.

قتل سرتیپ افشارطوس، اهداف و انگیزه‌ها

در فروردین ۱۳۳۲، در حالیکه حسین مکی و دیگران، برای آشتی دادن و تفاهم بین شاه و دکتر مصدق تلاش می‌کردند، نشریه شهباز (وابسته به حزب توده) خبر تکوین یک کودتای نظامی با شرکت شاه، حسین علا، سرلشکر زاهدی، کاشانی و «اقلیت مزدور پارلمان» را تیتراژ خود ساخت^{۹۸۷}. یک روز بعد از انتشار خبر شهباز، جنازه سرتیپ محمود افشارطوس - رئیس شهربانی دولت مصدق - در کوه‌های حوالی لشکرک پیدا شد^{۹۸۸}. چند روز پیش از این قتل، حسین ذبیح‌پور - کارمند شهربانی، کارآگاه و محافظ ویژه سرتیپ افشارطوس - نیز بطور فجیعی بقتل رسیده و جسدش در کوه‌های اطراف کرج کشف شده بود^{۹۸۹}.

قتل افشارطوس، ضمن آشفته کردن فضای عمومی جامعه، دو هدف زیر را دنبال می‌کرد:

- ۱ - تشدید اختلاف بین شاه و مصدق و در نتیجه، تحکیم موقعیت سیاسی حزب توده.
- ۲ - بدنام کردن و متهم نمودن سرسخت‌ترین دشمن حزب توده - دکتر مظفر بقائی - و تشدید اختلاف بین دوستان دیروز و دشمنان امروز نهضت ملی (مصدق، کاشانی، بقائی، مکی و...).

باوجود نارضایتی افشارطوس از ساختار سنتی ارتش و عدم ارتقای درجه سربازی وی به سرتیپی، در این زمان، او با محمد رضا شاه و دربار، دشمنی یا اختلاف مهمی نداشت و حتی بقول پسر دکتر مصدق:

^{۹۸۵} - روزنامه شاهد، ۶ شهریور ۱۳۳۱

^{۹۸۶} - روزنامه شاهد، ۲ مردادماه ۱۳۳۱

^{۹۸۷} - نگاه کنید به: شهباز، ۵ اردیبهشت ۱۳۳۲

^{۹۸۸} - روزنامه اطلاعات، ۳ اردیبهشت ۱۳۳۲

^{۹۸۹} - روزنامه اطلاعات، ۳ و ۱۶-۱۷ اردیبهشت ۱۳۳۲

«افشارطوس، نوکر شاه بود»^{۹۹۰}. ملکه ثریا نیز در خاطرات خود از افشارطوس بعنوان «دوست محمد رضا» [شاه] یاد می‌کند^{۹۹۱}.

افشارطوس مدت‌ها مسئول املاک سلطنتی بود و در پایان دادن به غائله آذربایجان (پیشه‌وری) و سرکوب تظاهرات نیروهای حزب توده در اصفهان، همدان و کرمانشاه شرکت فعال داشت. به روایت یکی از نزدیکان سرتیپ افشارطوس: او از شیفتگان رضا شاه بود و می‌گفت: «دکتر مصدق یک رضا شاه باسواد است»^{۹۹۲}. افشارطوس در زمان حکومت مصدق (۱۳۳۱) به تأسیس «سازمان افسران ناسیونالیست» یا «سازمان گارد ملی» پرداخت و دبیر کل آن سازمان شد^{۹۹۳}، ترکیب اعضای مؤسس این سازمان و حضور نظامیانی مانند سرتیپ «حسین آزموده» (دشمن سرسخت حزب توده و دادستان بعدی دادگاه مصدق)^{۹۹۴} نشان دهنده این است که این سازمان نظامی - اساساً - در مقابل «سازمان نظامی حزب توده» قرار داشت. سرهنگ مصور رحمانی - از نخستین اعضای سازمان - یادآور می‌شود:

«هیأت مدیره وقت [سازمان افسران ناسیونالیست] در صدد برآمد با سربازگیری از بین افسران سالم و فداکار، یک هسته انقلابی روشنفکر به وجود بیاورد»^{۹۹۵}

قتل افشارطوس در شرایطی صورت می‌گرفت که بخاطر حکومت نظامی در تهران، تحرکات مخالفان مصدق، خصوصاً در منطقه وقوع جنایت (خیابان صفی‌علیشاه/خانقاه) بخاطر وجود «باشگاه افسران بازنشسته» به رهبری سرلشکر زاهدی (تحت تعقیب دولت مصدق) و چند حزب سیاسی مخالف دولت، از جمله «حزب سومکا»، شدیداً تحت مراقبت و نظارت مأموران دولت بود^{۹۹۶}. به گزارش روزنامه اطلاعات، خانه حسین خطیبی (متهم اصلی) بیست قدم با «حزب سومکا» فاصله داشت^{۹۹۷}، موضوعی که ربودن، قتل و جابجائی جنازه سرتیپ افشارطوس را در این منطقه پر رفت و آمد دشوار می‌ساخت. از این گذشته، افراد و عناصر سازمان نظامی حزب توده در این مراقبت‌ها، چشم و گوش دولت مصدق بودند.

^{۹۹۰} - دکتر غلامحسین مصدق، تاریخ شفاهی هاروارد، (نوار شماره ۱۱)

^{۹۹۱} - Le Palais des Solitudes, p. 142

^{۹۹۲} - حجازی، مسعود، رویدادها و داوری‌ها، ص ۶۹

^{۹۹۳} - درباره «سازمان گارد ملی» یا «سازمان افسران ناسیونالیست»، نگاه کنید به: مصور رحمانی، غلامرضا (سرهنگ

ستاد هوایی)، کهنه سرباز، صص ۲۰۶-۲۱۳

^{۹۹۴} - مصور رحمانی، ص ۲۱۳؛ سررشته، ص ۹۷

^{۹۹۵} - مصور رحمانی، ص ۲۱۲

^{۹۹۶} - نگاه کنید به: روزنامه اطلاعات، ۱۸-۲۵ فروردین ۱۳۳۲

^{۹۹۷} - روزنامه اطلاعات، ۲ اردیبهشت ۱۳۳۲

کیانوری، ص ۲۶۴. مقایسه کنید با: «اطلاعات جدیدی در باره توقیف افسران عضو سازمان نظامی حزب توده»، روزنامه کیهان، ۲۴ شهریور ۱۳۳۳؛ ورقا (رئیس دایره اطلاعات و مراقبت شهربانی مصدق و عضو سازمان نظامی حزب توده)، فروری حکومت مصدق، صص ۱۷-۱۵ و ۱۳۷-۱۳۵ و ۱۵۵؛ ورقا، در سایه بیم و امید، صص ۱۵-



سرتیپ افشارطوس

با انتشار خبر ناپدید شدن سرتیپ افشارطوس، ابتداء یوسف بهرامی (رئیس اداره آگاهی شهربانی تهران) مسئول بررسی و کشف جنایت شد، ولی بلافاصله (در ۲ اردیبهشت)، بدستور دکتر مصدق، سرهنگ امیرهوشنگ (قدرت‌الله) نادری به‌مراه سرهنگ حسینقلی سررشته، معاون فرمانداری نظامی و هوادار سرسخت دکتر مصدق، مسئول شناسائی عامل یا عاملان جنایت شدند. دکتر غلامحسین صدیقی، وزیر کشور، ضمن دیدار با سرهنگ سررشته، نظر وی مبنی بر «گرفتن اجازه دائمی و اختیارات فوق‌العاده قانونی جهت پیگیری پرونده» را پذیرفت.^{۹۹۸}

پس از چند روز، فرمانداری نظامی تهران، ضمن اعلام اسامی ۱۳ تن از مخالفان شناخته شده دولت، تأکید کرد که دستگیرشدگان با مظفر بقائی ارتباط داشته و بقائی را از عوامل قتل افشارطوس معرفی کرده‌اند.^{۹۹۹} یکی از وجوه مشترک افراد دستگیر شده، دشمنی شدید آنان با حزب توده بود. مثلاً، سرتیپ علی اصغر مزینى - رئیس سابق شهربانی دولت مصدق - از دشمنان سرسخت حزب توده به شمار می‌رفت. به گزارش «میدلتون» (کاردار سفارت انگلیس در ایران):

«سرلشکر مزینى کسی بود که می‌توانست با شدت عمل با حزب توده برخورد کند.»^{۱۰۰۰}

^{۹۹۸} - سررشته، ص ۴۱. سرهنگ سررشته، خود را مسئول اصلی کشف و پیگیری قتل سرتیپ افشارطوس می‌داند که با ادعاهای همکارش - سرهنگ نادری - مغایر و متناقض است. او روایت سرهنگ نادری - مندرج در کتاب «اسنادی پیرامون توطئه قتل افشارطوس» (محمد ترکمان) - را «تماماً ساختگی و غیرواقعی» می‌داند (صص ۴۴ و ۹۹). روایت سررشته در باره چگونگی جستجو و کشف قتل سرتیپ افشارطوس بیشتر به یک «سناریوی سینمایی» شبیه است که طی آن، سرتیپ افشارطوس بصورت فردی ساده‌لوح و فاقد شناخت و هوشیاری یک عنصر نظامی - امنیتی تصویر می‌شود که گویا قاتلین، او را «چنان اغفال می‌کنند که رفتن به محل قتل را حتی به معاونین خود و خانواده‌اش اطلاع نمی‌دهد»!! سررشته، صص ۳۹ و ۵۴-۶۰.

^{۹۹۹} - برای متن اعلامیه فرمانداری نظامی تهران، نگاه کنید به: روزنامه باختر امروز، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۳۲؛ روزنامه اطلاعات، ۱۳ اردیبهشت ۱۳۳۲

^{۱۰۰۰} - OF70321/91466, November 7, 1951

مزینی معتقد بود که: «بزرگترین خطر مملکت ما همین خطر کمونیست‌ها است». از این رو، در تمام دوران ریاست خود در شهربانی، با توده‌ای‌ها مبارزه شدیدی کرد و با تمام قدرتی که داشت در سرکوب آنها کوشید^{۱۰۰۱}. او - بارها - به خطر سلطه حزب توده بر ایران هشدار داده بود^{۱۰۰۲}. وی به همراه تیمسار غلامعلی بایندر و تیمسار دکتر منزه در تظاهرات روز ۹ اسفند ۱۳۳۱ - برای جلوگیری از خروج شاه از ایران - حضور داشت^{۱۰۰۳}.

برادرزاده مزینی - که بخاطر جنجال‌های قتل افشارطوس مجبور به تغییر نام خود از مزینی به «مزین» شده بود^{۱۰۰۴} نیز دشمن سرسخت حزب توده به شمار می‌رفت بطوریکه برای قلع و قمع حزب توده، ایجاد «سازمان مخصوص مبارزه با خائنین» (توده‌ای‌ها) را پیشنهاد می‌کرد^{۱۰۰۵}.

سرتیپ مزینی، تحصیلات نظامی خود را در فرانسه تمام کرده و در جنگ جهانی دوم نیز از طرف ارتش برای دیدن جبهه به فرانسه اعزام شده بود^{۱۰۰۶}. با توجه به آشوب‌های مستمر خیابانی توسط حزب توده، فدائیان اسلام و دیگر گروه‌های سیاسی در آن هنگام، سرتیپ مزینی - بر اساس سیستم نیروهای انتظامی کشورهای اروپائی - معتقد به ایجاد «واحد پلیس منظم» برای جلوگیری از اینگونه آشوب‌های خیابانی بود. هدف اصلی این طرح، برخورد با حادثه‌آفرینی‌های روزانه حزب توده و سازمان‌های وابسته به آن بود. مزینی می‌گفت: «مطمئن بودم که با اجرای آن [پروژه]، به بسیاری از بی‌نظمی‌ها و خودسری‌های شهر خاتمه داده خواهد شد». این طرح انتظامی مورد موافقت شاه و مصدق بود، ولی دکتر فاطمی (معاون و سخنگوی دولت مصدق) با آن مخالفت کرد^{۱۰۰۷}.

سرتیپ مزینی برای جلوگیری از فعالیت «چاقوکشانی مانند شعبان جعفری» و تظاهرات و حادثه‌آفرینی‌های فدائیان اسلام نیز اقداماتی انجام داد و موجب تبعید فدائیان اسلام به بندر عباس گردید. او برای نخستین بار در ایران «پلیس مدارس» را - به سبک کشورهای اروپائی - تأسیس کرد و در تأمین امنیت مدارس و آسودگی خاطر خانواده‌ها کوشید چون معتقد بود که «در تمام دنیا به اطفال احترام می‌گذارند»، در حالیکه در همین زمان، حزب توده با شعارهای عوام‌فریبانه می‌نوشت:

«پدران! مادران! اطفال خود را از چاقوی دولتی شعبان بی‌مخ و عشقی و فروهرها رها سازید!»^{۱۰۰۸}

^{۱۰۰۱} - نگاه کنید به: «اسرار استعفای سرلشکر مزینی از زبان خودش»، خواندنیها، شماره ۱۳۳۱، ۹۲، صص ۱۳

^{۱۰۰۲} - برای نمونه نگاه کنید به گفتگوی وی با خبرنگاران: روزنامه اطلاعات، ۲۲ مهرماه ۱۳۳۰

^{۱۰۰۳} - سرشار، هما، خاطرات شعبان جعفری، ص ۱۲۴

^{۱۰۰۴} - روزنامه کیهان، ۱۸ خرداد ۱۳۳۲

^{۱۰۰۵} - نگاه کنید به: سازمان افسران حزب توده به روایت اسناد ساواک، صص ۴۷-۴۸

^{۱۰۰۶} - روزنامه اطلاعات، ۷ اردیبهشت ۱۳۳۲

^{۱۰۰۷} - نگاه کنید به: «اسرار استعفای سرلشکر مزینی...»، ص ۱۱

^{۱۰۰۸} - نگاه کنید به: نشریه راهنمای ملت (وابسته به حزب توده)، ۱۷ آبان ماه ۱۳۳۰

نگاه کنید به: آخرین نبرد (بجای بسوی آینده)، ۱۷ آذر ۱۳۳۰؛ روزنامه شجاعت (بجای به سوی آینده) ۲۶ تیرماه ۱۳۳۰. در باره این رویداد خونین نگاه کنید به: روزنامه اطلاعات، شماره‌های ۱۵ آذر تا ۱۰ دی ماه ۱۳۳۰؛ باختر امروز، ۱۱ دی ماه ۱۳۳۰؛ روزنامه کیهان، ۱۴ و ۱۶ آذرماه ۱۳۳۰

در باره این حادثه‌آفرینی‌ها نگاه کنید به: امیرخسروی، صص ۲۷۵-۳۱۰، خامه‌ای، صص ۳۵۵-۳۶۳؛ بیدیار ارسلان،

دشمنی سرسختانه مزینی با حزب توده، می توانست وی را آماج انتقامجویی رهبران آن حزب سازد بطوری که «گروه ترور حزب توده» به رهبری کیانوری، در صدد بود تا سرتیپ مزینی را به قتل برساند.^{۱۰۰۹}

اختلاف نظر مزینی با دکتر فاطمی موجب شد تا وی از ریاست شهربانی کل کشور استعفاء دهد و امیر تیمور کلالی سرپرست موقت شهربانی گردد. ۴ روز بعد از استعفای سرتیپ مزینی تظاهرات خونین ۱۴ آذر ۱۳۳۰ هواداران حزب توده و حمله به دفاتر، سازمان‌ها و روزنامه‌های آن حزب روی داد. کمیته مرکزی حزب توده ضمن محکوم کردن این رویداد خونین، آن را «شرم آورترین لکه ننگ فاشیستی در تاریخ ایران» نامید.^{۱۰۱۰}

تظاهرات و میتینگ‌های حزب توده تا آستانه سال ۳۲، شرایط سیاسی - اجتماعی ایران را بشدت آشفته کرده بود. در چنان شرایطی، در حالیکه هنوز پرونده متهمان به قتل افشارطوس تکمیل نشده و به مقامات قضائی ارائه نگردیده بود، برخلاف عرف قانونی، پخش «اعترافات» دستگیرشدگان از طریق روزنامه‌ها^{۱۰۱۱} و رادیو و تکرار چند باره این «اعترافات» در طول روز، نشان از سناریوی خطرناکی می داد که اولین قربانی آن، دکتر مظفر بقائی بود. دکتر عباس دیوشلی - تئوریسین حزب زحمتکشان و از یاران نزدیک دکتر بقائی - نیز در شمار این قربانیان بود.^{۱۰۱۲} دکتر بقائی در اعتراض به این شیوه غیرقانونی و نامتعارف گفت:

«دستگاه رادیو که اقراریه متهمین و تمام آن مسخره‌بازی‌ها را ساعت‌ها و روزها گذاشت، هیچ توجه نکردند که در کجای دنیا چنین چیزی سابقه داشته است؟ یک موردی پیدا کنید که در دنیا سابقه داشته باشد. یکی پرونده‌اش پیش از اینکه بسته شده باشد، پیش از اینکه تحقیقات به نتیجه رسیده باشد، اقراریه را توی رادیو بخوانند آنوقت در تفسیر سیاسی رادیو هم یک عده‌ای که هنوز اتهام و مجرمیت‌شان محرز نشده [را] مرتباً لجن مال بکنند. اینها هیچ جای دنیا سابقه ندارد»^{۱۰۱۳}.

چرا دکتر مظفر بقائی؟

خسرو روزبه (مسئول کمیته ترور سازمان افسران حزب توده) در علت انتخاب محمد مسعود برای ترور می گوید:

«فکر می کردیم برای گم کردن راه، برای اینکه دستگاه پلیس نتواند سمت لازم را برای پیدا کردن گروه ما [کمیته ۸ نفره ترور حزب توده] بیابد، ما باید اولاً از کسی شروع کنیم که دارای دستجات مخالف زیادی باشد. محمد مسعود از این جهت، ایده آل بود زیرا از یک طرف با دسته مسعودی‌ها و روزنامه اطلاعات سخت درآویخته بود، از طرف دیگر با قوام السلطنه و گروه طرفداران او مخالف بود و جنگ و جدال‌های

صص ۲۷۱، ۴۰۶، ۴۶۸-۴۷۴ و...

^{۱۰۰۹} - روایت انور خامه‌ای در: برهان، عبدالله، کارنامه حزب توده، ج ۱، صص ۲۵۸-۲۵۹. سرتیپ مزینی - سرانجام

- پس از انقلاب اسلامی شناسائی و بازداشت شد و در مهرماه ۱۳۶۰ اعدام گردید. روزنامه کیهان، ۷ مهرماه ۱۳۶۰

^{۱۰۱۰} - ارزش کار، ۵ دی ماه ۱۳۳۰؛ مقایسه کنید با روزنامه شهباز، ۲۱ دی ماه ۱۳۳۱

^{۱۰۱۱} - روزنامه اطلاعات، ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ اردیبهشت ۳۲

^{۱۰۱۲} - نگاه کنید به روزنامه شاهد، ۱۵ اردیبهشت ۱۳۳۲

^{۱۰۱۳} - نگاه کنید به مشروح مذاکرات مجلس، پنجشنبه ۳۱ اردیبهشت ۱۳۳۲

زیادی با هم داشتند... از یک طرف نیز روزنامه‌اش خواننده داشت و مقالاتی که علیه نهضت جهانی طبقه کارگر منتشر می‌ساخت، می‌توانست تأثیر منفی داشته باشد»^{۱۰۱۴}.

احسان طبری در باره هدف از قتل محمد مسعود توسط «کمیته ترور سازمان افسران حزب توده» تأکید می‌کند:

«قتل محمد مسعود برای ایجاد یک شوک عصبی علیه دربار بود، زیرا خسرو [روزبه] اطمینان داشت که قتل، صد در صد به حساب دربار تمام خواهد شد»^{۱۰۱۵}.

به روایت انور خامه‌ای:

«اکثر مردم تصوّر می‌کردند که این ترور به دستور دربار انجام گرفته است... روزنامه‌های وابسته به سیاست انگلیس و حزب توده نیز این شبهه را تقویت می‌کردند و با گوشه و کنایه، ترور مسعود را کار دربار و هدف از آن را اختناق مطبوعات و مقدمه دیکتاتوری شاه جلوه می‌دادند، مثلاً روزنامه مردم (ارگان حزب توده) در سرمقاله خود می‌نوشت: «حکومت دیکتاتوری بیست ساله نخستین اقدام خود را با ترور یکی از مدعیان جراید آغاز نمود. قتل محمد مسعود اعلام خطری است برای تمام کسانی که از تجدید دوران دیکتاتوری گذشته وحشت دارند. اگر دولت در کشف ریشه‌های قوی این جنایت سهل‌انگاری کند، آن وقت ملت ایران حق دارد مظنون شود و تصوّر کند که مقامات بالاتر در این نقشه بی‌باکانه و فجیع بی‌دخالت نیستند»^{۱۰۱۶}.

دکتر مظفر بقائی - عملاً - در چند جبهه می‌جنگید و مانند محمد مسعود «دارای دستجات مخالف زیادی بود». کینه سوزان بقائی نسبت به حزب توده، جنگ و جدال‌های بقائی با شخصیت‌های جبهه ملی (مانند دکتر فاطمی، مهندس زیرک‌زاده، و...)، مخالفت‌های بقائی با مصدق در باره کسب «اختیارات فوق‌العاده» و خصوصاً با «قانون امنیت اجتماعی» و انجام رفراندوم برای انحلال مجلس، متهم کردن مصدق به مماشات با حزب توده و... همه این موارد می‌توانستند دکتر بقائی را طعمه مطلوبی برای ترور شخصیتش توسط حزب توده سازند بطوری که این امر در فضای کدورت‌ها و کینه‌ورزی‌های سیاسی، نه تنها مخالفتی را برنیا نگیزد بلکه - مانند ترور محمد مسعود - با «استقبال» مخالفان بقائی نیز روبرو گردد.

سازمان افسران حزب توده و قتل سرتیپ افشارطوس! نام‌ها و نشانه‌ها

از ترکیب افسران فرمانداری نظامی تهران بهنگام تعقیب قتل افشارطوس و چگونگی تنظیم پرونده دستگیرشدگان، آگاهی کاملی نداریم، ولی می‌دانیم که در این زمان - و نیز تا مدتی بعد از سقوط دولت

^{۱۰۱۴} - اعترافات خسرو روزبه، ص ۲۸، به نقل از زیبایی، کمونیزم در ایران، ص ۴۳۷
 شگفتا که در آستانه انقلاب اسلامی و روی کار آمدن آیت‌الله خمینی و در برابر چاره‌جویی‌های شاه، دکتر بقائی به شاه توصیه کرده بود: «فردی مانند قوام‌السلطنه که قدرت مقاومت و پایداری داشته باشد». دکتر امیراصلاح افشار (آخرین رئیس کل تشریفات محمد رضا شاه) در گفتگو با نگارنده، ۲۵ ژانویه ۲۰۱۴
^{۱۰۱۵} - طبری، احسان، کژرا، ص ۸۵

^{۱۰۱۶} - خامه‌ای، از انشعاب تا کودتا، انتشارات هفته، تهران، ۱۳۶۳، صص ۹۵-۹۶

مصدق - برخی از اعضای برجسته سازمان نظامی حزب توده در فرمانداری نظامی تهران و دادستانی ارتش دارای پست‌های مهم و حساس بودند و چنانکه گفتیم: سرهنگ محمد علی مبشری و سرهنگ حبیب‌الله فضل‌الهی در مقام دادیار دادگاه نظامی و معاون سرتیپ حسین آزموه، مسئول رسیدگی به پرونده‌های دستگیرشدگان توده‌ای بودند^{۱۰۱۷}. سرهنگ فضل‌الهی و نیز سروان محمد پولاددژ (عضو دیگر سازمان نظامی حزب توده معاون سرهنگ (سپهبد) محسن مبصر در اراده تجسس و اطلاعات ارتش برای شکار افسران توده‌ای و مشاور سرتیپ تیمور بختیار^{۱۰۱۸} جزو مأمورینی بودند که در جریان بازرسی از خانه‌های حزبی و سازمانی افسران توده‌ای «هر چه توانستند اسناد و مدارکی را که می‌توانست اسرار و مشخصات اعضای سازمان افسران را برملا کند، از بین بردند» و بدین ترتیب «تقریباً همه ضررها و خطرات احتمالی که موجودیت سازمان [نظامی حزب توده] را تهدید می‌کردند، خنثی شدند»^{۱۰۱۹}.

در رابطه با پرونده قتل سرتیپ افشارطوس، شاید برخی افراد - مانند سرهنگ نادری و سرهنگ سررشته - در ساختن این پرونده نقش داشته‌اند^{۱۰۲۰}. برخی اعضای سازمان نظامی حزب توده - خصوصاً سرگرد علی اکبر بهمنش (دادیار دادستان پرونده) و سروان محمد پولاددژ نیز شاید در این ماجرا فعال بوده‌اند^{۱۰۲۱}. بنابراین، با توجه به دشمنی شدید دکتر بقائی با حزب توده، چه بسا که این افراد در مراحل بازرسی و تنظیم پرونده، اعترافات ناروایی به منظور بدنام کردن و متهم نمودن دکتر بقائی از دستگیرشدگان اخذ کرده باشند^{۱۰۲۲}؛ اقداماتی که هم حزب توده را از وجود یک دشمن خطرناک (دکتر بقائی) خلاص می‌کرد، و هم

^{۱۰۱۷} - روزنامه اطلاعات، ۶ مهرماه ۱۳۳۲؛ خواندنیها، شماره ۳، ۱۰ مهرماه ۱۳۳۳، ص ۱۴
^{۱۰۱۸} - نگاه کنید به مبصر، محسن، نقدی بر کتاب ارتشبد سابق حسین فردوست و گزیده‌هایی از یادمانده‌های نویسنده، بکوشش افشین مبصر، صص ۳۱۰-۳۱۹. مقایسه کنید با نظر سروان محمد جعفر محمدی، در: امیرخسروی، صص ۷۱۴-۷۱۵؛ زیبایی، ص ۵۵۵
^{۱۰۱۹} - نگاه کنید به: عموی، محمدعلی، دُرّ زمانه، صص ۴۷-۴۸، مقایسه کنید با روایت سرگرد فریدون آذر نور، در خسروپناه، ص ۳۹

^{۱۰۲۰} - در جلسات دادگاه، حسین عبده، وکیل یکی از متهمین، ضمن تأکید بر «قساوت» بجای «قضاوت» در این پرونده، سرهنگ نادری و سرهنگ سررشته را در ساختن این پرونده متهم کرد و نصیری، وکیل مدافع برادر حسین خطیبی (متهم ردیف اول) تناقضات پرونده را نشان داد. نگاه کنید به: روزنامه اطلاعات، ۱۷-۱۸ آبان ۳۲. سرهنگ سررشته (ص ۵۴) تأکید می‌کند: «اعترافات حسین خطیبی [متهم ردیف اول و دوست بسیار نزدیک دکتر بقائی]، درست ساعت ۲ صبح... و تنها در حضور من انجام شد.»

^{۱۰۲۱} - سروان «محمد پولاددژ» در بازرسی و اعتراف‌گیری از متهمان به خشونت و بیرحمی معروف بود. او - همچنین - در قتل برخی از مخالفان حزب توده مشارکت مستقیم داشت. نگاه کنید به: اعترافات سروژ استپانیان و خسرو روزبه، در: زیبایی، پیشین، صص ۵۵۳-۵۵۴، مقایسه کنید با: خاطرات سپهبد محسن مبصر، در گفتگو با حبیب لاجوردی، ۱۳۹۰، صص ۳۶-۳۸؛ محسن مبصر، صص ۳۱۰-۳۱۹

^{۱۰۲۲} - مهندس کاظم حبیبی در یادداشت ۱۶ اردیبهشت خود از قول حسین مکی می‌نویسد: «با شکنجه، از حسین خطیبی اقرار گرفته‌اند که بقائی در ربودن افشارطوس وارد بوده است»: موحد، خواب آشفته نفت، ج ۲، ص ۷۴۴. برای آگاهی از دفاعیات وکلای مدافع متهمین و اظهارات شهود و ادعای شکنجه متهمان برای گرفتن اقرار، نگاه کنید به: روزنامه اطلاعات، شماره‌های ۱۱ مهرماه تا ۲۸ آبان ۱۳۳۲؛ درویش، سودابه، «جریان محاکمه سرتیپ افشارطوس»، نشریه قضاوت، شماره ۲۱، تهران، بهمن و اسفند ۱۳۸۲، صص ۳۸-۴۳، شماره ۲۲، فروردین ۸۳، صص ۳۸-۴۱، شماره ۲۳، اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۳، صص ۳۴-۳۷. برای آگاهی از متن بازرسی دستگیرشدگان نگاه کنید به: ترکمان، تهران، ۱۳۶۳. برای تحقیقی تازه و متفاوت نگاه کنید به: سیف‌زاده، حمید، گواه تاریخ، قم، ۱۳۸۹؛ شمشیری، مهدی، اسرار مستند قتل سرتیپ افشارطوس، تکراس (آمریکا)، ۲۰۱۱

برخی اطرافیان دکتر مصدق را از شرّ یک رقیب یا مخالف سرسخت می‌رهانید. بقائی ضمن حملات شدید به این «پرونده‌سازی‌های رسوا»، بر «شکنجه دستگیرشدگان جهت اخذ اقرار» تأکید کرد و در گفتگو با خبرنگاران گفت:

«از مدت‌ها قبل، بعضی‌ها در صدد ساختن پرونده برای ما بوده‌اند و ما مطمئن هستیم که این جریان [قتل افشارطوس] چنانچه به محاکم [دادگستری] بکشد، بصورت تاریخی در خواهد آمد»^{۱۰۳۳}.

در باره پرونده قتل افشارطوس، دکتر بقائی افزود:

«رادیو در تمام سرویس‌های خود، روزی چند بار و چند هفته متوالی مشغول قرائت و پخش نوارهای ادعائی متهمین به قتل شد و این عمل خلاف قانون و بی‌سابقه در دنیا و برخلاف نصّ ماده ۱۴۴ فقط به این منظور بود که ما را در مقابل ملت ایران و دنیا قاتل معرفی کند»^{۱۰۳۴}.

پرونده قتل افشارطوس - چنانکه گفته‌ایم - ماجرای پیچیده‌ای است که با وجود اسناد موجود، شاید برای همیشه مفتوح باشد. اما، آنچه که تاکنون مورد توجه پژوهشگران قرار نگرفته شرکت احتمالی «کمیته ترور سازمان نظامی حزب توده» در قتل افشارطوس و یا نقش افسران وابسته به آن حزب در پرونده‌سازی علیه دکتر مظفر بقائی است. نام‌ها و نشانه‌هایی که این فرضیه را تقویت می‌کنند عبارتند از:

۱ - در درون حزب توده بخشی بنام «شعبه احزاب» بود که وظیفه آن، نفوذ، خبرگیری و در نتیجه، ایجاد اخلال و اختلاف در صفوف احزاب و سازمان‌های رقیب بود. جدا از «شعبه احزاب»، بخشی نیز به نفوذ در ارگان‌های ستاد ارتش و پادگان‌های مختلف - مانند دژبان لشکر یک، لشکر دو زرهی، وزارت جنگ و اداره مهندسی ارتش - اختصاص داشت. اخبار و اطلاعات داخلی ارتش و همچنین آمار اسلحه و مهمات ارتش و... سرقت پرونده‌های جاسوسان خارجی و بخشنامه‌های محرمانه ارتش نیز بوسیله افراد این شعبه انجام می‌شد و در اختیار رهبران حزب توده قرار می‌گرفت. مسئول این شعبه، با سروان محمد پولاددژ و سروان شهربانی [نورالله] شفا ارتباط داشته و بوسیله این دو افسر [پولاددژ و شفا] عملیات دایره تجسس رکن دو ستاد ارتش و شهربانی و مبارزات این دو دستگاه نوپای امنیتی علیه حزب توده و افراد آن، به حزب توده گزارش می‌شد^{۱۰۲۵}.

سروان پولاددژ، معاون سرهنگ (سپهبد) محسن مبصر (رئیس رکن دو ارتش و کاشف «دفترچه رمز» سازمان افسران حزب توده) بود. به روایت نورالدین کیانوری:

^{۱۰۳۳} - روزنامه اطلاعات، ۷ اردیبهشت ۱۳۳۲
^{۱۰۳۴} - بقائی، چه کسی منحرف شد؟ دکتر مصدق یا دکتر بقائی (متن کامل دفاعیات دکتر بقائی در دادگاه تجدید نظر)، ص ۲۸۴
^{۱۰۲۵} - سازمان افسران حزب توده به روایت اسناد ساواک، صص ۲۰۷، ۲۱۰ و ۲۹۹-۳۰۰. سرهنگ (سپهبد) مبصر - رئیس سازمان اطلاعات و تجسس ارتش (رکن دو) تعداد مأموران رکن دو در تهران و شاید در سراسر ایران را ۹ می‌داند، در حالیکه در همان زمان سازمان نظامی حزب توده با ۶۰۰ افسر ورزیده در تمام ارکان و پست‌های حساس ارتش فعال بود. نگاه کنید به: مبصر، صص ۳۰۷-۳۰۸

«پولاددژ در رکن دو ستاد ارتش کار می‌کرد و اطلاعات گرانبھائی به حزب می‌رساند»^{۱۰۲۶}.

۲ - گرایش ملی‌گرایانه سرتیپ افشارطوس و سابقه او در سرکوب نیروهای حزب توده بهنگام فرماندهی هنگ دو پیاده و ریاست شهربانی شهرهای اصفهان، کرمانشاه و همدان - طبیعتاً - باعث کینه رهبران حزب توده بود.

۳ - تأسیس «سازمان افسران ناسیونالیست» (هوادر مصدق) توسط سرتیپ افشارطوس و مخالفت ذاتی آن با ایدئولوژی «سازمان افسران حزب توده»، از آغاز برای مسئولان سازمان نظامی حزب توده (خسرو روزبه و نورالدین کیانوری) ناگوار و ناخوشایند بود و اگر درست باشد که «دکتر بقائی نیز در جلسات اولیه سازمان افسران ناسیونالیست شرکت کرد و سپس، حسین خطیبی [متهم نخست پرونده قتل افشارطوس] را به عنوان جانشین خود در این گروه معرفی نمود»^{۱۰۲۷}، آنگاه به علت کینه‌ها و پرونده‌سازی‌های حزب توده علیه این دو آگاه‌تر می‌شویم.

۴ - سرتیپ افشارطوس در صدد آشتی بین بقائی با مصدق بود. در گفتگوی دکتر فاطمی با هندرسون (سفیر آمریکا) نیز فاطمی به سفیر گفت: بقائی از افشارطوس خواسته بود تا میان او و مصدق میانجی‌گری کند^{۱۰۲۸}. در گزارشی دیگر گفته شده که: «برخی مقامات می‌گویند که افشارطوس در نظر داشته که با استفاده از دوستی با [حسین] خطیبی، روابط بین یکی از نمایندگان [دکتر بقائی] را با آقای نخست‌وزیر و دولت التیام داده و توافقی بوجود آورد»^{۱۰۲۹}. بنابراین ربودن و کشتن افشارطوس توسط بقائی نه تنها مغایر با این آشتی‌طلبی و ایجاد تفاهم بود بلکه این امر، تنها به نفع حزب توده بود که از تفاهم و آشتی بین مصدق، شاه و دکتر بقائی واهمه داشت.

۵ - قتل‌ها و ترورهای مشابه در این دوران نقش احتمالی حزب توده در قتل افشارطوس را برجسته می‌کند، مانند ترورشاه در دانشگاه تهران به دست ناصر فخر آرائی^{۱۰۳۰}، قتل احمد دهقان (سردبیر ضدتوده‌ای مجله تهران مصور)، حسام لنکرانی (عضو فعال و مسئول چاپخانه و انتشارات حزب توده)، محمد مسعود (سردبیر روزنامه مرد/مروز).

۶ - قتل چهار تن از مأموران اطلاعاتی و تجسس رکن دوم ارتش، به نام‌های محسن صالحی، داریوش غفاری، آقا برار فاطری، پرویز نوایی توسط «کمیته ترور سازمان نظامی حزب توده» و سر به نیست کردن اجساد کشته‌شدگان در چاه‌های اطراف تهران^{۱۰۳۱} و نیز نقشه ربودن سرهنگ (سپهبد) محسن مبصر، سرهنگ

^{۱۰۲۶} - کیانوری، ص ۳۳۹

^{۱۰۲۷} - ترکمان، ص ۸

^{۱۰۲۸} - موحد، ص ۷۴۸؛ همچنین نگاه کنید به:

Minute by Rotinie, May 1, 1953, FO 371/104565

به نقل از: عظیمی، حاکمیت ملی و دشمنان آن، ص ۲۰۰

^{۱۰۲۹} - روزنامه اطلاعات، ۶ و ۷ اردیبهشت ۱۳۳۲؛ مقایسه کنید با: ترکمان، ص ۸

^{۱۰۳۰} - نگاه کنید به روایت یوسف قریب در گفتگوی باهمین زبردست، به دنبال سراب، صص ۱۱۹-۱۲۳

^{۱۰۳۱} - نگاه کنید به: اعترافات خسرو روزبه، ابوالحسن عباسی و سروژ استپانیان: زیبایی، صص ۴۰۴-۴۰۵ و ۵۴۸-

زیبائی، سرگرد سیاحتگر و دیگران^{۱۰۳۲} و دستور کیانوری برای کشتن پرویز شیرینلو و عبدالحسین نوشین (که انجام نشد)^{۱۰۳۳}، احتمال دست داشتن سازمان نظامی حزب توده در قتل افشارطوس را تقویت می‌کند.

۷ - رابطه و همکاری «ماشالله ورقا» - عضو سازمان افسران حزب توده و رئیس اداره اطلاعات و مراقبت شهربانی کل کشور با سرتیپ افشارطوس حوزه نفوذ حیرت‌انگیز حزب توده را در بین افسران شهربانی نشان می‌دهد. «ورقا» ضمن ریاست بخش مراقبت اداره اطلاعات شهربانی، مأمور حفظ و نگهداری جان شاه و افراد خانواده سلطنتی در تشریفات رسمی و دیگر بازدیدها بود!^{۱۰۳۴}

۸ - رئیس آگاهی شهربانی و مسئول پرونده قتل افشارطوس، سرهنگ امیر هوشنگ (قدرت‌الله) نادری، به روایت دکتر بقائی، عضو حزب توده بوده و به همین جرم در کرمان به شش ماه حبس محکوم شده بود^{۱۰۳۵}. نادری از مؤسّسین «گروه افسران ناسیونالیست» بود^{۱۰۳۶} ولی بقول سرهنگ سررشته: «سرگرد هوشنگ نادری روز ۲ اردیبهشت [روز قتل افشارطوس] با درجه سرهنگ دومی و به طرزی مشکوک ریاست آگاهی شهربانی را به عهده گرفت... در واقع، سرهنگ نادری با حرکتی مشکوک و مرموز، خود را در شهربانی جا می‌کند»^{۱۰۳۷}.

۹ - در حالیکه کمیسیون دادگستری مجلس به علت نداشتن اصل پرونده و فقدان دلایل، «سلب مصونیت پارلمانی» از دکتر بقائی را متوقف کرده بود و بازپرس و دادیار ناظر این پرونده (سروان پرویز قانع و سرگرد موسی رحیمی لاریجانی) مدت‌ها در تنظیم پرونده و ارائه آن به دادگاه تمارض یا پرهیز نموده بودند، دادستان اصلی پرونده - سرهنگ احمد قربانی - نیز در اقدامی سؤال‌انگیز «به علت کارهای زیاد روزانه»، شخصاً از حضور در دادگاه برای دفاع از کیفرخواست خودداری کرد، «لذا سرگرد توپخانه علی اکبر بهممنش - دادیار دادرسی موقت نظامی - را به سمت نمایندگی دادستان تعیین و به محضر دادگاه معرفی می‌نماید»^{۱۰۳۸}.

به گفته نورالدین کیانوری:

«بسیاری از دادیاران و بازپرس‌ها از رفقای ما بودند»^{۱۰۳۹}.

۵۵۴؛ کیانوری، ص ۱۵۸

^{۱۰۳۲} - اعترافات خسرو روزبه...، زیبائی، ص ۵۵۵

^{۱۰۳۳} - به نقل از بابک امیرخسروی، از کادرهای برجسته مرکزی حزب توده.

^{۱۰۳۴} - نگاه کنید به: ورقا، ناگفته‌هایی پیرامون فروریزی حکومت مصدق و نقش حزب توده ایران، ص ۲۴۹. در باره

قدرت افسران شهربانی در این هنگام. نگاه کنید به روایت سرگرد فریدون آذرنور، در: امیرخسروی، ص ۷۱۲

^{۱۰۳۵} - مصاحبه مطبوعاتی دکتر بقائی، روزنامه شاهد، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۳۲

^{۱۰۳۶} - مصور رحمانی، ص ۲۱۳؛ سررشته، ص ۹۸

^{۱۰۳۷} - سررشته، صص ۲۰، ۲۱، ۴۴ و ۹۸. نکته عجیب اینکه سرهنگ نادری با وجود ارتقای درجه سرهنگی توسط

مصدق (در ۲ اردیبهشت)، ظاهراً با سرلشکر زاهدی نیز پیوند داشته. اردشیر زاهدی از رابطه نزدیک سرهنگ

هوشنگ نادری با خود و پدرش (سرلشکر زاهدی) در روزهای منجر به ۲۸ مرداد ۳۲ یاد می‌کند: زاهدی، اردشیر،

خاطرات، صص ۱۴۶-۱۴۸ و ۱۵۵

^{۱۰۳۸} - روزنامه کیهان، ۱۱ مهرماه ۱۳۳۲

^{۱۰۳۹} - کیانوری، ص ۱۵۸

سرگرد علی اکبر بهممنش، از یاران نزدیک خسرو روزبه - مسئول «کمیته ترور حزب توده» - بود که در فرار روزبه از زندان (مهرماه ۱۳۳۲)، نقش داشت^{۱۰۴۰}. به روایت سروان محمد جعفر محمدی، عضو سازمان نظامی حزب توده:

«سرگرد علی اکبر بهممنش با شجاعت بی نظیری از متهمان به قتل [افشارطوس]... بازجویی نمود»^{۱۰۴۱}.

نام برخی دیگر از افسران سازمان نظامی حزب توده، مانند سروان شهربانی محمد درمیشیان، در این پرونده، احتمال حضور اعضای آن سازمان در پرونده قتل افشارطوس را پررنگ تر می‌کند. سروان شهربانی جواد درمیشیان پس از کشف سازمان نظامی حزب توده، دستگیر و به ۱۵ سال حبس مجرد با کار محکوم شده بود^{۱۰۴۲}. سرگرد آذرنور (عضو برجسته سازمان افسران حزب توده) تأکید می‌کند:

«سروان درمیشیان - یکی از اعضای سابقه‌دار سازمان نظامی [حزب توده] و رئیس کلانتری ناحیه شاپور (سبزه میدان تهران) افسری کاردان و به معنای واقعی کلمه مسلط به امور و رموز شهربانی بود. به علاوه، دارای نفوذ فراوان بر روی شعبان بی‌مخ بود که دستورات او [سروان درمیشیان] را کودکانه اجراء می‌کرد»^{۱۰۴۳}.

۱۱ - نکته دیگر در باره این پرونده، گزارش‌های فردی بنام سرهنگ «نیک اعتقاد»، رئیس بخش سیاسی اداره آگاهی تهران است^{۱۰۴۴}. در محاکمه متهمان به قتل سرتیپ افشارطوس نیز به گزارش‌های این فرد اشاره و استناد شده، در حالیکه بقول احمد نصیری، وکیل مدافع یکی از متهمان: «نیک اعتقاد یکی از توطئه‌کنندگان [در پرونده قتل افشارطوس] بوده است»^{۱۰۴۵}.

از وابستگی‌های سیاسی یا حزبی سرهنگ نیک اعتقاد اطلاعی نداریم، اما می‌دانیم که برادر وی - ستوان یکم سیاوش نیک اعتقاد - از اعضای سازمان افسران حزب توده بوده که پس از کشف آن سازمان، به ۸ سال حبس محکوم شده بود^{۱۰۴۶}. با توجه به حضور و نفوذ حیرت‌انگیز افسران حزب توده در مقامات حساس ارتش و شهربانی، آیا گزارش‌های سرهنگ نیک اعتقاد در باره بقائی آغشته به تعلقات وی به حزب توده بود؟

۱۲ - سرتیپ محمود کیانوری (برادر نورالدین کیانوری، یکی از مسئولین کمیته ترور حزب توده) از دوستان نزدیک سرتیپ افشارطوس و گویا از بنیانگذاران «سازمان افسران ناسیونالیست» بود^{۱۰۴۷}.

^{۱۰۴۰} - نگاه کنید به: مرتضی زربخت، افسر خلبان، عضو برجسته سازمان افسران حزب توده، مجله آدینه، شماره ۱۲۱-۱۲۲، آبان ۱۳۷۶، ص ۷۹

^{۱۰۴۱} - محمدی، محمد جعفر، پس از نیم قرن: راز پیروزی کودتای ۲۸ مرداد، ص ۱۴۷

^{۱۰۴۲} - نگاه کنید به: لیست افسران محکوم توده‌ای: کتاب سیاه، صص ۳۵۶

^{۱۰۴۳} - امیرخسروی، ص ۷۱۲

^{۱۰۴۴} - برای نمونه‌هایی از این گزارش‌ها نگاه کنید به: گل محمدی، احمد، جمعیت فدائیان اسلام به روایت اسناد، ج ۲، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۸۲، اسناد شماره ۲۶۰ تا ۲۶۵، صص ۴۷۴-۴۸۰؛ دکتر بقائی به روایت

اسناد ساواک، ج ۱، ص ۱۳۲

^{۱۰۴۵} - نگاه کنید به: روزنامه اطلاعات، شماره‌های ۱۶-۱۸ آبان ۱۳۳۲؛ سیف‌زاده، ص ۷۴۶

^{۱۰۴۶} - نگاه کنید به: لیست افسران محکوم توده‌ای: کتاب سیاه، ص ۳۵۶

^{۱۰۴۷} <http://fa.wikipedia.org/wiki> -

متأسفانه فهرست کامل اعضای مؤسس «سازمان افسران ناسیونالیست» در دست نیست و سرهنگ مصور رحمانی

سرتیپ محمود کیانوری با خواهر عبدالصمد کامبخش ازدواج کرده بود، کامبخش از اعضای گروه کمونیستی «۵۳ نفر»، از رهبران برجسته حزب توده و نویسنده کتاب معروف «نظری به جنبش‌های کارگری و کمونیستی ایران» بود. کامبخش - همچنین - شوهر خواهر نورالدین کیانوری (اختر کیانوری) بود.^{۱۰۴۸} این پیوند دوجانبه - با توجه به قدرت‌گیری روزافزون حزب توده و احتمال انجام یک کودتا - چه بسا، بر دیدگاه‌ها و انگیزه‌های سیاسی سرتیپ محمود کیانوری تأثیر داشت.^{۱۰۴۹} نورالدین کیانوری می‌گوید:

«افشارطوس را من شخصاً می‌شناختم. او همشاگردی برادر من - محمود - در دانشکده افسری بود... آن دو تا آخر، دوست و رفیق صمیمی هم بودند... مصدق که به قدرت رسید، از اولین کسانی که درجه سرتیپی گرفتند، افشارطوس و محمود، برادرم بودند»^{۱۰۵۰}.

سرتیپ محمود کیانوری علاقه خاصی به نورالدین کیانوری داشت آنچنانکه ضمن اعزام وی به آلمان جهت ادامه تحصیل، کتاب نورالدین کیانوری بنام «ساختمان‌های درمانی و بهداشت» را بهنگام فرار و اختفای وی منتشر کرده بود.^{۱۰۵۱}

۱۳ - در گزارش محرمانه ۱۹ خرداد ۱۳۳۱ رکن دو (سازمان اطلاعات و تجسس ارتش) از یکی دیگر از برادران کیانوری بنام «سرهنگ بازنشسته [احمد] کیانوری» یاد شده است که در خیابان صفی علیشاه [محل قتل سرتیپ افشارطوس] منزل دارد.^{۱۰۵۲} نورالدین کیانوری در باره این برادر می‌نویسد:

«احمد کیانوری... چون از جوانی روحیه سرکشی داشت... تنها تا درجه سرهنگی پیش رفت و پس از گرفتاری من در سال ۱۳۲۷ بازنشسته شد»^{۱۰۵۳}.

۱۴ - و سرانجام اینکه: در خیابان صفی علیشاه/خانقاه (محل قتل سرتیپ افشارطوس) «ستادمسئولان شاخه نظامی حزب توده» واقع بود.^{۱۰۵۴}

اگر این داده‌ها با اطلاعات افسران درگیر با این ماجرا - خصوصاً سروان محمد پولاددژ - تکمیل شوند، آنگاه می‌توانیم از احتمال شرکت «کمیته ترور حزب توده» در ماجرای قتل سرتیپ افشارطوس و چرائی متهم کردن دکتر مظفر بقائی تصویر نسبتاً کاملی داشته باشیم.^{۱۰۵۵}

نیز با ذکر «اسامی زیر، از جمله افراد تشکیل دهنده سازمان بودند» (ص ۲۱۳) بطور سؤال‌انگیزی از ذکر اسامی دیگر افراد - از جمله - سرتیپ محمود کیانوری - پرهیز کرده است!

^{۱۰۴۸} - کیانوری، ص ۳۴
^{۱۰۴۹} - کیانوری (ص ۵۸) تأکید می‌کند که «بازداشت عبدالصمد کامبخش [در گروه معروف به «۵۳ نفر»] بر خانواده ما بسیار ناراحت کننده بود به ویژه که برادرم محمود، تازه افسر شده بود.»

^{۱۰۵۰} - کیانوری، صص ۲۵۷-۲۵۸
^{۱۰۵۱} - کیانوری، ص ۵۹

^{۱۰۵۲} - سازمان افسران حزب توده به روایت اسناد ساواک، ص ۱۷. نگاه کنید به: مبصر، صص ۳۱۷-۳۱۸
^{۱۰۵۳} - کیانوری، ص ۳۴

^{۱۰۵۴} - نگاه کنید به خاطرات یوسف قریب در گفتگو با بهمن زبردست، صص ۱۶۶ و ۱۶۱
^{۱۰۵۵} - چنانکه گفته‌ایم، سروان محمد پولاددژ، عامل نفوذی سازمان نظامی حزب توده در فرمانداری نظامی تهران و معاون سرهنگ محسن مبصر - رئیس رکن دو ارتش - و مشاور نزدیک سرتیپ تیمور بختیار بود که به روایت

کیانوری: «اطلاعات گرانبهایی از سازمان اطلاعات و امنیت ارتش در اختیار رهبری حزب قرار داده بود». طبق



ربودن و قتل فجیع افشارطوس فضای سیاسی و پارلمانی ایران را بشدت عصبی و آشفته ساخت و باعث شد تا بار دیگر، انتقام و اتهام جای انصاف و اعتدال را بگیرد. این قتل فجیع، تلاش‌های حسین مکی و دیگران برای ایجاد تفاهم و بهبود رابطه بین شاه و مصدق را نقش بر آب کرد بطوریکه به روایت نصرالله شیفته، سردبیر روزنامه *باختر/امروز*: مصدق با احضار ابوالقاسم امینی (وزیر دربار) به وی گفت:

«برو به شاه بگو تحریک می‌کنی؟ که رئیس شهربانی و من و دکتر فاطمی را بکشند؟ و از یک طرف در مصاحبه‌ها دم از همکاری با دولت میزنی؟ حالا که کار ما به این جا کشیده و حاضر نیستی ملت ایران به حق خودش برسد، من فردا با جراید خارجی و داخلی مصاحبه‌ای ترتیب می‌دهم و اسرار ربودن افشارطوس و قتل او را که دست دربار و سرلشکر زاهدی و پسر او به چشم می‌خورد به دنیا اعلام می‌کنم...»^{۱۰۵۶}

همه این اقدامات، ضمن تشدید اختلاف بین نیروهای نهضت ملی، باعث تحکیم موقعیت سیاسی حزب توده می‌شد که با استفاده «از این آب گل‌آلود»، خود را برای تسخیر قدرت سیاسی آماده می‌کرد.

ماجرای «دریفوس» و مظفر بقائی!

شکست سخت ارتش فرانسه از آلمان (پروس) در سال ۱۸۷۰، اسارت امپراتور فرانسه (ناپلئون سوم) و از دست دادن ایالت‌های «آلزاس» و «لورن»، جامعه فرانسه را دچار سرشکستگی و شرمساری شدیدی کرده و حسرت انتقام، فرانسویان را درگیر شدیدترین منازعات وطن‌پرستانه ساخته بود و لذا، ارتش فرانسه - بعنوان یک «قربانی» - در اذهان عمومی دارای اعتبار عاطفی شدیدی شده بود. در این میان ماجرای «آلفرد دریفوس»^{۱۰۵۷} نقطه حساسی بود که توانست همه کمبودها و کینه‌های شکست از آلمان را متوجه خود سازد.

در ۱۵ اکتبر ۱۸۹۴، آلفرد دریفوس، افسر یهودی ارتش فرانسه، به جرم جاسوسی و خیانت در جنگ فرانسه و آلمان، دستگیر و در دسامبر همان سال به تبعید ابدی در جزیره‌ای دورافتاده بنام «جزیره شیطان» محکوم شد. پس از حدود پنج سال، کشف اسناد و مدارک تازه، دریفوس را بی‌گناه نشان می‌داد و محاکمه وی را

اعترافات خسرو روزبه و دیگران سروان پولاددژ در قتل برخی از مخالفان حزب توسط «کمیته ترور حزب توده»، نقش مستقیم داشت. پس از کشف سازمان افسران حزب توده، سروان پولاددژ از معدود افسرانی بود که توسط رهبری حزب توده به خارج از کشور منتقل شد و این امر، شاید بخاطر موقعیت ممتاز و اطلاعات گرانبهای سروان پولاددژ از «کمیته ترور حزب توده» بود. سروان پولاددژ در کشور چکسلواکی (در شهر پراگ) در رشته اقتصاد تحصیل کرد و به کار مشغول شد، اما در جریان انشعاب مائوئیست‌ها (گروه قاسمی، فروتن و سغائی) از حزب توده در بهمن ماه سال ۴۲، پولاددژ نیز به «سازمان انقلابی حزب توده» پیوست (کیانوری، صص ۳۳۹ و ۴۳۰). امید است که دوستان و نزدیکان سروان محمد پولاددژ یا اعضای شاخص «سازمان انقلابی حزب توده» و نیز آقای بابک امیرخسروی به منظور روشن شدن بخش مهمی از تاریخ حزب توده، اطلاعات خویش را در باره سرنوشت «سروان محمد پولاددژ» (میهوت) منتشر کنند.

^{۱۰۵۶} - شیفته، نصرالله، زندگینامه و مبارزات سیاسی دکتر مصدق، ص ۱۴۱

ناشی از یهودستیزی در حال رشد در اروپا می‌دانست. این امر باعث بحث‌ها و مناظرات بسیاری در محافل حقوقی و مطبوعاتی فرانسه شد.

در همین رابطه، در ژانویه ۱۸۹۸، امیل زولا^{۱۰۵۸} در نامهٔ اعتراض‌آمیزی با نام «من متهم می‌کنم!»، ماجرای دریفوس را از حوزهٔ حقوقی و قانونی به عرصهٔ روشنفکری کشاند. او ضمن اعتراض به پرونده‌سازی علیه دریفوس، آن را ناشی از «جنون و بلاهت و تخیلات دیوانه‌وار و اعمال پلیسی پست و سنت‌های تفتیش عقاید و جباریت و لذت بردن چند ستاره به دوش... به بهانهٔ وهن‌آور صلاح دولت» نامید^{۱۰۵۹}.

در فضائی از هیجان و هذیان و هلله و هیاهوی توده‌های عوام، نامهٔ زولا نوعی توهین به مقامات ارتش بشمار آمد و کینهٔ ملی‌گرایان عوام‌فریب را علیه وی برانگیخت بطوری که بسیاری از خانواده‌های فرانسوی نام ظرف «ادرار» خود را «زولا» نامیدند.

در ۱۳ فوریهٔ ۱۸۹۸، زولا بخاطر نوشتن «من متهم می‌کنم!»، دستگیر و به یک سال زندان و پرداخت سه هزار فرانک جریمهٔ نقدی محکوم شد و نشان معروف «لژیون دونور» نیز از او پس گرفته شد.

نامهٔ زولا، بی‌تفاوتی و سکوت جامعهٔ روشنفکری فرانسه را درهم شکست زیرا بلافاصله پس از انتشار نامهٔ او، بیانیه‌ای با امضای حدود ۳۰۰ نفر از نویسندگان، هنرمندان و دانشمندان فرانسه منتشر شد که در آن، محاکمهٔ دریفوس، غیرقانونی اعلام شد و به محاکمهٔ زولا نیز اعتراض گردید.

در یک آشوب و تنازع عظیم اجتماعی، پس از انتشار بیانیهٔ روشنفکران، ارتش و دادگستری فرانسه مجبور به عقب‌نشینی شدند و در احکام خود تجدیدنظر کردند بطوری که در ۲۰ ژوئیهٔ ۱۹۰۶ با اعادهٔ حیثیت از دریفوس، تمام مراتب و درجات نظامی وی به او بازگردانده شد و دریفوس پس از گذراندن سال‌های سیاه و مرگبار در «جزیرهٔ شیطان»، طی مراسم باشکوهی در برابر سربازان و فرماندهانی که زمانی بر او «تُف» کرده بودند، بعنوان «شوالیه» به دریافت نشان معروف «لژیون دونور» مفتخر گردید.

^{۱۰۵۸}-Emile Zola



امیل زولا و ماجرای دریفوس

«از آن روز ۱۸۹۰ ما خائن شدیم، ما رجّاله شدیم، ما چاقوکش شدیم، از نهضت ملی منحرف شدیم، ما قاتل شدیم، پرونده قتل و پرونده جنایت برایم ساختند ولی پرونده دزدی نتوانستند بسازند... ماهها و هفته‌ها رادیوی دولتی و جراید منتسب به دولت، این متهم [مظفر بقائی] را زمانی قاتل و منافق و مرفقی، گاهی عامل امپریالیسم انگلیس و آمریکا، روزگاری مزدور سیاست شمالی و چندی نوکر دربار و ماجراجو و جاه‌طلب نامیده‌اند... ما در این چند سال اخیر، هیچ نوع وسیله ابراز عقیده و بیان حقایق در اختیار نداشته‌ایم. رادیوهای دولتی از اواسط سال ۳۱ تا تقریباً زمان حاضر، همیشه، کم و بیش، برای تبلیغ بر ضد من و دوستان من بکار رفته است. قلم‌های ما را شکستند و روزنامه‌های ما را توقیف کردند، در حالیکه ما هیچ نوع وسیله دفاعی نداشتیم، همه گونه وسیله حمله به ما در دست مخالفین بود...»^{۱۰۶۱}

کیفیت اتهامات و پرونده‌سازی‌ها علیه دکتر مظفر بقائی یادآور ماجرای دریفوس است. این ماجرا نیز در اوج تنش‌های سیاسی و آشفتگی‌های اجتماعی روی داد. تنش‌هایی که از یکطرف، ناشی از ناکامی و بن‌بست مذاکرات مربوط به نفت بود، و از طرف دیگر، با قدرت‌گیری روزافزون حزب توده همراه بود. چنانکه گفته‌ایم^{۱۰۶۲}: یکی از ویژگی‌های ذاتی جامعه توده‌وار (پیشامدرن) عصبیت، خشونت و پرخاش نسبت به «دیگران» است، این «دیگران» می‌تواند آئین‌ها و اندیشه‌های «غیرخودی» باشد یا یک «مدعی سیاسی دیگر». از این رو، جامعه در کشاکش‌های دائمی و کشمکش‌های ویرانگر مدعیان، از عصبیتی به عصبیتی دیگر و از خشونتی به خشونتی دیگر پرتاب می‌شود... تبلور عینی چنین شرایطی، یک «جامعه کلنگی» است^{۱۰۶۳}، جامعه‌ای که در آن، «کلنگ» جای «مهندسی آرام اجتماعی» را می‌گیرد. چنین جامعه‌ای

^{۱۰۶۰} - اشاره دکتر بقائی به کشف «اسنادخانه سدان»، نماینده شرکت نفت انگلیس در تهران است. ذکر نام یکی از بستگان نزدیک مصدق در این اسناد موجب بروز اختلاف بین بقائی و مصدق شده بود. برخی از این اسناد در شورای امنیت سازمان ملل متحد و نیز در دادگاه لاهه برای استیفای حقوق ایران مورد استناد و استفاده دکتر مصدق قرار گرفت.

^{۱۰۶۱} - بقائی، صص ۱۳۰، ۱۴۰-۱۴۱، ۲۸۴ و ۲۹۹-۳۰۱

^{۱۰۶۲} - ایران در گذر روزگاران، صص ۱۶۹-۲۳۴

^{۱۰۶۳} - تعبیر «جامعه کلنگی» از دکتر محمد علی (همایون) کاتوزیان است.

بخاطر بی‌ثباتی‌های سیاسی و بی‌سامانی‌های اجتماعی - اساساً - جامعه‌ای است بی‌ثبات، سیال و غیرمتمرکز، بهمین جهت، در چنین جامعه‌ای از «فضیلت» تا «ردیلت» و از «مخالفت» تا «دشمنی» راهی نیست و «حذف رقیب» جای «جذب رقیب» را می‌گیرد و لذا، «انتقاد» تا حد «انتقام» فرا می‌رود و «توده عوام» و «عوام توده‌ای» - هر دو - در مقابله با رقیب، به دشمنه و دشنام و عوامفریبی توسل می‌جویند.

رهبران سیاسی و روشنفکران چنین جامعه‌ای، عموماً، در «لحظه» زندگی می‌کنند و لذا فاقد آینده‌نگری و برنامه‌ریزی‌های درازمدت هستند و عموماً، منافع ملی، تحت‌الشعاع مطامع شخصی یا مصالح سیاسی - ایدئولوژیک قرار می‌گیرد و... اینچنین است که در شرایط حساس و سرنوشت‌ساز، روشنفکران و رهبران سیاسی جامعه نیز با «فرهنگ کلنگی»، تیشه به ریشه می‌زنند و همراه با عقب‌مانده‌ترین اقشار جامعه، فریاد می‌کشند:

حواله سر دشمن؛ به سنگ خاره کنم!

دوران پر آشوب ملی شدن صنعت نفت و خصوصاً ماه‌های منجر به ۲۸ مرداد ۳۲ نمونه غم‌انگیزی از چنین جامعه‌ای بود. در فضائی از هیجان و هذیان و هلله و هیاهو، و در حالیکه به روایت دکتر بقائی:

«رادیو و روزنامه‌های دولتی مرا - مرتباً - قاتل معرفی می‌کردند، سیل طومار و تلگراف به مجلس شورای ملی سرازیر شد. توطئه‌ای برای طرد من از مجلس، طرح و ترتیب داده بودند»^{۱۰۶۴}

در این میان، درخواست عبدالعلی لطفی، وزیر دادگستری مصدق، از مجلس برای سلب مصونیت پارلمانی دکتر بقائی، داغ‌ترین موضوع روز در پرونده قتل افشارطوس بشمار می‌رفت^{۱۰۶۵}. اکثریت قاطع اعضای کمیسیون دادگستری مجلس متشکل از حامیان و هواداران مصدق بود^{۱۰۶۶} و رئیس کمیسیون (سید ابراهیم میلانی، نماینده مردم تبریز) در این باره گفت:

«اگر پرونده قتل افشارطوس به دست من برسد، تصرف در پرونده، امری محال خواهد بود... من خود - کاملاً - به این مسئولیتی که متوجه ما شده، واقف هستم و خود بنده شخصاً مسئولیت وجدانی را بالاتر از همه چیز می‌دانم و بهیچوجه و به هیچ قیمتی حاضر نیستم برای آینده خود، کمترین ناراحتی وجدان بخرم... خوشبختانه ماده ۱۸۵ آئین‌نامه مجلس، اختیارات وسیعی برای تحقیقات و رسیدگی و بازجویی از متهمین و حتی اشخاص متفرقه در قدرت کمیسیون دادگستری گذاشته، ما اولاً این پرونده را دو - سه بار، مکرر، رسیدگی خواهیم کرد و از طرفی، اگر متهمین، مدعی ساختگی بودن پرونده باشند و اقرار متهمین را جعل و یا بر اثر اجبار بدانند، ما تمام متهمین را در کمیسیون خواهیم خواست و بار دیگر از آنها توضیح خواهیم خواست و حتی اگر ممکن است از کسانی که نامی هم از آنان در پرونده برده شده، برای ادای توضیحات در کمیسیون دادگستری دعوت کنیم [تا] واقعاً جای هیچگونه شبهه‌ای باقی نماند»^{۱۰۶۷}.

^{۱۰۶۴} - بقائی، ص ۲۸۴

^{۱۰۶۵} - مشروح مذاکرات مجلس، ۲۹ اردیبهشت ۱۳۳۲؛ روزنامه اطلاعات، ۲۹ اردیبهشت ۱۳۳۲

^{۱۰۶۶} - نگاه کنید به عکس‌ها و اسامی مندرج در روزنامه اطلاعات، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۳۲

^{۱۰۶۷} - روزنامه اطلاعات، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۳۲

کریم سنجابی، عضو حقوقدان کمیسیون دادگستری مجلس نیز متعهد شد تا پرونده بقاء را با انصاف و بیطرفی بررسی کند و در صورت احراز بی‌گناهی وی، چنان دفاعی از بقاء نماید که «دفاع معروف امیل زولا از دریفوس را تحت الشعاع قرار دهد»^{۱۰۶۸}.

با وجود درخواست وزیر دادگستری - عبدالعلی لطفی - دکتر مصدق از ارسال «عین پرونده قتل افشارطوس» به کمیسیون دادگستری مجلس خودداری می‌نمود^{۱۰۶۹}. لطفی - بعدها - در این باره گفت: «... آقای دکتر معظمی [رئیس مجلس] نامه به من نوشت که برای روز استیضاح، پرونده [قتل افشارطوس] را بفرستید. من نامه را پیش ایشان [دکتر مصدق] بردم. تغییر فوق‌العاده کرد که: «نامه را بگذار کنار. فردا هم وزراء نباید به مجلس بروند». بنده دیدم این دستور صحیح نیست. فردا رفته به مجلس که به آقای دکتر معظمی بگویم: آقای نخست‌وزیر پرونده [قتل افشارطوس] را نمی‌دهد، شما صبر کنید تا من قدری او را نرم کنم و این پرونده را برای استیضاح بگیرم».

با تقاضای دوباره کمیسیون دادگستری مجلس، دولت «رونوشت مصدق (تصدیق شده) پرونده» را به کمیسیون دادگستری مجلس فرستاد و قرار شد تا هر روز - در حضور نماینده فرمانداری نظامی و دادستان نظامی ارتش - رونوشت پرونده با اصل با هم مقایسه شود و «اطمینان حاصل شود که دو پرونده با یکدیگر تفاوتی ندارند»^{۱۰۷۰}.

در ۷ تیرماه فرمانداری نظامی تهران اعلام کرد «تا تعیین تکلیف دکتر بقاء [در مجلس] پرونده قتل افشارطوس به دادگاه فرستاده نخواهد شد»^{۱۰۷۱}. این امر نشان می‌دهد که هدف اصلی در این پرونده، شخص دکتر مظفر بقاء بوده است!

در ۹ تیرماه دکتر بقاء از هیأت رئیسه مجلس شورای ملی تقاضا کرد تا پرونده قتل افشارطوس از دست حکومت نظامی خارج و برای بررسی به محاکم دادگستری واگذار شود و نیز هیأت رئیسه مجلس با طرح سئوالات وی در کمیسیون دادگستری مجلس موافقت و به او فرصت دهند که رونوشت پرونده‌ای را که در کمیسیون مورد مطالعه است، قرائت کند. بقاء همچنین از هیأت رئیسه مجلس تضمین خواست تا به او اطمینان دهند که پس از توضیحات وی، در پرونده اصلی که در اختیار دولت است، دست برده نشود^{۱۰۷۲}.

در ۲۹ اردیبهشت ۳۲ دکتر بقاء از هیأت رئیسه مجلس شورای ملی تقاضا کرد جلسه‌ای تشکیل دهند تا او مدارک مربوط به قتل سرتیپ افشارطوس را در صندوق مجلس به امانت بگذارد^{۱۰۷۳}. وی، در تاریخ ۲ خرداد ۳۲ اسناد مربوطه به جریانات اخیر را - مهر و موم شده - در اختیار مجلس گذاشت و در صندوق اسناد مجلس ضبط گردید^{۱۰۷۴}.

^{۱۰۶۸} - نگاه کنید به: مشروح مذاکرات مجلس، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۳۲؛ همچنین نگاه کنید به پاسخ علی ژهری به دکتر سنجابی، مشروح مذاکرات مجلس، ۷ خرداد ۱۳۳۲؛ روزنامه اطلاعات، ۳۱ اردیبهشت و ۷ خرداد ۱۳۳۲
^{۱۰۶۹} - روزنامه اطلاعات، ۴ و ۱۷ خرداد ۱۳۳۲؛ مصدق در محکمه نظامی، ج ۱، ص ۴۹
^{۱۰۷۰} - روزنامه اطلاعات، ۲۵ و ۲۶ خرداد ۱۳۳۲
^{۱۰۷۱} - روزنامه اطلاعات، ۷ تیرماه ۱۳۳۲
^{۱۰۷۲} - روزنامه اطلاعات، ۹ تیرماه ۱۳۳۲
^{۱۰۷۳} - روزنامه اطلاعات، ۲۹ اردیبهشت ۱۳۳۲
^{۱۰۷۴} - روزنامه اطلاعات، ۲ خردادماه ۱۳۳۲

مقایسه «رونوشت پرونده» و کم و کیف تشکیل آن و خصوصاً دفاعیات روشنگر دکتر بقائی، ضمن اینکه فضای مجلس را به نفع دکتر بقائی تغییر داد^{۱۰۷۵}، بازجویی، تحقیقات و دلایل بیشتری را ضروری ساخت، لذا، چند روز بعد، کمیسیون دادگستری مجلس صلاح دید تا پیگیری پرونده اتهامی دکتر بقائی را متوقف کند و بدین وسیله خود را از فشارهای دولت و دولتیان آزاد سازد. بنابراین، سید ابراهیم میلانی، رئیس کمیسیون دادگستری مجلس، طی مصاحبه‌ای مطبوعاتی اعلام کرد:

«کمیسیون دادگستری [مجلس] از درخواست ارسال [اصل] پرونده قتل افشارطوس به مجلس منصرف شده است»^{۱۰۷۶}.

با تجدید انتخابات کمیسیون دادگستری مجلس و انتخاب نمایندگانی از مخالفان مصدق، خودداری دکتر مصدق برای ارسال اصل پرونده قتل افشارطوس به مجلس امری مسلم بود. از این گذشته، استیضاح دولت مصدق توسط علی زهری^{۱۰۷۷} به اتهام «شکنجه متهمان به قتل» و نگرانی مصدق از رأی عدم اعتماد مجلس^{۱۰۷۸}، باعث شد تا مصدق در ۵ مرداد ۱۳۳۲ طی یک پیام رادیویی، مردم را به فراندوم برای انحلال مجلس فرا خواند. برای جلوگیری از انجام فراندوم، اعضای فراکسیون آزادی و نهضت ملی، در مجلس متحصن شدند و سخنگوی اقلیت مجلس گفت: «ما به سازمان ملل شکایت خواهیم کرد»^{۱۰۷۹}.

برگزاری فراندوم (در روزهای ۱۲ و ۱۸ مرداد ۳۲) پرونده قتل افشارطوس را به موضوعی «دست دوم» تبدیل کرد و عملاً آن را از حوزه سیاست روز، خارج ساخت.

دکتر بقائی - مانند بسیاری از یاران دکتر مصدق - فراندوم برای انحلال مجلس را غیرقانونی می‌دانست^{۱۰۸۰}. او در تلگرامی به دکتر مصدق ضمن اعتراض به انجام فراندوم تأکید کرده بود:

«به شرط عدول جنابعالی از عمل غیرقانونی و خطرناک فراندوم، حاضرم به فوریت از نمایندگی مجلس شورای ملی استعفاء داده و از مجلس، مستقیماً خود را تسلیم زندان شما نمایم، زیرا من همه چیز را برای نجات مملکت می‌خواهم و اگر این عمل من وطنم را از تجزیه و خطرات دیگر نجات دهد، آماده تحمل همه گونه شداید هستم... جان ما فدای وحدت ایران عزیز»^{۱۰۸۱}.

با انجام فراندوم انحلال مجلس و رویداد ۲۵ مرداد ۳۲ - که بقائی آنرا «کودتای ساختگی دولت مصدق» نامیده بود، او توسط نیروهای دولتی بازداشت و زندانی شد.

پس از ۲۸ مرداد ۳۲ و روی کار آمدن دولت سرلشکر زاهدی، بقائی سیاست‌های دولت وی در باره ایجاد رابطه با دولت انگلیس و عقد قرارداد با کمپانی‌های نفتی را شدیداً مورد انتقاد قرار داد^{۱۰۸۲}. او حتی از محاکمه دکتر مصدق در دادگاه نظامی و نیز از شکنجه دستگیرشدگان توده‌ای انتقاد کرد و نوشت:

۱۰۷۵ - روزنامه اطلاعات، ۹ تیر ۱۳۳۲

۱۰۷۶ - روزنامه اطلاعات، ۱۰ خرداد ۱۳۳۲

۱۰۷۷ - روزنامه اطلاعات، ۱۰ تیرماه ۱۳۳۲

۱۰۷۸ - دکتر بقائی معتقد است که جواب دولت مصدق به استیضاح زهری «به منزله انتحار بود»... [زیرا] با مدارکی

که علی زهری جمع کرده بود، دولت مصدق «خرد می‌شد». بقائی، صص ۲۸۶-۲۸۷

۱۰۷۹ - روزنامه اطلاعات، ۶ اردیبهشت ۱۳۳۲

۱۰۸۰ - نگاه کنید به روزنامه شاهد، ۱۴ مرداد ۳۲

۱۰۸۱ - نگاه کنید به روزنامه شاهد، ۱۱ مرداد ۳۲

۱۰۸۲ - نگاه کنید به روزنامه شاهد، شماره‌های ۳۱ مرداد تا ۷ مهرماه ۱۳۳۲

قانون امنیت اجتماعی: ضررها و ضرورت‌ها

یکی از اختلافات اساسی دکتر بقائی با مصدق - چنانکه گفتیم - تصویب «قانون امنیت اجتماعی» در اوّل آبان ۱۳۳۱ بود. با توجه به مذاکرات مربوط به نفت و ضرورت ثبات و آرامش در جامعه و نفوذ روزافزون حزب توده - خصوصاً در کارخانجات و مدارس و در نتیجه، اعتصابات و میتینگ‌های زنجیره‌ای آن حزب، تصویب و اجرای «قانون امنیت اجتماعی» هر چند لازم و ضروری می‌نمود، اما کلمات نسنجیده، دوپهلوی و جملات قابل تفسیر در متن قانون باعث مخالفت‌ها و نگرانی‌های عموم مطبوعات و رهبران سیاسی گردید.^{۱۰۸۵} ظاهراً، پس از رد طرح استقرار مجدد حکومت نظامی از طرف مجلس، دولت مصدق همان انگیزه و اهداف استقرار حکومت نظامی را در لفافه دیگری بنام «قانون امنیت اجتماعی» دنبال می‌کرد. بی‌خبری حقوقدانان و یاران نزدیک دکتر مصدق (مانند دکتر علی شایگان) از کم و کیف تدوین این قانون و ابهامات و تناقضات ماهوی آن با قانون اساسی مشروطیت - ناظر به حقوق اساسی مردم - و خصوصاً تأکید قانون امنیت اجتماعی بر گزارش‌های غیرقابل استیناف کارمندان و رؤسای ادارات و گسترش مسئولیت آنان تا حد «ضابطین دادگستری» به منظور مبارزه با اعتصابات و اجتماعات و «اخلالگران در نظم و آرامش عمومی» و «عاملان ایجاد اضطراب و تشویش»، این قانون خام و نسنجیده را به سان «حربه دو دم» (بقول دکتر علی شایگان) آماج انتقادات شدیدی ساخت. دکتر بقائی که بخاطر مصالح نهضت ملی و مبارزه با دولت انگلیس، در گذشته از برخی اقدامات و اختیارات غیرقانونی دولت مصدق حمایت کرده بود، اینک ضمن قبول اشتباه گذشته و با تأکید بر اینکه: مخالفت با دکتر مصدق «نوعی انتحار سیاسی» و «برخلاف جریان آب شنا کردن» است، با یادآوری شعار اساسی حزب زحمتکشان: «ما برای راستی و آزادی قیام کرده‌ایم»، به مخالفت با «قانون امنیت اجتماعی» پرداخت و آنرا «یک سنت خطرناک برای آینده» نامید. بقائی با قبول شرایط استثنائی کشور و ضرورت قانون‌های استثنائی، به ضررهای «قانون امنیت اجتماعی» اشاره کرد و لذا «مصرّاً از جناب آقای نخست‌وزیر - که عمری را در راه آزادی و ایجاد یک عدالت اجتماعی گذرانده‌اند - تقاضای لغو و عدم اجرای «این لایحه که نتیجه القائنات دشمنان دوست‌نمای ملت ایران می‌باشد» را نمود.^{۱۰۸۶}

سخنگوی دولت (دکتر حسین فاطمی) اگر چه در برابر انتقادات نمایندگان مجلس وعده ترمیم و حتی لغو این قانون را داده بود^{۱۰۸۷}، اما هیچ اقدامی در این باره انجام نشد. به جرأت می‌توان گفت که اگر «قانون امنیت اجتماعی» با مشورت و شفافیت بیشتری تدوین و تصویب می‌شد، چه بسا که از آنهمه تنش‌های نالازم سیاسی - آنهم در شرایط حساس مذاکرات مربوط به نفت - جلوگیری می‌شد.

دکتر بقائی ضمن هشدار از اجرای این قانون، پرسیده بود:

«آیا در آینده، این قانون - بعنوان یک سابقه خطرناک - آلت دست و ابزاری برای اختناق آزادی ما نخواهد شد؟ آیا هم اکنون این قانون برای از بین بردن صمیمی‌ترین دوستان و سربازان نهضت ملی ما بکار نخواهد رفت؟ آیا این قانون

^{۱۰۸۵} - در باره «قانون امنیت اجتماعی» و بازتاب‌های آن نگاه کنید به کوهستانی، صص ۴۳۲-۵۰۷

^{۱۰۸۶} - روزنامه شاهد، ۳ و ۸ آبان ۱۳۳۱؛ مشروح مذاکرات مجلس، ۱۱ آبان‌ماه ۱۳۳۱

^{۱۰۸۷} - روزنامه باختر امروز، ۱۱ آبان ۱۳۳۱

وسیله نخواهد شد که توده‌ای‌ها و ایادی نقاب‌زده استعمار سیاه و سرخ در ایجاد یک خفقان عمومی و بالتیجه ایجاد یک محیط پر از یأس و عدم اعتماد بکوشند؟...»^{۱۰۸۸}

روند حوادث آینده نشان داد که نگرانی‌های دکتر بقائی در این باره درست بوده زیرا بعد از ۲۸ مرداد ۳۲ و با ادامه انتقادات بقائی از دولت زاهدی، وی بر اساس همین «قانون امنیت اجتماعی» - بارها - دستگیر و به شهرهای دورافتاده و نواحی گرمسیر تبعید گردید. بقائی در این باره می‌گوید:

«من از قانون امنیت اجتماعی آقای دکتر مصدق منتفع شدم زیرا بوسیله این قانون بود که موفق شدم قسمت‌های عمده‌ای از وطن عزیزمان را - از جزیره هرمز تا منطقه اراک، از منطقه جیرفت تا خاک بلوچستان - دیدن کنم... در طی دو سال اولیه حکومت تیمسار زاهدی - دائماً - به استناد همین قانون، در تبعید بودم... تحقیق کنید ببینید پس از جریان ۲۸ مرداد آن کسی که بیش از همه زندانی کشید و تبعید شد چه کسی بود؟»^{۱۰۸۹}



مظفر بقائی در دادگاه نظامی

^{۱۰۸۸} - روزنامه شاهد، ۲۲ آبان ۱۳۳۱

^{۱۰۸۹} - بقائی، ص ۲۵۳



دفتر کار دکتر مظفر بقائی پس از بازداشت وی در فروردین ۱۳۶۶



نمای بیرونی خانه دکتر مظفر بقائی

۴- خلیل ملکی؛ اندیشمند تنها

- «آقای مصدق! این راهی که شما می‌روید به جهنم است، ولی ما تا جهنم هم بدنبال شما خواهیم آمد!»^{۱۰۹۰}
سخن خلیل ملکی و پیش‌بینی داهیانه وی درباره جهنمی که پیش روی مصدق بود، تأمل بیشتری را نسبت به شخصیت و عقاید وی ضروری می‌سازد، چرا که بنظر می‌رسد مسئله دیروز ملکی، مسئله امروز ما نیز هست.

ملکی پس از انشعاب از حزب توده (۱۳۲۶) و تأسیس حزب زحمتکشان با همکاری دکتر مظفر بقائی (۱۳۳۰) و سپس تشکیل «نیروی سوم» (۱۳۳۱) بسان شریف‌ترین، آگاه‌ترین و یکی از صدیق‌ترین یاران مصدق تا آخرین لحظات در کنار وی باقی ماند. در واقع اولین مقالات اصلی درباره ملی شدن صنعت نفت ایران به قلم خلیل ملکی در روزنامه «شاهد» منتشر شده بود، اما او - با نجابت و فضیلتی استثنائی - هیچگاه، نه خود را «به رُخ» کشید و نه کوشید تا به «وجاهت ملی» دست یابد.

انشعاب از حزب توده، باعث گردید تا در هجوم زرادخانه عظیم تبلیغاتی حزب (با ده‌ها روزنامه و نشریه، رادیو مسکو و ...)

اندیشه‌های ملکی برای نسل‌های گذشته و حال، ناشناخته بماند و بقول ملکی:
«زجر و شکنجه روحی که هم‌زمان سابق من [یعنی توده‌ای‌ها] بر من تحمیل کرده‌اند، خیلی گشوده‌تر از شکنجه‌های جسمانی‌ست که (در زندان) به من داده‌اند و یا می‌توانند بدهند»^{۱۰۹۱}... «من شخصاً - همواره - عادت کرده‌ام که از برتوس‌ها^{۱۰۹۲} از پشت خنجر بخورم».^{۱۰۹۳}

موضع متفاوت و شجاعانه خلیل ملکی در تعبیر حوادث ۲۸ مرداد ۳۲ به یک «رویداد» و عدم استفاده او از واژه «گودتا»، کینه سوزان بسیاری از رفقا و یارانش در حزب «نیروی سوم» و خصوصاً اعضاء و رهبران حزب توده را نصیب او ساخت. این کینه سوزان چنان بود که به روایت دکتر مهرداد بهار: رفقای حزبی اش نقشه قتل ملکی را در زندان فلک الافلاک کشیده بودند^{۱۰۹۴}. در تجربه این رنج‌ها و شکنج‌ها بود که خلیل ملکی همواره زمزمه می‌کرد:

- «ز بس که مردمک دیده، دیده مردم بد

کنون به مردمک دیده، سوءظن دارم»

به جرأت می‌توان گفت که ملکی بزرگترین متفکری است که در «حمام فین سیاست ایران» توسط دلاکان حزب توده، رگ زده شد. بنابراین: اشاره‌ای کوتاه به شخصیت و اندیشه‌های ملکی، هم ادای دینی است به این اندیشمند تنها، و هم فرصتی است برای یادآوری برخی عقاید او.

۱۰۹۰ - ملکی، خاطرات سیاسی، ص ۱۰۴-۱۰۹

۱۰۹۱ - نامه‌های خلیل ملکی، به کوشش امیر پیشداد و محمدعلی همایون کاتوزیان، ص ۵۰۸-۵۰۹

۱۰۹۲ - برتوس (Brutus): سیاستمدار رومی و از نزدیکان قیصر (ژول سزار) که در توطئه قتل او شرکت کرد و از پشت

به او خنجر زد، وقتی قیصر او را در میان قاتلان خود دید از دفاع دست برداشت و فریاد کرد: «تو هم، پسرم!؟»

۱۰۹۳ - نامه‌ها، ص ۱۲۶

۱۰۹۴ - نامه‌ها، ص ۶۹



در آن شرایط دشوار سیاسی و محدودیت‌های تاریخی، ملکی هرچند نتوانست بطور کامل از تعلقات و تصورات مارکسیستی خود بگسلد، اما بی‌تردید، عقاید و افکار او، زمینه‌ساز بسیاری از تجدیدنظرهای آینده در میان روشنفکران چپ ایران گردید. اینک که گرد و غبارهای حاصل از توهین‌ها، تکفیرها، پرونده‌سازی‌ها و دروغپردازی‌های حزب توده، فرونشسته، چهره اندیشمند، ایراندوست و آینده‌نگر خلیل ملکی را بهتر و روشن‌تر می‌توان دید.

مهم‌ترین ویژگی‌های خلیل ملکی عبارت بودند از: استقلال اندیشه، عقلانیت، ایراندوستی، اصلاح‌طلبی، فرهنگ‌بحث و گفتگو، شجاعت و شرافت اخلاقی، و این‌ها، در یک «جامعه توده‌وار» (Société de Masse) که توده‌ها قدرت اندیشیدن ندارند و «رهبر» یا «حزب پیشتاز» به جای آنان فکر می‌کند و عصبیت و هیجان و عاطفه و احساسات، عقل و اندیشه سالم را مضروب می‌کند و «سیاست» را - عموماً - با «سیاسی» (حیله و نیرنگ) یکی می‌دانند - بسیار خطرناک و ناخوشایند بود، هم از این روست که خلیل ملکی در طول زندگی سیاسی خویش نه به «کام» رسید و نه به «نان» زیرا که بقول همراه و هم‌رمز اولیه‌اش، نادر نادریور:

«ما، نان به نرخ خون جگر خوردیم

زیرا که نرخ روز، ندانستیم»

چنانکه در جای دیگری نیز گفته‌ایم^{۱۰۹۵}: در تاریخ معاصر ایران فقط دو یا سه شخصیت سیاسی را می‌توان شناخت که فضل فرهنگی را با فضیلت اخلاقی، با هم داشتند، اول: محمد علی فروغی و بعد: دکتر غلامحسین صدیقی و سپس - تاحدودزیادی - خلیل ملکی (باهمه محدودیت های نظری در مرزبندی با مارکسیسم) با این تفاوت که بقولی: «پیروزی ملکی پس از مرگش بود».^{۱۰۹۶}

جریانی که به همت ملکی از حزب توده انشعاب کرد، اساساً یک جریان فرهنگی بود که اعضاء شناخته شده آن عبارت بودند از: فریدون توللی، رسول پرویزی، جلال آل احمد، محمدعلی خنجی، حسین ملک، ناصر وثوقی، هوشنگ ساعدلو، ابراهیم گلستان، نادر نادریپور، احمد آرام، که صادق هدایت نیز - گاه - در مباحثات آنان حضور داشت، این جریان فرهنگی، ابتداء با انتشار هفته‌نامه «نیروی سوم» و سپس با نشر ماهنامه «علم و زندگی» و بعد: «اندیشه نو» (به سردبیری ناصر وثوقی) به تبلیغ و ترویج دیدگاه‌های خویش پرداخت، هر چند که در طول زمان، تنها خلیل ملکی بود که در عرصه فعالیت‌های سیاسی - تئوریک باقی ماند. می‌توان گفت که «نیروی سوم» از نظر تئوریک، مهم‌ترین حزب و تنها مکتب فکری مستقل چپ در برابر حزب توده وابسته به شوروی بود.

در کنار کار سیاسی، دغدغه اساسی خلیل ملکی - مانند محمدعلی فروغی - فرهنگسازی و مهندسی اجتماعی بود، هم از این روست که خلیل ملکی را - ابتداء - باید فرهنگساز و نظریه‌پرداز نامید تا یک سیاستمدار. خلیل ملکی به سه زبان فرانسه، آلمانی و انگلیسی تسلط کامل داشت. او دارای حدود ۱۵ ترجمه و تألیف و صاحب صدها مقاله و تحلیل بود که از آن جمله می‌توان از ترجمه‌های زیر نام برد:

نقش شخصیت در تاریخ (پلخانف)، قهرمان تاریخ (سیدنی هوک)، انقلاب ناتمام (ایزاک دویچر)، فرهنگ اصطلاحات اجتماعی (توماس سوره)، کتاب سیاه گرسنگی (خوزه دو کاسترو)^{۱۰۹۷}.

از مهم‌ترین ویژگی‌های خلیل ملکی، صراحت کلام و عقلانیت سیاسی او بود. ملکی - به قول خود - «ملاحظات خود را بدون پرده‌پوشی و با صراحت خاص «ترک‌های آذربایجانی» اعلام می‌کرد».^{۱۰۹۸} دربارهٔ عقلانیت سیاسی - با طنزی که گویا ناظر بر دکتر مصدق است - می‌گوید:

- «من برای سیاستمدار، همواره عقل سالم بشری - نه راضی کردن همه و نه فریفته بودن نسبت به عوام - را ملاک و معیار دانسته‌ام».^{۱۰۹۹}

این سخن ملکی، یادآور سخن «کارل پوپر» است که در روایت از سقراط می‌گوید: «سیاستمدار یا دولتمند باید خردمند باشد. منظور اینست که سیاستمدار باید به نادانی‌اش آگاه باشد زیرا مسئولیت سنگینی بر عهده

^{۱۰۹۵} - برخی منظره‌ها....، ص ۵۷

^{۱۰۹۶} - نامه‌ها، ص ۲.

^{۱۰۹۷} - برای آگاهی از اندیشه‌های اجتماعی - سیاسی ملکی نگاه کنید به مجموعه مقالات و اندیشه‌های او در: نهضت ملی ایران و عدالت اجتماعی، گزینش و ویرایش عبدالله برهان، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۷؛ برخورد عقاید و آراء، با ویرایش و مقدمه محمد علی همایون کاتوزیان و امیر پیشداد، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۴؛ نامه‌های خلیل ملکی، به کوشش امیر پیشداد و محمد علی همایون کاتوزیان، نشر مرکز، تهران، ۱۳۸۱

^{۱۰۹۸} - نامه‌ها، ص ۲۳۰

^{۱۰۹۹} - نامه‌ها، ص ۲۳۰

دارد. این مسئولیت باید او را به درک قاصر بودن فهم وی و بنابراین: به فروتنی رهنمون شود». آن عقلانیت سیاسی و صراحت گفتار و رفتار، باعث می‌شد تا خلیل ملکی - بدور از تقیّه‌ها و مصلحت‌جوئی‌ها و عوامفریبی‌های رایج روشنفکران و رهبران سیاسی آن دوران، خطر کند و از مسائلی سخن بگوید که بقول نیما: «آب در خوابگاه مورچگان ریخته بود». با چنان عقلانیت سیاسی و دلیری رفتار بود که او حتی به ملاقات شاه رفت.

برخی عقاید و عملکردهای سیاسی خلیل ملکی را مرور می‌کنیم:

درباره امپریالیسم آمریکا

از نامه ۲۹ دسامبر ۱۹۶۳:

«... آنچه در کنگره [جامعه سوسیالیست‌های ایران در اروپا] تصویب شده و از مقاله‌ای در شماره اول سوسیالیسم ماهانه انتخاب شده که «امپریالیسم آمریکا، دشمن شماره یک ملت‌هاست» به نظر من شعار پوچ، تهی و خالی از معناست. همین «دشمن شماره یک ملت‌ها» در ایران با زور و فشار سعی کرد که جبهه ملی [دوم] را جانشین رژیم شاه کند و آنچه در قدرت داشت به شاه فشار آورد. اگر جبهه ملی [دوم] موفق نشد، تقصیر آن «دشمن شماره یک» نبود، آزادی‌های نسبی اخیر ایران و تغییر و تحولات در املاک بزرگ [اصلاحات ارضی] همه در تحت فشار «دشمن شماره یک» است. آنها [امپریالیست‌ها] مدت‌ها از شاه مایوس شدند، در به در می‌گشتند تا نیروی جانشینی پیدا کنند. تفرقه و تشتت، مانع این بود که آلترناتیو پیدا شود و جانشین رژیم گردد. اگر منظور [از امپریالیسم] انحصارات نفت و غیره باشد، البته، موضوع دیگری است. آن هم راهش، فحش دادن نیست».^{۱۱۰۰}

درباره روشنفکران و جلال آل احمد

اول اردیبهشت ۱۳۴۴

«اخیراً جلال آل احمد کتابی نوشته که پیش از چاپ، من آن را خواندم. او هم عین این اشتباه را [کرده] که «فکر» روشنفکر باید «روشن» باشد، علاوه بر آن، آل احمد تصوّر کرده است که اگر روشنفکر خود را در خدمت فئودال یا بورژوازی و یا استعمار و خلاصه در خدمت هیأت حاکمه قرار داد [دیگر] روشنفکر نیست. باید توجه داشت که قشر روشنفکر طبقه خاصی نیست، روشنفکران - یعنی انتلکتوئل‌ها - در خدمت طبقات مختلف‌اند. در تمام قرن نوزدهم، بخش بزرگی از روشنفکران و هنرمندان در خدمت بورژوازی بوده‌اند و هنوز هم هستند... موضوع روشنفکر بودن مربوط به چگونگی فکر او - که مترقی یا غیرمترقی باشد - نیست. روشنفکر کسی است که با نیروی فکر، کار می‌کند نه بازو... من به جلال توضیح دادم که روشنفکران رویهمرفته حالت روان‌شناسی خاص و مشترک دارند اما ایدئولوژی مشترک ندارند. او [آل احمد] در توضیح [تعریف] روشنفکر دچار مشکلات عجیبی شده بود...».^{۱۱۰۱}

۲۰ مهرماه ۱۳۴۷

«... غرب‌زدگی آل احمد یک سوءتفاهم عجیبی راه انداخته که گویا غرب، یکپارچه است و جنبه طبقاتی ندارد و هر چه در غرب می‌گذرد بیماری مربوط به سرمایه‌داری و امپریالیسم است و از هر آنچه غربی

^{۱۱۰۰} - نامه‌ها، ص ۱۶۳-۱۶۴

^{۱۱۰۱} - نامه‌ها، صص ۳۰۸-۳۰۹

است باید احتراز داشت».^{۱۱۰۲}

«آل احمد که از مُردۀ (مُردان) خاصِ خمینی شده بود، امسال به مکه مشرف شد... این مسافرت در حقیقت [برای او] شفاعت بوده».^{۱۱۰۳}

در بارۀ دکتر مصدق

از نامه ۱۸ اردیبهشت ۱۳۴۶ خطاب به یکی از رهبران جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا: «انتقادی که دارم مربوط به این است که از دکتر مصدق بُنی ساخته می‌شود و اشتباهات اساسی او را به احزاب نسبت می‌دهید که گویا - بمناسبت ضعف ایدئولوژیک احزاب طرفدار جبهه ملی بوده که مصدق موفق نشده است. البته موضوع، مفصل است و در این جا نمی‌توان [آن را به تفصیل] طرح کرد. بطور خلاصه و در حقیقت [این نامه] اعلام عقیده و تذکر بعضی از واقعیات [است]:

۱- دکتر مصدق به احزاب عقیده نداشت و حتی خود را مافوق جبهه ملی و احزاب اعلام کرده بود و موقع انتخابات [دوره هفدهم مجلس شورای ملی] موجب شد، که جبهه ملی بکلی تعطیل گردید، و پس از آن، من اصطلاح «نهضت ملی» را جانشین «جبهه ملی» - که دیگر نبود - کردم. در مجلس [هفدهم] نیز دیگر فراکسیون جبهه ملی نبود، بلکه فراکسیون نهضت ملی بود. با وجود تذکرات مستمر و دائمی من، [مصدق] به حزب و حزب بزرگ عقیده نداشت. فقط بعد از [حوادث] ۹ اسفند توانستم او را متقاعد کنم، اما متأسفانه به مناسبات دیگر، کار از کار گذشته بود.

۲- صحیح است که حزب استالینی توده، کارشکنی می‌کرد، اما صحیح‌تر، اصطلاحی است که عامۀ مردم آن را اختراع کردند: «توده نفتی» - یعنی ترکیب سیاست انگلیس و حزب توده - کارشکنی می‌کرد، و این ضعف ایدئولوژیک ما نبود که موجب شکست شد، ضعف ایدئولوژیک دکتر مصدق و تمام رهبران نهضت ملی بود که از کارشکنی‌های حزب توده - نفتی سر در نیاوردند و آلت دست انگلیس‌ها گردیدند و ما را - که از کارشکنی‌های حزب توده پرده برمی‌داشتیم - اغلب تخطئه کردند.

۳- ۲۸ مرداد [۳۲] اجتناب‌پذیر بود. عدم آگاهی رهبری [مصدق] موجب شکست شد. این موضوعی نیست که پس از گذشت زمان گفته باشیم. در آن زمان هم، شرایط و عوامل شکست را برشمردیم و هم عوامل پیروزی را پیشنهاد کردیم. اسناد و مدارک و شواهد، زیاد هست که حزب زحمتکشان (نیروی سوم) عوامل پیروزی را برشمرده و پیشنهاد کرده، هم در روزنامه [نیروی سوم] و هم بیشتر بطور شفاهی به خود دکتر مصدق اعلام کردیم. اما ضعف ایدئولوژیک او و عدم آشنایی او بر سیاست جهانی روز، موجب شکست گردید.^{۱۱۰۴}

در بارۀ جبهه ملی

از نامه بدون تاریخ (شاید در اواخر مارس یا آوریل ۱۹۶۳)

«... جبهه ملی [دوم] به فرض رسیدن به قدرت، چه کار خواهد کرد؟ یکی از اعضاء شورای مرکزی جبهه ملی [دوم] به من گفت: این هیأت حاکمه، احمق است، اگر حکومت را خودشان به دست ما بسپارند، در مدت دو روز، اختلاف و نفاق را به جایی می‌رسانیم که ناچار از بین می‌رویم... رهبران جبهه ملی [دوم]

^{۱۱۰۲} - نامه‌ها، ص ۴۵۰

^{۱۱۰۳} - نامه‌ها، صص ۲۱۴-۲۱۵. آل احمد در این سفر در نامه‌ای به آیت‌الله خمینی - به سال ۱۳۴۳ - خود را «فقیر

گوش‌بزننگ و فرمان و فرمانبردار» نامیده بود. میرفطروس، ملاحظاتی در تاریخ ایران، ص ۱۰۶

^{۱۱۰۴} - نامه‌ها، ص ۴۱۴-۴۱۵

حتی در سطح قرن نوزدهم نیز نیستند».^{۱۱۰۵}

درباره اصلاحات اجتماعی شاه

خلیل ملکی بخاطر واقع بینی و خصلت اصلاح طلبی خود، بحث و مذاکره و گفتگو را بهترین شیوه برای حل مسائل و مشکلات سیاسی جامعه می دانست و لذا، در عصری که بسیاری از رهبران سیاسی و روشنفکران ایران، مبارزه مسلحانه را «تنها ره رهایی» می دانستند، ملکی تأکید می کرد: «ما تئوری مبارزه» [قهرآمیز] را بطور کورکورانه و جامد در شرایط و اوضاع و احوال خاص جامعه ایران، قابل انطباق نمی دانیم... با این واقع بینی و خصلت اصلاح طلبی بود که خلیل ملکی درباره اصلاحات ارضی و اجتماعی شاه معتقد بود:

«هر چند که بارها نوشته ام، باز تکرار می کنم که تئوری اجتماعی شاه ایران راجع به تحوّل، مترقی است، هر چند کافی نیست. اگر مجریان و طراحان برنامه تحوّل، ایمان به آن ندارند، مسئله ای است جداگانه، بخصوص ملی کردن آب، همواره یکی از هدف های ما بوده است».^{۱۱۰۶}

دیدار ملکی باشاه

چنانکه دیدیم، خلیل ملکی معتقد بود که «رهبری واقع بین، در هدف و ایدئولوژی نباید سازشکار باشد، اما در سیاست روز، «سازشکاری» برای رسیدن به قسمتی از هدف های اعلام شده نه تنها مجاز، بلکه ضروری است...»

با چنان درک مدرن و واقع بینانه از سیاست بود که برای فائق آمدن بر بحران ها و بن بست های سیاسی جامعه، هم قبل و هم بعد از ۲۸ مرداد ۳۲، ملکی دعوت شاه جهت دیدار و گفتگو را پذیرفت و بسان یک متفکر آزاده و مستقل، کوشید تا نظرات و پیشنهادات خویش را به شاه ارائه دهد:

«... اگر اعلیحضرت انتظار دارند من هم مانند درباریان هر چه را فرمودید تأیید کنم، مسئله دیگریست، اما اگر اعلیحضرت مایل هستند از واقعیات موجود اجتماعی - آن طور که هست نه آن طور که مورد پسند است - اطلاع حاصل کنند، آنچه که من عرض می کنم صحیح است»...

این را انصاف می دهم که در تمام مواردی که من مقاومت کردم و توضیح دادم بالاخره [شاه] قانع شدند! درباره رفتارندوم و دکتر صدیقی و دفاع من از ایشان، قریب یک ساعت بحث شد و متقاعد شدند که صلاح شخص ایشان نیز زیاد کردن شکاف ناشی از ۲۸ مرداد نیست بلکه پُر کردن آنست. بالاخره ایشان سفارشی را به توسط من به سران جبهه ملی دادند. او [شاه] می گفت: برای من چه فرق می کند که عمرو یا زید باشد، من هر نوع اختیارات قانونی دارم و حال که مردم صالح ها و سنجابی ها را می خواهند، من حرفی ندارم. او [شاه] می گفت: من از آنها فقط دو اطمینان می خواهم. اولاً وضع خود را رسماً نسبت به احترام به قانون اساسی (که منظور ایشان احترام به مقام سلطنت بود) اعلام کنند؛ ثانیاً وضع خود را نسبت به حزب توده مشخص سازند. بعد گفت: البته مطلب سومی هم هست که اختلافی در آن نخواهد بود و آن رشد اقتصادی است که لازمه استقلال کشور است. او تأکید کرد در صورتی که این دو مطلب روشن شود برای من صالح ها با دیگران فرق ندارند».^{۱۱۰۷}

خلیل ملکی سپس از موضع رهبران جبهه ملی می نویسد که یادآور موضع گیری های رهبران این جبهه در آستانه انقلاب ۵۷ است:

^{۱۱۰۵} - نامه ها، ص ۱۲۲ و ۱۲۵

^{۱۱۰۶} - نامه ها، ص ۴۱۴، نامه ۱۸ اردیبهشت ۱۳۴۶.

^{۱۱۰۷} - نامه ها، ص ۷۸

«من این مطلب [سفارش شاه به سران جبهه ملی] را به آقایان [جبهه ملی] اطلاع دادم، ولی در آن روزها بازار منفی بافی مطلق رواج داشت و رهبران نهضت، مانند موارد گذشته، حتی عوام فریب هم نبودند بلکه فریفته تمام و کمال عوام بودند. متأسفانه سران جبهه ملی، در عمل، نشان دادند که مردانی نیستند که در جریان‌های سیاسی آگاهانه دخالت کنند و با تدبیر و موقع‌شناسی از فرصت‌ها استفاده کنند. آنها نشان دادند که هدفشان محبوب‌القلوب بودن صرف است نه اقدام و خدمت اجتماعی که محبوبیت تاریخی بیاورد. آنان در سنگر راحت منفی بافی موضع گرفتند.

در آن زمان که هیأت حاکمه سخت متزلزل بود و همه گونه امتیاز را به نفع نهضت ملی می‌شد گرفت، اعلام کردن دو کلمه درباره قانون اساسی و حزب توده می‌توانست وضع نهضت را از جنبه داخلی و خارجی مشخص و روشن سازد. ولی رهبران این دو موضوع را مسکوت گذاردند تا آن که سرانجام خود تبدیل به مدافع قانون اساسی و سلطنت مشروطه گشتند و به مناسبت تهمت‌هایی که از طرف سازمان امنیت به آنان زده می‌شد مجبور شدند بارها بر علیه حزب توده و رادیوهای وابسته به شوروی اعلامیه بدهند. حال آنکه اگر از اول وضع را روشن کرده بودند مجبور به چنین دنباله‌روی‌هایی نمی‌شدند. بهر صورت اگر درست عمل شده بود، ممکن بود جبهه ملی به جای دکتر امینی روی کار بیاید ولی چنین نشد. در دوره حکومت دکتر امینی نیز فرصت، نوع دیگری وجود داشت و میان هیأت حاکمه شکاف افتاده بود و به آسانی می‌شد پس از امینی حکومت ملی تشکیل داد، اما رهبران جبهه با اشتباه‌کاری‌های حیرت‌انگیز این فرصت را نیز از دست دادند ...»^{۱۱۰۸}

درباره شورش ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ خمینی

۱۶ نوامبر ۱۹۶۳ = ۲۵ آبان ۱۳۴۲

«... تلقی و ارزیابی من از اوضاع اجتماعی و سیاسی ایران تا حدودی با مال شما فرق دارد و حتی در مواردی با [ارزیابی] رفقای تهران نیز فرق پیدا کرده، یعنی آنها، حادثه پانزدهم خرداد [۱۳۴۲] را نوعی تفسیر می‌کند که به نظر من، تصوّر واهی است».^{۱۱۰۹}

*

۱۳ دسامبر ۱۹۶۳ = ۲۲ آذر ۱۳۴۲

«... پس از ۱۵ خرداد [۱۳۴۲] هیچ تازه‌ای مهم، پیش نیامده. تفسیر اوضاع ۱۵ خرداد به نظر من، همان است که من کرده بودم. رفقای تهران نیز کم کم دارند به همان نتیجه می‌رسند».^{۱۱۱۰}

*

آوریل ۱۹۶۳ = فروردین ۱۳۴۲

خطاب به «جامعه سوسیالیست‌های ایران در اروپا»

«... این که نوشته‌اید: در ایران جنبش‌های انقلابی را به مناسبت حسن روابط [ایران و شوروی] در هم خواهند کوبید، باید به عرضتان برسانم که در نتیجه ندانم‌کاری‌های جبهه ملی [دوم] و دنباله‌روی ما و شما از آنها، متأسفانه جنبش انقلابی‌ای در ایران باقی نمانده است تا کوبیده شود. در ایران، فعلاً یک جنبش واقعی ارتجاعی وجود دارد که به اصلاحات نیم بند کنونی نیز عقیده ندارد و فتودال‌ها و برخی از روحانیون واپس‌گرا، آن [جنبش] را بوجود آورده‌اند و می‌خواهند رژیم شاه را وادار به تجدید نظر درباره اصلاحات نیم بند (که چیزی بیشتر از ریشخند است) کنند^{۱۱۱۱} و متأسفانه جبهه ملی [دوم] نیز از این جنبش ارتجاعی جانبداری می‌کند، در حالی که مانند گذشته، این جبهه ملی نخواهد بود که از این

^{۱۱۰۸} - نامه‌ها، صص ۷۸-۷۹

^{۱۱۰۹} - نامه‌ها، ص ۱۳۹

^{۱۱۱۰} - نامه‌ها ص ۱۵۲

^{۱۱۱۱} - اشاره ملکی به این واقعیت است که در آن زمان، عموم رهبران و روشنفکران ایران، اصلاحات ارضی و اجتماعی شاه را مسخره می‌کردند.

همکاری بهره‌برداری کند، بلکه ارتجاعیون خواهند بود که با آلت کردن جبههٔ ملی [دوم] از اوضاع بهره‌برداری خواهند کرد.^{۱۱۱۲}

* *

گاهی فکر می‌کنم که چه جان‌های شیفته و شیدائی در حریق حزب توده سوختند و خاکستر شدند: مرتضی کیوان، عبدالحسین نوشین، لورتا، خلیل ملکی و بسیاری دیگر...

خلیل ملکی و عبدالحسین نوشین پروردهٔ جنبش مشروطیت و بالیدهٔ تجدید نوپای ایران بودند، از این رو، پائی در فرهنگ کهنسال ایران و پای دیگری در عرصهٔ فرهنگ مدرن اروپا داشتند. مؤلفه‌های دیگری نیز - البته - سرشت و سرنوشت مشترک خلیل ملکی و عبدالحسین نوشین را رقم زده بودند. از جمله: هر دو در کودکی پدر را از دست داده بودند. هر دو جزو نخستین گروه دانشجویانی بودند که توسط رضاشاه به اروپا اعزام شده بودند (خلیل ملکی برای تحصیل علم به آلمان رفت و عبدالحسین نوشین برای هنر تئاتر به فرانسه). هر دو با اندیشه و آرمانی انسانی به حزب توده پیوستند و به عنوان «اصلاح‌طلبان» کوشیدند تا رهبری حزب توده را از فساد و وابستگی و اطاعت کورکورانه برهانند.^{۱۱۱۳} هر دو، روابط صمیمانه‌ای با صادق هدایت داشتند. هر دو از نجابت و فضیلت اخلاقی خاصی برخوردار بودند. هر دو پایه‌گذار مکتب نویسی در ایران بودند: نوشین، پایه‌گذار تئاتر مدرن ایران^{۱۱۱۴} و خلیل ملکی، پایه‌گذار چپ مستقل، ملی و مدرن^{۱۱۱۵}. هر دو، نسلی از هنرمندان و نویسندگان برجسته را پرورش دادند: نوشین به همراه همسرش لورتا هاپریتیان^{۱۱۱۶}، هنرمندانی مانند محمدعلی جعفری، عزت‌الله انتظامی،

نصرت کریمی، توران مهرزاد، مهین و مصطفی اسکویی، ایرن و محمد عاصمی را پرورش داد، و خلیل

^{۱۱۱۲} - نامه‌ها، ص ۱۱۶

^{۱۱۱۳} - ملکی، خاطرات سیاسی، صص ۳۳۹-۳۴۰

^{۱۱۱۴} - در این باره نگاه کنید به: مقالات بزرگ علوی: «نوشین در تبعید»، ماهنامهٔ کاوه، شمارهٔ ۸۷، مونیخ، آلمان، پائیز ۱۳۷۸، صص ۸۴-۹۱؛ هوشنگ اتحاد: پژوهشگران معاصر ایران (صادق هدایت)، صص ۶۰۸-۶۲۳. دربارهٔ لورتا هاپریتیان (همسر نوشین) و نقش خلاق او در تئاتر نوین ایران، متأسفانه، تحقیق مستقلی در دست نیست. لورتا در سال ۱۲۹۰ خورشیدی در تهران چشم به جهان گشود. او اولین زنی است که با وجود محدودیت‌های اجتماعی در نمایشنامه‌های مشهوری به همراه عبدالحسین نوشین - پا به صحنهٔ تئاتر گذاشت. او - آن زمان بطور حرفه‌ای مانند: توپاز (مارسل پانیول)، وُلین (جانسون)، پرندهٔ آبی (مترلینگ)، اتللو (شکسپیر) ژرماری (برکلی)، در اعماق (گورکی)، اوژنی گراند (بالزاک) و... شرکت داشت.

در ۱۳ مهرماه ۱۳۱۳ (در زمان رضاشاه) به هنگام برگزاری کنگرهٔ «هزارهٔ فردوسی»، سه تابلو (بر اساس داستان‌های به کارگردانی نوشین و بازی هنرمندان لورتا به صحنه رفت که «رستم و تهمینه» «رودابه و زال»، «رستم و قباد» مورد توجه و تشویق خاورشناسان قرار گرفت بطوریکه موفق به دریافت مدال مخصوص جشنواره گردید.^{۱۱۱۵} - در این باره نگاه کنید به مقدمهٔ مفصل محمد علی همایون کاتوزیان بر کتاب خاطرات سیاسی خلیل ملکی، صص ۱۷۵-۲۳۷.

^{۱۱۱۶} - لورتا پس از بازگشت از مهاجرت جانکاه شوروی به ایران، در چند فیلم مهم، نقش آفرین بود که عبارت بودند از: شب اعدام (داود ملاپور)، معرکه (روبیگ زادوریان)، باشرفها (قدرت‌الله بزرگی) و اسرار گنج درهٔ جنی (ابراهیم گلستان).

لورتا به زبان‌های ارمنی، روسی و فرانسه تسلط داشت و با زبان آلمانی نیز آشنا بود. بعد از انقلاب اسلامی، او - بلافاصله - به اتریش مهاجرت کرد و سرانجام در هشتم فروردین ۱۳۷۷ در کنار تنها یادگار عبدالحسین نوشین (کاوه) در شهر وین چشم از جهان فرو بست. در بارهٔ زندگی و کارنامهٔ هنری لورتا نگاه کنید به: دانشنامهٔ ایرانیان ارمنی، به کوشش ژانت. د. لازاریان، صص ۴۳۱-۴۳۲؛ محمد عاصمی (کاوه پروین): «نگاهی به زندگی و کارنامهٔ هنری بانو لورتا»، کاوه، شمارهٔ ۸۷، پائیز ۱۳۷۸، صص ۹۲-۹۷

ملکی، نویسندگانی چون محمدعلی همایون کاتوزیان، داریوش آشوری، هوشنگ ساعدلو و هوشنگ وزیری را... هر دو با وجود غنای فرهنگی، در سراسر زندگی خویش در تنگدستی و فقر زیستند، و سرانجام: هر دو به گونه‌ای متفاوت - در حریق حزب توده سوختند: عبدالحسین نوشین؛ در غربتِ غریب مهاجرت (در تنهائی بیمارستانی در مسکو)، و خلیل ملکی؛ در طوفان تهمت‌های حزب توده، در غزلت و انزوای وطن.

*

نامه خلیل ملکی به عبدالحسین نوشین:

این نامه چند ماه پس از انشعاب دی ماه ۱۳۲۶ از حزب توده، (اوایل سال ۱۳۲۷) نوشته شده است. عبدالحسین نوشین که از دوستان نزدیک صادق هدایت بود با جمعی دیگر از روشنفکران حزب توده به دیدن خلیل ملکی می‌رفتند و به او اصرار می‌کردند تا به حزب توده بپیوندد و برای اصلاح راه و روش رهبری آن حزب، آنان را یاری دهد. ملکی به دلیل رفتارهایی که از برخی رفقاییش (که اکنون در دستگاه رهبری حزب توده بودند) در زندان «پنجاه و سه نفر» دیده بود، از این کار اکراه داشت، اما بالاخره یک عامل عاطفی در ارتباط با نوشین سبب شد تا پیشنهاد او و دوستانش را بپذیرد و در حزب توده به آنان بپیوندد. بقولی^{۱۱۱۷}: روزی که خلیل ملکی برای دیدار نوشین به خانه‌اش رفته بود، دید که در آن اطاقک کوچک و محقر چگونه لورتا، همسر نوشین، سعی می‌کرد تا کودک شیرخوارشان را آرام کند. تأثیر عاطفی دیدن این منظره سبب شد تا ملکی دعوت نوشین و دیگران را جهت پیوستن به حزب توده بپذیرد. در حزب توده، عبدالحسین نوشین از اعضاء مهم و فعال جناح اصلاح طلب و از جمله دوستان نزدیک و صمیمی ملکی بود. نوشین که مانند بعضی دیگر از اصلاح طلبان، انشعاب را صلاح نمی‌دانست با رضایت ملکی و دیگر انشعاییون، در حزب توده ماند، اما فشار رهبری حزب برای محکوم کردن انشعاب و شخص ملکی، نوشین را نیز ناگزیر کرد تا علیرغم میل خود، با آنان همساز شود و اعلامیه شدید و افتراءآمیز حزب توده علیه خلیل ملکی را امضا کند.

نامه ملکی به نوشین، اندوه و افسردگی یک اندیشمند معتقد به اخلاق را درباره عمل ناروای یک دوست عزیز و هنرمند برجسته عیان می‌کند و در عین حال، صفای باطن، ادب و عاطفه سرشار خلیل ملکی را آشکار می‌سازد^{۱۱۱۸}.

مهم‌ترین ویژگی «جامعه توده‌وار» (Société de Masse)، فقدان طبقات و تشکلهای طبقاتی است. برخلاف جامعه مدنی (Société civile)، در «جامعه توده‌وار»، شکست‌ها و ناکامی‌ها و اشتباهات خانمانسوز روشنفکران و رهبران سیاسی، جایی مندرج یا متمرکز نیست. «کارنامه» ای نیست تا ارائه و ارزیابی گردد، لذا آگاهی‌های سیاسی - اجتماعی جامعه، سیال یا غیرمتمرکز است. در واقع، «جامعه توده‌وار» فاقد حافظه تاریخی است.^{۱۱۱۹}

در چنین شرایطی است که روشنفکران و رهبران سیاسی نیز - در پیوند با «توده‌ها» - زمینه‌ساز قدرت

^{۱۱۱۷} - نامه‌ها... مقدمه امیر پیشداد و محمدعلی همایون کاتوزیان، ص ۲۰.

^{۱۱۱۸} - برای متن کامل این نامه، نگاه کنید به: نامه‌ها...، صص ۲۰-۲۴.

^{۱۱۱۹} - میرفطروس، برخی منظره‌ها...، ص ۱۶۴.

خودکامگان و حکومت‌های جبّار می‌شوند. در واقع، پوپولیسم، فاشیسم و توتالیتراریسم محصول مشترک «توده‌ها» و روشنفکران است.

با توجه به خصلت پوپولیستی جنبش‌های اجتماعی در ایران معاصر، خلیل ملکی همواره از «روح توده‌ای»، از وجود یک «توده بی‌شکل» نگران بود و آن را زمینه‌ساز حکومت‌های جبّار می‌دانست. ملکی، ضمن اشاره به شورش ۱۵ خرداد ۴۲، گوئی که حلول آن «روح توده‌ای» در کالبد روشنفکران و رهبران سیاسی ایران و ظهور آیت‌الله خمینی در انقلاب سال ۵۷ را پیش‌بینی کرده بود:

«... در توده‌های بدون تشکّل (شکل؟)، یک «روح توده‌ای» به وجود می‌آید که قضاوت‌ها و اعمال آن «روح توده‌ای» با قضاوت و اعمال فرد آنها متفاوت و احياناً متناقض است. افراد باهوش و با قضاوت صحیح، در حین توده‌ای گردیدن، شخصیت خود را از دست داده و در توده، منحل شده و هرگونه شخصیت و قضاوت صحیح خود را از دست می‌دهند. در عصر حاضر، قدرت‌های توتالیتر بطور مصنوعی این «روح توده‌ای» را به وجود آورده و آن را در خدمت هدف‌ها و تبلیغات خود قرار داده‌اند... هرکس، وقتی در توده، منحل شود، یک احمق از آنها ساخته می‌شود...»^{۱۱۲۰}

تأملاتی دربارهٔ انقلاب اسلامی ایران

اشاره:

انقلاب ۵۷، حکایت پایان ناپذیری است که همروزگاران ما فراوان دربارهٔ آن نوشته‌اند و آیندگان نیز از آن خواهند نوشت. تحلیل‌های رایج از چگونگی برآمدن انقلاب یا علل و عوامل آن، عموماً، ماهیتی سیاسی - ایدئولوژیک داشته و بیشتر در خدمت توجیه یا تبرئه «اصحاب دعوی» می‌باشند تا در جهت حقیقت‌گوئی و روشنگری تاریخی. در سال‌های اخیر، کتاب‌ها و تحقیقات متعددی در بارهٔ علل و عوامل انقلاب ۵۷ و ظهور آیت‌الله خمینی انتشار یافته‌اند. با توجه به نقش استراتژیک نفت در تحولات سیاسی ایران معاصر، نگارنده در مقالاتی بنام «نفت، شاه، انقلاب اسلامی و دیگر هیچ!»^{۱۱۱} به نقش آمریکا و عربستان سعودی در سرنگونی شاه اشاره کرده است.^{۱۱۲} متن حاضر، بدنبال یک بحث تئوریک و آکادمیک در این باره نیست، این متن، تنها تأملاتی است گذرا دربارهٔ برخی جنبه‌های رویداد بزرگی که - درست یا نادرست - «انقلاب اسلامی» نامیده می‌شود. به عبارت دیگر: این مقاله نشان می‌دهد که شعارها و گفتمان‌های عموماً عرفی (سکولار) روشنفکران انقلاب مشروطه، چگونه به شعارها و گفتمان‌های انقلاب مشروعه (اسلامی) در سال ۵۷ سقوط کرده‌اند.^{۱۱۲}

انقلاب اسلامی دگرگونی‌های ژرفی در عرصهٔ سیاست، فرهنگ، اخلاق و رفتارهای اجتماعی در ایران بوجود آورده و بار دیگر سئوالات مهمی را در برابر مردم و خصوصاً روشنفکران ما قرار داده است: «چرا انقلاب؟»، «چرا آیت‌الله خمینی؟» و «چه باید کرد؟»

^{۱۱۱} - نگاه کنید به:

<http://mirfetros.com/fa/?p=17307>

<http://mirfetros.com/fa/?p=17529>

<http://mirfetros.com/fa/?p=10826>

<http://mirfetros.com/fa/?p=11019>

<http://mirfetros.com/fa/?p=11063>

^{۱۱۲} - از دوست عزیزم، عباس احمدی (مزدک) که تأملات زیر را از خلال گفتگوها و مقالاتم - در سال‌های ۱۹۹۳-۲۰۰۴ - استخراج و تنظیم کرده‌اند، صمیمانه سپاسگزارم

انقلاب اسلامی ایران شاید **نالازم‌ترین و غیرضروری‌ترین انقلاب در تاریخ انقلاب‌های دو قرن اخیر بود**^{۱۱۳۳} زیرا که بیشتر انقلاب‌های دو قرن اخیر در اوج انحطاط اقتصادی و زوال اجتماعی روی داده‌اند، در حالیکه انقلاب ۵۷ در دوران رشد اقتصادی و رونق مناسبات اجتماعی بوقوع پیوسته است. از این گذشته، وقوع دو رویداد عمدتاً غیرمذهبی (سکولار) یعنی انقلاب مشروطیت (۱۹۰۶) و جنبش ملی کردن صنعت نفت در ایران (۱۹۵۱) ابهامات و تناقضات موجود در چرایی ظهور خمینی و وقوع انقلاب اسلامی را دو چندان می‌کند.

درباره انقلاب ۵۷، سال‌ها پیش، مسائلی را طرح کرده‌ایم^{۱۱۳۴} اینک با اشاره کوتاه به آن مسائل، می‌توان ملاحظات یا پرسش‌های تازه‌ای را مطرح کرد.

ابتداء بهتر است که درباره خصلت «اسلامی» یا «غیراسلامی» انقلاب ایران اشاره‌ای کنیم. می‌دانیم که قبل از پیدائی آیت‌الله خمینی و «جمهوری اسلامی»، جامعه ما، بطور مشخص، سه رویداد مهم سیاسی - اجتماعی را پشت سر گذاشته بود:

اول: انقلاب مشروطیت.

دوم: جنبش ملی کردن صنعت نفت.

سوم: شورش ۱۵ خرداد ۴۲.

توجه به این سه دوره مهم از این نظر اهمیت دارد که می‌تواند پاسخی به ماهیت «اسلامی» یا «غیراسلامی» انقلاب ۵۷ بدست دهد.

انقلاب مشروطیت ایران، در واقع، تبلور اجتماعی مقابله «بدعت» (تجدد) با «سنت» (شریعت) بود. متفکران مشروطه برای اولین بار کوشیدند تا هویت ملی را جایگزین هویت اسلامی سازند. نوعی رنسانس (بازگشت به تاریخ و فرهنگ و تمدن ایران باستان) در عقاید بیشتر متفکران مشروطه (مانند میرزا آقاخان کرمانی و میرزا فتحعلی آخوندزاده) وجود داشت که یادآور اندیشه‌های متفکران دوره رنسانس اروپا بود. بیشتر متفکران مشروطه نیز معتقد بودند که راز رهائی جامعه ایران از درماندگی و فلاکت تاریخی، گسستن از قید و بندهای دینی و توسل به علم و دانش مدرن است، اما محدودیت‌های تاریخی و سلطه استبداد دینی باعث گردید تا بسیاری از این متفکران عقاید سکولار و ترقیخواهانه خود را در **لُفَّاهُ مفاهیم اسلامی** ابراز نمایند و چنین وانمود کنند که اسلام با دموکراسی و آزادی، حقوق بشر و تجدد، سازگار است. این التقاط، هرچند باعث مصونیت متفکران مشروطیت از چنگال دو استبداد سیاسی و مذهبی شد، اما تأثیرات مخرب خود را بر شعور و آگاهی سیاسی جامعه باقی گذاشت. با اینهمه، گفتنی است که شعاربیشتر روزنامه‌ها و گروه‌های سیاسی این دوران - غالباً - غیراسلامی بودند، و مشروعه - علی‌رغم داشتن رهبر برجسته‌ای مانند «شیخ فضل‌الله نوری» - و با وجود شعار «ما دین نبی خواهیم / مشروطه نمی‌خواهیم» نتوانست بر هواداران مشروطه پیروز شود. انزوای اجتماعی و سیاسی مشروعه‌خواهان چنان بود که چاپخانه‌های تهران و مراکز استان‌ها، از چاپ و انتشار اعلامیه‌های آنان خودداری می‌کردند. جالب است بدانیم که تعدادی از علمای اسلامی (مانند علامه محمدحسین نائینی) نیز

^{۱۱۳۳} - داریوش همایون، انقلاب اسلامی را «یک انقلاب نالازم» دانسته است.

^{۱۱۳۴} - دیدگاه‌ها، ۱۳۷۱/۱۹۹۳، صص ۹۱-۱۰۲

- خواسته یا ناخواسته - خود، در حقیقت، ایدئولوگ مشروطه خواهی بودند.

در جنبش ملی شدن صنعت نفت نیز با وجود رهبر مذهبی برجسته‌ای مانند آیت‌الله کاشانی، رهبری جنبش - اساساً - در دست نیروهای غیراسلامی (سکولار) بود. اعلامیه‌ها و نشریات آن زمان، به روشنی فضای غیرمذهبی جنبش مردم را نشان می‌دهند. در آن زمان نیز، نشریات و روزنامه‌های مهم، اتحادیه‌های کارگری، کشاورزی، زنان و کمیته اصناف - غالباً - فاقد خصلت اسلامی بودند.

در شورش ۱۵ خرداد ۴۲ نیز توده‌های شهری و روستائی، پاسخی به ندای آیت‌الله خمینی ندادند، بهمین جهت، این شورش در روزهای نخست، در تهران و قم خاموش شد.

روشن است که چه در انقلاب مشروطیت، چه در جنبش ملی شدن صنعت نفت و چه در ۱۵ خرداد ۴۲، جامعه ایران به اصطلاح «اسلامی‌تر» از سال ۵۷ بود و «انقلاب اسلامی» طبیعتاً می‌بایست در این سه دوره مهم صورت می‌گرفت نه در سال ۵۷ که بخاطر فرم ارضی و اجتماعی شاه (در سال‌های ۴۰-۵۰) و تحولات اقتصادی و اجتماعی گسترده، مذهب - بعنوان یک آرمان حکومتی - اساساً به حاشیه «حوزه»ها و مسجدها رانده شده بود و اساساً نقشی در تحولات سیاسی - اجتماعی ایران نداشت^{۱۱۲۵}، بنابراین: تلقی از مساجد و مدارس اسلامی به عنوان «شبکه عظیمی در سازماندهی و بسیج توده‌ای در سال‌های ۵۰-۵۷» و یامحکوم کردن محمدرضاشاه در تأسیس مسجدجدید تا حدود زیادی اغراق‌آمیز است، زیرا که قبل از انقلاب ۵۷، این شبکه‌ها - پنهان و آشکار - تحت نظر دولت (سازمان اوقاف و ساواک) قرار داشتند و از عملکردهای سیاسی ناچیزی برخوردار بودند. از این گذشته، «تاسیس مساجد جدید توسط محمدرضاشاه» نیز اغراق‌آمیز است به این دلیل که بیشترین مساجد توسط افراد و اشخاص مستقل و غیردولتی احداث شده بود، ضمن اینکه افزایش جمعیت شهرهای بزرگ (مانند تهران) در سال‌های ۱۳۵۰، تعدد این مساجد را طبیعی می‌نمود. یکی از رهبران مذهبی انقلاب ۵۷ - خود - تأکید کرده که: «بزرگترین نقطه قوت ما، بی‌سازمانی ماست».

برای اینکه درک روشنی از حال و روز سیاسی آیت‌الله خمینی در یکی - دو سال پیش از انقلاب اسلامی داشته باشیم یادآور می‌شوم که در سال ۵۵ یکی از مقامات عالی رتبه ایرانی (ایرج گل‌سرخ، مسئول امور اوقاف و حج و زیارات) سفری به عراق داشت و با استفاده از فرصت به زیارت مرقد امام علی در نجف رفت. بهنگام زیارت، فردی به مقام ایرانی نزدیک شد و گفت: «لطفاً ساعت ۴ صبح فردا در حرم باشید، شخص مهمی کار واجبی با شما دارد...» مقام عالی رتبه ایرانی، سحرگاه فردا به حرم امام علی رفت و با تعجب فراوان دید که آن شخص مهم، «آیت‌الله روح الله خمینی» است که آمده بود و از مقام ایرانی می‌خواست که واسطه شود تا او (خمینی) در آن سن و سال پیری از تبعید به ایران برگردد و... متأسفانه به دلایل نامعلوم، شرح این ملاقات به شاه گزارش نشد بلکه - برعکس - مدتی بعد، آن مقام عالی رتبه بجرم «رشوه و فساد مالی» دستگیر و زندانی شد^{۱۱۲۶}.

به روایت دوست آگاه دیگری: درخواست بازگشت خمینی قبلاً نیز توسط «امام موسی صدر» (از طریق

^{۱۱۲۵} - نگاه کنید به: میرفطروس، علی، ملاحظاتی در تاریخ ایران، صص ۱۰۶-۱۰۹

^{۱۱۲۶} - روایت آقای سیروس آموزگار

سفارت ایران در بیروت) به ساواک گزارش شده بود اما به اطلاع شاه نرسید.^{۱۱۲۷}

از این گذشته، برای روستائیان ایران، بازگشت «خمینی» بمعنای «بازگشت اربابان به ده» و بمنزله استقرار مجدد «روابط ارباب و رعیتی» بود، بهمین جهت، روستائیان - علیرغم باورهای اسلامی خود - در مجموع از حوزه تبلیغات سیاسی مآلها بر کنار بودند و لذا نقشی در انقلاب ۵۷ نداشتند.

همین جا گفتنی است که حکومت «رضاشاه» اگر چه بر سیادت قطعی علمای مذهبی خاتمه نداد، اما بر منافع مادی و معنوی آنان ضربه‌های جدی وارد ساخت. اصلاحات ارضی و اجتماعی سال‌های ۴۰ محمدرضا شاه نیز به سلطه بلامنازع علمای مذهبی در شهرها و روستاها خاتمه داد (کنترل املاک موقوفه، بودجه‌بندی مدارس مذهبی و مساجد از طریق اداره اوقاف) بهمین جهت است که «آیت‌الله خمینی» در سخنرانی‌های خود، آنهمه نسبت به «این پدر و پسر» ابراز تنفر و انزجار کرده است.

نیروهای فعال سیاسی و فرهنگی در سال‌های ۵۰ (روشنفکران و دانشجویان) اکثراً، نیروهای غیرمذهبی بودند. رشد روزافزون نیروهای غیرمذهبی و انزوای نیروهای اسلامی در عرصه حیات سیاسی - فرهنگی جامعه آنچنان بود که بقول شریعتی و حجّت الاسلام سید محمد خاتمی: «دانشگاه‌ها، مرعوب هیاهوی تبلیغی الحاد بودند و بچه‌های مسلمان در دانشگاه‌های ایران «قاچاقی» زندگی می‌کردند. در این دوران، مدرنیسم و مارکسیسم در دو جبهه، باورهای اسلامی را مورد هجوم قرار دادند.»^{۱۱۲۸}

با این ترکیب: در حوادثی که به انقلاب ۵۷ منجر شد، اولین گروه‌های اعتراضی علیه رژیم شاه، روشنفکران لائیک و دانشجویان بودند: «شب شعر کانون نویسندگان ایران» و ادامه آن در دانشگاه آریامهر (شب شعر سعید سلطانیور) به اعتراضات و اعتصابات دانشجویی دامن زد. برای اولین بار، شرکت‌کنندگان در این شب‌ها، به خیابان‌ها ریختند و مبارزه ضد دولتی را عمومی کردند، تنها پس از اعتراضات روشنفکران و اعتصابات دانشجویان بود که نیروهای مذهبی (بازاریان و طلاب) جرأت یافتند و شروع به اعتراض، بستن بازارها و راهپیمائی کردند. شعارهای مردم تا دی ماه ۵۷، شعارهای دموکراتیک و غیراسلامی بود (آزادی مطبوعات، آزادی زندانیان سیاسی و...) چاپ نامه توهین‌آمیز و سؤال‌انگیز «رشیدی مطلق» در روزنامه اطلاعات (۱۸ دی ماه ۵۶) علیه آیت‌الله خمینی و تقارن تظاهرات ضد حکومتی با ماه محرم (خصوصاً در تاسوعا و عاشورا) در سال ۵۷ به اعتراضات سیاسی و عرفی مردم، رنگ مذهبی داد و شخصیت سیاسی - مذهبی آیت‌الله خمینی را برجسته‌تر نمود. از این هنگام، ما شاهد شعار «حزب فقط حزب الله، رهبر فقط روح الله» و یا «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» بودیم و از این زمان بود که «حاشیه‌نشین‌های شهری» نیز قدم به میدان انقلاب گذاشتند.

انقلاب ایران، یک «انقلاب شهری» بود و جایگاه و پایگاه آن مراکز شهرها بود. روستائیان - که نصف جمعیت ایران را تشکیل می‌دادند - همانطور که گفتیم، در انقلاب ۵۷ حضوری نداشتند. از این گذشته: وجود اقوام مختلف سنی مذهب در ایران (کردها، ترکمن‌ها و بلوچ‌ها) عملاً چیزی بنام «حکومت اسلامی

^{۱۱۲۷} - روایت آقای هوشنگ معین‌زاده که در آن زمان در سفارت ایران در بیروت، مسئولیت مهمی داشته است.
^{۱۱۲۸} - نگاه کنید به: میرفطروس، صص ۱۱۲-۱۱۴؛ مقایسه کنید با نظر محمد توسلی (از اعضای برجسته نهضت آزادی مهندس مهدی بازرگان): ماهنامه مهرنامه، شماره ۵۲، تیرماه ۱۳۹۶، صص ۸۹-۹۰.

به رهبری خمینی شیعه مذهب» را برای بخش عظیمی از مردم ایران، منتفی می ساخت. بهمین جهت - چه قبل و چه بعد از روی کار آمدن خمینی - نواحی سنی نشین ایران (خصوصاً کردستان و ترکمن صحرا)، هیچگاه با عقاید سیاسی و مذهبی او همراه نشدند.

انقلاب ایران - همچنین - بر اساس میانگین سنی عناصر فعال و کارساز آن (چریک‌ها، دانشجویان، دانش آموزان، خرده بورژوازی مدرن، کارمندان) اساساً یک انقلاب جوان بود. این طیف گسترده اما فعال، پرشور و جوان، از نظر سیاسی نه خاطره‌ای از «خمینی» و شعارهای او در ۱۵ خرداد ۴۲ داشت و نه حافظه‌ای از تاریخ معاصر ایران، بهمین جهت - با توجه به پویائی و جوانی خود - از یک رادیکالیسم کور سیاسی برخوردار بود... با این خصوصیات، نیروهای انقلابی در سال‌های ۵۰-۵۷ با «ردّ تئوری بقا» و با نفی «سلاح فرهنگ» به ترویج «فرهنگ سلاح» و «شهادت طلبی» پرداختند. طبیعی است که در فقدان احزاب سیاسی مستقل و عدم حضور شخصیت‌های سیاسی سرشناس در سال ۵۷، مذهب و مساجد می توانستند جایگاه و پناهگاه مناسبی برای ابراز «حضور جمعی» در مخالفت با شاه باشند. جالب است یادآور شویم که اکثر علمای مهم مذهبی و مراجع تقلید (مانند شریعتمداری، گلپایگانی، خوئی و...) در سراسر حوادث ۵۷، موضعی محافظه کارانه در مخالفت با شاه داشتند.

علل و عوامل انقلاب

معمولاً انقلاب‌ها یا علل داخلی دارند یا عوامل خارجی. درباره علل و زمینه‌های داخلی انقلاب ۵۷ باید گفت که تا ۶ ماه پیش از سال ۵۷ نشانه‌ای از یک انقلاب - آنهم از نوع اسلامی آن - در ایران وجود نداشت. رژیم شاه اگر چه با دشواری‌هایی در زمینه گرانی اجناس و کمبود مسکن روبرو بود، اما این مشکلات آنچنان نبود که آستن یک انقلاب عظیم باشد.

از نظر اقتصادی، در آستانه انقلاب ۵۷ درآمد سرانه مردم در مقایسه با دیگر کشورهای در حال توسعه، رقم بالائی بود (بیش از دو هزار دلار) اکثر مردم شهرها نسبت به سال‌های پیش، وضع مادی بهتری داشتند و طبقه متوسط شهری (کارمندان و حقوق بگیران) از رفاه مناسبی برخوردار بودند. در این میان، آتش سوزی «سینما رکس آبادان» (در مردادماه ۵۷) به تأثرات و هیجانات مردم دامن زد. این فاجعه هولناک (که بدست مذهبی‌های هوادار آیت‌الله خمینی انجام شده بود) بعد تازه‌ای به مبارزات مردم علیه شاه داد.

در عرصه خارجی، رژیم شاه نه مدیون بانک‌های خارجی بود و نه در جنگ با همسایگانش (مثلاً عراق) ضعیف و ناتوان شده بود بلکه از نظر مالی و اقتصادی، ایران در آن زمان دارای چنان قدرت و بضاعتی بود که به بسیاری از کشورهای اروپائی، آسیائی و آفریقائی وام و یا کمک مالی داده بود، هر چند که درآمدهای سرسام آور نفتی و بی برنامه گی‌های رژیم در سرمایه گذاری درست این درآمدها، باعث نوعی اختلال در ساختار اقتصادی ایران شده بود.

بنابراین درباره عوامل خارجی انقلاب ۵۷، می توان این ملاحظات را مطرح کرد:

۱ - تحولات سیاسی در افغانستان، احتمال ایجاد یک رژیم کمونیستی وابسته به شوروی و خصوصاً احتمال استقرار «ارتش سرخ» در این کشور، خطر کمونیسم در ایران و در نتیجه: ضرورت ایجاد یک

- «کمر بند سبز» در مقابله با «ارتش سرخ» را در ذهن و ضمیر دولتمردان آمریکا تقویت کرده بود^{۱۱۲۹}.
- ۲- حضور اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در مرزهای ۱۹۰۰ کیلومتری با ایران و تحرکات و تحریکات دائمی این دولت برای دستیابی به آب‌های خلیج فارس و سلطه بر ایران، موجب نگرانی آمریکا بود.
- ۳- استقلال‌طلبی‌های شاه در میان کشورهای منطقه و خصوصاً رهبری وی در هدایت سازمان «اوپک» جهت استقلال سازمان و افزایش قیمت نفت و انعکاسات این افزایش قیمت یا «شوک نفتی» بر اقتصاد اروپا و آمریکا و خصوصاً تهدیدات صریح شاه در خاتمه دادن به «قرارداد اسارت بار کنسرسیوم نفت»، افزایش هرچه بیشتر قیمت نفت و سپردن کامل تأسیسات نفتی ایران به دست متخصصان و مهندسان ایرانی در سال ۱۹۷۹^{۱۱۳۰} و... موجب نارضایتی دولت‌های آمریکا و اروپا بود.
- ۴- سودای شاه در ایجاد یک ارتش مدرن و قدرتمند (با توجه به حساسیت ژئوپولیتیکی ایران در منطقه) و تلاش‌های پیگیر شاه برای خرید و احداث نیروگاه اتمی و ارتقاء ایران به یک قدرت اتمی در منطقه، باعث نگرانی دولت‌های اروپائی و آمریکائی شده بود.
- ۵- همه این استقلال‌طلبی‌ها و خصوصاً تأکید شاه بر ناسیونالیسم ایرانی و تاریخ و تمدن ایران باستان در ذهن و ضمیر دولت‌های آمریکائی و اروپائی از شاه تصویر یک «یاغی» یا «سرکش» را تداعی می‌کرد.
- ۶- کنفرانس «گوادولوپ»^{۱۱۳۱} گویا طرحی برای سرنگونی شاه و آوردن خمینی بود^{۱۱۳۲}.
- ۷- ندانم کاری‌ها و آشفتگی‌های دولت‌های وقت و فقدان یک «کمیته بحران» در دربار و سرانجام: تصمیم نادرست شاه برای خروج از ایران، به تحولات انقلابی شتاب بیشتری بخشید.
- این‌ها ملاحظاتی هستند که پس از سال‌ها فاصله، امروز می‌توان بهتر و روشن‌تر به آنها اندیشید و از این طریق می‌توان به زمینه‌ها، علل و عوامل ظهور «امام خمینی» پی برد.

روشنفکران و انقلاب ۵۷

تحلیل‌های عامیانه مارکسیستی و تئوری‌های ساده‌انگارانه «اختناق سیاسی = انقلاب» برای تبیین علل انقلاب ۵۷ اعتبار چندانی ندارند چرا که تحولات سیاسی در پرتغال، کره جنوبی، برزیل، مکزیک و خصوصاً اسپانیا، شیلی و آفریقای جنوبی نشان می‌دهند که این کشورها - علیرغم مشکلات عظیم سیاسی و تنش‌های عمیق اجتماعی - توانستند بدون انقلاب از حکومت‌های فردی و استبدادی به آزادی و دموکراسی سیاسی سیر نمایند. بهمین جهت ادعای اینکه «انقلاب اسلامی، محصول اختناق سیاسی رژیم شاه» و یا

^{۱۱۲۹} - اخیراً کتاب «مایک ایون»، از اسناد و گزارش‌هایی در حمایت مالی و معنوی دولت کارتر برای قدرت‌گیری آیت‌الله خمینی یاد می‌کند. نگاه کنید به:

Mike Evans: Jimmy Carter, the liberal left and world chaos, Time Worthy Books, U.S.A., 2009, pp. 243-349

^{۱۱۳۰} - بنظر نگارنده، این سخنرانی تند و صریح شاه در سال ۱۹۷۴ سرنوشت سیاسی وی را رقم زد. نگاه کنید به:
http://www.youtube.com/watch?v=xHGC9ojJv_S

^{۱۱۳۱} - Guadeloupe

^۳ - در سال‌های اخیر، از جمله خاطرات ژیسکار دستن (Giscard D'Estaing)، رئیس جمهوری فرانسه در زمان انقلاب ایران، وجود این طرح را تأیید می‌کند.

«محصول کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ بود» بنظر من، تنها برای ساده کردن مسئله و نوعی فرافکنی و فرار از مسئولیت رهبران سیاسی و روشنفکرانی است که «آتش بیارِ معركة انقلاب» بودند.

* *

حکومت رضاشاه باعث گسست قطعی جامعه ایران از مناسبات قبیله‌ای (پیش سرمایه‌داری) گردید. اصلاحات اجتماعی رضاشاه اگرچه بسیاری از آرمان‌های ناکام جنبش مشروطیت را جامعه عمل پوشاند، اما بخاطر ساختار اجتماعی ایران، ماهیت آمرانه و استبدادی سلطان (دولت) دست‌نخورده باقی ماند. ضعف نهادهای مستقل اقتصادی - اجتماعی و سیاسی و فقدان یک طبقه متوسط شهری نیرومند، به حضور قاهره حکومت در عرصه‌های فوق، توان بیشتری بخشید.

در حکومت محمدرضا شاه، سرمایه داری صنعتی رشد چشم‌گیری یافت بطوری که پیدایش نهادهای مدنی و کارخانه‌های متعدد صنعتی، نشانه پیدایش و گسترش نیروهای نوین اجتماعی بود، اما تداوم «مالکیت دولتی» و خصوصاً تکیه حکومت بر درآمد سرشار نفت، اساساً، مشارکت اقشار و طبقات «مالیات ده» را در عرصه سیاست، منتفی ساخت. بر این اساس - برخلاف جوامع غربی - در ایران هیچگاه «دولت پاسخگو» در برابر «شهروندهای مالیات ده» بوجود نیامد و این امر، قدرت قاهره حکومت (دولت) را در عرصه‌های سیاسی - اجتماعی تقویت کرد.

فروپاشی ساختار قبیله‌ای - «فئودالی» و رشد و رونق مناسبات سرمایه‌داری، فلسفه سیاسی و جهان بینی نوینی را برای جامعه در حال تحول ایران ضروری ساخت، اما در تمامت این دوران، ما نه تنها شاهد ظهور فیلسوف یا اندیشمند نوآوری نبودیم بلکه عموم «فیلسوف»های ما با بازنویسی و بازسازی فلسفه اسلامی (شیعه)، عقل ستیزی خویش را در پرده غرب ستیزی پوشاندند و «انجمن شاهنشاهی فلسفه» نیز - که با عنایت به «۲۵۰۰ سال شاهنشاهی در ایران» قرار بود فلسفه‌ای ایرانی - مبتنی بر اندیشه‌های ایران باستان - تدوین نماید، در سلطه و سیادت کسانی چون دکتر سیدحسین نصر و آیت‌الله مرتضی مطهری - عملاً - به تدوین فلسفه شیعی پرداخت.

در هیاهوی روشنفکران و فلاسفه تجدّدستیزی مانند جلال آل احمد، دکتر احمد فردید، دکتر رضا داوری و شاگردان و میدان ایرانی هانری گربن^{۱۱۳۳} (دکتر سید حسین نصر و دیگران) نه تنها نهال نارس تجدّد در ایران بارور نگردید بلکه عقاید و افکار این دسته از متفکران، میخ‌هائی بودند بر تابوت نوزاد نیمه جان تجدّد در ایران. بدین ترتیب: روح شیخ فضل‌الله نوری «همچون پرچمی» نه تنها بر بام «حوزه‌های علمیه»، بلکه بر بلندای دانشگاه‌ها و «حوزه‌های علمی» ما برافراشته شد.^{۱۱۳۴}

بر بستر این بی‌بضاعتی فکری و بی‌نوائی فلسفی، هر کس «یوسف گم‌گشته»ی خود را در «کنعان» اندیشه‌ها و ایدئولوژی‌های ضدتجدّد می‌یافت و در فضائی از اسطوره و وهم و خواب و خیال زمزمه می‌کرد:

«من خواب دیده‌ام که کسی می‌آید

من خواب یک ستاره قرمز را

وقتی که خواب نبودم دیده‌ام

1133- H. Corbin

^{۱۱۳۴} - اشاره به سخن جلال آل احمد در ستایش «نعش آن بزرگوار» (شیخ فضل‌الله نوری): غرب‌زدگی، ص ۳۶.

کسی دیگر
 کسی بهتر
 و مثل آنکسی است که باید باشد
 و قدش از درخت‌های خانه معمار هم بلندتر است
 و صورتش
 از صورت امام زمان هم روشن‌تر
 و اسمش، آنچنان که مادر
 در اوّل نماز و در آخر نماز
 صدایش می‌کند
 یا قاضی القُضات
 یا حاجت الحاجات است
 و می‌تواند کاری کند که لامپ الله
 (که سبز بود، مثل صبحِ سُحر، سبز بود)
 دوباره روی آسمان مسجد مفتاحیان
 روشن شود...
 کسی می‌آید
 کسی می‌آید.^{۱۱۳۵}

و سرانجام: شاعری بنام نعمت میرزاده (م، آرم) در تعبیر عینی این خواب‌زدگی و در ستایش و استقبال از «امام خمینی»، سرود:

«سوی پاریس شو! ای پیک سبکبال سحر
 نامه مردم ایران سوی آن رهبر بر!
 تا ببال و پرّ خونین نشوی سوی امام
 هم پر و بال بشویی به گلاب قمصر
 نامه‌ای از سوی ابنای وطن نزد امام
 تهنیت‌نامه‌ای از خلق به سوی رهبر..
 ای امامی که ترا نیست زعیمی همدوش
 ای خمینی که ترا نیست به گیتی همبر».^{۱۱۳۶}

روحانیت سُنّتی شیعه - که در دوران رضاشاه دچار ضربات مهلکی شده بود - در زمان محمدرضا شاه و در بیم رژیم از «شبح کمونیسم»، جانی تازه یافت و در پیله «انتظار» از طریق شبکه‌ها و انجمن‌ها و هیأت‌های مذهبی به

^{۱۱۳۵} - گفتنی است که این شعر «فروغ فرخزاد» در سال‌های ۴۰ سروده شده بود و لذا ربطی به انقلاب اسلامی سال ۵۷ نداشت، اما در فضای انقلابی سال‌های ۱۳۵۰، هر کسی آرزو و اوهام گمشده‌اش را در این شعر جستجو می‌کرد!

^{۱۱۳۶} - روزنامه اطلاعات، شماره ۱۵۷۶۱، ۲۶ دی ماه ۱۳۵۷

بازسازی خویش پرداخت با اینحال: وضعیت مذهب در میان روشنفکران و دانشجویان و جوانان ایران آنچنان بود که علی شریعتی و مرتضی مطهری از آن بعنوان «حالت نیمه مرده و نیمه زنده مذهب و وضعیت بسیار بسیار خطرناک آن» یاد کرده‌اند.^{۱۱۳۷}

در چنان شرایطی، وقتی دکتر شریعتی با زبانی شعرگونه و شورانگیز از «پروتستانتیسیم اسلامی» یاد کرد و از «شیعه، یک حزب تمام» سخن گفت، ناگهان باورهای سنگ شده و سنتی شیعه، از درون منفجر شد و بعد، چون آواری هستی فکری جوانان و دانشجویان ما را در خود گرفت.

در آن فضای شعر و شور و افسانه و افسون، روشنفکران معروف و لائیک ما نیز ضمن پیش‌بینی «طلوع انفجار»، انقلاب حضرت محمد را «بزرگترین انقلاب تاریخ بشر» و پیام محمد را «پیام یک انقلابی کامل عیار زمینی» می‌دانستند و لذا «بازگشت به سرچشمه» (اسلام) را توصیه می‌کردند.^{۱۱۳۸} رهبران جبهه ملی و ملیون ایران که در کربلای ۲۸ مرداد سینه می‌زدند، از تدوین یک فلسفه ملی، معقول و معاصر بازماندند. شماری از «اندیشمندان حکومتی» نیز در غوغائی از تملق‌ها و بزرگ‌نمائی‌های تاریخی، و در گرایش درونی به «آفاق تفکر معنوی اسلام ایرانی»، راه «یوسف گم‌گشته»ی انقلاب آینده را هموار می‌کردند.

آزادی، دموکراسی و روشنفکران

بسیاری از روشنفکران عصر محمدرضا شاه را می‌توان «روشنفکران همیشه طلبکار» نامید، روشنفکرانی که نه تنها هیچ طرح یا برنامه‌ای برای نوسازی کشور یا مهندسی اجتماعی (به تعبیر پوپر) نداشتند بلکه ضمن چشم بستن بر تحولات جاری جامعه، مسیح‌وار، همواره صلیب یک «نه!» را بر شانه‌های خویش حمل می‌کردند بی‌آنکه بدانند یک نظام سیاسی را تنها عوامل آن نظام تعیین نمی‌کنند بلکه اپوزیسیون و مخالفان نیز در سازندگی یا تخریب آن نظام، نقش دارند. گویا در خطاب به این دسته از روشنفکران و رهبران سیاسی بود که افلاطون می‌گوید:

«ای فرزندانگان! اگر شما از حکومت دوری کنید، گروهی ناپاک آنرا اشغال خواهند کرد».

با آن «نه!» و با آن «جبهه امتناع» بود که روشنفکرانی مانند آل احمد در برابر اصلاحات اجتماعی شاه، یا به نفی و انکار پرداختند و یا معتقد شدند که: «خلیل ملکی سوسیالیسم را در دهان حکومت شاه گذاشته است و شاه این برنامه‌ها (اصلاحات ارضی، حقوق زنان و کارگران، تحصیل و تغذیه رایگان، سپاه دانش و...) را از امثال خلیل ملکی دزدیده است...»^{۱۱۳۹} و در آن میانه کسی (حتی رهبران جبهه ملی) نبود که بگوید: «بسیار خوب، چه مانعی دارد؟ حالا که شاه طرح و برنامه‌های خلیل ملکی را پذیرفته و اجرا می‌کند، چرا ما از آن حمایت و پشتیبانی نکنیم؟...» با این خصلت روشنفکران همیشه طلبکار بود که جلال آل احمد - بعنوان معروف‌ترین و تأثیرگذارترین نویسنده و روشنفکر آن زمان - در باره تحولات و اصلاحات اجتماعی دوران محمدرضا شاه - غیرمنصفانه - چنین قضاوت می‌کرد:

^{۱۱۳۷} - نگاه کنید به: میرفطروس، صص ۱۰۶-۱۰۸

^{۱۱۳۸} - نگاه کنید به: حاج سید جوادی، علی اصغر، طلوع انفجار، تهران، ۱۳۵۷.

^{۱۱۳۹} - در خدمت و خیانت روشنفکران، ج ۲، ص ۱۶۶

«حکومتی که در زیر پوشش ترقیّات مشعشعانه، هیچ چیز جز خفقان و مرگ و بگیر و ببند نداشته است»^{۱۱۴۰}!

اختناق و استبداد سیاسی رژیم شاه، مسلماً در رشد و رونق گرایش‌های انقلابی، تأثیر داشت، اما واقعیت اینست که در آن زمان، عموم روشنفکران ما بوسیله انواع و اقسام ایدئولوژی‌های انقلابی (از مارکسیسم چینی و کوبائی گرفته تا تشیع سرخ علوی) مسخ و افسون شده بودند، بهمین جهت، در کنار اختناق سیاسی، تحولات اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی جامعه را نمی‌دیدند، تحلیل‌های رایج چنان بود که اختناق سیاسی را مخالف و مغایر توسعه اجتماعی می‌دانست. طبق این تحلیل‌ها، با وجود اختناق سیاسی، توسعه، تجدّد و پیشرفت اجتماعی، دروغ یا غیر ممکن بود^{۱۱۴۱}.

با چنین دیدگاهی، عموم روشنفکران ایران در قبل از انقلاب ۵۷ خود را از دیدن و بررسی تحولات جاری جامعه، بی‌نیاز می‌دیدند و با اعتقاد به ضرورت انقلاب، با نوعی رادیکالیسم کور، موجب تشدید و گسترش اختناق و استبداد سیاسی رژیم گردیدند. آنان با تشکیل نوعی «جبهه امتناع» و با اعتقاد بر این باور نادرست که: «روشنفکران با حکومت نیستند، بر حکومت هستند»، هم جامعه و هم رژیم حاکم را از داشتن روشنفکران آگاه و هدایت‌گر محروم کردند.

از این گذشته، ما دارای ۱۹۰۰ کیلومتر مرز مشترک با شوروی‌ها بودیم که همیشه چشم به منافع ملی ما داشتند، و بعد، حزب توده که رهبران با یک شبکه سراسری بعنوان عامل شوروی‌ها عمل می‌کردند. خود همین مسئله، همیشه فضای سیاسی ایران را متشنج و پر از سوء ظن و تردید و توطئه کرده بود و باعث کنش و واکنش‌های متقابل رژیم و نیروهای سیاسی جامعه شده بود. علاوه بر این، در آن زمان «جبهه امتناع روشنفکران»، رژیم شاه را فاقد مشروعیت سیاسی می‌دانست و لذا هرگونه همکاری و همسوئی با آنرا کفر می‌شمرد^{۱۱۴۲}. البته بودند روشنفکرانی که با هوشیاری، شجاعت و واقع‌بینی به نفوذ در دستگاه دولتی و اصلاح رژیم از درون معتقد بودند، مانند: دکتر عنایت‌الله رضا، مهندس پرویز نیکخواه، دکتر مهدی بهار (نویسنده «میراث خوار استعمار»)، دکتر چنگیز پهلوان، دکتر کوروش لاشائی و خصوصاً فرزانه‌ای مانند فیروز شیروانلو (از رهبران برجسته کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در خارج از کشور)^{۱۱۴۳}.

^{۱۱۴۰} - کارنامه سه ساله، ص ۹۸

^{۱۱۴۱} - مثلاً وقتی عکس افتتاح سدّ عظیم «دز» (در خوزستان) در نشریات خارجی چاپ شد، بحث بسیاری از فعالین سیاسی در خارج از کشور این بود که: «این عکس، مونتاز است و ساختن چنین سدّ عظیمی در ایران، دروغ تبلیغاتی رژیم شاه است!...»

^{۱۱۴۲} - برای نمونه، نگاه کنید به خاطرات دکتر منوچهر ثابتیان (از رهبران کنفدراسیون): فصل کتاب، شماره ۲، بهار ۱۳۶۹، صص ۶۶-۸۲.

^{۱۱۴۳} - فیروز شیروانلو پس از جریان سوءقصد به شاه در «کاخ مرمر» و پس از سال‌ها زندان، طی آگاهی و شناخت نزدیک از تحولات اجتماعی و توسعه صنعتی ایران، با ترجمه و انتشار کتاب ارزشمند «ضرورت هنر در روند تکامل اجتماعی» ارنست فیشر و تشکیل فرهنگسرای نیاوران و با حضور فعال در سازماندهی و گسترش «کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان»، فضای نوینی در عرصه فرهنگی و انتشاراتی ایران بوجود آورد که تأثیرات مثبت آن بر هیچ نویسنده و متفکری پوشیده نیست. او در ایجاد این فضای هنری و فرهنگی، از حمایت‌های فرح پهلوی برخوردار بود.

چنانکه گفته‌ایم: پس از سقوط رضاشاه (یعنی از شهریور ۱۳۲۰ تا ۲۸ مرداد ۳۲)، به مدت ۱۲ سال، بقول دوست و دشمن، آزادی و دموکراسی سیاسی (و خصوصاً آزادی قلم و بیان و مطبوعات) در ایران وجود داشت اما روشنفکران ما نتوانستند از آزادی‌های سیاسی موجود، استفاده درست و شایسته‌ای بکنند. این وضع در تمامت دوران حکومت مصدق نیز حاکم بود.

بعد از ۲۸ مرداد ۳۲، بخاطر استیلاي ایدئولوژی و تبلیغات حزب توده، جامعه روشنفکری ایران دچار یک «تعطیلی تاریخی» گردید و «عقل نقاد» به «عقل نقال» سقوط کرد و همه، بجای اندیشیدن، «نقل قول» می‌کردند! از این زمان جامعه روشنفکری ما اسیر دو مطلق‌گرایی یا دو بنیادگرایی گردید: یکی بنیادگرایی دینی و دیگری بنیادگرایی لنینی. وجه مشترک این دو بنیادگرایی، نیاندیشیدن و مقابله با مدرنیسم، تجددگرایی و توسعه زمان رضاشاه و خصوصاً محمدرضا شاه بود. یکی، جامعه را بسوی «ناکجاآباد ۱۴۰۰ سال پیش» می‌خواند، و دیگری، جامعه را بسوی مدینه فاضله «سوسیالیسم واقعاً موجود». بنابراین، همدلی‌ها و همگامی‌های این دو نحله ایدئولوژیک در آستانه انقلاب ۵۷، چندان هم عجیب نبود:

- «مجاهد! فدائی! پیوندتان مبارک!»

در اینهمه سال‌ها متون مارکسیست - لنینیستی فراوانی ترجمه شد و بخورد جوانان و دانشجویان داده شد، اما حتی یک نفر از میان روشنفکران ما پیدا نشد که کتاب «نقد خرد ناب» (کانت) را ترجمه کند! چرا؟ برای اینکه کتاب کانت، خواب روحی و آسودگی ذهنی روشنفکران ما را برهم می‌زد. در چنین شرایط ذهنی و سیطره ایدئولوژیک است که وقتی کتابی مثل «غرب زدگی» (آل احمد) منتشر شد، هیچ کس بضاعت یا جرأت نقد و بررسی آن را نداشت^{۱۱۴۴} و یا کتاب کوچکی مثل «ماهی سیاه کوچولو» نه تنها کتاب بالینی آدم‌های ۸ ساله تا ۸۰ ساله بود، بلکه برخی روشنفکران شناخته شده و مارکسیست ایران، از آن، انواع و اقسام تز «مبارزه مسلحانه» و «رهائی ملی» را کشف کردند! به عبارت دیگر «ماهی سیاه کوچولو» به «مانیفست» روشنفکران ما تبدیل شده بود.

روند مدرنیسم، توسعه ملی و تجدد اجتماعی در ایران، سبب پیدایش طبقه متوسط شهری شده بود که بتدریج بر اختناق و ساختار سیاسی رژیم شاه تأثیر گذاشته بود و بطوریکه گفتیم: پیدایش جناح‌های «اندیشمند»، «سازنده» و «پیشرو»، و فضای باز سیاسی، برای ایجاد اصلاحات در ساختار سیاسی رژیم بود.

بعلت ساختار روستائی جامعه و دیگر محدودیت‌های تاریخی، هم رضاشاه و هم محمدرضا شاه، اولویت را به تجدد اجتماعی و توسعه ملی و ایجاد یک زیربنای اقتصادی مدرن گذاشته بودند و بهمین جهت به اصل آزادی و استقرار دموکراسی بی‌توجه بودند.

گفتنی است که بی‌توجهی به آزادی و دموکراسی، مختص رضاشاه یا محمد رضا شاه نبود بلکه این بی‌توجهی، در عقاید بیشتر رهبران سیاسی و روشنفکران این دوران نیز وجود داشت با این تفاوت اساسی که در نزد روشنفکران عصر رضاشاه، به علت ساختار عقب مانده اجتماعی و فقدان شرایط ذهنی و فرهنگی جامعه (خصوصاً بی‌سوادی عمومی)، استقرار دموکراسی و آزادی‌های سیاسی به آینده‌ای دور موکول شده بود، در

^{۱۱۴۴} - غیر از داریوش آشوری که بهمین جرم! سال‌ها از طرف روشنفکران آن زمان، بایکوت شده بود

حالیکه در دوران محمد رضا شاه، مقولاتی مانند آزادی و دموکراسی در باور اکثر روشنفکران و رهبران سیاسی ما، مقولاتی «بورژوائی» و «متعفن» قلمداد می‌شدند، لذا در دستگاه فکری و مفهومی آنان - اساساً - جایی نداشتند. به عبارت دیگر: جامعه توحیدی روشنفکران دینی یا جامعه سوسیالیستی روشنفکران لنینی زمانی می‌توانست متحقق گردد که از نقیض آن (یعنی آزادی و دموکراسی) اثری نباشد.

بر خلاف روشنفکران مشروطه و دوره رضاشاه (که معتقد به تجدد و توسعه ملی و رواج آموزش و پرورش نوین بودند) روشنفکران بعدی، ضمن جهل از ماهیت آزادی و دموکراسی غربی و مخالفت با آن، معتقد به «بازگشت به خویش» یا «بازگشت به سرچشمه» (یعنی بازگشت به اسلام و فلسفه تشیع) بودند. با چنان اعتقادی آل احمد معتقد بود که «احزاب در جوامع غربی منبرهائی هستند برای تظاهر مالیخولیایمیز آدم‌های نامتعادل و بیمارگونه، لذا تظاهر به دموکراسی غربی، یکی از نشانه‌های بیماری غرب زدگی است»^{۱۱۴۵}. بدین ترتیب، آل احمد ضمن تحقیر آزادی‌ها و دموکراسی‌های غربی، اعتقاد داشت:

«ما نمی‌توانیم از دموکراسی غربی سرمشق بگیریم، فقط وقتی می‌توان در این مملکت دم از آزادی و دموکراسی زد که بسیاری از مقدمات آن فراهم شده باشد، برای اینکه کسی که اجرت مدّت بیکار شدن افراد را می‌دهد تا آنها را پبای صندوق‌های رأی ببرد و یا کسی که فقط وسیله مجانی رفت و آمد اهالی یک حوزه را پبای صندوق رأی فراهم می‌کند، آخرین نفری است که رأی مردم را در دست دارد. چنین انتخاباتی چیزی جز انتخاب عوام نخواهد بود...»^{۱۱۴۶}

آل احمد، سرانجام، «بعنوان مدافع کلیت تشیع اسلامی»^{۱۱۴۷}، ضمن سفر به مکه (بسال ۱۳۴۳) در نامه‌ای خطاب به آیت‌الله خمینی، خود را «فقیر گوش به زنگ و به فرمان و فرمانبردار» نامید و...^{۱۱۴۸}

شریعتی نیز ضمن توجه به بیسوادی جامعه و «بی‌ارزشی آرای عوام» تأیید می‌کرد:

«آزادی و دموکراسی غربی تماماً خرافه‌ای بیش نیستند... آزادی، دموکراسی و لیبرالیسم غربی چونان حجاب عصمت به چهره فاحشه است.»^{۱۱۴۹}

او رعایت آزادی و دموکراسی در جامعه‌ای مانند ایران را نه تنها «خطرناک و ضدانقلابی» می‌دانست، بلکه تأکید می‌کرد که:

«رهبر انقلاب و بنیانگذار مکتب، حق ندارد دچار وسوسه لیبرالیسم غربی شود و انقلاب را به دموکراسی رأس‌ها^{۱۱۵۰} بسپارد...»^{۱۱۵۱}

آل احمد و دکتر شریعتی همانند دکتر مصدق، با روشنفکران عصر مشروطیت برخوردی انتقادی و

^{۱۱۴۵} - آل احمد، صص ۹۱ و ۱۰۴

^{۱۱۴۶} - غرب زدگی، صص ۷۸ و ۹۱-۹۲

^{۱۱۴۷} - آل احمد، ص ۷۸

^{۱۱۴۸} - نگاه کنید به: میرفطروس، ص ۱۰۶

^{۱۱۴۹} - نگاه کنید به: شریعتی، حسین، وارث آدم، ص ۹۹؛ امت و امامت، ص ۶۲۲

^{۱۱۵۰} - با توجه به مضمون بحث، بنظر می‌رسد که دکتر شریعتی کلمه «رأس‌ها» را بمعنای «چارپایان» آورده است!

^{۱۱۵۱} - شریعتی، امت و امامت، صص ۶۰۴ و ۶۰۷ و ۶۲۲؛ شیعه، یک حزب تمام، ص ۴۷

سرزنش‌وار داشتند و متأسف بودند که روح و بینش مشروطه، پیش از آنچه که متأثر از جهان‌بینی سیاسی و ایدئولوژیک اسلام یا شیعه باشد، تحت تأثیر فرهنگ انقلاب کبیر فرانسه است...^{۱۱۵۲}

آل احمد، شکست انقلاب مشروطیت را نه در ضعف نیروهای نوین اجتماعی، سلطه روحانیون شیعه و دخالت آنان در تدوین قانون اساسی مشروطه بلکه او - اساساً - علل شکست انقلاب مشروطیت را در «دور شدن از آرمان‌های اصیل اسلامی و در فاصله گرفتن از سنت‌های بومی و دخالت روشنفکران غرب‌زده در تدوین قانون اساسی» و خصوصاً در کناره‌گیری روحانیت شیعه در امر حکومت و سیاست می‌داند. از این رو: آل احمد ضمن ابراز تأسف از «خلع ید از روحانیت»، درباره «شیخ شهید» (شیخ فضل‌الله نوری) می‌گفت:

«خلع ید از روحانیت، حاصل اصلی مشروطه بود و گویا امروز ما حق داریم که نظر شیخ شهید (فضل‌الله نوری) را صائب بدانیم که به مخالفت با مشروطه برخاست و مخاطرات آنرا برای روحانیت گوشزد نمود... و من، نعش آن بزرگوار (شیخ فضل‌الله نوری) را بر سر دار همچون پرچمی می‌دانم که بعلافت غرب‌زدگی بر بام سرای این مملکت افراشته شده است.»^{۱۱۵۳}

به عبارت دیگر، هر قدر که روشنفکران عصر مشروطه، اهل تفکر و اندیشه و تحقیق بودند، روشنفکران ما، در انقلاب ۵۷ - بر عکس - اهل تقلید و تکرار و «نقل قول» بودند. طبیعی است که: «از محقق تا مقلد فرق‌هاست.»

لنینیسم و استالینیسم حزب توده به ماهیت توتالیتاریستی فلسفه سیاسی در ایران رنگ تازه‌ای زد و بزودی تبلیغ «اسلام راستین» و «تشیع سرخ انقلابی» (توسط شریعتی و مجاهدین خلق) و بعد، تبلیغ «غرب‌زدگی» و فلسفه «بازگشت به خویش» (توسط آل‌احمد، شریعتی، احمد فردید، رضا داوری، مرتضی مطهری، سید حسین نصر و دیگران) تجدیدگرایی نوپای ایران را عقیم کردند. این افکار، در واقع، میخ‌هایی بودند بر تابوت نوزاد نیمه جان تجدید در ایران.

روشنفکران: از انقلاب مشروطیت به انقلاب اسلامی

نهضت مشروطیت - اساساً - یک جنبش شهری و روشنفکری بود. ادغام اقتصاد روستایی در اقتصاد شهری، عدم رشد بازرگانی و تجارت، فقدان یک طبقه متوسط شهری و ضعف نهادهای مدنی و همچنین، استسلام یا اسلامی کردن مفاهیم غربی و التقاط مذهب با مقولات غربی (سکولار)، جنبش مشروطه‌خواهی را شدیداً آسیب‌پذیر ساخت. بهمین جهت، برخی از روحانیون دوران‌دیش و خصوصاً درباریان و عوامل ضد مشروطه، خیلی زود، لباس مشروطه‌خواهی پوشیدند و بسیاری از مواضع و مقامات مهم (مانند مجلس، دادگستری و نظیمه) را در اختیار گرفتند. قانون اساسی مشروطیت - در واقع - حاصل محدودیت‌های تاریخی جامعه ایران از یک طرف، و محصول مصالحه نیروهای سکولار با روحانیت حاکم از طرف

^{۱۱۵۲} - نگاه کنید به شریعتی، بازشناسی هویت ایرانی - اسلامی، صص ۲۴۵-۲۴۶؛ آل احمد، در خدمت و خیانت روشنفکران، ج ۲، صص ۵۵-۵۶، ۶۳، ۶۶، ۶۸، ۷۳-۷۴، ۲۳۲. مقایسه کنید به نطق مصدق در دوره ششم مجلس، جلسه ۱۹ شهریور ۱۳۰۵ و جلسه ۱۸ خرداد ۱۳۰۶، همچنین با رساله دکترای دکتر مصدق:

Mossadegh, Le testament..., pp. 76-78, 84, 87-88

^{۱۱۵۳} - آل احمد، ص ۷۸

دیگر بود. بدین ترتیب، آن تضادهایی که قرار بود در جنبش مشروطیت حل و فصل شوند، به علت ساختار اجتماعی و توسعه نیافتگی سیاسی جامعه ایران، در حکومت‌های رضا شاه، مصدق و محمد رضا شاه نیز تداوم یافت^{۱۱۵۴}.

روشنفکران عصر مشروطه، به مشکلات ایران بطور تاریخی یا ریشه‌ای نگاه می‌کردند در حالیکه روشنفکران بعدی، مسائل و مشکلات ایران را بشکل لحظه‌ای و سطحی می‌دیدند، یعنی تنها به تغییر رژیم سیاسی فکر می‌کردند نه به ساختار و بافتار فرهنگی جامعه در پیوند با آزادی و دموکراسی، و دیدیم که رژیم حکومتی تغییر کرد اما هم آزادی‌های اجتماعی قربانی شد و هم توسعه و تجدد ملی.

از این گذشته، روشنفکران عصر مشروطه با برخورداری از یک ناسیونالیسم مثبت و انسانی، اساساً به منافع ملی ما فکر می‌کردند در حالیکه روشنفکران بعدی، با اعتقاد به انترناسیونالیسم کمونیستی یا پان اسلامیسیم، به مصالح عالیّه «جهان سوسیالیستی» یا «أمت اسلامی» فکر می‌کردند. بنابراین عجیب نبود که ناسیونالیسم و میهن دوستی، هم در سازمان‌های کمونیستی و هم در دیدگاه‌های روشنفکران اسلامی، نوعی «شرک» یا مقوله‌ای «بورژوائی» بشمار می‌رفت.

در مقایسه با انقلاب ۵۷، بی‌تردید در انقلاب مشروطیت، هم درجه شعور و آگاهی جامعه پایین‌تر بود، هم امکانات روشنفکران و رهبران جنبش جهت آگاهی از تحولات سیاسی - اجتماعی جهان کمتر بود، و هم خصوصاً استبداد و اختناق سیاسی عصر قاجار، بیشتر و گسترده‌تر بود، اما می‌بینیم که در اساسی‌ترین مسائل سیاسی - فرهنگی (از جدائی دین و دولت تا نگاه به تاریخ ایران و اسلام، فلسفه سیاسی و غیره)، درک روشنفکران انقلاب مشروطه از درک روشنفکران ایران در انقلاب ۵۷ جلوتر و پیشرفته‌تر بود. چرا؟ برای اینکه روشنفکران عصر مشروطه چشمی به تاریخ و فرهنگ ایران داشتند و چشم دیگری به تحولات سیاسی - اجتماعی اروپا، یعنی اخذ و اقتباس درست از آنچه که خودی و بیگانه بود. بهمین جهت است که در انقلاب مشروطیت، فقیه برجسته و با نفوذی مثل شیخ فضل الله نوری را بجرم «مشروع‌طلبی» بدار آویختند، اما در انقلاب ۵۷، رهبران سیاسی و روشنفکران مارکسیست و ملی - مذهبی ایران در یک «وحدت عمل ضد امپریالیستی»، از خَلَف همین شیخ فضل الله (یعنی آیت الله خمینی) حمایت کردند.

در یک نمای کلی: بعد از انقلاب مشروطیت و خصوصاً از دوران رضاشاه تا انقلاب ۵۷، ما شاهد پیدایش سه دسته روشنفکر بودیم:

دسته اول: روشنفکرانی که با تکیه بر تاریخ و فرهنگ ایران، اصلاحات فرهنگی و سیاست‌های آموزشی و تربیتی و تحولات آرام اجتماعی را مد نظر داشتند. این دسته از روشنفکران که در واقع فرزندان بلافصل روشنفکران عصر مشروطه (مانند: آخوندزاده، میرزا آقاخان کرمانی و میرزا ملکم خان) بودند، ضمن حمایت پنهان و آشکار از اصلاحات رضاشاه جهت نوسازی، ایجاد امنیت ملی و استقرار نهادهای مدنی در جامعه، هسته فکری ناسیونالیسم دوران رضاشاه را تشکیل می‌دادند. روشنفکرانی مانند: محمدعلی فروغی

^{۱۱۵۴} - بنابراین، غیرمنطقی نیست اگر بگوئیم: دعوای و کشمکش‌هایی که اینک در جامعه ایران بین روحانیت محافظه کار سنتی و نیروهای سکولار (چه مذهبی و چه غیرمذهبی) در جریان است، ادامه همان دعوای و تضادهای جنبش مشروطیت است که بخاطر ضعف‌ها و محدودیت‌هایی که گفتیم، پنهان و ناتمام مانده بود.

(ذکاء الملک)، مشیرالدوله پیرنیا، محمود افشار، ابراهیم پورداوود، عباس اقبال، سعید نفیسی، احمد کسروی، عارف قزوینی، علی دشتی، ملک الشعراء بهار ... و هسته نویسندگان نشریه «ایران شهر» و «کاوه» (در برلین آلمان) یعنی: کاظم زاده ایران شهر، رضازاده شفق و سید حسن تقی زاده ...

دسته دوم: روشنفکرانی که تحت تأثیر انقلاب شوروی، خواستار تغییرات انقلابی و سوسیالیستی در ایران بودند. این دسته از روشنفکران، که در واقع فرزندان فکری کمونیست‌های عصر مشروطه (مانند حیدرخان عموآغلی، احسان‌الله خان و سلطان زاده) بودند، بدون توجه به محدودیت‌های تاریخی و ظرفیت‌های فرهنگی مردم و بدون آگاهی از ضرورت‌ها و اولویت‌های اساسی جامعه ایران، با تشکیل گروه «۵۳ نفر» و بعد «حزب توده ایران» به مخالفت با رضاشاه و اصلاحات اجتماعی او پرداختند.

حزب توده که در آغاز، محفلی از فئودال‌زاده‌های تحصیل کرده اروپا بود - ضمن آرزوی تحقق ساختمان سوسیالیستی در ایران، تحت تعالیم و توصیه‌های استالین، مبارزات سیاسی را، ابتدائاً از زاویه مبارزه با امپریالیسم جهانی (به سرکردگی انگلیس و بعد آمریکا) آغاز کرد. انترناسیونالیسم حزب توده (که در خدمت مصالح و منافع دولت شوروی بود) در واقع بر ضد ناسیونالیسم دوره رضاشاه بود و اگر چه بر اساس تحلیل‌های اولیه کمیترن، رضا شاه بعنوان «نماینده بورژوازی پیشرو ایران» بشمار می‌آمد، اما بزودی مبارزه با حکومت رضاشاه و مخالفت با رژیم بورژوائی او، سرشت و سرنوشت سیاسی روشنفکران چپ ایران را تعیین کرد. حزب توده - که از انسجام ایدئولوژیک و حمایت مالی و تدارکاتی دولت شوروی (و خصوصاً استالین) برخوردار بود و با همین امکانات، در جامعه ایران «افکار عمومی» می‌ساخت، بتدریج به جریان مسلط سیاسی و روشنفکری ایران تبدیل شد و از این تاریخ، جریان اصیل و ملی روشنفکری ایران در هجوم تبلیغات حزب توده، خاموش و فراموش گردید.

دسته سوم: با واقعه «سیاهکل» (اسفند ۴۹) دوران جدیدی در تاریخ روشنفکری ایران بوجود آمد که نه غنای فرهنگی روشنفکران عصر مشروطیت را داشت و نه مجهز به آگاهی‌های مارکسیستی - کمونیستی حزب توده بود. «مبارزه مسلحانه: هم استراتژی، هم تاکتیک» در واقع تیر خلاصی بود بر پیکر نیمه‌جان اندیشه و تعقل سیاسی در ایران... انهدام گرائی، شهادت طلبی، فقرپرستی، تحقیر کتاب و فرهنگ و هنر، مطلق کردن استبداد سیاسی رژیم و نفی امکان هرگونه مبارزه صنفی و دموکراتیک، بن بست سیاسی ایران را عمیق‌تر ساخت... دیگر، همه بجای اندیشیدن «نقل قول» می‌کردند. **سلاح فرهنگ** به چاه ویل فرهنگ **سلاح** سقوط کرد و فولکلور مذهبی خون و شهادت، دلیل بر حقانیت مبارزه و جایگزین خرد سیاسی گردید و «شهید، قلب تاریخ» شد... در این زمان، حتی گروه مارکسیستی معروفی مانند گروه «جزنی - ضیا ظریفی» که تأملی در تاریخ و فرهنگ ایران داشتند - بوسیله منادیان افراطی مبارزه مسلحانه، مدت‌ها تکفیر و تحریم شدند. به این اعتبار، در این دوران، ما به اندازه بیسوادهای مان «روشنفکر» داشتیم و رهبری سیاسی، دیگر نه احتیاجی به تجربه سیاسی داشت و نه نیازی به آگاهی‌ها و تحصیلات دانشگاهی. صلاحیت رهبران سیاسی، تنها با معیار «شکنجه و زندان» ارزیابی می‌شد.

تأکید بر عدالت‌خواهی و فلسفه شهادت باعث هم‌دلی روشنفکران مارکسیست و شیعی (مجاهدین و هواداران شریعتی) گردید، شعار «فدائی - مجاهد پیوندتان مبارک!» در واقع، بیانگر نوعی وحدت سیاسی -

استراتژیک روشنفکران مارکسیست و مذهبی بود، استراتژی واحدی که در آن از آزادی و دموکراسی و حقوق بشر سخنی نبود و جنبه‌های مثبت فرهنگ و تمدن غرب نیز - یکجا - نفی و انکار می‌گردید. در این دوران، مترقی بودن افراد و گروه‌ها، ابتداء از زاویه مخالفت با شاه و امپریالیسم ارزیابی می‌شد، بی‌آنکه به ماهیت ارتجاعی افکار و عقاید آنان توجه گردد. اینکه «اکثریت» بزرگترین سازمان سیاسی چپ ایران بهنگام انقلاب (یعنی سازمان چریکهای فدائی خلق) با اولین «کیش» تئوریک حزب توده، «مات» گردید و سران و رهبران آن بدامان کیانوری افتادند و - بعد - هر دوی این سازمان مارکسیستی، مجذوب شعارهای ضدامپریالیستی امام خمینی شدند، نتیجه همین همدلی و وحدت سیاسی - استراتژیک بوده است.

روشنفکران عصر مشروطیت و رضاشاه - اساساً - متکی بر اندیشه‌های متفکران عصر روشنگری فرانسه (مانند روسو، ولتر و منتسکیو) بودند، در حالیکه روشنفکران عصر محمد رضاشاه - عمدتاً - متکی بر آراء و عقاید لنین و مارکس و مائو و چه گوارا (و حتی انور خوجه!!) بودند، این دوره، یکی از فقیرترین و حقیرترین دوره‌های اندیشه سیاسی در ایران بشمار می‌رود. روشنفکران عصر مشروطه و رضاشاه در پی نوسازی و مهندسی اجتماعی تدریجی (به تعبیر پوپر) بودند، در حالیکه روشنفکران عصر محمد رضاشاه - عموماً - در پی ویرانی و سرنگونی بودند. به عبارت دیگر: احزاب و ایدئولوژی‌های بعد از مشروطیت (چه دینی و چه لنینی) عموماً در پی انقلاب و کسب قدرت سیاسی بودند، بهمین جهت این احزاب و ایدئولوژی‌ها در ذات خویش حامل یا مروج خشونت و خونریزی و کشتار بودند. نفوذ اندیشه‌های انقلابیون روسی و خصوصاً پیروزی انقلاب اکتبر در روسیه و تأثیر آن بر روشنفکران ایرانی، خشونت را به ابزاری لازم در نزد روشنفکران و مبارزان ایرانی بدل ساخت.

به عبارت دیگر: بعد از مشروطیت و خصوصاً بعد از شهریور ۱۳۲۰ تا انقلاب ۵۷، با رواج مارکسیسم حزب توده در ایران، نقش قاهره دولت (سلطان)، به رهبری حزب یا «سازمان پیشتاز» واگذار شد و توده‌های هوادار، تحت قیمومیت یا ولایت و رهبری حزب و سازمان، از خودشان سلب تفکر کردند. نفی فردیت انسان و تأکید بر «اولویت جامعه بر فرد» و سقوط عقل نقاد به عقل نقال، نفی لیبرالیسم، حقوق بشر، ملیت و میهن دوستی در سازمان‌های مارکسیستی و خصوصاً رواج اندیشه‌های تجددستیز و خردگریز روشنفکرانی مانند جلال آل احمد، احمد فردید و علی شریعتی و سلطه ایدئولوژی‌های خونفشان انقلابی در این دوران، بر مشکلات نظری تحقق جامعه مدنی در ایران افزود.

روشنفکران عصر مشروطه و دوره رضاشاه، عموماً درگیر توسعه و تجدید اجتماعی، گسترش سوادآموزی و حفظ وحدت ملی بودند در حالیکه از شهریور ۱۳۲۰ و سقوط رضاشاه تا انقلاب ۵۷، روشنفکران ما اساساً درگیر آزادی‌های سیاسی و ایدئولوژی‌های رنگارنگ سیاسی بودند بی‌آنکه به پایه‌ها و زمینه‌های این آزادی و دموکراسی آگاهی داشته باشند. در واقع بعد از سقوط رضاشاه تا انقلاب ۵۷ اکثریت روشنفکران ما فاقد حس مسئولیت در مهندسی اجتماعی جهت توسعه ساختارهای شهری بودند.

ادبیات و انقلاب

بخاطر سیطره تبلیغات حزب توده بعد از ۲۸ مرداد ۳۲، در آن سال‌ها عموم شاعران و نویسندگان و هنرمندان علیه تحولات اجتماعی آن دوران عصیان کرده بودند بی‌آنکه - خود - سنگی حتی - در ساختمان آن جامعه نوین گذاشته باشند. همه از رژیم «طلبکار» بودند، بی‌آنکه پرسند: «آیا خودمان به وظایف و مسئولیت‌های مان عمل می‌کنیم؟». واقعیت این بود که رژیم شاه دست به اصلاحات ارضی و اجتماعی مهمی زده بود که حتی دکتر محمد مصدق هم - از ترس «فدائیان اسلام» - جرأت انجام آنها را نداشت، اما روحیه ایلی - ایدئولوژیک رهبران سیاسی و روشنفکران ما، توان جذب و هضم مدرنیسم، توسعه و تجدید اجتماعی را نداشت زیرا بقول آل احمد:

«آنوقت غرب‌زدگی ایجاب می‌کند که همین روستاها را بیاندازیم زیر لگد تراکتورهای جورواجور... و این تراکتورها چه می‌کنند؟ همه مرزها و سامان‌های اجدادی را بهم می‌زنند.»^{۱۱۵۵}

شعر و ادبیات ما در آن زمان بجای اینکه سازنده و راهگشا باشند، عموماً ویرانگر بودند. همه از «شب» (شاه) حرف می‌زدند و از «صبح»^۱ی که با رفتن «شب» (شاه) خواهد آمد. می‌خواستند «شب» (شاه) را بکشند اما معلوم نبود که در پشت دروازه شهر تهران، کدام «نوشیروان عادل» را منتظر نگهداشته بودند. همه علیه تحولات اجتماعی آن زمان عصیان کرده بودند: فقر و ثروت، ظالم و مظلوم، فئودالیسم و بورژوازی، کارگر و کارفرما، انقلاب و ضد انقلاب روز و شب به همدیگر «کیش» می‌دادند بی‌آنکه «پدران سیاسی» جامعه بکوشند تا بر این بازی هولناک، نقطه پایان بگذارند. چشم‌انداز اجتماعی روشنفکران ما، «حلبی‌آباد» و «جنوب شهر» بود. شعر و ادبیات ما - اساساً - از این نواحی «الهام» می‌گرفت بی‌آنکه به رشد قشر عظیم طبقه متوسط جدید شهری (که در واقع حامیان اصلی آزادی و دموکراسی بودند) توجهی کنند. همه از «بچه‌های اعماق» سخن می‌گفتند که بقول شاملو: «بر جنگل بی‌بهار می‌شکفتند / و بر درختان بی‌ریشه، میوه می‌آوردند» بی‌آنکه بدانیم که این «بچه‌های اعماق» ممکن است بسیجی‌های زنجیر بدست یا پاسداران سرکوبگر فاشیسم باشند.

شعر و ادبیات ما از «جنوب شهر» برمی‌خاست که با باران (انقلاب) ویران می‌شد:

«جنوب شهر را باران ویران خواهد کرد

جنوب شهر را باران ویران خواهد کرد

و من شگفتا! غمگین نمی‌شوم

سقوط عاطفه‌های لطیف را در خود، باید، امشب، جشن بگیرم

من، این زمان، رسا و منفجرم، مثل خشم

و مثل خشم، توانیم

و می‌توانم دیوان شعر «حافظ» را بردارم

و برگ برگش را، با دست‌های خویش، پاره پاره کنم

^{۱۱۵۵} - آل احمد، غرب‌زدگی، ص ۱۰

و می‌توانم - چون خنجر و پلاسیدن - لزوم خون و خزان را باورم کنم
 و می‌توانم در رهگذار باد، قد افرازم
 و باغی از شکوفه و شب‌نم را، پَرپر کنم
 و می‌توانم
 - حتی از نزدیک -

سر بُریدن یک تا هزار بَرهٔ نوباوه را نظاره کنم
 نگاه کن! نگاه کن!

که گفته است که ویران شدن تماشائی نیست؟
 که گفته است که ویران شدن غم‌انگیز است؟

جنوب شهر ویران خواهد شد

و جای هیچ غمی نیست

جنوب شهر را آوار آب، ویران خواهد کرد

شمال شهر را ویرانی جنوب...»

روشنفکران ما - در آن زمان - حتی با جشن هنر شیراز، جشنوارهٔ طوس، بنیاد فرهنگ ایران، تالار رودکی و فرهنگسرای نیاوران هم میانه‌ای نداشتند، در واقع هر چه که از «بالا» می‌آمد، «بو» می‌داد و اشرافی و بورژوائی تلقی می‌شد.

«جبههٔ امتناع» روشنفکران و رهبران سیاسی، تمرکز بیش از حد قدرت در دست شاه، اشتباهات غیرقابل توجیه رژیم و خصوصاً سلطهٔ جهنمی ساواک، چاقوی مخالفان و روشنفکران انقلابی را تیزتر می‌کرد و در این میان روشنفکران و رهبران سیاسی ما فراموش کرده بودند که استقرار آزادی و دموکراسی به زیرساخت‌های اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی مناسب و به ظهور طبقات یا اقشار معینی نیاز دارد. به عبارت روشن‌تر: **دموکراسی، همزاد سرمایه داری است و لذا در یک جامعهٔ فئودالی، استقرار آزادی و دموکراسی غیرممکن است.**

بنابراین: جامعهٔ ایلی - ایدئولوژیک روشنفکری ما - با نفی عوامل رشد دموکراسی (یعنی با نفی زیرساخت‌های بورژوائی نظام گذشته) نمی‌توانست حامل آزادی، دموکراسی و حقوق بشر باشد.

با چنان ایدئولوژی و اعتقادی، اکثریت قریب باتفاق روشنفکران و رهبران سیاسی ما در آن دوران، عکس برگردان امام خمینی (یا در شکل خوشبینانه و «پیشرو») شبیه کیم ایل سونگ، کاسترو یا انورخوجه بودند.

نوعی ماهیت‌گرایی مطلق در ارزیابی رژیم شاه (بعنوان یک رژیم وابسته و دست‌نشانده) روشنفکران و رهبران سیاسی ما را از درک تضادهای محمدرضا شاه با دولت‌های اروپائی و آمریکائی باز داشت. در واقع، در فضائی از اشتباهات یا ندانم کاری‌های سیاسی، هم رژیم شاه و هم روشنفکران و رهبران سیاسی، **آتش بیارِ معرکهٔ انقلاب بودند...**

روند مدرنیسم، توسعه و تجدد ملی از زمان رضاشاه در ایران آغاز شد و در زمان محمدرضا شاه اوج بی‌سابقه‌ای یافته بود. این توسعهٔ صنعتی و تحولات اجتماعی، باعث رشد چشم‌گیر طبقهٔ متوسط و مدرن

شهری شده بود و لذا بر اختناق سیاسی رژیم هم تأثیر گذاشته بود، بطوریکه در سال‌ها ۵۶-۵۷، زمینه برای استقرار آزادی‌های سیاسی فراهم بود، اما عموم روشنفکران و رهبران سیاسی ایران در آن زمان به چیزی جز «سرنگونی» و «انقلاب» نمی‌اندیشیدند...

رضاشاه و محمدرضا شاه با اهمیت دادن به تجدّد ملی و توسعه صنعتی و اقتصادی و نیز با ایجاد دادگستری و کوتاه کردن دست ملاها از عرصه‌های قضائی کشور و با تدوین و اجرای قوانین مترقی (خصوصاً در باره حقوق زنان) گام‌های مهمی در تجدّد اجتماعی، توسعه ملی و قانونمندی جامعه برداشتند اما بخاطر فاصله بین ملت و دولت و عدم مشارکت طبقه متوسط علاقمند، اصلاحات شان، اهمیت اجتماعی لازم را نیافت... و این چنین بود که در آستانه رویدادهای سال ۵۷ وقتی که شاه «صدای انقلاب مردم» را شنید، طبقه علاقمند و متشکلی وجود نداشت تا از دستاوردهای رژیم دفاع نماید. به عبارت دیگر: اگر بپذیریم که حاکمیت قانون، ناسیونالیسم و ترقیخواهی (تجدّد) و استقرار آزادی‌های سیاسی، چهار محور اساسی آرمان‌های مشروطیت بودند، می‌توان گفت که رضاشاه و محمدرضا شاه با اهمیت دادن به توسعه اقتصادی، صنعتی، تجدّد اجتماعی و با تأکید بر نوعی ناسیونالیسم انسانی، از تحقق چهارمین آرمان جنبش مشروطیت (یعنی توسعه سیاسی و استقرار آزادی) باز ماندند...

خاطرات و خطرات!

در پایان این بخش، ضمن طرح خاطراتی از روزهای انقلاب ۵۷، بار دیگر نشان می‌دهیم که شعارها و گفتمان‌های روشنفکران انقلاب مشروطیت چگونه در انقلاب ۵۷ به گفتمان‌ها و شعارهای «مشروعطلبان» سقوط کرد:

انقلاب اسلامی و شخص آیت‌الله خمینی از آغاز برای من نوعی توهین بزرگ به حرمت انسانی بود. من در آن روزها در یک مسافرخانه کوچک بنام «بیستون» در خیابان امیرکبیر (چراغ برق) زندگی می‌کردم. در واقع بعد از انتشار نشریه دانشجویی «سهند» (بهار ۱۳۴۹) و اذیت و آزارهای ساواک، من مجبور شده بودم که در این مسافرخانه زندگی کنم، در یک اتاقک ۳×۲ متری. بنابراین طبیعی بود که از آنهمه آزار و اختناق رژیم گذشته بیزار باشم، با اینهمه در حوادث و رویدادهای منجر به انقلاب ۵۷، من دارای حالتی دوگانه بودم: بیزار از آزار و اختناق ساواک، و گریزان از آنچه که بنام انقلاب و انقلاب اسلامی در حال وقوع بود. انتشار کتاب «اسلام‌شناسی» (فروردین ۱۳۵۷) و «حلاج» (اردیبهشت ۵۷) و خصوصاً «آخرین شعر» (مرداد ۱۳۵۷) بازتاب این هراس و بیزاری و نفرت بود.

خیابان امیرکبیر (چراغ برق) و خصوصاً «سرچشمه» از یکطرف به میدان سپه و بهارستان و ژاله و دانشگاه تهران می‌رسید و از طرف دیگر به بازار تهران و خیابان سیروس (بوذرجمهری)، سه راه آذری تا خیابان ری و بهشت زهرا.

در آن حالت دوگانه بیزاری و گریز، ساعت ۴ بعدازظهر روز ۲۶ دی ماه ۵۷ وقتی خبر «رفتن شاه» مثل بُمبی

در سراسر ایران ترکید، من در «میدان سپه»ی تهران بودم، در اقیانوسی از مردمی بی‌چهره، گمگشته، گنگ و گیج... روزنامه‌های کیهان و اطلاعات با تیتربسیار درشت «شاه رفت» در دست‌های مردم هیجان‌زده، می‌رقصیدند، در اینحال، وقتی مجسمه رضاشاه را در «میدان سپه» بزیر می‌کشیدند، من هیچ احساس شادمانی یا رضایتی نداشتم، «آخرین شعر»- در واقع- گویای این حس و حالت من نسبت به انقلاب اسلامی و شخصیت خمینی بود. بعد از این «آخرین شعر»، من دیگر بطور کلی از شعر کناره گرفتم و به تاریخ و مطالعات تاریخی کشیده شدم:

آخرین شعر

- «نه!»

نه!

نه!

مرگ است این

که به هیأت قدّيسان

بر شطّ شادِ باورِ مردم

پارو کشیده است ...»

این را خروس‌های روشن‌بیداری

- خون کاکلانِ شعله‌ورِ عشق -

گفتند

- «نه!»

این،

منشورهای منتشرِ آفتاب نیست

کتیبه کهنه تاریخست -

که ترس و

تازیانه و

تسلیم را

تفسیر می‌کند.

آوازهای سبزِ چکاوک نیست

این زوزه‌های پوزه «تازی» هاست

کز فصل‌های کتابسوزان

وز شهرهای تهاجم و تاراج
می آیند.»

این را سرودهای سوخته
- در باران -
می گویند.

*

خلیفه!
خلیفه!
خلیفه!
چشم و چراغ تو روشن باد!!!
اخلافِ لافِ تو
- اینک -
در خرقه‌های توبه و تزویر
با مُشتی از استدلال‌های لال
حلاجِ دیگری را
بر دار می‌برند
خلیفه!
خلیفه!
چشم و چراغ تو روشن باد!!!

*

در عمقِ این فریبِ مُسَلَّم
در گردبادِ دین و دغا -
باید
از شعله و
شقایق و
شمشیر
رنگینِ کمانی برافرازم...

از خاطرات مختلف زمان انقلاب ۵۷، آنچه را که در اینجا می‌توانم بگویم اینست:
در رویدادها و حوادث خونین روزهای ۱۶ تا ۲۲ بهمن، من دو سه بار در بهشت‌زهرا شاهد تشییع و تدفین
«شهداء» بودم. در یکی از این روزها از سر کنجکاوای یا همدلی، به هنگام تدفین یکی از شهداء، دیدم که در «گور»
بجای جسد شهید، مقداری روده و جگر و استخوان ریخته‌اند، با تعجب و حیرت از یکی از عزاداران پرسیدم:

- پیکر شهید چه شد؟

مردی «ریشمند» با گریه و زاری جواب داد:

- «برادر! زیر تانک! زیر تانک‌های ارتشی، له شده!»

این صحنه - با توجه به آن فضای خون و جنون و شهادت - در ذهن من بود تا در دسامبر ۱۹۸۹ حوادث مربوط به رومانی و سرنگونی چائوشسکو پیش آمد. در جریان حوادث این کشور بود که دیدم جسدهائی را از اداره پزشکی قانونی بیرون کشیده بودند و به عنوان «شهید» در برابر تلویزیون‌های جهانی قرار دادند. بعدها گزارشگر معروف شبکه ۱ تلویزیون فرانسه پاتریک بورا^{۱۱۵۶} در یک برنامه تلویزیونی به این «صحنه‌سازی»ها اشاره کرد و اعتراف نمود که تعداد ۷-۸ هزار کشته در حوادث رومانی، بسیار بسیار اغراق آمیز بوده است!

پس از انقلاب، ما در یک آپارتمان کوچک، واقع در خیابان نادرشاه شمالی (جنب تهران کلینیک) زندگی می‌کردیم. در آن روزها، مسئله ماهیت انقلاب اسلامی، جنگ عراق، اشغال سفارت آمریکا و «خصلت ضدامپریالیستی امام خمینی» مسئله روز نیروهای سیاسی و روشنفکری بود که هر کس می‌بایستی به اصطلاح «تعیین موضع» می‌کرد.

با توجه به استقبال گسترده از کتاب کوچک «اسلام‌شناسی» و خصوصاً «حلاج» و انتشار «آخرین شعر» و بعد، نقدی که از حوزه علمیه قم در روزنامه «آیندگان» چاپ شده بود و خصوصاً کتاب تهدیدآمیز و فتواگونه یکی از اساتید حوزه علمیه قم بنام «سید محمود میردامادی» (نشر «انجمن اسلامی صاحب‌الزمان خمینی شهر») و دستگیری و شکنجه شدید ناشر «اسلام‌شناسی» - زنده‌یاد نصرت دیوان‌بیگی - من به اصطلاح «مهدورالدم» شده بودم و دیگر زندگی را «تمام شده» می‌دیدم. بنابراین، در آن روزها توجه چندانی به غوغاهای سیاسی - سازمانی دوستان نداشتم بلکه بیشتر به نوشتن کتاب «بابک خرم‌دین» (جنبش سرخ جامگان) مشغول بودم... در این میان، به پیشنهاد آقای «حبیب کاوش» کارگردان فیلم «فصل خون» (درباره شورش ماهیگیران بندر انزلی در نخستین ماه‌های انقلاب اسلامی)، شروع به تهیه فیلمنامه‌ای بر اساس کتاب «حلاج» کردیم. برای نوشتن این فیلمنامه، من ابتداء به دوستان عزیزم زنده‌یاد سعید سلطانیپور و بعد محسن یلفانی مراجعه کردم تا سرانجام، احمد شاملو پذیرفت که فیلمنامه «حلاج» را بنویسد و بهمین جهت جلساتی در خانه من یا شاملو تشکیل می‌شد.

احمد شاملو (صرف نظر از ضدیت غیرمنصفانه‌اش با رژیم شاه و داوری شتابزده در باره شاهنامه فردوسی) شاعری بود بسیار «طناز» (طنزگو) و مُدرن (در تعریف اروپائی کلمه) که شناخت شگفتی از موسیقی کلاسیک غرب و ادبیات اروپائی داشت. او برآستی «شاعر آزادی» بود^{۱۱۵۷}. شاملو از جمله روشنفکران نادری بود که در آن روزهای پر تب و تاب، نسبت به حاکمیت جمهوری اسلامی هشدار می‌داد و مبارزه شدیدی را علیه سیاست‌های شاعران و نویسندگان «توده‌ای» (بخاطر حمایت بیدریغ شان از امام خمینی) آغاز کرده بود که

1156- Patrick Bourrat

^{۱۱۵۷} - بقول دکتر بهمن مقصدلو

سرانجام، منجر به اخراج یا انشعاب آنان از «کانون نویسندگان ایران» گردید.

شعر درخشان احمد شاملو خطاب به خمینی، بدون نام شاعر، در همین زمان انتشار یافته بود:

«ابلها مردا!

ابلها مردا!

عدوی تو نیستم

من،

انکار توأم!...»

در کنار افسون‌ها و افسانه‌سرائی‌های اکثریت رهبران سیاسی و روشنفکران ایران، بودند روشنفکرانی که از آغاز، «صدای پای فاشیسم» را شنیده بودند و نسبت به استقرار یک فاشیسم مذهبی، هشدار داده بودند که علاوه بر احمد شاملو، باید از دکتر مهدی بهار (نویسنده کتاب معروف «میراث‌خوار استعمار»)، دکتر مصطفی رحیمی، پرویز اوصیاء و خانم مهشید امیرشاهی نام بُرد.

من در آن روزهای تعقیب و گریز، کمتر به اصطلاح «آفتابی» می‌شدم. در آن روزها، کتابفروشی مدرنی بنام «کتابفروشی تاریخ» در منطقه عباس‌آباد تهران، به همت استاد ایرج افشار و فرزندش (بابک افشار) تأسیس شده بود که بسیار غنی و چشم‌گیر بود. این، اولین کتابفروشی به سبک کتابفروشی‌های اروپائی در ایران بود. در یکی از غروب‌ها، وقتی به کتابفروشی «تاریخ» وارد شدم دیدم که شاهرخ مسکوب، استاد عبدالحسین زرین‌کوب، فریدون مشیری و محمد پروین گنابادی با دکتر مهرداد بهار دربارهٔ خمینی و سیاست‌های حزب توده و شخصیت کیانوری «مجادله» می‌کنند.

مهرداد بهار، شاهرخ مسکوب و محمد پروین گنابادی (مترجم نامدار کتاب «مقدمه»ی ابن‌خلدون) در جوانی از مسئولان برجسته حوزه‌های حزب توده در اصفهان و مشهد بودند.

روشن بود که حمایت مهرداد بهار از خمینی نه بخاطر اعتقادات مذهبی او بلکه بیشتر بخاطر تعلقات گذشته‌اش به حزب توده و ضدیتش با شاه بود، اما - در هر حال - در آن روزها، موضع‌گیری‌های مهرداد بهار برایم بسیار بسیار سؤال‌انگیز بود:

- پسر استاد ملک‌الشعراء بهار و استاد بزرگ اساطیر و تاریخ ایران باستان چرا و چگونه از خمینی حمایت می‌کند؟

در چنان حالتی از «پرسش» و «پُرسش»، وقتی به خانه رسیدم و ماجرا را به هم‌سرَم گفتم؛ پرسید:

- بالاخره تو با کی هستی؟ با دکتر مهرداد بهار؟ یا با شاهرخ مسکوب؟

گفتم:

- با همهٔ علاقه و ارادتم به مهرداد بهار، من در کنار حزب توده و انقلاب اسلامی نخواهم بود!

کتابشناسی و منابع

- آبادیان، حسین: زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقائی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات سیاسی، ۱۳۷۷.
- آبراهامیان، یرواند: ایران بین دو انقلاب، از مشروطه تا انقلاب اسلامی، ترجمه کاظم فیروزمند، حسن شمس‌آوری، محسن مدیر شانه‌چی، چاپ دوم، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۸.
- _____ : کودتا، ترجمه ناصرزرافشان، انتشارات نگاه، تهران، ۱۳۹۳.
- آدمیت، فریدون: ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، تهران، انتشارات پیام، بی‌تاریخ.
- _____ : فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت ایران، چاپ پنجم، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۵.
- _____ : فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران، تهران، پیام، ۲۵۳۵.
- آل احمد، جلال: در خدمت و خیانت روشنفکران (۲ جلد)، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۷.
- _____ : غرب زدگی، تهران، نشر ستیغ، بی‌تاریخ.
- _____ : کارنامه سه ساله، تهران، انتشارات زمان، ۱۳۵۳.
- آوانسیان، اردشیر: خاطرات، ویراستار بابک امیرخسروی، تهران، نشر نگه، ۱۳۷۶.
- ابن خلدون: مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، ۲ جلد، تهران، بنگاه نشر و ترجمه کتاب، ۱۳۴۵.
- اتابکی، منصور علی و احمد بنی احمد: پنج روز رستاخیز ملت، تهران، ۱۳۳۲.
- احتشام السلطنه: خاطرات احتشام السلطنه، به کوشش سید محمد مهدی موسوی.
- اسپونویل، آندره، کنت: رساله کوچک در باب فضیلت‌های بزرگ، ترجمه مرتضی کلانتریان، تهران، آگاه، ۱۳۸۴.
- اسناد سخن می‌گویند، [پژوهش و برگردان احمد علی رجائی و مهین سروری]، ۲ جلد، تهران، انتشارات قلم، ۱۳۸۳.
- اشرف، احمد: موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران، تهران، انتشارات پیام، ۱۳۵۹.
- اعتصامی، پرویز: «اسرار ناگفته‌ای از کودتای مرداد ۱۳۲۳»: در: مصدق در پیشگاه تاریخ، به کوشش محمود طلوعی، تهران، نشر علم، ۱۳۷۹.
- اعرابی، حسین (به کوشش): یادنامه مهندس کاظم حبیبی، تهران، ناشر مؤلف، ۱۳۷۰.
- افراسیابی، بهرام: (ویراستار): زندگی طوفانی: خاطرات سید حسن تقی‌زاده، تهران، علمی، ۱۳۷۲.
- _____ : (ویراستار): مصدق و تاریخ، تهران، نیلوفر، ۱۳۶۰.
- _____ : خاطرات و مبارزات دکتر حسین فاطمی، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۶۶.
- افشار، ایرج: «درد دل‌های سیاسی خلیل ملکی با الهیار صالح»: در: فصلنامه نگاه نو، شماره ۶۳، آبان ۱۳۸۳.
- _____ : پرونده‌های صالح (در باره الهیار صالح)، تهران، کتاب روشن، ۱۳۸۴.
- _____ (به کوشش): نامه‌های دوستان به دکتر محمود افشار، انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، تهران، ۱۳۷۵.
- اکبری، علی اکبر: علل ضعف تاریخی بورژوازی ایران، تهران، نشر سپهر، ۱۳۵۷.
- اکتشافی، پرویز: خاطرات سرگرد هوایی پرویز اکتشافی، به کوشش حمید احمدی، کلن (آلمان)، ۱۳۷۷.
- الموتی، مصطفی: ایران در عصر پهلوی (سرنوشت سیاست پیشگان و قربانیان نفت)، ج ۸، لندن، ۱۳۷۵؟
- امیر خسروی، بابک: نظر از درون به نقش حزب توده ایران، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۵.
- امینی، داوود: جمعیت فدائیان اسلام، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱.
- امینی، علیرضا: تاریخ روابط خارجی ایران در دوران پهلوی، تهران، صدای معاصر، ۱۳۸۱.
- انقطاع، ناصر: پان‌ایرانیست‌ها، لوس‌آنجلس آمریکا، شرکت کتاب، ۲۰۰۵.
- برهان، عبدالله: کارنامه حزب توده و راز سقوط مصدق (۲ جلد)، تهران، علم، ۱۳۷۹.
- بزرگمهر، جلیل (به کوشش): مصدق در محکمه نظامی، ۲ جلد، چاپ خارج از کشور، انتشارات نهضت مقاومت ملی ایران، بی‌تاریخ.

- _____ : تقریرات مصدق در زندان در باره حوادث زندگی خویش، تنظیم شده به کوشش ایرج افشار، تهران، انتشارات فرهنگ ایران زمین، ۱۳۵۹.
- _____ : رنج‌های سیاسی دکتر محمد مصدق، تهران، نشر ثالث، ۱۳۷۷.
- _____ : مصدق در دادگاه تجدید نظر نظامی، تهران، انتشار، ۱۳۶۵.
- _____ : ناگفته‌ها و کم‌گفته‌ها از دکتر محمد مصدق و نهضت ملی ایران، تهران، نشر کتاب نادر، ۱۳۷۹.
- _____ : مظفر: آنکه گفت: نه! (وصیت‌نامه سیاسی دکتر مظفر بقائی)، آمریکا، ۱۹۸۴.
- _____ : چه کس منحرف شد؟! دکتر مصدق یا دکتر بقائی؟ (متن کامل مدافعات دکتر بقائی در دادگاه تجدیدنظر نظامی)، چاپ نقش جهان، تهران، ۱۳۴۱.
- _____ : خاطرات دکتر مظفر بقائی کرمانی، از مجموعه «طرح تاریخ شفاهی ایران»، مصاحبه کننده: حبیب لاجوردی، با مقدمه و ویرایش: محمود طلوعی، تهران، نشر علم، ۱۳۸۲.
- _____ : دکتر مظفر بقائی کرمانی در پیشگاه تاریخ، کرمان، پارم چاپ، ۱۳۵۸.
- بهار، محمد تقی (ملک الشعراء): تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران (۲ جلد)، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳.
- بهبودی، سلیمان: رضاشاه (خاطرات سلیمان بهبودی، شمس پهلوی، علی ایزدی)، به اهتمام غلامحسین میرزا صالح، تهران، طرح نو، ۱۳۷۲.
- بهرروز، مازیار: «کودتای سال ۱۳۳۲ و میراث حزب توده»، در: مصدق و کودتا، ترجمه علی مرشدی‌زاده، تهران، نشر قصیده‌سرا، ۱۳۸۴.
- بهبودی، علی: شبه خاطرات، تهران، زرین، ۱۳۷۵.
- بیل، جیمز، راجر لوئیس (ویراستاران): مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوه بیات، تهران، نشر نو، ۱۳۶۸.
- پزشکزاد، ایرج: «قانون اختیارات مصدق و انحلال مجلس از نظر حقوقی»، در: مجله بخارا، شماره ۲۵، مرداد - شهریور ۱۳۸۱.
- پوریا، ارسلان (به اهتمام): کارنامه مصدق و حزب توده، ۲ جلد، فلورانس، مزدک، بی تاریخ.
- پهلوی، اشرف: چهره‌هائی در آینه، چاپ آمریکا، ۱۹۸۰.
- _____ ، رضاشاه: سفرنامه مازندران (سفرنامه خوزستان، سفرنامه مازندران) چاپ جدید، هامبورگ، نشر تلاش، ۱۳۸۲.
- _____ ، محمد رضا شاه: «نامه محمد رضاشاه به مادرش تاج الملوک»، در: فصلنامه تاریخ معاصر ایران، شماره ۴، تهران، ۱۳۷۱.
- _____ ، محمد رضا شاه: مأموریت برای وطنم، چاپخانه سازمان سمعی و بصری هنرهای زیبای کشور، تهران، ۱۳۴۰.
- _____ : تربیتی سنجابی، محمود: احزاب سیاسی ایران؛ قربانیان باور، تهران، انتشارات آسیا، ۱۳۷۵.
- _____ : ترکمان، محمد: اسرار قتل رزم‌آرا (به نقل از منابع انتظامی و قضائی)، تهران، رسا، ۱۳۷۰.
- _____ : تشنجات، درگیریهای خیابانی و توطئه‌ها در دوران حکومت دکتر محمد مصدق، تهران، رسا، ۱۳۵۹.
- _____ : توطئه بودن و قتل افشارطوس، تهران، رسا، ۱۳۶۳.
- _____ : (گردآورنده): یادنامه دکتر سید حسین فاطمی، نشر هزاران، تهران، ۱۳۷۴.
- _____ : «چند سند منتشر نشده در باره کودتای ۲۵ مرداد ۳۲» بخش ۱-۸، روزنامه اطلاعات، مرداد - شهریور ۱۳۷۴.
- _____ : تفرشی، مجید و محمود طاهر احمدی: گزارش‌های محرمانه شهربانی، ج ۲، تهران، انتشارات سازمان اسناد ملی، ۱۳۷۱.
- _____ : تفرشیان، ابوالحسن: قیام افسران خراسان، تهران، انتشارات اطلس، چاپ دوم، ۱۳۶۷.
- _____ : تملن، محمد حسین: «دولت ساعد» در: رزم ماهانه، شماره ۶، ۱۳۲۷.

- ثابتیان، منوچهر: «نگاهی از درون به جنبش چپ ایران»، در: فصل، کتاب، شماره ۲، لندن، بهار ۱۳۶۹.
- جاوید، م. الف (محمدامینی؟): دموکراسی ناقص (بررسی سال های ۳۲-۱۳۲۰)، نشراتحادیه کمونیست های ایران، اروپا، ۱۳۵۸.
- جوانشیر، ف. م.: تجربه بیست و هشتم مرداد، نظری به جنبش ملی شدن صنعت نفت، تهران، نشر حزب توده، ۱۳۵۹.
- حائری، عبدالهادی: نخستین رویارویی های اندیشه گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۷.
- حاج سیّاح: خاطرات حاج سیّاح، به کوشش حمید سیّاح، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۵۶.
- حجازی، مسعود: رویدادها و داوری (۱۳۳۹-۱۳۲۹)، تهران، انتشارات نیلوفر، ۱۳۷۵.
- حدادی، بهمن: «مطبوعات توده ای»، در: حزب توده ایران، ج ۲، تهران، ۱۳۶۰.
- حسینیان، روح الله: بیست سال تکاپوی اسلام شیعی در ایران، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱.
- حقدار، علی اصغر: محمد علی فروغی و ساختارهای نوین مدنی، تهران، انتشارات کویر، ۱۳۸۴.
- حکمت، علی اصغر: سی خاطره از عصر فرخنده پهلوی، تهران، انتشارات وحید، ۱۳۵۵.
- خامه ای، انور: از انشعاب تا کودتا، تهران، انتشارات هفته، ۱۳۶۳.
- _____ : خاطرات سیاسی (پنجاه و سه نفر، فرصت بزرگ از دست رفته، از انشعاب تا کودتا)، تهران، نشر گفتار، ۱۳۷۲.
- خسروپناه، محمد حسین: سازمان افسران حزب توده ایران (۱۳۳۳-۱۳۲۳)، تهران، شیرازه، ۱۳۷۸.
- _____ (به کوشش): سازمان افسران حزب توده ایران از درون، تهران، انتشارات پیام امروز، ۱۳۸۳.
- خسروشاهی، سید هادی (به کوشش): فدائیان اسلام؛ تاریخ، عملکرد، اندیشه، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۵.
- خطیبی، پرویز (با همکاری فیروزه خطیبی): خاطراتی از هنرمندان، لوس آنجلس، شرکت کتاب، ۱۹۹۴.
- خلعتبری، فریده (گردآورنده): کیانوری و ادعاهایش، تهران، انتشارات شبوویز، ۱۳۷۳.
- خلیلی خو، محمد رضا: توسعه و نوسازی ایران در دوره رضاشاه، تهران، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۳.
- خواجانه نوری، ابراهیم: بازیگران عصر طلایی، تهران، انتشارات جاویدان، ۲۵۳۷.
- خوش نیت، سید حسین: سید مجتبی نواب صفوی، اندیشه ها و مبارزات و شهادت او، تهران، منشور برادری، ۱۳۶۰.
- دروویل، گاسپار: سفرنامه، ترجمه جواد محبی، تهران، انتشارات گوتنبرگ، بی تاریخ.
- دها، سید حسین: یادداشت های عمر، ج ۴، تهران، لوس آنجلس، انتشارات اقبال، ۱۳۷۱.
- دهنوی، م. (گردآورنده): مجموعه ای از مکتوبات و سخنرانی و پیام های آیت الله کاشانی، ج ۲، تهران، نشر چاپخش، ۱۳۶۱.
- دولت آبادی، یحیی: حیات یحیی، تهران، انتشارات عطار، ۱۳۷۱.
- ذبیح، سپهر: ایران در دوره مصدق، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، انتشارات عطائی، ۱۳۶۳.
- _____ : تاریخ جنبش کمونیستی، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، انتشارات عطائی، تهران، ۱۳۶۴.
- رائین، اسماعیل: اسرار خانه سدان، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۵۸.
- _____ : فراموشخانه و فراماسونری در ایران، ج ۱، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۵۷.
- رزم آرا، حاجعلی: خاطرات و اسناد سپهبد حاجعلی رزم آرا، بکوشش کامبیز رزم آرا و کاوه بیات، تهران، انتشارات شیرازه، ۱۳۸۲.
- رستمی، فرهاد: پهلوی هابه روایت اسناد، ج ۱، چاپ و نشر نظر، تهران، ۱۳۷۸.
- رسولی پور، مرتضی (به کوشش): ناگفته هائی از دولت دکتر مصدق (دستنوشته های امیر تیمور کلالی)، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۰.
- رضازاده شفق، صادق: خاطرات مجلس - دموکراسی چیست؟، تهران، روزنامه کیهان، ۱۳۳۴.

- روبین، باری: جنگ قدرت‌ها در ایران، ترجمه محمود مشرفی، تهران، انتشارات آشتیانی، ۱۳۶۳.
- روحانی، فؤاد: «امیر علانی و ماجرای ملی شدن نفت» در: فصلنامه ره‌آورد، شماره ۳۸، چاپ آمریکا، بهار ۱۳۷۴.
- _____ : تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران، تهران، جیبی، ۱۳۵۳.
- _____ : زندگی سیاسی مصدق در متن نهضت ملی ایران، چاپ انگلستان، نشر نهضت مقاومت ملی ایران، ۱۳۶۶.
- روحانیت و اسرارفاش نشده از نهضت ملی شدن صنعت نفت [جمعی از نویسندگان] دارالفکر، قم، ۱۳۵۸.
- رهنما، علی: نیروهای مذهبی بر بستر نهضت ملی، تهران، نشر گام نو، ۱۳۸۴.
- ریمن، فرهنگ: «کاشانی و مصدق»، جبهه آزادی، ۱۶ اردیبهشت، ۶ خرداد ۱۳۳۲.
- زاده محمدی، مجتبی: لومپن‌ها در سیاست عصر پهلوی (۱۳۰۴-۱۳۴۲)، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۵.
- زربخت، مرتضی: خاطراتی از سازمان افسران حزب توده، به کوشش حمید احمدی، تهران، ققنوس، ۱۳۸۲.
- زهتاب فرد، رحیم: افسانه مصدق، تهران، نشر علمی، ۱۳۷۶.
- _____ : خاطرات در خاطرات، تهران، انتشارات ویستار، ۱۳۷۳.
- _____ : خاطرات و مشاهدات به انضمام مکاتبات، بکوشش سید فرید قاسمی، نشر انوشه، تهران، ۱۳۷۹.
- زیرک زاده، احمد: پرسشهای بی‌پاسخ در سالهای استثنایی، خاطرات مهندس احمد زیرک‌زاده، بکوشش ابوالحسن ضیا ظریفی - خسرو سعیدی، تهران، نیلوفر، ۱۳۷۶.
- ساعده مراغه‌ای، محمد: خاطرات سیاسی محمد ساعد مراغه‌ای، به کوشش باقر عاقلی، تهران، نشر نامک، ۱۳۷۳.
- سالمی، محمد حسن، تاریخ نهضت ملی شدن صنعت نفت از نگاه دیگر، انتشارات مرکز اسناد اسلامی، تهران، ۱۳۸۸.
- _____ : «مصاحبه در باره روز قبل از کودتای ۲۸ مرداد و نامه سید ابوالقاسم کاشانی» در: فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر، شماره ۱-۲، تهران، ۱۳۷۴.
- _____ (تدوین کننده): دو نامه مهندس کاظم حسینی به آیت‌الله کاشانی و پاسخ آنها، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۴.
- _____ : یادباد، محمدحسن سالمی، نشر شورآفرین، تهران، ۱۳۹۳.
- سحابی، عزت‌الله [زیر نظر]: مصدق، دولت ملی و کودتا، انتشارات طرح نو، تهران، ۱۳۸۱.
- نیم قرن خاطره و تجربه، تهران، نشر فرهنگ صبا، ۱۳۸۸.
- سررشته، حسینقلی: خاطرات من (یادداشت‌های دوره ۱۳۱۰-۱۳۳۴)، ناشر مؤلف، تهران، ۱۳۶۷.
- سرشار، هما (ویراستار): شعبان جعفری، لس آنجلس، ناب، ۲۰۰۲.
- سعیدی سیرجانی، علی اکبر: «دکتر بقائی و دکتر مصدق»، در: فصلنامه ره‌آورد، چاپ آمریکا، شماره ۳۱، پائیز ۱۳۷۱.
- سنجابی، کریم: امیدها و ناامیدی‌ها، لندن، جبهه، ۱۳۶۸.
- _____ : تاریخ شفاهی هاروارد، به کوشش ضیا صدقی، کالیفرنیا، آمریکا، اکتبر ۱۹۸۳.
- شایگان، سید علی: خاطرات سید علی شایگان، گردآورنده احمد شایگان، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۸۵.
- شریعتی علی: بازگشت به خویش، تهران، نشر ابوذر، ۱۳۵۷.
- _____ : حسین؛ وارث آدم، تهران، انتشارات قلم، ۱۳۶۱.
- _____ : بازشناسی هویت ایرانی - اسلامی، تهران، انتشارات الهام، ۱۳۶۱.
- شفیعی کدکنی، محمد رضا: قلندریه در تاریخ (دگردیسی‌های یک ایدئولوژی)، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۸۶.
- شمسا، مهپور: نویافته‌هایی در ارتباط با محمد مصدق، ج ۱، تگزاس آمریکا، بدون تاریخ.
- شمشیری، مهدی: زندگی‌نامه محمد مصدق از تولد تا پایان تحصیلات، اخذ تابعیت سویس، بکوشش علی صالحی، تگزاس، ۲۰۰۲/۱۳۸۱.
- شوکت، حمید: در تیررس حادثه (زندگی سیاسی قوام السلطنه)، نشر اختران، تهران، ۱۳۸۵.
- شیخ‌الاسلامی، جواد: سیمای احمدشاه قاجار، تهران، گفتار، ۱۳۶۸.
- شیرازی، اصغر: مدرنیته، شبهه و دموکراسی، تهران، نشر اختران، ۱۳۸۶.

- شیفته، نصرالله: زندگینامه و مبارزات سیاسی دکتر حسین فاطمی، تهران، ۱۳۶۶.
- صباحی، هوشنگ: سیاست انگلیس و پادشاهی رضاشاه، ترجمه پروانه ستاری، تهران، نشر گفتار، ۱۳۷۹.
- صدیقی، عیسی: رضاشاه و تحولات فرهنگی ایران، تهران، وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۵۶.
- صدیقی، غلامحسین: «گفتگو با دکتر غلامحسین صدیقی» در: جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران، غلامرضا نجاتی، تهران، شرکت انتشار، ۱۳۷۳.
- صفائی، ابراهیم: اشتباه بزرگ؛ ملی شدن نفت، تهران، کتاب سرا، ۱۳۷۱.
- صفری، محمد علی: از استعفای رضاشاه تا سقوط مصدق، تهران، ۱۳۷۱.
- _____ : قلم و سیاست، ج ۱، تهران، نشر نامک، ۱۳۷۱.
- طباطبائی، سید جواد: دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران، تهران، نشر نگاه معاصر، ۱۳۸۰.
- _____ : زوال اندیشه سیاسی در ایران، تهران، کویر، ۱۳۷۳.
- طلوعی، محمود: (به کوشش)، مصدق در پیشگاه تاریخ، تهران، نشر علم، ۱۳۷۹.
- _____ : راز بزرگ، ج ۲، تهران، نشر علم، ۱۳۸۰.
- عارف قزوینی: شاعر ملی ایران، تدوین سید هادی حائری زاده، تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۶۴.
- _____ : کلیات عارف قزوینی، به اهتمام عبدالرحمن سیف آزاد، چاپ چهارم، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۴۲.
- عاقلی، باقر: ذکاالملک فروغی و شهریور ۱۳۲۰، تهران، نشر علمی، ۱۳۶۷.
- _____ : روزشمار تاریخ ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی، ۲ جلد، چاپ پنجم، تهران، نشر گفتار، ۱۳۷۹.
- _____ : میرزا احمدخان قوام السلطنه در دوران قاجاریه و پهلوی، تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۷۶.
- عبّاسی، روح‌الله: خاطرات یک افسر توده‌ای (۱۳۳۵-۱۳۳۰)، مونترال (کانادا)، انتشارات فرهنگ، ۱۹۸۹.
- عراقی، حاج مهدی: ناگفته‌ها، تهران، انتشارات رسا، ۱۳۷۰.
- عسگری، نور محمد: مصدق، سپهد زاهدی، استکهلم، ۱۳۷۹.
- عظیمی، فخرالدین: بحران دموکراسی در ایران (۱۳۳۲-۱۳۲۰)، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی - بیژن نودری، تهران، نشر البرز، ۱۳۷۲.
- _____ : «تأملی در نگرش سیاسی مصدق»، در: نگاه نو، شماره ۳۶، ۱۳۷۷.
- _____ : «حاکمیت ملی و دشمنان آن»، در: تجربه مصدق در چشم‌انداز آینده ایران، به کوشش هوشنگ کشاورز صدرو حمید اکبری، مریلند آمریکا، ۲۰۰۵.
- _____ : حاکمیت ملی و دشمنان آن، تهران، نشر نگاره آفتاب، ۱۳۸۳.
- علا، حسین: «گزارشهای روزانه به شاه»، در: فصلنامه تاریخ معاصر ایران، شماره ۲، تهران، تابستان ۱۳۷۶.
- علم، مصطفی: نفت، قدرت و اصول ملی شدن نفت ایران و پیامدهای آن، ترجمه غلامحسین صالحیار، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۱.
- عموئی، محمد علی: دُرد زمانه، تهران، آزان، ۱۳۷۷.
- عمیدی نوری، ابوالحسن: یادداشت‌های یک روزنامه‌نگار، ج ۲، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۴.
- غنی، سیروس: ایران؛ برآمدن رضاخان؛ برافتادن قاجار و نقش انگلیسی‌ها، ترجمه حسن کامشاد، تهران، انتشارات نیلوفر، ۱۳۷۷.
- _____ ، قاسم: یادداشت‌ها، به کوشش سیروس غنی، ج ۶، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۶۷.
- غنی نژاد، موسی: «مصدق را پدر پوپولیسم نفتی می‌دانم»، در: مجله مهرنامه، شماره ۱۰، نوروز ۱۳۹۰.
- فاتح، مصطفی: پنجاه سال نفت ایران، تهران، انتشارات چهر، ۱۳۳۵.
- فاطمی، حسین: «خاطرات» در: مصدق و تاریخ، به کوشش بهرام افراسیابی، تهران، نیلوفر، ۱۳۶۰.
- فاطمی، سید عبّاس: شعبان جعفری در آینه اسناد، تهران، جهان کتاب، ۱۳۸۰.

- فردوست، حسین: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۱، اطلاعات، تهران، ۱۳۷۰.
- فرمانفرمائیان، منوچهر: از تهران تا کاراکاس (نفت و سیاست در ایران)، تهران، نشر تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۳.
- فروغی، محمود: خاطرات محمود فروغی، مجموعه «تاریخ شفاهی ایران»، ویراستار حبیب لاجوردی، مرکز مطالعات خاورمیانه دانشگاه هاروارد، ۱۳۸۲.
- فلور، ویلهم: جستارهایی از تاریخ اجتماعی ایران در عصر قاجار، ترجمه ابوالقاسم سری، ج ۱، تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۶.
- فوران، جان: مقاومت شکننده؛ تاریخ اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی، ترجمه احمد تدین، چاپ دوم، تهران، انتشارات رسا، ۱۳۷۷.
- فیروز، مریم (فرمانفرمائیان): خاطرات، نشر اطلاعات، تهران، دی‌ماه ۱۳۸۷.
- قدس، رضا: «ناسیونالیسم ایرانی و رضاشاه»، ترجمه علی طایفی، در فرهنگ و توسعه، شماره ۲۳، قریب، یوسف [درگفتگوی باهمین زبردست]، شرکت سهامی انتشار، تهران، ۱۳۹۶.
- قشقائی، محمد ناصر: تاریخ شفاهی هاروارد، به کوشش حبیب لاجوردی، لاس و آگاس، آمریکا، ژانویه ۱۹۸۳.
- _____ : سال‌های بحران، تصحیح نصرالله حدادی، تهران، انتشارات رسا، ۱۳۶۶.
- قنات آبادی، شمس: سیری در نهضت ملی شدن نفت: خاطرات شمس قنات آبادی، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۷.
- کاتم، ریچارد: ناسیونالیسم در ایران، ترجمه احمد تدین، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۱.
- کاتوزیان، محمد علی (همایون): استبداد، دموکراسی و نهضت ملی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۱.
- _____ : اقتصاد سیاسی ایران، ترجمه محمد رضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۶۹.
- _____ : مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران، ترجمه فرزانه طاهری، چاپ سوم، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۸.
- کاشانی، محمود: «اصل تفکیک قوا، بحران سیاسی دی‌ماه ۱۳۳۱ در ایران»، در: فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر، شماره ۶-۷، تهران، ۱۳۷۲.
- _____ : «انحلال مجلس هفدهم محور توطئه مردادماه ۱۳۳۲»، در: مجله دنیای سخن، شماره ۸۱، تهران، ۱۳۷۷.
- کامبخش، عبدالصمد: نظری به جنبش کارگری در ایران، (۲ جلد)، تهران، انتشارات حزب توده، ۱۳۵۸.
- کریمی، علی: «بازداشت و تبعید آیت‌الله کاشانی توسط قوام‌السلطنه» در: فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر، شماره ۱۵-۱۶، تهران، زمستان ۱۳۷۴.
- کلالی، امیر تیمور: خاطرات، طرح تاریخ شفاهی دانشگاه هاروارد، ویراستار حبیب لاجوردی، تهران، نشر صفحه سفید، ۱۳۸۷.
- _____ : ناگفته‌هایی از دولت دکتر مصدق، به کوشش مرتضی رسولی‌پور، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، تهران، ۱۳۸۰.
- کوهستانی نژاد، مسعود: اختیارات، اصلاحات و لوایح قانونی دکتر محمد مصدق، تهران، نشر نی، ۱۳۸۳.
- _____ : مرداد خاموش، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۹.
- کی استوان، حسین: سیاست موازنه منفی، ۲ جلد، تهران، انتشارات مصدق، ۱۳۵۶-۱۳۵۵.
- کیانوری، نورالدین: خاطرات نورالدین کیانوری، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۱.
- _____ : «حزب توده و مصدق» در: نامه مردم، شماره ۱ و ۲، تهران، ۱۳۵۹.
- گازبورسکی، مارک - برن، مالکوم (به اهتمام): مصدق و کودتا، ترجمه علی مرشدی زاد، تهران، نشر قصیده‌سرا، ۱۳۸۴.
- گازبورسکی، مارک: سیاست خارجی آمریکا و شاه، ترجمه فریدون فاطمی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۱.
- _____ : «کودتای سال ۱۳۳۲ علیه مصدق»، در: مصدق و کودتا، ترجمه علی مرشدی زاد، تهران، نشر قصیده، ۱۳۸۴.
- گذشته، چراغ راه آینده است [پژوهش گروهی جامی]، ویراستار نیک‌بین، چاپ دوم، تهران، نشر نیلوفر، ۱۳۶۲.
- گلشائیان، عباسقلی: گذشته‌ها و اندیشه‌های زندگی یا خاطرات من (۲ جلد)، تهران، انشتین، ۱۳۷۷.

- گل محمدی، احمد: جمعیت فدائیان اسلام به روایت اسناد (۲ جلد)، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲.
- لاجوردی، حبیب: اتحادیه‌های کارگری و خودکامگی در ایران، ترجمه ضیاء صدقی، تهران، نشر نو، ۱۳۶۹.
- لوی، والتر: «نفت ملی شده ایران»، ترجمه مسعود کوهستانی نژاد، در: فصلنامه مطالعات تاریخی، شماره ۳، تهران، تابستان ۱۳۸۳.
- لقمان، مسعود [به کوشش]: ایران در گذر و گاران، نشر شورآفرین، تهران، ۱۳۹۳.
- مارش، استیو: «ایالات متحده، ایران و عملیات آژاکس»، ترجمه محسن غنی یاری، در: فصلنامه مطالعات تاریخی، شماره ۱۰، تهران، زمستان، ۱۳۸۴.
- متینی، جلال: نگاهی به کارنامه سیاسی دکتر محمد مصدق، لوس آنجلس، شرکت کتاب، ۱۳۸۴.
- محبوبی اردکانی، حسین: تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۴.
- محمدی، محمدجعفر: راز پیروزی کودتای ۲۸ مرداد، نشر فروغ، آلمان، ۱۳۸۲.
- مستوفی، عبدالله، شرح زندگانی من (۳ جلد)، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۶۰.
- مسکوب شاهرخ: داستان ادبیات و سرگذشت اجتماع، تهران، نشر فروزان، ۱۳۷۳.
- _____ : در باره سیاست و فرهنگ (مصاحبه با علی بنو عزیزی)، پاریس، انتشارات خاوران، ۱۳۷۳.
- _____ (به کوشش): مرتضی کیوان، تهران، نشر نادر، ۱۳۸۲.
- مصدق، غلامحسین: در کنار پدرم به انضمام مذاکرات منتشر نشده دکتر مصدق با وزارت امور خارجه آمریکا، ترجمه و تنظیم غلامرضا نجاتی، تهران، انتشارات رسا، ۱۳۶۹.
- _____ : تاریخ شفاهی هاروارد، به کوشش حبیب لاجوردی، پاریس، ژوئیه ۱۹۸۴.
- _____ ، محمد: خاطرات و تألمات (ویراستار ایرج افشار)، تهران، علمی، ۱۳۶۵.
- _____ ، محمد: وصیت در حقوق اسلامی (شیعه)، ترجمه علی محمد طباطبائی، تهران، انتشارات زریاب، ۱۳۷۷.
- _____ ، محمد: نامه‌ها (۲ جلد) به کوشش محمد ترکمان، تهران، نشر هزاران، ۱۳۷۷.
- _____ ، محمد: نطق‌ها و مکتوبات دکتر محمد مصدق در ادوار ۵ و ۶ و ۱۶ مجلس و در دوران نخست‌وزیری (دفتر ۱۴ تا ۱۰۰)، پاریس، انتشارات مصدق، ۱۳۴۸-۱۳۴۹.
- مصوّر رحمانی، غلامرضا: خاطرات سیاسی؛ بیست و پنج سال در نیروی هوایی ایران، تهران، رواق، ۱۳۶۳.
- _____ : کهنه سرباز؛ خاطرات سیاسی و نظامی، تهران، رسا، ۱۳۶۷.
- منوچهری، علی و مهدی احمدی: «اعتصابات کارگری دوره نخست وزیری دکتر مصدق»، نشریه پیام بهارستان، شماره ۵، تهران، پائیز ۱۳۸۸.
- مک گی، ساندر: ایرانی‌ها (ایران، اسلام و روح یک ملت) ترجمه شیوا رویگردان، تهران، انتشارات ققنوس، ۱۳۸۵.
- مکی، حسین: تاریخ بیست ساله ایران، تهران، علمی، ۱۳۶۸.
- _____ : خاطرات سیاسی حسین مکی، تهران، علمی، ۱۳۶۸.
- _____ : کتاب سیاه، ۸ جلد، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب - علمی، ۱۳۷۷-۱۳۶۰.
- _____ : کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، تهران، علمی، ۱۳۶۸.
- _____ : گفتگو؛ تاریخ معاصر ایران، شماره ۱، تهران، بهار ۱۳۷۶.
- _____ : وقایع سی تیر ۱۳۳۱، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۸.
- ملکی احمد: تاریخچه جبهه ملی، با مقدمه سعید رهبر، استکهلم (سوئد)، نشر آرش، چاپ دوم، پائیز ۲۰۰۵.
- ملکی، خلیل: خاطرات سیاسی، با مقدمه محمد علی همایون کاتوزیان، چاپ دوم، اروپا، ۱۳۶۰.
- _____ : نامه‌ها، با مقدمه امیر پیشداد و محمد علی همایون کاتوزیان، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۱.
- _____ : نهضت ملی ایران و عدالت اجتماعی، بکوشش عبدالله برهان، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۷.
- موحد، محمد علی: خواب آشفته نفت؛ دکتر مصدق و نهضت ملی ایران (۲ جلد)، تهران، نشر کارنامه، چاپ دوم، ۱۳۸۴.
- _____ : گفته‌ها و ناگفته‌ها، تهران، نشر کارنامه، ۱۳۷۹.
- مور، برینگتن: ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی، ترجمه حسن بشیری، تهران، نشر دانشگاهی، ۱۳۶۹.

- موریه، جیمز: سرگذشت حاجی بابای اصفهانی، ترجمه میرزا حبیب اصفهانی، به کوشش یوسف رحیم لوی، انتشارات حقیقت، تهران، ۱۳۵۴.
- موسوی، محمد حسین: یادمانده‌ها از برباد رفته‌ها، آلمان، انتشارات مهر، ۲۰۰۳/۱۳۸۱.
- موسوی زاده، جهانگیر (گردآوری و نگارش): تبریز زیر چکمه‌های ارتش سرخ، تهران، نشر موسوی زاده، ۱۳۸۱.
- مهدی نیا، جعفر: زندگی سیاسی قوام السلطنه، تهران، ۱۳۷۰.
- مهربان، رسول: تاریخ معاصر ایران، آلمان، ۱۳۶۳.
- میرفطروس، علی: تاریخ در ادبیات، چاپ دوم، کانادا، نشر فرهنگ، ۲۰۰۸.
- _____ : دیدگاه‌ها (به همت بهروز رفیعی)، سوئد، عصر جدید، ۱۹۹۳.
- _____ : «حکومت رضاشاه و دست انگلیسی‌ها!»، در: یادنامه منوچهر فرهنگی، به کوشش فرهنگ مهر، لوس آنجلس، نشر شرکت کتاب، ۱۳۸۸.
- _____ : رو در رو با تاریخ، آلمان، نشر نیما، ۱۹۹۹.
- _____ : ملاحظاتی در تاریخ ایران، چاپ چهارم، کانادا، نشر فرهنگ، ۲۰۰۱.
- مینا، پرویز: (مصاحبه)، تحوّل صنعت نفت ایران؛ نگاهی از درون، ویراستار غلامرضا افخمی، بتسدا آمریکا، بنیاد مطالعات ایران، ۱۹۹۸/۱۳۷۷.
- ناصر خسرو قبادیانی، دیوان اشعار، به اهتمام مجتبی مینوی و محدی محقق، ج ۱، دانشگاه مک گیل کانادا و دانشگاه تهران، ۱۳۵۷.
- نجاتی، غلامرضا: جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، تهران، شرکت انتشار، چاپ هفتم، ۱۳۷۳.
- _____ : مصدق؛ سالهای مبارزه و مقاومت (۲ جلد)، رسا، ۱۳۷۶.
- نراقی، احسان: آزادی (مجموعه مقالات و مصاحبه‌ها)، تهران، نشر افکار، ۱۳۸۳.
- نصیری، طیبی منصور: «نقش قشقایی‌ها در نهضت ملی شدن نفت و کودتای ۲۸ مرداد ۳۲» در: فصلنامه تاریخ روابط خارجی، شماره ۱۵، تهران، تابستان ۱۳۸۲.
- نظری، حسن (غازیانی): گماشته‌های بی فرجام، آلمان، ۱۳۷۶.
- نفت در دوره رضاشاه؛ اسنادی از تجدید نظر در امتیازنامه داری (۱۹۳۳)، زیر نظر یعقوب آژند...، نشر مرکز اسناد ریاست جمهوری ایران، تهران، ۱۳۷۸.
- نقره کار، مسعود: زندگی های گود قدرت، انتشارات فروغ، آلمان، ۱۳۹۵.
- نواب صفوا، اسماعیل: قصه شمع (خاطرات هنری ۵۰ سال موسیقی معاصر)، تهران، انتشارات پیکان، ۱۳۸۴.
- واحدی، سید محمد: خاطرات، مجله خواندنیها، شماره ۱۷، ۹ آبان ۱۳۳۴.
- _____ : «قتل دکتر زنگنه و ملی شدن صنعت نفت ایران؛ آغاز اختلاف با دکتر مصدق»، در: تاریخ و فرهنگ معاصر، شماره ۹-۱۰، تهران، ۱۳۷۳.
- ورجاوند، پرویز (به کوشش): همه هستی ام نثار ایران (یادنامه دکتر غلامحسین صدیقی)، تهران، انتشارات چاپخش، ۱۳۷۲.
- وفادار، مجید: گفتگو با مجله تهران مصور، شماره ۱۴۱۸، ۱۱ آذرماه ۱۳۴۹.
- ورقا، ماشاالله: ناگفته‌هایی پیرامون فروریزی حکومت مصدق و نقش حزب توده ایران، تهران، نشر بازتاب‌نگار، ۱۳۸۴.
- _____ : در سایه بیم و امید، رویدادهایی از سازمان افسران وابسته به حزب توده ایران، تهران، بازتاب‌نگار، ۱۳۸۲.
- وطن دوست، غلامرضا و آصفی رامهرمزی، عبدالله: سردار سپه و فروپاشی دودمان قاجار (۱۲۹۹-۱۳۰۴ ش)، شیراز، انتشارات نوید، ۱۳۸۳.
- هدایت: مهدی قلی خان (مخبر السلطنه)، خاطرات و خطرات، تهران، انتشارات زوآر، ۱۳۴۴.
- همراز، ویدا: بررسی اهداف و عملکرد اصل چهار ترومن در ایران، تهران، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه، ۱۳۸۱.

هیگل، حسنین: ایران، روایتی که ناگفته ماند، ترجمه حمید احمدی، تهران، نشر الهام، ۱۳۶۳.

آرشیو عمومی دولت انگلستان، پرونده های مربوط به سال های ۱۹۵۰-۱۹۵۳:

FO 248

FO 371

- Acheson, Dean: Present at the Creation, New York, 1969
 Ambrose, Stephen, Eisenhower: The President, vol. 2, New York, 1984
 Brands, H.W.: Inside the Cold war: Loy Henderson and the Rise of the American Empire: 1918-1961, New York, Oxford University Press, 1991
 Cottam, R. : Nationalism in Iran, University of Pittsburgh Press, 1964.
 Diba, Farhad : Mossadegh: a Political Biography, ed. Hardcover, 1986
 Dorril, Stephen, "Iran unequal Dreams", in So Dorril MI6: inside the covert world of her Majesty's Secret Intelligence Service, New York, 2002.
 Gasiorowski, Mark J. : The 1953 coup d'Etat in Iran, International Journal of Middle East Studies, n°3, August 1987
 Gobineau, J.A. de : Trois ans en Asie, Paris, Métailié, 1980
 Good, James F: The United States and Iran: in the Shadow of Musaddiq
 Foreign Relations of the United States 1952-1954, volume X 1951-1954, Editor in chief John P. Glennon, Washington, 1989
 Hannah Arendt : Le système totalitaire, Paris, Seuil, 1972
 Marsh, Steve : The United States, Iran and Operation "Ajax": Inverting Interpretative Orthodoxy, in Middle Eastern Studies, july 2003.
 McGhee, George: Envoy to the Middle world: Adventures in Diplomacy, New York, 1983
 Mossadegh, M. : Le Testament en droit musulman (secte chyite), Paris, Librairie Ancienne et Moderne, 1914
 Nahavandi, Houchang : Carnets Secrets, Chute et mort du Shah, Paris, Ed. Osmondes 2003
 Nahavandi, Houchang : Iran, le choc des ambitions, Ed. Aquilion, 2006
 Newsweek, August 10, 1953
 Roosevelt, Kermit : Countercoup, The Struggle for the control of Iran, New York, McGraw-Hill, 1979
 Soraya : Le Palais des Solitudes, Michel Lafon, Paris 1991
 U.S. National Archives Building, Washington D.C., Vol.10, 1951-1954
 Washington Post, August 4, 1953
 Wilber, Donald N. : Adventures in the Middle East : Excursions and Incursions, Princeton, N.J., Darwin Press, 1986
 Wilber, Donald N. : Overthrow of Premier Mossadeq of Iran, November 1952-August 1953, Central Intelligence Agency, March 1954
 Woodhouse, C.M : Something ventured, London, Granada Publishing, 1982

نشریات

مجلات:	روزنامه‌ها:
آدینه	آخرین نبرد
اطلاعات هفتگی	اطلاعات
تهران مصور	باختر
خواندنیها	باختر امروز
دنیا	به سوی آینده
کتاب جمعه	پرخاش
فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر	داد
مردم برای روشنفکران	دژ
نگاه نو	رزم
	رزم‌آوران
	رهبر
	شاهد
	شجاعت
	شهباز

صفیر
صلح پایدار
کیهان مردم

تذکر و یاد آوری:
در صفحه ۳۱۲ به جای محمد پروین گنابادی، استاد ایرج افشار (کتاب شناس برجسته) درست است. بنابراین، جمله بعد - در اشاره به عضویت و مسئولیت محمد پروین گنابادی در حزب توده - کاملاً زاید است .